



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

مجموعه مقالات

[ ۵ ]

دومین همایش  
ایران و استعمار انگلیس

• جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# دومین همایش ایران و استعمار انگلیس

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|     |   |
|-----|---|
| ۵   | فهرست   |
| ۷   | دومین همایش ایران و استعمار انگلیس - جلد ۲  |
| ۷   | مشخصات کتاب   |
| ۷   | اشاره   |
| ۱۰  | سخنرانی   |
| ۱۰  | سخنرانی اختتامیه  |
| ۲۰  | میزگرد  |
| ۷۲  | مقالات  |
| ۷۲  | بررسی رساله بیانیه دفاعیه جنگ جهانی اول   |
| ۸۳  | نقش فتاوی علمای شیعه علیه انگلیس در جنگ جهانی اول   |
| ۱۴۳ | از امتیاز داری تا شرکت نفت انگلیس و ایران   |
| ۱۵۸ | رد پای انگلیس در اشغال سرزمین های قفقازی ایران  |
| ۱۸۰ | بررسی علل تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران و پیامدهای آن  |
| ۲۲۱ | اشغال همدان توسط نیروهای انگلیسی  |
| ۲۴۷ | استعمار انگلیس و جدایی بحرین از ایران   |
| ۲۶۷ | نگاهی به فعالیت های مبلغان مذهبی انگلیسی در ایران در کتاب «پنج سال در یک شهر ایرانی» اثر ناپیر مالکوم |
| ۲۷۶ | جدایی بحرین از ایران؛ نفع ایران یا انگلیس؟  |
| ۲۹۴ | انگلستان و جدایی بحرین از ایران   |
| ۳۱۴ | نقش کرزن در قرارداد ۱۹۰۷  |
| ۳۲۹ | بررسی علل شکست امتیاز رویتر   |
| ۳۴۴ | سوپ خرچنگ   |
| ۳۸۵ | رزم آرا و انگلیسی ها  |
| ۴۱۶ | تحلیلی بر کارنامه کنش سیاسی میس لمبتون در ایران   |
| ۴۲۷ | جنگ جهانی اول: مردم جنوب و مقابله با استعمار انگلیس   |

- ۴۴۱ ..... نقش انگلستان در ایجاد و هدایت جریان توده ای نفتی
- ۴۸۶ ..... نامه سر جان مک نیل به سیدمحمدباقر شفتی (حجت الاسلام)
- ۵۰۰ ..... انگلیس و نفت ایران در جنگ جهانی دوم
- ۵۱۹ ..... بریتانیا و ولایت قاینات: جنگ جهانی اول و پی آمدهای آن
- ۵۳۸ ..... راهکارهای مقابله با وابستگی اقتصادی در اندیشه و عمل حاج محمدحسین کازرونی
- ۵۵۸ ..... سیدضیاءالدین طباطبایی؛ از مشروطه تا کودتا
- ۵۹۹ ..... مسئله نفت و نقش آن در روابط ایران و انگلیس
- ۶۱۷ ..... انهدام نیروی دریایی ایران در جنگ جهانی دوم به دست انگلیس
- ۶۳۳ ..... تقسیم ایران به جای جنگ بر سر ایران
- ۶۵۹ ..... بررسی ابعاد مداخله انگلیسی ها در امور ایران در طول
- ۷۳۹ ..... درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: همایش ایران و استعمار انگلیس (دومین: ۱۳۸۹: تهران)

عنوان و نام پدیدآور: ایران و استعمار انگلیس: مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات / [برگزارکننده] موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، دبیرخانه دائمی همایش‌ها.

مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۱ -

مشخصات ظاهری: ج. مصور.

شابک: دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۲۰-۰؛ ۱۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۱۸-۷؛ ۱۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۲: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۱۹-۴؛ ۲۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۳۰-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیپا).

موضوع: ایران -- روابط خارجی -- انگلستان -- کنگره‌ها

موضوع: انگلستان -- روابط خارجی -- ایران -- کنگره‌ها

موضوع: ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷ -- دخالت انگلستان -- کنگره‌ها

شناسه افزوده: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. دبیرخانه همایش‌ها

شناسه افزوده: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

رده بندی کنگره: DSR۱۳۹ / الف ۸۰۸ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۳۲۷/۵۵۰۴۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۴۸۵۹۳

ص: ۱

اشاره







ص: ۴

سخنرانی

سخنرانی اختتامیه





بسم الله الرحمن الرحيم

حضور دوستان محترم سلام عرض می‌کنم و تشکر می‌کنم از برگزارکنندگان این همایش ایران و استعمار انگلیس که دومین همایش در باب این موضوع بود و امیدوارم برگزاری این سلسله همایش‌ها نتیجه‌اش شناخت علمی استعمار در ایران باشد و این موضوع از سطح احساسات و عواطف و شعار با حفظ این جنبه‌اش نفوذ به محافل علمی و دانشگاهی و به عنوان یک رشته علمی در ایران، پشتوانه احساسات توده‌های مردم باشد. از نظر بنده گسترش مطالعات علمی در باب استعمار در ایران، چه استعمار انگلیس و چه استعمار دیگر قدرت‌ها، امری منطقی است و طبیعی؛ برای اینکه انقلاب اسلامی ما حاصل واکنش طبیعی یک ملت است در برابر یک تاریخ طولانی از استعمار و استعمارگری. بنابراین جای تعجب نیست که اگر بعد از پیروزی چنین انقلابی، دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی، این سابقه طولانی را بشکافند و شناسند. فایده این قبیل همایش‌های علمی می‌تواند این باشد که موضوع از صورت کلی خارج شود، بسط پیدا کند، عناصرش تفکیک شود و گستره بحث آشکار و انواع دخالت‌های استعماری انگلیس در ایران، در طول تاریخ ۳۵۰ یا ۲۰۰ ساله آن، شناخته شود؛ یعنی مطلب از اجمال به تفصیل درآمده و از ابهام به وضوح و از معرفت عادی به معرفت علمی ارتقاء پیدا کند. در همین یکی، دو همایش که برگزار شده، ما متوجه گسترده‌گی بحث هستیم. من به بعضی از عناوین فرعی‌ای که ذیل موضوع

استعمار انگلیس در ایران می‌گنجد، اشاره می‌کنم؛ صرفاً به عنوان یک فهرستی از مسائلی که می‌تواند در دانشگاه‌ها و در مؤسسات مطالعات تاریخی مطرح باشد: یکی آوردن و بردن سلسله‌ها و سلطنت‌هاست. پادشاهان در درون سلسله‌ها و یا کل سلسله‌ها، این یکی از کارهای استعمار انگلیس در ایران بود. بنده چون موضوع صحبت‌م مسئله دیگری است، نمی‌خواهم مصادیق این عناوین را ذکر بکنم. مصادیق را شما در ذهن خودتان دنبال کنید. دوم، تحمیل جنگ بر کشور ما که حالا یکی از جنگ‌های دوم جهانی است، یکی همین جنگ تحمیلی بعد از انقلاب است و یکی جنگ‌های محلی - منطقه‌ای مثل جنگ‌هایی که در جنوب بر ملت ما، انگلیس‌ها تحمیل کردند. یک بخش دیگر از دخالت‌های استعماری انگلیس در ایران، جدا کردن بخش‌هایی از سرزمین ماست و دستکاری‌هایی که در خطوط مرزی ما کرده‌اند. باز یک فصل دیگری از کتاب «استعمار انگلیس در ایران» توطئه برای سرنگونی و قتل رجال وطن خواه و خدمت‌گزار این کشور است. یک بخش دیگر حمایت از یاغیان محلی است در برابر حکومت‌های مرکزی. فصل دیگر طرفداری از استبداد و فئودالیسم و دخالت جدی در عزل و نصب مسئولین کشور ما، از وزرا گرفته تا نمایندگان مجلس تا سفرا، این خودش یک داستان مفصل طولانی است. یک فصل دیگر تشکیل جمعیت‌های مخفی و فراماسونری برای در اختیار گرفتن عناصری که آنها را بعداً منصوب بکنند در جاهایی که احتیاج دارند. یک فصل دیگر کودتاهایی است که اینها در داخل کشور ما صورت دادند، حالا مشخصاً کودتای ۱۲۹۹، کودتای ۱۳۳۲. یک داستان مفصل که خودش یک دایره‌المعارف مطلب است، داستان نفت است که بُعد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و همه چیز دارد و بالا-خره همکاری‌های انگلیس‌ها با ساواک و همکاری‌های اطلاعاتی - امنیتی و خیلی چیزهای دیگر. بنده قصدم از طرح این مسائل این است که وقتی مسائل باز شود، می‌بینیم یکی، دو تا نیست و هر کدام هم مستقلاً احتیاج به تحقیق و گردآوری اسناد و نتیجه‌گیری دارد. اما نکته‌ای که بنده برای این صحبت انتخاب کرده‌ام، خصوصاً روش استعماری انگلیس است. خب! طبیعی است که کشورها به اقتضاء فرهنگ‌شان، به اقتضاء خصوصیات خودشان، تاریخ‌شان، نوع قدرت‌شان، روش‌های استعماری‌شان با هم فرق داشته باشند، مثلاً مسلم است که در دوران قاجار روش استعماری روسیه با انگلیس یکی نبوده یا فرانسوی‌ها روش خاص خودشان را داشتند، گرچه همه هم سلطه‌گر و استعمارگر بودند. اما انگلستان برای خودش یک خصوصیتی از حیث روش

استعماری داشته که من می خواهم توجه حاضران این مجلس را به آن خصوصیات جلب کنم. به نظر بنده یکی از خصوصیات کار انگلیس ها، اطلاعات مدار بودن کارشان است در کشورهای هدف. انگلیس ها اطلاعات دقیق گردآوری می کنند از شخصیت ها و افراد مؤثر در کشورها و کاملاً آن افراد را می شناسند. نقطه ضعف آن ها را می دانند، نقاط قوت شان را می دانند، خانواده شان را می شناسند. شما اگر به آن مجموعه چهارده جلدی ای که وزارت امور خارجه انگلستان درباره رجال ایران در دوره قاجار منتشر کرده مراجعه کنید، صحت این ادعای بنده را تأیید می کنید. من در سخنرانی همایش قبلی هم به این مجموعه اشاره کرده ام. من این مجموعه را ورق زدم و بعضی از بخش های آن را خوانده ام. نسبت به بعضی از رجال که حساس بوده ام، رفتم بینم که انگلیس ها چه چیزهایی درباره اینها گردآوری کرده ام. حیرت آور است تعداد افرادی که اینها در طول مثلاً چندده سال برایشان پرونده تشکیل دادند و جزئیاتی که راجع به آن ها ذکر کرده اند. مسلماً ما یک چنین مجموعه مدونی به این وسعت از رجال خودمان در اختیار نداریم، یا اگر داشته باشیم منتشر نشده، این یک جنبه «اطلاعات مدار بودن». حالا- این فقط راجع به اشخاص و افراد نیست، راجع به هر چیزی که احتیاج داشته باشند این کار را می کنند. خصوصیت دوم، کارشناسانه بودن کار استعماری آنهاست. اینها برای حضور و نفوذ در کشورها و پیشبرد کار خودشان، کارشناس تربیت می کنند. همین چند روز اخیر بود که من یک مقاله ای خواندم درباره یک شاعر، خبرنگار، ادیب و معاون کنسول انگلیس در اصفهان به نام بانتینگ «Basil Bunting» که سال ها در ایران بوده، در زمان مصدق در ایران بوده و ۱۹۸۵ هم از دنیا رفته. مقاله مفصلی به زبان فارسی درباره ایشان خواندم. جالب توجه است که این آدم نه تنها آنقدر به زبان فارسی مسلط بوده که مثلاً اشعار پیچیده رودکی را به زبان انگلیسی، خیلی دقیق و شاعرانه ترجمه کرده بلکه با لهجه های عشایر ایران مثل بختیاری ها و اصفهانی ها و قشقایی ها هم آشنا بوده؛ یعنی آنچنان راحت با این لهجه ها صحبت می کرده که باعث تعجب خود ایرانی ها بوده. این نکته که عرض می کنم کارشان کارشناسانه است، این یک نمونه آن است. نکته سوم این است که کلاً- انگلیس ها به تاریخ و جامعه شناسی و مردم شناسی کشورهای هدف، توجه دارند و دیپلمات هایشان و جاسوس هایشان در این زمینه صاحب نظرند. یک نمونه اش خانم لمبتون «Ann Lambton» است. اصلاً اگر یک وقت، یک همایش در ایران برپا شود تحت عنوان استعمار انگلیس در ایران و این همایش

فقط به معرفی خانم لمبتون اختصاص پیدا کند، اهل فن تعجب نمی کنند؛ یعنی یک خانمی بیش از ۶۰ سال در ایران؛ شاید هم بیشتر؛ ۷۰ سال بوده و مسلط بر اوضاع ایران بوده است. خانم لمبتون در زمان جنگ دوم جهانی، وقتی که چرچیل و استالین و روزولت به ایران می آیند، مترجم چرچیل بوده و بعداً هم در ایران کتاب نوشته راجع به شیوه های مالکیت زمین و خیلی چیزهای دیگر و کتاب های وی، کتاب های کلاسیک است و مورد رجوع اهل فن. از معلم انگلیسی بودن گرفته تا کارهای خیلی بزرگ تر در ایران کرده است. همین دو، سه سال پیش لمبتون از دنیا رفت و در بعضی از مطبوعات کشور ما هم درباره اش مقالاتی نوشتند. کتاب لغت نوشته، دستور زبان نوشته، اصلاً آثار او، مأموریت های او، مجامعی که در آنها عضویت داشته، جایگاهش نزد ایران شناسان، کاملاً با ابعاد مختلف آشنا هستند اینها و یکی، دو تا نیستند این جور آدم ها. یک خانمی هست به نام گرتروود بل «Gertrude Bell»، این خانم اصلاً محور بوده در عراق، بعد از جدا شدن عراق از عثمانی، بعد از جنگ اول جهانی، خانم گرتروود بل مرجع همه جاسوس های خرده پا و سیاست مدارهای انگلوفیل «Anglophile» عراق بوده در منطقه، مثل یک عمه پیری در بغداد، خانه اش محل رفت و آمد بوده، رجال مختلف مثل نوری سعید اینها می آمدند از او دستور می گرفتند و این خانم حالا علاوه بر اینکه به زبان عربی مسلط بوده، به فارسی اینقدر مسلط بوده که ما یک ترجمه خوبی از حافظ به انگلیسی، به قلم گرتروود بل داریم؛ یعنی این طور با فرهنگ و جامعه شناسی و مردم شناسی آشنا هستند. حالا این تاریخ و جامعه شناسی و مردم شناسی را من به عنوان علم گفتم.

جنبه چهارم؛ توجه دقیق دارند به فرهنگ مردم و مذهب و آداب و سنن؛ یعنی می شناسند و این را مهم می دانند و این ابزار کارشان است «استفاده از این فرهنگ و مذهب و آداب و سنن» یعنی بر این واقعیت ها استوار می کنند کار خودشان را. نکته پنجم این است که روش استعماری انگلیس ها، یک روش قابل انعطافی است در سطح تاکتیک، استراتژی شان ثابت است «تأمین منافع و رعایت مصالح دولت فحیمه است» اما در سطح تاکتیک، اینها به اقتضاء کشورها، به اقتضاء زمان و مکان، انعطاف دارند. گاهی خودشان را به اندازه یک موباریک می کنند تا از یک روزنی رد شوند. همین که رد شدند، باز دوباره به فشار ادامه می دهند؛ یعنی این قابلیت انعطاف از خصوصیات استعمار انگلیس است. نکته ششم این است که روش های استعماری انگلیس منحصرأ بر اعمال



زور متکی نیست؛ قدرت یکی از ابزارهای کارگاه استعماری انگلیس است، نه همه ابزار او. وقتی می خواهند یک پیچی را باز کنند، اول نمی روند آن آچار سنگین خیلی شکننده را بیاورند، حتی آگه بتوانند با دست باز کنند، با ابزار باز نمی کنند، نشد حالا یک کار دیگر. نکته هفتم؛ استفاده از ظرفیت ها و نهادها و شخصیت های بومی و محلی و ملی است. تا جایی که بتوانند کار خودشان را به دست عناصر بومی و محلی انجام می دهند. بنده در مطالعات پراکنده ای که داشتم توجه کردم که انگلیس ها به محض اینکه ببینند می توانند قدرت خودشان را، منافع خودشان را به دست یک عنصر محلی، مثلاً رئیس یک قبیله یا بزرگ یک عشیره یا یک خانی در یک جایی تأمین بکنند، بلافاصله با او کنار می آیند؛ پول می دهند، او را می خرند، پشتیبانی می کنند و بعد خیال شان راحت می شود. حالا شما به عنوان نمونه شرح حال عبدالحسین میرزا فرمانفرما را بخونید و ببینید که انگلیس ها با فرمانفرما چه کرده اند، چه طور او را پشتیبانی کردند، چه طور تأیید کردند، چقدر پول دادند، چقدر نشان دادن، چه کار کردند و با این خانواده. یا در جنوب ایران، در مناطق بلوچستان «در بلوچستان ایران یا بلوچستان پاکستان» انگلیس ها برای اینکه اطمینان پیدا بکنند از جلوگیری از نفوذ دیگران به هندوستان، ببینید چه طور با حکام محلی کنار آمده اند. یا مثلاً در شمال شرق ایران، با خانواده شوکت الملک چه طور کنار آمدند. این روش آنها بوده در همه جای جهان اسلام و سرزمین های استعماری شان. نکته هشتم این است که با فرهنگ ها و آداب و رسوم مردم تا حد امکان مدارا می کنند، کنار می آیند و آن جایی که ضرورت ندارد، مخالفت با آداب و سنن و عواطف و احساسات مردم نمی کنند و مردم را بی جهت تحریک نمی کنند. یک زیرکی خاصی از این حیث دارند. و بالاخره نکته نهم و آخرین نکته ای که من همین طور سردستی و با عجله یادداشت کردم از آنچه می دانستم این است که: اگر هیچ کدام این روش ها نتیجه نداد، هیچ ابایی از استفاده از زور و قدرت و سلاح برای سرکوب مردم ندارند و خونین ترین و گسترده ترین جنگ ها را هم به راه می اندازند. اما این روش را وقتی اعمال می کنند که روش های دیگر جواب ندهد؛ یعنی یک سلسله مراتبی دارند. برای اینکه این خصوصیات روش استعماری انگلیس شناخته شود، شما می توانید روش استعماری انگلیس را با روش سلطه گری آمریکایی ها مقایسه کنید. اصلاً آمریکایی ها تصور می کنند چون ناوگان عظیم دارند، چون بمب اتم دارند، چون پول دارند، چون قدرت دارند، پس احتیاجی به این

زیرکی ها و این تدبیرها ندارند. یک برخورد خامی می کنند، مثل یک ورزشکاری که می آید بازو می گیرد و ژست می گیرد در برابر افراد ضعیف، آمریکایی ها همیشه ظهورشان، ظهور قدرت نمایانه است، اما انگلیس ها این طور نیستند. شما می توانید به عنوان نمونه نقش انگلیس را در این جنگ آمریکایی ها با عراق بررسی کنید، اصلاً این می تواند موضوع یک پایان نامه باشد در رشته های علوم سیاسی که یک دانشجویی از اول موضع گیری ها و موذی گری های - این دو تا در انگلیسی ها خیلی نزدیک است، موضع گیری و موذی گری - اینها را با لشگرکشی آمریکا به عراق مقایسه و بررسی کند. ما در آن هفته هایی که صحبت از هجوم آمریکا به عراق بود، در ایران با انگلیس ها صحبت می کردیم - ما؛ یعنی وزارت خارجه ما - انگلیس ها می دانید چی جواب می دادند؟ ما می گفتیم آخر این چه کاری است که آمریکا می خواهد بکند؟ چه دلیلی دارد که یک کشوری بیاید مثلاً مثل آمریکا به عراق کوچک لشگرکشی کند؟ ما که مایل نبودیم این اتفاق بیفتد. ما می گفتیم که شما چرا کمک می کنید؟ انگلیس ها می گفتند ما داریم می آیم که نگذاریم آمریکایی ها آن جا با ندانم کاری و عدم اطلاع ضرر بزنند به ملت عراق، ما اصلاً به این دلیل با آمریکایی ها همراه شدیم که از خسارت های بیشتر جلوگیری کنیم. بعد به ما می گفتند شما که می دانید آمریکایی ها که عراق را نمی شناسند، ما عراق را می شناسیم، ما می دانیم که در عراق مثلاً - سلسله مراتب اجتماعی چگونه است، شخصیت ها چه کسانی هستند، عشایر عراق مثلاً چه جورند، جنوب، شمال، چه جورند. ما داریم می آیم که در واقع به نفع ملت عراق سپر شویم جلوی افراط کاری های آمریکایی ها. وقتی هم که آمدند رفتند بصره سر چاه های نفت و منافع خودشان را تأمین کردند. از آن جا توطئه و برنامه ریزی برای کارهای اطلاعاتی در ایران کردند و کاملاً با یک چنین روش هایی در جنگ عراق شرکت کردند. خود جنگ عراق اصلاً یک داستان طولانی است که می شود به عنوان یک نمونه انگلیس و آمریکا را با هم مقایسه کرد. یک نمونه بارز دیگری هر روز و هر شب قابل بررسی است، تفاوت برنامه های BBC با برنامه های صدای آمریکا؛ یعنی اگر یک کسی یک تحلیل محتوا بکند و یک روش شناسی بکند از برنامه های BBC «شبکه ماهواره ای BBC» و آن را مقایسه کند با آمریکا یا با کشورهای دیگر، آن وقت متوجه می شود. شما می بینید که BBC برای جلب توجه می رود در اصفهان، در یک کارخانه تولید گز، آن جا یک برنامه جذاب زیبایی تهیه می کند

که تلویزیون خود ما در ایران تا حالا- از شیوه تولید گز چنین برنامه ای تهیه نکرده و امثال این جور برنامه ها. اینها را می گذارد، یک عده ای به هوای دیدن اینها می نشینند، آن وقت ممکن است در هفته دو تا، سه تا برنامه هم داشته باشد که از همه این زمینه سازی ها بخواهد آن نتیجه مورد نظر خودش را بگیرد. من می روم به سمت پایان بحث خودم، چون باید از حضورتان مرخص شوم و بروم مجلس که ما کمیسیون داریم. این موضوع را صرفاً از آن جهت عرض کردم که به این روش شناسی استعمار انگلیس توجه داشته باشید، حالا ممکن است در مطالعات تان بر آن چه که من گفتم یک چیزهایی هم اضافه بکنید یا از آن مطالبی که من عرض کردم یک چیزهایی را کم بکنید، این مهم نیست. مقصود اصلی من توجه شماست به سمت یک موضوع دیگری که فی نفسه ارزش بررسی دارد و اگر شناخته نشود ممکن است ما همین امروز هم باز در یک دام و چاله دیگری بیفتیم، به دلیل اینکه روش حریف را نمی شناسیم، چون حریفی که این قدر قدرت انعطاف و قابلیت انعطاف دارد، با این سابقه طولانی استعمارگری، با این وسعت منطقه تحت نفوذ و استعمار خودش، امروز می آید متناسب با شرایط جامعه ایران یک روشی انتخاب می کند که تا ما بخواهیم بفهمیم، ممکن است صدمه اش را خورده باشیم. پس توجه به این روش، ضروری است. خوب البته همه اینها وقتی ممکن و مؤثر است که درهای کشور به روی استعمارگرها باز باشد. خوشبختانه در ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، انگلیس و آمریکا نتوانسته اند مثل گذشته آن ارتباطات خودشان را حفظ کنند. اگرچه الآن هم این ارتباطات برای انگلیس به صفر نرسیده؛ یعنی از آن رگ و ریشه های هزار فامیلی که انگلیس ها با آنها تماس داشتند، هستند و اینها ارتباطات سنتی خودشان را با آنها حفظ کردند و روابط دوستانه دارند به طرُق مختلف، حالا در اینجا، در لندن. اما خیلی محدودتر است نسبت به قبل از انقلاب. این خودش یک مانع اساسی ای است که اینها نتوانند با نفوذ در همه قشرهای اجتماعی کار خودشان را انجام بدهند. یک نکته دیگر این است که امروز در ایران، توده ها نسبت به گذشته خیلی آگاه ترند. توده های مردم نمی توانند چیز بنویسند، کتاب بنویسند، سخنرانی بکنند، اما آگاهند؛ یعنی ما نباید ملاک مان برای آگاهی توده ها این باشد که حالا آنها می توانند ذهن شان را به صورت علمی نظم بدهند یا نه، ولی سطح آگاهی توده های مردم در ایران نسبت به ۳۲ سال پیش خیلی افزایش پیدا کرده و مخصوصاً نسل جوان. ۱۰۰ سال پیش نسل جوان ما مرعوب

تمدن غرب بود و اگر تقی زاده گفت ایرانی باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شود، این حرف، حرف یک نفر نبود، این حرف مخاطب داشت که از زبان او درآمد. یک جامعه ای که هر کس می خواست درس بخواند به احتمال ۹۰ درصد خودباخته می شد در برابر تمدن غربی. امروز این طور نیست، امروز آنها هر کاری می کنند که در دانشگاه ها یک جریان نیرومند قابل توجهی در مقابل انقلاب اسلامی ایجاد کنند، نمی توانند و فراوانند جوان هایی که انتقاد جدی ای نسبت به تمدن غرب دارند و در نتیجه مرعوب نیستند در مقابل تمدن غربی و این وضع مخصوص ایران تنها هم نیست، در تمام کشورهای اسلامی؛ یعنی تمام کشورهای اسلامی را مقایسه بکنید امروز با ۱۰۰ سال پیش، می بینید در یک قرن حالت خودباختگی به خودشناسی و نگاه انتقادی به غرب مبدل شده. دیگر اینکه دست ها را به علامت تسلیم بلند کنند و مجذوب و مرعوب و مفتون شوند، این گذشته، این نیست، هست، یک درصد کمی هست در کشورها، اما در مقایسه با ۱۰۰ سال پیش نه. و نمونه اش هم همین انقلاب هایی است که این روزها شاهد آنها هستیم. در همین ساعتی که ما اینجا در دانشگاه تهران همایشی برگزار می کنیم برای شناخت استعمار انگلیس در ایران، صدها هزار و میلیون ها نفر از مردم کشورهای اسلامی و عربی، آنها هم مثل ما قرن ها قربانی استعمار انگلیس بوده اند، در میدان های تحریر و لؤلؤ و کجا و کجا و در کشورهای خودشان، در مقابل حکومت هایی که استعمار آمریکا و انگلیس بر آنها تحمیل کرده، ایستاده اند و روزی نیست که صدها نفر به شهادت نرسند، می بینید مردم در لیبی زیر بمباران هوایی، توده مردم در خیابان ها زیر بمباران هوایی قرار دارند ولی به خانه ها بر نمی گردند و عقب نشینی نمی کنند و با فریاد الله اکبر و لاله الاالله و با نماز خواندن در میدان ها، حکایت از فرارسیدن یک دوران جدیدی می کنند. انشاءالله که ما هم بتوانیم در دوران جدید سهم بایسته خودمان را با این پیشتازی ۳۲ ساله ای که در این امر داریم، ایفا بکنیم. سپاسگزاری می کنم از همه شما و برایتان آرزوی موفقیت می کنم.

والسلام علیکم

پانوش

رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی.

**میزگرد**

باحضور آقایان هدایت الله بهبودی، عباس سلیمی نمین، صادق زیباکلام، مجتبی سلطانی، مجید تفرشی

بهبودی: بسم الله الرحمن الرحيم. آخرین بخش از همایش را شروع می کنیم که میزگرد یا گفت و شنود آزاد بین ۴ تن از مدعوین محترم هست که من از این عزیزان خواهش می کنم جناب آقای دکتر زیباکلام تشریف بیاورید، جناب آقای سلیمی نمین تشریف بیاورید خواهش می کنم، جناب آقای مجتبی سلطانی میهمان بعدی خواهش می کنم تشریف بیاورند و جناب آقای دکتر مجید تفرشی. [آقای تفرشی بیرون از سالن هستند اگر یکی از دوستان راهنمایی شان بکنند سپاسگزار خواهم بود]. برای اینکه سر گفتگو انداخته شود و مسائل به صورت کلی و جزئی طرح شود، هر کدام از عزیزان حاضر ۵ دقیقه در مورد موضوع این همایش نظرات خودشان را ابراز خواهند کرد و بعد می پردازیم به تضارب آراء یا تعاطی افکار و احتمالاً سئوالاتی که حاضرین از مدعوین محترم دارند، مطرح خواهد شد و ادامه کار. من خیلی امیدوارم که زمانی که برای بیان سئوالیت یا طرح مسائل داده می شود رعایت شود، اگر نه از نظم عادی خارج می شویم و کمتر نتیجه ای ممکن است به دستمان آید. به جهت سن هم شده از آقای دکتر زیباکلام استدعا می کنم که شروع کنند.

زیباکلام: با نام و یاد حضرت حق اگر به لحاظ عقل بود، آخر از همه باید به من می رسید.

تفرشی: ۳۰ ثانیه اش گذشت استاد. (باخنده)

زیباکلام: فرمودید که ۵ دقیقه. موضوع همایش...

البته من افتخار نداشتم که از صبح که کارت‌ان را شروع کردید اینجا باشم و مختصراً دو، سه تا سخنران آخر را افتخار داشتم و مطالب شان را شنیدم. به هر حال نگاه به تاریخ ایران و آن بخشی که مربوط به انگلستان می‌شود، به نظر من به خصوص ظرف ۳ دهه گذشته که از انقلاب به این سو بوده، در هاله‌ای از نگاه ایدئولوژیک فرو رفته و کارهایی که صورت می‌گیرد، کارهایی که صورت گرفته چندان ارزش تحلیلی و تاریخی و شناخت مناسبات و تحولات سیاسی و اجتماعی ندارد، بلکه عمدتاً از یک منظر ایدئولوژیک به مناسبات بین ایران و انگلستان نگاه می‌شود. از جمله و مهمترین بخشی که مربوط به ایران و انگلستان می‌شود، در حقیقت در یک چنین روزی اتفاق افتاده، در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ که کودتای سردار سپه و سیدضیاءالدین طباطبایی صورت می‌گیرد و حسب روایت ایدئولوژیک زده تاریخی ما، این کودتا توسط انگلستان طراحی شده بود و به اجرا گذاشته می‌شود و طبیعی است که با به روی کار آوردن رضاخان سردار سپه و بعداً تبدیل او به پادشاه و تشکیل سلسله پهلوی، انگلستان در حقیقت سرمایه‌گذاری کرده بوده و بالطبع رضاشاه هر آنچه که کرده در جهت مصالح، منافع و مطامع انگلستان بوده. اگر راه آهن کشیده در جهت مصالح انگلستان بوده، اگر دانشگاه آورده در جهت مصالح انگلستان بوده، اگر ارتش ایجاد کرده در جهت مصالح انگلستان بوده و در مجموع اینکه چهره ایران را عوض می‌کند اینها همه در جهت مصالح و منافع انگلستان بوده. مورخین و صاحب نظران حکومتی ما، وابسته به حکومت ما ظرف این ۳۰ سال گذشته به جد تلاش کردند نشان بدهند هر آنچه که رضاشاه کرده در جهت مصالح و منافع انگلستان بوده و خیلی راحت از خیلی از نقاط عطف کودتا و تشکیل سلسله پهلوی و نهایتاً شهریور ۲۰ و پایان حکومت رضاشاه می‌گذرند. اینکه حالا تا کی این نگاه ایدئولوژیک زده به پهلوی‌ها و به ایران و انگلستان با ما همراه باشد، نمی‌دانم. خداوند عزیز می‌داند ولی آنچه که می‌شود گفت این است که دارد یواش یواش یک جریان‌ات جدیدی، یک نگاه جدیدی در جامعه ایران شکل می‌گیرد که دارد آن پوسته ایدئولوژیک حکومتی را می‌شکند و دارد ازش می‌آید بیرون و دارد تلاش می‌کند که نگاهی جدید، نگاهی دوباره، نگاهی غیرایدئولوژیک زده به تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه‌اش بیندازد. البته این در مرحله جنینی‌اش است، با دشواری‌های زیادی رو به رو است اما به نظر من همین که به وجود آمده، تولد

یافته مثل نطفه ای که در رحم شکل گرفته به نظر من جای بسی امیدواری بهش دارد، توانسته بگوید من هستم. لذا اگر هم صدایش خیلی کوتاه باشد ولی متولد شده. فروغ فرخزاد شعری دارد که می گوید: «من خواب یک ستاره قرمز را وقتی خواب نبوده ام دیدم.» و به نظر من این موجود، این مولود زیر درخت یحیی متولد شده و منظم دارد رشد می کند و در ادامه آن شعر می گوید که نمی شود جلویش را بگیری و بودنش را، تولدش را دستبند بزنی بیندازی زندان و بعد می گوید که از آسید یحیی هم نمی ترسد و از پسر آسید یحیی هم که رفته لباس پاسبانی تنش کرده از آن هم نمی ترسد و من فکر می کنم به لحاظ فکری این موجود متولد شده و قطعاً در سال های آتی، در دهه های آتی ما در ایران شاهد نگاه جدیدی به مشروطه، به بعد از مشروطه، به پهلوی ها خواهیم داشت و این نگاه قطعاً فارغ از نگاه ایدئولوژیک زده مسلط امروزی خواهد بود.

بهبودی: تشکر. بدون اینکه من تذکر بدهم، حضرتعالی اصل موضوع را که نقش انگلیس در برآمدن رضاخان و تداوم سلسله پهلوی بود عنوان کردید. آقای مجتبی سلطانی موضوع را در ۵ دقیقه بعدی پی خواهند گرفت. خواهش می کنم.

سلطانی: بسم الله الرحمن الرحيم. به نظر می آید که تشکیک در بدیهیات و واقعیات مسلم تاریخی در بسیاری از مواقع برای برخی از کسانی که در عرصه های تبلیغاتی و علمی کار می کنند آنقدر مزایا دارد که زیر پا گذاشتن اصول اولیه بحث و بررسی علمی را نادیده می گیرند. البته اینکه نسل جوان و نسل جدید بر اساس روح پرسشگر خودش نسبت به مفروضات در همه حوزه های علمی تردید کند و در صدد بازخوانی و واکاوی و شناخت روایت های روزآمد باشد، این امری طبیعی است، اما اینکه در یک بحث علمی فضا را ببریم به سمت شعر و شاعرهای اپوزیسیونی، من را یاد سال ۱۳۵۷ انداخت در همین دانشگاه تهران. سال ۵۷ قبل از اینکه انقلاب اسلامی پیروز شود، اوج بحث های سیاسی در سالن های مختلف و در محیط باز بود که از جمله این بنده کوچک هم در کانون خیلی از آن بحث ها قرار داشتیم و عجیب است که احساس می کنم گویا زمان به عقب برگشته و مجدداً همان بحث ها و با همان احساسات و روحیه ها تکرار می شود؛ البته در پیرانه سری جوانی کردن و با مزایای اپوزیسیون، ژست های اپوزیسیون گرفتن، این هم خودش نوعی از مدهای زمانه است. در هر حال آنچه در مورد ماهیت انگلیسی کودتای سوم اسفند در تاریخ داریم، هیچ ربطی به نگاه

ایدئولوژیک بعد از انقلاب ندارد. بعد از شهریور ۲۰ شما می روید تاریخ را نگاه می کنید، در مطبوعات آن زمان، در سخنرانی ها، در کتاب های آن زمان، در همان زمانی که مجدداً به دست انگلیس و امریکا حکومت پهلوی در دل اشغال ایران توسط متفقین پا می گرفت، این بحث ها مطرح شده و جزء مسلمات محسوب می شود. ده ها مقاله و کتاب و خاطره و سند تا قبل از ۱۳۵۷ منتشر شده در داخل و خارج از کشور که تمامی ابعاد مختلف نقش انگلستان و وابستگی عمیق خاندان پهلوی را به استعمار بریتانیایی و بعد هم امریکایی اثبات می کند. حتی مثلاً در مورد راه آهن بعضی ها ممکن است تصور بکنند این یک بحثی است که الآن مطرح شده، کسانی که خیلی به دکتر مصدق عشق و ارادت می ورزند و در مواقعی که لازم باشد از ایشان خرج می کنند، ایشان در خاطرات و تألمات خودشان مفصل این بحث را مطرح می کنند، قبلاً هم در مجلس مطرح کردند، استدلال های خیلی مفصلی ایشان می کند که اساساً این راه آهن طراحی اش بر مبنای ملاحظات نظامی و استراتژیک بریتانیا بوده و به سود ملت ایران نبوده. خط آهن شرقی - غربی مزایای اقتصادی و اجتماعی برای ایران داشته و اینها آمدند به خاطر اهداف نظامی خودشان، راه آهن شمال - جنوب را تأسیس کردند و مفصل توضیح می دهد، البته فقط هم ایشان نیست؛ یا در مورد ارتش، کارخانجات صنایع من ده ها گزارش معتبر از دیپلمات های امریکایی و فرانسوی خواندم که خود آنها تحلیل می کنند که آنچه به عنوان ارتش مدرن هست، مجموعه ای از سوء استفاده و دزدی بیت المال و ایجاد یک چهره پوشالی و ضعیف و دروغین از ارتش بوده، چیزی به عنوان ارتش مدرن نبوده و دانشگاهی هم که در ۱۳۱۳ شکل می گیرد در دوره رضاخان، در آن ۷ سال اولیه اصلاً مجالی برای نشو و نما نداشته، کما اینکه همه نظام های دیکتاتوری برای بقای خودشان، هم به ارتش احتیاج دارند، هم به راه آهن و هم به دانشگاه و به خیلی از نهادهای دیگر، دلیل نمی شود که اگر یک نظام دیکتاتوری وابسته ای برای تثبیت منافع متروپل و ارباب خودش، نهادهای مدرن را تأسیس کرد، الزاماً در صدد خدمت - گزاری به کشور و سرزمین خودش باشد. بحث زیاد است که حالا در فرصت بعدی.

بهبودی: متشکرم. از اینکه وقت را رعایت کردید سپاسگزارم. جناب آقای دکتر تفرشی ۵ دقیقه بعدی را به سخنان خودشان اختصاص خواهند داد. الزاماً شما پاسخگوی اظهارات دیگران نخواهید بود. نظر خودتان یا پاسخ به دیگران در این



فرصت خواهد گذشت.

تفرشی: من اگر خیلی هنر کنم پاسخگویی اعمال خودم باشم! عرض به حضورتان وارد این بحث می شوم که واقعاً توفیقی خداوند به من داده در طول دو دههٔ اخیر که به طور موازی و حالا- به طور متواتر اسناد آرشیوهای داخلی و خارجی را در موضوع خاص جلسه «روابط ایران و بریتانیا» مورد بررسی قرار بدهم و تصورم این است که نگاهی که دارم، تلاش می کنم که نگاه متوازنی باشد و به دور از تاریخ نگاری های مرسوم «حالا نمی خواهم بگویم مرسوم» تا حدی رایج در ایران و خارج از ایران و چه به نفع ایران، چه علیه ایران، با نیت آبروبری و آبروخری سعی می کنم چیزی ننویسم و هدف والاتری برای تاریخ نگاری در ذهنم هست. بنابراین اجازه بدهید راجع به کارهایی که راجع به روابط ایران و بریتانیا می شود انجام داد یا انجام شده یا در حال انجام است صحبت بکنم و فکر کنم که تو قسمت بعدی هم اگر وقت باشد به نظرات خودم راجع به صحبت های دوستان عزیز پردازم. به نظر من تا زمانی که ما دسترسی کامل و احاطهٔ وسیع به منابع آرشیوی کشورهای که راجع بهشان کار می کنیم نداشته باشیم، چه منابع منتشر شده، چه منابع منتشر نشده، کتاب و نشریات و منابع آرشیوی، دید و نگاه کامل و دقیقی نسبت به تحولات ایران در ارتباط با آن کشور که حالا فعلاً راجع به بریتانیا داریم صحبت می کنیم، چه در مناسبات دوجانبه و چه در عرصهٔ بین المللی و جایگاه این دو کشور در تقابل و تعامل با همدیگر نمی توانیم داشته باشیم. من در بحث هایی که در همایش امسال و همایش قبلی انجام شد، وقتی دقت کردم، بسیاری از موضوعات، موضوعات بسیار خوب و جالبی بودند ولی تقریباً در ۸۰-۷۰ درصدش متأسف بودم که چرا محققانی که کلی زحمت کشیده و منابع را دیده، امکان دسترسی به منابع بین المللی و منابع آرشیوی خارج از ایران را نداشته و نتوانسته مطالب خوب خودش را کامل تر کند و بهتر ارائه بدهد و طبیعتاً نگاهش را تکمیل تر بکند. به خصوص چیزی که من جای خالی اش را حس می کنم و خودم تا حد توان ناچیز فردی ام در تلاشم که پر بکنم، تاریخ روابط ایران و بریتانیا از کودتای ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی و سال های اول انقلاب اسلامی است که فکر می کنم که منابع و اسناد راجع به آن خیلی زیاد در اختیار نیست و یا منتشر نشده و یا در دسترس محققان داخلی وجود ندارد. این البته اشکالی است که در این دوره به محققین غیرایرانی هم می شود که دسترسی شان به منابع داخلی

ایران خیلی محدود است، یعنی دو طرفه است. یک جاده دو طرفه است که دو طرف مشکل دارند. بسیاری از تحقیقاتی که در سال های اخیر در غرب هم صورت گرفته، این مشکل را دارد که از منابع داخلی ایران کمتر استفاده کرده اند. این هم روی دیگر سکه است. شما می دانید که بنده در طول ۱۳-۱۲ سال اخیر مقالاتی هر سال منتشر کردم. از ۵-۴ تا مقاله گرفته تا همین ماه گذشته که ۱۰ تا مقاله راجع به تحولات هر سال روابط ایران و بریتانیا منتشر کردم ۱۰ مقاله بود راجع به تحولات سال ۱۹۸۰ که بر اساس تازه ترین اسناد آزاد شده در آرشیو ملی بریتانیا بوده. پیشنهاد مشخصم؛ یعنی کاری که خودم دارم می کنم این است که این مقالات را دارم چاپ می کنم، امیدوارم روزگاری بتوانم نه به وضعیت محتوا ولی به قالبی مثل مثلاً کتاب آبی، دوست دارم چیزی به نام «کتاب آبی انقلاب اسلامی» بر اساس اسناد وزارت خارجه بریتانیا چاپ بکنم ولی همین مقالات را دارم چاپ می کنم و امیدوارم کاری که ناتمام مانده متأسفانه با رفتن آقای اشعری از کتابخانه ملی و ما داشتیم انجام می دادیم و آن انتقال کل اسناد سال های دو دهه پایانی حکومت پهلوی تا زمان انقلاب در آرشیوهای بریتانیایی و آرشیوهای ایران است برای استفاده محققین داخلی ایران که امیدوارم روزی صورت بگیرد که فکر می کنم خیلی مهم است و بدون آنها تاریخ نگاری سال های پایانی حکومت پهلوی و آغازین انقلاب، ناقص خواهد ماند.

بهبودی: متشکرم. آقای سلیمی همین نوبت شماست برای ۵ دقیقه خواهش می کنم.

سلیمی: بسم الله الرحمن الرحيم. برای اینکه بحث های چگونگی روی کار آمدن رضاخان را یک مقداری بیشتر درک کنیم باید شرایط و وضعیت کشور را بعد از جنگ جهانی اول کاملاً در نظر بگیریم. در جنگ جهانی اول انگلیس در مقابل عثمانی و آلمان قرار داشت و منجر به فروپاشی عثمانی و شکست آلمان شد. در فاصله جنگ جهانی اول، روسیه هم از مدار خارج شد، بنابراین همه عوامل برای اینکه انگلیس را قدرت مطلق قرار بدهد، فراهم کرد و انگلیسی ها توانستند تغییراتی را در منطقه برای مصالح خودشان رقم بزنند. خب همزمان با این مسائل، نفت در ایران کشف شد و اولین محموله های نفتی از مسجدسلیمان به دست آمد. خب مشروطه هم در این سال ها ملت ایران را و تمام اهل فکر و نظر را به هم مشغول کرده بود، یعنی درگیری های داخلی در ارتباط با بحث مشروطه به طور جدی مناسبات داخلی را رقم زده بود. مهمترین اتفاق،

خروج روسیه از ایران بود. روسیه تمام قراردادهای استعماری خودش را با ایران لغو کرد و خودش را از معادلات ایران بیرون کشید. یکصد سال بین روس و انگلیس در ایران رقابت بود و خروج روسیه از ایران، بهترین فرصت را برای انگلیسی ها رقم زد. آنها توانستند نیروهای قزاق را به سهولت در اختیار خودشان قرار بدهند، علاوه بر اینکه در جنوب امکانات داشتند، بعد هم می دانید که باز هم انگلیسی ها فرصت را مغتنم شمردند و حمله کردند به جمهوری قفقاز، حتی در آنجا یک تحرکاتی را صورت دادند که البته گرچه بعد قوای بلشویک حمله کرد و انگلیسی ها را پس زد، اما یک دولتی را هم انگلیسی ها توانستند در آنجا شکل بدهند و به وجود بیاورند و نگاه انگلیسی ها به این بود که بتوانند نفت باکو را هم در اختیار بگیرند. در این دوران ۲ تا تفکر در انگلیس وجود داشت: ۱) تفکر آقای کِرزن بود که آمده بود در ایران مطالعات جدی ای را صورت داده بود. او مدافع قرارداد ۱۹۱۹ بود و معتقد بود از طریق قرارداد ۱۹۱۹ می توانیم ایران را کاملاً در اختیار خودمان قرار بدهیم، در برابر ایشان نظر دیگری وجود داشت که وزیر کشورهای تحت سلطه انگلستان یا به عنوان حالا کشورهایی که تحت استعمار انگلیس بودند، نظر او این بود که خیر، ما باید یک دیکتاتور را در ایران روی کار بیاوریم و از طریق این دیکتاتور بتوانیم ایران را اداره کنیم، چون در این ایام انگلیسی ها به شدت به نیروهای نظامی خودشان نیاز داشتند و بنا داشتند که قبل از خروج نیروهای نظامی خودشان، مسئله روی کار آوردن یک دیکتاتور را کاملاً حل و فصل کنند. اختلافاتی بین کِرزن و وزیر مستعمرات انگلیس در مکاتبات و در اسناد، کاملاً مشهود است که این دو «یعنی وزیر مستعمرات انگلیس و وزیر خارجه وقت» با هم اختلاف جدی ای دارند در مورد مسئله ایران که نهایت مسئله به نفع وزیر مستعمرات پایان پیدا می کند و حالا من شرح مبسوط این قضیه یعنی چگونگی پیدا کردن یک عنصر نظامی قلدری که می تواند مطامع انگلیسی ها را در ایران دنبال کند را در فرصت های بعدی ای که به من خواهند داد، دنبال خواهیم کرد که آیا واقعاً روایت ها را ما بعد از انقلاب ساختیم یا نه، روایت ها قبل از انقلاب هم وجود داشته و بر اساس آن، موضع گیری های دقیقی بر اساس مستندات تاریخی ملت ایران اتخاذ کردند و بر اساس آن، حتی مبارزه کردند.

بهبودی: خیلی ممنون آقای سلیمی. تشکر از اینکه وقت را رعایت کردید. آقای

دکتر زیباکلام شما بحث را ادامه می دهید یا می خواهید در قالب سؤال، بحث ادامه پیدا بکند؟

زیباکلام: یعنی باز ۵ دقیقه؟

بهبودی: بله بفرمایید، ۵ دقیقه.

زیباکلام: من فقط پس یک ۵ دقیقه صحبت می کنم و بعد به آقایان دیگر و بعد هم اگر...

بهبودی: منتها خیزی که برمی دارید طوری باشد که آخر ۵ دقیقه به نتیجه برسه صحبت تون، یعنی مقدماتش خیلی گسترده نباشد.

زیباکلام: حالا به هر حال دیگر شما آن را باید بگذارید به عهده خود من. عرض کنم که من فکر می کنم برای فرار از فرضیه های دایی جان ناپلئونی در خصوص کودتای سوم اسفند و به قدرت رسیدن رضاخان و بعد رضاشاه، ما کاری را باید بکنیم که کمتر مورخین حکومتی ایدئولوژیک زده انجام می دهند و آن هم این است که ما باید نگاه بکنیم به شرایط سیاسی و اجتماعی ایران مقارن با کودتا. خیلی خلاصه اگر بخواهم بگویم تا یک مقطعی حاکمیت قاجارها بود. بعد انقلاب مشروطه شد در ۱۲۸۵ هجری شمسی و مشروطه نتوانست به قدرت برسد، ولی بخش عمده ای از قدرت قاجارها را شست با خودش برد. مثل این چیزهایی که بچه ها کنار ساحل درست می کنند و موج می آید می زند با خودش می برد. بنابراین یک خلأ قدرت در ایران به وجود آمد از ۱۲۸۵ به بعد، بخشی از قدرت قاجارها بودند، بخشی از قدرت نیروی جدید مشروطه، مشروطه خواهان بودند. حاصل این خلأ قدرت این بود که شما اگر از چابهار وارد ایران می شدید و یک دور کامل می زدید، بخش هایی از ایران یا عملاً از کشور جدا شده بود به دلیل فقدان قدرت مرکزی در تهران، یا اینکه دیگر رابطه ای بین آن بخش و قدرت مرکزی در تهران نبود. سیستان و بلوچستان دست قبایل جنوب بود، خراسان دست محمدتقی خان پسیان بود، بیرون از شهرهای اصلی خراسان دست ترکمن ها بود، گیلان و مازندران دست کوچک خان بود قیام جنگل، نام جمهوری شان را هم گذاشته بودند جمهوری سوسیالیستی سوویت گیلان. آذربایجان دست شیخ محمد خیابانی بود. اینها عملاً از تهران خرج خودشان را جدا کرده بودند. کردستان در دست اسماعیل خان سیمیتقو بود، خوزستان به کل و به جزء و به اصل و به فرع از ایران جدا شده بود. در

فاصله ۱۲۸۵ که انقلاب مشروطه بود تا ۱۳۰۰ که کودتا صورت می گیرد، ظرف این ۱۵ سال منحنی انحطاط در ایران وجود دارد به لحاظ سیاسی، به لحاظ اجتماعی، به لحاظ امنیت، به لحاظ اقتصادی. برخی مطالعات نشان می دهد که ۲ میلیون از جمعیت قریب به ۱۰ میلیون ایران در طی این ۱۵ سال از بین می روند، به دلیل قحطی، به دلیل تیفوس، به دلیل طاعون، به دلیل اشغال خاک ایران توسط انگلستان، توسط روسیه، توسط امپراطوری عثمانی و در پایان این ۱۵ سال همه به دنبال یک قدرت مرکزی نیرومند هستند. مشروطه خواه ها، روحانیون، تجار، بازاری ها، روشنفکرها، تاریک فکرها، همه به دنبال یک حکومت منسجم هستند در تهران که بتواند ایران را از ورطه سقوط و فروپاشی کامل نجات بدهد و من این را در جاهای دیگر گفتم، امروز هم می گویم: ایرانی که امروز وجود دارد و شامل خوزستان و شامل کردستان و شامل آذربایجان است، مدیون و مرهون رشادت و پایداری ها و چکمه رضاشاه است که اگر نمی بود، معلوم نبود که آیا بخش هایی از ایران، امروز همچنان با ما می بودند یا اینکه از ایران جدا شده بودند. بنابراین همه به دنبال یک قدرت مرکزی بودند که بتواند پایان بدهد به آن وضع بی ثباتی، به آن هرج و مرج، به آن وضعی که نه امنیت بود، نه اقتصاد بود و نه هیچ چیز دیگر. نمی شود کودتا را بدون در نظر گرفتن این شرایط سیاسی و اجتماعی این ۱۵ سال در نظر گرفت. سناریوهای مختلفی بود برای اینکه حکومت مرکزی به وجود بیاید، قرارداد ۱۹۱۹ بود، تلاش هایی که سرپرسی سایکس (Sir Percy Moles worth Sykes) کرد وزیرمختار انگلستان، برای اینکه خوزستان را به یک شکلی که نفت در آن بود تثبیت بکنند و به گمان من کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را شما نمی توانید بدون عقبه آن ۱۵ سال در نظر بگیرید و با آن ۱۵ سال است که اتفاقاً کودتا معنا و مفهوم پیدا می کند و سیر تحولات بعد از کودتا. یادتان باشد که شریف ترین، پاک ترین، ملی ترین، متدین ترین شخصیت ها، از رضاخان حمایت کردند بعد از کودتا، برای اینکه ثبات و امنیت آورده بود، چیزی که در آن ۱۵ سال از بین رفته بود.

بهبودی: متشکرم، تشکر آقای دکتر. جناب آقای سلطانی بحث را ادامه می دهید شما؟

سلطانی: بله.

بهبودی: بفرمایید.

سلطانی: تاریخ ایدئولوژیک زده واقعاً یک گونه ای از تاریخ نویسی است که در کشور، ما به آن مبتلا هستیم و خوب است که واقعاً به طور جدی این نقد و تحلیل بشود. البته در خلال یک بحث علمی، گاهی اوقات این تعبیر به عنوان یک لیبیل و برچسب مورد استفاده قرار می گیرد و گاهی حاوی نوعی اهانت است تا مثلاً دیگران جرأت نکنند که در این وادی دیدگاهی را مطرح بکنند که شبیه به آن باشد. اما فراتر از این روش، به نظر می آید که در یک فضای علمی گونه های مختلف تاریخ نگاری از جمله تاریخ نگاری ایدئولوژیک زده بایستی بررسی و نقد بشود. اتفاقاً در کشور ما تاریخ ایدئولوژیک زده از دوران رضاخان شروع شد. ایدئولوژی ایران باستان را با استفاده از آموزه ها و دستاوردهای صهیونیستی در ایران شکل دادند و بر اساس آن سعی کردند یک تاریخ جعلی ای درست بکنند تا هویت ایرانی را به نادرست در مقابل هویت اسلامی قرار بدهند. انقطاع فرهنگی ایجاد بکنند، بستر تعمیق استعمار و وابستگی را گسترش بدهند و مانع اصلی مقاومت در برابر استعمار و استبداد را که فرهنگ و هویت مذهبی بود، از بین ببرند. در کنار این تاریخ ایدئولوژیک زده شاهنشاهی، تاریخ نویسی توده ای ها و مارکسیست ها و جریان چپ هم در ایران شکل گرفت. در دوران رضاخان خب تقریباً در بعضی از مطبوعات خارج از کشور و افراد تبعیدی یا فراری و بعد از شهریور ۲۰ هم، چه در داخل، چه در خارج از کشور که آنها هم با استفاده از نگرش ایدئولوژیک خودشان عمدتاً برای تبرئه و توجیه نفوذ استعمار شوروی، سعی می کردند که یک روایت تاریخی مطلوبی از خودشان ارائه کنند. بعد جریان های ناسیونالیست و ملی گراها هم که برای اهداف سیاسی خودشان بایستی سازوکارهای فرهنگی را کسب می کردند، درصدد چنین تاریخ نگاری ای برآمدند. مجموعه اینها در ۳۰ سال اخیر به یک ائتلاف آشکار و مشخصی رسیدند و یک تاریخ ایدئولوژیک زده ای را در مقابل تفکر و اندیشه و تاریخ صادقانه ای که در پرتو انقلاب اسلامی در حال بالیدن بود شکل دادند؛ یعنی ائتلافی از تاریخ نگاران توده ای، ناسیونالیست، سلطنت طلب و غرب گرا دست به دست هم دادند و به رغم اختلافات و رقابت هایی که در دوران قبل از انقلاب یا حتی در اهداف سیاسی روزمره خودشان داشتند، برای مقابله با بیداری تاریخی پس از انقلاب اسلامی سعی کردند جعلیات تاریخی را گسترش بدهند و ترویج کنند. بنابراین ما بایستی در مقابل این گونه های مختلف تاریخ ایدئولوژیک زده واقعاً یک بحث و بررسی یا نقادی علمی

بکنیم. اما خب این صحبت که پایمردی و رشادت رضاشاه، ایران کنونی را ایجاد کرد؛ این سخن جدیدی نیست. این هم در طول ۲۰ سال حکومت پهلوی مدام شنیده می شد و گفته می شد و نوشته می شد، هم بعد از کودتای ۲۸ مرداد به خصوص که محمدرضا پهلوی سعی می کرد پدر خودش را تبرئه کند. به هر حال وقتی یک فردی مثل محمدعلی فروغی در مدرسه علوم سیاسی خودش با مثال آوردن از آستین تأکید می کند که ایران مثل یک آستین است و اگر دستی توش نباشد، این آستین بی حرکت می ماند و آن دست، دست انگلستان است که باید ملت ایران را تکان بدهد و وابستگی به انگلیس و استعمار تئوریزه می شد و از آن دفاع می شد، چیز جدیدی نیست، ده ها کتاب نوشته شده. این سخن، سخن بدیعی نیست، در عین حال سخن متقنی هم نیست، از محصولات تاریخ ایدئولوژیک زده دوران شاهنشاهی است که خب بارها تکرار شده و البته اسناد و مدارک مستند و معتبری هم وجود دارد. البته بنا به یک تعبیر چون منافع انگلستان هم اقتضاء کرد که هرات را از ایران جدا بکنند، بعد بخشی از مناطق شمالی ایران را جدا بکنند، مناطق غربی ایران را جدا بکنند، به اصطلاح معروف این گربه کنونی متناسب با استراتژی منطقه ای آن زمان انگلستان بود، اگر بخواهیم با این تعبیر یاد بکنیم، باید بگوییم رشادت های حکام انگلیس، صهیونیست های انگلیسی و رضاخان و مجموعه ای از فراماسون ها این نقشه کنونی را برای ما حفظ کرده. اینکه یک ایران بزرگی را از زمان قاجار به وسیله انگلستان تکه تکه کردند و این تکه کوچک کنونی را آن هم در چهارچوب منافع خودشان تن دادند، البته خون هایی که ملت ایران و سربازان وطن ریختند تا همین گربه کوچک را حفظ بکنند، آنها را خب طبیعی است که در یک تاریخ ایدئولوژیک زده نمی شود به آن توجه کرد. بنابراین اگر قرار باشد که رشادتی در تاریخ برای رضا پهلوی ثبت شود، قبل از همه اینها ارتش بریتانیای کبیر و ملکه بریتانیا است که بایستی به عنوان فرمانده این رشادت از او یاد بشود.

بهبودی: تشکر آقای سلطانی. جناب آقای تفرشی.

تفرشی: بله، عرضم به حضورتان در ادامه آن جمله ای که گفتم ولی ادامه ندادم، رویه مرسوم تاریخ نگاری بر اساس آبروبری و آبروخری، سعی می کنم به مقداری صحبت کنم تا آن جایی که ممکن باشد راجع به شاید ابهام زدایی از دو تا دیدگاه کاملاً

متنافر که یک دیدگاه رضاشاه را یک نوکر بی اختیار استعمار و امپریالیزم و بریتانیا به طور کامل و درست می دونه و یک نگاه هم که قهرمان نجات ایران بدون هیچ گونه شائبه و شبهه ای. به نظر من این نگاه دیو و فرشته ای در مورد رضاشاه و در مورد خیلی از اشخاص و جریانات تاریخی ایران شاید کارساز نباشد. البته من مطمئنم نه جناب آقای سلطانی، نه آقای دکتر زیباکلام، هیچ کدام وابسته به یکی از این دو جناح نیستند ولی در مجموع سخنانشان ممکن است این جور برداشت بشود که نزدیک تر به یکی از این دو تا هستند...

همان که جناب آقای سلیمی هم گفتند وزارت خارجه در لندن و وزیرمختار بریتانیا در تهران از سه جناح مختلف سعی می کردند یک تغییری در این بن بست سیاسی، این انسداد سیاسی و یک تحولی برای حل مشکلات خودشان با ایران و مرتفع کردن خطر دولت جدید اتحاد جماهیر شوروی، دولت جدید کمونیستی در مرزهای شمالی ایران ایجاد بکنند. این طبیعتاً هر دو تا وجود داشته؛ یک نیاز داخلی و یک احساس خطر خارجی. لازم به توضیح من نیست و می دانید کودتای سوم اسفند توسط رضاخان و سیدضیاءالدین، تنها سناریوی آن موقع نبوده، سناریوهای دیگر هم مطرح بود. اسناد انگلیسی می گویند این سه تا قطب «حکومت بریتانیا» به توافق نمی رسند، در آخر کرزن به هرمن می نویسه «وزیرمختار بریتانیا در تهران» که اگر فکر می کنی که خوب است از کودتای سیدضیاء و رضاخان حمایت بشود، این کار را بکن با اختیار خودت، موفق شد ما هم حمایت می کنیم و به اصطلاح اعتبارش پای هر دوی ما، اگر نشد باید پاسخگو باشی. این چیزی است که در خلاصه اسناد وجود دارد. بنابراین بحث کودتای سوم اسفند یقیناً تا آن جایی که من روی اسناد کار کردم، چیزی نبود که انگلیسی ها ایجادش کرده باشند، ولی در حمایتش هم تردیدی نیست؛ یعنی این دو تا را به نظر من باید جداگانه و در دو تا باکس مختلف بررسی کرد. حالا ما تصور این را داشته باشیم که از روز سوم اسفند ۱۲۹۹ تا شهریور ۲۰، از ابتدا تا آخر هر کاری رضاشاه کرده و هر عملی که کرده، خوب یا بد، همه را پای نوکری به انگلیس بنویسیم هم، این هم به نظر من نگاه خیلی یک دست و خام دستانه ای است. من تصورم این است که حکومت رضاشاه در این دوره ۲۰ ساله را می توانیم به ۳ دسته تقسیم کنیم و این تقسیم بندی مال من هم نیست، دیگران هم گفتند که یک دوره، دوره ۱۳۰۰ هست که تقریباً دوره ای



است که سیدضیاءالدین کنار زده می شه و تقریباً شروع قدرت مطلق سردار سپه است، تا ۱۳۰۷ دوره ای که یک دوره تعامل و آشتی هست با اقشار مختلف جامعه به خصوص با جامعه روحانیت، البته به استثناء مرحوم سیدحسن مدرس؛ با روحانیت و با طبقات اجتماعی مثل بازار و جامعه سنتی که مهمترین نقطه بارز این دوره بین ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۷ مسئله تعامل علمای ایران و مردم و جامعه ایران و بازاریان ایران است با حکومت رضاشاه بر سر تخریب قبور ائمه در مدینه و در کشور جدید سعودی که آن جا کاملاً دولت تعامل دارد. اسناد داخلی راجع به آن زیاد چاپ شده، خارجی هایش هم من دیدم اخیراً پیدا کردم. مفصل دولت ایران و مردم ایران در یک تعامل هستند و یک تفاهم مشترک دارند با هم و حتی جامعه مذهبی و سنتی ایران. از ۱۳۰۷ به بعد تا ۱۳۱۴ یک تقابل و کشاکشی وجود دارد. رضاشاه سودای یک سری نوگرایی هایی را دارد که بعضاً جا می افتد، بعضاً جا نمی افتد، بعضاً به زور جا می افتد و کوتاه مدت است بسیاری اش، بعضاً درازمدت هم می تواند باشد، خیلی هایش هم نمی تواند باشد که نقطه پایانی این کشاکش، دوران ماجرای مسجد گوهرشاد در تیرماه ۱۳۱۴ است و کشف حجاب در دی ماه ۱۳۱۴ «چند ماه بعد» که البته می دانید در اکثر کتب تواریخ به اشتباه اینها را برعکس می گویند، یعنی می گویند ماجرای گوهرشاد نتیجه کشف حجاب بوده، در صورتی که برعکس بوده. حالا آن یک بحث فرعی است که ربطی به موضوع ندارد. از ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ مسئله سرکوب جامعه مذهبی و سنتی است در این ۶ سال و در واقع قدرت مطلق رضاشاه و زمانی که تقریباً فساد و خودکامگی سیاسی به طور مطلق صورت می گیرد و تبدیل به فساد مالی هم می شود و می رسد به جایی که در آغاز جنگ جهانی دوم، دولت رضاشاهی که در ابتدای کار همان طوری که به درستی جناب آقای دکتر زیباکلام فرمودند صفحات جنوبی ایران را امن می کند و تا حدی شکوفا می کند، در سال ۱۳۱۸ و ۱۹ به دلیل گرفتاری ها و ناامنی ها و قحطی ها، صفحات جنوب ایران خالی از سکنه می شود، مردم فرار می کنند. بندر لنگه خالی می شود به طور کامل؛ یعنی شهریور ۲۰ می توانیم بگوییم که قدرت اشغال خارجی بود، می توانیم بگوییم ناتوانی داخلی بود ولی یک روندی بود که از قبل شروع شده بود. چیزی نبود که یک شبه اتفاق بیفتد. افول حکومت رضاشاه از سال ۱۸ تقریباً شروع می شود، به تدریج به یک جایی می رسد که با یک تلنگر خارجی به نتیجه می رسد. بحث یک شبه نبوده، چیزی

که در ادبیات دوران پهلوی هم کتابی راجع به آن نوشتند «ناگهان در یک سپیده دم»، هیچ تحول تاریخی در ایران به خصوص سوم اسفند و شهریور ۲۰ یک شبه اتفاق نیفتاد، همه اش محصول خارجی نبود. بحث داخلی بود، خارجی ها هم البته مثل همیشه علاقه مند هستند بر اساس منافع ملی خودشان، به خصوص بریتانیا، سوار موج بشوند که در مواردی توانستند، مواردی هم نتوانستند. متشکرم.

بهبودی: تشکر می کنم. آقای سلیمی شما بفرمایید.

سلیمی: من راستش تعجب کردم که بحث وارد این حوزه شد که ایدئولوژی یک چماقی بشود که آقای زیباکلام بر سر مخالفین و متقابلاً برادر عزیزمان علیه ایشان به کار گرفت. اصلاً اصل این بحث در یک محیط علمی، یک رویه بسیار غلطی است که ما در محیط علمی اولش یک چماق بسازیم، بگوییم که من یک تاریخ حقیقی می خواهم بگویم، همه کسانی که مقابل من هستند، اینها ایدئولوژیکنند، ایدئولوژی هم یک چماق است. این بحث علمی نشد.

منظور آقای زیباکلام اگر این است که مثلاً تاریخ دولتی، حالا بگویند کدام دولت مرد چنین نظری داده، من نقدش می کنم. خب این بحث منطقی و علمی است. این چماق ساختن را در محیط علمی دیگر فکر می کنم منسوخ بدانیم. ایدئولوژی را یک چماق کنیم و بعد بگوییم که ببینید آقایون همه کسانی که نظرات مقابل من را دارند، اینها جزء آن چماق هایی هستند که باید کنارشان گذاشت؛ خیر. متقابلاً هم همین طور. می توانیم بگوییم آقا مثلاً فرض کنیم تاریخ نگاری دولتی. گرچه در ایران هم بعد از انقلاب بعضی ها مثل آقای زیباکلام، مثلاً رئیس نیروی انتظامی ما بعد از اینکه استعفاء داد و از آن جا آمد گفت که من می خواهم یک رضاخان مثلاً- مسلمان شوم؛ یعنی اگر واقعاً دولتی بخواهیم بگوییم، آیا در خود دولتمردان هم تصویر واحدی از رضاخان هست؟ وجود ندارد. بنابراین این جوری بحث کردن در محیط دانشگاهی، یک شیوه منسوخ شده است یا باید دانشجویان پس بزنند، نگذارند آدم هایی در قالب بحث علمی، چماق داری را دنبال بکنند. از جانب ایشان هم من تعجب کردم که ایشان وارد همان دایره ای شدند که آقای زیباکلام ترسیم کردند. اگر ایدئولوژی است، ایدئولوژی باید ها و نبایدهاست. همه جوامع دارای ایدئولوژی هستند «تعریف ایدئولوژی را می خواهم بگوییم» تاریخ نگاری ایدئولوژیک یعنی چی؟ یعنی یک

دانشجویی باید سؤال کند از آقای زیباکلام که تاریخ نگاری ایدئولوژیک یعنی چی؟ یعنی چی اصلاً؟ این واژه سازی ها، واژه سازی های چماق داری است در واقع، یعنی چماق زدن بر سر مخالف که او را قبل از سخن گفتن، منکوبش کند. ببینید یک بحثی را ما دنبال کنیم، آقای زیباکلام گفتند تمام شخصیت های وزین آن ایام از رضاخان دفاع کردند، خوب به عنوان دانشجو سؤال کنید که چه کسانی بودند؟ یعنی شخصیت های ملی پایبند به مسائل ملی چه کسانی دفاع کردند از رضاخان؟ این را مشخص کنید، بعد ببینیم که آیا می تواند نظر آنها برای ما در شناخت رضاخان تأثیر داشته باشد، این حرف خیلی خوبی است، منتها، حرف کلی نزنیم، یک بحث کلی مطرح نکنیم، اینجا جایی نیست که ما ادعاهای کلی و عرض کردم چماق های کلی. ببینید عزیزان در مقالات شون ارائه دادند که عامل تضعیف توان ملی، انگلیسی ها بودند، فکر کنم آقای زیباکلام هم قبول داشته باشند که اگر ۲ میلیون در ایران کشته شد که قطعاً آمارش بیشتره، عاملش انگلیسی ها بودند. انگلیسی ها قحطی کاذب به وجود آوردند تا توان ملی را در ایران تضعیف کنند. اگر خوزستان از ایران داشت جدا می شد، عامل انگلیسی ها در آنجا خزعل داشت عمل می کرد، مدال هایی که خزعل از انگلیسی ها گرفته، امکاناتی که، حتی چادری که خزعل داشت؛ یک چادر بسیار لوکس اشرافی که خزعل داشت، انگلیسی ها به او اهدا کرده بودند. در اینکه نمی توانیم تردید داشته باشیم که تمام اقداماتی که برای تضعیف دولت مرکزی بود، توسط انگلیسی ها هدایت می شد. چه شد که بعد از کودتای ۱۲۹۹ به یک باره سیاست های انگلیس تغییر کرد؟ همان خزعلی که تا دیروز با پول انگلیسی ها در جهت تضعیف دولت مرکزی کار می کرد، رسماً انگلیسی ها به او نامه می نویسند که از الآن به بعد شما باید مطیع و منقاد کی باشی؟ رضاخان. آیا ماهیت انگلیس تغییر کرده یا یک فردی آمده روی کار که می خواهد مصالح انگلیسی ها تأمین شود؟ اگر تا دیروز سیاست بر این بود که دولت مرکزی تضعیف شود، برای اینکه بتوانند قراردادهای بیشتری از دولت مرکزی بگیرند، امروز دولت مرکزی در اختیار آنها قرار گرفته و افرادی که ایجاد تفرقه و تجزیه طلبی را در ایران دنبال می کردند، دعوت به اطاعت از رضاخان می شوند. این بحث به نظرم بحث مهمی است که اگر ما در این جلسه بتوانیم به آن بپردازیم که چه تغییری صورت می گیرد که بر مبنای آن سیاست ها متغیر می شود، این بحث خوبی خواهد بود و نتیجه گیری خوبی هم خواهیم داشت.

بهبودی: سپاسگزارم. شما آقای دکتر...

زیبا کلام: دیگر اجازه بفرمایید خانم ها و آقایون اگر...

بهبودی: یک سؤال به دست من رسیده...

سلطانی: می توانم نکته ای را بگویم؟

بهبودی: اجازه بدهید، وقت را ممکن است که چیز بکنیم. الآن وقت دکتر زیبا کلام است. یک سؤال بیشتر نرسیده اگر دوستان محترم باز هم سئوالاتی دارند لطف کنند بفرستند که حداقل ۵-۴ تا سؤال باشد که قابلیت...

الآن نوبت آقای زیبا کلام است. اگر صحبت می کنید یا وقت تون را...

زیبا کلام: نه خیر، اگر خواهرها و برادرها کتبی یا شفاهی...

بهبودی: یک سؤال داریم الآن.

پرسش کننده: با عرض معذرت و تشکر از اساتید محترم که بحث استعمار انگلیس و خیانت ها و جنایت های انگلیس را مطرح می کنند. من فکر می کنم که مسیر بحث را جناب آقای مجید تفرشی و آقای زیبا کلام از آن حدود خودش تغییر دادند و به تبع این آقای مجتبی سلطانی و آقای سلیمی هم منفعلی از مباحثی که اینها مطرح کردند شدند. بحث اصلی این است که ما بررسی استعمار انگلیس را در ایران داشته باشیم که هم در سه قرن گذشته، به خصوص از جنگ جهانی اول، انگلیس در ایران چه خیانت ها و جنایت هایی مرتکب شده. از قتل عامی که توسط سرپرسی سایکس رئیس پلیس جنوب در جنوب ایران، به خصوص تنگستان، دشتستان و بوشهر مرتکب شد، حتی جنایاتی که در یزد، پلیس جنوب مرتکب شده. اینهایی که می گویم طبق اسناد است، من فکر می کنم که آقای تفرشی اسناد را نمی بیند، یک مقدار تحت تأثیر اسناد انگلستان است، اتفاقاً ما خودمان اینجا اسناد خوبی داریم. اگر ایشان فرصت کند در ایران زندگی کند به اسناد بهتری می رسد. لذا این فجایع و مظالم باید مطرح بشود نه اینکه بیاییم بگوییم حالا تاریخ نگاری و اینها، مراکز شرق شناسی انگلستان، مراکز تاریخ نگاری انگلستان، تغییر هندسه تاریخی و اینها یک بحث دیگر است. اصل مسئله استعمار باید مطرح بشود، خصوصاً حرکتی که انگلستان پس از انقلاب مشروطیت کرد، تقسیم ایران در ۱۹۰۷، قرارداد تحمیلی ذلت بار ۱۹۱۹ و کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ که اتفاقاً این هم در اقوال رجال سیاسی آن دوران هست، هم در اسنادی که اخیراً منتشر کردیم. درست ۲۷

روز بعد از کودتای ۱۲۹۹، حزب صهیونیسم در ایران اعلام موجودیت می کند. نامه ای به امور داخلی می نویسد در ادامه بحث برادرمان تقی پور که متأسفانه فرصت نشد به صورت کامل بیان کنند و در شانزدهم فروردین در سراسر ایران اعلام می کند این را. حضور خود سیدضیاءالدین در دورانی که مدیر روزنامه رعد و برق بود و عملکردش و بعداً هم که از طرف انگلیس ها به فلسطین می رود. موضوع چهارم در جواب برادرمان آقای زیباکلام، رضاخان «البته ایشان حق دارد افتخار کند ولی برای ملت ایران مایه ننگ بود» یک فرد نظامی که فاقد علم، اخلاق اولیه و نسب و شخصیت انسانی بود، انگلیس ها بر این مملکت تحمیل کردند. آن حوادثی که در دوران رضاخان از ابتدا تا انتها گذشته، جریان فراماسونری وابسته به انگلیس بود. من فکر می کنم که شما مسیر بحث را در همان حدود استعمار...

بهبودی: از چه کسی سؤال کردید شما؟ چه کسی باید پاسخ بدهد؟

پرسش شونده: من سؤال نکردم. اظهار نظر کردم.

بهبودی: آقای زیباکلام شما هنوز نمی خواهید صحبت کنید؟

زیباکلام: والله من پیشنهاد می کنم که ایشان بیایند اینجا و ایشان هم ۵ دقیقه، ۵ دقیقه مثل ما صحبت بکنند. (با خنده).

سلطانی: به هر حال انتخاب نحوه بحث و موضوعات بحث طبیعی است که بستگی به سلیقه و گرایش فرد دارد و نمی شود تحمیل کرد، یک مقدار هم فضای بحث پیش می برد، ضمن اینکه گاهی اوقات نوع بحث ایجاب می کند که شما از مقبولات و نکاتی که فرد نسبت به آن استدلال می کند در پاسخ استفاده کنید، علی رغم اینکه ممکن است خود شما به آن نگاه اعتقادی هم نداشته باشید. ضمن اینکه من فکر می کنم که ما از این مرحله عبور کردیم که بخواهیم حالا- نوع نگاه خاص خودمان را یا روش بحث مطلوب خودمان را به سایر اعضای محترم میزگرد توصیه بکنیم. اما آنچه که مسلم است در شکل گیری هر پدیده اجتماعی قطعاً علل و عوامل متعدد و شرایط اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و ده ها عنصر و عامل دخیل هستند، به هیچ وجه نمی شود پدیده های اجتماعی و داخلی را تک عاملی نگاه کرد. اگر سخن از نقش استعمار انگلیس در برآمدن رضا پهلوی و تداوم سلسله پهلوی هست، به مفهوم نگاه تک عاملی نیست، این در سال گذشته هم در اینجا تأکید شد. بله شرایطی در کشور ایجاد شد که

اتفاقاً در ایجاد آن شرایط و زمینه سازی هم خود انگلیسی ها نقش داشتند، بی کفایتی رجال و مشکلات و مسائل دیگر و فقدان خیلی از نهادها و زمینه هایی که مانع آن ضعف ها و مشکلات شود دست به دست هم دادند، جامعه رفت به سمت نیاز به یک کسی که امنیت را ایجاد بکند. خب اینجا استعمار انگلیس موج سواری کرد و یک دیکتاتوری را که مطلوب خودش بود و فاقد هر پایگاهی در درون کشور بود و کاملاً شرایط وابستگی مطلق را داشت، پیدا کرد، صید کرد، پرورش داد و آمد و این هم فقط در مورد ایران رخ نداده، در مورد خیلی از مناطق دنیا آدم های بی ریشه و بی پایه و بی هویتی را برداشتند به عنوان دیکتاتور بر سر ملت ها آوردند. حالا- اگر رضا پهلوی در ایران ۲۰ سال دیکتاتوری کرد خیلی از عوامل انگلیس و امریکا ۳۰ سال، ۴۰ سال، ۵۰ سال هم در خیلی از نقاط دنیا حکومت کردند. اما من تعجب می کنم از این مد جدیدی که البته در فضای این ۱۵-۱۰ سال اخیر خیلی علنی شده، و آما از ابتدای انقلاب بود که ژست انصاف نسبت به رضا پهلوی به منزله یک نوع دیدگاه علمی مطرح شود و اینکه همه چیز رضا پهلوی را ما نباید...

اصلاً صحبت سر این نیست که همه چیز. یک آدم وابسته خائنی خیانت کرده، در مجموعه خیانت هایش شما میکروسکوپ می خواهید بگذارید بعضی از آثار طبیعی و عَرَضی بعضی از اقداماتی را که او هم نیتش نبوده به نام آن بنویسید. مملکت که ملک طلق او نبوده، خیلی از بچه ها و آدم های این مملکت کار کردند، تلاش کردند و کشور را ساختند، امنیت ایجاد کردند، نهادهایی را به وجود آوردند اما معدل و جهت کلی و گفتمان حاکم بر دولت و نظام رضا پهلوی و بعد هم پسرش، وابستگی و تأمین منافع استراتژیک اربابان خارجی شان بوده. حتی مثلاً اشاره ای که به مسئله وهابیت و اینها شد، تخریب قبور ائمه با وساطت و فشار عین الملک هویدا که سفیر رضا پهلوی بود انجام شد. خود رضا پهلوی هم که خود اسناد متقن می گوید هیچ گونه اعتقادی به هیچ چیز نداشته و حتی خودش به شدت دشمن اسلام هم بوده، اما اولش برای حکومت گل مالید به سرش و آمد در خیابان و دسته عزاداری به پا کرد و یک سری از روحانیون را هم گول زد، مخبرالسلطنه هدایت می گوید: بعد از ۷ سال پرده های پروگرام رفت بالا، داستان هم از سال ۱۳۱۴ شروع نشد، از همان زمانی که مسئله متحد الشکل کردن لباس ها و بعد هم برخورد با مجالس دینی و نظام روحانیت و اینها شروع شد،

حداکثری که توانسته بود ظاهرسازی بکند رضاخان، حالا در آن اختلاف هست بین ۶-۵ سال تا ۷ سال، البته این به آن مفهوم هم نیست که اگر در عرصه داخلی ظاهرسازی می کرد، از حیث وابستگی و سیاست خارجی، سیاست خارجی مستقلاً داشت، نه، فقط برای اینکه بتواند فریب بدهد افکار عمومی را و بخشی از روحانیت را، بخشی از روشنفکران ملی و مستقل را، خب این حرکت ها را انجام داده. حالا- دلیل نمی شود که ما بگوییم نه، یک رضاخانی بوده، آدم متفکری بوده، آدم فهمیده ای بوده، برای ایران اهداف بالا و والا داشته، آمده بعد هم به اتکای نیروی ملی به حکومت رسیده، تمام اسناد واقعی تاریخی را بگذاریم کنار بگیم که اینکه کودتا صد در صد انگلیسی بوده، من یقین نکردم. خب این یک چیزی است که عجیب است، تمام اسناد می گوید کودتا صد در صد انگلیسی بوده اما اینکه در بین بخش های مختلف حاکمیت انگلیس اختلاف نظر وجود داشته، این چیزی از ماهیت انگلیسی کودتا کم نمی کند. بله حالا مثلاً وزارت خارجه با سرویس جاسوسی با حکومت هند و بریتانیا، با بخشی از دولت در مورد نحوه اداره ایران اختلاف نظر داشتند اما در مجموع همه آنها با همدیگر در شکل گیری این کودتا و بعد هم بهره گیری از کودتا اتفاق نظر داشتند. ماهیت انگلیسی کودتا یک امر یقینی است، تمام اسناد، نه فقط اسناد ایرانی، نه فقط اسناد خود انگلیسی ها، اسناد دیپلمات های امریکایی، اسناد دیپلمات های فرانسوی و سایر اسناد مستقل هم این را تأیید کرده و اثبات کرده و عجیب است که آن وقت این واقعیات مسلم که در تمام اسناد وجود داشته، با برخی از اسناد جدید تبلیغاتی گزینش شده که با حمایت ویژه دولت انگلستان برای رفوگری از سابقه استعماری خودش می خواهد در دنیا و در بین ایرانی ها ترویج بکند، ما همه آن اسناد را بگذاریم کنار و بعضی از مطالب...

البته عرض کردم این دیدگاه، دیدگاه جدید و بدیعی نیست. در دوران پهلوی تمام این دیدگاه ها به شدت مطرح شد، سندسازی شد، در موردش استدلال هم شده، بنابراین در این مورد اصلاً تاریخ نویسی جدیدی تولد پیدا نکرده بلکه در واقع همان تاریخ نویسی گذشته دارد بازسازی می کند خودش را و مجدداً می خواهد خودش را احیاء بکند.

بهبودی: تشکر. آقای تفرشی...

تفرشی: بله، من می خواستم راجع به صحبت های آقای تبریزی که با صحبت های

دیگر یک مقداری بحث به جاهای دیگر رفت که مجبورم یک مقدار توضیح بدهم. صحبت های آقای تبریزی یک مقداری شبیه عوض کردن موج رادیو بود که چند لحظه روی هر کانالی است، من نتوانستم خیلی جمع بندی کنم. عرض به حضورتان چیزی که شما راجع به بنده گفتید متأسفانه طبق معمول خیلی غیرمنصفانه و ناجوانمردانه بود. بنده خیلی بیش از شما و پیش از شما در آرشیوهای ایرانی غلت زدم، کار کردم، چیز چاپ کردم قبل از شما و بیش از شما. هنوز هم این ارتباط را دارم و افتخار می کنم دارم. استفاده از آرشیوهای خارجی یک چیز اضافه ای هست برای این تحقیقات. منابع دست اول تاریخی را ما محکومیم و باید از آنها استفاده کنیم با دیدگاه انتقادی، هیچ ربطی به شرق شناسی و این حرف ها هم ندارد. چیزی که شما می فرمایید حرف های کلی است از همان قماش صحبت های ایدئولوژیک که ایشان فرمودند. بنابراین اینها حرف هایی است که خریدار دارد، یک عده هم می خوانند و لابد کیف هم می کنند، ولی مثل پاپ کورنه، مثل پف فیله، ما می خوریم، خوشمزه هم هست ولی غذا نیست متأسفانه. عرض به حضورتان بحث استفاده از اسناد تاریخی کشورهای خارجی، با افتخار عرض می کنم خدمت تان که بنده تا به حال ۳۰۰ هزار برگه اسناد آرشیوهای مختلف بریتانیا و امریکا را خواندم، عکس برداری کردم و استفاده کردم، باز هم خواهم کرد برای اینکه می بینم اطلاعاتی که در آنها هست، مکمل اطلاعات اسناد داخلی و بالعکس اسناد داخلی هم مطالبی دارد که اسناد خارجی ندارند. اینکه شما می گوید همه را بریز دور و به درد نمی خورد، اینها حرف های مفتی است که به نظر من بحث تحقیقی نیست؛ یعنی کوچک ترین اعتبار تاریخی ندارد و اساساً متأسفم که در چنین فضایی، چنین صحبت هایی گفته می شود برای اینکه به قول مولا امیرالمؤمنین شما دشمن چیزی هستید که به آن نادانید، نمی دانی راجع بهش داری صحبت می کنی. ۳۰۰ هزار برگه من سند دیدم، تازه یک دهم اش را من دیدم. وقتی شما رفتی یک صدم اش را دیدی و این اظهارنظر را کردی، آن وقت حق داری این جوری صحبت بکنی. بنابراین نباید چیزی را که اصلاً نمی دانید چی هست را این جوری راجع بهش فله ای قضاوت کنید؛ این یک نکته. نکته بعدی بحث مطلبی است که آقای سلطانی فرمودند راجع به بعضی صحبت های من، متأسفم، من پایان نامه دکترایم عنوانش هست «جامعه مذهبی ایران و تغییرات اجتماعی دوره رضاشاه» کل بحث من، بحث انتقاد و به چالش کشیدن



فعالیت های اجتماعی و دینی و فرهنگی دوره رضاشاه است. من نه مدافع رضاشاه هستم، نه توجیه گر حکومت رضاشاه هستم و نه دفاع می خواهم بکنم، ولی بحث من، بحث دیو و فرشته ساخت است که یک نفر از بدو تولد نوکر و خائن و مزدور و جاسوس و جانی و خائن است، تا روز مرگش هم همین جوری است و هیچ استثنائی هم وجود ندارد. این نگاه، نگاه خطرناک تاریخی است و هیچ جایی هم نمی برد، روز به روز هم الحمدلله را به افول و زوال است و ان شاءالله که زائل هم خواهد شد.

بهبودی: خیلی ممنون. یک سئوالی را یکی از شرکت کنندگان های در جلسه مطرح کردند که این را خواهش می کنم آقای سلیمی پاسخ بدهند. فرمودند یا نوشتند که به راستی چرا هر کسی مطابق روایت های رسمی دو سه قرن اخیر دنیای غرب، تاریخ را قرائت و بازگویی کند، همه باید چشم و گوش بسته بپذیرند و همان را تکرار کنند، اما هرگونه پژوهش و تاریخ نگاری مبتنی بر اسناد و مدارک و شواهد متقن که آن روایت های رسمی تاریخ نگاری غربی را زیر سؤال ببرد یا با آن هم نوایی نداشته باشد و به خصوص برخلاف آن باشد، ایدئولوژیک و دولتی و سطحی و قابل مذمت است. آیا این شیوه نگاه و رفتار، نوعی جدال با واقعیت ها و تقابل با آزادگی علمی و پژوهشی نیست؟

سلیمی: خیلی ممنون از کسی که این سؤال را کرده. ببینید عرض کردم این یک نوع استفاده از چماق است، بگذاریم و اصلاً بگذریم، اصلاً فرض کنید جمهوری اسلامی ای رخ نداده و آنچه که بعد از سال ۵۷ مطرح شده وجود خارجی ندارد. برگردیم به آثاری که در دوران پهلوی نوشته شده. قطعاً در دوران پهلوی افرادی بودند که رضاخان را همان گونه که جناب آقای زیباکلام عرضه کردند، عرضه می کردند. بعضی از نیروهای مبارز هم که اصلاً مذهبی نبودند، ببینیم رضاخان را چه جوری معرفی کردند. فرض کنیم حالا این چماق آقای زیباکلام بر سر همه ما فرود آید و ما سکوت کنیم، بگوییم آقا همه ما تاریخ ایدئولوژیک داریم. اصلاً ببینیم دکتر مصدق راجع به رضاخان چه می گوید، من از کتاب آقای دکتر مصدق مثال می آورم که در دهه ۳۰ نوشته شده؛ یعنی دو دهه قبل از انقلاب اسلامی، اصلاً پدیده ای به نام انقلاب اسلامی هنوز شکل نگرفته، ایشان در مورد پهلوی این گونه می گوید: همه می دانند که سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است، چرا که تا سوم اسفند ۱۲۹۹ غیر از

عده ای محدود کسی حتی نام رضاخان را هم نشنیده بود و بعد از سوم اسفند تلگرافی از او به شیراز رسید «چون آن موقع دکتر مصدق والی فارس هست» هر کس از دیگری سؤال می کرد و می پرسید این کیست؟ کجا بوده؟ و حالا- این طور تلگراف می کند: «بدیهی است شخصی که با وسایل غیر علمی وارد کار شود، نمی تواند از ملت انتظار پشتیبانی داشته باشد، به همین جهات هم اعلی حضرت شاه فقید و سپس اعلی حضرت محمدرضا شاه هر کدام بین دو محذور قرار گرفتند، چنانچه می خواستند با یک عده وطن پرست مدارا کنند، از انجام وظیفه در مقابل استعمار باز می ماندند و چنانچه با این عده به سختی و خشونت عمل می کردند، دیگر برای این سلسله حیثیتی باقی نمی ماند تا بتوانند به کار ادامه دهند. این بود که هر کس ابراز احساساتی می کرد یا انتقادی از عمال شاه می نمود، وصله عضویت حزب توده و این چیزها را می چسبانده». این نظر دکتر مصدق است که عرض کردم دهه ۳۰ نوشته شده. حالا می توانیم با چماق نگاه های ایدئولوژیک مصدق را هم بگوئیم؟ من یک فراز دیگر می خوانم، چون ما با آقای زیباکلام در دانشگاه کرمان بحث داشتیم. ایشان کتاب «ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها» که آقای سیروس غنی نوشته را گفتند بسیار کتاب خوبی است، حالا ضبط تصویری است، تأیید بر این کتاب هم هست، واقعاً هم همین طور است، کتاب برای تطهیر رضاخان نوشته شده اما چون مستند است مجبور است حرف بزند بعضی از مسائل را بیان کرده، منتها متأسفانه آقای زیباکلام حتی وارد این عرصه ها هم نمی شود؛ یعنی اصلاً بحث این را نمی کنند که فلان سند درست است یا فلان سند غلط است. عرض کردم یک شیوه کلی برای ساکت کردن دیگران، برای حاکم کردن نظر فردی خودمان این است. این شیوه، شیوه درستی نیست. آقای سیروس غنی مبتنی از قضا بر اسناد انگلیس، من هم قبول دارم این حرف برادر عزیزمان که در پاسخ شما مطرح کردند، این غلط است ما بگوئیم که مثلاً فرض کنید ما فقط به اسناد داخلی نیاز داریم، به اسناد خارجی نیاز نداریم. نه خیر، هوشمندان اسناد خارجی را هم نگاه می کنیم، آن جاهایی که دارند خط می دهند، این را قبول نداریم، اینجا را قبول داریم باید استفاده کنیم. من حرف ایشان را تأیید می کنم که ما باید یک نگاه هوشمندانه ای داشته باشیم، هم به اسناد داخلی، هم خارجی؛ منتها بحثی که اینجا دارد مطرح می شود اصلاً بحث اسنادی نیست، اینجا آقای زیباکلام نمی گوید فلان حرفی که راجع به آقای

آیرون شاید گفته شده که آیرون شاید انتخاب کرده رضاخان را، این سند مجعول است یا غیر مجعول؟ یعنی حرف علمی را شما در این جلسه از جانب کسانی که دارند رضاخان را تطهیر می کنند شاهد نبودید و ای کاش از عزیزان بخواهید و مثلاً فرض کنید بگویید این ۱۰ تا سند مطرح شده از جانب تاریخ دولتی، جانب تاریخ ایدئولوژیک، هر چه که می خواهید اسمش را بگذارید بگویید آقا این ۱۰ تا سند به این دلیل، به این دلیل متقن نیست و غلط است. این کتاب، کتاب آقای سیروس غنی که گفتم کاملاً در جهت تطهیر رضاخان نگاشته شده، خب...

چون اسناد انگلیس گویای این قضیه است که آقای آیرون ساید، رضاخان را انتخاب می کند و او را بالا می آورد. من یکی از اسناد را می خوانم: «طولی نکشید که آیرون ساید پی برد که سردار همایون وجود کوچک و به درد نخوری است و تصمیم گرفت فوری معاونی برایش دست و پا کند. اسمایس هم به او گفته بود که گردان تبریز خوب عمل کرده و حمله بلشویک ها را در شمال منجیل شکست داده است، آیرون ساید نام فرمانده آنها را می پرسد و چندی بعد به او معرفی می شود. این فرد رضاخان بود. آیرون ساید که تحت تأثیر قرار گرفته بود بی درنگ تصمیم گرفت او را لااقل موقتاً فرمانده گردان قزاق قرار دهد.» بعد حالا می گوید طبق اسنادی که بر اساس اسناد انگلیس آقای سیروس غنی ارائه داده، شما عزیزان بخوانید البته ایشان «آقای سیروس غنی» یک جاهایی آمده جعل کرده، گفته حالا درست است انگلیسی ها، رضاخان را انتخاب کردند اما چون رضاخان یک شخصیتی بود که نمی توانستند او را نادیده بگیرند، انتخابش کردند؛ یعنی این کتاب هم اسناد و واقعیت ها را نتوانسته نادیده بگیرد که رضاخان را انگلیسی ها پیدایش کردند و به تدریج او را رشد دادند. خب اگر این جوری بحث کنیم، بحث علمی خوبی خواهد بود.

اما این گونه بگوییم که آقا قبل پیروزی انقلاب اسلامی، رضاخان خدوم بود، ملت ایران او را خدوم می دانستند، انقلاب اسلامی پیروز شد، یک تصویر بسیار تیره ای...

خیر، ملت ایران پهلوی ها را به این دلیل قیام کردند علیه ش ان که آنها را وابسته می دانستند و در واقع شخصیت هایی مثل مدرس، دکتر مصدق و... هر کدام حالا خواستیم کتاب های شان را می آوریم، همه اینها تصویری که به ملت ایران ارائه می دادند، یک تصویر واقعی خدمت گزار بود و رضاخان یا خدوم برای بیگانگان بود؟ همین هم

عامل انقلاب مردم شد و خاتمه دادن از سلسله ای که وابسته به بیگانگان بود.

بهبودی: خیلی ممنون، تشکر. شما یک دقیقه در مورد سؤال...

تفرشی: من یک نکته ای در مورد سؤال کتبی ای که مطرح شد و یک نکته کوتاه هم در یک دقیقه می گویم. این که گفته شود هر کسی که بر اساس روش شناسی غربی کار می کند، از منابع غربی کار می کند پس بنابراین حرفش باید نشنیده گرفته بشود، فقط آن هایی که در داخل دارند کار می کنند یا منابع داخلی را استفاده می کنند، حرف شان متقن است، حرف نادرستی است. استفاده محقق از اسناد تاریخی باید همه جانبه باشد، همه منابع را بررسی کند، با هوشیاری و هوشمندی و با نقّادی و با نگاه شکاک و چالش گر به این معنی که اسناد داخلی و خارجی هیچ کدام وحی منزل نیستند، نفس تاریخ هم نیستند و باید به عنوان منابع تاریخی زیر ذره بین گذاشته شوند. اینکه چون داخلی یا خارجی هست، پس بد است، پس خوب است، این نگاه، نگاه غلطی است. یک مطلب دیگر هم که در این جلسه متأسفانه گفته شد این است که دوستان گفتند ما توقع داشتیم شما بیایید اینجا و در مورد جنایت ها و خیانت ها صحبت کنید. نبود تو صورت جلسه، من اگر می دانستم، من چون مسئول بررسی جنایت نیستم، من محقق تاریخم، آن کار قاضی و دادگاه است، اگر می دانستم اشتباهاً...

اگر هم دوست دارید همه یک جور حرف بزنند، فقط استشهاد جمع کنید که باز هم اشتباه شده ما آمدیم.

بهبودی: شما سؤال دارید؟ [خطاب به پرسش کننده] پاسخگویتان مشخص است یا نه سؤال کلی دارید؟ از کی سؤال دارید؟

پرسش کننده: از جناب آقای تفرشی.

بهبودی: بفرمایید.

پرسش کننده: بحثی که وجود دارد و می خواستم از خدمت آقای تفرشی بپرسم این است که تحلیل فردی خود رضاشاه کجا قرار می گیرد؟ چون پدر اردشیر رپورتر یک خاطراتی نوشته در مورد بحث رضاشاه می گوید، موقعی که رضاشاه سرباز قزاق بود، موقعی که من می رفتم با سربازها می نشستم هر کدام از سربازها ... ولی رضاشاه دست من را می گرفت می برد یک گوشه می نشستم، بعد می گوید یک چای برای من دم می کرد، به من می گفت از تاریخ باستان ایران بگو، می گفت من از ساسانیان برایش

می گفتم، از هخامنشیان می گفتم. بعد می گوید سئوالی که رضاشاه آن موقع سرباز بود از من می پرسید، به من می گفت که بگو ببینم تو که تاریخ ایران را می دانی، در تاریخ ایران کسی بوده که پدر و مادرش پادشاه نبوده ولی پادشاه شده؟ این تحلیل فردی خود رضاشاه کجا قرار می گیرد؟

تفرشی: خیلی سئوال مهمی است. ببینید اینکه رضاشاه جاسوس انگلیس بوده، نماینده انگلیس بوده، مستقل بوده، قهرمان ملی بوده، هیچ کدام در زیرکی و جاه طلبی اش خدشه ایجاد نمی کند، چه ما موافق باشیم، چه به اصطلاح فردی بوده که انگلیس ها مستقیم منصوبش کردند و چه فردی باشد که قهرمان ملی باشد. در هر دو صورت در اینکه آدم جاه طلب و بلندپروازی بوده تردیدی نیست و نکته ای که باید به آن توجه کرد، همان چیزی است که در صحبت های همه دوستان به نوعی بود، اندیشه ای که تصور می کرد انقلاب مشروطیت به شکست رسیده و بیراهه رفته، همیشه دنبال یک مستبد مصلح بودند در ایران، در یک دوره ای البته. چون معمولاً «در یک کتابی مفصل راجع به آن بحث شده، حالا من نمی خواهم تکرار کنم» مردم ایران وقتی که به دلایل مختلفی در سال های بعد از مشروطیت دچار مشکل می شدند، بعضی معتقد بودند که چاره برای ایران صرفاً دموکراسی و آزادی است و آزاد ساختن مردم و آزاد گذاشتن مردم، بنابراین دنبال یک آدمی مثلاً مثل مصدق بودند. وقتی که مثلاً به آن دوره می رسیدند یا مثلاً نزدیک می شدند، می گفتند کار ایران جز با زور حل نمی شود، دنبال یک رضاخانی بودند، یک رضاشاهی بودند. می خواهم بگویم که این اندیشه مستبد مصلح چون وجود داشت عده زیادی از رجال، سربازها و قزاق ها و نظامیان و بلندپایگان نظامی ایران هم طبیعتاً دنبال این بودند که آن فرد بشود. اینکه رضاشاه علاقه مند بود «رضاخان آن موقع» مستبد مصلح ایران باشد، جای تردیدی در آن نیست. حالا اینکه خودش آمده، قهرمان بوده یا جاسوس بوده، تردیدی در این بلندپروازی ایجاد نمی کند و به هر حال آن جذابیت ها و قابلیت های فردی ای که احتمالاً داشته.

بهبودی: آقای قاجار شما از چه کسی سئوال دارید؟

قاجار: از آقای تفرشی.

بهبودی: بفرماید.

قاجار: ببخشید سئوالی که دارم این است که کی ما می توانیم از این بحث بیایم

بیرون که رضاشاه قهرمان ملی بوده یا خائن بالفطره، کی می توانیم از این بحث بیایم بیرون، بیایم بینیم این ۲۰ سال عملکرد او چه بوده. سیاست هایی هست که خیلی راجع به آن ها ابهام وجود دارد، مثلاً خلع سلاح و اسکان عشایر. خب این خلع سلاح عشایر یک پیامدهای مثبت شاید داشته باشد و پیامدهای منفی هم داشته که مرزهای ایران بی دفاع شدند در مقابل خارجی ها. یک موضوع دیگر خدمت تان عرض کنم در مورد سیاست شرقی رضاشاه، همراهی اش با ترکیه، این چه پیامدهای زیان باری برای ایران داشته. اینهاست که الآن هم می تواند به درد ما بخورد. سیاست اقتصاد دولتی داور، که باعث خشم و ناراحتی بازار می شود. اینها را ما می توانیم اگر بیایم راجع به اینها بحث کنیم، می تواند یک چیزی عایدمان شود؛ یعنی واقعاً بفهمیم این سیاست ها چه دستاوردهایی داشته، چه ضررهایی داشته برای مملکت ما، اگر نه این نگاه نه...

اصلاً محمدتقی خان پسیان خودش بعد از کودتا به وجود می آید، این نیست که بگوییم قهرمان ملی ایران بود و استقلال و تمامیت ارضی ایران فقط مدیون به این است، نه، در کردستان تجزیه طلبی چندانی نبوده، خراسان محمدتقی خان پسیان بعدش آمده، نه آن جور بگوییم خائن بالفطره بوده، اسماعیل خان سیمیتقو را که سرکوب کرده مرحوم مدرس هم از او تجلیل کرده یا حتی در آن مسئله کابینه اول قوام که می آید در مجلس چهارم، دو تا نماینده موافق این کابینه بودند که وزیر جنگش هم رضاخان بوده، یکی تیمورتاش بوده، یکی مدرس بوده، چون بر ضرورت دولت متمرکز قوی همه واقف بودند. اگر بیایم به این سیاست ها برسیم، آن موقع است که می تواند برای مملکت یک فایده ای داشته باشد. وگرنه حالا ایشان از اول خائن بالفطره بوده یا قهرمان ملی بوده و اسطوره بوده، هیچ چیزی به نظر من عاید الآن ما نمی کند.

تفرشی: عرض کنم خدمت تان به قول آن جُک معروف من را هُل دادند تو این استخر اگر نه من بحث هایم چیز دیگری بود، دوست داشتم راجع به تحولات؛ یعنی مواضع دولت بریتانیا در قبال ماه های آخر حکومت شاه و انقلاب اسلامی و چند ماه اول انقلاب صحبت بکنم. آن چیزهایی که یک مقدار راجع بهش کار کردم ولی چون بحث به این سمت رفت، من هم دیگر بالاخره همرنگ جماعت شدم. چیزهایی را که شما فرمودید با همه اش من موافقم و کاملاً هم درست است. اتفاقاً یک موردش را اشاره کوتاهی می کنم، چون به درستی فرمودید شما، فقط در مورد داور مثلاً همان

نگاهی که می‌خواهم بگویم که سیاه و سفید نباید باشد، ما دو تا داور داریم در دو تا کابینه مختلف دوران رضاشاه: داور عدلیه و داور وزارت مالیه. داور عدلیه نسبتاً سر جمع آدم بسیار موفقی است، کار خودش را خوب بلد است و انجام می‌دهد و کاملاً از این معرکه بیرون می‌آید. داور مالیه یک آدم شکست خورده است در امور اقتصاد و همه سیاست هایش به راه غلط می‌رود. اینکه ما همه را بگوییم بد، خوب، یک حکم کلی در مورد یک نفر بدهیم به نظر من، هم بی‌انصافی است، هم غیرتاریخی. کاملاً با همه حرف‌های تان موافقم.

بهبودی: متشکرم. آقای سلطانی.

سلطانی: یک فردی «حتماً شنیدید تو داستان‌ها و ضرب‌المثل‌ها» زیر نور ماه توی کوچه دنبال یک چیزی می‌گشت. خب آن موقع خانه‌ها چراغ و لامپ و این چیزها کم بوده یا گران بوده یا آنقدر نور کافی نبوده. بهش می‌گویند که چیزی کم کردی؟ می‌گوید آره. می‌گویند کجا کم کردی؟ می‌گوید توی خانه. می‌گویند پس چرا اینجا دنبالش می‌گردی؟ می‌گوید به خاطر اینکه اینجا نور دارد. ۳۰۰ هزار تا که هیچی، ۳۰۰ میلیون هم سند بی‌ربط در اختیار آدم قرار بدهند و جایی را آدرس بدهند که اصل مطلب کم بشود، درست مثل اینه که تمام عمر ما را بخواهند تو یک انبار بزرگ کاه تلف بکنند که آن تو یک سوزنی را شاید لا به لای آن ۳۰۰ هزار تا، ۵-۴ میلیون پیدا بکنیم. هیچ کس نمی‌تواند برای سیاست‌های وزارت خارجه یا دولت انگلستان استدلال بکند که اینها دل‌شان برای تاریخ سوخته یا دارای دغدغه‌های علمی هستند، یا نگران مخدوش شدن تاریخ ملت‌های خاورمیانه و از جمله ما هستند که بیایند هزینه بکنند و اسنادی را که ما می‌خواهیم یا واقع بینانه است آزاد بکنند و در اختیار ما قرار بدهند. در عین اینکه البته از همه این اسناد بایستی استفاده کرد و از درونش هم می‌شود مطالب زیادی را گرفت. اما آدم‌ها در تاریخ همان جوری که در زندگی کنونی هستند، سفید هستند، سیاه هستند، خاکستری هم هستند. الزاماً نمی‌شود که هر کسی را فوری برد و خاکستری کرد. یک آدم قاتلی که فرض کنید که یک سری قتل‌های زنجیره‌ای انجام داده، شما نمی‌توانید بگویید آقا، انصاف نیست که مثلاً از نبوغ و سواد این آدم در دانشگاه صحبت نکنیم. هیتلر، استالین، صدام، اینها آدم‌های سیاه تاریخ هستند اما چه کسی می‌تواند نقش هیتلر را در رشد صنعتی آلمان و تبدیل شدن آلمان به یک قدرت

صنعتی کتمان کند! چه کسی می تواند نقش استالین را در پیشرفت صنعتی و علمی اتحاد جماهیر شوروی انکار بکند، ولی هیچ کس در موقع یاد کردن از هیتلر و استالین نمی آید بگوید آقا انصاف هم این است که ما بیاییم برخی از خدمات هیتلر و استالین و صدام را نگاه بکنیم. مگر صدام کم از این جور کارها کرده؟ آدم هایی مثل رضاخان، اینها بنا بر اسناد، مطابق واقعیات تاریخی جزء آدم های سیاه سیاه کار تاریخ هستند. ما به زور نمی توانیم اینها را خاکستری بکنیم و بعد بگوییم ژست انصاف اقتضاء می کند که یک آدم وابسته خبیث خائنِ آدم کش جانی مستبد را مطرح کنیم، بعد نظریه مقتدر مصلح را بیاییم تبدیلس بکنیم به نظریه مستبد مصلح. هیچ وقت در ایران نخبگان دنبال مستبد مصلح نبودند، آن مقتدر مصلح بوده. هیچ وقت نخبگان ایران دنبال این نبودند یک آدمی بیاید، آن هم یک آدم بی سواد وابسته که هر چه دلش می خواهد، با استبداد رأی، با چکمه انجام بدهد، رضا پهلوی آمد برای خودش گروه مشاوره تشکیل داد که از جمله آن گروه هشت نفره خود دکتر محمد مصدق هم عضو بوده بعد از داستان کودتا و مدعی بود که من مشاوره و نظرات نخبگان را می خواهم عمل بکنم. می رفت دست بوس مثلاً- علما، می رفت دست بوس نخبگان، روشنفکران. خودش را یک آدمی که تابع افکار است معرفی می کرد؛ یعنی خودش را مستبد معرفی نکرد که مردم بگویند بیا به عنوان مستبد، بعد که محکم کرد کار خودش را، انگلیسی ها محکمش کردند، شرایط را مناسب دید، به قول مخبرالسلطنه آن پرده پروگرام را زد بالا. هیچ وقت در ایران کسی دنبال مستبد مصلح نبوده. اما آنچه که مسلم است تاریخ باید به افزایش بصیرت تاریخی ما کمک بکند و ما تبیین واقعی و درستی از وقایع داشته باشیم. اتفاقاً این خیلی تعیین کننده است که بدانیم ماهیت افرادی مانند رضا پهلوی چه بوده. اینکه بگوییم حالا به حال ما فرقی نمی کند، نه، دقیقاً فرق می کند. وقتی دوباره بخواند الگوسازی بشود، وقتی بخواند با خدشه وارد کردن در حافظه تاریخی ملت ایران یک رضاخان های جدیدی این دفعه در قالب های جدید شکل بگیرند و به جامعه تحمیل بشوند و اساساً بیایند انقلاب تاریخی شما را زیر سؤال ببرند و بگویند شما اشتباه کردید. بعد بگویند سلسله پهلوی، یک سلسله ای است که بنیانگذارش آدم رشید وطن دوست وطن خواهی بوده که ایران را برده به سمت مدرنیسم، بعد هم چند وقت دیگر راجع به پسرش این صحبت ها می شود. اصلاً ساواکی در کار نبوده، اصلاً جنایتی در کار نبوده، اصلاً



سرکوب و کشتن مردم و زندانی کردن نخبگان و دوختن لب های فرخی یزدی و با آمپول های هوا در زندان های رضاخان کشتن، زن ها و مادران را در خیابان به دلیل یک چادر لچک به سر کردن کشتن و زدن و بعد هم روشنفکرها را به خاطر داشتن یک کتاب یا یک جزوه به سیاه چال انداختن و تبعید کردن ها و هزاران...

و بعد از آن طرف هم تمام زمین های مرغوب این مملکت را تصاحب کردن به زور و سند زدن و بزرگ ترین مالک ایران شدن، اموال ایران را از بین بردن، بر فقر مردم افزودن و بر ثروت شخصی خود و خاندان اضافه کردن و منافع استعمار انگلیس را تأمین کردن، بعد بیاییم بگوییم خوب است در مورد یک چنین آدمی منصفانه قضاوت بکنیم، بگوییم آدم خوبی هم بوده و ضمناً الآن به حال ما فرقی نمی کند. خیلی فرق می کند. ما باید بدانیم که در تاریخ چه بر سرمان آمده و چه کسانی را امثال انگلستان آمدند و بر این ملت تحمیل کردند و الآن هم می خواهند با دستکاری در حافظه تاریخی این ملت و تزریق جعلیات و تکثیر جعلیات به عنوان مطالب علمی و مستند، دوباره شرایط را برای اینکه یک قذافی جدیدی را در ایران سر کار بیاورند و یا یک آدمی را مثل مبارک یا یک آدمی را مثل بن علی بیاورند در ایران بکارند که اتفاقاً امثال مبارک و بن علی و قذافی هم شبیه رضا پهلوی بودند، تا یک ماه پیش هم در موردشان ده ها کتاب نوشته می شد که اینها کسانی هستند که کشور خودشان را به سمت مدرنیسم بردند و از عقب ماندگی نجات دادند و باعث اعتلای کشورهاشان شدند، منتها الآن که قیام مردمی شده همه آن کسانی که تا دیروز علیه اینها صحبت می کردند، به گونه دیگری تحلیل می کنند.

بهبودی: تشکر. آقای محترم شما از چه کسی سؤال می کنید؟

پرسش کننده: در حقیقت از تمام آقایان. دو تا سؤال اگر ممکن است.

بهبودی: بفرماید.

پرسش کننده: سؤال اول: اینکه رضاشاه را به خودش، به فرد خودش شروع کنیم مطالعه کردن فکر نمی کنم صحیح باشد. رضاشاه توی خلأ نبود. رضاشاه توی موقعیتی بود که انگلیس، عثمانی را داغان کرده بود و داشت از طریق آتاتورک، رضاشاه و بقیه

عمّالش، منافع خودش را دفاع می کرد و فکر می کنم در آن مطالعه ما می توانیم درس بگیریم و الّا در حقیقت احساساتی شدیم و خودمان را خالی کرده ایم. سؤال دوم: در

مورد قدرت انگلیس در ایران تا وقتی که پسر رضاشاه اینجا بود، آیا آقای تفرشی شما دیدید دیوید اوئن (David Anthony Llewellyn Owen) نامه نوشته که ما اگر می دانستیم شاه سرطان داشت، هرگز توی ایران انقلاب نمی شد؟ متشکرم.

زیبا کلام: ببینید آقای بهبودی عزیز، رئیس محترم جلسه؛ من با آقای سلطانی و با جناب آقای سلیمی نمین، ما اصلاً دو تا نگاه هستی شناسانه متضاد داریم. من اساساً این آقایان را مورخ نمی دانم، اصلاً معتقدم اینها کار تاریخی نمی کنند. تاریخ یعنی بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی یک جامعه. من در ابتدای عرایضم گفتم، گفتم شما نمی توانید کودتای سوم اسفند را بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی و اجتماعی آن روز ایران بررسی بکنید. اگر بخواهیم بررسی بکنیم، حاصل کار می شود نگاه آقای سلطانی و نگاه آقای سلیمی نمین. ببینید تاریخ برای اینها تاریخ نیست، تاریخ برای امثال آقای سلطانی و امثال آقای سلیمی نمین مطالعه و شناخت جامعه نیست، مطالعه و شناخت سیر تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی یک جامعه نیست. چرا ناراحت می شوند وقتی من می گویم ایدئولوژی؟ برای اینکه درست دارم می گویم. برای اینکه از دید اینها تاریخ تقسیم شده به یک سری شخصیت های سفید و خادم و یک سری شخصیت های سیاه و خائن. برای اینها تاریخ این جور است. تمام اسنادی که آقای سلیمی نمین می آورد، تمامش شکایت از این می کند که آقای تفرشی گفته، مصدق گفته، حسن گفته، تقی گفته که رضاشاه چقدر خائن بوده. ببینید شما از یک دانشجوی سال اول تاریخ هم وقتی بروی پرسی، به شما یک قول معروف معرفت شناسی تاریخی را می گوید، می گوید: مورخ چیزهایی را انتخاب می کند که به آن ها اعتقاد دارد. به عبارت دیگر یعنی چه؟ یعنی آقای سلیمی نمین می رود همیشه فکت هایی را پیدا می کند، می رود همیشه اسنادی را پیدا می کند که حسب آن اسناد، رضاشاه آدم خائنی بوده. این مورخ نیست، این محقق نیست، این اصلاً بی طرف نیست. این اصلاً نگاه بی طرفانه به تحولات ندارد. تاریخ، گذشته، انگلستان، هستی، بشریت برای آقای سلیمی نمین و برای آقای سلطانی مثل دفتر حضور و غیاب معلم کلاس اول ابتدایی است. حسن؟ حاضر. تقی؟ حاضر. عباس؟ غایب. ببینید تاریخ از نظر اینها این جوریه. پهلوی ها: خائن، رضاشاه: خائن، ناصرالدین شاه: خائن، مصدق: ای، حالا معلوم نیست، اسمش را فعلاً بکشیم بیاوریم پایین از خیابون تا بعد ببینیم چه می شود. ببینید

این نیست، این تاریخ نیست. این نگاه ایدئولوژیک زده من و آقای سلطانی و آقای سلیمی نمین است به گذشته مان و حسب اینکه ما چه چیزی را سفید ببینیم، آن را می آوریم می گوئیم به به و چه چه، حسب اینکه ما چه را سیاه ببینیم آن را می گوئیم... ببینید شما تا صبح هم بنشینید پای حرف های آقای سلطانی و پای حرف های آقای سلیمی نمین به شما یک کلام نمی گویند که آیا دستاورد مثبتی هم بوده؟ حداکثرش این است که آقای سلطانی به شما می گوید استعمار نیاز داشت به دانشگاه، استعمار نیاز داشت که فراماسون ها را تربیت بکند، بنابراین آمدند دانشگاه تهران را ایجاد کردند. ببینید راه آهن اگر شرقی - غربی بود، آقای سلطانی برمی گشت می گفت استعمار، مستعمره بزرگی داشت به اسم هند در شرق ایران و غرب ایران هم که امپراطوری عثمانی وارثش شده بود، عراق بود. بنابراین برای اینکه این دو بخش از مستعمره انگلیس به همدیگر متصل بشود، راه آهن شرقی - غربی کشیدند. حالا که شمالی - جنوبی است به شکل دیگری این باید...

ببینید اینها از قبل در مورد رضاشاه تصمیم شان را گرفته اند، اینها از قبل در مورد آمریکا تصمیم شان را گرفته اند، اینها از قبل در مورد انگلیس تصمیم شان را گرفته اند، این جوری نیست که اینها را بر اساس یک مطالعه رسیده باشند. اسناد تاریخی خوانده باشند. تجزیه و تحلیل کرده باشند. آن دود چراغ و بیخشید حمالی ای که آقای تفرشی در لندن دارد می کند و ورق می زند ده ها هزار سند را، اینها این کارها را کرده باشند. نه، تاریخ برای اینها در حقیقت محکمه قضاوت است، در حالی که باز یک دانشجوی سال اول تاریخ به شما خواهد گفت که ما اصلاً و ابداً حق نداریم قضاوت تاریخی بکنیم. تاریخ شناخت است، تاریخ شناخت تحولات یک جامعه است، یک فرهنگ است، یک تمدن است، ولی تاریخ از نظر آقای سلطانی و از نظر آقای سلیمی نمین، تاریخ محکمه قضاوت است، تاریخ این است که ما بیاییم بگوئیم کی محکوم بوده، کی سیاه بوده، کی خائن بوده، کی رذل بوده، کی فراماسون بوده، کی دزد بوده، کی هیز بوده، کی وابسته بوده. تاریخ برای اینها این است. تاریخ برای اینها اصلاً و ابداً شناخت جامعه نیست، شناخت فرهنگ نیست، شناخت تمدن نیست. تاریخ برای اینها اصلاً علم نیست، شناخت نیست. تاریخ برای اینها ایدئولوژی است، اسباب محکوم کردن است.

بهبودی: تشکر. آقای تفرشی شما یک...

تفرشی: حتماً، اول به سؤال ایشان جواب بدهم بعد سعی می کنم...

البته من به اندازه آقای سلطانی بلد نیستم داد بزنم، ولی سعی می کنم یک کم آرام تر صحبت کنم. عرض به حضورتان نکته ای که فرمودید در مورد اظهارات اخیر دیوید اوئن، خیلی نکته مهمی هست. یکی از سوء تفاهم هایی که در تاریخ نگاری انقلاب اسلامی، به خصوص مخالفین انقلاب اسلامی دارند این است که به اصطلاح قدرت های خارجی یک جایی در گوادلوپ یک موقعی تصمیم گرفتند که شاه را بردارند و جمهوری اسلامی را بیاورند که حداقل یک اشتباه تاریخی و یک تحریف تاریخی است. اسناد گوادلوپ را من کامل خواندم اصل مذاکراتش را و اصلاً چنین چیزی نیست. گوادلوپ لُپ کلامش مسئله بعد شاه بود، تصمیم گیری در مورد شاه و جمهوری اسلامی، نگرانی در مورد اینکه ایران به دست شوروی نیفتد و آینده مناسبات نظامی ایران و غرب و مهمتر از همه این که مسئله کنفرانس گوادلوپ تنها مسئله اش ایران نبود، ۱۰ تا موضوع جلسه داشت که البته مهمترینش ایران بود. اینکه دیوید اوئن مطرح کرده اگر می دانستند شاه سرطان دارد این جوری حمایت نمی کردند، درست است. ببینید زمان دولت شریف امامی «من دارم بر اساس اسناد وزارت خارجه بریتانیا و نخست وزیری بریتانیا خدمت تان عرض می کنم» دولت بریتانیا و امریکا؛ یعنی جیمی کارتر و کالاهان (Callaghan) «دولت کارگر کالاهان» به طور کامل از شاه بدون هیچ گونه چون و چرایی حمایت کردند. یک حادثه ای پیش می آید بعد از اینکه شریف امامی سقوط می کند که اینها یک مقدار سست می شوند و بعد هم مسئله بیماری های شاه مطرح می شود. آن حادثه این است که پارسونز «Sir Anthony Parsons» وقتی در ایران بوده، خودش و وزارت خارجه البته توصیه کرده در دیدارهایی که خیلی زیاد شده بود آن موقع ها با شاه با سفیر بریتانیا در تهران که سفیر بریتانیا به شاه پیشنهاد می کند و در داخل هم دیگران گفته بودند که دولت مقتدر نظامی در ایران بر سر کار بیاورد و یک آدم قوی نظامی سر کار بیاورد. آن جا وقتی این بحث مطرح می شود، شاه قبول می کند منتها مثل خیلی از بزرگه های تاریخی به اصطلاح تعلل نشان می دهد و از نظر روحی بسیار ضعیف می شود، به جای اینکه یک دولت واقعاً مستقل و مقتدر بیاورد، می آید چه کار می کند؟ دو تا مسئله داشت: اولاً این توهم تاریخی که طرفداران دیدگاه های سلطنت طلبی دارند که شاه دلش نیامد چون آدم دل رحمی بود و نخواست بکشد، این

تصور کاملاً احمقانه است. کاملاً مشخص است که شاه به دو دلیل خشونت را زیاد نکرد: یکی اینکه فکر می کرد بی اثر است. یعنی کشتن زیاد تأثیر معکوس می گذارد، نه اینکه دوست نداشت بکشد و از آدمکشی بدش می آمد و خون می دید ناراحت می شد، بحث این حرف ها نبود. دوم اگر این کار را می خواست بکند که دولت مقتدر نظامی می آورد سر کار و پیشنهاد هم داخلی ها و هم غربی ها، ارتشبد اویسی بود و شاه مخالفت می کند به خاطر اینکه می ترسید یک رضاشاه جدیدی روی کار بیاید و اویسی کودتا بکند. بنابراین یک نظامی بی دست و پای که بدتر از دولت های غیرنظامی بود به نام غلامرضا ازهاری را می آورد سر کار که من دو سال پیش در یک مصاحبه ای که یک پروژه ای برای کتاب خانه ملی بود، سه روز ما مصاحبه داشتیم با آقای داریوش همایون که همین اخیراً فوت شده، همایون آن جا خیلی تصریح کرد این قضیه را که انتخاب ازهاری آب سردی بود که هم بر روی اطرافیان شاه ریخته شد و هم روی متحدین غربی شاه. از آن جا تردیدها شروع شد که آیا شاه می تواند؟ و بعد هم مسئله سرطان مزید بر علت شد. نمی دانم توانستم توضیح بدهم؟ تا زمان روی کار آمدن ازهاری هیچ گونه تردید، یک درصد هم تردید از حمایت صد در صد از شاه در غرب وجود نداشته.

[صدای یک خانم از دور]

بهبودی: خانم محترم من ندیدم شما اجازه بگیریید. عذرخواهی می کنم. اجازه بدهید آقای تفرشی صحبت شان تمام بشود.

سلطانی: تمام نشد؟ گفتند تمام شده که.

تفرشی: نه تمام نشده، یک چند کلمه اش هنوز مانده. ببینید من همان طوری که خدمت تان عرض کردم بحث دیوید اوئن کاملاً درسته و بعداً هم در گزارشات کالبدشکافی انقلاب هم به این مسائل اشاره کردم. نمی دانم توانستم پاسخ شما را بدهم یا نه؟ حالا باقی اش را هم در بحث های دیگر می گویم. یک نکته ای که در مورد صحبت های جناب آقای سلطانی عرض می کنم این است که اگر ایشان سالیان سال شفاهاً از رضاشاه انتقاد می کنند و تعرض می کنند و فحش می دهند، من مکتوب سال هاست این کار را انجام می دهم، بنابراین من این صحبت های خاکستری و کنایه و نمی دانم رضا پهلوی را می خواهند سرکار بیاورند و فلان و اینها، اینها به من یکی

نمی چسبد، چون به اندازه کافی فحش اول و آخر و زن و بچه را در خارج از سلطنت طلب ها و مجاهدین خلق صبح تا شب دارم می خورم و خیلی بیشتر از اینکه شما حتی بتوانید تصور کنید به بنده مستقیماً برای اینکه مخالف سلطنت هستم، فحش می دهند. این حرف ها متأسفانه درست نبود طرحش در اینجا. دوم اینکه من یک اختلاف دیگر هم با روش کار ایشان دارم؛ من متأسفانه به خصوص در این دو، سه سال اخیر این بررسی اسناد مربوط به انقلاب برایم خیلی دردناک بود، برای اینکه من اسناد را که می خوانم سعی می کنم کاملاً بی طرفانه گزارش راجع به آن ها بنویسم یا مقاله بنویسم، چه از نظر فکری با خودم سازگاری داشته باشد و یا نداشته باشد. من متأسفانه مثل ایشان عباراتی که به کار می برند، هیچ کس، صد در صد، مطلق، همه محققان، با اطمینان کامل، از این عبارات کم استفاده می کنم، چون آدم کم سواد هستم، تاریخ می خوانم و تاریخ می نویسم برای اینکه سوادم بیشتر بشود و این نادانسته هایم را تبدیل به دانسته بکنم. من متأسفانه مثل ایشان همه چیز را نمی دانم که فقط در اسناد تاریخی دنبال استشهاد برای خودم بگردم. متأسفانه من قبول دارم این ضعف را و باید سعی کنم، تا حالا نشده ولی ان شاءالله از این به بعد سعی می کنم جبران بشود. مطلب بعدی ای که وجود دارد این است که این بحث مستبد مصلح را که گفتم از خودم درنیاوردم، شما اگر مطالعه بفرمایید ادبیات بعد از دوره مشروطه را تا ظهور رضاشاه، مرتب هست، نه تنها در داخل ایران، در خارج از ایران هم هست. اقبال لاهوری شعر معروفی دارد که مؤید این بحث است؛ می گوید:

آنچه بر تقدیر مشرق قادر است عزم جزم پهلوی و نادر است

این مال اقبال لاهوری است. این نگاه که یک آدم قلدر زورگویی بیاید که صالح هم باشد و کار را درست کند، نگاه من نیست، نگاهی است که در بخشی از جامعه ما رایج بوده آن موقع. من اصلاً بحث داوری نکردم که بگویم بد است یا خوب است. اینکه خوب است یا بد است، بحث دیگری است.

بهبودی: خیلی ممنون. زمان، زمان آقای سلیمی همین است منتها...

بهبودی: برای همه علی السویه است، همه ایدئولوژی دارند و کسی نمی تواند ادعا

کند من بدون پیش فرض و ایدئولوژی به تاریخ می نگرم، اما رقیب من ایدئولوژیک می نگرد، لذا این مباحث باید ابتدا به این پیش فرض پاسخ دهد که آیا نگاه

غیرایدئولوژیک به تاریخ اصولاً وجود دارد یا نه؟

سلیمی: من در تأیید خواهر یا برادری که این سؤال را مطرح کردن عرض کنم که به محضی که من گفتم حالا فرض کنید تاریخ نگاری در بعد از انقلاب اسلامی ایدئولوژیکه، حالا ایدئولوژیک هم به مثابه آن چماقی که شما ساختید، من رفتم کد آوردم از دوران قبل از انقلاب اسلامی، جواب آقای زیباکلام باید چه باشد؟ باید این باشد که مثلاً فرض کنید آن کدی که شما از مصدق آوردید، آن کد را جعل کردید، مصدق این گونه نگفته، این گونه باید در قبالش جواب باشد، نه؟ یا آن سندی که آقای سیروس غنی از اسناد انگلیس آورده که رضاخان را اولین بار آبرون شاید انتخاب کرد این سند جعلی است، این جوری باید جواب می دادند دیگر. رفتند گفتند شما بچه مدرسه نمی دانم اول دبستان هستید و نمی دانم از این حرف های هو کردن همدیگر که باز هم گفتم شأن محیط دانشگاه نیست، من نه اینجا اومدم که تأیید صلاحیت علمی خودم یا تاریخ نگاری را از آقای زیباکلام بگیرم، قطعاً ایشان هم اینجا نیامدند که تأیید از بنده بگیرند. اینجا ما آمدیم که اگر بنده حرفی زدم که مستند در تاریخ نبود، بدون چماق بگویم آقا شما مثلاً آن سندی که دارید ارائه می دهید غلط است، این سند را جعل کردید و این سند مستند نیست، این پایه و اساس ندارد. متأسفانه وقتی که من آمدم گفتم آقا فرض کنید اصلاً آن چماق سازی شما راجع به ایدئولوژی درست باشد، مصدق دارد می گوید آقا رضاخان و اینها را، نه جنبه مذهبی دارد و نه سخن او در ظرف زمانی بعد از انقلاب بیان شده، آقای زیباکلام باید به این جواب بدهد و خب جواب ایشان یک حرکت تحقیرآمیز توسل به یک حرکت تحقیرآمیز دیگری است. خب من بیایم بگویم که آقای زیباکلام شما مثل آن بچه های پیش دبستانی هستید که به به به می گوید، خب اینکه شأن ما نیست که، که ایشان بگوید شما مثل بچه اول مدرسه هستی، من بگویم کودستانی هستی، این برخورد بسیار سخیفی است که ما در محیط های علمی می خواهیم که با چماق، حالا اگر آن چماق کارآیی نداشت یک چماق دیگر برداریم روی سر هم بزنیم، خیر. عرض کردم اگر می خواهیم سخن مستند راجع به پهلوی بگویم، علی القاعده این اسناد بیگانگان هست، من با یک کسی مشابه آقای زیباکلام در یک جایی صحبت می کردم، گفت اصلاً کودتای ۲۸ مرداد معنی ندارد، کودتا نبوده. گفتم آقا خود انگلیسی ها دارند می گویند کودتا کردیم، خود امریکایی ها

دارند می گویند که حالا ما ناراحتی ایرانی ها را به خاطر دخالت مان در کودتا درک می کنیم، بعد شما می آید می گویند که اصلاً اینها کودتا نکردند در ایران؟ خب با این شیوه که نمی شود بحث کرد. به قول معروف کاسه داغ تر از آش که نمی شود شد، خود آن حضرات وقتی می گویند ما این کار را کردیم، ما رضاخان را انتخاب کردیم، بعد شما نمی توانید بگویند که آقا همه این حرف ها راجع به اینکه رضاخان انتخاب شده، اینها همه اش ایدئولوژیک است، اینها همه اش بچه مدرسه ای است، من این را اصلاً به عنوان تاریخ نگار قبول ندارم، من نه حالا افتخارم خواهد بود که شما قبول داشته باشید یا شأنم مثلاً نازل می شود که شما قبول نداشته باشید. اینجا من آمدم که شما بگویند که فلان کدی که دارید می آورید غلط است، که فلان دانشجویی که اینجا نشسته، فلان محقق بررسی کند ببیند که حرفی که من می زنم غلط است؟ این جور همدیگر را خرد کردن و له کردن با چماق های مختلف عرض کردم در شأن محیط علمی نیست. من مطمئنم الان کدهای دیگری که بیاورم در مورد بحث رضاخان که اصلاً ربطی به بحث انقلاب ندارد، آقای زیباکلام باز با یک شیوه های دیگری تحقیر را دنبال خواهند کرد، نه شیوه علمی و متأسفم که در محیط های دانشگاهی ما این جوری داریم بحث ها را دنبال می کنیم. اینکه رضاخان چه کار کرد بحث خوبی است. حالا از این مسئله عبور کنیم و قطعاً رضاخان را بر اساس مستندات خود انگلیسی ها، آنها آوردند و حالا این آدم آدمی بود که در جهت مصالح ملی کار کرد یا کار نکرد، راجع به آن هم بحث خوبی داریم. این درست نیست که بگوییم اگر رضاخان می آمد راه آهن شرقی و غربی هم می زد شما یک ایرادی می گرفتید. مگر ما ایراد گرفتیم؟ همه کسانی که مصلح بودند در زمان دوران پهلوی، آن ایراد را آنها دارند می گیرند و اولین بار در مجلس مصدق مطرح کرد که این خیانت است، یعنی بعد از شهریور ۲۰ این را مصدق مطرح کرد که این بزرگ ترین خیانتی بود که رضاخان به ملت ایران انجام داد، حالا- این ربطی به بعد از انقلاب دارد؟ که باز این حرف های عرض کردم چماق منشانه را دنبال کنیم که بعد از انقلاب شما می خواهید سفید و سیاه کنید، حالا من مثالی که زدم ایشان در ماندند، پس معلوم شد که ما سیاه و سفید نمی کنیم، مصدق را مثلاً یک انتقاداتی بهش داریم که همین مصدق را بعد می گوییم که مثلاً ایراد... خیر این جوری شیوه نیست، در بعد از انقلاب خوشبختانه این آزادی وجود دارد که ما بتوانیم بحث های مختلف را به نقد بکشانیم و بعد به یک



جمع بندی برسیم، در مورد راه آهن قطعاً حتی قبل از روی کار آمدن رضاخان بر اساس بند دوم قرارداد رویترز که ملت ایران علیه آن به پا خاستند و آن را وادار کردند که لغو بشود، بند دومش همین بحث راه آهنی است که بعدها به دست رضاخان دنبال شد، یعنی شما بند دوم قرارداد رویترز را مطالعه کنید، بنابراین حرفی که مصدق در بعد از شهریور ۲۰ می زند درست است، دقیقاً رضاخان خواسته انگلیسی ها را برای دستیابی انگلیسی ها به شمال ایران و بحث آن چتر امنیتی که انگلیسی ها دنبال می کردند دنبال کرده، یا کارها و اقدامات دیگر، من فرمایش ایشان را کاملاً درست می دانم، ما سیاه ترین افراد را در تاریخ که این را هم یک جعل می دانم. شما کتاب آقای زیباکلام را مطالعه کنید ببینید که ایشان قضاوت در تاریخ می کنند یا نه؟ اینجا که می رسند و می خواهیم یک عنصر انگلیسی را راجع بهش قضاوت کنیم می گویند قضاوت نکنید! اما ببینید در کتاب «ما چگونه ما شدیم» چند جا ایشان قضاوت تاریخی می کنند، فلان جریان را یک جریان تیره می گویند، فلان جریان را برخورد می کنند، قضاوت دارند در جای جای این کتاب در مورد مسائل تاریخ معاصر ایران قضاوت می کنند، بعد اینجا که می آییم و می خواهیم به یک جمع بندی برسیم می گویند که تاریخ که محل قضاوت نیست، اینجا که نباید ما قضاوت کنیم، این چه حرفی است؟ این تناقضاتی است که ما در واقع می سازیم به خاطر اینکه بتوانیم به یک جمع بندی غلطی نائل بیاییم. ببخشید.

بهبودی: آقای سلطانی نوبت شماست.

سلطانی: ویژگی....

ببخشید سؤال، بله؟ اجازه بدهید که صحبت تمام شود بعداً، یک لحظه اجازه بدهید. ویژگی....

اجازه بدهید خانم یک لحظه. ویژگی جلسات میزگرد این است که دیدگاه های مختلف و متضاد حتی با شیوه های مختلف خوب، بد، خوشایند، ناخوشایند طرح می شود و مخاطبان محترم هستند که خودشان داوری می کنند، هم در نحوه استدلال، هم در مطالب و مواد استدلال ها و هم در اخلاق و انصاف علمی. بنابراین اصراری نیست که ما بخواهیم اینجا نتیجه ای بگیریم یا به توافقی برسیم، اما آنچه مسلم است، نمی شود با کشیدن عکس مار و نشان دادن آن و مثلاً رنگ گذاشتن دور آن جلوه نوری بهش داد و نمی دانم جلوه صوتی و تبدیل کردنش به پاور پوینت نوشته مار را برد زیر

سؤال. داستانش را شنیدید دیگه؟ یک آدمی آمد گفت آقا نگاه کنید این بی سواد است یا من؟ عکس مار را

کشید و مردم بی سواد بودند همه گفتن تو، چون آن یکی نوشته بود مار و مار را نمی توانستند بخوانند، ولی این عکس مار را می شناختند، گفتند پس تو باسوادی. در مورد مسائل تاریخی، در مورد حرف هایی که اینجا زده شد، بعضی از مطالب را دوستان می گویند و چند لحظه بعد منکرش می شوند، چندین بار حالا ضبط شده، شما هم می توانید متن صوتی و تصویری اش را بعداً تهیه بکنید و هم مکتوبش را، چندین بار از کلمات یقیناً، یقیناً تردیدی نیست، تردیدی نیست (با تأکید) استفاده کردند، حکم های خیلی قاطع و محکم در مورد مسائل تاریخی و غیرتاریخی که در مورد آن هیچ نوع مطالعه و تخصصی هم ندارند می کنند، بعد که موقع بحث و تحلیل می شود، بعد یک باره طرح می شود که نه ما اصلاً ادعایی نکردیم و ما نمی دانم از نظر علمی ادعایی نداریم و حکم نمی کنیم. به هر حال اینکه چه کسی حکم کرده و چه کسی حکم نکرده و چگونه حکم کردند من فکر می کنم که با رجوع به کلیت بحث توسط خود مخاطبان محترم قابل داوری است، بعد هم بعضی از موارد اصلاً فرض بفرمائید که نسبت به شخص خاصی نیست، بعد من برای اینکه موضوع را عوض کنم یک نوع حمله موهوم خیالی علیه خودم درست می کنم که ضمناً سست هم هست، بعد در آن سنگر سست ماسه ای که درست کردم شروع می کنم دفاع کردن و پیروز هم می آیم به میدان، اصلاً در صورتی که خیلی از مسائل آن جوری که با توجه به رجوعی که مطالب ضبط خواهد شد و نوشته خواهد شد و صوتی و تصویری در اختیاران هست، می بینید که خیلی از پاسخ هایی که داده شده ربطی به آن بحث ها نداشته و حمله ای هم در کار نبوده. اما اینکه دو نگرش هستی شناسانه متضاد است کاملاً درست است، اما این دلیل نمی شود که ما تحریف بکنیم. من عرض کردم سیاه و سفید و خاکستری، اما عمداً خاکستری اش را می گذارند کنار و می گویند که اینها فقط سیاه و سفید می بینند، نقل قول از مصدق کردند و گفتند که شمالی، جنوبی نباید باشد، بعد می گوید اگر شرقی، غربی بود، فلانی ایراد می گرفت در صورتی که من نقل قول تاریخی کردم، بعد تازه مگر قرار است ما در بحث علمی نیت خوانی بکنیم، قصه پردازی بکنیم و نمی دانم بگوییم که در ذهن شما چه می گردد؟ بله اگر رضاخان خیلی از کارها را نکرده بود و خیلی از کارهای خوب را کرده بود، چه بسا یک شکل دیگری در تاریخ

در موردش ثبت می شد و داوری می شد، فعلاً سخن بر سر آن کارهایی است که او کرده و داوری متناسب با

واقعیت و تاریخی وجود داشته، اما کی گفته که داوری وجود ندارد؟ قضاوت وجود ندارد؟ هم در صحبت هایی که الآن شد، هم در سایر نوشته ها و مصاحبه ها تا دلتان بخواهد انواع و اقسام داوری ها و احکام کلی ایدئولوژیک، سیاسی، تاریخی، اجتماعی، غیرعلمی و علمی همین طور توسط دوستان محترم ارائه شده به جامعه، بعد آنجایی که پای محاسبه و بحث و استدلال است، فوری عقب نشینی که نه اصلاً داوری نیست، کسی در مورد تاریخ اظهارنظر می کند که هیچ تخصصی در زمینه تاریخ ندارد. آن زمانی که آن دوست عزیزمان هنوز رشته علوم سیاسی را شروع نکرده بود، یک بنده خدایی که ایشان متهم کردند، آن موقع داشت در اسناد غلت می زد، حداقل فضل تقدم ده ساله نسبت به ایشان دارد در مورد تحقیق تاریخی و تحقیق سندی و حتی از جنبه صلاحیت علمی، اما مع الوصف مشک آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید. حالا اینکه بنده یا دیگری بخواهد از محتوای استدلال، از مطالب استدلال مخاطب می تواند تشخیص بدهد که آیا این بحث بحث علمی هست یا نیست؟ والا کسی که سندشناس است بیاید در مورد مسائل جامعه شناسی صحبت کند، کسی که علوم سیاسی خوانده بیاید در مورد تاریخ اظهارنظر کند، بعد هم بگوید این نظریه من علمیه و لا غیر و حکم است و همه هم باید از آن تبعیت بکنند، البته تاریخ جای بحث علمی و شناخت و در عین حال جای داوری هم هست. اینکه تکرار می شود که آبروخری نیست و آبروبری نیست، اتفاقاً هست، اتفاقاً آبروخری هم می کنند، اصرار بر اصرار که آبرویی برای رضا پهلوی، ولو به حداقل، ولو به ده درصد خریده شود، اساساً تاریخ وسیله ای است که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم محل داوری است، محل قضاوت است، البته با اتکای به مطالب و مستندات علمی و اصول انصاف، اما از آن طرف ما تاریخ سفارشی هم داریم، تاریخ پادشاهان هم داریم، تاریخ سی. آی. ای و ام. آی. سیکس که سفارش می دهند، داریم، تاریخی که بنیاد کارنگی (Carnegie) و بنیاد راکفلر (Rockefeller) سفارش می دهند، آن را هم داریم. وظیفه این تاریخ چیست؟ ساختن یک چهره مجعول زیبا از دیکتاتورها و مستبدان معاصر و تاریخ، بله خیلی ها تاریخ را وسیله ای برای مشاطه گری و ترمیم چهره دیکتاتورها قرار دادند، در گذشته هم بوده پادشاه ها تاریخ نویس هایی را اجیر می کردند، می نوشتند، بعداً همان ها شده اسناد

تاریخی، بنابراین در تاریخ مشاطه گری و ترمیم و رتوش چهره مستبدین بسیار وجود دارد، مهم این است که ما با اتکای به مطالعه و مبانی علمی بتوانیم تاریخ جعلی را از تاریخ حقیقی تشخیص بدهیم، اسناد را بررسی کنیم، استدلال‌ها را بررسی کنیم، اما اینکه حالا مارک زده شود که تا صبح هم آقا اینجا باشی فلانی نمی‌گویند که مثلاً رضا پهلوی یک کار مثبت هم کرده، خوب وقتی نکرده تا صبح که هیچی، تا صد سال دیگر هم بنشینید من که نمی‌توانم جعل تاریخ بکنم، من که پولی از بنیاد پهلوی، فرح پهلوی یا از خانواده پهلوی نگرفتم که به زور اینجا بگویم. بورسیه هم از طرف آنها نشدم، سفارش هم از سوی آنها نشدم، اگر شما سند و مدرکی داشتید و اثبات کردید که کار خوبی کرده بسم الله ارائه بدهید، اما مایی که تحقیق کردیم، اسنادی که وجود داشته، اسناد نشان می‌دهد که کار مثبتی نکرده، حالا به زور برای اینکه بگوییم جایگاه رضا پهلوی در چهره‌های سیاه تاریخ نیست بکشانیمش در بخش خاکستری و بگوییم که کار خوب هم کرده، نه تاریخ چهره‌های سیاه دارد، سفید دارد، خاکستری هم دارد، اما رضا پهلوی مثل هیتلر و استالین و صدام جزء چهره‌های سیاه تاریخ است، اگر تمام عالم هم جمع بشوند، ساعت‌ها هم صحبت بکنند، البته ما هم پایش می‌ایستیم، صحبت هم می‌کنیم، استدلال هم می‌کنیم، اما قادر نخواهند بود سند و استدلال عاقلانه‌ای برای اثبات مثبت بودن اقدامات رضا پهلوی ارائه بکنند، ضمناً این دگم‌گرایی و نگاه مطلق‌گرایانه نیست، نگاه واقع‌بینانه است، ما نباید واقعیت را دستکاری بکنیم فقط به خاطر اینکه می‌خواهیم یک ژست منصفانه و اخلاق‌مدار بگیریم، چرا کسی این ژست را در مقابل هیتلر نمی‌گیرد، شما می‌توانید یک خط در کشورهای غربی، فقط یک خط در یک کتاب یا مقاله بنویسید و بگویید حزب نازی هم خدماتی کرده، فوری به نام آنتی‌سیتیزم شما را از زندگی ساقط می‌کنند، بیچاره تان می‌کنند، محاکمه تان می‌کنند، به زندان می‌افتند. اصلاً صحبت بر سر بحث علمی نیست، آیا به شما اجازه می‌دهند که در مورد استالین یک خط از او دفاع بکنید و از او صحبت بکنید یا در عراق امروز کسی به شما اجازه می‌دهد از صدام صحبت بکنید که ما در ایرانمان آن چنان آزادی هست که در این سی ساله ده‌ها نفر از رضا پهلوی و محمدرضا پهلوی در کتاب‌ها و نوشته‌ها و صحبت‌هایشان دفاع کردند و هنوز هم می‌کنند، اما این نجابت و تسامح و تساهل فرهنگ ایرانی است که اجازه می‌دهد این صحبت‌ها مطرح بشود و در موردش هم

بحث و استدلال مطرح می شود.

بهبودی: خانم محترم چه سئوالی داشتید اجازه بدهید، قبل از شما اجازه گرفتند. بله سئوال تان را از چه کسی می خواهید بکنید؟

پرسش کننده خانم: با تشکر از اساتید محترم که از مشکلات در ایران فرار نکردند و واقعاً تشکر می کنیم. به افتخار تمام ایرانی ها و تمامیت ارضی کشورمان. خب در واقع دوران به اصطلاح گل در تاریخ اگر اجازه بفرمائید توی زبان فارسی ما حرف گاف داریم درسته؟ توی زبان انگلیسی هم گگ وجود دارد، اصلاً در زبان چینی مَهول بوده، چطور مغول شده؟ و اگر وحشی بودن چرا اصلاً کتابخانه های ما را آتش زدند و اگر...

به هر حال چه سودی داشت؟ ضمن اینکه اگر اینها حمله کردن پس چرا کتاب هایمان، رفرنس مان دانشگاه شانگهای نیست؟ دانشگاه کمبریج و شیکاگو و نمی دانم حالا به هر حال دانشگاه های مختلف بیرمنگام (Birmingham) گلاسکو و غیره و ذلک است، رفرنس های مثلاً کتاب ها و مجلات مختلفی وجود دارد.

بهبودی: خانم لطفاً خلاصه بفرمائید.

پرسش کننده خانم: بله، بنابراین تاریخ ما تحریف شده، تاریخ نویس هایی که بودند اصلاً مثلاً ویل دورانت را وقتی که می خوانیم کاملاً القائات است، بیشتر مسائل القائات روانشناختی است، یعنی تعریف و تحسین از فرهنگ و تمدن ایران، بعد لابه لای کلمات به طور نامرئی که اینها باید رمزگشایی بشود چه مواردی...

بهبودی: بله درسته، سئوال تان را مرتبط با صحبت های امروز...

پرسش کننده خانم: بله صحبت های امروز این است که ما تمام مشکلات مان از آنجا نشأت می گیرد که گرافیسیت ها و دکوراتورهای ما در واقع «ما نگوئیم بد و می به ناحق نکنیم/ جامه کس ندریم و دلخ خود ازرق نکنیم» و «مغلطه بر دفتر دانش نزنیم/ آسمان کشتی ارباب هنر می شکند». گیاهی را که صد میلیمتر در ساعت در شیشه سفید رشد می کرد در شیشه آبی قرار دادند، شما که ادعای علم می فرمائید ما خیلی چیزها را نمی دونیم، باشد آقا من همین را می پرسم که شما بفرمائید که این چقدر رشد می کند؟ آیا آرامش با رخوت تفاوتی ندارد؟ اگر توی دیکشنری اجازه بدید...

بهبودی: باشد، لطف کنید آن بلندگو را از خانم بگیرید سئوال شان...

پرسش کننده خانم: تو دیکشنری وقتی نوشته بلو دیپرستینگ، افسرده، به هر حال

غمگین کننده به چه دلیل؟ به چه دلیل پرچم انگلیس دارد عملاً. توی تلویزیون گرافست های ما، استاد قباد شیوا در مورد لوترک (Toulouse Lautrec) صحبت می کند که لوترک بنیان گزار گرافیک در ایران کتابش اصلاً اشاعه فحشاست، کتاب لوترک.

بهبودی: بله، تشکر، خیلی ممنون خانم. شما سؤال تان را بفرمائید خواهش می کنم.

پرسش کننده خانم: نه خواهش می کنم اجازه بدید و تاریخ کشور ما وقتی که اعتیاد، و جرم و جنایت و رخوت و سستی گسترش پیدا کند امنیت کشور متزلزل می شود. اصلاً...

بهبودی: وقت نداریم خانم. به پایان جلسه رسیدیم. تشکر.

پرسش کننده آقا: آقای بهبودی آن سئوالی که مطرح کردند من در حد یکی دو دقیقه می خواهم بهش پردازم. چون ایشان صحبت کرده، من هم باید صحبت کنم.

بهبودی: شما می توانید در حد یکی دو دقیقه صحبت کنید. متشکرم ازتون.

پرسش کننده خانم: به چه دلیل هر بشکه نفت هزار دلار است. نفت دریای شمال، تو مجله «نیوزویک» نوشته که هدف تجزیه ایران است...

بهبودی: شما سئوالتان را از چه کسی می خواهید بکنید؟ از آقای...؟ آقای زیباکلام.

زیباکلام: آقای پروین این بلندگو را بدهید به ایشان سؤال دارند.

بهبودی: من استدعا می کنم که آقای زیباکلام، فرصت مان تقریباً تمام شده است. عذرخواهی می کنم. آقای زیباکلام سؤال ایشان و ایشان رو...

پرسش کننده آقا: چشم، ببخشید من خیلی کوتاه سعی می کنم که سؤال را مطرح کنم. اولاً که من الآن دارم ضبط می کنم و نزدیک دو ساعت اینجا میزگرد هست به جز دو تا سندی که آقای سلیمی نمین ارائه دادند و یک سندی هم که آقای تفرشی در موردش صحبت کردند ما شاهد بحث علمی نبودیم متأسفانه، خیلی جدال های دو طرفه، بیهوده.

تفرشی: من نزدیک ۵۰۰ برگ سند آورده بودم، ولی بحث رفت روی یک موضوع دیگری.

پرسش کننده آقا: من سئوالی که دارم در مورد پهلوی و رابطه ای که انگلیس بالاخره در پهلوی اول و دوم داشته از آقای زیباکلام در مورد این بود که طبق آن چیزهایی که خواندیم حالا با سواد ناقص مان این است که در دوره ای که محمدرضا شاه می خواست

از ایران برود، امریکا سه سیاست در قبال ایران داشت که در کاخ سفید در مورد آنها تردید داشتند، یکی این بود که فرح زاممدار ایران بشود و ولیعهد بشود شاه، یکی دیگر اینکه کودتای نظامی بکنند و دیگری اینکه کمک بکنند به کسانی که فکر می کردند حالا دموکراسی خواه هستند و انقلاب را در ایران پیروز بکنند. رابطه انگلیس با ایران و نگرشی که انگلیس به ایران دارد در این دوره چه جوری است؟ حالا اگر در این مورد می توانید یا آقای تفرشی یا هر کدام می خواهید و فکر می کنید.

بهبودی: من استدعا می کنم که چون جلسه به پایان خودش نزدیک شده شما پاسخ به سؤال این دو تا عزیز را با جمع بندی خودتان با هم بفرمائید.

زیبا کلام: چشم، چشم، اطاعت امر. ببینید در خصوص غرب و مشخصاً واشنگتن و لندن، امریکا و انگلستان دو تا روایت کاملاً متضاد وجود دارد در خصوص نقش اینها در ۵۶، ۵۷ که نهایتاً منتهی می شود به بیست و دو بهمن ۵۷. یک نظر، نظر طرفداران انقلاب است که می گویند امریکا و انگلستان تا دقیقه نود از شاه پشتیبانی کردند، به شاه دستور کشتار دادند، به شاه گفتند بگیر، بزن، ولی چون نیروی انقلاب قوی تر بود نهایتاً زدند و کشتار به دستور امریکایی ها و انگلیسی ها به جایی نرسید و انقلاب پیروز شد. این یک نظر است، نظری که شما کاملاً با آن آشنا هستید و خب در داخل کشور ظرف این سی و دو سال منظمآ گفته می شود. یک نظر دیگری است که بیشتر توسط سلطنت طلب ها و مخالفین انقلاب حالا در خارج از کشور عمدتاً رواج دارد و آن هم این است امریکا و انگلستان زیر پای رژیم شاه را خالی کردند، از پشت به رژیم شاه خنجر زدند و در حقیقت امریکا و انگلستان باعث سقوط رژیم شاه شدند. شاه بارها و بارها در مصاحبه هایش می گوید که من نمی دانم چرا امریکایی ها و انگلیسی ها دارند من را برمی دارند؟ من نمی دانم چرا آنها آمدند، با مخالفین من متحد شدند. و بارها و بارها این را از آنتونی پارسونز سفیر انگلستان، سالیوان سفیر امریکا و کسان خارجی دیگری که آمدند این را مطرح می کند که چرا سیاست شما، یعنی امریکا و انگلستان چرا سیاست های شما در مورد من تغییر پیدا کرده و چرا شما رفتید به سمت مخالفین من و با همه وجود معتقد بود که آنچه در ایران به نام انقلاب ما می گوئیم به راه افتاده، در حقیقت سناریوی انگلستان و امریکاست. منتها یک سری پاسخ ها خودش داشت می گفت دلایل این است که من در مورد نفت از سال ۵۲ و ۵۳ به این طرف قرص و

محکم ایستادم. یک پاسخش این بود که من چون دارم کشور را صنعتی می‌کنم، کشور را پیشرفته می‌کنم، نباید پیشرفت و ترقی ایران ادامه پیدا بکند، یک تصورش این بود که امریکا و اتحاد شوروی سابق یک جورهایی با همدیگر زد و بند کردند، اما آن چه مسلم است با همه وجود به آن معتقد بود که من را دارند برمی‌دارند و تا روزی هم که زنده بود این تفکر و این نظر را داشت. بسیاری از سلطنت طلب‌ها هم چنین نظری دارند و معتقدند که در بهترین و معصومانه‌ترین نگاهی که ما می‌توانیم به امریکا و انگلستان بیندازیم، این است که بگوییم آنها نه تنها کمکی خودشان مستقیماً به شاه نکردند در سال ۵۶، ۵۷، بلکه نگذاشتند از امکانات خودش هم استفاده بکند. این را اردشیر زاهدی گفته است، داریوش همایون که آقای تفرشی اشاره کردند یکی دو هفته پیش فوت شد، اینها به صراحت گفتند که آنها بودند که نگذاشتند شاه از امکانات خودش استفاده بکند، برای اینکه قرص و محکم جلوی حالا آن انقلاب بایستد. نظر من خیلی کوتاه این است که هر دوی این روایت‌ها خطاست. نه امریکایی‌ها شاه را سرنگون کردند آن گونه که سلطنت طلب‌ها و مخالفین انقلاب می‌گویند و نه امریکایی‌ها تا دقیقه نود از شاه حمایت و پشتیبانی می‌کردند، آن جوری که در ایران گفته می‌شود، واقع مطلب این است که دست راست امریکایی‌ها به دست چپ شان می‌گفت چه کار باید بکنیم. دو تا سناریو بود، یک سناریو این بود که شاه باید قرص و محکم بایستد که توسط جبهه برژینسکی از آن حمایت می‌شد، یک استراتژی دیگر که توسط ونس و دیگران بود، این بود که رژیم ایران باید یک تغییرات و تحولات و اصلاحاتی به وجود بیاورد، این وسط کارتر بین این دو جریان که در اطرافش وجود داشت متحیر مانده بود و این تحیر تا به آخر هم همچنان ادامه پیدا کرد. اما آن چیزی که این برادرمان اینجا گفتند، گفتن آقای اوئن «دیوید اوئن» وزیر خارجه انگلستان در آن مقطع گفته که اخیراً گفته مصاحبه کرده، گفته که اگر ما می‌دانستیم که شاه سرطان دارد، قطعاً در ایران انقلاب نمی‌شد من فکر می‌کنم ما حواس مان نسبت به این گونه جملات، این گونه اظهارنظرها باید جمع باشد و اینها را برنذاریم علم بکنیم مثل آن چیزی که آقای تفرشی گفتند که بابا کی گفته از گوآدلوپ شاه باید برود و شاه را باید برداریم. آخه این چه حرف باطلی است، اسناد گوآدلوپ هست، آنچه که گفتند و آنچه که تصمیم گرفتند، کجا گفتند که شاه باید برود، کجا گفتند که ما شاه را باید برداریم،



درست می گوید آقای تفرشی، این به علاوه یک موضوع در گوآدلوپ است که مطرح شد از جمله بحران ایران، الآن هم اگر یک کنفرانس بین المللی باشد مسائل مصر مطرح می شود، مسائل تونس مطرح می شود، چه باید کرد در خاورمیانه مطرح می شود. برای اینکه بحران است، بحران ایران هم یک بحران جدی بود، طبیعی بود که در گوآدلوپ راجع به آن بحث بشود ولی اینکه گفته می شود در گوآدلوپ گفتند که شاه باید برود اصلاً و ابداً، هیچ سندی وجود ندارد و هیچ گفته ای وجود ندارد که...

اما اینکه سرطان شاه مخفی بود، آره شاه آدم شکاکی بود، فوق العاده؛ به هیچ کس اعتماد نمی کرد، حتی به فرح هم اعتماد نمی کرد و سرطان غدد لنفاوی اش را که از سال ۵۳، ۵۴ شروع شده بود کاملاً مخفی نگه داشته بود، هیچ کس نمی دونست. تنها کسی که می دونست علم بود.

نه سفیر امریکا می دانست، نه سفیر انگلستان می دانست، هیچ کسی نمی دانست که شاه سرطان دارد، بعدها معلوم شد که بخشی از آن مذبذب بودن شاه، بی اراده بودن شاه، حالت فشل بودن شاه برمی گردد به داروهای ضد سرطان که باید مصرف می کرده. به داروهای مخدر و غیره ای که باید مصرف می کرده، یعنی به عبارت دیگر آن چیزی که اوئن می گوید این نیست که ما انقلاب کردیم یا نکردیم؟ اوئن دارد می گوید که ما نمی دونستیم که شاه سرطان دارد و الاً سیاست هایمان را به شکل دیگری...

ما فکر می کردیم که شاه مسلط است. امریکایی ها هم فکر می کردند که شاه مسلط است.

بهبودی: تشکر، ممنونم.

تفرشی: خدمت تان عرض کنم که خیلی کوتاه در ادامه این بحث و بعد هم یک جمع بندی کلی عرض می کنم خدمت تان. در تأیید و تکمیل صحبت های جناب آقای دکتر زیبا کلام عرض می کنم، تا سال ۱۹۷۳ مسئله بود و نبود شاه دغدغه دولت های غربی نبود، به دلایل مختلفی که ناشی از افزایش چشم گیر بهای نفت بود و قدرتمندتر شدن و ثروتمندتر شدن حکومت شاه ایجاب کرد، مسئله آینده ایران و مسئله...

ده ها گزارش می بینید تحت عنوان اینکه اگر شاه بمیرد، اصلاً عنوانش این است «If King dies» چه خواهد شد؟ از سال ۱۹۷۳ شروع می شود، هر سال چند تا از این گزارش ها با همین عنوان ثابت اگر شاه بمیرد در گزارش های انگلیسی و امریکایی

وجود دارد و بحثی که مطرح می شود در آن سال و در سال بعد، هم مسئله یک بزنگاه تاریخی در مورد حکومت پهلوی موقعی که منتقدین مصلح و مشوق حکومت پهلوی، کسانی که منتقد بودند، ولی دلسوز حکومت پهلوی بودند، عده ای از جمله منوچهر آگاه، مهدی سمیعی و دیگران، خداداد فرمان فرمایان اینها می روند پیش شاه و مطرح می کنند که توسعه اقتصادی با این شتاب شدید مشکل ایجاد خواهد کرد و اگر مشارکت عمومی و توجه به امیال واقعی مردم نباشد مملکت را به فروپاشی خواهد رفت و خطرناک خواهد بود. شاه هم ظاهراً این را می پذیرد، منتها در کمال تعجب و آن نخوت ذاتی که داشته به جای اینکه به حرف های آنها گوش کند و به اصطلاح فضای باز سیاسی را در سال ۵۲ و ۵۳ ایجاد بکند، همه احزاب و همان نیم بند قلابی را هم تعطیل می کند و حزب رستاخیز را درست می کند که الآن خب تقریباً خیلی ها حالا مخالف این بودند و خود همایون چون با آن هم همزمان صحبت می کردیم موافق بود و زاهدی مخالف بود. بیشتر سلطنت طلب ها هم موافقند که تأسیس حزب رستاخیز یکی از خطاهای تأثیرگذار و استراتژیک شاه بود، یعنی یک جورهایی دوره ای که زودتر می توانست به اصطلاح مشکلات را حل بکند نگذاشت و مشکلات را وخیم تر کرد. آن وقت در فاصله ۷۳ تا ۷۹ حکومت شاه رابطه اش با غرب یک رابطه عشق و نفرت، رابطه **love and hate** یعنی دولت های غربی از شاه به اصطلاح دلگیری هایی دارند می خواستند تنبیه اش کنند، ولی قائل به براندازی و تغییر رژیم به هیچ وجه نبودند. فقط می خواستند شاه را کنترل کنند به خاطر مسئله نفت و مسائل بین المللی در واقع تحت کنترل، بیشتر تحت کنترل باشد. یک رابطه عشق و نفرت واقعاً می شود که کلمه دقیقی است برایش داد تا آنجایی که من به نظرم می رسد. همین طوری که عرض کردم تا سال ۷۷، ۷۸ هم گزارش ها این بود که شاه خواهد ماند و به خصوص پارسونز که روابط خاصی را با شاه داشت، هفته ای دو بار با شاه دیدار می کرد مرتب می گوید به خاطر حفظ منافع به خصوص اقتصادی چون بیشترین مبادلات نظامی را با ایران داشتند، روی وجود شاه و همکاری با شاه پافشاری می کردند تا حدود اوایل ۷۸ که به اصطلاح تردیدهایی حاصل می شود و بعد هم همین طور که عرض کردم کناره گیری شریف امامی مسئله خیلی حادی می شود و تردید در مورد ادامه سلطنت دیگر به طور جدی در غرب مطرح می شود. این حالا یک بحث کلی بود که مطرح شد، من نظرم این است که

با توجه به بحث‌هایی که امروز مطرح شد چه در کنفرانس و چه در میزگرد، تاریخ‌نگاری ایران و استعمار بریتانیا یا روابط ایران و بریتانیا نیازمند یک نگرش جدید و منابع جدید است، یعنی ما بدون نگاه جدید و به اصطلاح هوشمندانه و نگاهی که به اصطلاح مبتنی بر منابع و اسناد جدیدی باشد و کمتر دیده شده باشد، نمی‌توانیم اطلاعات جدیدی به شنونده بدهیم، یکی از مشکلات جدیدی که بعضی از سخنرانی‌ها داشت یا صحبت‌هایی که خود من یا دیگران مطرح کردم «من از طرف خودم صحبت می‌کنم» اشکالاتی که داشت این بود که خیلی در مورد مسائل تکراری بود، بر اساس مطالب گفته شده، به نظر من ما نیازمند این هستیم که مراکز آرشیوی ما چه در بازنگری و واکاوی اسناد داخلی، چه در بررسی اسناد خارجی کار بیشتری بکنند. همین نکته‌ای که آقای دکتر زیباکلام فرمودند در مورد اختلاف نظر بین دو دیدگاه امریکا در مورد ایران از سال ۷۸ تا سال ۸۰ که من سندش را دیدم به شدت واضح که یک جناح داریم ما شورای امنیت ملی امریکا برژینسکی و گری سیک (Gary Sick) معاونش، یک نگاه داریم، نگاه سایروس ونس و رئیس میز ایران، هنری پرشت (Henry Precut) که آن اولی خیلی تندتر می‌خواهد با مسائل ایران برخورد کند، چکشی، نگاه دوم آرام‌تر است و می‌خواهد گره‌ها را با دست باز کند نه با دندان. ما راجع به این مسائل کم کار کردیم اطلاعات مان کم است و تحلیل‌هایمان هم ناقص است و چون اطلاعاتمان کم است، یک سری حرف‌های شعاری و کلی را تکرار می‌کنیم و به اصطلاح به نظر من اگر قرار باشد فقط یک حرف‌هایی که گفتیم بیاییم صرفاً یک جور دیگر بازتولید کنیم، منتها با فریادهای بیشتری مطرح کنیم این مطالعات راه به جایی نمی‌برد، هم از جهت متدلوژی، هم از جهت به اصطلاح اسناد جدید و هم رویکرد جدید ما نیازمند کارهای بیشتری هستیم و من فکر می‌کنم که انتشار هر مطلب در این موارد به دور از بحث‌های شعاری یا کمتر شعاری و بیشتر عمیق در هر دیدگاهی و با هر نظری چه موافق و چه مخالف، چه چیزهایی که دوستان گفتند، چه چیزهایی که من گفتم به نظر من در هر صورت مفید است، بهتر است بیشتر چاپ کرد و اجازه چاپ کردنش را داد. خیلی متشکر.

بهبودی: خیلی ممنون. آقای سلطانی شما هم نتیجه‌گیری و....

سلطانی: من هم خیلی مایل بودم که مباحث از ابتدا در مورد اسناد و رویدادها و

اعتبار اسناد و تحلیل اسناد مطرح می شد، اما خب ویژگی میزگرد این است که وقتی نفر اول یک بحثی را شروع می کند به طور طبیعی مسیر و جهت بحث را به یک شکلی تعیین می کند یا حداقل تأثیر می گذارد، به ویژه اینکه در این فضا بعضی از اعضای میزگرد تصور کنند که بدون پاسخ گذاشتن بعضی از حرف ها با اخلاق و وجدان و انصاف علمی منافات دارد و تعهد علمی ایجاب می کند که خب به آن مطالب پرداخته شود، بنابراین این برمی گردد یک مقدار به طبیعت خود میزگرد، حتی یک اصطلاحی هم هست در عربی که به آن می گویند «البادی أظلم»، اگر کسی معتقد است در این زمینه ظلمی به جلسه شده باید نگاه کرد دید که چه جوری این مسیر تحمیل شد بر جلسه. نکته دیگر اینکه فروشگاه هایی هستند در کشورهای مختلف دنیا و فکر کنم جدیداً هم در ایران ایجاد شده، یک سری اجناس کهنه و قدیمی شان را بعد از یک مدتی که در انبار می ماند، می آیند بسته بندی اش را عوض می کنند، با بسته بندی جدید دوباره در فروشگاه های دیگر، البته یک مقدار ارزان تر ارائه می کنند، حتی مواردی بوده که مواد خوراکی و مواد فاسدشدنی که تاریخش گذشته، بسته بندی را عوض می کنند و با تاریخ جدید عرضه می کنند که بعضی شان هم رسوایی های بزرگی در بعضی از فروشگاه های زنجیره ای اروپا و امریکا ایجاد کرده، در ایران خودمان هم این کار را متأسفانه می کنند. ما واقعاً نیازمند نوآوری و بداعت در متدلوژی و روش نگرش تاریخی مان هستیم و بایستی دنبال اسناد جدید، دیدگاه های جدید و مطالب نو باشیم، اما به شرط اینکه واقعاً نو و جدید باشد، نه اینکه حرف هایی که در گذشته بارها تکرار شده، اما بنا به دلایلی مثلاً مخاطب دانشجو با این حرف ها آشنا نیست، حرف هایی که قبل از انقلاب اسلامی بارها تکرار شده، بعد از انقلاب اسلامی اتفاقاً در این سی سال جریان قالب تاریخ نگاری چه در داخل و چه در خارج از کشور در همان مسیری بوده که الآن مطرح می شود که روش نو است. در واقع اگر صحبت از نو و کهنه باشد بایستی گفت آنچه هست نگاه و روش کهنه است و ما باید مراقب باشیم که با احیای روش های کهنه یا مطالب کهنه تصور نکنیم که مطالب نو را طرح می کنیم. در مورد تلاش انگلیس برای حفظ رژیم شاه، چون عنوان همایش هم «ایران و استعمار انگلیس» است، دلایل بسیار زیادی وجود دارد که به رغم اختلافاتی که در درون هیأت حاکمه انگلیس و امریکا به دلیل پیچیدگی شرایط... این نکته را فراموش نکنید که این ملت

ایران بود که موجب آن تحیر در درون امریکا و انگلیس شده بود، این پیچیدگی و دشواری فهم مسائل داخلی ایران بود که چون آنها با آن آشنا نبودند و الگوهای شان و معادلاتشان نمی توانست تحلیل دقیق و درستی از وقایع داخل ایران عرضه بکنند، به همین دلیل دست چپ و راست شان به همدیگر نمی توانست بگوید چه کار بکنند، و همین اختلافاتی ایجاد کرد. اما به رغم همه اینها هم امریکا و هم انگلیس تا آخرین لحظات برای حفظ شخص شاه که نماد حفظ رژیم سلطنتی بود تلاش کردند و من امریکا را می گذارم کنار، نکاتی را در مورد انگلیس عرض می کنم. اولاً- که در همان سال ۵۷ تمام نخست وزیرهای سابق و وزیر دفاع شان و حتی در ۲۶ شهریور ۵۷، جیمز کالاهان نخست وزیر و رهبر حزب کارگر وارد ایران می شود رسماً، ۹ روز پس از کشتار مردم در ۱۷ شهریور و از گسترش فضای سیاسی شاه و از رژیم شاه حمایت می کند، ارتباطات و پیوندهای اقتصادی و نظامی و سیاسی دائماً در سال ۵۷ همین جوری سیر می کرد... و حتی آنتونی پارسونز هم در خاطراتش این را تأکید می کند که ما تا آخرین لحظه از شاه حمایت می خواستیم بکنیم در همان آبان ۵۷ دیوید اوئن در BBC مصاحبه می کند و تأکید می کند به همان دلایلی که پرزیدنت کارتر ارسال پشتیبانی و پیام حمایت خودش را از شاه کرده ما هم این کار را می کنیم و دوستان صریح اللهجه ای هستیم، ضمن اینکه نسبت به بعضی از مسائل حقوق بشر در ایران نکاتی را مورد انتقاد قرار دادیم، اما ما از استقرار و حفظ ثبات رژیم پهلوی حمایت می کنیم و این به نفع منطقه است و حتی پارسونز در خاطرات خودش در مورد توجیه علت حمایتش از رژیم شاه ضمن اشاره به منافع ملی خودش و شرایط رژیم در آخر هم این را تأکید می کند و می گوید ما اگر بر اساس ارزیابی های بدبینانه سیاست های دو پهلوی و مبهمی با شاه در پیش می گرفتیم، از بسیاری از منافع حاصله محروم می ماندیم. خلاصه کنم ما روی شاه قمار کردیم، و سالیان درازی در این قمار برنده بودیم. من از معدل این سیاست متأسف نیستم، یعنی خود انگلیسی ها تصریح می کنند که تا آخرین ماه ها از حکومت شاه حمایت می کنند، حتی سفیر انگلستان همان خود پارسونز ۵ ماه قبل از سقوط حکومت پهلوی در ملاقات با شاه رسماً همراه با سفیر امریکا می رود و می گوید که ما در بالاترین سطح از شما حمایت می کنیم و به شاه گفتیم که تا انتها از بقای شما و از بقای رژیم سلطنتی پشتیبانی خواهیم کرد، اما شرایط و سرعت شرایط تا جایی

پیش رفت که طرح پشتیبانی امریکا و انگلیس با شکست مواجه شد و در واقع این اراده ملت ایران بود که بر اراده دولت استعماری انگلیس و دولت استعماری امریکا غلبه کرد. والسلام علیکم ورحمه الله.

بهبودی: متشکرم. آقای سلیمی دو دقیقه خواهش می کنم.

سلیمی: دو دقیقه، البته خب چون خسته شدند دوستان من فقط در دو دقیقه برخلاف دیگران که چند دقیقه صحبت کردند من یک توصیه ای خدمت شما عزیزان می کنم به عنوان دانشجویان و پژوهشگران که از این قالب های ساخته شده نهراسند، واقعاً بررسی کنند اظهارات را، اینکه حالا- بنده مثلاً نظر دولتی را مطرح می کنم این یک قالب بشود، چون مثلاً حالا فرض کنید عملکرد فلان دولتمرد موجب بیکاری دانشجو شده، بنده در حوزه تاریخ باید جوابگوی آن مثلاً دولتمرد باشم. این اتصالات، اتصالات به نظر من کاملاً حسابگرانه است؛ خیلی منطقی نیست. بنده هر کسی هستم باید نظرم و صحبتتم مورد بررسی قرار بگیرد و آنجایی که غلط است، بگویم غلط است، آنجایی که درست است، بگویم درست است. در اینجا بحث هایی مطرح شد مثلاً در مورد بیماری محمدرضا پهلوی گفته شد فقط علم خبر داشت، خب از ابتدای بیماری لااقل هر هفته یک پزشک فرانسوی به اتفاق دستیارش می آمد ایران و شاه را معاینه می کرد، خونس را به فرانسه منتقل می کرد، خب پس بنابراین خیر، این حرف غلط است که بگویم فقط و فقط از بیماری محمدرضا پهلوی، علم اطلاع داشت، لااقل بر اساس مستندات تاریخی این پزشک و دستیارش که در کتاب «آخرین سفر شاه» ویلیام شوکراس می گوید توضیحاً کسانی را که از جریان بیماری اطلاع داشتند. حالا می خواهیم چه چیز را ثابت کنیم با این مسئله ای که بگویم آقا هیچ کسی از بیماری محمدرضا اطلاعی نداشت. غیر از علم همان که علم اطلاع داشت، علم یکی از کسانی است که در خدمت سرویس اطلاعاتی انگلیس است، همان کفایت می کرد که انگلیسی ها بدانند، ضمن اینکه گفتم خیلی افراد دیگر هم از بیماری او اطلاع داشتند. اینها تحلیل های بسیار سطحی است که بگویم که آقا علت فروپاشی محمدرضا پهلوی این بود که ما مثلاً از بیماری او اطلاع نداشتیم، این یک نوع در واقع گریز از آن عملکرد انگلیسی ها و امریکایی هاست که مبنای شان را سود بسیار زیاد قرار دادند، هم علم خودش می گوید این جوری که دارید پیش می روید ما محکوم به سقوطیم. قبل از علم، ابوالحسن ابتهاج می گوید، می گوید ما

به زودی سقوط خواهیم کرد، به خاطر این که امریکایی ها دارند فشار می آورند، همه درآمد نفت برای اسلحه هزینه شود، خب برای اینکه این مسائل مطرح نشود بحث بیماری شاه را مطرح می کنند که اگر ما می دانستیم بیماری شاه را، مثلاً سقوط نمی کرد و مثلاً رژیم...

اینها یک نوع دعوت به سطحی نگری در تاریخ است و پنهان کردن عملکرد بسیار تخریبی قدرت های استعماری در ایران است، قدرت های استعماری سیاست های شان چپاول حداکثری بود که بسیاری از دلسوزان طرفدار خود امریکایی ها پیش بینی سقوط را با این عملکرد داشتند. بنابراین بیایم این را بحث کنیم که امریکایی ها فشار می آوردند، آقای ابوالحسن ابتهاج به عنوان رئیس سازمان برنامه و بودجه می گوید آقا من هر دفعه به شاه می گویم که چرا هر دفعه بودجه نظامی را این قدر زیاد می کنی، بودجه نظامی که اصلاً به درد ما نمی خورد، می گوید امریکایی ها دارند فشار می آورند، بعد می گوید که آقا این نمی شود این منجر به سقوط ما خواهد شد که ما اصلاً نتوانیم برای ارتقاء وضعیت ملت ایران اقدامی بکنیم و از درآمد نفت برای آنها هزینه کنیم. این نگاه را دوستان توجه کنند، حالا خیلی از بحث های دیگر که دوستان دیگر هم مطرح کردند من خواهشی که دارم از شما، از این چماق ها یک مقداری نهراسید، مطالعه کنید، حتی منابع طرفداران غرب را در ایران، اینکه رضاخان برآمده انگلیسی ها هست از خاطرات آقای احسان نراقی مطالعه کنید که حالا لااقل آن را نمی توانیم بگوییم که مثلاً او ایدئولوژیک اسلامی و نمی دانم این حرف هاست و از این چماق ها نمی توانیم به سرش بزنیم. ایشان می گوید که در بازتاب گفتگوهایش با محمدرضا در آن روزها می گوید که محمدرضا وقتی رفت انگلیس، رفت درخواست داد که مرکز اسناد انگلیس را بازدید کند، بعد پرونده پدرش را خواست، در آنجا به صراحت دید که او از موقعی که یک قزاق معمولی است تحت نظر انگلیسی ها رشد یافته، این را آقای نراقی می گوید به نقل از محمدرضا پهلوی.

بهبودی: جمع بندی بفرمائید.

سلیمی: بنابراین این را به یک چماق نپذیرید که جرأت نکنید و بگویید که آقا همه حرف هایی که زده می شود بعد از انقلاب اسلامی هم زده شد، همه اینها می گویند که محمدرضا پهلوی یک آدم وابسته ای بود، رضاخان وابسته بود بنابراین برخی هم

می گویند همه این حرف ها را بزنید کنار و بپذیرید حرف ما را که ما می گوئیم رضاخان یک فردی بود که ایران نوین را به وجود آورد. خیر در مورد مسائل تاریخی ایران منابع متعدد وجود دارد و من دعوت می کنم عزیزان را به این منابع بپردازید و مطالعه بفرمائید.

بهبودی: از حوصله ای که حاضران به خرج دادند سپاسگزارم، از شرح صدری که شرکت کنندگان به خرج دادند بی نهایت ممنونم، محفل ما را گرم کردید؛ سپاسگزارم.

## مقالات

### بررسی رساله بیانیه دفاعیه جنگ جهانی اول







آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری

«حکم جهاد علیه روس و انگلیس»

دکتر محمدباقر وثوقی\*

آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری، از رهبران فکری و سیاسی نهضت جنوب و از جمله شخصیت های مبارز در حوزه فعالیت های ضداستعماری و به ویژه ضدانگلیسی محسوب می شود. درباره جایگاه سیاسی و فکری این روحانی بزرگ در جنبش مشروطیت، تحقیقات بسیاری انجام شده و رسالات متعدد سیاسی او به چاپ رسیده است. یکی از فرازهای مهم زندگانی او، در مبارزات سیاسی و قلمی او علیه انگلستان نمایان می شود. به عبارت دیگر آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری به سبب مبارزات نظامی و سیاسی اش و همچنین به عنوان نظریه پرداز اسلامی ضداستعماری در جنوب ایران، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. مبارزات ضداستعماری این رهبر روحانی، فراتر از ایالت فارس و در سطح ملی و منطقه ای مؤثر بوده است.

عمده فعالیت های سیاسی و فکری آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری، مربوط به دوران انقلاب مشروطیت و متمرکز در ایالت فارس و منطقه لارستان بوده است. در واقع این مبارزات موجب شد او به عنوان یکی از چهره های مؤثر فکری و روحانی مشروطیت در جنوب ایران شناخته و آراء و اندیشه های او سرمشق مبارزاتی مردم

جنوب و بنادر خلیج فارس شود. بنیان تفکر سیاسی او، بر دو مسئله «مبارزه علیه ظلم و ستم حکام» و «جهاد علیه استعمارگران» بنا شده است و این دو اصل، از وجوه اساسی فکری و مبارزاتی آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری به شمار می رود. بر اساس این دو اصل، او مبارزات خود را در منطقه لار آغاز و تا سال های پس از جنگ جهانی اول ادامه داد. شهر لار که یکی از شهرهای مهم پس کرانه ای خلیج فارس محسوب می شد، با حضور آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری به یکی از پایگاه های مهم انقلابیون مشروطه خواه تبدیل شد. فعالیت آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری در دوران مشروطیت با اعلام مبارزه مسلحانه علیه حکومت محمدعلی شاه و مستبدین وارد دوره جدیدی شد و پس از پیروزی مشروطه خواهان، او و یارانش به دلیل در پیش گرفتن سیاست های کاملاً مذهبی و مستقل، چندان مورد عنایت و توجه مشروطه طلبان مرکز قرار نگرفتند، اما او از پاننشست و به مبارزات فکری و عملی با استعمار انگلیس و ایادی داخلی آن پرداخت. صدور اعلامیه معروف او در لزوم جهاد علیه انگلیس از جمله این اقدامات بود.

در آستانه شروع جنگ جهانی اول، سید لاری بخش زیادی از نیروهای خود را از دست داده بود؛ و سرانجام نیز در یکی از درگیری های مسلحانه در سال ۱۹۱۴، با رشادت یکی از سوارانش از معرکه جان بدر برد و ناگزیر به هجرت شد.

او از آن پس، تا آخرین سال های عمرش - ۱۳۴۲ه ق/ ۱۹۲۴م - به حالت تبعید در فیروزآباد و سپس در جهرم بسر برد و عملاً قادر به فعالیت نظامی و سیاسی نبود. در حقیقت، سیدعبدالحسین لاری طی ماه ربیع الاول سال ۱۳۲۲ه ق/ ۱۹۱۴م، یعنی شش ماه پیش از آغاز جنگ جهانی اول - ۸ رمضان ۱۳۳۲/ اول اوت ۱۹۱۴ - آخرین روزهای تلاش نظامی و سیاسی خویش را با خاطره تلخ شکست «کورده» و تبعید اجباری به فیروزآباد پشت سر گذاشت و عملاً از هرگونه دخالت در امور نظامی و سیاسی فارس برکنار ماند. اعلامیه جهاد سیدعبدالحسین لاری علیه انگلیس، بیشترین تأثیر را در مشروع کردن حرکت های مسلحانه صولت الدوله قشقایی، رهبر قدرتمند ایل قشقایی در فارس و تنگستانی ها در بوشهر داشته است. نمونه های گوناگون و متنوعی از احکام جهاد علیه انگلیس در کتاب «فارس و جنگ بین الملل اول»، «اسناد کمیته حافظین استقلال»، نسخه خطی «بیانیه دفاعیه»، «یادداشت های معین دفتر»، گزارش «سرپرسی

سایکس» و اسناد و مکاتبات شخصی آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری به دست آمده است. عمده تأکید آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری در این احکام، هشدار به مسلمانان در مورد اقدامات و فعالیت های انگلیسی ها در جنوب و اثرات مخرب تداوم حضور آنان در ممالک اسلامی و همچنین لزوم مبارزه تمام عیار علیه آنان بوده است. فتاوی آیت الله لاری مبنی بر وجوب جهاد علیه انگلیس، از لحنی قاطع و کاملاً سازش ناپذیر برخوردار و در نوع خود منحصر به فرد بوده است. یکی از این اعلامیه ها در جریان جنگ جهانی اول و در ایام حضور گسترده انگلیسی ها در جنوب ایران از طرف آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری صادر شد و موجی از احساسات ضدانگلیسی را در جنوب ایران به وجود آورد و موجب واکنش های گوناگونی شده، تأثیر بسیاری از خود بر جای گذاشت.

ب. بیانیه فقهی - سیاسی جنگ جهانی اول

«اعلام می شود به هر کس از فرق ششصد کرور مسلمین داخله و خارجه حتی صبیان و نسوان واجب فوری است جهاد و دفاع روس و انگلیس و اعوان این کفار و سد ابواب طمع و بهانه و مالیات و گمرک و قرنطینه و تذکره...»

اینها جملات آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری، مندرج در یکی از چند فتوای جهاد علیه انگلیس و روسیه است، که در جریان جنگ جهانی اول اعلام شده است. تاکنون چند نمونه از این فتاوا به دست آمده است که اولین آنها اعلامیه منتشر شده از سوی «کمیته حافظان استقلال» در شیراز، دیگری مندرج در کتاب «فارس و جنگ بین الملل اول» و همچنین مکتوب آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری به صولت الدوله قشقایی، یادداشت های خطی معین دفتر، گزارش سایکس و اعلامیه جهاد پیوست نسخه خطی «بیانیه دفاعیه» است که بخشی از آن آورده شد.

آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری در یکی از اعلامیه های خود، اهالی بوشهر و بنادر و ایل قشقایی و ساکنان سواحل و بنادر جنوب را مخاطب قرار داده و کسانی را که با انگلیس همکاری نمایند، «خارج از اسلام و محارب با امام زمان» خوانده است. اما بیش از همه، وجه تمایز این فتوا در مقایسه با دیگر فتاوی آن عصر، واجب دانستن جهاد برای همه اقشار جامعه و از جمله «افراد صغیر» و «بانوان» بود، که این امر واکنش هایی

را در محافل مختلف فکری و سیاسی به وجود آورد و منجر به صدور اعلامیه های گوناگون و در حقیقت طرح سؤال و اشکال و شک و شبهه در این باره شد. حجم گسترده واکنش ها و بهره گیری جناح های سیاسی و فکری مخالف آیت الله لاری و به ویژه سوءاستفاده جناح های حامی انگلستان از این واکنش ها، موجب شد آیت الله لاری درصدد پاسخ گویی برآید.

آیت الله لاری در حالی که از هرگونه حمایت نظامی و سیاسی محروم مانده بود، درصدد پاسخگویی به این اعلامیه ها برآمده و استدلال خویش را در پاسخ به انتقادات دیگر علما به طور مفصل ارائه کرد. هر چند این جوابیه در آن ایام چاپ نشد، اما در نسخه های معدود، دستنویس و منتشر گردید. ما ضمن معرفی نسخه خطی این جوابیه، آن را با توجه به مندرجات و محتوای آن «بیانیه فقهی - سیاسی جنگ جهانی اول» نام گذاری کرده ایم. پرداختن به این مجموعه خطی، از سویی می تواند راهگشای دستیابی به نحوه برخورد یکی از اندیشه گران اسلامی در مواجهه با نمادهای استعمار در جریان جنگ جهانی اول باشد؛ و از طرفی نیز نشانگر واکنش مذهبی و اعتقادی رایج عصر در مقابل تهاجم نیروهای بیگانه است.

«بیانیه فقهی - سیاسی» در دوازده صفحه به خط شکسته نستعلیق و به دستخط «شاهانی جهرمی»، یکی از منشیان آیت الله لاری، نوشته شده است. ابتدای نسخه با این جمله شروع می شود: «مقدمه: بدان که حکمت و مصلحت حضرت سبحان در خلق عالم امکان بجهت [به جهت] محض امتحان کفر و ایمان و مجاهده است با شیاطین انس و جان.» در صفحه پایانی مهر چهارگوش آیت الله لاری با عبارت «عبده عبدالحسین» دیده می شود. این رساله شامل یک مقدمه در «تشریح فساد و افساد ابالیس روس و انگلیس» و پاسخ به شش مورد انتقاد از حکم جهاد اوست. آیت الله لاری در هر مورد ضمن بیان اشکال ها و انتقادات، با استناد به آیات و احادیث درصدد جوابگویی به آنها برآمده است. خلاصه اشکال ها و پاسخ های آیت الله لاری به آنها از این قرار است:

۱. در پاسخ به این انتقاد که فرنگیان از جمله قوم یهود و نصاری محسوب شده و اعلام جهاد علیه آنان مبنای دینی ندارد، آیت الله لاری آورده است: دیوانیان و دولتیان روس و انگلیس جدای از ملت مسیح و یهود هستند و تباین و ضدیت نوعیه با هر ملتی دارند. او در بخشی از رساله می نویسد:

و ما قیل از اینکه فرنگ و روس از فرق یهود و نصاری و مجوس هستند، فهو توهم و اشتباه و مغلظه محضه؛ چرا که دیوانیان و دولتیان هر دولتی، فضلاً از روس و انگلیس، مثل فرق بابیه و جبریه از اهل نحل هستند، بینویت کلیه و ضدیت نوعیه با هر ملتی دارند در امور کلیه و جزئیه، خاصه فرنگ و روس که از اسفح سفاح، افحش فواحش مجوس هستند و بهیچ [به هیچ] قرار و مدار بهایم وحشی و وحشیان، حتی شیطان بنی جان رفتار نمی کنند.

۲. در مورد این که «روس و انگلیس دارای قانون و نظم بوده و متابعت از آنها می تواند مثمرتر باشد»، آیت الله لاری در پاسخ اشاره می کند، شدت فساد ایشان به حدی است که اگر وارد جامعه ای شوند، کلیه ثروت ملی و حیثیت اجتماعی آن جامعه را برباد می دهند. او نمونه این مدعا را هندوستان دانسته که تحت سلطه کامل انگلیس قرار گرفته است. از این رو متابعت از آنان را مغایر با منافع جوامع اسلامی می داند. او در این باره می نویسد:

و ما قیل: که اینها نظم و نسق و قانون دارند، فهو ایضاً توهم و اشتباه و غلط و مغلظه محضه؛ چرا که شدت فساد و افساد ایشان به حدی است [که] (اذا دخلوا قریه افسدوها و جعلوا اعزّه اهلها اذله و کذلک یفعلون) جمیع اسلحه و مال و منال و حال و لسان و جان و زبان و ایمان و اقتدار و اختیار مردم را من جمیع الجهات گرفته و می گیرند، حتی اختیار ملک و ملک و مالیک و املاک و آب و زمین و دین و آیین و عرض و ناموس بآنها [به آنها] نمی گذارند؛ و هیچ چیز را فروگذار نکرده، مگر آن که همه را به حیظه تصرف خود درمی آورند و تمام اعزّه و اجله و ملوک مملکت را عبداً مملوگاً لایقدر علی شیء، محتاج و مسخر و ذل صغار کفار، با هزار گونه عار و شنار کرده و می کنند، حتی اختیار آب دریا و علف صحرا، اختیار زن و دختر برای احدی باقی نمی گذارند! بلکه اختیار اموات و احیای خود را نیز ندارند! چنانچه هشتاد کرور مدخل موقوفات سلاطین هندوستان است برای اصناف فقرا و انواع خیرات و صدقات؛ اختیار یک دینار، بلکه اختیار تولیت و نظارت و وکالت [آن را] به هیچ وجه از برای ذوی الحقوق باقی نگذارده و تمام را خود متصرف شده و تمام ملوک را [مثل] اموات قبور، بی حس و حرکت، زنده به گور کرده و می کنند و اسم آن را نظم و نسق و امنیت و عدالت می گذارند! اینگونه، نظم و نسق و عدالت و امنیت نیست، بلکه از قبیل سالبه

به انتفاء موضوع است، و شبه شیء به طبابت طیب مجنون که طبابت و علاج مجانین به چوب زدن می کند، تا به حدی که از حس و حرکت انداخت آنها را، آنوقت می گوید: جن مجنون را بیرون کردم و او را عافیت و راحت دادم! سر وقت مجنون که می روند می بینند او را که از شدت زدن مرده [است].

فرنگیان «هر چیزی که در مقابل ملت و شریعت جعل و تدوین کرده اند، به هر اسم و رسم و قاعده، تمام مفسده و مغلظه است»؛ و در ادامه آورده است:

چگونه می توان خوردن شراب و بی حجاب کردن زنان و دختران پیش روی چشم اجانب و کشف عورت ایشان را قانون نامید «و این قسم از مفسد شایعه و قبیح فاحشه، اسم آن را قانون گذاشتن محکوم به حکم کفر و شرک صریح است...»

۳. و اینکه گفته شده است که طبق آیه قرآنی، دوستی با مسیحیان تشویق شده است، پاسخش این است که این آیه قرآنی مختص نجاشی آمده است و برای همه مسیحیان نیست؛ بلکه ویژه کسانی است که گوش شنوا نسبت به حقیقت داشته باشند. و ما قیل فی القرآن: (ولتجدن اقربهم موده للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منهم قسیسین و رهبانا و انهم لا یتکبرون و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم نقیض من الدمع)، الآیه. فالجواب: ان ذلک مدح خاص مختص بالمتسلمین من النصاری کالنجاشی، کما هو صریح الوصف و الصله و العله، لا مطلق النصاری؛ فضلاً عن یتحل بالادیان بالتهمه و البهتان من اهل الدیوان و حزب الشیطان.

۴. اینکه گفته می شود دنیای ایشان - فرنگیان - آباد و معمور است، پاسخش این است که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافران است؛ و دیگر اینکه آبادی فرنگیان از خرابی ماست و آنها با خراب کردن ما توانسته اند آباد شوند، پس هر چه دارند از ماست و حق مایملک ما می باشد و «چنانچه کسی تخت و تاج سلطنت و اقتدار مملکت دیگری را به سوء اختیار یا به قهر و اجبار صاحب ملک به انواع سرقت و غضب و نهب غارت کند، عندالعقلا مورد «یعز من یشاء و یذل من یشاء» نیست و نخواهد بود، بلکه مورد غلط و قبح ظلم و جور و ستم و عقوبات جهنم [خواهد بود].»

۵. اینکه جهاد بر صغیر و زنان واجب نیست، جوابش این است که این امر یعنی جهاد با کفار مثل خواندن نماز و به جا آوردن روزه نیست که بر همه واجب نباشد، بلکه چون اساس اسلام در خطر است، حتی در صورت ترس از قتل و غارت و



خونریزی و هتک نفوس باز هم جهاد بر همه واجب است. چون در غیر این صورت هیچ چیز باقی نمی ماند که دیگران از آن بهره مند شوند. در این مورد می نویسد:

فالو اجب من مراتب الصلاه و افرادها العدیده، احدها الممكن مرتباً لاجمعاً. بخلاف مراتب الجهاد و افرادها العدیده الممكنه؛ فانها واجبه جمعاً و جميعاً الا ما تعذر، فيختص هو بالسقوط لا غير، بل قد يسقط الصلاه رأساً عن الصبيان و النسوان احياناً، و لا يسقط مراتب الجهاد و دفاع الكفار عنهم اذا هجموا على المسلمين و خيف على بيضه الاسلام، كما في زماننا هذا؛ فإنه يجب على كافة الناس، حتى النسوان و الصبيان بجميع مراتبها و اقسامها الممكنه جمعاً و جميعاً.

در پایان نسخه خطی «بیانیه دفاعیه» یکی از احکام جهاد آیت الله لاری نوشته شده است که در پایان آن مهر او نیز با عبارت «اقل خدام الشریعه المطهره» دیده می شود.

رساله «بیانیه دفاعیه جنگ جهانی اول» در واقع پاسخ به شبهاتی بوده که پس از انتشار حکم جهاد و واجب دانستن آن بر افراد صغیر و زنان، به وجود آمد و آیت الله لاری را ناگزیر به پاسخگویی نمود. بررسی قوت و ضعف فقهی و اصولی پاسخ ها، به مجتهدان صاحب نظر مربوط می شود. اما صرف نظر از قوت و ضعف استدلال های آیت الله لاری، این رساله نشان می دهد این روحانی بزرگ خطر نفوذ استعمار انگلیس در ایران را بسیار جدی و مبارزه با این خطر را از اهم واجبات می دانسته. او در عمل نیز بر این اعتقاد استوار بود و طی دوران طولانی مبارزه اش در جنوب ایران در دو جبهه «مبارزه با استبداد داخلی» و «مبارزه علیه استعمار خارجی» گام های مؤثری برداشت و از این جهت از جمله مبارزان خستگی ناپذیر جنوب ایران محسوب می شود. او در آخرین سال های حیات سیاسی خویش با تلاشی خستگی ناپذیر ضمن اعلام جهاد علیه انگلیس و روس با انتشار «بیانیه دفاعیه جنگ جهانی اول» حضور قاطعانه و سرسختانه خود را در عرصه مبارزه به دخالت خارجی اعلام کرد. این بیانیه هرگز چاپ نشد و دیگر امکاناتی جهت انتشار اندیشه ها و شخصیت هایی همچون او، در شرایط آن دوره به دست نیامد. آیت الله سیدعبدالحسین لاری، شرایط خود را در سال های پایانی عمر خود چنین وصف کرده است.

«بالفعل و در معنی محبوس به حکم ابالیس انگلیس و روس هستم. لکن به هیچ وجه قصور و فتور و ضعف و کسور نورزیده و تا آخر قطره خون مصمم ثابت القدم به نحو اتم و الزم در شهادت به مواعید صادق و کان حقاً نصرالمؤمنین هستم».

دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه تهران.

«نجفی» ۱. از آیت الله سیدعبدالحسین لاری (تولد ۱۲۶۴ ه ق / ۱۸۴۸ م - متوفی ۱۳۴۲ ه ق / ۱۹۲۴ م) با عناوین

در مراسلات «لاری» نیز یاد شده است، اما به دلیل کاربرد وسیع عنوان «موسوی» و «مجتهد»، «شوشتری»

سیاسی و متون تاریخی، ما این صورت را برگزیده ایم.

روستایی در نزدیکی شهر لار، بین جاده لار به شیراز که آخرین عملیات جنگی اردوی (۲) (Kurdeh). کورده

در آن به وقوع پیوست. «سید» قوام الملک علیه

۳۵۵-۳. رکن زاده آدمیت، فارس و جنگ بین الملل، صص ۳۵۶

۴. لارستان و جنبش مشروطیت، همان، ص ۲۲۱

۵. سیدعبدالحسین لاری، بیانیه دفاعیه جنگ جهانی اول، نسخه خطی.

۶. میرزانصرالله خان قهرمان ملقب به معین دفتر می باشد که در ایام جوانی به عنوان منشی ضرغام الدوله قشقایی و

پس از فوت او به سمت منشی صولت الدوله قشقایی مشغول بود. نسخه خطی یادداشت های او نزد جناب آقای

محقق معاصر ایران است که عکسی از آن در اختیار نگارنده قرار گرفته است. «کاوه بیات»

۷. سفیری، فلوریدا، پلیس جنوب ایران، ص ۲۳۳

۸. بخشی از اسناد در اختیار اینجانب می باشد که در میان آنها نامه هایی به صولت الدوله قشقایی و موضوع حکم

جهاد یافت می شود.

۹. جناب آقای دکتر آیت اللهی برای نخستین بار این عبارت را برای رساله آیت الله لاری به کار گرفته اند. بنگرید

. به: آیت اللهی، دکتر سیدمحمدتقی، ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶

۱۰. بیانیه دفاعیه جنگ جهانی اول، نسخه خطی.

۱۱. در کتاب لارستان و جنبش مشروطیت، ص ۲۲۱، عکسی از این حکم آمده است.

۱۲. یادداشت های معین دفتر، نسخه خطی.

۱۳. سفیری، فلوریدا، همان، ص ۲۳۳

۱۴. لارستان و جنبش مشروطیت، همان، ص ۱۹۸

**نقش فتاوی علمای شیعه علیه انگلیس در جنگ جهانی اول**

در عراق و خوزستان

محمد (عبدالله) طرفاوی\*

بخش اول: امپراطوری عثمانی و جنگ جهانی اول

امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول، محل تضاد و رقابت کشورهای اروپایی بود. روسیه خواهان تصرف تنگه های مهم و استراتژیک بسفر و داردانل و تسلط بر دریای مدیترانه و شبه جزیره بالکان برای نفوذ و تسلط بر اروپا بود. این امر توازن بین المللی را که بریتانیا سعی در حفظ و تثبیت آن داشت، به هم می زد. از اهداف دیگر روس ها رسیدن به آب های گرم خلیج فارس و تسلط بر هند بود که با تلاش های انگلیس در خلیج فارس با شکست مواجه شد. امپراطوری آلمان در این قرن ظهور کرد و برای ایجاد رقابت با استعمار انگلیس و رسیدن به اهداف خود با امپراطوری عثمانی که دارای معادن غنی و توانایی های زراعی زیادی بود، ارتباط پیدا کرد. آلمان با سیاست های خاص خود بر اقتصاد، ارتش و مطبوعات عثمانی مسلط شد. انگلیس این سیاست ها را تهدیدی برای منافع خود در خلیج فارس و هند تلقی می کرد، و برای مقابله با آن با فرانسه و سپس روسیه قراردادهایی منعقد ساخت.

چون امپراطوری عثمانی از ملیت های مختلف شکل گرفته بود، انگلیس با دسیسه گری بذرهای تفرقه و اختلاف را در بین اقوام گوناگون پاشید. آلمان برای رویارویی با این نیرنگ، سیاست اتحاد اسلامی را، که از اندیشه های سیدجمال الدین

اسدآبادی بود، برای نجات و جلوگیری از فروپاشی امپراطوری عثمانی (مرد بیمار اروپا) تبلیغ می کرد.

با شروع جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴ میلادی مطابق با مرداد ۱۲۹۳ هجری شمسی، دولت عثمانی ابتدا سیاست بی طرفانه ای پیش گرفت. زیرا سیاستمداران این کشور معتقد بودند، اگر عثمانی وارد کارزار شود، اولین قربانی آن امپراطوری عثمانی خواهد بود و «مسئله شرق» که معنای عام آن نزاع بین امپراطوری عثمانی و دول اروپاست به سود اروپائیان تمام خواهد شد. در ۲۹ اکتبر سال ۱۹۱۴ میلادی متفقین دولت عثمانی را متهم نمودند بندرهای روسیه واقع در حاشیه دریای سیاه را بمباران کرده است. علت این امر آن بود که چون ناوگان دریایی عثمانی در دریای سیاه در حال مانور بود، روسیه ضمن تعقیب آنان با ناوگان خود، سعی در مین گذاری تنگه بسفر نمود. نیروهای عثمانی به مقابله با آنان پرداختند و کشتی های حامل مین را غرق نموده، خسارات سنگینی به آنها وارد ساختند. لذا در تاریخ ۲ نوامبر ابتدا روسیه، و پس از آن در تاریخ ۵ نوامبر انگلیس و فرانسه علیه کشور عثمانی اعلام جنگ کردند.

#### ۱. علل حمله انگلیس به عراق

عراق به علت داشتن موقعیت جغرافیایی و استراتژیک، دارای اهمیت خاصی بود. زیرا از طریق اروندرود با خلیج فارس و از آن طریق با هند ارتباط داشت؛ از راه خشکی و راه آهن هم می توانست به اروپا ارتباط پیدا کند. بنابراین برای مقاصد تجاری و سیاسی به عنوان پایگاهی برای نیروهای نظامی انگلیس قابل بهره برداری بود.

با کشف نفت در عراق، انگلیس برای استفاده از آن و به حرکت درآوردن ناوگان خود در هند و خلیج فارس و دریای مدیترانه تمایل داشت این قطعه از خاک عثمانی را در جرگه مستعمرات خود قرار دهد.

حاصلخیزی زمین های عراق و فراوانی مواد اولیه و همچنین احتیاج مردم بین النهرین به انواع تولیدات خارجی از عوامل دیگر اشغال عراق بود. اهمیت عراق، برای انگلیس به حدی بود که لرد کرزن نایب السلطنه هند در سال ۱۹۱۹ میلادی گفت: «اشغال عراق هدف سه قرن تلاش و فعالیت بریتانیا در خاورمیانه را تشکیل می داد.»

عراق در واقع کلید خاورمیانه بود و از طریق آن انگلیس می توانست بر تمامی منطقه

حاکمیت داشته باشد. این موضوع را ویلسون در تلگرامی که به وزیر امور هند در ۱۰ دسامبر ۱۹۱۸ میلادی ارسال داشت، اینچنین اعتراف نمود:

... به درستی که مناطق استراتژیک خاورمیانه در بغداد خلاصه می شود. و با اشغال عراق خود را در مرکز جهان اسلام قرار می دهیم و بدین وسیله از تجمع مسلمین بر ضد ما در خاورمیانه جلوگیری کردیم. لازم است که سیاست ما در شرایط صلح بر این باشد که سیطره خود را بر بین النهرین حفظ کنیم، به جهت اینکه مرکز حمایت ممالکی باشد که قابلیت پذیرش سلطه بریتانیا را داشته باشد.

## ۲. حمله به عراق

در روز سه شنبه ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۴ میلادی / ۷ مهر ۱۲۹۳ شمسی کشتی جنگی انگلیس به نام اسپیکل وارد اروندرود گردید و در کنار بندر خرمشهر لنگر انداخت. کشتی جنگی دیگری به نام دلاهووسی که مجهز به اسلحه و مهمات بود نیز، در آبادان لنگر انداخت. در روز ۴ اکتبر / ۱۲ مهر، والی بصره یادداشت اعتراض آمیزی نوشت، و به ورود کشتی های انگلیسی اعتراض کرد.

پس از آن به اسپیکل دستور داده شد به آب های ایران وارد شده و در فاصله سه مایلی رودخانه کارون لنگر اندازد. در همین زمان کشتی جنگی دلاهووسی به محلی به نام طمی رفت و از همانجا مراقب جریان امور شد.

ترک ها در نظر داشتند اسپیکل را تصرف کنند و در این رابطه نیاز شدیدی به همکاری شیخ خزعل داشتند. لذا در ۲۹ اکتبر / ۷ آبان والی بصره به شیخ خزعل پیشنهاد کرد که اجازه دهد نیروهای ترک به طور مخفیانه در طرفین رود کارون در حوالی لنگرگاه اسپیکل در پشت بام خانه ها سنگر بگیرند و به افراد داخل کشتی تیراندازی کنند و بعد آن را به تصرف خود در بیاورند. علاوه بر اعتراض والی بصره به کنسول انگلیس ایران هم از طریق وزارت خارجه در ۱۶ ذی الحجه ۱۳۳۲ قمری از انگلیس خواست برای حفظ بی طرفی ایران، کشتی جنگی خود را از کارون خارج سازد.

دولت انگلیس در پاسخ به تلگرام وزارت خارجه ایران در مورخه ۲۰ ذی الحجه اعلام نمود کشتی جنگی دو روز قبل از کارون خارج شده است، و ضمن اعلام خبر تصرف فاو، حفظ بی طرفی و روابط دوستانه با ایران را جزء سیاست انگلیس معرفی کرد.

در نیمه شب ۳۱ اکتبر مطابق با ۹ آبان ۱۲۹۳ شمسی فرمانده ناو اسپیکل تلگرامی مبنی بر شروع جنگ علیه عثمانی دریافت کرد. کاپیتان نان این مطلب را به شیخ خزعل اطلاع داد و در ۲ نوامبر با کشتی خود به طرف آبادان حرکت کرد، تا بهتر بتواند از پالایشگاه نفت حمایت کند و بدین ترتیب حمله به بین النهرین آغاز شد.

۳. تصرف فاو و بصره

قبل از اعلام جنگ علیه عثمانی، ریاست کل ارتش امپراطوری انگلیس مستقر در هند، در اول اکتبر به تیپ ۱۶ پیاده لشکر ششم دستور حرکت به سوی خلیج فارس داد. این نیرو موسوم به نیروی «D» بود و در ۲۳ اکتبر وارد بحرین شد و در آنجا منتظر دستور ماند.

پس از اعلام جنگ علیه عثمانی، در روز یکشنبه اول نوامبر ۱۹۱۴ میلادی مطابق با ۱۰ آبان ۱۲۹۵ به ژنرال دلامین فرمانده نیروی «D» دستور داده شد به سوی اروندرود حرکت کند. در تاریخ ششم نوامبر کشتی سریع السیر جنگی «اودن» در حالی وارد اروندرود شد که کشتی های مین جمع کن در پیشاپیش و کشتی های حمل و نقل و قایق های دیگر در پشت آن حرکت می کردند. در همان روز، درگیری ۴۰ دقیقه ای شدیدی رخ داد که به خاموش شدن توپخانه عثمانی منتهی شد. پس از آن، ناوگان جنگی انگلیس، فاو را تصرف کردند. در ۱۴ نوامبر ژنرال سر آرتور بارت فرمانده لشکر ششم بریتانیا با جمعی از نیروهای خود وارد فاو شد و کلیه نیروهای انگلیسی مستقر در منطقه را تحت امر خود قرار داد. در ۲۱ نوامبر هنگامی که نیروهای انگلیس آماده هجومی بزرگ علیه مواضع نیروهای ترک بودند، شیخ خزعل به ژنرال بارت خبر داد عثمانی ها بصره و اطراف آن را تخلیه کرده، به قرنه عقب نشینی نموده اند. در ۲۳ نوامبر ژنرال بارت به همراه تعداد زیادی از نیروهای انگلیس در حالی که کشتی های جنگی «اودن» و «اسپیگل» در طرف راست اروندرود او را همراهی می کردند، وارد بصره شد. با ورود او رژه ای نظامی در بصره برگزار و پرچم انگلیس در آن جا برافراشته گشت.

بخش دوم: نقش علمای سنی در جهاد علیه انگلیس و متحدانش

۱. اعلان جهاد از سوی مفتی دولت عثمانی

پس از اعلان جنگ علیه عثمانی و اشغال فاو به دست انگلیس، مفتی دولت عثمانی

شیخ الاسلام خیری افندی، در پاسخ به چند استفتا، جهاد را بر تمام مسلمین جهان و مسلمانانی که زیر سیطره حکومت های بریتانیا، فرانسه و روسیه بسر می برند، واجب عینی اعلام کرد. این فتوا در روزی که امپراطوری عثمانی علیه متفقین اعلان جنگ نمود امضا شد و در ۱۴ نوامبر روزنامه طنین آن را با تیتراژ «جهاد اکبر» منتشر و اعلام کرد. متن فتوای مفتی شیخ الاسلام خیری افندی بدین شرح است:

متن استفتائات و پاسخ آنها:

وقتی که معلوم شود که اسلام از سوی دشمنان مورد هجوم واقع شده و ممالک اسلامی مورد تعرض و دستخوش نهب و غارت، و مسلمین مورد بی حرمتی قرار گرفته و به اسارت درآمده اند، و در همچو حالی اعلیحضرت پادشاه اسلام با اعلان این امر مسلمین به جهاد دعوت کند، بنابر آیه شریفه انفروا خفاً و ثقلاً و جاهدوا باموالکم و انفسکم.

آیا جهاد بر عموم مسلمین واجب نمی شود؟ و هر فرد مسلمان از پیر و جوان، پیاده و سواره به طور دسته جمعی و نیز مسلمانانی که در اقصی نقاط ممالک اسلامی بسر می برند به عنوان واجب عینی نباید از لحاظ مالی و جانی با سرعت تمام به یاری مسلمانان بشتابند؟

جواب: بلی می شود.

نظر به اینکه رسیدن به مقصود، منوط به شرکت فعالانه جمیع مسلمین است، اگر نعوذبالله تعالی در این امر غفلت کنند آیا تخلف آنها گناه بزرگ محسوب نمی شود و آیا به غضب الهی گرفتار و مستوجب جزای این گناه عظیم نمی شوند؟

جواب: بلی می شوند.

در صورتی که اکنون با حمله به وسیله کشتی های جنگی و نیروی پیاده نظام محقق شود که روسیه، انگلیس و فرانسه دشمن خلافت اسلامی هستند و می کوشند، نعوذبالله تعالی نور اسلامیت را خاموش کرده و آن را نابود کنند، آیا برای عموم مسلمین که زیر یوغ این حکومت ها و دول حامی آنها بسر می برند تکلیف شرعی نیست که بر ضد اینان اعلان جهاد کنند و آیا شرکت فعالانه در این جهاد بر آنها واجب نمی شود؟

جواب: بلی می شود.

حتی اگر اهالی مسلمانی تحت تابعیت حکومت های مذکور که در حال محاربه با دولت اسلامی هستند، از طرف دولت حاکم به طور فردی یا دسته جمعی (با افزودن



خانواده خود) تهدید به مرگ یا نابودی شوند، در این مورد تحت فشار قرار گیرند، آیا شرکت آنها در جنگ بر ضد سپاه اسلام شرعاً حرام نیست و آیا آنها با ارتکاب به قتل مسلمین مستوجب آتش دوزخ نمی شوند؟

جواب: بلی می شوند.

در این جنگ حاضر اگر مسلمین که تحت حکومت انگلیس، فرانسه، روسیه، صربستان، قره باغ و یا سایر دول حامی آنها قرار گرفته اند، با دولت های آلمان و اطریش که متحد خلافت اسلامی هستند، وارد جنگ شوند به سبب هر اندازه ضررهایی که به وسیله آنان به خلافت اسلامی وارد می شود آیا مرتکب گناهی عظیم نمی گردند و بر اثر این گناه مستحق عذاب الهی نمی شوند؟

جواب: بلی می شوند.

## ۲. صدور اعلامیه جهاد از سوی مجلس عالی علمی

این اعلامیه به وسیله «مجلس عالی علمی» تنظیم و امضاء گردید؛ و در ۴ محرم ۱۳۳۳ پس از توشیح خلیفه عثمانی به اطلاع کشورهای اسلامی رسید. به علت طولانی بودن متن اعلامیه بخش هایی از آن در ذیل نقل می شود. متن کامل آن نیز برای اطلاع علاقه مندان به پیوست می باشد (پیوست شماره ۱) این اعلامیه در ۶ محرم ۱۳۳۳ قمری/ ۲۵ نوامبر در روزنامه صباح به همراه اسامی کسانی که به رهبری شیخ الاسلام «خیری» آن را امضاء کرده بودند، به زبان ترکی منتشر شد.

قسمتی از متن اعلامیه جهاد

حکومت روسیه تزاری با تلاش در نابودی نعمت استقلال که یکی از مقدرات خداوند برای ممالک و ملت ها می باشد، بر آن است که بشر را به سرحد بردگی تنزل دهد... دولت روسیه حکومت های انگلیس و فرانسه را که نگهداشتن میلیون ها مسلمان تحت یوغ بردگی را دلپذیرترین لذت به حساب می آورند، در این منازعه عمومی با خود همراه ساخته، مقاصد پست گوناگون از قبیل سلب آزادی ملت ها و تضمین منافع خود را تحت سلطه ای غیرمشروع و مستبدانه در سر می پروراند... خادم حرمین شریفین خلیفه مسلمین دعوت کافه مسلمین را به جهادی همگانی بر طبق مواد عالیه فتاوی شریفه سابق الذکر و به منظور حفظ اسلام از تجاوز شوم (دشمنان) بر پایه محکم وعده

نصرت الهی در زمره مهم ترین وظایف عالی اسلامی دانسته است. مقام خلافت به حول و قوه الهی با احضار کلیه رعایای مستملکات عثمانی از سن بیست تا چهل و پنج سالگی به خدمت فوری بری و بحری، امپراطوری را برای جنگ آماده کرده است... همچنین مسلمین و علی العموم آنهایی که تحت سلطه ظالمانه حکومت های استبدادی مزبور هستند... بر طبق فتاوی شریفه مربوطه تا سرحد توانایی با جان و مال برای پیوستن به جهاد اکبر در کنار حکومت امپراطوری عثمانی می شتابند... ای مسلمانانی که مشتاق و آرزومند افتخار و سعادت هستید و ای کسانی که مال و جان را برای اعتلای حقیقت بی دریغ در طبق اخلاص می گذارید و آماده اید خود را شجاعانه در معرض همه نوع زیان و مخاطره قرار دهید... بدانید که دولت ما امروز با دولت های روسیه، انگلستان و فرانسه و متحدینشان که دشمنان خطرناک اسلام هستند، در جنگ است و امیرالمؤمنین خلیفه مسلمین شما را به جهاد فرامی خواند.

ممهور به مهر شیخ الاسلام خیری و سه تن از شیخ الاسلام های اسبق؛ اسعد؛ موسی کاظم و ضیاءالدین؛ نه قاضی عسگر؛ قاضی عسگر سابق، امین فتوا و تعدادی از سران مذهبی.

در بغداد، این فتواها در محرم در تمام مساجد و در پی خطبه های نماز جمعه قرائت شد. علمای شیعه نیز در این هنگامه سخت به دفاع از اسلام و مسلمانان در برابر کفار برخاسته و با اینکه دولت عثمانی چندان با رعایای شیعه خود در عراق رفتار خوبی نداشت، فتواهای مشابهی علیه انگلیس صادر کردند و مردم را به جهاد دعوت نموده، خود وارد معرکه های سخت جنگ شدند.

بخش سوم: نقش علمای شیعه در حرکت جهاد

بیشتر شیعیان عراق در استان های پرجمعیت جنوب عراق که از نظر موقعیت اقتصادی و جغرافیایی دارای ارزش استراتژیک است، سکونت دارند. اما از آنجا که در آن دوره شیوه اداره حکومت عثمانی ها تا حد زیادی آمیخته با تعصب ضدشیعی بود، به همین جهت عشایر شیعه همواره با حکومت مرکزی در حال درگیری و نزاع بودند. وقایع متعددی که میان قبایل شیعی و مقامات حکومتی در قرن های ۱۲ و ۱۳ هجری رخ داد، گواه این مدعاست. نفوذ مراجع بزرگ شیعه در بین قبایل جنوب عراق و فرات بسیار زیاد بود و این عشایر همیشه در مسائل اعتقادی از ایشان اطاعت می نمودند.

حرکت جهاد در تاریخ ۹ نوامبر برابر با ۱۸ آبان / ۲۰ ذی الحجه شروع شد. سه روز بعد از تصرف فاو به دست انگلیس، عده ای از علما و بزرگان بصره برای مقابله با خطر استیلای انگلیس بر مقدراتشان، تلگرام هایی به مراجع بزرگ تقلید شهرهای نجف، کربلا و کاظمین ارسال نمودند، و از آنان خواستند در جنگ علیه انگلیس به آنها کمک نموده، عشایر را به قیام تشویق نمایند. در متن تلگرام چنین آمده است:

کفار، بصره را به محاصره خود در آوردند، ما تحت نظر اسلحه های دشمن هستیم، برای بقیه بلاد مسلمین نگرانیم ما را یاری نمایید و به عشایر دستور دفاع دهید.

این تلگرام ها در تحریک علما و دعوت آنان به جهاد نقش عمده ای داشتند. همچنین خطیبان و سخنرانان این قبیله تلگرام ها و نامه ها را بالای منبرها و در مساجد مرتباً قرائت می کردند و مردم را از خطر اشغال عراق به وسیله انگلیس زنده می دادند. متن زیر استفتای علما از مراجع تقلید پیرامون جهاد علیه تجاوز انگلیس می باشد.

۱. متن استفتای علما از مجتهدین و مراجع تقلید

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور شریف حضرات علمای اعلام حجج اسلام آیات الله فی الانام ادام برکات وجودهم تعالی. محترماً عرض می شود چه می فرمایید درباره اشخاصی که با دعوی مسلمانی در این ایام تقابل کفر و اسلام در مقام معاونت دول کافره محاربه برآمده؛ سرّاً یا علناً؛ مالاً یا حیاً و جاناً؛ یداً یا لساناً؛ فکراً یا خیالاً؛ رأیاً یا اظهاراً؛ قلماً یا قدماً؛ علی کل الاحوال در سراء و الضراء به کفار حربی خدمت و به مقاصدشان اعانت می نمایند؟ و درباره کسانی که به ذرایع اعمال و اقوال یا به وسایل پاره نشریات مجعوله و انتشارات مضره به مرام منویات اعلامی دین مبین، دشمنان اسلام و مسلمین مانند انگلیس و روس و فرانس و ایتالی و هر یک از کفار حربی که با اسلام و مسلمین طرف مخاصمه و محاربه واقع اند و امروز در مقابل مسلمانان به عداوت مشهور و به جنگ و خونریزی مشغولند، را ترویج و به دول کافره محاربه ظاهراً و باطناً مساعدت می نمایند؟ چه حکم دارند و تکلیف مسلمین نسبت به این نوع مردمان حکم الله را در صدر و حواشی و صفحه مقابل مرقوم و به امهار خواتیم شریف مهور و مختوم فرمایید که عندالحاجه حجت باشد. ان الله لایضیع اجر من احسن عملاً.

استفتاء دیگری نیز از علمای شیعه شد که متن و جوابیه علما و مجتهدین در آخر مقاله به پیوست می باشد.

هنگامی که خبر اشغال بصره به وسیله انگلیس شایع شد، همه گروه های شیعه مذهب که ناراضی و مخالف دولت عثمانی بودند دست از مخالفت کشیده، به هواداری از عثمانی برخاستند. در واقع شیعیان برای حفظ وحدت اسلامی و جلوگیری از سوءاستفاده کفار، ظلم و ستمی را که از عثمانی دیده بودند نادیده گرفتند و با آنان در یک جبهه به مصاف دشمنان اسلام رفتند. همزمان بیشتر مجتهدان و علمای بزرگ اسلام و مراجع تقلید در شهرهای کاظمین، نجف و کربلا به این نامه پاسخ داده و فتوای جهاد صادر کرده و مردم را به شرکت در جهاد مقدس و حضور در جبهه های نبرد علیه دشمن تشویق نمودند.

۲. اوامر شریفه جمیع مجتهدین عظام

الی کل مسلم يؤمن بالله والیوم الآخر

ترجمه: خطاب به هر مسلمانی که به خدا و روز آخرت باور دارد.

ای مسلمانان؛ اینک دشمنان دین به ثغور و حدود شما زور آورده خواهان محو و تباهی اسلامند... از قرآن مجید، سنت رسول، خانه خدا و حرم مطهر پیغمبر، مشاهد متبرکه که اهل بیت طاهرین و خوابگاه صالحین دفاع کنید. هموطن های عزیز، اولاد و اعراض، شرف و نفوس، ارواح و اموال خودتان را با نفس نفیس مدافعه کنید. زیرا اگر اعدا بر اوطان مسلمین مسلط شوند، انتقام دیرینه کفر را گرفته، حرث و نسل را سوخته، از دایره امکان و تصور خارج می کنند. پس به قهر و خذلان دشمنان دین، جمله مسلمانان عالم را به نام اسلامیت دعوت می نمایم. با مال و نفس از بیضه مقدس اسلامی دفاع کرده، در راه خدا جهاد پیشه سازید. چون که وقت فرا رسیده و دشمنان اسلام کین خود را ظاهر و آشکار نموده، به فکر محو دیانت اسلامی از روی زمین بوده، و می خواهند مساجد را به کلیسا و کنشت مبدل و مسلمانان را به جبر [چنان که سابقاً در اندلس و لاحقاً در بالکان کردند] نصارا سازند. در این صورت گرد اتحاد [و] یاری [و] همدستی گشته، بغض و کینه را از ذات البین برداشته، به محبت و مودت گرویده، دولت اسلام (عثمانی) را با جان، مال، رأی و قول کمک و همراهی نمایید. همه مسلمانان را به جهاد اکبر مقدس و جنگ با کفار و دشمنان دین، دعوت می کنیم؛ چه ایشان (مسلمانان) به خوبی معنی وجوب جهاد را

می دانند و شرف دنیوی و ثواب اخروی مجاهدت را، خواهند اندوخت. اینک کتاب منزل الهی و فرمایشات حضرت نبوی سلام الله علیه و علی آله الطیبین الطاهرین شما را به جهاد، نصرت، یاوری اسلام، و دفاع در راه دین و حفظ بیضه مقدس اسلامی دعوت می فرماید. بر حسب آیات کریمه و احادیث شریفه کاهلی و سستی، تقاعد و پستی بر هر مسلمانی حرام و ممنوع است.

ای مسلمانان! تنها از خدا ترسیده، از دشمنان پست ناتوان نهراسید، و از خدا توقع نصر و ظفر کنید. او جل و علا به شما کامیابی و ثبات خواهد بخشود. پس ثبات نموده، بجنگید و تکاسل را از خود دور کنید، زیرا دشمنان بر شما مسلط شده، هم مقهور ایشان، هم دچار سخط و غضب و عقوبت خداوندی گشته و هم در هر دو جهان زیانکار و بی اعتبار خواهید شد. پس ای بندگان خدا! الجهاد الجهاد. حق تعالی یار و یاور شماست. چه او یگانه سترگ و بزرگست.

امضای مجتهدین نجف اشرف

سید محمد کاظم الطباطبایی الیزدی، شیخ الشریعه الاصفهانی، سید علی التبریزی، سید مصطفی الکاظمی، شیخ علی رفیش، شیخ محمد علی الحولوی، شیخ جواد مشکور، سید محمد حبوبی.

امضای مجتهدین کربلای معلی

سید اسماعیل صدر، شیخ حسین زین العابدین، سید محمد الکاظمی، شیخ هادی الاصفهانی،

امضای مجتهدین سامراء

میرزا محمد تقی الشیرازی

امضای مجتهدین حله

سید محمد القزوینی

امضای مجتهدین کاظمین

سید مهدی حیدر، میرزا ابراهیم السلماسی، شیخ راضی، شیخ عزیز، شیخ عبدالحسین یس، شیخ محمد مهدی، شیخ صادق، شیخ مهدی الریاتی، شیخ عبدالحسین اسدالله.

در این فتوا جامع ترین و کامل ترین احکام جهاد برای مسلمانان جهان آمده است که نظر به اهمیت آن، متن فارسی و اصل آن به زبان عربی و فارسی در ضمیمه آمده است.

فتوا و حکم جهاد مجتهدان بزرگ شیعه، خیزش های زیادی در بین اهالی شهرهای

شیعه نشین به وجود آورد و مردم اطراف و اکناف برای پیوستن به صفوف مجاهدان به شهرهای نجف، کربلا و کاظمین، که به صورت مراکز عمده گردهمایی و اعزام به جبهه های جنگ مبدل شده بود، هجوم آوردند.

۳. فتوای جهاد علمای کاظمین و سامرا

در کاظمین دو مجتهد بزرگ به نام های «آیت الله سید مهدی حیدری» و «آیت الله شیخ مهدی خالصی» برخاسته و حرکت جهاد را رهبری و بر کار مجاهدان داوطلب نظارت عالی نمودند. آیت الله حیدری یکی از مجتهدین بزرگ کاظمین بود که با عمری بالغ بر ۸۰ سال در مساجد کاظمین و در صحن مطهر حضرت امام کاظم (ع) بر بالای منبر رفت و مردم را پس از وعظ و ارشاد از خطر اشغالگران برحذر کرد، و اعلام کرد شخصاً در میدان نبرد حاضر خواهد شد. او از ابتدای حرکت، نامه ای به علمای نجف، کربلا و سامرا ارسال داشت و ضمن دعوت آنان به جهاد، دیدگاه خود را در خصوص جنگ با کفار و اشغالگران انگلیس اعلام نمود. این مجاهد نستوه فتوای جهاد زیر را در پاسخ به استفتاء صادر کرد.

۱-۳. فتوای جهاد آیت الله سید مهدی حیدری

بسم الله الرحمن الرحيم

بلی واجب و لازم بر کافه مسلمین موحدین دفاع این کفره به جان و مال به جهت احتمال عدم کفایت مسلمین که در مقابل کفره می باشند، و واجب است بر مسلمینی که در بلاد کفار هستند و می باشند اعانه مسلمین؛ و جایز نیست بر هر متمکن دفاع به جان و مال، قعود و تسامح و تهاون و تخاذل.

الراجی عفو ربه مهدی آل السید حیدرالحسنی

آیت الله شیخ مهدی خالصی که از مجتهدان مبرز کاظمین بود، علاوه بر فتوای جهاد، حکم شرعی دیگری صادر کرد و بر اساس آن مسلمانان را به دادن اموال خود در راه خدا تا پایان غائله کفر دعوت نمود. در این حکم گفته شده بود، در صورتی که شخصی حاضر به دادن اموال خود نباشد می توان با زور از او گرفت. او همچنین رساله ای با نام «الحسام التبار فی جهاد الکفار» در بیان جهاد با کفار نوشت. آیت الله خالصی

علمای کاظمین را برای استمرار امر جهاد و صدور حکم در صحن کاظمین دعوت کرد و همگام با آیت الله حیدری برای آنان سخن گفت. پس از آن مجتهدان شیعه مقیم کاظمین فتوایی خطاب به عموم مسلمین صادر کردند.

۲-۳. فتوای جهاد مجتهدان شیعی مقیم کاظمین

بسم الله الرحمن الرحيم

ای مردم مسلمان! امروز دولت اسلامی عثمانی تنها دولت مدافع از حوزه مسلمین است. او در ابتدا خود را بی طرف اعلام کرده، تمامی نیروهای خود را برای حفظ مرزهای مسلمین و جلوگیری از تجاوز دول درگیر در هنگام ضرورت آماده ساخت. به درستی که روس و انگلیس و فرانسه جنگ را بدون هیچ گونه سابقه و علتی بر او اعلان کردند و روس ها با ناوگان دریایی به مرزهای زمینی او تعرض کردند که به یاری خداوند به وسیله نیروهای موجود دفع گردید و در دریا و زمین بر آنها فائق آمد. در سایه خداوند، در آینده نیز بر آنها غلبه خواهد کرد. نتیجه این جنگ گرایش مسلمین به سوی ذلت یا شرف و یا به سوی مرگ یا حیات است. بدون شک جنگ طولانی خواهد بود و میدان های نبرد به تدریج توسعه می یابد... در این زمان دولت به قدرت زیاد نیازمند است تا به وسیله آن بتواند دشمن خدا و دین را بترساند و مرزهای مسلمین را حفظ نماید. پس امروز واجب شرعی و دینی بر هر فرد مسلمان به خصوص کسانی که در آن حدود ساکن هستند و یا در مجاورت آنها قرار دارند، که دست مساعدت و همکاری را به سوی آن دراز بکنند.

والسلام علیکم ورحمہ اللہ و برکاتہ

خادم الشریعہ الشریفہ الشیخ راضی خادم الشریعہ الشریفہ محمدا مین

خادم الشریعہ المطهرہ النبویہ مهدی الحسنی الحسینی خادم الشریعہ المطهرہ عبدالحسین آل یاسین

خادم الشریعہ الراجی محمدمهدی الموسوی خادم الشرع الشریف ابراهیم السماسی الکاظم

الداعی لحفظ ثغورالاسلام خادم الشرع عیسی الحسینی خادم الشریعہ مصطفی آل سیدحیدرالحسنی

خادم الشرع عیسی الحسینی خادم الشریعہالمطهرہ النبویہ الخادم حسین علی القطیفی

خادم الشریعہ المطهرہ النبویہ عباس جمال الدین خادم الشریعہ المطهرہ النبویہ مهدی المرایایی



اصل فتوا به زبان عربی، در پیوست آمده است.

در سامراء «آیت الله محمدتقی شیرازی» یکی از علمای برجسته عالم تشیع، فتاوی متعددی بر ضد انگلیس صادر کرد. او همچنین فرزند خود شیخ محمدرضا را به نیابت از خود به کاظمین فرستاد تا به صف مجاهدان پیوندد. یکی از فتاوی ایشان از این قرار است:

۳-۳. فتوای جهاد آیت الله محمدتقی شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم

و هوالمستعان ولا حول ولا قوة الا بالله

ای مسلمانان، اینک مهاجمات دشمن دین بر حرم خدا و حرم رسول او و مشاهد ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين نزدیک شد. اینک کفار اراده کرده اند که دماء مسلمین را سفک نموده، حرمت دین مبین را هتک کنند. بلاد مسلمین و شعائر و مشاعر و نفوس مؤمنین در خطر اندر است. بنابراین بر جمیع عشایری و ایلات ساکنین در ثغور و حدود و بر عموم مسلمانان لازم و واجب است که با هر چه در قوه آنهاست و ممکنشان می شود حفظ ثغور و حدود بلاد مسلمین را نموده دفاع از حوزه اسلام را در عهده بگیرند. والله هو الناصر و المعین فالله الله یا معاشر المسلمین والسلام علیکم و رحمها الله و برکاته.

سامرا - محمدتقی الشیرازی

در روز ۱۲ محرم آیت الله حیدری و آیت الله خالصی به همراه فرزندان و علما و جمع زیادی از اهالی بغداد و کاظمین با بدرقه شعارهای حماسی مردم کاظمین و روستاهای اطراف عازم جبهه های نبرد، در قرنه شدند. آنان در راه خود در شهرها و روستاهای مسیر خود توقف نموده و آنها را به جهاد دعوت می کردند.

۴. فتوای جهاد علمای نجف اشرف

در نجف اشرف جمع کثیری از علما نقش مهمی در حرکت جهاد ایفا کردند. بارزترین ایشان مجتهد بزرگ «محمد سعید الحبوبی» بود که تأثیر عمده و اساسی در نهضت مقاومت با انگلیس داشت، حبوبی از اولین افرادی بود که فرماندهی گروه های مجاهد را به عهده گرفت و همگام با جمعی از علما از قبیل شیخ عبدالکریم الجزایری، جواد صاحب الجواهری، رحوم الظالمی، هبه الدین الشهرستانی، السید محسن الحکیم الطباطبایی، محمدباقر الشیبی

از طریق رود فرات عازم جبهه نبرد جنوب شد. آنان در مسیر خود در شهرها و روستاها توقف می کردند و پس از سخنرانی، مردم را به جهاد علیه انگلیس دعوت می نمودند، و موفق شدند صدها مجاهد را با خود بسیج کرده، سلاح و مهمات نیز جمع آوری نمایند. عشایر ابتدا به سبب کینه و عداوتی که از ترک ها داشتند، مایل به پاسخ دادن به ندای جهاد علما نبودند، ولی حضور علما و مجتهدین در بین آنان باعث شد به این امر تشویق گردند.

از جمله اعلامیه های صادره به عشایر شیعه عراق، منشور حجج اسلام سیدمصطفی کاشانی، شیخ الشریفه اصفهانی و سیدعلی تبریزی بود. متن کامل اعلامیه در پیوست آمده است. (پیوست شماره ۵)

۱-۴. منشور حجج اسلام نجف اشرف خطاب به قبایل و عشایر عراق

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلی الله علی محمد و آله و صحبه الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً...

ای امت اسلام! دفاع از [در مقابل] کفار و حفظ ثغور ممالک اسلامی از واجباتی است که در شرع شریف بسیار مؤکد می باشد و بدانید و یقین می دانید که بصره از مهمترین ممالک اسلامی است چون به منزله دروازه عراق و حرمین شریفین می باشد. اگر خدای نخواست این دروازه بر روی کفار باز شود هیچ مانعی در برابر هجوم بر اماکن شریفه و مشاهد مقدسه باقی نمی ماند... این کفار که امروز بر شما هجوم آورده اند، عداوت تاریخی دارند... اجداد همین کفار مهاجم از شمشیر و اقتدار ارتش پیروزمند اسلام چه بلاها و ذلت ها که عایدشان نگردیده! از این رو امروز می خواهند تلافی آنها را به سر شما درآورند و هر خونی که از آنها ریخته شده، هر مالی که غنیمت گردیده و هر اسیری که گرفته شده را با اضعاف مضاعف از شما بگیرند... اگر بر ما مسلط شدند دیگر مال، ناموس و عرض برای ما باقی نخواهند گذاشت. معابد، مساجد و مشاهد ما را منهدم خواهند کرد... آیا ذلت و اسارت زیر پرچم سلطه این دشمنان تاریخی کار آسانی است؟ آیا قبول این بدبختی منافی اسلام و دینداری نیست؟ پس ما که امروز خوانندگان خدا در میان شما هستیم و به موجب نص خود حضرت حجت الله ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، نیابت آن حضرت بر عهده ماست، در این هوای سرد از سرزمین های خود مهاجرت کرده و آمده ایم که حکم خدا را به شما ابلاغ و حجت را تمام نماییم تا برای

فردای قیامت مسئولیت را از خود ساقط کرده، راه را بر هر عذری مسدود می‌سازیم... ما خودمان ان شاءالله به زودی حرکت کرده، می‌رویم تا با دشمنان خدا روبرو شده یا به درجات عالیه شهادت نائل شویم و جان‌های بی‌قیمت خودمان را فدای اسلام و مسلمین کنیم، یا بر دشمنان دین غالب شده و سعادت دارین را دارا گردیم.

اقل السیدمصطفی الکاشانی اقل الشریعه الاصفهانی السیدعلی تبریزی

۲-۴. فتوای جهاد آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحيم

يجب الدفاع عنهم بلاشكال - اخوان مؤمنين دفاع اين مخذولين ملاعين را فريضه مهم خود بدانند و تکاسل و توانی در دفع و طرد آنها بر خود روا و جایز نشمرند که قطعاً حرام و از عظام معاصی و آثام است.

[حرره الجانی شیخ الشریعه الاصفهانی]

۳-۴. فتوای جهاد آیت الله سیدمصطفی کاشانی

بسم الله الرحمن الرحيم

چنین کسانی که با یکی از طرق مرقومه به کفار حربی مثل روس و انگلیس و ایتالی و فرانسه اعانت نماید، از جمله محاربین با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب و ساعی در محو دین خدا و خاموش کردن نور حق خواهد بود و گناه بسیار بزرگی است. قال الله تعالی: ان الذين يحدون الله و رسوله اولئك في الاذلين، بلکه دور نیست تقویت و مساعدت دول کافره محاربه به قلم و زبان اشد باشد از اعانت آنان به سیف و سنان و واجب است بر هر مسلمانی که این طور اشخاص را از این اعمال شنیعه، ردع و منع نمایند و اگر مرتدع نشود واجب است از ایشان تنفر و تبرا کنند، هر چند پدر یا پسر یا برادر یا خویشاوندان او باشد؛ چنانکه خداوند حمید [در] قرآن مجید ابتدا می‌فرماید:

لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله و رسوله ولو كانوا آباءهم او اخوانهم او عشيرتهم.

اعاذنا الله و جميع المسلمين من امثال هؤلاء الفجره المفسدين

۵. نقش آیت الله سید محمد کاظم طباطبایی و فتاوی جهاد ایشان در بین شیعیان

آیت الله سید کاظم طباطبایی، مرجع تقلید شیعیان، از ابتدا به توطئه ها و دسائس استعمار و شیوه های مرموز نفوذ و رخنه آنان در ممالک اسلامی سخت حساس بود و مدارای وی با حکومت های ایران و عثمانی ریشه در جهت ضد استعماری وی داشت. استعمار انگلیس قبل از جنگ جهانی اول و بعد از آن با توجه به تسلط آنها بر عراق، شیوه ها و حیل های متعددی را از قبیل پرداخت پول موقوفات هند یا قبول وجوهات انگلیس برای نفوذ و ارتباط با سید به کار برد، ولی به علت رد قاطع و امتناع سید از پذیرش آنها تمام حیل های آنان نقش بر آب شد. سید، نفوذ و سلطه اقتصادی استعمارگران را مقدمه و زمینه ساز اسارت سیاسی مسلمین می دانست و غیرت دینی و حمیت ملی او هرگز به او اجازه نمی داد که ممالک اسلامی را در عرصه تولید، تجارت و مصرف نیازمند و وابسته به اجانب ببیند. دستخط ایشان به آقامیرزا رحیم به خوبی نشان می دهد چقدر ایشان نسبت به لزوم استقلال و خود کفایی اقتصادی جامعه اسلامی و قطع ریشه های وابستگی به اجانب در امر معاش و تجارت حساس می باشند:

جناب آقای میرزا رحیم

خداوند عالم بر توفیقات و تأییدات شما، و هر کس در ترویج ملبوسات و صنایع اسلامیة مجدانه ساعی باشد، بیفزاید.

در این زمان که (دول) خارجه به انواع حیل، رشته کسب و صنایع و تجارت را - که مایه عزت و منشأ ثروت است - از دست مسلمین ربوده و منحصر به خود نموده (اند) و مثل خون، در مجاری عروق ایشان راسخ و نافذ شده و شغل اهل اسلام به تدریج منحصر به دلالی و بیع و شراء اجناس خارجه شده (است) با آن که اکثر مواد اجناس از قبیل پنبه و پشم و خاک چینی و غیره، خروار خروار به ثمن بخش از بلاد مسلمین جلب می کنند و به الوان متعدد و اشکال مختلفه به اعلی القیم در بازار مسلمین، مثقال مثقال، فروش می رود، مناسب است مسلمین از خواب غفلت بیدار شوند و به تدریج رفع احتیاجات خود را از خارجه بنمایند و به تأییدات ربانیه، از دُل فقر و احتیاج و سؤال و تحمل عملگی کفار و تشت در بلاد کفر برهند...

این احقر که از بدو عمر تا کنون، اغلب اوقات، لباس از منسوجات دارالعباد (شهر یزد) بوده و مکرراً به برادران ایمانی توصیه نموده و گفته ام که لباسی که از ابتدای

ماده آن تا غزل و نسج و رنگ آن با طیه «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» انجام شود و جمعی از مسلمین از آن منتفع شوند کجا، و قماش های منحوس کم دوام خارجه کجا؟

با توجه به همین دیدگاه، سید از ابتدای تصرف بصره توسط انگلیس و استفتاء از علما ضمن پاسخ قاطع به استفتاءها و دادن حکم جهاد برای دفاع از بیضه اسلام، فتوهای مختلف و متعددی نیز به تمام شهرهای شیعه نشین، تجار، شخصیت ها، نمایندگان خود در شهرها و رؤسای عشایر جنوب عراق و خوزستان صادر کرد. آیت الله طباطبایی با وجود کبر سن در حدود ۸۰ سال، در صحن امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نجف منبر رفت و خطبه ای آتشین بر ضد استعمار ایراد کرد و مسلمین را به ستیز با اشغالگران فراخواند. البته تبیین دقیق نقش آیت الله طباطبایی در جنگ جهانی اول، به علت نفوذ معنوی، حضور تعیین کننده، و صدور قریب ۵۰ فتوا، مستلزم پژوهش جامع و جداگانه ای است. آیت الله سید کاظم طباطبایی در پاسخ به استفتاء علما فتوای زیر را صادر کرد:

در هنگام هجوم کفار به کشورهای اسلامی، بر توانمندان عامه مسلمین واجب است که به قدر توانایی خود به دفاع برخیزند، غیر از کسانی که توانایی آن را ندارند.

الاحقر محمد کاظم طباطبایی

پس از آن او فتوایی برای عموم مسلمین و عشایری که در حدود و مرزهای مناطق جنگی ساکن هستند، صادر کرد و آنها را به رویارویی با متجاوزان انگلیسی و اخراج آنان از سرزمین های مقدس اسلامی ترغیب نمود. متن فارسی فتوا چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

پوشیده نیست که دول اروپا به خصوص دولت انگلیس و روس و فرانسه همیشه از قدیم الایام بر ممالک اسلامیة تعدی و تجاوز می نموده، چنانچه اکثریت ممالک اسلام را غصب نموده اند، و از این تعدیات به جز محو دین (العیاذ بالله) مقصدی ندارند، تا در این اوقات خود را ظاهر بر ممالک دولت علیه عثمانی اعز الله بنصرها الاسلام هجوم نموده و نزدیک است دست تعدی دراز و بر حرمین شریفین و مشاهد ائمه طاهرین علیهم السلام تهاجم و بر اوطان اسلامیان و نفوس و اعراض و اموال آنها تغلب نمایند. پس واجب است بر عشایر قاطنین ثغور و عموم مسلمین متمکنین اگر در حدود من به

الكفایه نباشد حفظ حدود خود و دفاع از بیضه اسلام به مقدار قدرت خود بنمایند والله هو الناصر و المعین و المؤید للمسلمین.

نجف اشرف الاحقر محمد كاظم الطباطبائي

سید کاظم یزدی که فتوای او نقش تعیین کننده ای در بسیج مردم شیعه داشت، برای تحریک عشایر علیه انگلیس و پیوستن آنان به صفوف مجاهدین فرزند ارشد خود محمد یزدی را طی حکمی به عنوان نماینده به جبهه های نبرد فرستاد. حکم نمایندگی سید محمد به این شرح است:

اعلام الی عامه المسلمین

قبل هذه البرقیه اعلمناکم بوجوب دفاع المهاجمین علی الاسلام، والآن بعثت ولدی السید محمد لیعلن للمسلمین و هو ثقتنا، و نحن حالاً فی صدد ترغیب المسلمین علی المعاونه، و قد صرفنا وقتنا لهذا الغرض، وفقنا الله و ایاکم للذب عن ثغور المسلمین، و نصرکم بالنصر العاجل آمین.

محمد كاظم الطباطبائي

ترجمه:

اعلام به تمام مسلمین

قبل از این تلگرام، اعلام کرده بودیم به وجوب دفاع از اسلام در مقابل مهاجمین، و اکنون فرزندم سید محمد را که مورد اعتماد من است برای آگاهی مسلمین فرستادم. اکنون ما در صدد ترغیب مسلمانان به همکاری هستیم و تمام وقت خود را در این راه صرف کرده ایم. خداوند ما و شما را در دفاع از مرزهای مسلمین موفق بدارد.

و نصرکم بالنصر العاجل آمین.

محمد كاظم الطباطبائي

آیت الله سید کاظم یزدی به منظور دعوت مردم به جهاد، و شرکت در میادین نبرد، گروهی از علما و طلاب حوزه علمیه را به نمایندگی از طرف خود تحت رهبری فرزند بزرگوارش سید محمد به کاظمین فرستاد. این عده در روز ۱۰ محرم وارد بغداد و کاظمین شدند. علما و شیعیان کاظمین با سر دادن شعار الله اکبر از ایشان استقبال شدید نمودند و تمام بازار به مناسبت ورود آنان تعطیل شد. این گروه شامل سید محمد یزدی فرزند آیت الله یزدی، آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی، آیت الله سید مصطفی کاشانی، آیت الله شیخ محمد حسین

کاشف الغطا و سیداسماعیل یزدی همراه با تعدادی از علمای کربلا- از قبیل آیت الله سیدعلی داماد تبریزی، میرزامهدی خراسانی و بعضی از طلاب حوزه نجف، بودند؛ و پس از کاظمین از طریق دجله عازم جبهه های نبرد در جنوب شدند.

سیدمحمد طباطبایی فرزند ارشد آیت الله سید کاظم طباطبایی که به عنوان یک مجاهد، همپای علما و کاروان های داوطلب در جای جای جبهه های نبرد حضور فعال داشت، با تکیه بر فتوای پدر نقش بسزایی در تهییج و تحریک عشایر داشت و با توزیع اعلامیه ها و حکم جهاد در جبهه ها بر حضور پدر در آنجا تأکید می کرد. او در نهایت در راه دفاع از مصالح اسلام و مسلمین به شهادت رسید. جهت اطلاع علاقه مندان نمونه هایی از فتاوی و اعلامیه ها را به طور مختصر می آوریم. متن کامل بعضی از آنها در پیوست آمده است. (پیوست شماره ۶)

بخشی از فتوای مرجع تقلید شیعیان را که برای عشایر عفک، دغاوه، اجیور و همه مناطق دیوانیه تا بغداد صادر کرده اند در ذیل نقل می کنیم:

بخشی از فتوای آیت الله سید کاظم یزدی به عشایر عفک و...

... به همه برادران مؤمن و موحد اهالی عفک

هجوم کفار به مرزهای مسلمین بر هیچ یک از شما پوشیده نیست. پس هم چنانکه خداوند متعال فرمود: به طور انفرادی و جمعی برخیزید و دفاع کنید، همچنان که می فرماید اشداء علی الکفار رحماء بینهم، پس برای جهاد با دشمنان و دشمنان پیامبران برخیزید و هر آنچه را که در توان دارید آماده کنید. همچنان که اعلام کردم، دفاع از کیان اسلام واجب است. خداوند مجاهدین را بر کسانی که جهاد نمی کنند اجر عظیمی اعطا خواهد کرد.

محمد کاظم الطباطبایی

فتوای آیت الله یزدی به نماینده اش در کوفه

سید بزرگوار، جناب آقای سیدعلی قزوینی مکرم

خداوند متعال توفیق شما را مستدام و پاینده دارد. به درستی که فتوای ما مبنی بر واجب بودن دفاع در برابر مهاجمین کفار بر ضد مسلمین پخش شده است. چون دشمن نزدیک و کار بسیار سخت و مصیبت بزرگ شده است پس بر هر کس لازم

است که با تمام سعی و تلاش خود این بلا را دفع نماید. حفظ کیان اسلام بر هر شخصی با توجه به توانایی و استطاعتش لازم است حتی اگر عذری هم داشته باشد، باید برای پیاختن عشایر، و موعظه و ارشاد و تشویق و ترغیب آنها اقدام نماید. بر شخص جنابعالی است که آنچه را ذکر نمودیم به مردم ابلاغ نماید، چرا که حفظ اسلام به هر فردی و به هر صورت ممکن واجب است.

والنصر من الله تعالى ان شاء الله محمد كاظم الطباطبائي

بخش چهارم: حضور علمای شیعه در جبهه های جهاد

#### ۱. تصرف قرنه و جنگ شعیبه

پس از عقب نشینی نیروهای عثمانی از بصره به قرنه، سرپرسی کاکس در ۲۳ نوامبر تلگرامی به سملا مخابره و منافع نظامی و استراتژیک حاصل از اشغال قرنه را برای دولت انگلیس بازگو کرد. از جمله این منافع تسلط بر قرنه در محل تلاقی دو رود دجله و فرات بود که امکان تردد کشتی های جنگی انگلیسی در اروندرود و دستیابی به دو طرف اروندرود را برای استفاده از زمین ها و محصولات کشاورزی برای آنها مهیا می ساخت.

پس از تشکل نیروهای داوطلب مجاهد در شهرهای نجف، کاظمین و کربلا، در حالی که علمای شیعه در پیشاپیش تمامی آنان حرکت می کردند، آنها به صورت کاروان های دسته جمعی و سوار بر کشتی ها به سوی جبهه های نبرد روانه شدند. در بین راه نیز با سر دادن شعارهای مذهبی و «یزله» که شعار حماسی عشایر بود، مردم را به پیوستن به کاروان ها ترغیب می نمودند. همچنین علما و مجتهدان هنگام عبور از شهرهای عراق با سخنان و اعلامیه های خود مردم را به جهاد فی سبیل الله و قیام علیه قوای انگلیس تشویق می نمودند.

با یورش نیروهای انگلیسی به قرنه و پس از زد و خوردهای شدید، نیروهای عثمانی با دادن هزار کشته و اسارت فرمانده عثمانی، صبح بیک، قرنه را تسلیم انگلیس کردند. وقتی کاروان مجاهدین به رهبری آیت الله حیدری به عماره رسید، وی تمام نیروهای مجاهد موجود در عماره را جمع کرد و پس از سخنرانی های حماسی از طرف وعاظ همگی آنها را به داشتن روحیه شهادت طلبی و هجوم یک پارچه به قرنه تشویق



کرد. کاروان مجاهدین در بین راه مطلع شد که عثمانی ها در جبهه قرنه شکست خورده و در حال عقب نشینی هستند؛ لذا مجبور شدند به عماره برگردند. قرنه اولین جبهه ای بود که نیروهای عثمانی پس از عقب نشینی از بصره، همگام با داوطلبان شهرهای شیعه نشین عراق و عشایر مرزی به مقابله با اشغالگران انگلیس پرداختند.

پس از شکست قرنه، قوای عثمانی آرایش تازه ای در جبهه ها به خود گرفتند و نیروهای عثمانی در سه جبهه تقسیم شدند: جبهه مرکزی یا قرنه، جبهه راست یا شعیبه، جبهه چپ یا اهواز یا حویزه [هویزه فعلی]. علما و مجاهدین کاروان ها نیز با توجه به تقسیمات نظامی نیروهای عثمانی به سه دسته تقسیم شدند.

## ۲. جبهه مرکزی یا قرنه

در این جبهه به خاطر اهمیت فوق العاده اش، نیروهای مشترک مجاهدین و عثمانی زیادی متمرکز شدند. فرمانده عملیات آن، سلیمان عسکری بیک بود و بارزترین علمایی که در این جبهه شرکت داشتند عبارت بودند از:

۱. آیت الله سیدمهدی حیدری

۲. آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی

۳. آیت الله سیدعلی داماد

۴. آیت الله سیدمصطفی کاشانی

۵. آیت الله محمدرضا شیرازی فرزند آیت الله شیرازی

در این جبهه فرمانده قوای انگلیس، ژنرال بارت احساس کرد قوای عثمانی قصد حمله برای تصرف قرنه را دارند؛ لذا دستور داد با تمام نیرو به قوای مشترک مجاهدین و عثمانی که در اطراف محلی به نام الروطه مستقر بودند، با حمایت توپخانه از راه دریا حمله شود. مجاهدین و نیروهای عثمانی در برابر حملات شدید توپخانه انگلیسی ها مقاومت سرسختانه ای کردند. نیروهای انگلیس بر اثر مقاومت مجاهدین به مقر خود عقب نشینی کردند. بعضی معتقدند انگلیسی ها از قبل برنامه عقب نشینی داشتند و می خواستند به نیروهای این جبهه خسارت وارد کنند، که به هدف خود رسیدند.

از نظر نیروهای عثمانی این حادثه یک پیروزی بزرگ بود، اما علما و مجاهدین و به ویژه آیت الله حیدری معتقد بودند ماندن در این جا به صلاح نیست و دستور پیش روی

دادند تا این که در سپیده دم همان شب در تاریخ ۵ ربیع الاول ۱۳۳۳ قمری، برابر با ۱ بهمن و ۲۱ ژانویه، بعد از نماز صبح با نیروهای انگلیس درگیر شدند و جنگ سختی بین آنها رخ داد. در این حادثه با وجود اینکه تعداد مجاهدین کم بود، آیت الله حیدری که عمرشان ۸۰ سال بود در صفوف مقدم جبهه و در کنار رزمندگان با صدای بلند آیات نصر و پیروزی را برای مجاهدین می خواند و آنها را به پایداری و هجوم بی امان به دشمن تشویق می کرد و برای پیروزی آنها با دعا و توسل و تضرع از خدا کمک می خواست. قوای انگلیس با وجود کثرت عده و عُمده و شلیک شدید توپخانه با دادن خسارت زیاد، عقب نشینی کردند و این نبرد با پیروزی مجاهدین به پایان رسید. این واقعه به نام «معرکه الروطه» معروف شد.

### ۳. جبهه راست یا شعیبه

این جبهه در جناح راست قرار داشت و مرکز عملیات آن در شعیبه واقع بود. فرمانده این جبهه «سلیمان عسکری بیگ» بود، که در تاریخ ۱۸ اسفند برابر با ۲۲ ربیع الثانی و ۹ مارس در حالی که بر روی تخت مجروحین حمل می شد به آنها پیوست. در این جبهه شمار نیروهای نظامی عثمانی، داوطلبان و مجاهدان زیاد بود. سلیمان بیگ در نظر داشت از این محور به قوای انگلیس حمله نماید و ضربه مهلکی به آنان وارد آورده، از بصره خارجشان سازد.

معروف ترین مجتهدانی که در این جبهه شرکت فعال داشتند عبارت بودند از:

۱. آیت الله سیدسعید حبوبی

۲. آیت الله شیخ عبدالکریم جزایری

۳. آیت الله سیدمحسن حکیم طباطبایی

۴. آیت الله شیخ عبدالرضا راضی

۵. حجت الاسلام شیخ احمد تاتا

۶. حجت الاسلام شیخ باقر حیدر

۷. حجت الاسلام سیدسعید کمال الدین

در این جبهه ابتدا پیروزی با سپاه اسلام بود. نبرد در ابتدا با حمله نیروهای مجاهدین و عثمانی به مواضع انگلیس در ۱۲ آوریل ۱۹۱۵ (۲۲ فروردین ۱۲۹۴) آغاز شد؛ اما سرانجام نیروهای عثمانی و مجاهدین، پس از سه روز نبرد سخت، شکست

خورده به ناصریه عقب نشستند. فرمانده عثمانی، سلیمان بیک، در پی این شکست خودکشی کرد و با این کار او شیرازه سپاه عثمانی و مجاهدین از هم گسیخت و عشایر و علما نیز، ابتدا به ناصریه و سپس به تدریج به شهرهای خود بازگشتند.

#### ۴. نتایج حرکت جهاد در عراق

پس از شکست ترک ها در نبرد شعیبه، مخالفان جهاد اعلام کردند جهاد شکست خورده و به هدف های اصلی خود نرسیده است. در واقع اگر جهاد را یک حرکت نظامی صرف بدانیم، نتایج چندانی به همراه نداشت؛ ولی اگر آن را به عنوان یک حرکت فکری، اعتقادی، سیاسی و نظامی در نظر بگیریم نتایج زیادی به بار آورده است.

#### ۴-۱. نتایج فرهنگی

جهاد تحول فکری عظیمی در عشایر و مردم شیعه عراق به وجود آورد به طوری که برخی از افراد به خصوص روستائیان و قبایل فقیر، وسایل خود را می فروختند تا جهت اطاعت از فتوای مجتهدان اسلحه خریده در جبهه جنگ حاضر شوند. این تحول فکری و فرهنگی افراد متعددی را از درون خانه های خود بیرون کشید تا برای رسیدن به مقام شهادت و دستیابی به این فوز عظیم به صحنه کارزار وارد شوند. مجاهدان بدون هیچ چشم داشتی در میدان جنگ حضور می یافتند. از جمله ترک ها که حتی غذا هم دریافت نمی کردند و پس از شهادت هیچ برنامه ای برای بازماندگان آنان در نظر گرفته نمی شد. تحول فکری حاصل از حکم جهاد در بین سربازان مسلمان هندی تابع نیروهای انگلیس نیز اثر داشت. به طوری که آنها از دستور فرماندهان انگلیسی خود در جنگ سرپیچی می کردند و افسران سربازان را مجبور به شرکت در جنگ می کردند.

#### ۴-۲. نتایج سیاسی

حرکت جهاد عاملی شد که شیعه عراق با دشمن سابق خود یعنی ترک ها متحد گردد، و بدین ترتیب تأثیر نیرومند علما و مجتهدان بر عشایر آشکار گشت. علاوه بر آن روشن اندیشی علمای شیعه را نشان داد که در لحظات سخت، اختلافات را به کناری گذاشتند و دفاع از دولت سنی عثمانی را در برابر کفار انگلیس بر شیعیان واجب کردند.

حرکت جهاد در سال ۱۹۱۴ میلادی مقدمه ای بر انقلاب ۱۹۲۰ میلادی بود و ریشه و هسته اولیه آن در همان سال ها شکل گرفته بود. در اصل بذر ثوره العشرین (انقلاب ۱۹۲۰ میلادی)، در حرکت جهاد سال ۱۹۱۴ میلادی در برابر انگلیس پاشیده شده بود.

از جمله نتایج سیاسی جهاد تأثیر و نفوذ پیام آن در دیگر مناطق اسلامی بود. مانند سرپیچی و قیام عشایر کویت علیه شیخ مبارک که می خواست آنان را برای کمک به شیخ خزعل (همکار انگلیس) به جبهه اهواز اعزام نماید ولی عشایر این کار را معصیت و گناهی بزرگ دانستند؛ لذا از فرمان او سرپیچی نمودند.

### ۳-۴. نتایج نظامی

از نتایج مهم نظامی جهاد، بسیج اقشار مختلف مردم به صورت داوطلب و مجاهد در تمامی شهرهای شیعه نشین به خصوص شهرهای مهم مذهبی و جنوبی عراق و حضور فعال و چشمگیر آنان در میدان های نبرد بود. حدود ۲۰ هزار نفر از نیروهای مردمی داوطلب در جبهه های جنگ عراق همگام با نیروهای نظامی عثمانی علیه اشغالگران انگلیسی شرکت نموده و در این راه هزاران شهید و مجروح تقدیم کردند. این نیروها علاوه بر ده ها هزار رزمنده شامل افراد دیگری بود که به عنوان نیروی احتیاط در شهرهای مذهبی عراق نام نویسی کرده بودند.

عشایر و رهبران آنها با توجه به آموزش ها و تجربه های نظامی که در جبهه های نبرد کسب کرده بودند، به قدرت نظامی خود پی برده، در سال های بعد در مقابله با نیروهای انگلیس تا انقلاب سال ۱۹۲۰ حضوری فعال داشتند.

از نتایج دیگر جهاد ضربه زدن به نیروهای انگلیس و کشتن تعداد زیادی از آنها به خصوص در جبهه کوت العماره در سال های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ و محاصره طولانی ۱۴۷ روزه آن بود که با تسلیم نیروهای انگلیس در کوت و اسارت عده زیادی از ایشان محاصره پایان یافت. در این جبهه حضور عشایر بسیار محسوس بود.

بخش پنجم: فتاوی علمای شیعه و قیام عشایر عرب خوزستان علیه انگلیس

#### ۱. موضع گیری خزعل در قبال حمله انگلیس به عراق

با آغاز حمله نیروهای انگلیس به بین النهرین در اوایل نوامبر سال ۱۹۱۴ میلادی، به

ژنرال دلامین فرمانده نیروهای (D) دستور داده شد تا به منظور حمایت از پالاشگاه آبادان و تأسیسات نفتی خوزستان، منطقه آبادان را اشغال نماید.

اگرچه دولت مرکزی ایران در این جنگ از همان آغاز اعلام بی طرفی کرده بود، اما با توجه به شرایط پس از مشروطیت و دخالت و سلطه انگلیس در مناطق جنوبی ایران، شیخ خزعل که از سوی دولت ایران به حکمرانی خوزستان گماشته شده بود، خود را به انگلیسی ها فروخته و با آنان همراهی می کرد.

#### ۱-۱. تلگرام آیت الله طباطبایی به شیخ خزعل

تصرف فاو و بصره به وسیله قوای انگلیس و کمک شیخ خزعل به آنها، باعث شد مجتهدان شیعه برای تشویق عشایر عرب خوزستان و جلوگیری از کمک خزعل به انگلیسی ها، نامه هایی جداگانه ارسال نمایند. از جمله این نامه ها، تلگرام های مرجع تقلید شیعه حضرت آیت الله سید کاظم طباطبایی یزدی به شیخ خزعل است، که متن فارسی یکی از آنها خواهد آمد.

ترجمه متن تلگراف مرجع عالیقدر شیعه آیت الله سید کاظم طباطبایی به شیخ خزعل

نجف - عشار - محمره

سلام بر سردار ارفع معزالسلطنه شیخ خزعل دام اجلاله

بسم الله الرحمن الرحيم

پوشیده نیست که از اهم واجبات، حفظ کیان اسلام و دفاع با جان و هر آنچه گرانبهاست از سرزمین های مسلمانان بر ضد هجوم کفار است و شما در یکی از این سرزمین های مهم قرار دارید، پس واجب است که این سرزمین را با آنچه که در توان دارید از یورش کفار حفظ نمایید، همان طوری که بر عشایر ساکن آن نواحی نیز واجب است که از آن سرزمین دفاع نمایند. بر شما فرض است که این امر مهم را ابلاغ نمایی و همچنین لازم است که بدانید هر نوع کمک و پشتیبانی از کفار علیه مسلمین، بر هر مسلمانی حرام است. امید به همت و غیرت شماست که تمامی تلاش و کوشش خود را در دفع کفار به کار بندید و بدان که خداوند شما را علیه دشمنانش تأیید و پیروز خواهد نمود.

۱ محرم ۱۳۳۳ هجری قمری ۲۰ تشرین الثانی ۱۹۱۴ (نوامبر)

سید محمد کاظم طباطبایی

۱-۲. تلگرام عده ای از مجتهدین به شیخ خزعل

از جمله نامه های دیگر که به شیخ خزعل نوشته شد تلگرامی از مجتهدین نجف بود که متن فارسی آن ذیلاً خواهد آمد:

ترجمه متن تلگرام تعدادی از مجتهدین در نجف به شیخ خزعل حاکم محمره برای دعوت به جهاد

عشار- به وسیله جناب حاج محمود ملاک به حضرت اجل اکرم سردارارفع دام اقباله تعالی

به نام آیین محمدی (ص) بر شما واجب است که برخیزی و قیام کنی و همگام با مسلمین در رویارویی با کفار از حدود بصره با مال و جان و هر آنچه توانایی دارید دفاع کنید. این حکم دینی است و هیچ تفاوتی بین ایرانی و عثمانی نمی باشد. با مال و جان خود جهاد کنید تا خداوند شما را یاری کند. این حکم را به همه عشایر ابلاغ کنید و سریعاً ما را از اقدامات خود مطلع کنید.

خادم الشریعه الشیخ محمدحسین المهدی الاحقر سیدمصطفی الکاشاری

الاقل شیخ الشریعه الاصفهانیا الاحقر السیدعلی التبریزی

الاحقر آیت الله زاده مهدی خراسانی

۱ محرم ۱۳۳۳ قمری ۲۰ تشرین الثانی ۱۹۱۴ (نوامبر)

همچنین آیت الله میرزای شیرازی و آیت الله عبدالکریم جزایری که خزعل مقلد او بود، تلگرام هایی با مضمون مشابه به خزعل فرستاده و از او خواستند در برابر هجوم کفار به یاری مسلمانان برخیزد. شیخ خزعل به پیام مراجع تقلید و علما پاسخ مثبت نداد و همچنان در کنار انگلیسی ها باقی ماند. البته این فتاوی و نامه ها در بین عشایر مؤمن این خطه تأثیر بسیار بسزایی گذاشته و از عوامل مهم تحریک عشایر علیه قوای انگلیس بود.

۲. جبهه چپ یا اهواز

در جنگ جهانی اول، ایران به دلیل ضعف بیش از حد دولت مرکزی، قدرت مقابله با تجاوزات خارجی را نداشت و مرکز تاخت و تاز کشورهای روس و انگلیس و عثمانی بود. به تبع آن، اوضاع خوزستان به خاطر نزدیکی به جبهه های نبرد و اعمال

نفوذ دو دولت انگلیس و عثمانی بحرانی تر بود. با پیوستن کشور عثمانی به عنوان هم پیمان آلمان به صفوف متحدین زبانه های آتش این جنگ جهانسوز به این منطقه استراتژیک نیز کشیده شد.

جبهه اهواز، یکی از جبهه های مهمی بود که در جریان رویارویی قوای عثمانی با نیروهای انگلیسی به وجود آمد. این جبهه به عنوان جبهه جناح چپ عمل می کرد و مرکز عملیات آن، اهواز بود.

۳. نقش سیدمحمد طباطبایی یزدی و آیت الله خالصی در این جبهه

سیدمحمد طباطبایی یزدی مجتهدی عادل و مجاهدی باتقوی بود. او سفیر و زبان گویای والد گرامی اش در جبهه های نبرد علیه انگلیس بود. وجود ایشان در جبهه اهواز همگام با سایر علما باعث تهییج و بسیج بیشتر عشایر منطقه خوزستان خاصه بنی طرف و حویزه شد. آنان با تمام وجود در کنار او تا پای جان در جبهه نبرد حضور داشتند. او در تمام نبردهایی که با نیروهای انگلیس در اطراف اهواز رخ داد همپای عشایر بنی طرف شرکت نمود و در تمام مراحل جنگ رهنمودهای فقهی و شرعی را به آنان تذکر می داد. جایگاه علمی و اجتهادی ایشان و داشتن حکم نمایندگی از پدر باعث شد تمام علمای همراه او و بقیه عشایر از او تبعیت کنند. آیت الله خالصی قبل از کاروان علما به بستان رسید. ایشان همانند سیدمحمد نقش بسزایی در تحریک، بسیج و راهنمایی عشایر منطقه داشت.

مجتهدین و علمایی که همراه سیدمحمد طباطبایی یزدی با قشون فوق به کرخه رسیدند، عبارتند از: آیت الله شیخ محمد مهدی خالصی و فرزندش شیخ محمد خالصی، شیخ عبدالکریم جزایری و شیخ جعفر راضی.

۴. قیام عشایر عرب خوزستان علیه انگلیس

پس از صدور فتاوی جهاد علمای شیعه علیه انگلیس و رسیدن پیام آنان به خوزستان و خبر آمدن علما و نیروهای عثمانی به طرف اهواز، اوضاع داخلی خوزستان بسیار آشفته گردید. روحانیون محلی به رهبری حجت الاسلام سیدعیسی کمال الدین به تبلیغات خود در بین عشایر افزودند. کمال الدین یکی از کسانی بود که نقش بسیار

بسزایی در توجیه و تهییج عشایر عرب خوزستان داشت. او با تشکیل جلسات شبانه روزی و هسته های مجاهدین در بین عشایر عرب خوزستان، توانست آنان را علیه انگلیس و شیخ خزعل بشورانند.

این مجاهد خستگی ناپذیر در انفجارهای لوله های نفت مسیر مسجد سلیمان تأثیر بسزایی داشت. عشایر ستمدیده عرب خوزستان هر کدام به نوبه خود یکی پس از دیگری علیه انگلیس و شیخ خزعل قیام نمودند.

#### ۱-۴. قیام عشایر باوی

قبیله باوی از عشایر عمده عرب خوزستان است که در مسیر رود کارون و خطوط لوله های نفت در اطراف اهواز استقرار دارند. پس از اعلام فتاوی جهاد علمای شیعه بر ضد انگلیس، عشایر باوی به رهبری شیخ اعنایه بن ماجد و شیوخ طوایف قبیله علیه انگلیس و شیخ خزعل قیام کردند. اولین حرکت عشایر باوی بر ضد قوای انگلیسی و شیخ خزعل در تاریخ ۵ فوریه برابر با ۱۶ بهمن با انفجار لوله های نفت و کمپ های انگلیسی و غارت یک ایستگاه شرکت نفت و قطع خطوط مخابرات آغاز شد. باوی ها در دو مرحله با قوای خزعل روبرو شدند و در هر دو مرحله با رشادت و دلاوری به مقابله با آنها پرداختند. بمباران شدید توپخانه انگلیس و تمام شدن مهمات مجاهدین و ایجاد تفرقه توسط خزعل باعث شد مجاهدین باوی عقب نشینی کنند.

#### ۲-۴. قیام عشایر زرگان

عشایر زرگان یکی از طوایف بزرگ قبیله باوی هستند که در قسمت شمال شرقی اطراف اهواز ساکنند. زرگانی ها همگام با بقیه عشایر عرب خوزستان به پیروی از فتوای علمای شیعه، به رهبری شیخ قسملی (قاسم علی) علیه شیخ خزعل قیام کردند. آنها در یک رویارویی نابرابر با قوای خزعل، شجاعانه و تا آخرین فشنگ به نبرد برخاستند و با تقدیم تعدادی شهید و مجروح، صحنه ای از ایثار و دلاوری از خود به یادگار گذاشتند. مجاهدین زرگانی به علت تمام شدن مهمات و برای جلوگیری از تلفات انسانی به دستور شیخ قسملی عقب نشینی کردند. مبارزین زرگان پس از عقب نشینی با حرکت های ایذایی و منفجر کردن لوله های نفت به منافع انگلیس ضربه زدند. پس از پایان جنگ



شیخ قسملی، توسط انگلیس و خزعل به سنگاپور و بصره تبعید شد.

۳-۴. قیام عشایر کعب فلاحیه (شادگان)

بنی کعب از عشایر مشهور و گسترده خوزستان است، که در شهرهای شادگان، آبادان، خرمشهر، ماهشهر، هندیجان و اهواز ساکن هستند. آنها مقارن حکومت شاه عباس به جلگه خوزستان آمدند و در جریانات و وقایع تاریخی این منطقه مؤثر بودند. حاکمان کعب بیش از دویست سال در منطقه حکمرانی کردند و در توسعه و آبادانی آن نقش داشتند. شیخ سلمان یکی از مقتدرترین حاکمان کعب است که با ناوگان انگلیسی در خلیج فارس جنگ های متعددی داشته و با پیروزی بر آنها اسطوره شکست ناپذیری آنها را در خلیج فارس در هم شکست.

قیام عشایر کعب توسط رهبران مذهبی و شیوخ طوایف آلبوغیش، مجدم، عساکره و بعضی از قبایل خنافره صورت گرفت. با رسیدن پیام فتوای علمای شیعه، سید جابر موسوی آلبوشوکه که خود سید و روحانی مجتهدی بود، علم عصیان علیه انگلیس و شیخ خزعل را برافراشت. بدنبال او تمام سادات و علمای منطقه از قبیل سیدعباس مجاهد و اکثر طوایف ساکن منطقه به تبعیت از ایشان و با حضور گسترده و چشمگیری به این قیام پاسخ مثبت دادند.

قیام مجاهدین کعب، لرزه بر اندام انگلیس و شیخ خزعل انداخت و آنها را مضطرب و نگران ساخت. خزعل برای مقابله با این قیام تمام توان و قوای خود را به کار گرفت. در اولین رویارویی مجاهدین کعب با قوای خزعل، در حالی که سید جابر با پرچم سبز خود همراه با علما و سادات و شیوخ در پیشاپیش همه مجاهدین قرار داشت، در تاریخ ۷ اسفند بر قوای مسلح خزعل پیروز شدند. پس از این پیروزی، منطقه فلاحیه در حدود سه ماه در اختیار مجاهدین قرار گرفت. با عقب نشینی علما و قوای عثمانی از منطقه خوزستان، خزعل در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۲۹۴ شمسی تمام امکانات و تجهیزات و نیروهای خود را از سه جبهه علیه مجاهدین بسیج کرد و با ایجاد اختلاف و تفرقه در بین عشایر کعب توانست مجدداً بر منطقه مسلط شود. نبرد مجاهدین کعب با قوای خزعل و شرح حماسه دلاوری های آنان به یاد ماندنی است. پس از پایان جنگ، خزعل تمام رهبران مذهبی و شیوخ عشایر کعب را تبعید کرد.

## ۴-۴. قیام عشایر بنی طرف و منطقه دشت آزادگان

بنی طرف از قبایل بزرگ و معروف خوزستان و محل سکونت اصلی آنان در دشت آزادگان و در شهرهای بستان، سوسنگرد، حمیدیه و اهواز است. عشایر دیگر منطقه شامل عشایر حویزه، بنی ساله، شرفه و سواری بودند. با رسیدن قوای عثمانی و گروه علما و عشایر بنی لام به اطراف بستان، عشایر بنی طرف مستقر در بستان به رهبری شیوخ خود شیخ عوفی و شیخ عاصی به استقبال آنان شتافتند.

پس از آن، عشایر بنی طرف با سلاح‌های ابتدایی، کلیه نیروهای رزمجوی خود را زیر بیرق خود با شعارهای «یلهاوی الجنه امشی اویانه» یعنی: «ای کسی که مشتاق بهشت هستی با ما همگام شو» و «معضومه الزهرا و تنحانه» یعنی: «حضرت فاطمه زهرا(س) دل شکسته است و از ما یاری می‌طلبد»، به همراه کاروان به سوی میدان‌های نبرد با کفار حرکت کردند.

## اولین رویارویی بنی طرف با قوای انگلیس

در سپیده دم ۳ مارس برابر با ۱۲ اسفند قوای انگلیس به فرماندهی رابینسون، برای بالا- بردن روحیه قوای خود و خزعل و جلوگیری از تجمع عثمانی‌ها و عشایر عرب دشت آزادگان، از دو طرف با تجهیزات و توپخانه به اردوگاه عشایر بنی طرف و حویزه در غدیر در ۱۵ کیلومتری اهواز حمله کردند. عشایر بنی طرف در زیر آتش توپخانه انگلیس، با اسلحه‌های ابتدایی خود با سرعت زیاد از زیر چادرهای خود خارج شده و به جناح راست قوای مهاجم که در خط مقدم قرار داشت حمله بردند. با شکست دشمن در این جناح و محاصره بقیه نیروها، رابینسون دستور عقب نشینی داد. عرب‌ها قوای انگلیس را دنبال می‌کردند و از طرفین به آنها حمله می‌بردند و گاهی حلقه محاصره را بر آنها تنگ‌تر می‌کردند؛ تا این که دشمن را تا رودخانه کارون عقب راندند. در این عملیات قوای انگلیس متحمل تلفات جانی و مالی زیادی شدند و عشایر بنی طرف و منطقه تعدادی مجروح و شهید دادند.

## دومین رویارویی قوای انگلیس با بنی طرف و عشایر منطقه

در نیمه شب ۲۰ مارس برابر با ۲۹ اسفند قوای انگلیسی و هندی به منظور تنبیه عشایر

عرب منطقه که دو روز قبل تعدادی از نیروهای آنها را کشته بودند، با تمام تجهیزات و قوای خود از طریق ارتفاعات کوه منیور که به اردوگاه غدیر مشرف بود، به صورت دو ستون و به طور غافلگیرانه و با حمایت توپخانه انگلیس که در ارتفاعات کوه مستقر بود به چادرهای بنی طرف و عشایر منطقه یورش بردند. عشایر بنی طرف با شنیدن غرش توپخانه دشمن با چابکی و مهارت فوق العاده در حالیکه فقط اسلحه های سبک و ابتدایی در دست داشتند، با ایجاد کمین در مسیر نیروهای انگلیس و حمله به دو طرف ستون های دشمن، آنها را به محاصره خود در آوردند. قوای انگلیس با به جا گذاشتن اسلحه و مهمات، خود را به ارتفاعات کوه منیور رساندند و از این طریق مجدداً به پایگاه های خود عقب نشینی کردند. در این عملیات بنی طرف تعداد زیادی شهید و مجروح دادند و انگلیسی ها با دادن تلفات جانی، یک توپ و بخشی از اسلحه ها و مهمات خود را به جا گذاشتند.

#### سومین رویارویی قوای انگلیس با نیروهای مشترک اسلامی

در سپیده دم ۱۸ آوریل برابر با ۲۹ فروردین ۱۲۹۴ نیروهای مشترک علما، عثمانی و عشایر بنی طرف و منطقه به منظور ضربه زدن به قوای انگلیس و تصرف اهواز، با تمام تجهیزات و توان رزمی، با یک نقشه عملیاتی، تمام نیروهای خود را در کنار کوه منیور آرایش دادند. با شلیک توپخانه عثمانی ها به مواضع انگلیس که در کوه های اطراف اهواز سنگر گرفته بودند، حمله آغاز شد. در این عملیات عشایر منطقه با پرچم های خود در صفوف مقدم جبهه قرار گرفته بودند. آنها حمله خود را با شعار «یشهد لی المنیور ابیومی» یعنی: «کوه منیور بر این روز من شاهد و گواه است.» و «الطوب اسرع یومگواری» یعنی: «توپ دشمن سریع تر است یا چوب دستی من»، شروع کردند. این دلیران خوزستان با طی مسافتی طولانی با خواندن یزله های حماسی و شعارهای دینی، شجاعانه به سنگرهای مستحکم و مسلح نیروهای انگلیس حمله بردند و با دادن شهدای زیاد توانستند مواضع اول و دوم دشمن را پس از وارد کردن تلفات زیاد به تصرف خود در آورده و یکی از توپ های آنها را تصاحب کنند. بعضی از عشایر با پوشیدن کفن و دادن شعار «کلما زاد من الخام عصابه الامی» یعنی: «هرچه از کفن من باقی بماند دستاری برای مادرم می باشد»، در میدان نبرد حاضر شدند. این عملیات دو روز طول کشید، تمام شدن مهمات توپخانه و سلاح های انفرادی، نداشتن نیروهای جایگزین،

طولانی شدن جنگ، عدم پشتیبانی به موقع نیروهای مردمی از طرف قوای عثمانی و گرمای زیاد، مانع پیشروی مجاهدین و تصرف اهواز شد. به همین خاطر فرمانده قوای عثمانی، محمدفاضل پاشا، دستور عقب نشینی داد.

۵. تدارک لشکرکشی نیروهای انگلیس به خفاجیه (سوسنگرد)

پیروزی انگلیس در ۱۶ آوریل در جبهه شعبیه و خودکشی فرمانده عثمانی باعث شد قوای عثمانی و عشایر عراق مستقر در غدیر از اهواز به سمت العماره عقب نشینی کنند.

در تاریخ ۲۳ آوریل برابر با ۳ اردیبهشت مقرر شد کلیه نیروهای موجود در اهواز و نیروهای کمکی بصره همگی در اختیار ژنرال گورینج فرمانده سپاه ۱۲ قرار بگیرند، تا عملیات اخراج قوای عثمانی از اهواز و تنبیه عشایر بنی طرف به خاطر پیروی از فتوای علما و اتحاد با عثمانی ها و حضور فعال در جبهه های نبرد علیه انگلیس را انجام دهند. در تاریخ ۱۳ می برابر با ۲۳ اردیبهشت تمامی قوای انگلیس تحت فرماندهی ژنرال گورینج در دو ستون به فرماندهی ژنرال لین و ملیس تعقیب قوای عثمانی را تا شهر بستان شروع کردند ولی هیچ اثری از آنها در منطقه پیدا نکردند. در تاریخ ۱۴ می برابر با ۲۴ اردیبهشت ژنرال گورینج به ژنرال ملیس و لین که در راه بودند دستور داد از دو طرف به خفاجیه (سوسنگرد) حمله شود. عشایر بنی طرف با توجه به آرایش نیروهای انگلیس در مقابل دو ستون به دفاع پرداختند. در ساعت ۸ صبح روز ۱۵ می برابر با ۲۵ اردیبهشت ژنرال ملیس عملیات حمله به سوسنگرد را تحت حمایت شدید توپخانه و عبور از رودخانه کرخه شروع کرد. طبق اسناد انگلیسی در حدود ۱۰۰۰ نفر از بنی طرف در عملیات عبور از کرخه مقاومت می کردند. همچنین ۱۰۰۰ نفر دیگر در مقابل ستون لین به دفاع می پرداختند. آتش شدید توپخانه و مسلسل های نیروی پیاده و به آتش کشیدن خانه های گلی مردم، باعث شد عشایر بنی طرف از اطراف رودخانه عقب نشینی کنند.

۶. مقاومت دلیرانه بنی طرف در قلعه شیخ علی بن عباس

تعدادی از نیروهای بنی طرف در تاریخ ۱۵ می، در قلعه معروف به شیخ علی بن عباس که به وسیله دیوارهای ضخیم و محکم ماریچی حصار شده بود، در برابر نیروهای مسلح انگلیس مقاومت دلیرانه ای کردند. وقتی قوای انگلیس نتوانستند آنها را

و ادار به تسلیم کنند، قلعه را به آتش کشیدند و پس از آن به قلعه هجوم برده و تمامی افراد داخل آن را کشته و ۱۱ نفر را به اسارت گرفتند.

۷. یورش وحشیانه به خفاجیه (سوسنگرد) و قتل عام بنی طرف

در ساعت ۸ صبح روز ۱۶ می مطابق با ۲۶ اردیبهشت، با پیوستن نیروهای دو ستون به یکدیگر، ژنرال گورینج فرمان قتل عام عشایر بنی طرف را صادر کرد. مردان و زنان و کودکان و پیران از خانه های خود به سوی نزارها فرار کرده و شهر خفاجیه و روستاهای اطراف آن خالی از سکنه شد. بازار شهر تعطیل و کسی در خیابان های آن تردد نمی کرد. نیروهای انگلیسی به کلیه خانه های مردم سوسنگرد و روستاهای اطراف یورش برده و بعضی از آنها را آتش زده و بعضی دیگر را با توپ های خود تخریب کردند. تعداد زیادی از افراد بی گناه در زیر آوارها جان باختند و عده ای نیز در لهیب شعله های آتش سوختند. آنها حتی به مزارع و کشتزارها و حیوانات اهلی رحم نکردند و هر چه می دیدند طمع حریق می کردند. ویلسون که خود یکی از دست اندرکاران و حاضران این صحنه فجیع بود، در کتاب خود در بیان این حادثه چنین می نویسد:

... ما در سه روز نخست یعنی ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ می سخت ترین مجازات را بر قبیله بنی طرف که در خفاجیه اقامت داشت، وارد کردیم، ولی هیچ گونه نتیجه ای دربر نداشت... توپخانه همراه ما در جبهه راست بود و آتش گلوله های خود را در جاهای مخصوص خود می آورد، و آنها را به آتش می کشید. بسیاری از اسب ها و گاو میش های بدبخت که در بیابان ها رها بودند، زنده زنده سوختند... ما از یک پتک سنگین برای خرد کردن یک دانه گردو استفاده کردیم، یک عملیات غیرضروری و ناخوشایند... بدون شک خفاجیه با خاک یکسان گردید، و این درسی بود که به راحتی از ذهن ها خارج نمی شود.

همچنین ویلسون در بخش دیگری از سخنان خود شجاعت و دلاوری بنی طرف را می ستاید و به نابرابر بودن این جنگ اذعان می کند. او می گوید:

... علی رغم همه کشتارهای خشونت آمیز، بنی طرف در برابر یک قدرتی که از نظر داشتن امکانات وسیع توپخانه و مسلسل و نیروی انسانی بر آنان برتری داشت، با چنگ و دندان دلاورانه رزمیدند.

هانس لُرز آلمانی که در جنگ جهانی اول در منطقه حضور داشت، می نویسد:

انگلیسی ها با اطمینان از دور بودن چشم ترک ها، جهنم را در برابر دیدگان مردم بیچاره عرب مستقر در آن منطقه برپا نمودند و وحشیانه ترین عملیات تاریخ را در منطقه فوق پیاده کردند. این عملیات بعدها توسط خود سیاستمداران انگلیس محکوم شد و همگی اعتراف نمودند که انجام این چنین عمل بی شرمانه و غیرانسانی لزومی نداشت و ارتش انگلیس در این زمینه بیش از اندازه زیاده روی نموده است و در این یورش وحشیانه صدها نفر انسان بی گناه در زیر لگدهای سربازان و سم اسبان آنها له و یا در زیر خاکستر آتش مدفون گردید.

پس از ویرانی خفاجیه (سوسنگرد) و قتل عام مردم، شیوخ بنی طرف توسط شیخ خزعل به عماره تبعید شدند.

## ۸. آثار و نتایج واقعه جهاد و قیام عشایر عرب خوزستان

### ۸-۱. بعد سیاسی

از مهمترین آثار سیاسی واقعه جهاد، ایجاد روحیه مبارزه جویی در عشایر خوزستان علیه شیخ خزعل و تضعیف قدرت او و همچنین قیام علیه رضاخان قلدر بود.

### الف. تضعیف قدرت شیخ خزعل

قیام مردم عرب خوزستان ابهت شیخ خزعل را نزد انگلیسی ها کاهش داد و به آنان نشان داد برخلاف تصور آنان، خزعل، شیخ تمامی عشایر عرب خوزستان نیست و به تنهایی نمی تواند امنیت سیاسی استان و منافع اقتصادی آنان را تأمین نماید. بنابراین بریتانیا در سیاست خود در قبال خزعل تجدیدنظر کرد و برای محافظت از خطوط لوله های نفت که از مناطق عشایر باوی می گذشت، معاهده و قرارداد جدیدی با آنان منعقد ساخت. شیخ خزعل با اصرار زیاد موافقت کرد که پول از طریق شیخ حنظل به آنها پرداخت شود تا سلطه او بر آنها باقی بماند.

### ب. سرپیچی و عصیان بنی طرف علیه خزعل

عشایر بنی طرف پس از جهاد دست از مبارزه علیه ظلم و ستم نکشیدند و تا سال ۱۳۰۴

شمسی همواره با حکام شیخ خزعل در منطقه درگیر بودند. آنها در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۰۴ شمسی علیه شیخ خزعل عصیان کرده و قصر شیخ خزعل را در حمیدیه به آتش کشیدند.

ج. قیام بنی طرف علیه رضاشاه و تبعید شیوخ

در زمان رضاشاه به علت اعمال سیاست ظالمانه توسط فرماندار نظامی و خلع سلاح و گرفتن مالیات زیاد، عشایر بنی طرف علیه رضاشاه قیام کردند، و پس از درگیری های متعدد عاقبت با تبعید شیوخ بنی طرف و خانواده های آنان به تهران و شمال ایران، این قیام فروکش کرد.

۲-۸. بعد فرهنگی

الف. رشد و حفظ اعتقادات مذهبی - فرهنگی عشایر

ارتباط معنوی و پیوند عمیق این مردم با مجاهدان و شهیدان این واقعه باعث شد همیشه اهداف آنان در بین این مردم باقی بماند. آنها در تمامی محافل و مجالس خود ایمان، دلیری و از خود گذشتگی شهیدان خود را با صورت قصه و داستان برای همدیگر بازگو می کردند، در نتیجه تمامی این اعمال در رشد و تعمیق اعتقادات مذهبی - فرهنگی مردم و در حفظ شعائر دینی تأثیر بسزایی داشت.

ب. ایستادگی و مقاومت عشایر در برابر واقعه کشف حجاب

عمال رضاشاه برای اجرای برنامه کشف حجاب در منطقه ابتدا می خواستند از طریق تطمیع و تشویق آن را اجرا نمایند، اما چون در این راه موفق نشدند، با اعمال سیاست های زور و استفاده از شیوه رعب و وحشت و خشونت تصمیم گرفتند آن را به اجرا درآورند. مأموران در خیابان ها دزدان را که لباس سنتی و محلی مردان بود را از تنه با قیچی می بریدند و چفیه را از سر آنان می کشیدند. همچنین پوشش زنان را که شامل عبای محلی و شيله (روسری) بود با زور از سر زنان برمی داشتند و آن را پاره می کردند و گاهی زنان را کتک می زدند. این امر منجر به درگیری های متعدد و مسلحانه بین مردم و رژیم ستم شاهی شد.

ص: ۱۱۲

پیوست شماره ۱: متن اعلامیه جهاد مفتی عثمانی

(۵ صفحه)











پیوست شماره ۲: استفتاء از علما و جوابیه مجتهدین

پیوست شماره ۳: متن عربی فتوای جهاد مجتهدین کاظمین

پیوست شماره ۴: متن فتاوی جهاد مجتهدین عظام

پیوست شماره ۵: متن اوامر شریفه مجتهدین عظام



ص: ۱۲۱

پیوست شماره ۶: منشور حجج اسلام

(۱ صفحه)

پیوست شماره ۷: نامه های عربی آیت الله طباطبایی

به فرزند خود سید محمد یزدی و آقای علی قزوینی

- انصاری، مصطفی، تاریخ خوزستان ۱۹۲۵-۱۸۷۸، ترجمه محمد جواهر، چاپ دوم، ص ۴۰، ۱۳۹، نشر شادگان.
- رجبی، محمدحسن، رسایل و فتاوی جهادی.
- الجبیر، الصباح السالم، امارات، خلیج فارس و مسئله نفت، ترجمه علی بیگدلی، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل، شهریور ۱۳۶۸.
- سلمان الجبوری، کامل، السیدمحمد کاظم الیزدی سیرته و اضواء علی مرجعیه.
- خالصی زاده، محمد، سردار اسلام، مترجم امیر سلمانی رحیمی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سترانگ، ویلیام تئودور، حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ نشین خوزستان، ترجمه صفاءالدین تبرائیان، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- شیخ الاسلامی، جواد، علل افزایش نفوذ سیاسی روس و انگلیس در ایران عصر قاجار.
- صادقی طهرانی، نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق و نقش علما و مجاهدین اسلام، انتشارات دارالفکر قم.
- کرزن، لرد، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد دوم، ۱۳۵۰-۱۳۴۹.
- کسروی، احمد، تاریخ پانصدساله خوزستان، انتشارات تهران، گام ۱۳۵۶.
- مابری، جیمز، عملیات در ایران (جنگ جهانی اول ۱۹۱۴)، ترجمه کاوه بیات، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹.
- نفیسی، عبدالله فهد، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق، انتشارات امیرکبیر.
- نظام مافی، رضاقلی، کتاب سبز، وزارت خارجه، مجموعه متون و اسناد تاریخی، چاپ اول، نشر تاریخ ایران، پاییز ۱۳۶۳.
- ویلسون، آرنولد، سفرنامه ویلسون، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، وحید، ۱۳۶۳.
- علی مردانی، علی اکبر، رویکرد بریتانیا به شیخ خزعل و رضاخان، دانشگاه شهید بهشتی.

- روزنامه چهره نما، شماره ۳۰، ۶ جمادى الاول ۱۳۳۳.
- روزنامه خاور، شماره ۱۳، سال نخستين، ۲۱ محرم ۱۳۳۳، حکم جهاد آيت الله سيد كاظم يزدي.
- روزنامه خاور، شماره ۱۴، سال نخستين، ربيع الاول ۱۳۳۳، فتاوى علما.
- روزنامه خاور، شماره ۱۶، سال نخستين، ۴ ربيع الاول ۱۳۳۳، فتاوى شريفه جميع مجتهدين عظام.
- روزنامه خاور، شماره ۲۴، سال نخستين، ۴ ربيع الآخر ۱۳۳۳، منشور حجج اسلام.

مجلات، نشریات

- مجله آفاق، شماره ۱۸، سال سوم، ۱۹۷۸، تصوير فتاوى علمای شيعه در سال ۱۹۱۴.

منابع عربى

- بيل، المس، فصول من تاريخ العراق القريب، ترجمه: جعفر الخياط، بغداد.
- بيل، المس، مذاكرات اطلس بين الجاسوسه البريطانيه، ابان الثوره العشرين تقريب و تعليق، ترجمه: جعفر الخياط، بغداد.
- الحسينى، عبدالرزاق، العراق فى دور الاحتلال و الانتداب، جلد اول.
- الحسينى، تاريخ العراق السياسى الحديث، لبنان صيدا، مطبعه العرفان، ۱۳۶۷ ه ق.
- الحلو، على نعمه، الاحواز، النجف مطبعه الغرى، ۱۹۷۱.
- خزعل، حسين خلف، تاريخ الكويت السياسى، جلد الاول الى الخامس، دار مكتبه الهلال.
- الرهيمى، عبدالحليم، تاريخ الحركه الاسلاميه فى العراق، بيروت ۱۹۸۵.
- العزاوى، عباس، تاريخ العراق بين التحاليلين، جلد ۸، شركت التاره و الطباعه المحدوده، ۱۳۷۵ ه ق.
- العسكري، تحسين، مذاكراتى عن الثوره العرييه الكبرى، جلد الاول، مطبعه العهد، بغداد، ۱۳۴۵ ه ق.
- عمر نظمى، و ميض جمال، ثوره ۱۹۲۰، الجذور السياسيه و الفكرية والاجتماعيه الحركه الاستقلاله فى العراق، طبع بغداد.

- كمال الدين، سيد محمد علي، الثورة العربية الكبرى، منشورات دارالبيان، سنة ١٩٧١.
- المزهر آل فرعون، فريق، الحقايق الناصعه في الثورة العراقيه، سنة ١٩٢٠ و نتائجها، بغداد.
- الوردى، على حسين، لمحات اجتماعيه من تاريخ العراق الحديث.
- النجار، مصطفى عبدالقادر، التاريخ السياسى لاماره عربستان، ١٨٩٧-١٩٢٥.
- ويلسون، آرنولد، ولاء بلاد ما بين النهرين ١٩١٧-١٩١٤، ترجمه فؤاد جميل، بغداد، ١٩٦٩ ميلادى.
- الياسرى، عبدالشهيد، البطوله في ثوره العشرين العراق ١٩٢٠، النجف ١٩٦٧.
- نفيسى، عبدالله فهد، دور الشيعه في تطور العراق الحديث، دارالنهار للنشر ١٩٨٦.
- مؤسسه الدراسه الاسلاميه، العراق في الماضى والحاضر والمستقبل، اعداد مؤسسه الدراسه الاسلاميه، بيروت- لبنان، مؤسسه الفكر الاسلامى.

#### منابع انگليسى

- Ansari. M. The History of Khuzistan ١٨٤٨-١٩٢٥ In Provincial. Autonomy And Change. -  
.Unpublished ph. D. Dissertation. University August. ١٩٧٤
- Moberly, F. J. History of The Great War Based on Oficial Documents: The Campaign -  
.In Mesopotamia Belfast: H, M. Stationery Office ١٩٢٧ Vois. ١
- Strunk. W. T. The Reign of The Sheykh Khazsi Ibn Jabir And The Supression of The -  
Principality of arabistan: A study In British Imperialism In Southwestern Iran ١٨٩٤-١٩٢٥  
.Unpublished ph. D. Dissertation, Indiana University August ١٩٧٧
- Wilson A. T. Loyalties. Mesopotamia ١٩١٤-١٩١٧: A personal and Historical Record -  
.London: Oxford University Press, ١٩٣٠
- Wilson A. T. Southwest Persia: A Political Officer, S. Dary, ١٩٠٧-١٩١٤ London: Oxford -  
.University Press, ١٩١٤

- فتوای شیعه شیخ الاسلام خیری افندی.

- متن اعلامیه جهاد، شیخ الاسلام خیری و ۹ قاضی عسکر.

متن استفتاء از علمای شیعه.

- فتوای جهاد به وسیله مجتهدین شیعه مقیم کاظمین.

- فتوای جهاد مرجع تقلید آیت الله محمد کاظم طباطبایی.

- فتوای جهاد آیت الله محمد تقی شیرازی.

- فتوای جهاد آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی.

- فتوای جهاد آیت الله سیدمصطفی کاشانی.

- فتوای جهاد جمیع مجتهدین عظام.

- منشور حجج الاسلام، کاشانی؛ اصفهانی؛ علی تبریزی.

- فتاوی آیت الله سید کاظم یزدی به عشایر عفاک.

- فتاوی آیت الله سید کاظم یزدی به نماینده اش در کوفه.

- استفتاء از علمای اسلام.

- اجوبه شریفه مجتهدین کرام.

. - متن تلگراف وزارت خارجه ایران به سفارت انگلیس، ذی الحجه ۱۳۳۳

- متن تلگراف مرجع بزرگ شیعه سید کاظم طباطبایی به شیخ خزعل.

- متن تلگراف تعدادی از مجتهدین در نجف به شیخ خزعل.

. - مراسم سفارت کبرای عثمانی به وزارت خارجه، ربیع الثانی ۱۳۳۳

کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی.

۱. الحسینی، عبدالرزاق، تاریخ العراق السیاسی الحدیث، ص ۴۶، لبنان صیدا، ۱۳۶۷

۲. بیگدلی، دکتر علی، تاریخ سیاسی - اقتصادی عراق، ص ۱۵، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل،

. چاپ اول، ۱۳۶۸

۳. الحسينى، عبدالرزاق، تاريخ العراق السياسى الحديث، ص ۴۸

۴-۴۶. همان منبع، صص ۶۳

۴۶-۵. الحسينى، عبدالرزاق، تاريخ العراق السياسى الحديث، صص ۶۳

۶. مؤسسه الدراسات الاسلاميه، العراق فى الماضى و الحاضر و المستقبل، ص ۲۳

۷. همان منبع، ص ۲۴

۸. Strunk- The Reign of the Sheykh Ibn Jabir. P. ۲۸۱

. ويلسون، ولاء بلاد ما بين النهرين، ص ۳۲

۹. همان منبع، ص ۳۴، سند نمرة ۶۸، مراسله سفارت انگليس به وزارت خارجه ايران، مورخ ۲۰ ذى الحجه ۱۳۳۲

والتر تانلى.



۱۰. Strunk- The Reign of the Sheykh Ibn Jabir.p ۲۸۲

.Cox to Government of India. Tel. October. ۲۴. ۱۹۱۴ F. O. ۳۷۱/۲۱۴۲

. ویلسون، ولاء بلاد ما بین النهرین، ص ۳۲

۱-۱۱. العزوی، عباس، تاریخ العراق بین الاحتلالین، جلد ۸، ص ۲۶۰

۱۲. ویلسون، ولاء بلاد ما بین النهرین، ص ۳۷، نعمه حلو، علی - الالهواز، ص ۱۴۸

مجله دانشکده ادبیات و علوم « اعلان جهاد امپراطوری عثمانی در سال میلادی ۱۹۱۴ » ۱۳. لطفی، نقی، مقاله

۸۹، شماره اول، سال ۱۶، این مقاله با ویژگی های زیر به چاپ رسید: - انسانی مشهد، صص ۹۰

Geoffrey Lewis "The Ottoman Proclamation of Jihad in ۱۹۱۴" The Islamic Quarterly:

AR: Euiew of

.Islamic Culture: XIX: No ۳+۴

۸۹- صص ۹۰ « اعلان جهاد امپراطوری عثمانی در سال میلادی ۱۹۱۴ » ۱۴. لطفی، نقی، مقاله

۱۵. سوره توبه، آیه ۴۱

۹۴- صص ۹۵ « اعلان جهاد امپراطوری عثمانی در سال میلادی ۱۹۱۴ » ۱۶. لطفی، نقی، مقاله

۱۷. پیوست شماره ۱، متن فتوای مفتی شیخ الاسلام خیری.

۹۷- صص ۱۰۷ « اعلان جهاد امپراطوری عثمانی » ۱۸. لطفی، نقی، مقاله

۱۹. الرهیمی، عبدالحلیم، تاریخ الحركه الاسلامیه فی العراق، ص ۱۶۳، بیروت ۱۹۸۵

۶۸- ۲۰. نفیسی، عبدالله فهد، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی، صص ۶۹

۲۱. الرهیمی، عبدالحلیم، تاریخ الحركه الاسلامیه فی العراق، ص ۱۶۴

، ۲۲. صادقی طهرانی، محمد، نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی، ۱۹۲۰، عراق و نقش علما و مجاهدین اسلام، ص ۹

۲۳. روزنامه خاور، سال نخستین، شماره ۱۹، ص ۳، پیوست شماره ۲، متن استفتاء از علما و جوابیه مجتهدین.

۲۱ محرم ۱۳۳۳ هجری قمری. ۲۴. روزنامه خاور، سال نخستین، شماره ۱۳

۴ ربیع الاول ۱۳۳۳ قمری، ص ۴، پیوست شماره ۴، متن اوامر شریفه، ۲۵. روزنامه خاور، سال نخستین، شماره ۱۶

مجتهدین عظام.

۲۶. حسینی، احمد، الامام الثائر السید مهدی الحیدری، ص ۳۰، طبع نجف ۱۹۶۷ میلادی، روزنامه خاور، سال

۴ ربیع الاول، ۱۳۳۳ هجری قمری، ص ۲، نخستین، شماره ۱۹.

۲۷. الرهیمی، عبدالحلیم، تاریخ الحركه الاسلامیه فی العراق، ص ۱۶۷

۲۸. الوردی، علی، لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق و الحدیث، الجزء الرابع، ص ۱۳۰

۱۱۹، برای شناخت حضور - ۲۹. خالصی زاده، محمد، سردار اسلام، مترجم امیر سلمان رحیمی، صص ۱۷۴

دلاورانه و خالصانه آیت الله خالصی در واقعه جهاد به این کتاب مراجعه نماید.

۱۴ محرم ۱۳۳۳ قمری، ص ۱، پیوست شماره ۳، م تن عربی فتوای، ۳۰. روزنامه خاور، سال نخستین، شماره ۱۲

مجتهدین کاظمین.

۳۱. همان منبع.

۳۲. الرهیمی، عبدالحلیم، تاریخ الحركه الاسلامیه فی العراق، ص ۱۶۵، نفیسی، عبدالله فهد، نهضت شیعیان در

انقلاب اسلامی، ص ۷۳

۱۰ ربیع الآخر ۱۳۳۳ هجری قمری، پیوست شماره ۵، ۳۳. روزنامه خاور، سال نخستین، شماره ۲۴

۳۴. روزنامه خاور، شماره ۱۹، ص ۲، علاوه بر فتوای فوق فتوای دیگری صادر کرد.

۳۵. صادقی طهرانی، محمد، نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق، ص ۱۲

«آیت الله طباطبایی مرد جهاد و اجتهاد» ۳۶. حیدری، محسن، حماسه جاوید، به نقل از مقاله علی ابوالحسنی

۱۷۲. اصل سند در اختیار نوه آیت الله طباطبایی به نام عبدالعزیز طباطبایی است. - صص ۱۸۴

۵۴۳، برای اطلاع - ۳۷. سلمان الجبوری، کامل، السید محمد کاظم الیزدی سیرته و اضواء علی مرجعیه، صص ۶۳۹

از محتوای این فتاوی به کتاب فوق الذکر مراجعه فرمایید.

۳۸. همان منبع، ص ۵۴۹

۳۹. الرهیمی، عبدالحلیم، تاریخ الحركه الاسلامیه فی العراق، صص ۱۶۶
۴۰. نامه های عربی آیت الله طباطبایی به فرزند خود سیدمحمد یزدی و آقای علی قزوینی به پیوست می باشد .  
( پیوست شماره ۶ )
۴۱. مجله آفاق عربیه، شماره ۱۸، سال سوم، ۱۹۷۸
۴۲. همان منبع.
- ۷۳-۴۳. همان منبع، صص ۷۴
۴۴. / Moberly vo۱۱.p۱۶۲ (op.cit) . الوردی، علی، لمحات اجتماعیه، ص ۱۳۷
- ۲۳۹، حسینی، - ۴۵. سلمان الجبوری، کامل، السیدمحمد کاظم الیزدی سیرته و اضواء علی مرجعیه، صص ۲۴۵
۴۳. / الوردی، علی، لمحات اجتماعیه، ص ۱۳۹ - احمد، الامام الثائر، صص ۴۴
۴۶. نفیسی، عبدالله فهد، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی، ص ۷۳
- ۷۶-۴۷. نفیسی، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی، ص ۷۴، ویلسون، آرنولد، ولاء بلاد ما بین النهرین، صص ۷۷
- ۷۵-۴۸. نفیسی، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی، صص ۷۶
۴۹. جمال عمر نظمی، ومیض، ثوره ۱۹۲۰، ص ۱۲۶
- ۲۰۲، دار مکتبه الخیاط، بیروت ۱۹۷۸ - ۵۰. عبدالرشید، عبدالعزیز، تاریخ الكويت، صص ۲۰۳
۵۱. نفیسی، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی، ص ۷۵
- ۸۰-۵۲. نفیسی، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی، صص ۸۲
۵۳. نفیسی، عبدالله فهد، دورالشیعه فی تطور العراق السیاسی الحدیث، ص ۷۰. ویلسون، ولاء بلاد ما بین النهرین،  
ص ۳۴
۵۴. سلمان الجبوری، کامل، السیدمحمد کاظم الیزدی سیرته و اضواء علی مرجعیه، ص ۵۴۵

۵۵. معزالسلطنه، لقب خزعل بود که دولت مرکزی ایران به او داده بود؛ رجال ایران، مطابق رسوم دولتی و درباری ایران، هر یک دارای لقبی بودند.

۵۶. یکی دیگر از القابی که از سوی دولت ایران به خزعل داده شده بود.

۵۷. سلمان الجبوری، کامل، السیدمحمد کاظم الیزدی سیرته و اضواء علی مرجعیه، ص ۲۵۲ / رجبی، محمدحسن، رسائل و فتاوی جهادی، ص ۳۱۱.

۵۸. برای اطلاع بیشتر از این آمادگی ها به کتاب زیر مراجعه نمایید.

Strunk- William Theodor-The Reign of the Sheykh Ibn Jabir and the Supperssion of the Principality a Study in British Imperialism in South Western Iran ۱۸۹۷-۱۹۲۵ p. ۲۶۸ India university. P.h.d ۱۹۷۲

۵۹-۵۰۶. سلمان الجبوری، کامل، السیدمحمد کاظم الیزدی سیرته و اضواء علی مرجعیه، صص ۵۰۹

۶۰. محمد خالصی زاده، سردار اسلام، مترجم امیر سلمانی رحیمی، ص ۱۴۰

The Persian Gulf Administration Reports ۱۸۷۳-۱۹۴۷. vol, vii ۱۹۱۲-۱۹۲۰ p. ۳۵. ۶۱

.Administration Reports for Year ۱۹۱۵-p. ۳۵. ۶۲

۶۳. الحلو، علی نعمه، الاحواز، ص ۱۵۲، نقل از کتاب المس بیل، ص ۱۰

۶۴. برای شناخت دقیق و مشروح قیام عشایر باوی به کتاب قیام عشایر عرب خوزستان علیه انگلیس، تألیف

نگارنده که آماده چاپ است مراجعه فرمایید. فصل چهارم، قیام عشایر باوی.

۶۵. مشروح قیام عشایر زرگان در کتاب قیام عشایر عرب خوزستان علیه انگلیس تألیف نگارنده به تفصیل آمده است.

۶۶. برای آگاهی از تاریخ کعب به این منابع مراجعه فرمایید: الشویکی، علوان بن عبدالله، کتاب خطی تاریخ کعب /

سداوی، علیرضا، تاریخ بنی کعب / کسروی، احمد، تاریخ پانصدساله خوزستان، قیم، عبدالنبی، نقدی بر تاریخ

پانصد ساله خوزستان، سیادت، موسی، تاریخ جغرافیای عرب خوزستان، انصاری، مصطفی، تاریخ خوزستان.

۶۷. شرح مفصل قیام عشایر کعب و رویارویی آنها با قوای خزعل در کتاب قیام عشایر عرب خوزستان علیه انگلیس تألیف نگارنده به تفصیل آمده است.

۶۸. نقل از مصاحبه مرحوم شیخ شیب سبهانی یکی از بانفوذترین شیوخ بنی طرف.

۶۹. نقل از مصاحبه مرحوم شیخ شیب و شیخ عیسی منشاوی

.Moberly- The Campaign In Mesopotamia- p ۱۸۴-۱۸۵ .۰

.Strunk- The Reign of The Sheykh Ibn Jabir-p ۲۹۴

۶۵- ویلسون، ولاء بلاد ما بین النهرین، صص ۶۹

.۷۱ . محمد خالصی زاده، سردار اسلام، مترجم امیر سلمانی رحیمی، صص ۸ و ۱۴۴

.Luhrs, Hans- Gegenpieler Des Oberften Laurence Vorhut S. ۸۷-۹۵

برای شناخت نحوه ۷۲-۹۵. Lurs, hans-s. . نقل از مصاحبه مرحوم شیخ شیب سبهانی و سیدعباس موسوی، ۱۰۴

عملیات عشایر منطقه با تکیه بر اسناد معتبر داخلی و خارجی و نقشه های جنگی به کتاب قیام عشایر عرب

خوزستان تألیف نگارنده مراجعه فرماید.

.Candler. The Long Road to Baghdad. Volum. ۱ P. ۲۴۳ .۷۳

.Moberly-The Campaign In Mesopotamia-p. ۲۳۰ .۷۴

.Moberly-The Campaign In Mesopotamia-p. ۲۲۳-۳۱ .۷۵

۹۳- ۷۶ . ویلسون، ولاء بلد ما بین النهرین، صص ۹۵

.Moberly-The Campaign In Mesopotamia-p. ۲۲۳-۳۱ .۷۷

۲۵۶- ۷۸ . سترانگ، ویلیان تئودور، حکومت شیخ خزعل بن جابر، صص ۲۵۸

۷۹ . حسین خلف الشیخ خزعل، تاریخ سیاسی الکویت، تمرد قبیله بنی طر، نوبخت، تاریخ سرداری پهلوی، تهران،

. انتشارات مجلس شورای ملی، ۱۳۴۲، ص ۶۰

۸۰ . تحقیقات محلی، نقل از مرحوم شیخ کشکول طرفی که خود جزو تبعیدشدگان بود.

۸۱ . تحقیقات محلی، مصاحبه با حاج محمد فرزند ونی عبدالخانی (اسدی)، مصاحبه کننده نگارنده می باشد.





دکتر مرتضی دهقان نژاد\*

مهدی احمدی اختیار\*\*

## چکیده

یکی از مهمترین امتیازاتی که در ابتدای قرن بیستم دولت انگلیس از قاجارها اخذ نمود، امتیاز نفت داری بود. امتیاز داری در دوران پادشاهی مظفرالدین شاه قاجار توسط صدراعظم ایران یعنی امین السلطان واگذار شد. در واقع با این امتیاز ارزشمندترین منبع ثروت ایران در قرن بیستم در اختیار انگلستان قرار گرفت. با کشف و بهره برداری از نفت ایران، سیاست ها و برنامه های دولت استعماری انگلیس در قبال کشور ما تحت الشعاع این ماده استراتژیک تغییر کرد. اگر تا قبل از کشف نفت انگلیسی ها به ایران بیشتر به عنوان سپر دفاعی هند نگاه می کردند؛ اما بعد از کشف نفت، ایران اهمیت بیشتری برای انگلستان پیدا کرد تا جایی که می توان گفت نفت ایران در روابط و معادلات سیاسی- اقتصادی دو کشور در دهه های بعدی عامل تعیین کننده به شمار می رفت.

## مقدمه

همزمان با آغاز رقابت های استعماری بین سه کشور روسیه، انگلیس و فرانسه در آغاز قرن نوزدهم و به خطر افتادن منافع انگلستان در هند، این کشور نیز به مانند دو رقیب دیگر، نگاه خود را متوجه همسایگان هند بویژه ایران نمود. به خصوص بعد از تهدید هند

از طرف فرانسه و روسیه، ایران به منزله دروازه هندوستان برای انگلیس اهمیت حیاتی یافت و دولت مزبور ایران را به عنوان سپر دفاعی هند مورد توجه قرار داد.

از طرف دیگر با آغاز جنگ های ایران و روسیه، ایران نیز به دنبال متحدی اروپایی بود تا بتواند در برابر روسیه مقاومت کند. انگلستان با آگاهی از این نیاز قاجارها از فرصت بهره برداری نمود. بدین صورت که با انعقاد معاهدات سیاسی - نظامی با ایران هم بزرگترین رقیب استعماری خود در آسیا را مشغول می نمود و هم می توانست از هرگونه حمله به هند جلوگیری نماید. از اینرو تنها نتیجه این معاهدات برای ایران طولانی شدن جنگهای ایران و روسیه و تضعیف هر چه بیشتر ایران بود که به صورت دولتی پوشالی در خط مقدم دفاع از هند باقی بماند. لازم به ذکر است، دولت انگلیس هر زمان منافعش ایجاب می کرد از تعهدات خود سر باز زده و با رقیب استعماری خود یعنی روسیه علیه ایران ساخت و پاخت می کرد و در این میان ایران قربانی منافع این کشور می گردید.

اما مرحله دیگر برنامه های استعماری انگلستان برای توسعه نفوذ در ایران، کسب امتیازات اقتصادی - سیاسی بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم اتفاق افتاد. این امتیازات ابتدا بیشتر با اهداف سیاسی صورت می گرفت و کمتر جنبه اقتصادی داشت؛ ولی با واگذاری امتیاز داری به انگلستان و کشف نفت، اهمیت ایران برای انگلستان دوچندان شد. به دنبال انقلاب اکتبر روسیه، میدان برای انگلستان در ایران خالی شد و آنان به تنهایی سرنوشت ایران را به دست گرفتند.

چگونگی واگذاری امتیاز داری به انگلیسی ها و نحوه بهره برداری از آن و همچنین پیامدهای سیاسی - اقتصادی این امتیاز برای ایران، در این مقاله بطور مختصر مورد بحث قرار گرفته است. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیلی؛ و بر پایه اسناد و منابع کتابخانه ای می باشد.

#### امتیاز داری

واگذاری امتیاز نفت به انگلیسی ها را نخستین بار در امتیاز رویتر می توان مشاهده نمود که به مدت هفتاد سال به بارون رویتر واگذار گردید. هر چند در این امتیازنامه صریحاً از اکتشاف و استخراج نفت سخنی به میان نیامده بود، اما از آنجایی که در این امتیاز به بهره برداری از همه معادن ایران به استثنای طلا و نقره و سنگهای قیمتی تأکید

شده بود، این امتیاز به طور ضمنی شامل نفت هم می شد.

امتیاز رویترا به مرحله عمل نرسید و از سوی ناصرالدین شاه لغو شد. ولی رویترا با پیگیری های مستمر خود در سالهای بعد توانست امتیاز دیگری را برای تأسیس بانک و همچنین استخراج معادن بدست آورد. در فاصله لغو امتیاز اول رویترا و واگذاری امتیاز بانک شاهنشاهی، یک شرکت انگلیسی موسوم به شرکت هوترا که در خلیج فارس به صادرات و واردات اشتغال داشت و مرکز آن در بوشهر بود، امتیاز استخراج نفت در حوضه دالکی، واقع در کرانه های خلیج فارس را، از دولت ایران تحصیل کرد و برای استخراج نفت به حفر چاه در این مناطق اقدام نمود. اما از آنجایی که نتیجه ای به دست نیامد از این کار صرف نظر کرد و حقوق خود را به یک شرکت انگلیسی به نام شرکت معادن ایران فروخت. بانک شاهنشاهی نیز امتیازی را که از دولت ایران جهت بهره برداری از معادن به دست آورده بود، به مبلغ ۱۵۰ هزار لیره به شرکت مزبور واگذار نمود. سرمایه شرکت معادن ایران یک میلیون لیره بود و عده ای از سرمایه داران روسی و فرانسوی و بلژیکی هم در آن شریک بودند.

شرکت معادن ایران با اعزام عده ای مهندس و زمین شناس به ایران، کار کاوش و جستجو برای کشف معادن را آغاز نمود. اقدامات شرکت در مورد نفت تا ده سال مهلت مقرر با موفقیت مواجه نشد. از اینرو بر طبق فصل یازدهم امتیازنامه حق شرکت درباره نفت به خودی خود لغو گردید. درباره استخراج سنگ های معدنی نیز فعالیت شرکت به دلیل هزینه های گزاف استخراج و حمل و نقل آن مقرون به صرفه نبود.

بعد از واگذاری امتیاز رویترا هر از چند گاهی در کشورهای اروپایی در مورد معادن ایران مقاله هایی به چاپ می رسید. نخستین مقاله در رابطه با معادن نفت ایران، در سال ۱۳۰۶ ق / ۱۸۹۰ م در روزنامه تایمز لندن منتشر شد. در این مقاله نفت نواحی جنوب غربی ایران «کاملاً بی رنگ و به نحوی استثنایی خالص» توصیف شده بود. ولف، وزیرمختار انگلیس در ایران، با مطالعه این مقاله، تحت تأثیر چشم اندازهای توسعه نفت در ایران قرار گرفت. پس از آن نیز ژاک دمورگان باستان شناس فرانسوی که در مناطق شوش به کاوشهای باستانی مشغول بود، در مقاله ای در مجله معادن که در پاریس چاپ می شد، مدعی گردید لایه هایی از نفت در جنوب و جنوب غربی ایران وجود دارد. این نوشته توجه کتابچی خان، متصدی گمرک ایران را به خود معطوف ساخت. او هنگامی که از وجود منابع نفت در مناطق جنوبی ایران مطمئن شد، سفری به پاریس، که در آن هنگام

ولف وزیرمختار پیشین انگلیس در ایران در آنجا به سر می برد، نمود و از ولف درخواست کرد که سرمایه داران انگلیسی را برای تحصیل امتیاز و بهره برداری از منابع عظیم نفتی تشویق نماید. ولف نیز داری، سرمایه دار انگلیسی را برای این منظور در نظر گرفت و در بازگشت به لندن او را تشویق به سرمایه گذاری در این کار نمود. داری که ثروت زیادی داشت تصمیم گرفت بخشی از آن را در کاوشهای نفتی به کار اندازد. به همین دلیل نیز نماینده خود، ماریوت را به همراه کتابچی خان برای تحصیل این امتیاز روانه ایران کرد.

ماریوت توصیه نامه ای از سوی ولف برای هاردینگ، وزیرمختار وقت انگلیس در ایران، به همراه داشت تا برای کسب این امتیاز آنها را مساعدت و همراهی نماید. فرستادگان داری نیز همچون سایر امتیازجویان در ایران دو روش رشوه دادن و وارد کردن فشار سیاسی را در پیش گرفتند. زمانی که ماریوت از هاردینگ درخواست کرد که نفوذ خود را برای انجام تقاضای داری بکار برد، اولین چیزی که به او گفت این بود که امین السلطان را به دادن تعدادی از سهام شرکت نفت امیدوار کند. هاردینگ در ملاقات با امین السلطان عنوان کرد که در صورت به نتیجه رسیدن این درخواست مقدار عظیمی از سرمایه بریتانیا در ایران به کار خواهد افتاد. امین السلطان هم قول داد که نهایت تلاشش را در پیشرفت این کار انجام دهد. وی جریان معامله را بکلی از انظار مخفی نگه داشت؛ زیرا مطمئن بود که اگر روسها از این قضیه بویی ببرند جلوی واگذاری این امتیاز را خواهند گرفت.

هاردینگ در خاطرات خود ماجرای واگذاری امتیاز نفت را توسط امین السلطان این چنین می نویسد:

امین السلطان چون می خواست خود را از خشم رفیقش یعنی وزیرمختار روس آرگیرو پولو برحذر دارد پیشنهاد کرد که هاردینگ پیش نویس نامه ای تهیه کند و در آن نکات عمده امتیاز مورد پیشنهاد انگلیسها را بگنجانند. اصل این نامه هنگامی که منشی شرقی سفارت روس موسوم به استریتر به مرخصی کوتاهی رفته بود به آن سفارت تسلیم شد. چون کس دیگری در سفارت نبود که بتواند نامه را که به خط شکسته نوشته شده بود بخواند، وزیرمختار روس تا چند روز اعتراضی نکرد و در نتیجه به دولت ایران فرصت کافی داد تا قرارداد را امضا کند.

بدین صورت امتیاز داری به انگلیسی ها واگذار شد اما وقتی وزیرمختار روسیه حقیقت ماجرا را از امین السلطان شنید برای اینکه کم کاری خودش را برای وزارت خارجه کشورش توجیه کند واگذاری این امتیاز از سوی امین السلطان به انگلیسی ها را اقدامی جهت تخفیف نارضایتی انگلیسی ها از قرارداد گمرکی ایران و روس تفسیر کرد. ولی وزارت خارجه روسیه با خشم و خشونت عکس العمل نشان داد و به امین السلطان نوشت که روسیه هیچ وقت این اقدام امین السلطان را فراموش نخواهد کرد.

به این ترتیب قرارداد واگذاری نفت ایران به داری در ۱۳۱۹ ق / ۱۹۰۱ م منعقد گردید. این قرارداد که شامل ۱۸ ماده بود در دو نسخه تنظیم گردید و توسط مظفرالدین شاه، امین السلطان، مشیرالدوله وزیر امور خارجه و مهندس الممالک وزیر معادن به امضا رسید. خلاصه مفاد آن به قرار زیر است:

۱. موافقت دولت ایران با تحقیق، جست وجو، اکتشاف، استخراج، بهره برداری، آماده سازی برای فروش و تجارت گاز طبیعی، نفت، قیر و موم طبیعی ایران توسط ویلیام ناکس داری به مدت ۶۰ سال

۲. مجاز بودن صاحب امتیاز برای لوله کشی از معادن نفت، گاز و غیره تا خلیج فارس و ایجاد شعبه های لازم به منظور توزیع و تقسیم نفت به نقاط دیگر

۳. تعهد دولت ایران به واگذاری رایگان زمین های بایر مورد نیاز صاحب امتیاز و تعهد داری برای پرداخت وجه زمین های دایر به دولت یا صاحبان آن ها به قیمت عادلانه

۴. تعهد دولت ایران به واگذاری معادن نفت شوشتر، قصر شیرین و دالکی به صاحب امتیاز و متعهد شدن داری برای پرداخت دو هزار تومان جمع دیوانی آن ها در هر سال

۵. نقشه کشی و طرح ریزی و کار گذاشتن لوله ها توسط مهندسان صاحب امتیاز

۶. استثنا بودن آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و استرآباد از مفاد این قرارداد

۷. معاف بودن همه اراضی که به صاحب امتیاز واگذار شده، همچنین وسایل و لوازم مورد نیاز برای تفتیش و استخراج معادن و تأسیس لوله ها از مالیات و عوارض و حقوق گمرکی

۸. تعهد صاحب امتیاز برای اعزام مهندسان خبره به منظور تحقیق پیرامون منابع نفتی با مخارج خود او

۹. موافقت دولت ایران برای تأسیس چند شرکت از سوی صاحب امتیاز با نظام نامه مشخص

۱۰. تعهد صاحب امتیاز برای پرداخت بیست هزار لیره انگلیسی به صورت نقد و بیست هزار لیره به صورت سهام به دولت ایران از محل تأسیس هر شرکت، همچنین تعهد پرداخت سالانه شانزده درصد منافع خالص به دولت ایران از سوی تمامی شرکتهایی که تأسیس می گردند.

۱۱. تعیین یک نفر کمیسر از سوی دولت ایران برای مشورت با صاحب امتیاز و مدیران شرکتهای و راهنمایی آنان

۱۲. تعیین کارگران جهت کار در تأسیسات شرکت توسط دولت ایران

۱۳. تعهد صاحب امتیاز برای دادن نفت مورد نیاز مردم ساکن در اطراف حوضه های نفتی

۱۴. متعهد شدن دولت ایران برای حفاظت از لوله های نفتی، سایر ادوات و همچنین اشخاص

۱۵. تعهد صاحب امتیاز برای واگذاری کلیه وسایل اکتشاف، استخراج و بهره برداری پس از پایان یافتن مدت قرارداد به ایران

۱۶. تعهد صاحب امتیاز برای تأسیس شرکت مورد نظر در فصل نهم این امتیاز در ظرف مدت ۲ سال از تاریخ این امتیاز در غیر این صورت امتیاز از درجه اعتبار ساقط خواهد بود.

۱۷. رفع هرگونه اختلاف بین طرفین با دخالت دو نفر حکم در تهران، که یکی نماینده شرکت و دیگری نماینده دولت ایران باشد و رجوع به حکم سوم در صورت برطرف نشدن اختلاف

۱۸. نوشته شدن این امتیاز در دو نسخه به زبان فرانسوی و ترجمه آن به زبان فارسی

داری پس از کسب امتیاز عده ای مهندس و حفار لهستانی را زیر نظر شخصی به نام رینولدز به ایران گسیل داشت. این عده در چاه سرخ واقع در شمال قصر شیرین، حفاری را آغاز کردند و چاه حفاری شده توسط آنها به نفت رسید؛ اما به دلیل کمی نفت و مقرون به صرفه نبودن آن، عملیات چاه سرخ متوقف شد و داری تصمیم گرفت در نقاط جنوب ایران حفاری را ادامه دهد. او همچنین در سال ۱۳۲۱ ق/ ۱۹۰۳ م شرکتی به نام شرکت بهره برداری اولیه با سرمایه ششصد هزار لیره تشکیل داد و بیست هزار لیره نقد و بیست هزار سهم که به موجب امتیاز، تعهد پرداخت آن را به دولت ایران کرده بود، پرداخت.

دارسی پس از چند سال کوشش بی نتیجه و تحمل مخارج سنگین، اجرای امتیازنامه را در توان خود نمی دید. چند شرکت آلمانی و فرانسوی و یک شرکت نفت آمریکایی نیز خواستند امتیاز را از او خریداری نمایند. در این میان نیروی دریایی انگلیس که در صدد بود سوخت کشتی های خود را از زغال سنگ به نفت تبدیل کند به یاری دارسی برخاست و برای این منظور لرد استراتکونا یکی از سرمایه داران بزرگ انگلیس را به این کار برانگیخت و نیز شرکت نفت برمه را که یک شرکت انگلیسی بود و استخراج نفت برمه را بر عهده داشت تشویق به همکاری با دارسی کرد. در سال ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م شرکت سندیکای امتیازات در شهر گلاسکو تشکیل شد و سهام شرکت بهره برداری اولیه و امتیاز دارسی را در اختیار گرفت و سرمایه کافی برای استخراج و اکتشاف نفت را فراهم آورد که عمده سهام سندیکای امتیازات به لرد استراتکونا و شرکت نفت برمه و دارسی تعلق داشت. سندیکای امتیازات وسایل حفاری را به میدان نفتون نزدیک مسجد سلیمان منتقل کرد و پس از سه سال تلاش مستمر و عملیات مداوم بالاخره در سال ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م نفت فراوانی از چاههای مسجد سلیمان فوران کرد.

در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م کمپانی نفت انگلیس و ایران با سرمایه دو میلیون لیره تشکیل شد و جانشین سندیکای امتیازات گردید. یکی از مدیران کمپانی در نخستین جلسه عمومی کمپانی نفت انگلیس و ایران گفت:

برای ممالک امپراطوری انگلستان یک منبع طبیعی قابل اطمینان تحصیل نموده است که طولی نمی کشد ثابت خواهد شد که برای ملت انگلیس فوق العاده ذی قیمت و مفید می باشد و در عین حال این اقدام مانع از این شده است که این منابع پر ثروت خلل ناپذیر بدست خارجی ها افتد که غیر از ملت انگلیس باشند.

شرکت نفت برای امنیت و سهولت روند کار و همچنین ایجاد روابط حسنه با خوانین بختیاری سه فقره قرارداد با آنها منعقد نمود. برای نیل به این مقصود شرکت نفت بختیاری با سرمایه چهارصد هزار لیره تشکیل شد و دوازده هزار سهم آن به صورت رایگان به خوانین بختیاری واگذار شد. سود این سهام هر ساله به نماینده ایلخانی و ایل بیگی بختیاری داده می شد. شرکت نفت بختیاری بعدها منحل گردید و به شرکت بهره برداری اولیه منضم شد. شرکت نفت برای خرید زمین های مورد احتیاج در مسجد سلیمان و خاک بختیاری قرارداد دیگری با رؤسا و خوانین بختیاری منعقد نمود.

همچنین شرکت برای تأمین امنیت حوزه کار و حفظ تأسیسات و چاه ها و لوله های نفتی قرارداد دیگری با خوانین بختیاری به امضا رسانید که به موجب آن رؤسای بختیاری در مقابل حراست از تأسیسات نفتی سالانه سه هزار لیره دریافت می کردند. شرکت قراردادی نیز با شیخ خزعل حکمران خرمشهر منعقد کرد و به موجب آن یک میل مربع از اراضی آبادان را برای پالایشگاه از او خریداری نمود. بعد از انعقاد قرارداد با شیخ خزعل برای خرید زمین، انگلیسی ها در سال ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م ساختن پالایشگاه آبادان را شروع کردند و یک خط لوله از مسجدسلیمان به آبادان کشیده شد. در سال ۱۳۳۰ ق/۱۹۱۲م همزمان با اتمام طرح خط لوله، پالایشگاه آبادان نیز به بهره برداری رسید. در همین سال اولین نفتی که از معادن جنوبی ایران استخراج شده بود صادر گردید.

در این شرایط نیروی دریایی انگلستان جهت تغییر سوخت کشتی های خود به نفت متوجه نفت ایران شد. چرچیل وزیر دریاداری انگلیس کمیسیونی برای این امر تشکیل داد که ریاست این کمیسیون را به لرد فیشر فرمانده سابق نیروی دریایی انگلیس سپرد. اما چرچیل به انتظار گزارش کمیسیون مخصوص نشست و با شرکت نفت ایران و انگلیس وارد مذاکره شد تا قراردادی طولانی مدت برای خرید نفت ایران منعقد نماید. شرکت مزبور هم به علت نیاز به سرمایه گذاری از پیشنهاد چرچیل استقبال کرد. وی جهت تحقیق در مورد معادن نفت، کمیته ای را به ایران فرستاد. اعضای این کمیته طی تحقیقات سه ماهه خود در مورد معادن نفت ایران گزارشی به دولت دادند که قسمتی از این گزارش بدین قرار بود: «چنین بنظر می رسد که منطقه نفتی واقع در شمال شوشتر به تنهایی برای تأمین نیازهای سوختی وزارت دریاداری انگلستان برای مدت های مدید کفایت خواهد کرد.» همچنین در گزارش مزبور آمده بود شرکت نفت ایران و انگلیس بدون جذب سرمایه گذار قادر به بهره برداری از همه منابع نفتی در مناطق وسیعی که طبق امتیاز خود از آن برخوردار است نمی باشد.

چرچیل پس از دریافت این گزارش طی نطقی در مجلس مبعوثان انگلیس عنوان نمود سیاست نفتی دولت این است که وزارت دریاداری مالک مستقل و استخراج کننده احتیاجات نفت سوخت خود باشد. در سال ۱۳۳۲ق/۱۹۱۴م مجلس مبعوثان قانونی وضع کرد و به دولت انگلستان اجازه داد قسمتی از سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را خریداری نماید. به موجب قراردادی که وزارت دریاداری انگلیس با شرکت نفت منعقد



کرد مقرر شد مقادیر عمده نفت مورد نیاز نیروی دریایی انگلستان به قیمت نازلی خریداری شود. گفته شده که قیمت نفت سوخت مزبور یک چهارم قیمت بازار بوده است.

پس از عقد این قرارداد، که برخلاف قرارداد داری بود، عده ای از مردم آگاه و آزادیخواه ایران به این امر اعتراض نمودند که در راس آنها شیخ محمد خیابانی قرار داشت. خیابانی در رابطه با این قرارداد عنوان کرد:

امتیازی که به داری داده شده نباید منتقل بدولت امپراتوری انگلستان بشود که موجب پریشانیها و نگرانیهای ایران بوده است. این معامله نادرست و خائنانه بوده زیرا دولت انگلستان هیچگاه توفیق نمی یافت چنین امتیازی را مستقیماً از دولت ایران تحصیل کند و بنابراین داری را بمیان آورد که او را وسیله تحصیل امتیاز قرار داده و صورت شوم امپریالیزم خود را پشت سر او پنهان دارد. این عمل خدعه آمیز و نادرست و حيله گرانه بوده است.

علاوه بر اعتراضات داخلی، عده ای از آزادیخواهان و برخی جراید انگلستان هم به خرید سهام شرکت نفت توسط دولت انگلیس معترض بودند. چنانکه رمزی مک دونالد رهبر حزب کارگر انگلیس عنوان کرد سیاست شرکت نفت در ایران روش استعماری دارد و به استقلال ایران لطمه می زند؛ زیرا شرکت با پرداخت پول به خوانین بختیاری و عربهای خوزستان قدرت حکومت مرکزی را در ایران متزلزل ساخته و حکومت خانخانی را ترویج می کند.

در آغاز جنگ جهانی اول، ماهیانه ۲۵ هزار تن نفت از آبادان صادر می گردید و اهمیت این مقدار نفت برای نیروی دریایی انگلستان و مقاصد جنگی آن دولت به اندازه ای بود که دولت انگلیس برای جلوگیری از کشیده شدن عملیات جنگی به خوزستان، اقدامات جدی انجام داد، چرا که یکی از اهداف آلمانیها و عثمانیها ضربه زدن به صنعت نفت خوزستان بود. انگلیسی ها برای این منظور، خوانین بختیاری و شیخ خزعل را تقویت کرده و با دادن پول و اسلحه آنها را متعهد به حفظ مؤسسات نفت نمودند. هر چند یکبار آلمانیها در سال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۵م خط لوله نفت را سوراخ نمودند، ولی بعد از آن انگلیسی ها به شدت، با نیروهایی که از هند به آنجا وارد کردند، از تأسیسات نفتی خود محافظت نمودند. با وجود مشکلات عدیده جنگ، دولتمردان انگلیس توسعه عملیات استخراج نفت در ایران را در اولویت خود قرار دادند و تا پایان جنگ جهانی اول خط لوله جدیدی نیز بین مسجد سلیمان

و آبادان ساخته شد. پالایشگاه آبادان هم مرتباً توسعه می یافت و ظرفیت پالایشگاه که قبل از جنگ سالانه ۱۲۰ هزار تن بود، در آخر جنگ به یک میلیون تن رسید. کل درآمد دولت ایران از ابتدای استخراج نفت تا سال ۱۳۳۷ ق/ ۱۹۱۹ م ۱۳۲۵۰۰۰ لیره، و در سال ۱۳۳۸-۱۳۳۷ ق/ ۱۹۲۰-۱۹۱۹ م، ۴۷۰۰۰۰ لیره بود.

پس از جنگ بر سر سهم ایران از درآمد نفت بین دولت ایران و شرکت نفت اختلاف ایجاد شد. شرکت نفت مدعی بود دولت ایران اقدامات لازم را برای حفظ امنیت و اموال شرکت و کارکنان آن طی سالهای گذشته به عمل نیاورده است و به همین علت تقاضای خسارت از دولت داشت و ادعا می کرد قسمتی از سهم دولت ایران را به همین خاطر به خوانین بختیاری پرداخت کرده است. اما دولت ایران اعتقاد داشت خسارات وارده به شرکت نفت در ایام جنگ ربطی به دولت ایران ندارد. و علاوه بر این انگلیسی ها در محاسبه خسارت وارد شده زیاد روی می کنند. همچنین دولت ایران اتهاماتی را بدین ترتیب علیه شرکت عنوان کرد: ۱. اینکه شرکت نفت در فروش نفت و محاسبه سهم ایران تقلب می کند و از طرق نامشروع درآمد ایران را کاهش می دهد. دولت انگلیس اذعان داشت هر تن نفت خام ایران به بیش از هشت شیلینگ فروخته می شود ولی شرکت، درآمد ایران را از قرار هر تن یک شیلینگ و نیم حساب می کند. ۲. شرکت، نفت خود را به قیمت نازلی به دولت انگلستان می فروشد و از این راه نیز درآمد دولت ایران کاهش می یابد. ۳. شرکت از تربیت اتباع ایرانی خودداری کرده و کارگران خارجی استخدام می کند. ۴. شرکت به صورت غیرقانونی و بدون اجازه دولت ایران با ایجاد شبکه تلگراف بی سیم با خارج ارتباط برقرار می کند. ۵. دولت نسبت به روابط شرکت با خوانین محلی و شیخ خزعل شاکی بوده و آن را منافی حق حاکمیت خود می دانست. ۶. دولت ایران خود را در سود حاصله از تمام شرکتهای تابعه سهم می دانست ولی شرکت نفت این ادعا را قبول نداشت.

اختلاف طرفین که از سال ۱۳۳۵ ق/ ۱۹۱۷ م شروع شد تا سال ۱۳۳۷ ق/ ۱۹۱۹ م ادامه یافت تا اینکه در این سال نصرت الدوله فیروز وزیر وقت خارجه ایران با مشورت آرمیتاژ اسمیت مستشار مالی ایران، فردی به نام ویلیام مکین تاک را برای احقاق حقوق ایران استخدام کرد که نهایتاً با پیگیریهای این حسابدار قسم خورده دولت ایران در حکمیت پیروز گردید.

صنعت نفت ایران پس از جنگ جهانی اول همچنان توسعه یافت و انگلیسی ها

چندین برابر پولی که به ایران پرداخت می کردند از نفت کشور بهره برداری نمودند.

با شکست قرارداد ۱۹۱۹م، انگلیسی ها کودتای ۱۲۹۹ را، جایگزین آن کردند؛ و سرنوشت سیاسی و اقتصادی و نفتی ایران را از طریق دیکتاتوری پهلوی در دست گرفتند.

بعد از جنگ جهانی اول و افزایش بیش از پیش ارزش نفت، اولیای شرکت نفت سرگرم مذاکره برای تمدید امتیاز نفت شدند. بعد از چند سال گفتگو و مذاکره سرانجام زمانی که زمینه انعقاد قرارداد جدید فراهم شده بود در سال ۱۳۱۱ش/۱۹۳۲م شرکت نفت انگلیس و ایران به دولت ایران اطلاع داد، حق السهم دولت ایران بابت عایدات نفت در سال قبل فقط ۳۰۲۰۰۰ لیره شده است در حالیکه در سال قبل از آن عایدات ایران چهار برابر این مبلغ بود. این تقلیل فاحش مورد اعتراض دولت ایران قرار گرفت ولی شرکت نفت زیر بار نرفت. رضاشاه هم ظاهراً با ژست مخالفت و اعتراض، در آذرماه ۱۳۱۱ش/۱۹۳۲م در حضور هیأت وزیران امتیازنامه داری و پرونده نفت را در آتش بخاری انداخت. مهدیقلی خان هدایت در این باره می نویسد:

شاه دوسیه نفت را خواسته است ظاهراً چند روز هم گذشته شب ششم آذر تیمورتاش دوسیه را به هیأت آورد، شاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند دوسیه نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است. زمستان است، بخاری می سوزد، دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری و فرمودند نمی روید تا امتیاز نفت را لغو کنید.

اقدامات بعدی نشان داد این برنامه سوزاندن قرارداد نیز می توانست نوعی جنگ زرگری باشد که انگلستان متخصص آن بود. زیرا موجب شد دولت انگلستان طی یادداشتی ایران را تهدید به اقدام نظامی کرده و برای ترساندن ایرانیان چند فروند کشتی جنگی به آبهای ساحلی ایران بفرستد. از سوی دیگر سر جان سایمن وزیر خارجه انگلیس نیز از دولت ایران به جامعه ملل شکایت کرد. دبیرکل جامعه ملل، وزیر خارجه چکسلواکی را مأمور رسیدگی به اختلاف طرفین کرد، او نیز طرفین را به مذاکره مستقیم دعوت نمود. مذاکرات مستقیم بین دو طرف آغاز شد و انگلیسی ها تا حدودی خواسته های ایران را در بالا بردن حق السهم و دخالت دادن ایرانیان در امور استخراج نفت مدنظر قرار دادند ولی در آخرین لحظه که قرار بود قرارداد امضا شود موضوع تمدید را پیش کشیدند. به دنبال مذاکرات خصوصی کدمن رئیس کل شرکت نفت با رضاشاه، پادشاه ایران این شرط را پذیرفت و قراردادی در خردادماه ۱۳۱۲ش/۱۹۳۳م به امضا رسید که به موجب آن امتیاز نفت تا

شصت سال دیگر تمدید شد.

بهره برداری از نفت ایران مطابق این قرارداد ادامه یافت تا اینکه در سال ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م صنعت نفت ایران طی مبارزات مردمی به رهبری دکتر مصدق ملی شد و از انحصار انگلیسی ها بیرون آمد.

فهرست منابع و مآخذ

- جمالزاده، محمدعلی؛ گنج شایگان؛ برلین: کاوه، ۱۳۳۵.

- ذوقی، ایرج؛ نفت ایران؛ چ ۲، تهران: پاژنگ، ۱۳۷۲.

- روحانی، فؤاد؛ تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران؛ چ ۲، تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۳.

- عیسوی، چارلز؛ تاریخ اقتصادی ایران؛ ترجمه یعقوب آژند؛ تهران: گستره، ۱۳۶۲.

- فاتح، مصطفی؛ پنجاه سال نفت ایران؛ تهران: انتشارات شرکت سهامی چهر، ۱۳۳۵ خورشیدی.

- فوران، جان؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، چ ۱، تهران، ۱۳۷۷.

- کاظم زاده، فیروز؛ روس و انگلیس در ایران؛ ترجمه منوچهر امیری؛ تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۴.

- کمبریج؛ تاریخ ایران دوره افشار، زند و قاجار؛ ترجمه مرتضی ثاقب فر؛ ج ۷، تهران: جامی، ۱۳۸۷.

- لسانی، ابوالفضل؛ طلای سیاه یا بلای ایران؛ چ ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.

- لیتن، ویلهلم؛ ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایگی؛ ترجمه مریم میراحمدی؛ تهران: معین، ۱۳۶۷.

- هدایت، مهدیقلی؛ خاطرات و خطرات؛ چ ۲، تهران: زوار، ۱۳۴۴.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی؛ چ ۴، تهران: پیکان، ۱۳۷۷.

- ولایتی، علی اکبر؛ تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه؛ تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.

- مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران، (کودتای ۱۲۹۹) چ ۳، ج ۱، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۱.

ص: ۱۴۳

پانوشت ها

\* دانشيار گروه تاريخ، دانشگاه اصفهان.

\*\* کارشناس ارشد تاريخ دوره اسلامي، دانشگاه اصفهان.

۱. Hotz.

۱۳۸۷، ص ۴۱۳، ۲. کمبریج، ج ۷

۳. Jaques de Morgan.

۴. Marriot.

۵. عيسوی، ۱۳۶۲، ص ۴۹۲

۳۳۶-۶. کاظم زاده، ۱۳۵۴، صص ۳۳۷

۷. Argyropoulo.

۸. Stritter.

۳۳۷-۹. همان، صص ۳۳۸

۶۳-۱۰. ذوقی، ۱۳۷۲، صص ۶۶

۱۱. Reynolds.

۱۲. Lord Strathcona.

۵۴-۱۳. ليتن، ۱۳۶۷، صص ۵۷

۱۴. لساني، ۱۳۵۷، ص ۷۲

۵۰۶-۱۵. عيسوی، ۱۳۶۲، صص ۵۰۷

۱۶. جمال زاده، ۱۳۳۵، ص ۷۱

۱۷. Churchill.

۱۸. Lord fisher.

۱۹-۷۴. ذوقی، ۱۳۷۲، صص ۷۵

۲۰-۲۶۴. فاتح، ۱۳۳۵، صص ۲۶۵

۲۱. همان، صص ۲۶۵

۲۲. Ramsay Mac Donald.

۲۳. ولایتی، ۱۳۷۲، صص ۴۹۲

۲۴-۲۷۲. فاتح، ۱۳۳۵، صص ۲۷۴

۲۵. Armitage Smith.

۲۶. William Maclin Tock.

۲۷. حسابداران قسم خورده کسانی هستند که تجربه بسیاری در امور حسابداری خصوصاً در رسیدگی به

حسابهای شرکتها دارند. این افراد قبل از شروع کارشان سوگند یاد می کنند که در کار خود نهایت پرهیزکاری و

صداقت را رعایت نمایند.

۲۸. روحانی، ۱۳۵۳، صص ۶۰

۲۹. هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷، صص ۳۴

۳۰. هدایت، ۱۳۴۴، صص ۳۹۵

۳۱. Sir John Symoon.

۳۲. kedman.

**ردپای انگلیس در اشغال سرزمین های قفقازی ایران**



یکی از زیان بارترین و شوم ترین سیاست های انگلیس در ایران، در جریان جنگ های روسیه علیه کشور ما و اشغال سرزمین های قفقازی شکل گرفت. بر پایه مستندات تاریخی و در بررسی اسناد مربوط به جنگ های ایران و روس و اشغال قفقاز، رد پای انگلیس به وضوح آشکار است.

#### آغاز پادشاهی فتحعلی شاه قاجار؛ تشدید رقابت بیگانگان در ایران

با کشته شدن آقامحمدخان قاجار، آثار هرج و مرج های گسترده در سرزمین پهناور ایران ظاهر شد. عمده این هرج و مرج ها بر اثر کشمکش های داخلی مدعیان سلطنت بود، لکن «در پی تدبیر ابراهیم خان کلانتر صدراعظم قاجار، ولیعهد رسمی آقامحمدخان، که آن زمان والی فارس و به «خان بابا جهان بانی» معروف بود، به تهران آمد و زمام امور را در دست گرفت. وی توانست در عرض چند ماه آثار شورش و طغیان را... آرام سازد. سپس به شیوه آقامحمدخان در نوروز ۱۱۷۷ خورشیدی به نام «فتحعلی شاه» در تهران تاج گذاری کرد.»

مقارن تاج گذاری فتحعلی شاه، ایراکلی خان والی گرجستان وفات یافت و پسرش گرگین خان به جای او نشست. او مانند اجدادش، گرجستان را تابع حکومت ایران می دانست. دولت روسیه که از دیرباز به گرجستان چشم داشت، ژنرال گرجی تبار خود، به نام سیسیانف را با سپاهی گران روانه تفلیس کرد. گرگین نتوانست در برابر



سپاه روس مقاومت کند و به اجبار تن به امضای سندی سپرد که در آن «از امارت گرجستان به سود تزار روس چشم پوشی می کرد. امضای این سند که در ۲۸ سپتامبر ۱۸۰۰ میلادی (ششم مهرماه ۱۱۷۹ خورشیدی) بود، لقب «تزار گرجستان» را نیز به القاب پل اول تزار روسیه افزود». اندکی بعد پل اول تزار روسیه در گذشت و الکساندر اول (۱۲۰۴-۱۱۸۰) به جای او نشست. الکساندر سیاست های پتر کبیر را دنبال کرد و با هجوم گسترده، به اشغال تفلیس پرداخت و انتقام لشکرکشی آقامحمدخان را گرفت. او دست به غارت گشود و با در هم کوبیدن هسته های مقاومت در گرجستان، ژنرال سیسیانف را مأمور یورش عمومی به دیگر سرزمین های ایرانی نشین قفقاز کرد. سیسیانف با سپاهی گران قلب قفقاز، یعنی شهر گنجه را نشانه گرفت و بدین سان مرحله نخست جنگ های روس علیه ایران آغاز شد. علی اصغر شمیم بهانه آغاز دوره اول جنگ ها را «انقلابات داخلی گرجستان» و علت اساسی جنگ را «تمایل هر دو دولت به تصرف آن ناحیه» می داند و معتقد است دفاع ایران از قفقاز در برابر تجاوز قوای روسیه یک امر طبیعی و مبنی بر حق حاکمیت ایران بر آن ناحیه بوده است.

به قدرت رسیدن فتحعلی شاه قاجار، وضعیت اجتماعی ایران را بیش از پیش آشفته کرد و بدین سان اوضاع نابسامان داخلی و تعاملات بین المللی زمینه آغاز جنگ ها را فراهم آورد. فتحعلی شاه در دورانی به تخت سلطنت نشست که رقابت قدرت های بزرگ آن عصر، نظیر روسیه و انگلیس در ایران تشدید شده و جهان در حال تحولات عظیم و گسترده در عرصه سیاست و اقتصاد بود. اما او شناختی از پیچیدگی های جهان نداشت.

ورود انگلیس به صحنه سیاسی ایران در عصر قاجار

در اواخر قرن هجدهم و اوایل سده نوزدهم میلادی، متصرفات انگلیس در هندوستان از چند سوی مورد تهدید قرار گرفته بود و انگلیسی ها با اعمال سیاست ماهرانه و بسیار مکارانه ای که مبتنی بر ایجاد اختلاف میان سلاطین و امرای منطقه و تضعیف و تهدید و تطمیع آنها بود، توانستند مستملکات خود را در هندوستان حفظ کنند و در ضمن، دولت تزاری روس را که چشم طمع به مستعمرات آنان در هند دوخته بود، در تصرف سهمی ارزنده از خاک ایران یاری دهند.

«نخستین خطر از جانب «زمان شاه» از امرای افغانستان بود که گروهی از مردم هند

او را برای تسخیر متصرفات انگلیس در آن کشور دعوت کرده و تیپو صاحب، سلطان میسور هم در این باره با او پیمان اتحاد بسته بود.»

دولت انگلیس که از این لشکرکشی هراسان شده بود، تصمیم گرفت از طریق تحریک فتحعلی شاه و به عنوان اعاده حاکمیت ایران بر آن سرزمین، دشمن را دفع کند؛ به همین جهت فردی به نام «مهدی علی خان را که اصلاً ایرانی و نماینده شرکت هند شرقی در بوشهر بود» با هدایایی به دربار ایران فرستاد. «وی در ربیع الاول سال ۱۲۱۴ هجری قمری مطابق ۱۷۹۹ میلادی در تهران به حضور شاه رسید.»

در اواخر همان سال یک مأمور انگلیسی به نام «سر جان ملکم» با هدایایی بسیار از طرف حکومت انگلیسی هند عازم دربار ایران شد.

درباره شیفتگی فتحعلی شاه در خصوص دریافت هدایا از سفیران انگلیس در کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» آمده است:

فتحعلی شاه همیشه مفتون و شیفته هدایا و پیشکش های گرانبهای انگلیس ها بوده و متجاوز از ۲۵ سال میرزا ابوالحسن شیرازی که وزیر امور خارجه ایران بود، سالی هزار و پانصد تومان از انگلیس ها مقرری داشت، سایر وزرا و درباریان هم شاید مقرری و یا پیشکشی داشته اند... اما فتحعلی شاه همیشه مدیون و مرهون احسان های دربار لندن بود. معروف است که هر وقت بنا بود نماینده مخصوص یا وزیر مختار تازه ای از انگلستان یا هندوستان برسد، همیشه در پنهانی تحقیقات می نمود که قبلاً مطلع شود این شخص چه هدیه گرانبهایی برای او آورده است.

در هر حال با ورود ملکم خان به ایران در سال ۱۲۱۵ قمری (۱۸۰۱ میلادی) یک قرارداد سیاسی بر ضد افغانستان و فرانسه به همراه یک قرارداد تجاری با ایران منعقد شد. «این قرارداد که توسط حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم شاه و سرجان ملکم مهر و امضاء گردید، شاید اولین قراردادی بود که بین دولتین ایران و یک دولت مسیحی بر ضد یک کشور اسلامی و یک کشور مسیحی دیگر منعقد می گشت؛ بی آن که خطری از جانب آن دو کشور متوجه ایران باشد.»

در این قرارداد قید شده بود در صورت حمله پادشاه افغانستان به هند، پادشاه ایران برای اضمحلال آن کشور وارد عمل خواهد شد. «در مقابل دولت انگلیس هند نیز برعهده گرفته بود که برای دولت ایران هر اندازه مهمات و آلات و ادوات جنگی و

آذوقه لازم باشد، صاحب منصبان دولت پادشاهی انگلیس تهیه و تحویل خواهند داد»

بدون تردید قبول این تعهد غیرقابل توجه از طرف شاه ناآگاه ایران، بدون رشوه های کلان و هدایای بسیار مأموران انگلیس به مقامات ایران ممکن نبود. «کاپیتان ملکم مأموریت داشت که... مبلغی به شاه و وزرای او رشوه بدهد و آنها را به طرف دولت انگلیس جلب نماید و او پس از مطالعه دقیق، در کیسه های پول را باز کرد و به مقصود رسید... او اعتراف کرده که هر اشکالی، تحت تأثیر طلای دولت انگلیس، به طور معجزه ماندی، از پیش برداشته می شد.»

نقش انگلیس در آغاز جنگ های روس علیه ایران

پس از تصرف گرجستان، روس ها سیاست توسعه طلبی خود را در قفقاز ادامه دادند؛ و ژنرال سیسیانف در ۱۲۱۸ هجری قمری به شهر ایرانی گنجه هجوم آورد، و بدین ترتیب دوره اول جنگ های ایران و روس آغاز شد.

در این ایام، حاکم گنجه فردی به نام «جوادخان زیاداوغلی» بود. وی که مردی میهن پرست بود، با تمام توان به همراه دو پسر و دو برادرش در مقابل متجاوزان روس ایستادگی کرد و سرانجام نام خود را به عنوان «نخستین شهید جنگ های روس با ایران» ثبت نمود. «جوادخان... با وجود کثرت سپاه روس در دفاع از شهر مردانه پایداری کرد و فتحعلی شاه را به کمک طلبید؛ منتها شاه ایران چون میانه خوبی با جوادخان نداشت «هفت ماه بعد» از سقوط گنجه، لشکریان ارتش ایران را روانه این شهر نمود.

اگر چه جوادخان و فرزندانش «تقی و حسن و دو برادرش محمود و باقر» به همراه هزاران سرباز جانباخته ایرانی در مقابل نیروی بی شمار روس ایستادگی کردند، لکن «بی گمان اگر این استواری، با زخمی از درون، تزلزل نمی پذیرفت، بعید بود که سیسیانف بتواند به سهولت بر گنجه دست یابد». این «زخم از درون» خیانتی بود که از یکی از اطرافیان جوادخان به نام «نصیب بیگ شمس الدین لو» سر زد. این خائن به همراه برخی از اطرافیانش به سردار متجاوز روس پیوست و شبانه دروازه شهر را به روی سپاه دشمن گشود. بدین سان سیسیانف وارد گنجه شد و به قتل عام فجیعی در گنجه دست زد و به حکام برخی ولایات قفقاز از جمله قراباغ و ایروان پیغام فرستاد که بدو پیوندند. در این میان سه تن از والیان شهرهای قفقاز به نام های جعفرقلی خان،

کلبعلی خان و محمدخان قاجار ابروانی دعوت او را پذیرفتند و نام خود را به عنوان خائنانی وطن فروش در دفتر جنگ های روس با ایران ثبت کردند.

بدین سان شهر مهم گنجه که یکی از محافل پررونق فرهنگ ایرانی و شعر فارسی و خاستگاه شاعران بزرگ پارسی گوی چون نظامی گنجوی و مهستی گنجوی بود، سقوط کرد و تحت سیطره امپراتوری روس در آمد. روس ها بلافاصله نام این شهر را به «الیزابت پل» تغییر دادند. ایرانی ها نیز به یاد جنایات و خونریزی های ناجوانمردانه سیسیانف به او لقب «ایشپخدر» (در ترکی: کارش تغوّط است) دادند.

در پی تسخیر گنجه، فتحعلی شاه نامه ای به سیسیانف نوشت و او را از اقدامات جنگجویانه برحذر داشت. اما چنانکه پیش بینی می شد، فرمانده قوای نظامی روس اعتنایی به این نامه نکرد و آن را بدون پاسخ گذاشت. حدود هفت ماه پس از سقوط گنجه، در بیست و هفتم ذیحجه ۱۲۱۸ قمری عباس میرزا نایب السلطنه روانه تبریز شد تا سپاهی فراهم آورد و به مقابله با قوای روس پردازد.

خبر سقوط گنجه و قتل عام مسلمانان، در دربار فتحعلی شاه غوغایی به پا کرد. گرچه این حادثه تلخ در سرتاسر کشور موجی از اندوه و غم و نگرانی ایجاد کرد، لکن آذربایجان به عنوان منطقه همجوار با سرزمین های قفقازی ایران، در ولوله ای عظیم فرورفت؛ به گونه ای که مسلمانان و ساکنان شهرهای قفقازی، اغلب با بیل و کلنگ آماده نبرد با لشکر متجاوز روس شدند. «در اواخر این سال [۱۲۱۸ هجری قمری] قریب به ۵۵ هزار نفر سواره و پیاده از افواج و دسته های تحت السلاح و مختلط ایالات و ولایات در چمن سلطانیه گرد آمدند و عباس میرزا روز ۱۴ صفر سال ۱۲۱۹ هجری قمری از تبریز به جانب ابروان حرکت کرد و در یک کیلومتری آن شهر اردو زد».

روحیه مقاوم سربازان ایرانی در مقابله با دشمن تجاوزگر روس، با صدور فتاوی جهادی علما، مقاوم تر شد. بر این اساس است که بر طبق منابع تاریخی، در دوره اول جنگ ها، پیروزی از آن سپاهیان ایران بود. «سواره نظام ایران با کمال رشادت حمله روس ها را دفع کرد و عباس میرزا برای تشویق سربازان شخصاً وارد میدان جنگ شد و در زیر آتش توپخانه دشمن شروع به حمله نمود و قلب پیاده نظام روس را شکافت و آنها را از کار انداخت... و اسرای زیادی از آنان به دست آورد».

حملات پی در پی سربازان دلیر ایرانی، موجب عقب نشینی سپاه تا بن دندان مسلح

روس شد؛ و سرانجام در نبرد سختی در حوالی باکو، ژنرال سیسیانف به دست حسینقلی خان، حاکم و مدافع باکو، کشته شد و سپاه روس روحیه خود را از دست داد.

اگر چه سپاه ایران در دوره اول جنگ ها به پیروزی هایی دست یافت، لکن دو عامل «خیانت برخی رجال وطن فروش داخلی» و «دخالت نیروهای خارجی به ویژه انگلیس در جریان نبردها» مسیر جنگ های روس با ایران در دوره اول را تغییر داد و این دو عامل باعث انعقاد قرارداد زشت گلستان شد.

«در مرحله اول جنگ های ایران و روس و طی ده سال نبرد سپاهیان دو کشور، هیچ گاه روس ها نتوانستند از طریق اثبات برتری نظامی خود به نتیجه برسند. صلح گلستان نیز با اتکا به اقتدار نظامی روس ها حاصل نشد، بلکه روس ها این صلح را... با دریافت تمام اطلاعات سپاه ایران از انگلیسی ها و سپس با همراهی های دیوانیان هواخواه انگلیس به ایران تحمیل کردند. به عبارت دیگر پیروزی روس ها در انتهای ده سال جنگ، پیروزی نظامی نبود، بلکه آنان با بازی های سیاسی و مساعدت همه جانبه سرگور اوزلی به صلح گلستان و تصرف سرزمین های قفقاز رسیدند...».

با شکست ایران از روسیه بر اثر نداشتن اسلحه مدرن و خیانت های مکرر و پیدا و پنهان انگلیس، دولت ایران از پیشنهاد اتحاد ناپلئون استقبال کرد. ناپلئون، امپراتور فرانسه، که در آن زمان با روس و انگلیس در حال جنگ و رقابت بود، از فرصت استفاده کرد و ایران را به نفع خود وارد دسته بندی های سیاسی - نظامی آن دوران کرد. در سال ۱۲۲۲ عهدنامه فین کنشتاین میان دو دولت فرانسه و ایران به امضا رسید. براساس این قرارداد، دولت ایران متعهد گردید با دولت انگلیس قطع رابطه کند و برای حمله به متصرفات آن دولت در هندوستان، با فرانسه همکاری نظامی داشته باشد. در مقابل دولت فرانسه نیز متعهد گردید از طریق ارسال اسلحه و آموزش نظامی سپاه ایران، دولت ایران را در بازپس ستاندن مناطق از دست رفته قفقاز یاری دهد. «لیکن هنوز دو ماهی از انعقاد عهدنامه فین کنشتاین نگذشته بود که ناپلئون پس از کسب یک پیروزی در جنگ با روسیه، با آن کشور صلح کرد. سپس در هفتم ژوئیه ۱۸۰۷ میلادی عهدنامه تیلسیت را بدون منظور کردن منافع ایران در قفقاز، با روسیه به امضاء رسانید.»

با وجود این، نیروهای فرانسوی قریب به یک سال دیگر پس از پیمان تیلسیت، به آموزش های نظامی سپاه ایران ادامه دادند. برخی منابع فرانسوی صراحت دارد که

در این وقت، انگلیسی ها برای تداوم جنگ، پول هایی در گرجستان خرج می کردند.

انعقاد عهدنامه فین کنشتاین و ادامه آموزش های نظامی و تقویت نیروهای رزمی ایران توسط افسران فرانسوی که فتوحاتی نیز در پی داشت، دولتین روس و انگلیس را به هراس انداخت و در نتیجه سر جان ملکم از طرف دولت انگلیسی هند و سر هارفورد جونز از طرف بریتانیا مأمور سفارت ایران شدند. در این میان ایران که هنوز به قرارداد خود با فرانسه پایبند بود، اولی را محترمانه نپذیرفت و از او خواست که موضوع مأموریت خود را به اطلاع حاکم شیراز برساند. لکن فرستاده بریتانیا موفق شد پس از تغییر سیاست ناپلئون که بهترین فرصت را در اختیار انگلیسی ها قرار داده بود مسیر حوادث جنگ های ایران و روس را به سود منافع بریتانیا تغییر دهد. اگرچه این فرستاده پس از اندک مدتی که در بوشهر اقامت داشت، مدتی در شیراز و به توالی در اصفهان متوقف ماند تا چنانچه فرانسه به تعهدات خود عمل نکند، اجازه عزیمت او به تهران داده شود.

باری! نحوه برخورد رجال ایران با این سفیر می رساند که برخلاف نظر برخی مورخان معاصر، صرفاً هدایا و طلاهای دولت انگلیس سبب روگردان شدن دربار ایران از فرانسه و روی آوردن به دولت انگلیس نبود. در واقع دولت ایران از نظر روانی در شرایطی قرار داشت که مجبور بود پیشنهادهای فریبنده انگلیسی ها را که با کمک نظامی و مالی فوری و همآوازی با ایرانیان در ادامه پیکار با متجاوزان همراه بود بپذیرد.

عجیب این که ناپلئون در این ایام پیکی به نزد فتحعلی شاه فرستاد و به او خبر داد دولت فرانسه ایران را در افتتاح روابط ظاهری با انگلیس ذیحق می داند.

در چنین شرایطی بود که سفیر بریتانیا بی آن که تقاضایش مبنی بر قطع روابط ایران با فرانسه پذیرفته شود، در ذیقعده ۱۲۲۴ قمری (فوریه ۱۸۰۹) وارد تهران شد. جونز نامه و هدیه ای شامل یک قطعه الماس گرانبها از سوی جورج سوم، پادشاه انگلیس، برای فتحعلی شاه و هدایایی دیگر برای درباریان به همراه آورده بود. منابع انگلیسی در این خصوص می نویسند:

موفقیت های جونز تماماً به وسیله رشوه بوده، چنانچه در آن اوقات بدون رشوه، موفقیت غیرممکن بود... تمام قضایای سیاسی در ایران به وسیله طلا- حل و فصل می شود. هر گاه یکی از عمال دولت فرانسه باید اخراج شود، عزل او درست مثل تعیین قیمت یک اسب قابل خریداری است. ایران مملکتی است که در آن بدون صرف پول

زیاد، نمی توان یک قدم برداشت.

مقارن این حوادث، براساس اسناد تاریخی، افکار عمومی در ایران به شدت به دشمنی با فرانسوی ها تحریک شده بود و حتی گاه خدمتکاران ایرانی آنها، مورد ضرب و شتم اوباش قرار می گرفتند. البته چنانچه از اظهارات جونز، سفیر بریتانیا در ایران برمی آید، عوامل انگلیس در وقوع این جریانات نقش اساسی داشتند.

در همین احوال سر جان ملکم فرستاده دولت انگلیسی هند بار دیگر در صحنه سیاست ایران حضور یافت. «وی قبل از آن که درباره مأموریت خود سخنی به میان آورد، توپخانه و تفنگ های جدیدی را که همراه آورده بود به نظر شاه رسانید و افسران انگلیسی توپخانه و پیاده نظام را به شاه معرفی نمود و بلافاصله آنان را برای تعلیم دسته های سپاه و خدمت در اردوی زیر فرمان عباس میرزا به آذربایجان فرستاد.»

البته همزمان با این اقدامات، دولت انگلیس از تهدید دولت و ملت ایران غافل نمانده بود. ملکم، یک نفر از خاندان زند را هم با خود از هند به سواحل ایران آورده و او را مدعی تاج و تخت بر باد رفته نیاکان زندی خویش قلمداد کرده بود.

ناگفته نماند دولت انگلیس به منظور تشدید تهدیدات خود علیه ایران، در همین ایام، نیروی دریایی کاملی در خلیج فارس گرد آورده بود.

یکی از نویسندگان معاصر با اشاره به تشدید این تهدیدات از سوی انگلیس که مقارن با اوج گیری جنگ های روس علیه ایران صورت می گرفت می نویسد:

انگلیسی ها که دیگر به اهمیت ایران پی برده بودند، در نظر داشتند که این بار با گرفتن امتیازات بیشتر از دولت ایران، از قبیل واگذاری جزیره قشم و خارک و هرمز به آنان و اجازه ساخت استحکامات نظامی در بوشهر و قرار دادن بنادر بحر خزر در اختیار بازرگانان انگلیسی، به عنوان شرایط کمک آنان به ایران در مقابل روس ها، مقدمات تسلط خود را بر این کشور جنگ زده فراهم سازند.

سیاست ائتلاف وقت انگلیس در جنگ های ایران و روس

در محرم سال ۱۲۲۴ قمری (۱۸۰۹ م) با هدف برقراری روابط جدیدی که متضمن همکاری انگلیس در بیرون راندن روس از قفقاز بود، عهدنامه ای به امضای میرزا شفیع صدراعظم و عبدالله خان امین الدوله از طرف ایران و سر هارفورد جونز از سوی دولت

انگلستان تنظیم شد. این عهدنامه دولت انگلیس را متعهد می نمود برای راندن قوای اشغالگر روس از ایران، حتی در صورت صلح بین آن دو کشور کمک های مالی و نظامی و سرباز در اختیار دولت ایران قرار دهد.

محققان و پژوهشگران روسی در منابع و اسناد تاریخی خود چنین نوشته اند که انگلیسی ها «به منظور برانگیختن ایرانیان به جنگ با روس ها، مانع از انجام مذاکرات صلح عباس میرزا و فرمانده ارتش روس در قفقاز شدند». اما چنین پیداست که هدف انگلستان از بستن این پیمان، ضمن مساعدت به تضعیف نیروهای دو طرف و به خصوص ایران «اتلاف وقت برای روشن شدن فرجام جاه طلبی ناپلئون، تحریک دولت روسیه به انصراف از پیمان تیلسیت و وادار کردن آن کشور به اتحاد با انگلستان بوده است. سرانجام نیز انگلیسی ها در اواسط سال ۱۸۰۹ میلادی به این منظور دست یافتند.»

این معاهده، صرفاً برای فریب ایرانیان بود؛ و هیچ گاه نیز به شکل واقعی به مفاد آن عمل نشد؛ و اگر صادقانه و واقعاً به آن عمل می شد، نتیجه جنگ چیز دیگری بود. لکن مأموران انگلیس که در پی اتلاف وقت بودند، با نمایش ماهرانه ای، مانع اجرای آن شدند؛ بدین معنی که سر جان ملکم، صلاحیت نمایندگی جونز را به عنوان سفیر تام الاختیار مورد تردید قرار داد و از قبول تعهدات او خودداری کرد. «بی شک این اختلافات بین دو سفیر، ساختگی و حيله ای از سوی بریتانیا بود؛ زیرا امکان نداشت که دولت بریتانیا اعزام سفیر خود به ایران را به اطلاع حکومت انگلیسی هند نرسانده باشد.» چندی بعد و پس از اجرای سیاست اتلاف وقت، انگلستان سفیر جدیدی به نام «سر گور اوزلی» که همچون اسلاف خویش، محصولی از کارخانه جاسوس سازی انگلستان بود، روانه ایران کرد.

حضور سر گور اوزلی، عهدنامه دیگری را به اوراق و اسناد معاهدات میان ایران و انگلیس اضافه کرد. براساس این پیمان «دولت انگلیس بر عهده گرفت که اگر ایران مورد تهاجم کشوری خارجی قرار گیرد، «در صورت تقاضای ایران» و «در صورت امکان»!! نیروهای انگلیس به یاری ایران بیایند و گر نه انگلیس سالی دویست هزار تومان به دولت ایران باید پردازد.»

براساس پیمان اخیر، دولت انگلستان حکمیت خود را در اختلافات سرحدی و تعیین حدود مرزی با روسیه به ایران تحمیل نمود.



## نقش انگلیس در انعقاد عهدنامه های گلستان و ترکمانچای

علی رغم توفیق نسبی سربازان ایران در مقابله با تجاوزات لشکر روس، سپاهیان تجاوزگر توانستند با استفاده از خیانت عده ای عنصر وطن فروش داخلی و تشدید دسیسه های انگلیس در تحولات اجتماعی ایران، جریان جنگ های اول ایران و روس را به نفع خود تغییر دهند و زمینه لازم را برای پذیرش صلح از سوی ایران فراهم آورند.

پس از پیروزی سپاهیان روس در قریه اصلان دوز در پنجم ذی الحجه ۱۲۲۷ هجری قمری بر لشکریان ایرانی، عباس میرزا نیمی از قوای خود را از دست داد.

«در این میان سفیر انگلیس، سر گور اوزلی، به وساطت برخاست و مقدمات عقد پیمان صلح را بین ایران و روسیه فراهم ساخت. مذاکرات صلح مدتی طول کشید و عاقبت عهدنامه ای در قریه گلستان از توابع قراباغ در یازده فصل و یک مقدمه نوشته شد و در تاریخ ۲۰ شوال سال ۱۲۲۸ هجری قمری مطابق با ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی [بیستم مهرماه ۱۱۹۲ خورشیدی] با حضور سفیر انگلیس [سر گور اوزلی] به وسیله ابوالحسن خان شیرازی نماینده ایران و نیکولا نماینده فوق العاده تزار و سردار روس به امضا رسید».

وساطت سر گور اوزلی سفیر انگلیس در ایران در باب صلح و انعقاد قرارداد بین ایران و روس از اینجا آغاز شد که به محض ورود این سفیر، دورتیشف فرمانده سپاه روسیه در گرجستان، نامه ای به سفیر انگلستان فرستاد و در آن خواستار میانجیگری میان دولتین درگیر جنگ شد. اوزلی که همچون سَلَف خود، هارفورد جونز، توانسته بود اعتماد فتحعلی شاه را به دست آورد، موفق شد دربار ایران را به پذیرش صلح راضی کند. در آن زمان شرایط جنگ تقریباً به نفع ایران بود. دور اول مذاکرات صلح، که در آن سر گور اوزلی و منشی سفارت، جیمز موریه حضور داشتند، بدون نتیجه به پایان رسید.

در پی شکست مذاکرات صلح، شروع جنگ اجتناب ناپذیر بود. به همین دلیل عباس میرزا آماده کارزار شد. اوزلی در این میان چهره واقعی انگلستان را نمایان ساخت و اعلام نمود دولت های روس و انگلیس با یکدیگر صلح کرده اند و بدین سان به افسران انگلیسی حاضر در اردوی ایران دستور ترک مخاصمه داد. این اعلام غیرمنتظره، در تضعیف روحیه سربازان ایرانی موثر آمد و در پی آن سپاهیان روس به سپاهیان ایران حمله کردند؛ و کار به شکست سخت اصلاندوز کشید.

شکست اصلاندوز که نتیجه کارشکنی علنی مأموران انگلیس و حيله ورزی سفیر این کشور بود، نتوانست عباس میرزا را از فکر بازستاندن سرزمین های اشغال شده ایران در قفقاز منصرف نماید. ایرانیان به فکر تقویت سپاه خویش برآمدند؛ لکن در آن سوی میدان نبرد، سپاهیان روس بار دیگر سرگور اوزلی را به عنوان واسطه صلح نزد شاه ایران فرستادند. این بار نیز اوزلی موفق شد «با تطمیع و تهدید به قطع کمک های مالی انگلستان» شاه ایران را به قبول صلح وادارد. عهدنامه ننگین گلستان بدین ترتیب بر ایران تحمیل شد. ناگفته نماند سرپرسی سایکس، انعقاد این عهدنامه شوم را «بر اثر مساعی عالیه اوزلی» دانسته است.

وزیرمختار انگلستان به قدری در این ایام بر فتحعلی شاه تسلط داشت که انتخاب میرزا ابوالحسن شیرازی به عنوان «نماینده ایران در مذاکرات صلح» به پیشنهاد او صورت گرفت. پیش از این قرار بود قائم مقام فراهانی که فردی میهن پرست و مخالف انگلستان بود- نمایندگی و سرپرستی هیئت ایرانی را برعهده داشته باشد.

عهدنامه گلستان یکی از ننگین ترین معاهداتی است که در تاریخ ایران به امضا رسیده است. به موجب آن، ایالات و شهرهای گرجستان، داغستان، بادکوبه، دربند، شروان، قرا باغ، شکّی، گنجه، موقان و قسمت علیای تالش به روسیه واگذار شد. همچنین حق کشتیرانی ایران در دریای مازندران از بین رفت و تسهیلات فراوانی به نفع بازرگانان روسی در نظر گرفته شد. به گفته جان ویلیام کی، دولت انگلستان ایران را دست بسته تسلیم دولت روس نمود.

سرگور اوزلی در یادداشت های خود اعتراف کرده است «خدمات کوچکی که او افتخار انجام آن را داشته، بخشی از وظایف او و همه براساس دستورات دولت پادشاهی انگلستان بوده است».

در سال ۱۲۲۹ قمری وزیرمختار دیگری به نام «هنری الیس» از طرف دولت انگلیس وارد ایران شد. او موفق گردید قرارداد جدیدی را که همراه آورده بود به امضا رساند. «در این قرارداد پرداخت کمک مالی مشروط به این شده بود که اولاً- این کمک با نظارت نماینده انگلیس فقط صرف نگهداری سپاه دفاعی در سرحدات شمالی ایران شود؛ ثانیاً ایران به هیچ وجه درصدد تهاجم و جنگ تهاجمی برنیاید. به این ترتیب دولت انگلیس توانست راه ادعای ایران را نسبت به ایالات از دست رفته برای همیشه مسدود کند.»

علی اصغر شمیم معتقد است عهدنامه گلستان «که با شرایط نامناسب از طرف دولت زورمند روسیه تزاری بر ایران تحمیل شد، تکلیف سرحدات دو دولت را به طور قطعی تعیین نکرده بود و می بایستی نمایندگان دو دولت در سرحدات اجتماع کنند و مرزها را معین نمایند. بنابراین ممکن بود بر اثر بروز اختلاف نظر بین نمایندگان، مجدداً آتش جنگ میان دو دولت روشن گردد و بار دیگر مردم قفقازیه را دچار وحشت و اضطراب نماید».

ویژگی دیپلماسی انگلیسی نیز همین است که هر جا عهده دار میانجیگری شده اند، زمینه را برای اختلاف و برخورد آینده باقی گذاشته اند تا در صورت لزوم، آتش افروزی و بهره برداری کنند. در عهدنامه گلستان نیز چنین ردپایی از انگلیس دیده می شود؛ به طوری که سایکس هم بر ابهام زیاد مواد مربوط به آن عهدنامه اعتراف دارد.

در سال ۱۲۴۰ هجری قمری (دوازده سال پس از پایان جنگ های دوره اول) دوباره روس ها تجاوزات خود را آغاز کردند و به بهانه این که اراضی گوگچه ایروان طبق قرارداد گلستان به روسیه تعلق دارد و دولت ایران هنوز نماینده ای برای تعیین مرزهای تالش نفرستاده، تحرکات نظامی خود را شروع نموده و تهدید کردند اگر ایران مناطق یاد شده را به زبان خوش واگذار نکند، به ضرب شمشیر خواهند گرفت.

مذاکرات به جایی نرسید و خوش خیالی های فتحعلی شاه و اعتماد او به انگلستان نیز کارساز نشد. «مرحله دوم جنگ ها که یازده ماه به طول کشید با عقب نشینی و شکست سپاهیان ایران توأم است، زیرا درست در حالی که سپاه ایران مشغول فتوحات و افتخار آفرینی بود، «به دلیل بی کفایتی دولتمردان و ضعف بنیه نظامی سپاه عباس میرزا و خیانت برخی از کارگزاران و حکمرانان، ایران موفق نشد تا ریشه تجاوز روسیه را بخشکاند».

پیشروی قوای نظامی روس در مرحله دوم جنگ ها به حدی بود که متجاوزان ضمن عبور از رود ارس، شهرهای مهمی چون خوی و دهخوارقان را تصرف کردند. وقتی سپاهیان روس عازم تبریز شدند، این شهر در دست والی بی لیاقت آن، آصف الدوله خائن بود. وی از شدت ترس، متواری شد و بدین سان تبریز هم به آسانی به دست روس ها افتاد و غارت شد. سقوط تبریز، جنگ روس با ایران را وارد مرحله جدیدی کرد. فرمانده قشون روس، ژنرال پاسکویچ، در صدد پیشروی برآمد؛ اما وقتی به روستای ترکمانچای رسید،

امپراتور روسیه تزار نیکلای اول به او دستور داد همان جا متوقف شود و عهدنامه ای با ایران به امضا برساند. در این میان شخصی به نام «گریبایدوف»، پسرخواهر پاسکوویچ و فرمانده نظامی روس، در محل ترکمانچای برای نوشتن مفاد قرارداد، حضوری خطرناک و تحریک کننده داشته است... طرح و تهیه پیشنویس معاهده ترکمانچای بر عهده گریبایدوف واگذار شد و به پاس این خوش خدمتی ارتقای مقام یافت». گریبایدوف در سالگرد انعقاد قرارداد ترکمانچای، به دست مردم تهران، در محل سفارت روس، کشته شد.

البته در این مقطع از جنگ برخلاف روزهای اوج نبرد، مک دونالد و چند تن افسر انگلیسی که به عنوان مستشار نظامی ایران، همه جا در میدان های جنگ همراه ولیعهد بودند، او را به ادامه جنگ و نپذیرفتن صلح تحریک می کردند. «دولت انگلستان در این آتش افروزی مقاصد گوناگونی داشت که از آن جمله مشغول کردن روس ها در جنگ دیگری با ایران در قفقاز بود؛ زیرا تصمیم روس ها به اشغال قسطنطنیه به دنبال شکست عثمانی از ایران و علنی شدن ضعف نظامی آن، برخلاف مصالح بریتانیا بود».

سرانجام «در دهم فوریه ۱۸۲۸ برابر با پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری قمری [اول اسفندماه ۱۲۰۶ خورشیدی] عهدنامه ای که سرنوشت ایران را طی مدت یک قرن بعد یعنی تا سقوط حکومت تزاری روسیه تعیین می کرد، در ترکمانچای به امضا رسید. به موجب آن، علاوه بر ایالاتی که طبق عهدنامه گلستان از ایران جدا شده بود، ایالات نخجوان، ایروان، تالش، قراباغ و شوره گل به روسیه واگذار و سرحد بین دو کشور رود ارس تعیین شد. مقرر شد مبلغ ده کرور (پنج میلیون) تومان بابت غرامت جنگ به روس ها پرداخت گردد و عبور و مرور کشتی های جنگی در دریای مازندران منحصراً به دولت روسیه تعلق بگیرد. قوای نظامی روس در ایام تصرف آذربایجان و تبریز و اردبیل، دست به غارت زدند. تاراج کتاب های خطی مقبره شیخ صفی در اردبیل، یکی از خسارات بزرگ فرهنگی بود که به ایران وارد شد. به نوشته علی اصغر شمیم «روسیه تزاری در این عهدنامه، نیات و مقاصد استعماری خود را بی پرده نشان داد و منافی عاید آن دولت شد که در هیچ یک از جنگ های اروپا نتوانسته بود نظیر آن را به دست آورد... اتباع آن دولت در ایران از تابعیت نسبت به قوانین حقوقی و جزایی ایران معاف شدند [کاپیتولاسیون]».

مرحوم قائم مقام فراهانی از انعقاد چنین عهدنامه ننگینی ناخشنود بود و می کوشید امضای آن را با طولانی کردن مباحثات و تا رسیدن سپاهیان اعزامی به تأخیر بیندازد و

روس ها را به قبول شرایط مناسب تری وادار سازد. لیکن ظاهراً اصرار سفیر انگلیس دیگر مجالی برای درنگ باقی نگذاشته بود. جالب این که مک دونالد پس از قبول صلح از سوی ایران، از پرداخت کمک مالی دولت انگلیس به ایران به این بهانه که آغاز جنگ بر اثر اعلان جهاد از سوی علمای ایران بوده امتناع ورزید.

فهرست منابع و مآخذ

- آراین پور، یحیی (۱۳۷۸)، از صبا تا نیما، تهران، زوآر.
- الگار، حامد (۱۳۵۶) دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سّری، تهران، توس.
- امین ریاحی، محمّد (۱۳۷۸) تاریخ خوی، تهران، طرح نو.
- انوشه، حسن (۱۳۷۵) جنگ های ایران و روس، دایره المعارف تشیع، ج ۵، تهران، شهید محبّی.
- تره زر (۱۳۱۶) یادداشت ها، ترجمه عباس اقبال، تهران، فرهنگ سرا.
- جمال زاده، محمدعلی (۱۳۷۲) تاریخ روابط روس و ایران، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- جمعی از تاریخ نگاران شوروی (۱۳۵۹) تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورز، تهران، پویش.
- حیدری، اصغر (۱۳۸۱) طوفان در آذربایجان، تبریز، احرار.
- خان ملک ساسانی (۱۳۶۲) دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، تهران، بابک.
- خاوری شیرازی، فضل الله (۱۳۸۰) تاریخ ذوالقرنین، ناصر افشارفر، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ژان یونر (۱۳۷۶) دلاوران گمنام ایران در جنگ با روسیه تزاری، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، زرین.
- سایکس، سر پرسی (۱۳۳۵) تاریخ ایران، ترجمه سیدمحمدتقی فخر مازندرانی، تهران، علی اکبر علمی.
- سپهر، لسان الملک (۱۳۸۰) ناسخ التواریخ، به اهتمام جمشید کیان فر، جلد قاجاریه، تهران، اساطیر.
- سیف، عبدالرضا (۱۳۸۲) ادبیات پایداری در جنگ های ایران و روس، تهران، جهاد دانشگاهی.

- شریف نژاد، جواد (۱۳۸۵) تجزیه قفقاز از ایران، فصلنامه آران، س ۲، ش ۴، تبریز، آران.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۸۴) ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، مدبر.
- طاهری خسروشاهی، محمد (۱۳۸۸) فصل های تاریکی، واکنش شاعران به اشغال قفقاز، تهران، تمدن ایرانی.
- طباطبائی مجد، غلامرضا (۱۳۷۳) معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، تهران، موقوفات محمود افشار.
- قائم مقام فراهانی، ابوالقاسم (۲۵۳۶) منشات قائم مقام، محمد عباسی، تهران، شرق.
- همو، (۱۳۸۰) احکام الجهاد و اسباب الرشاد، غلامحسین زرگری نژاد، تهران، بقعه.
- کاظمی، احمد، (۱۳۸۵) پان ترکیسم و پان آدریسم، تهران، مؤسسه مطالعاتی ابرار معاصر.
- کسروی، احمد (۲۵۳۷) شهریاران گمنام، تهران، امیرکبیر.
- کمالی، فرزاد (۱۳۸۶) جنگ های ایران و روس از نگاهی دیگر، مجله ایران شمالی، ش ۸ و ۹.
- کیان فر، جمشید (۱۳۸۵) غارت کتابخانه شیخ صفی توسط ارتش روس، ماهنامه طرح نو، تبریز، ش ۱ و ۲.
- محمود، محمود (۱۳۴۴) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، تهران، اقبال.
- مفتون دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۸۳) مآثر سلطانیه، غلامحسین زرگری نژاد، تهران، روزنامه ایران.
- مهمید، محمدعلی (۱۳۶۱) پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران، تهران، میترا.
- نجم آزاد، فقاقت (۱۳۸۳) مجموعه مقالات ایران، قفقاز و آران، به اهتمام پرویز ورجاوند، تهران.
- نجمی، ناصر (۱۳۷۷) بلند آوازگان تاریخ ایران، عباس میرزا، تهران، علم.
- نسوی زیدری، محمد (۱۳۶۶) سیره جلال الدین (تاریخ جلالی) ترجمه محمدعلی ناصح، به کوشش خطیب رهبر، تهران، سعدی.
- نفیسی، سعید (۱۳۷۶) تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۲، تهران، بنیاد.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۴۷) روضه الصفای ناصری، ج دوم، تهران، مرکزی.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۵۵) تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر.

ص: ۱۶۰

- همو (۱۳۸۵) تجاوزهای پیاپی روسیه به ایران پیش از جنگ های ایران و روس، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۲۳۱، س ۲۱، شماره سوم و چهارم.

- همو (۱۳۸۶) مسافران انگلیسی در ایران عصر قاجار و کتاب هایشان، روزنامه اطلاعات، ش ۲۴۰۵۶.

پانوشت ها

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز.

۱. شریف نژاد، ۱۳۸۵، ص ۷۹

۲. منابع ایرانی نوشته اند چون گرگین خان به جای پدر به امارت رسید، طی نامه ای به فتحعلی شاه، اطاعت خویش

(۱۱): را از دربار ایران اعلام داشت. برای متن نامه بنگرید به: (قائم مقام، ۱۳۸۰

۳. شریف نژاد، ۱۳۸۵، ص ۸۰

۴. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۸۶

۵. هوشنگ مهدوی، ۱۳۵۵، ص ۲

۶. سایکس، ۱۳۳۵، ص ۴۶۹

۷. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۶۸

۸. محمود، ۱۳۴۴، ص ۳۳۸

۹. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۳

۱۰. محمود، ۱۳۳۴، ص ۳۶

۱۱. همان، ص ۴۵

۱۲. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۸۶

۱۳. ژان یونر، ۱۳۷۶، ص ۴۱۷



من پیش بینی می کنم که ارتش روسیه در گرجستان « : ۱۴ . جوادخان نامه ای به فتحعلی شاه نوشت و اظهار داشت

متوقف نخواهد شد... من در اینجا [گنجه] جز معدودی از سربازان محلی ندارم و فاقد توپ هستم. فوری برای

چنانکه بیان شد، شاه هفت ماه پس از وصول این نامه، به « جلوگیری از ارتش تزاری، نیروی کافی بفرستید

کمک جوادخان شتافت!!

. ۱۵ . قائم مقام، ۱۳۸۰ ، ص ۱۶

حکام قراباغ و ایروان اگر « : ۱۶ . عبدالرزاق مفتون دنبلی - از مورخان صاحب نام قاجار - در این باره می نویسد

چه ظاهراً در طریق بندگی و ع بودیت اعلی حضرت شاهی پویان بودند، اما در باطن به واسطه اهمال و تهاون

در اجرای خدمات سلطانی و تعلل و تکاهل در تقدیم مهمات دیوانی، این گونه وسائل را بالطبع جویا

(۱۱۰) درباره این خیانت ر .ک: سپهر لسان الملک، ۱۳۸۰ ، جزء اول : ۱۲۵ و : مفتون دنبلی، ۱۳۸۳ . « می شدند

(۸۶) : خاوری شیرازی، ج اول: ۷۰ و شمیم، ۱۳۸۴

معرفی کرده اند. « بازرس » ۱۷ . برخی، از جمله سعید نفیسی، به اشتباه این لغت را

. ۱۸ . ژان یونر، ۱۳۷۶ ، ص ۴۱۷

قطعه ای بسیار زیبا در دفاع جانانه مردم قفقاز - زن و مرد - با سلاح « افسانه شب » ۱۹ . استاد شهریار در مثنوی

بیل و کلنگ در مقابل سپاه متجاوز روس دارد که بدین مطلع آغاز می شود:

ص: ۱۶۱

۲۰. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۸۶

۲۱. همان، ص ۸۷

۲۲. برای آگاهی از تحلیل ارزشمند و ظریف یحیی آرین پور از دخالت انگلیس در مسیر جنگ های روس با ایران

(۳. ر.ک: (آرین پور، ۱۳۷۸، ج ۱

۲۳. قائم مقام، ۱۳۸۰، ص ۶۰

۲۴. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۵

۲۵. همان.

۲۶. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۶

۲۷. تره زر، ۱۳۱۶، ص ۱۰۹

۲۸. محمود، ۱۳۴۴، ص ۱۰۵

۲۹. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۶

۳۰. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۵۲

۳۱. هوشنگ مهدوی، ۱۳۵۵، ص ۱۹۸

۳۲. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۴۹

۳۳. هوشنگ مهدوی، ۱۳۵۵، ص ۱۹۸

۳۴. جمعی از تاریخ نگاران، ۱۳۵۹، ص ۳۱۹

۳۵. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۷

۳۶. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۷

۳۷. همان، ص ۸

۳۸. شمیم، ۸۴، ص ۹۱ .
- ۳۹، ۴۸۳. هدایت، ۱۳۴۷، ج ۲
۴۰. همان، ۲۱۲ .
- ۴۱، ۴۹۲. سایکس، ۱۳۳۵
- ۴۲، ۱۳۴. محمود، ۱۳۴۴
۴۳. همان، ۲۷۱ .
۴۴. همان، ۱۹۲ .
۴۵. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۱۱ .
۴۶. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۹۲ .
۴۷. سایکس، ۱۳۳۵، ص ۴۱۶ .
- ۴۸.. کمالی، ۱۳۸۶، ص ۸ .
۴۹. امین ریاحی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۷ .
۵۰. کمالی، ۱۳۸۶، ص ۱۰ .
۵۱. نفیسی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۴۱ .
۵۲. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۷۰ .
۵۳. حیدری، ۱۳۸۱، ص ۸۸ .
۵۴. کیان فر، ۱۳۸۵، ص ۱۴ .
۵۵. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۱۰۰ .
۵۶. نفیسی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۵۶ .
۵۷. سایکس، ۱۳۳۵، ص ۴ .





سجاد راعی گلوچه\*

با توجه به ساختار قبیله ای - فئودالی جامعه ایران در قرن نوزدهم، و جایگاه ویژه ایران در سیاست های منطقه ای انگلیس، شناخت ایران در دستور کار مستشرقان، دیپلمات ها و عوامل اطلاعاتی انگلیس قرار گرفت. سفرهای اکتشافی انگلیسیان به گوشه و کنار ایران و سرکشی به ایلات و عشایر، به همین منظور صورت می گرفت.

بخشی از سیاست های انگلیس در ایران، به ویژه در جنوب ایران، ایجاد و برقراری رابطه با رؤسای ایلات و عشایر، رهبران و متنفذین محلی بود. آنها به تدریج موفق شدند وفاداری رؤسای محلی و رهبران ایلات و عشایر را از طریق حمایت های سیاسی و مالی به سوی خود جلب و حتی با انعقاد قراردادهای فی مابین، تضمین کنند. در صورت بروز هرگونه حرکتی بر ضد منافع انگلیس از جانب روسیه و یا دولت ایران، رهبران و رؤسای محلی یاد شده با اشاره و تحریک دولت انگلیس با آن به مخالفت برخاسته و از وارد آمدن هرگونه آسیبی به منافع انگلیس تا جایی که ممکن بود جلوگیری می کردند. تداوم این سیاست باعث ایجاد نفوذ سنتی و پایدار انگلیس در ایران، به ویژه مناطق نفت خیز جنوب ایران گردید که بیش از یک قرن دوام آورد.

این سیاست تا پایان جنگ جهانی اول، در ایران ادامه داشت. انگلیسی ها در این سال ها تا جایی پیش رفتند که بدون کسب اجازه و موافقت دولت مرکزی با سران ایل بختیاری

قرارداد نفتی بستند؛ یا با شیخ خزعل به صورت مستقل مناسبات سیاسی و اقتصادی برقرار نمودند و با مداخله آشکار و تمام عیار در امور ایران، به تضعیف بیش از پیش حکومت مرکزی کمک کردند و به اعتراض های دولت در این زمینه توجهی نکردند.

اما در پایان جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه لازم بود تغییراتی در سیاست انگلیس در ایران داده شود. انگلیسی ها در مرحله اول مواجهه با شرایط جدید، طرح قرارداد ۱۹۱۹ را که مبنای آن برقراری نظام مستشاری در ایران بود، دنبال کردند. اما با مخالفت های جدی داخلی و بین المللی مجبور به عقب نشینی و لغو آن قرارداد گردیدند. در مرحله بعد، کودتای ۱۲۹۹ش را طراحی و اجرا نمودند؛ و بالاخره در مرحله سوم، رضاخان را پله پله تا تصاحب تاج و تخت قاجاریه حمایت کردند و ایجاد دولت متمرکز و دست نشانده را جایگزین نظام مستشاری موردنظر در قرارداد ۱۹۱۹ نمودند.

البته امکان تشکیل دولتی فارغ از مناسبات و ملاحظات ایلی و عشایری در ایران، دست کم هفت سال به طول انجامید. این دولت بنا به ماهیت و اقتضای زمانی و مکانی خود می بایست قدرت را متمرکز، ایلات و عشایر را مطیع مرکز و به بحران های گوناگون ناشی از فروپاشی قدرت های محلی در گوشه و کنار ایران پایان می داد. اجرای این سیاست مانع خارجی نداشت. مهم ترین مانع داخلی، مقاومت های منابع و کانون های پراکنده قدرت ایلات و عشایر و همچنین حرکت های آزادی خواهانه مرکز گریز مثل شیخ محمد خیابانی، میرزا کوچک خان جنگلی، محمدتقی خان پسیان و غیره بود. برقراری نظم و امنیت عمومی و سرکوب حرکت های مرکز گریز زمینه اجتماعی لازم را برای سیاست های بعدی فراهم ساخت؛ به طوری که در آستانه تأسیس سلطنت پهلوی افکار عمومی در شرایطی قرار گرفت که تشکیل حکومت مرکزی مقتدر را موهبتی برای رهایی از هرج و مرج، ناامنی، کشمکش قدرت، فروپاشی اجتماعی و موارد منفی نظیر آن تلقی نموده و مردم ایران از یکپارچگی ملی استقبال کردند.

#### راز تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران

خاطرات سرادموند آبرونساید و وصیت نامه اردشیر جی ریپورتر بیش از موارد دیگر از راهبرد تمرکزگرایی در ایران پرده برمی دارند. آبرونساید و ریپورتر هر کدام انتخاب رضاخان را به خود نسبت می دهند و به مشورت یا پیش قدم بودن در انتخاب

یا پیشنهاد وی اشاره می کنند. آبرونساید با ذکر این که تنها راه حل ممکن در ایران برقراری دیکتاتوری نظامی است، به انتخاب رضاخان و تأییدهای اسمایس در مورد او اشاره دارد:

... من تمام خصوصیات مردم ایران را مطالعه کرده ام. رضاخان فرمانده آتریاد تبریز بی تردید یکی از بهترین هاست. اسمایس رضاخان را فرمانده واقعی صحنه قلمداد می کند... به اسمایس گفتم که به عقیده من قزاق ها نمی توانند کار چندانی صورت دهند. در واقع فقط دیکتاتوری نظامی مشکلات ما را حل خواهد کرد و به ما فرصت خواهد داد تا بدون هیچ گونه دردمسری کشور را ترک کنیم. گفتگوهای مفصلی با اسمایس و رضاخان انجام دادم... .

آبرونساید در ادامه می گوید:

با رضاخان گفت و گویی داشتم و او را به فرماندهی مطلق قزاق های ایرانی گماردم. او قویترین فردی است که تاکنون دیده ام. به او گفتم که به تدریج از تحت کنترل من خارج می شود و باید همراه سرهنگ اسمایس مقدمات رویارویی با شورشیان رشت را پس از خروج ستون از منجیل، فراهم کند...

آبرونساید در پایان مأموریت خود در ایران، در تحلیل نهایی در مورد شرایط پیش آمده برای کشورش در ایران می گوید:

یک چیز برایم مسلم بود: تلاش صد ساله ما برای اعمال نفوذ در ایران از طریق زور به پایان رسیده بود.

ریپورتر نیز می گوید که از سال ۱۹۱۷ تماس های خود را با رضاخان در جاده پیربازار بین رشت و طالش آغاز کرده و ملاقات های بعدی با وی در قزوین و تهران ادامه یافته و بیش از یک سال به طول انجامیده است. البته ریپورتر آگاهانه و حساب شده سعی می کند بر ایران دوستی رضاخان تأکید کند تا مأموریتش از سوی انگلیسی ها:

قیام رضاخان زاییده و مخلوق سیاست انگلیس نبود. صحیح تر آنست که بگوییم در این مرحله سیاست انگلیس در مناسبات خود با ایران چنین تشخیص داد که صلاحش در این است که با آمال میهن پرستانه ای که رضاخان مظهر آن بود همگام شود.

در ادامه وصیت نامه به تشریح خطرات فزاینده کمونیسم در ایران، به ویژه در ایالات و ولایات شمالی و تهران می پردازد و ترس و بی واکنشی احمدشاه را یادآور می شود.



همچنین به تلاش کمونیست ها برای بهره برداری از شرایط حاکم بر ایلات و عشایر و ایجاد آشوب به نفع خود در میان آنها اشاره می کند:

انقلابیون نقشه دامنه داری را طرح کرده بودند که آتش شورش و بلوا در مازندران و گیلان و قبایل لرستان و ترکمن مشتعل شود و عمالشان زمام قدرت را به دست گیرند.

اردشیر ریپورتر به فعالیت های میرزا کوچک خان و شیخ محمد خیابانی اشاره می کند. به نظر وی در واقع امکان بهره برداری روس ها از ایلات و عشایر نتیجه سیاست عشایری خود انگلیسی ها در گذشته بود که بایستی به سرعت تغییر یابد. ریپورتر می گوید که در سال ۱۹۲۰ رضاخان را به ژنرال آبرونساید انگلیسی معرفی کرده و او همان خصالی را در او می دید که ریپورتر دیده بود. در واقع با پیمان مودت ایران و شوروی در سال ۱۹۲۱ اجرای مرحله آخر طرح تمرکزگرایی در ایران برای انگلیسی ها فرارسید و رضاخان از این پس پله های ترقی را با حمایت انگلیسی ها پیمود و مانع از بلعیده شدن ایران از سوی کمونیسم روسی شد:

این قرارداد، عامل و عنصر جدیدی را به صحنه سیاست ایران وارد نمود و مسلم بود که بهتر است قوای انگلیس هرچه زودتر ایران را تخلیه کند که دستاویزی به روس ها داده نشود و کمال مطلوب این بود که حکومتی در طهران روی کار آید که بتواند بر اوضاع مسلط گردد.

ریپورتر در ادامه وصیت نامه اش می نویسد:

یازده سال تمام در میان عشایر و قبایل مختلفی که در محدوده جغرافیایی ایران سکونت دارند به سر برده بودم. آنچه را که درباره آنها از زبان و نژاد و مشتقات عشیره ای و سلسله مراتب و طبقه بندی ایلخانی و خانی و مناسبات خوب و بد آنها با یکدیگر و روابط شان با دول بیگانه می دانستم با ذکر جزئیات و مو به مو برای رضاشاه گفته ام... در رژیم [جدید] جایی برای حکومت های غیررسمی و خودمختار وجود ندارد. نظر قاطع من این است که در ادامه قدرت خوانین به هر فرم و صورتی که باشد با قدرت حکومت مرکزی و استقلال ایران مابینت دارد. این قدرت های محلی باید بکلی برچیده و در صورت لزوم قلع و قمع شوند.

تمرکزگرایی در دوره های قبل، باعث فروپاشی سیاسی و اجتماعی جامعه ایران شده بود و بستر مناسبی برای رسوخ ایدئولوژی کمونیسم فراهم گردیده بود. بنابراین،

برای انگلیسی ها ضرورت تاریخی پیش آمده بود تا اگر می خواهند منافع خود را در ایران همچنان حفظ کنند، از سیاست حمایت از قدرت های محلی دست برداشته و از تشکیل دولت قوی مرکزی در ایران پشتیبانی کنند. از طرف دیگر، آنها در طول جنگ جهانی اول، به ویژه دو سال اول آن، لطمات و صدمات سنگینی از رویه تمرکزگرای ایلات و عشایر متحمل شده و تجارت خود در منطقه نفوذ جنوب را همواره با مخاطرات ناشی از ناامنی مشاهده کرده بودند. روی آوردن به تمرکزگرایی به تأمین امنیت و توسعه تجارت آن کشور نیز کمک می کرد. در عین حال نظم و امنیت، مورد استقبال و مطلوب مردم نیز بود. مردم دنبال حاکمی می گشتند که بتواند نظم و امنیت را برقرار کند. نظم جدید در ایران با ایدئولوژی نیز آمیخته و همراه بود که از طرف اردشیر جی در فرصتی که داشته به رضاخان آموخته شده بود.

#### اهمیت تغییر سیاست عشایری

در اهمیت تغییر سیاست عشایری برای انگلیسی ها می توان این نکته را در نظر گرفت که آنها حتی وفادارترین متحدان و دوستان خود را نیز فدا کردند. نمونه بارز آن شیخ خزعل بود که چندین قرارداد و ضمانت نامه نیز در این زمینه در دست داشت. خدمات خزعل به انگلیسی ها به عنوان یک عنصر مورد اطمینان و مطیع، در طول بیش از یک ربع قرن، به ویژه در جریان جنگ جهانی اول که بسیاری از دوستان انگلیس مثل خوانین بختیاری بی وفایی یا بی تفاوتی نشان دادند، امری اثبات شده و مسلم بود. حفظ امنیت منطقه خوزستان و بخش هایی از خلیج فارس در چارچوب ایجاد مناطق حایل و حراست از هندوستان، محافظت از چاه های نفت، خطوط لوله و پالایشگاه نفت آبادان، تضمین امنیت صدور و یا ارسال نفت، همکاری با شیوخ منطقه مثل آل سعود و آل صباح، مقابله با جهاد عشایر جنوب و تحرکات عثمانی ها از طریق همدستی با انگلیسی ها، برپایی تشکیلات فراماسونری در خرمشهر و تشکیل لژ خزعل و اداره آن تحت ریاست وی به عنوان استاد اعظم، بخش دیگری از خدمات مسلم وی به انگلیسی ها بوده است. پشت پا زدن به چنان متحدی نشان از حساسیت موضوع و اهمیت تغییر سیاست عشایری داشت.

البته در ابتدای تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران، مقامات و نهادهای تصمیم گیر در انگلیس وحدت نظر نداشتند و در برخی موارد نظرات متفاوت و حتی

متناقضی ابراز کردند. به نظر لرد کرزن، سیاست دولت متمرکز رضاخان در جنوب با منافع بریتانیا مغایرت داشت. جورج چرچیل، که مسئول دایره ایران در وزارت امور خارجه انگلیس بود، کم و بیش با سیاست حکومت متمرکز رضاخان مخالف بود. او می خواست سرپرسی لورن، وزیرمختار انگلیس در ایران، میان رضاخان و شیوخ و خوانین تحت الحمایه انگلیس میانجیگری کند. در عین حال دولت بریتانیا می بایست از «راه های مالی از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس» به حمایت از خوانین بختیاری که عامل بسیار مهمی در حفظ منافع شرکت نفت بودند، ادامه دهد و به تعهدات خود در قبال شیخ خزعل عمل کند. دیدگاه وزارت امور خارجه انگلیس دست کم تا حدودی از گزارش های مأموران کنسولی در جنوب ایران، که از سرویس سیاسی هند به کار گرفته شده بودند و حضور انگلیس در جنوب ایران را به منزله گسترش نفوذ حکومت هند انگلیس تلقی می کردند، متأثر بوده است. در نظر آنان، رؤسای عشایر جنوب، همانند راجه های نیمه مستقل هندی، حامی نفوذ انگلیس بودند. بر این مبنا رضاخان و اقدامات وی از دید آنان خطری برای منافع انگلیس محسوب می شد. علاوه بر آن، حفظ مشاغل آنان نیز به حفظ رؤسای محلی در مسند قدرت شان بستگی داشت. چنانچه جنوب تحت کنترل دولت مرکزی درمی آمد، آنها نیز تحت کنترل کامل سفارت انگلیس در تهران در می آمدند و به عوامل صرف سفارت تنزل می یافتند. بدین ترتیب واکنش انگلیسی ها در برابر سیاست تمرکزگرایی رضاخان درگیر دیدگاه ها و منافع متضاد سفارت و مأموران جنوب بود. در منازعه خزعل و رضاخان نیز رویه آشکار درگیری نهان محافل بریتانیا در ایران متبلور گردید. در یک سوی این محافل کسانی قرار داشتند که در راستای شکل گیری حکومت نظامی قدرتمند تحت هدایت رضاخان از او حمایت می کردند و در سوی دیگر کسانی بودند که همچنان از ضرورت حمایت از قدرتمندان محلی سخن می گفتند.

حمله رضاخان به خزعل به بهانه وادار کردن وی به پرداخت مالیات های معوقه مربوط به جنگ جهانی اول تا آن زمان، انجام شد؛ اما جرم واقعی خزعل این نبود؛ بلکه جرم وی حمایتش از سلطنت احمد شاه قاجار بود و این نشان از پیروزی طیف حامی تمرکزگرایی در ایران داشت. با کنار رفتن کرزن در اوایل ۱۹۲۴/۱۳۰۳ش، وزارت امور خارجه انگلیس که به تبعیت از نظر کرزن مخالف تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران بود، به تدریج،

هرچند نه به صراحت، به سیاست تمرکزگرایی رضاخان نظر مساعد نشان داد.

از نظر وزارت خارجه انگلیس، ایرانی با ثبات، متحد و دارای دولت مرکزی قدرتمند، بهترین حائل در برابر رخنه بلشویسم به سمت هند و خلیج فارس بود. اتخاذ سیاست کشور حائل بدین معنا بود که نهایتاً انگلیس در دعوی شیخ خزعل و رضاخان کنار می‌ایستد و اجازه می‌دهد رضاخان هر طور می‌خواهد با شیخ خزعل رفتار کند. با این وضعیت، شیخ دیگر موجودی نامتعارف و نابه هنگام شمرده می‌شد که سرنوشتش تحت الشعاع ملاحظات مهم قرار گرفته بود؛ یعنی تجدید حیات ایرانی متحد و با ثبات به مثابه مانعی در برابر خطر شوروی برای هند و خلیج فارس. بر این اساس، زمانی که شیخ خزعل در بهار ۱۳۰۴ توقیف و به تهران اعزام شد، انگلیس این اقدام را بدون کوچک‌ترین اعتراضی پذیرفت.

### علل تغییر سیاست عشایری

تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران دارای علل و دلایل گوناگونی بود که برخی از آنها اهمیت زیاد و برخی دیگر اهمیت کمتری داشت که در مجموع تصمیم‌گیران کشور مذکور را بر آن داشت تا به یک تغییر اساسی در سیاست خود در ایران دست بزنند:

۱. ناکارآمدی سیاست عشایری انگلیس در ایران در دو سال نخست جنگ جهانی اول؛ با شروع جنگ جهانی اول، سیاست عشایری هم برای متفقین و هم برای متحدین، اهمیت زیادی یافت و دولت‌های انگلیس و آلمان در وزارت امور خارجه خود ادارات و مؤسساتی بدین منظور برای اجرای «سیاست شرقی» و مهم‌ترین بخش آن، یعنی «سیاست عشایری» به وجود آوردند. آلمانی‌ها برای تضعیف قدرت انگلیس در اروپا سعی نمودند بخشی از توان آن را در شرق و از جمله ایران درگیر کنند. عثمانی‌ها نیز که متحد آلمانی‌ها بودند و از سوی دیگر با ایران در غرب و شمال غرب هم مرز بودند برای اجرای سیاست آلمانی‌ها کمک‌های شایانی کردند. اوضاع وخیم ناشی از بی‌نظمی و آشوب‌های عشایری به حدی رسید که گرایش‌های قدرت طلبانه و خودسرانه، یا به عبارت دیگر گریز از مرکز در برابر حکومت مرکزی در ایران به اوج خود رسید.

تنفر تاریخی ایرانی‌ها از روسیه و انگلیس و همچنین عدم یکپارچگی خوانین و رؤسای ایلات و عشایر ایرانی و پیوند مخالفان انگلیسی‌ها با رهبران مقاومت‌های

محلی، موقعیت انگلیسی ها را به شدت تضعیف و متزلزل نمود. طوری که نایب کنسول انگلیس در شیراز ترور و به جان کنسول انگلیس در اصفهان سوءقصد شد و حتی کار به جایی رسید که انگلیسی ها نه فقط از شیراز، بلکه از بخش عمده ای از مناطق مرکزی و جنوبی ایران، از جمله کرمان، اصفهان، همدان و کرمانشاه عقب رانده شدند. علاوه بر این راه های تجاری و مواصلاتی انگلیسی ها نیز با مخاطرات جدی مواجه شد. در این میان، برخی متحدان معروف انگلیس، مثل خوانین بختیاری به آلمانی ها گرایش نشان دادند و رؤسای وفادار نیز جرأت حمایت از انگلیس را از دست دادند. در این شرایط دشوار، دولت انگلیس که با تهدید جدی مواجه شده بود تلاش کرد به شیخ خزعل، تنها حامی و پشتیبان قابل اتکای خود، بیش از پیش نزدیک شود و ضمن تجدید ضمانت نامه های قبلی، روابط خود را با وی تحکیم بخشید. گذشت زمان نیز قابل اعتماد و اطمینان بودن خزعل را تأیید کرد. تحکیم پیوند خزعل با انگلیسی ها تا جایی پیش رفت که آنها به دلیل خدمات شایانی که به سیاست انگلیسی ها در طول جنگ جهانی اول به وی نشان های شوالیه امپراتوری بریتانیا، شمشیر فرماندهی عالی ستاره هند و فرماندهی امپراتوری هند اعطا کردند. در مکاتبات نیز لقب اشرافی «سر» را در کنار نام وی به کار بردند.

در دوره پس از جنگ، یکی از اولویت های اساسی انگلیسی ها، پرداختن به مسئله عشایر بود که حدود یک چهارم تا یک سوم جمعیت ایران را تشکیل می داد. برخی عشایر مانند عشایر بختیاری و قشقایی در جنوب، هر یک با عشایر کوچک تر خود اتحادیه هایی تشکیل داده بودند. این کار نه تنها قدرت فوق العاده ای به آنها داده بود، بلکه ساختار سیاسی نسبتاً سازمان یافته ای هم به آنها بخشیده بود. در لرستان، بلوچستان، خوزستان، آذربایجان، کردستان و سایر مناطق نیز وضع کم و بیش بر همین منوال بود.

انگلیسی ها در دو سال اول جنگ جهانی در ایران از مقاومت های عشایر ایرانی در جنوب آسیب ها و ضربات مؤثری دیدند و حتی خطوط لوله نفت و راه های تجاری به شدت تهدید شد و نفوذشان به پایین ترین حد خود در ایران رسید. آنها برای برون رفت از شرایط بحرانی پیش آمده اقدام به تأسیس تفنگداران جنوب ایران با عنوان پلیس جنوب نمودند و ضمن مداخله مستقیم در امور ایران، توانستند به طور موقت مقاومت های عشایری را در هم شکنند. به موازات آن، سیاست عشایری سنتی خود را

نیز مبنی بر ایجاد تفرقه در صفوف متحد عشایر مخالف انگلیس، در پیش گرفتند و توانستند با شکست مخالفان، مجدداً استیلای خود را بر مناطق غالباً عشایری جنوب برقرار نموده و منافع خود را که بخشی از آن از طریق محافظت از مال التجاره های بازرگانان آن کشور بود، تأمین نمایند. اما در مجموع، به این نتیجه رسیدند که نمی توانند به سیاست سنتی شان در قبال عشایر ادامه دهند و آن سیاست در مواقع بحرانی، نظیر دو سال نخستین جنگ جهانی اول قابل اتکا نمی باشد.

۲. کاهش نفوذ و تنزل موقعیت انگلیس در مقایسه با روسیه به عنوان رقیب سنتی؛ انگلیسی ها در شرایطی سیاست تمرکزگرایی را در پیش گرفتند که نفوذشان به صورت بی سابقه ای در حال تنزل و کاهش بود و از نظر تبلیغاتی نیز در مقایسه با رقیب دیرینه خود، روس ها، در وضع ضعیفی قرار داشتند. افول نفوذ انگلیس در ایران در آن شرایط، ضربه سختی بر اعتبار آن کشور در ایران محسوب می شد و در مجموع به معنای شکست دیپلماسی کرزن در ایران نیز بود. رشد فزاینده ناسیونالیسم ایرانی نیز محدودیت های زیادی برای انگلیسی ها پدید آورد. بنابراین، حمایت از تمرکزگرایی به گمان انگلیسی ها بهترین گزینه ای بود که می توانست تا حدود زیادی این کاستی ها و ضعف ها را جبران کند و به بازسازی و بازیابی اعتبار آن کشور در افکار عمومی ایرانیان و مهم تر از آن، به حفظ منافع آن کشور در ایران کمک نماید.

۳. تغییرات مهارنشده در ساختار رهبری ایلات و عشایر و مواجهه انگلیسی ها با چندگانگی در رهبری آن؛ با پیدایش و تشدید اختلاف بین خوانین بزرگ و خوانین کوچک که برخی از آنها خانزادگان تحصیل کرده و آگاه به مسائل روز و متوجه زیاده خواهی های استعمار انگلیس در مورد نفت بودند، به تدریج تغییرات غیرقابل بازگشتی در ساختار رهبری ایلات و عشایر پدید آورد. این تغییرات باعث تضعیف رهبری سنتی منسجم و واحد ایلات و عشایر و ایجاد چندگانگی در مسئله رهبری شد. این موضوع در میان عشایر مناطق نفت خیز به دلیل میزان بهره مندی از سهام نفت به صورت حادثری خودنمایی کرد. همچنین برخی از خوانین جوان بختیاری اندیشه های آزادی خواهانه نیز داشتند و مخالف نفوذ روس و انگلیس بودند و برای رهایی از سلطه آن کشورها روی آوردن به کشورهای ثالث را ترجیح می دادند. نمود عینی آن پیوستن به آلمانی ها و عثمانی ها بر ضد روس ها و انگلیسی ها بود. شایان ذکر است رضاخان

نیز از اختلاف خوانین کوچک و بزرگ برای پیشبرد اهداف قدرت طلبانه خود، به ویژه در میان بختیاری ها نهایت بهره برداری را کرد.

۴. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی و پیمان مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی؛ در شرایط جدید ناشی از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی و پیمان مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی که به شدت بر ضد منافع انگلیس در ایران بود، سیاست سنتی انگلیس در ایران که ضعیف و غیرمتمرکز بودن حکومت و تماس با رؤسای ایلات و عشایر بود، دیگر کارآیی نداشت و بایستی دچار تغییر اساسی می شد. لذا آنها با بهره گیری از ابزار کارساز تبلیغات، کمونیسم هراسی یا تبلیغ خطر بلشویسم را برای پیشبرد اهداف خود در پیش گرفتند. البته عده ای هم به جای «دولت قدرتمند» نظریه «مرد قدرتمند» را دنبال می کردند. طرفداران قانونمند شدن کشور از نظریه دولت مقتدر حمایت می کردند؛ دولتی که بر اساس قانون مشروطه باشد. اما محور سیاست بریتانیا در ایران دولت قوی نظامی بود. انگلیسی ها عنصر نظامی دولت آینده را هیچ گاه از نظر دور نداشتند؛ زیرا به زعم آنان تنها وجود یک دولت نظامی از عهده مهار هرج و مرج برمی آمد و می توانست با کمونیسم مقابله و مبارزه کند. سرپرسی کاکس نیز چنین اعتقادی داشت:

هدف کلی سیاست ما در این قسمت از خاورمیانه این است که ایران را به کشوری مقتدر که بتواند حایل میان مستعمرات آسیایی ما و روسیه بالشویک گردد، مبدل سازیم.

۵. گسترش بحران های قومی و منطقه ای و حرکت های مرکز گریز؛ بحران های قومی و منطقه ای، حرکت های جدایی طلب و جنبش های رهایی بخش در کنار ساختارهای عشایری گریز از مرکز، اراده انگلیسی ها را برای حمایت جدی از اقدامات رضاخان و تأکید بر تمرکزگرایی تقویت کرد. نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان؛ حرکت جدایی طلب و قبیله گرای اسماعیل آقا سیمیتقو در آذربایجان غربی و کردستان که در صدد تأسیس دولت مستقل کرد بود؛ آشوب ها و اغتشاشات ایلات شاهسون و ترکمن؛ استقلال عمل برخی ایلات و عشایر جنوب و غرب کشور مثل بختیاری ها، لرها، قشقایی ها، ایلات خمسه؛ غائله جدایی طلب و قبیله گرای خزل در خوزستان با تکیه بر برخی طوایف عرب آن منطقه؛ شورش خداوردی خان و قیام محمدتقی خان پسیان در خراسان؛ جریان جدایی طلب و قبیله گرای دوست محمدخان بلوچ در بلوچستان و حرکت های گوناگون کوچک تر دیگر همگی از ضعف دولت

مرکزی ایران حکایت می کرد و همه آنها زنگ خطری برای انگلیس به شمار می رفت که بایستی مهار می شدند. در غیر این صورت، خطر تجزیه طلبی و نفوذ روسیه شوروی در ایران و به خطر افتادن منافع انگلیسی ها حتمی بود و شاید هم جبران ناپذیر می شد. شایان ذکر است وقوع رخدادها و تحولات مذکور در ایالات و مناطق غالباً مرزی، حساسیت موضوع را برای انگلیسی ها بیشتر می کرد. از میان تحرکات عمده منطقه ای، سه جریان یعنی؛ نهضت جنگل، قیام پسیان و شورش خداوردی خان کاملاً ماهیت غیرقومی داشتند.

۶. تعدد و پراکندگی منابع قدرت نظامی؛ علاوه بر تجربه تلخ انگلیسی ها از ضربات نظامی ایلات و عشایر مخالف آن دولت که عمدتاً در جریان جنگ جهانی اول فرصت بروز یافت، ظهور کمونیسم به زعامت شوروی ضرورت ادغام نیروهای نظامی و انتظامی متعدد و خنثی سازی قدرت نظامی ایلات و عشایر را مطرح کرد. رضاخان در دوره بسترسازی برای تصاحب تاج و تخت، سیاست ادغام نیروهای نظامی پراکنده را نیز با موفقیت اجرا نمود و بازسازی و تقویت ارتش در سرلوحه اقدامات وی قرار گرفت.

۷. افزایش اهمیت نفت؛ تغییر سوخت ناوگان تجاری و نظامی انگلیس از زغال سنگ به نفت از سال ۱۹۱۴م/۱۳۳۳ق به بعد و جهانی شدن تدریجی این موضوع و همچنین اکتشاف معادن و منابع جدید نفت در مناطق مختلف ایران از عمده ترین دلایل افزایش اهمیت نفت ایران برای انگلیس بود و دولت متمرکز حامی انگلیس بهتر از رؤسای ایلات و عشایر با خواست ها و دیدگاه های گوناگون و در برخی موارد متناقض و متضاد بود. خزعل و بختیاری ها همواره با افزایش اهمیت نفت، تقاضاهای خود را افزون کرده و دامنه نفوذ آنها نیز به عنوان طرفین قراردادهای نفتی و نگاهبانان نفتی افزون می گردید. به موازات آن نیز تبعیت آنها از دولت مرکزی کاهش می یافت و به تعهدات خود در قبال حکومت مرکزی ایران عمل نمی کردند. به تدریج مسئله بحران نفوذ روسای ایلات و عشایر حوزه های نفت خیز چشم انداز ناامیدکننده ای برای انگلیسی ها ترسیم می کرد. در این میان نفوذ و اقتدار شیخ خزعل بیشتر از دیگران خودنمایی می کرد. زمانی که رضاخان تضمین کرد بهتر از سران و رهبران عشایر متعدد می تواند امنیت نفت را به سود انگلیسی ها تضمین کند، آنها قانع شدند سیاست خود را در قبال عشایر به نفع رضاخان تغییر دهند و متحدان پیشین خود را رها کنند.



۸. تثبیت موقعیت انگلیس در خلیج فارس و مناطق جنوبی ایران؛ در شرایطی که انگلیس منافع خود را در خلیج فارس و جنوب ایران محفوظ می‌دید و تهدیدهای خارجی چون آلمان و عثمانی نیز به کلی از میان رفته بود و رضاخان می‌توانست منافع موجود حتی در مناطق نفت خیز را محافظت کند، دیگر نیازی به متحدان محلی ایلی و عشیره ای همچون خزعل و دیگران نبود و به جای همه آنها عصر دولت دست نشانده فرا رسیده بود.

۹. مسائل اقتصادی (مالیات، امنیت تجارت و راه های تجاری، استقلال اقتصادی عشایر،...؛ عشایر در زمان های ضعف دولت مرکزی مالیات نمی پرداختند و چون خودشان استقلال مالی و اقتصادی داشتند و نیازمند کمک دولت مرکزی نبودند موجبات تشدید ضعف دولت را فراهم می آوردند. رضاخان در مرحله اول اجرای سیاست عشایری با تکیه بر ارتش و اقدامات قهرآمیز، ضمن سرکوب عشایر شورشی و خلع سلاح آنان، آنها را وادار به پرداخت مالیات به عنوان نشان انقیاد و تبعیت از دولت مرکزی کرد. در اجرای بخش دیگری از سیاست عشایری با اجرای برنامه نظام وظیفه اجباری، استقلال نظامی عشایر که از عوامل اصلی کاهنده اقتدار دولت مرکزی بود به طور نسبی از میان رفت. در بخش دیگری نیز که رؤسای عشایر سر همکاری و تسلیم فرود نیاوردند به باز پس گرفتن عناوین، بازداشت، تبعید و حتی قتل مستقیم یا با واسطه و اعدام آنها اقدام نمود. در واقع هدف عمده مرحله اول اجرای سیاست عشایری، از میان بردن ساختارهای سیاسی و نظامی عشایر بود که تا حدودی با موفقیت اجرا شد و به ساختارهای اقتصادی و اجتماعی آنان نیز ضرباتی وارد آمد.

رفتارها و اقدامات متناقض انگلیسی ها در دوره گذار از سیاست عشایری سنتی به سیاست تمرکزگرایی

انگلیسی ها تا زمانی که همه تمهیدات لازم برای تغییر سیاست عشایری خود در ایران را آماده نکرده بودند و افق تحولات چشم انداز کاملاً امیدوارکننده ای را ترسیم نمی کرد، به منظور احتیاط دست به اقدامات متناقض گوناگونی زدند تا در صورت عدم موفقیت طرح برکشیدن رضاخان به قدرت راه برگشتی پیش رو داشته باشند. بخش دیگری از سیاست های متناقض آنها اقدامات ظاهری برای مستقل نشان دادن رضاخان بود. گزارش های فراوانی نیز وجود دارد که از تحریکات انگلیسی ها در میان ایلات و

عشایر برضد سیاست تمرکزگرایی رضاخان حکایت دارد. هدف آنها از اتخاذ این رویه ظاهراً متناقض این بود که چهره کریه ناامنی و هرج و مرج را کریه تر کرده و در نتیجه، نیاز به امنیت و تمرکز را در افکار عمومی به یک نیاز جدی تبدیل کنند. در ادامه به مواردی از سیاست های متناقض انگلیسی ها در دوره گذار از شرایط شبه ملوک الطوائفی به تمرکزگرایی رضاخانی اشاره می شود:

۱. تلاش برای تعدیل در اجرای سیاست تمرکز از سوی رضاخان؛ به گزارش چارلز موری، وزیرمختار انگلیس در ایران به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۲۴ رضاخان در مراحل مختلف اجرای سیاست عشایری انگلیس مبنی بر تمرکزگرایی همواره تحت کنترل انگلیسی ها بوده و همواره در برابر خواست های آنها سر تسلیم فرود می آورد.

۲. حمایت همزمان از دو تحت الحمايه (رضاخان و خزعل) با شرایط کاملاً متفاوت؛ در برخورد با خزعل، از سویی انگلیسی ها نظریه تمرکزگرایی را به صورت گام به گام اجرا می کردند و از سوی دیگر، از رضاخان سردار سپه می خواستند با شیخ خزعل مدارا کند. کنسول های انگلیس در مسیر حرکت رضاخان برای سرکوب خزعل بارها با وی ملاقات و توصیه های لازم را ابلاغ کردند. انگلیسی ها با قرار گرفتن چاه ها و لوله های نفت در قلمرو شیخ خزعل، جنگ در آن منطقه را به مصلحت نمی دیدند و خواستار حل مسالمت آمیز اختلافات بودند. یادداشت های سفارت انگلیس در تهران (۴ و ۵ قوس ۱۳۰۳) در مورد اعتراض به شدت عمل سردار سپه در مورد خزعل بیش از هر چیزی گویاست. یادداشت اول:

آقای وزیر پس از ملاقات امروز صبح با آن جناب مستطاب دستورالعملی از وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده که راجع به وضعیت عربستان مراسله ای به مفاد ذیل به عنوان جناب مستطاب عالی ارسال دارم. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پیشنهاد دوستانه نموده بودند که مساعی جمیله خود را برای ایجاد مصالحه دوستانه با شیخ خزعل شیخ محمره به کار برند و حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء وعده داده بودند که هر گاه شیخ اظهار اطاعت و انقیاد نماید معظم له بر علیه مشارالیه استعمال قوای مسلحه نخواهد نمود. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان افسوس دارند که حضرت اشرف به وعده وفا نکرده و نصیحت دوستانه مشارالیه و وساطت مشارالیه را رد نموده اند و پیشنهاد ایشان را مورد توجه قرار نداده اند. بنابراین دولت پادشاه

انگلستان حال ناگزیرند که پیشنهاد خود را مسترد و اظهار نمایند که دیگر نمی‌توانند به شیخ محمره و به بختیاری‌ها فشاری را که برای اسکات آنها آورده اند ادامه دهند. هرگاه عملیات فعلی کارگذاران ایران موجب ورود صدمه و خسارات جانی و مالی به اتباع انگلیس گردد دولت علیه را مستقیماً مسئول آن دانسته و عهده دار پرداخت کامل صدمات و خسارات مزبور می‌شمارند. در همین حال دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می‌کند که به هر نحو و طریقی که صلاح و مقتضی بداند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند...

یادداشت دوم:

آقای وزیر نظر به مراسله سابق خود مورخه امروز بر حسب دستورالعمل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان محترماً مراسله رسمی ذیل را به عنوان آن جناب مستطاب ارسال می‌دارم. باید خاطر آن جناب مستطاب را مستحضر سازم که در نوامبر ۱۹۱۴ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینانات رسمی به جناب اجل شیخ محمره دادند که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه نسبت به حوزه اقتدار معزی الیه نسبت به حقوق شناخته شده او یا نسبت به اموال و علاقه جات ایشان در ایران حاضر خواهند بود برای تحصیل راه حلی که نسبت به خود ایشان و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رضایت بخش باشد به ایشان مساعدت لازمه بنمایند، به همین نحو دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع قوای معزی الیه را از هرگونه تعرضات و حملات خارجی یا تجاوزات دولتی نسبت به حوزه اقتدار مزبور و حقوق شناخته شده مشارالیه یا نسبت به اموال و عمارات ایشان در ایران حفظ و حراست خواهند نمود و اطمینانات فوق را به شیخ محمره و جانشین مشارالیه که از اعقاب ذکور او باشد، داده شده و تا وقتی که شیخ و اعقاب ذکور او از مراعات خود نسبت به دولت علیه تصور ظنی نمایند معتبر و دارای اثر است ولی مشروط به این که انتخاب جانشین شیخ از اعقاب ذکور او منوط باشد به مشاوره محرمانه با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و جلب رضایت ایشان تا وقتی که معزی الیه و اعقاب ذکور مزبور رویه اطاعت نسبت به آراء و نصایح دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را ادامه دهند و رویه ای که نسبت به دولت مشارالیه رضایت بخش باشد، داشته باشند و در مقابل دولت علیه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع مساعی خود

را به کار خواهد برد که شیخ را در وضعیت فعلی و استقلال محلی نگاه دارد. مستر چمبرلن از سر پرسى لورن خواهش نموده اند که مقرر دارند قنصل ژنرال اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم بوشهر و یا قنصل اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم شیراز در صورتی که حضرت اشرف در نقاط مزبور باشند مکاتبه رسمی به مفاد فوق تسلیم حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء نمایند.

در تلگرام سر پرسى لورن به خزعل به تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۳ رفتار ظاهری و واقعی انگلیسی ها با خزعل و وابستگی رضاخان به آنها بیشتر نمایان می شود:

رئیس الوزراء دیروز شخصاً مرا ملاقات و استدعا کرد در تصمیم خود تجدیدنظر کنیم ولی من استنکاف ورزیدم. مشارالیه بیان داشت: اگر می دانستم اعزام قشون موجب اعتراض شما می شود اقدام نمی کردم. بازگشت قشون هم اشکال دارد؛ زیرا سبب کاهش حیثیت دولت می شود و در مجلس نیز مشکلاتی تولید خواهد کرد. من پاسخ دادم: اگر قبلاً با من مشورت می کردید نظرات مرا درک می نمودید. من با نقشه شما کاملاً مخالفم و بیم دارم دخول قوای تازه در ولایتی که انتظام و امنیت در آن برقرار است موجب اغتشاش گردد، بدین لحاظ مایلیم آن را متروک بگذارید! حضرت اشرف گفت: آمادگی دارد به سردار اقدس رسماً اطمینان دهد که عزیمت نیروها موجب مداخله در کارهای وی نخواهد شد...

۳. شورش عشایر خوزستان با هدایت سرآرنولد ویلسون و سرپرسی کاکس همزمان با پیشبرد سیاست جدید؛ این شورش ها که از مرداد ۱۳۰۴ش شروع شد و از بصره سازماندهی و حمایت می شد نشان از این داشت که آن دو یا به عبارت دیگر جناحی از انگلیسی ها به امکان استقرار قطعی حکومت نظامیان به رهبری رضاخان چندان خوشبین و مطمئن نبودند. لذا بر اساس دیپلماسی همیشگی انگلیس، عقلانیت سیاسی اقتضا می کرد تا کلیه تخم مرغ ها را در یک سبد نگذارند. «به هر دلیلی رضاخان در انجام برنامه آنها ناکام ماند، در آن صورت تکلیف چیست؟ آیا حمایت از رضاخان این قدر برای منافع بریتانیا ارزش دارد که کلیه یاران سنتی از خانواده ظل السلطان گرفته تا شیخ خزعل و برخی خانواده های بختیاری و دیگر سران ایلات و عشایر را قربانی کرد؟ نکته دیگری هم وجود داشت و آن این بود که دولت وقت از ترس واکنش های احتمالی داخلی، در به رسمیت شناختن علنی دولت عراق و تصدیق قیمومیت انگلیس بر آن،

تعلل کرده بود. علت می تواند بیم از احتمال واکنش منفی محافل مذهبی باشد. ضمن این که در مورد آتیه عراق و ترکیه بین محافل سیاسی انگلیس اختلاف نظر وجود داشت.» اما دلیل هرچه بود ویلسون، رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس که در این زمان در بصره اقامت داشت، شروع به تحریک عشایر برای حمله به اماکن دولتی در خوزستان کرد و بحران خوزستان را فرا گرفت. اسلحه ای هم که در اختیار شورشیان قرار گرفته بود شبانه با خودروهای شرکت نفت در اختیار آنها قرار گرفته بود. هدف از این تحریکات به رسمیت شناختن قیمومیت انگلیس بر عراق از سوی دولت ایران بود. رضاخان آن را پذیرفت و بعد از آن شورش ویلسون نیز خوابید. رضاخان در جواب گزارش کفیل حکومت خوزستان در مورد اهداف شورش خوزستان، که یکی از آنها شناسایی قیمومیت انگلیس بر عراق بود، پاسخ داد: «به حاکم محمره دستور دهید بر طبق تصویب مجمع ملل در نقاط که فاقد نماینده حکومت بین النهرین می باشد، اظهارات قونسول های انگلیس راجع به اتباع بین النهرین را مورد توجه قرار داده و بپذیرند؛ حکومت محمره این دستور را به موقع اجرا گذارد.» این به معنی پذیرش قیمومیت بود.

۴. سعی در عفو و دلجویی از برخی عشایر مخالف تمرکزگرایی و برخورد شدید با برخی دیگر از سوی رضاخان

۵. ارتباطات انگلیسی ها با مخالفان تمرکزگرایی؛ اسناد موجود نشان می دهد انگلیسی ها با افرادی چون ابوالفتح میرزا سالارالدوله که در صدد اتحاد با خزعل و دیگر مخالفان تمرکزگرایی برضد رضاخان بود، مناسبات نزدیک خود را حتی بعد از به قدرت رسیدن رضاخان هم همچنان حفظ کردند. ارتباطاتی نیز با رؤسای اکراد در مرزهای ایران و عراق داشتند که همچنان تداوم داشت.

پیوند رضاخان با سیاست عشایری انگلیس و گزینش و تأیید نهایی وی

در نهایت انگلیسی ها در مسئله خزعل نشان دادند حمایتشان حد و مرز مشخصی دارد. زمانی که آنها در مورد نتیجه بخش بودن اقدامات رضاخان اطمینان یافتند، رسماً و با تمام توان از وی حمایت کردند و به سران عشایر متحد سابق هم تفهیم کردند که باید تسلیم تمرکزگرایی شوند و بدیل یا انتخاب دیگری وجود ندارد.

انگلیسی ها در عین حال که با رضایت شاهد تحکیم قدرت رضاخان در تهران و شمال کشور بودند، با گسترش قدرت او به جنوب، که در آن جا انگلیسی ها هنوز روابط نزدیک خود را با برخی از رؤسای عشایر نیمه مستقل و نیمه خودمختار، به ویژه شیخ خزعل و خوانین بختیاری، حفظ کرده بودند، دست کم تا سال ۱۳۰۲ش مخالفت می ورزیدند. در سال ۱۳۰۱ش اگر آنها حق انتخاب بین رضاخان و شیخ خزعل را داشتند، به احتمال زیاد خزعل را ترجیح می دادند. اما خطر رو به تزاید گسترش بلشویسم و موفقیت رضاخان در سرکوب نفوذ بلشویک ها در شمال ایران، این نوید را به انگلیسی ها داد که بتوانند به سیاست متناقض خود در جنوب پایان دهند و حکومتی متمرکز تحت ریاست رضاخان را به سیاست سنتی وابستگی به رؤسای عشایر محلی ترجیح دهند و پیوندهای خود را با رؤسای عشایر جنوب بگسلند. بر این مبنا رضاخان در مهر ماه ۱۳۰۱ از لورن پرسید که آیا انگلیس ترجیح نمی دهد که به جای یک مشت رؤسای محلی حریص با یک قدرت مرکزی قوی معامله کند؟ او پاسخ داد ترجیح می دهد به شرط این که قدرتی با ثبات و منسجم باشد. این در حالی بود که شیخ خزعل سرگرم ایجاد اتحادیه قبیله ای از رؤسای عشایر جنوب بود. خزعل علاوه بر برقراری روابط با برخی خوانین بختیاری و والی پشتکوه، قدرتمندترین رئیس عشایر لر، با قوام الملک، رئیس ایلات خمسه و صولت الدوله، رئیس ایل قشقایی هم در تماس بود. چیزی که تردید انگلیسی ها را در این مقطع همچنان حفظ می کرد این بود که رضاخان هنوز نیرو و امکانات کافی برای موفقیت در جنوب را نداشت. از طرف دیگر، انگلیسی ها نیک می دانستند که شکست رضاخان در جنوب احتمال نفوذ و حتی افتادن شمال به دامن بلشویسم را به دنبال خواهد آورد. در نهایت نیز آنها می ترسیدند که مسئله درگیری برای محافظت از تأسیسات نفتی پیش آید و از طرف شیخ خزعل خودمختاری خوزستان مطرح شود.

در نظر رضاخان همبستگی با عشایر جایگاهی نداشت و آنان را مراکز قدرت های رقیب و مزاحم برای فشار به دولت مرکزی می دانست. رضاخان چنان بر اراده خود برای ایجاد دولت مرکزی قدرتمند اصرار ورزید که وزیرمختار انگلیس در ایران را متقاعد به حمایت از خود نمود. لورن در شهریور ۱۳۰۲ به وزارت امور خارجه کشورش نوشت:

باید به خاطر داشت که تهران معیار نهایی روابط ما با ایران است. و این که یکپارچگی شاهنشاهی ایران به طور کلی در درازمدت برای منافع بریتانیا بسیار حیاتی تر از سلطه محلی یکی از تحت‌الحمایگان خاص ماست.

البته انگلیسی‌ها و به ویژه لورن در روزهای اول سال ۱۳۰۲ش هنوز از ثبات حکومت متمرکز رضاخان مطمئن نبودند و از آن جا که قشون نیز به ثبات او بستگی داشت و در صورت از میان رفتن احتمالی وی فرومی‌پاشید، لذا سیاست منطقه نفوذ در جنوب را همچنان حفظ کردند و منتظر تحولات آینده ماندند. اما از اواخر اردیبهشت لورن بر تردیدهای خود چیره شد و در گزارشی نوشت:

زمان معامله با سیاست تمرکز قدرت رضاخان اینک به هر شکل فرا رسیده است و باید تصمیم قاطعی گرفته شود. به عقیده من منافع اصلی ما حاکی از اتحاد با رضاست.

به نظر لورن، شرکت نفت انگلیس و ایران نیز می‌تواند توافق‌های خود با رؤسای محلی را زیر پا بگذارد، زیرا رضاخان کرارا خود را متعهد کرده بود که مسئولیت محافظت از حوزه‌های نفتی را بر عهده گیرد. لورن به این نتیجه رسیده بود که رضاخان موهبتی برای انگلیس است که می‌تواند جلو تحریکات، مخالفت‌ها و دسائس احتمالی را بگیرد و او بهترین تضمین برای صیانت از منافع بریتانیاست. البته انگلیسی‌ها به طور کامل اقدامات رضاخان را تحت کنترل و نظارت خود داشتند و به صورت محرمانه او را از هرگونه اقدام خلاف منافع و مصالح خود بازداشته بودند. سر چارلز موری در ضمن گزارشی به تاریخ نوامبر ۱۹۲۴ در مورد قدرت نمایی رضاخان در جنوب می‌نویسد:

روشن است که حتی اگر رئیس‌الوزرا خواهان و قادر به انجام اقدامی برای این مملکت باشد، البته به شیوه نظامی، باز هم چیزی جز یک عروسک خیمه‌شب‌بازی نیست که به خواست انگلیسی‌ها حرکت می‌کند و جزئی از نقشه بریتانیا در جنوب است؛ وی لزوماً پیروز این جنگ خواهد بود، چرا که همواره شایسته اجرای برنامه‌های ایشان بوده است.

گزارش‌های گوناگون لورن به وزارت امور خارجه انگلیس در تأیید رضاخان برای تأمین اهداف یادشده، در نهایت مقامات لندن را متقاعد کرد که از او حمایت کنند و

به سیاست تمرکز تن دهند، حتی اگر بعضی عواقب نامطلوب را در پی داشته باشد. بر آن اساس، شیخ خزعل و سایر متحدان دیروزی خود را به دست حوادث سپردند. سرچارلز موری در مورد خیانت و بی وفایی انگلیسی ها به خزعل می گوید: «خزعل صادفانه در خدمت سیاستی بود که همراه با جنازه بنیانگذارش، لرد کرزن، به خاک سپرده شد».

واکنش های نیروهای سیاسی و رؤسای ایلات و عشایر به تغییر سیاست عشایری

زمانی که خطر رضاخان بر تداوم حیات ملوک الطوائفی و رؤسای عشایر مخالف تمرکزگرایی مسلم گردید آنها واکنش های گوناگون و متفاوتی از خود نشان دادند:

۱. تلاش برای ایجاد اتحادیه عشایری بر ضد رضاخان با هدف اعاده قدرت قاجاریه؛ علاوه بر خزعل، ابوالفتح میرزا سالارالدوله غلامرضاخان والی پشتکوه و دو تن از سران بختیاری به نام های مرتضی قلی خان و امیرمجاهد در کنار عده ای دیگر از رجال سیاسی کشور، مخالفت خود را با رضاخان و موافقت شان را با اقلیت پارلمانی و مخالفان او اعلام نمودند. اما این تلاش به جایی نرسید. والی پشتکوه به بین النهرین گریخت و خزعل نیز وادار به تسلیم شد و در واقع با مداخله انگلیسی ها مشککش را با رضاخان به مسالمت حل کرد. نکته جالب این جا بود که شوروی نیز به تبلیغات برضد خزعل دست زد و این تبلیغات مستمسک مناسب تبلیغاتی برای کنار نهادن او از سوی انگلیسی ها شد و کار آنها را آسان تر کرد. در این جریان شوروی ها از نظر تبلیغاتی از رقیبشان فریب خوردند. بدین ترتیب که انگلیسی ها تبلیغات شوروی را دستاویزی کردند برای این موضوع که ضرورت دارد برای جلوگیری از نفوذ بلشویک ها در ایران، حکومتی قدرتمند در تهران به رهبری رضاخان تأسیس شود. در این شرایط بود که محافظه کاران انگلیس به این نتیجه رسیدند که شیخ خزعل موجودی مزاحم و دست و پاگیر شده است. رضاخان با کنار آمدن صورتی با بختیاری ها مقدمات از میان برداشتن خزعل را فراهم کرد. شورش شیخ خزعل دست کم با دو هدف انگلیسی ها در تضاد بود: ۱) ممانعت از بروز جنگ داخلی فاجعه بار در همسایگی تأسیسات نفتی؛ ۲) وجود و حضور مرد قدرتمندی در رأس حکومت در تهران که نظم را برقرار سازد و خطر بلشویسم را مرتفع کند. سر پرسی لورن، وزیرمختار انگلیس در ایران، در مورد



ضرورت تغییر سیاست انگلیس در مورد شیخ خزعل معتقد بود تعهدات انگلیسی ها به خزعل مربوط به زمانی است که ایران ارتش قابل ذکری نداشته باشد، ولی با روی کار آمدن رضاخان ارتش ایران نیروی قابل ملاحظه ای به شمار می رود و از طرف دیگر حکومت ایران از ماهیت و حدود تعهدات انگلیس به خزعل اطلاعی ندارد و خزعل را یک تبعه ساده ایران می داند و هیچ گونه استقلال داخلی رؤسای طوایف را تحمل نمی کند. علاوه بر آن، استقرار نظم و ثبات در ایران با یک حکومت مرکزی تأمین می شود و دولت انگلیس بایستی از یکپارچگی ایران حمایت نماید.

بر مبنای نظرات ذکر شده، در سال ۱۳۰۲ش کنسول انگلیس در اهواز به خزعل اطلاع داد در صورت شورش وی دولت انگلیس قادر به حمایت از وی نخواهد بود و حمایت انگلیس از او منوط به وفاداری و انجام تعهداتش نسبت به حکومت مرکزی ایران خواهد بود. اما خزعل بر ضد دولت مرکزی شورید. هدف شورش قومی - قبیله ای وی تجزیه استان خوزستان با عنوان عربستان آزاد بود. شورش وی با تشکیل اتحادیه عشایر جنوب و پیوستن و اتحاد غلامرضاخان امیرجنگک والی پشتکوه؛ مهم ترین رهبر قبایل لرستان و مرتضی قلی خان بختیاری و امیر مجاهد و حاج شهاب الدوله از رهبران قبایل بختیاری و تعداد زیادی از طوایف عرب چون بنی تمیم، آلبوسوف، الدریسی، مجبوم، الراویه، بیت عمر، بیت فرج، بیت کرم، الباویه و ازکان در سال ۱۳۰۳ش به اوج خود رسید. این غائله از جمله بحران هایی است که انگلیس در فراز و فرود آن نقش محوری ایفا کرده است.

در مجموع انگلیسی ها تا زمانی که سیاست عشایری خود را در پیوند با حمایت از خزعل می دیدند از وی حمایت کردند، اما پس از مشاهده و تجربه ناامنی و به ویژه حضور روس ها در شمال ایران و تشدید تهدیدات کمونیستی، حمایت از تشکیل حکومت مرکزی قدرتمند را از سوی رضاخان ترجیح دادند و سیاست عشایری مبنی بر برقراری رابطه با رؤسای عشایر و تضعیف حکومت مرکزی را کنار نهادند.

۲. مقاومت و شورش در برابر اقدامات رضاخان؛ شورش محمدتقی خان پسیان، شورش ژاندارمری تبریز بر ضد قزاق ها توسط ابوالقاسم لاهوتی و شورش امیرمؤید سوادکوهی از این قبیل بودند که در نهایت توسط نیروهای تحت فرماندهی سپهبد امیراحمدی و سایر فرماندهان تحت امر رضاخان قلع و قمع و سرکوب گردیدند.

۳. تبعیت از سیاست عشایری جدید و تمکین نسبت به آن؛ بسیاری از ایلات و عشایر که توان مقاومت در برابر شرایط جدید را نداشتند یا ناامنی و هرج و مرج را به زیان خود و کشور تشخیص می دادند و در دایره زدوبندها و بازی های سیاسی نبودند، تبعیت از تمرکزگرایی را در پیش گرفتند و در واقع، به قضیه صعود رضاخان به قدرت و موقعیت تسلیم خود از روی ناچاری نگر بستند.

#### فهرست منابع و مآخذ

- آبادیان، حسین، بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی ۱۳۰۴-۱۲۹۹، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۹.
- همو، ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۵.
- آرشیو سازمان اسناد ملی ایران (سند شماره ۱ ضمیمه).
- آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس، سندهای شماره بازیابی ۲۵۲، ۲۸۴، ۴۴۲، ۴۷۳، ۴۸۱، ۵۰۵، ۵۳۲، ۵۳۹؛ اسناد ضمیمه، سندهای شماره ۲، ۳ و ۴.
- آقاحسینی، علیرضا، «شالوده شکنی درونی سیاست بی طرفی در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۲۹ (زمستان ۱۳۸۵).
- انصاری، مصطفی، تاریخ خوزستان (۱۹۲۵-۱۸۷۸) (دوره خاندان کعب و شیخ خزعل)، ترجمه محمد جواهرکلام، تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۷.
- پوربختیار، غفار، جامعه بختیاری و تحولات ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، مسجدسلیمان، انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مسجدسلیمان، ۱۳۸۷.
- پورشالچی، محمود، قزاق؛ عصر رضاشاه پهلوی بر اساس اسناد وزارت خارجه فرانسه، ترجمه محمود پورشالچی، تهران، مروارید، ۱۳۸۴.
- تئودور سترانک، ویلیام، حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ نشین خوزستان؛ بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران ۱۳۰۴-۱۲۷۶ش/۱۹۲۵-۱۸۹۷م، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چ دوم، ۱۳۸۷.
- حسینی، حسن، «استعمار انگلیس در منطقه خلیج فارس (سیاست دوگانه انگلیسی ها

در برخورد با شیخ خزعل)؛ در مجموعه مقالات همایش بین المللی خلیج فارس در گستره تاریخ، به اهتمام اصغر منتظر قائم، جلد دوم، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۴.

- خاطرات سزی آبرونساید، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی و مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳.

- خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

- در تکاپوی تاج و تخت؛ اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله قاجار، به کوشش رضا آذری، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸.

- راضی، منیره، پلیس جنوب ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

- رحمانیان، داریوش، چالش جمهوری و سلطنت در ایران؛ زوال قاجار. روی کار آمدن رضاشاه، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.

- رحیم زاده صفوی، علی اصغر، اسرار سقوط احمدشاه، به کوشش بهمن دهقان، تهران، فردوس، چ دوم، ۱۳۶۸.

- زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، پروین و معین، ۱۳۷۲.

- سفرنامه خوزستان ۱۳۰۳ش/۲۴۸۳ شاهنشاهی، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی پهلوی، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.

- شهبازی، عبدالله، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، جلد دوم، تهران، اطلاعات، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۸۸.

- شیخ الاسلامی، محمدجواد، سیمای احمد شاه قاجار، جلد ۲، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲.

- صباحی، هوشنگ، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه ستاری، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۹.

- صفایی، ابراهیم، کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن، تهران، افست، ۱۳۵۲.

- کجباف، علی اکبر، «سیاست شیخ خزعل در جنوب ایران و خلیج فارس در برابر انگلیس و رضاشاه»، در مجموعه مقالات همایش بین المللی خلیج فارس در گستره تاریخ، به اهتمام اصغر منتظر قائم، جلد اول، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۴.

- کرونین، استفانی، رضاشاه و شکل گیری ایران نوین؛ دولت و جامعه در زمان رضاشاه،

ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی، ۱۳۸۳.

- گارثویت، جن راف، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهرا ب امیری، تهران، سهند، ۱۳۷۳.

- لنچافسکی، ژرژ، سی سال رقابت روسیه و غرب ۱۹۴۸-۱۹۱۸، ترجمه حورا یآوری، تهران، روزنامه سحر، ۱۳۵۱.

- لورن، پرسی، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان؛ خاطرات سیاسی سر پرسی لورن وزیرمختار انگلیس در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، فلسفه، ۱۳۶۳.

- مجد، محمدقلی، از قاجار به پهلوی بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا ۱۳۰۹-۱۲۹۸ ش / ۱۹۳۰-۱۹۱۹ م، ترجمه رضا مرزانی و مصطفی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۹.

- همو، انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه مصطفی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۹۰.

- مقصودی، مجتبی، تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه ها، تهران، مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۰.

- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۱، تهران، نشر ناشر، چ چهارم، ۱۳۶۳.

- ملائی توانی، علیرضا، مشروطه و جمهوری؛ ریشه های نابسامانی نظم دمکراتیک در ایران، تهران، نشر گستره، ۱۳۸۱.

- مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو، اسناد روابط ایران و انگلیس.

- نقیب زاده، احمد، دولت رضاشاه و نظام ایلی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.

- نوازی، بهرام، «نقش انگلستان در عزل استاروزلسکی و نصب رضاخان»، فصلنامه مطالعات تاریخی، س ۵، ش ۲۲ (پاییز ۱۳۸۷).

- واعظ (شهرستانی)، نفیسه، سیاست عشایری دولت پهلوی اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۸.

ص: ۱۸۶

سند شماره ۱

ص: ۱۸۷

سند شماره ۲

ص: ۱۸۸

سند شماره ۳

ص: ۱۸۹

سند شماره ۴



ص: ۱۹۰

سند شماره ۵

ص: ۱۹۱

سند شماره ۶

ص: ۱۹۲

سند شماره ۷

ص: ۱۹۳

سند شماره ۸

ص: ۱۹۴

سند شماره ۹

ص: ۱۹۵

سند شماره ۱۰

ص: ۱۹۶

سند شماره ۱۱

ص: ۱۹۷

سند شماره ۱۲



ص: ۱۹۸

پانوشت ها

\* کارشناس اسناد و پژوهشگر تاریخ روابط ایران و انگلیس.

۳۰، ۲۶، ۲۵، ۱. آرشیو مؤسسه...، ش ب ۲۲

۲. تئودور سترانک، صص ۱۷۱ ۱۴۶

۳. آرشیو مؤسسه...، ش ب ۳۴

۴-۶۵. واعظ شهرستانی، صص ۸۵

۱۲-۵. خاطرات سری...، صص ۱۵

۶. همان، ص ۱۶

۷. همان، ص ۲۳

۸/۱۴۷. شهبازی، ص ۲

۹-۱۴۸. همان، صص ۱۵۰

۱۰. همان، ص ۱۵۱

۱۱. همان، ص ۱۵۳

۱۲-۱۲۳. آقاحسینی، صص ۱۲۶

۱۳. مقصودی، ص ۲۵۵

۱۴-۲۴۴. صباحی، صص ۲۴۵

۱۵. همان، ص ۲۴۹

۱۶. همان، ص ۲۷۰

۱۷-۳۱۷. کرونین، صص ۳۱۸

۲۳۷-۱۸ . مجلد، انگلیس و اشغال ایران...، صص ۲۴۶

۱۹ . تئودور سترانک، ص ۲۶۶

۲۰ . کجیاف، ص ۲۹۹

۱۴۵-۱۴۴ / ۲۱ . شیخ الاسلامی، صص ۱

۳۱۸-۲۲ . کرونین، صص ۳۱۹

۲۳ . گارثویت، ص ۲۲۹

۹۸-۲۴ . راضی، صص ۱۰۵

۸۰-۲۵ . زرگر، صص ۸۳

۲۱۲-۲۶ . پوربختیار، جامعه بختیاری و تحولات...، صص ۲۱۷

۲۹۸-۲۷ . همان، صص ۳۰۱

۲۸ . آبادیان، بسترهای تأسیس...، صص ۳۳ ۳۵

۱۶۴ / ۲۹ . شیخ الاسلامی، ۱

۲۴۳-۳۰ . مقصودی، ۲۴۴

۸۵-۳۱ . واعظ شهرستانی، ۸۶

۳۸۹-۳۲ . ملائی توانی، ۳۹۰

۲۸۵-۳۳ . تئودور سترانک، ۲۸۷

۳۳۲-۳۴ . کرونین، ۳۳۵

۳۵ . همان، ۳۵۱

۳۱۳-۳۶ . مجلد، از قاجار به پهلوی...، صص ۳۱۴

۹۱-۳۷ . صفایی، کودتای ۱۲۹۹، صص ۹۳

۹۷-۳۸. کودتای ۱۲۹۹، صص ۹۹

۳۹. پورشالچی، ص ۹

ص: ۱۹۹

۴۰. همان، ص ۵۱۸

۵۳۹؛ اسناد ضمیمه، ۴۴۲، ۲۸۴، ۲۶۲؛ آرشیو مؤسسه...، ش ب، ۲۵۲ - ۴۱. در تکاپوی تاج و تخت...، صص ۲۶۵

. سند شماره ۲

۴۷۳؛ اسناد ضمیمه، سند شماره ۱، ۴۸۱، ۴۲. آرشیو مؤسسه...، ش ب ۵۳۲ و ۵۰۵

۲۳۶ - ۴۳. صباحی، صص ۲۳۸

۴۴. همان، ص ۲۴۱

۴۵. همان، ص ۲۴۲

۴۶. همان، ص ۲۴۳

۴۷. آبادیان، بسترهای تأسیس...، ص ۱۰۲

۴۸. مجد، از قاجار به پهلوی...، ص ۳۲۲

۲۵۵ - ۴۹. صباحی، صص ۲۵۶

۵۰. مجد، از قاجار به پهلوی...، ص ۳۳۳

۵۱. اسناد ضمیمه، سند شماره ۳

۱۳-۲۵۴؛ سفرنامه خوزستان، صص ۱۸ - ۵۲. در تکاپوی تاج و تخت...، صص ۲۶۵

۴۸۱-۵۳. آبادیان، بسترهای تأسیس...، صص ۴۸۲

۴۸۳ - ۵۴. همان، صص ۴۸۶

۵۵. صباحی، ص ۲۵۵

۵۶. انصاری، ص ۲۲۷

۵۷. ذوقی، ص ۵۱۰

۵۸. مقصودی، ص ۲۵۳

۱۸۳-۵۹. خاطرات نخستین...، صص ۱۸۷

**اشغال همدان توسط نیروهای انگلیسی**



## در جنگ جهانی اول و دوم

ابوالفتح مؤمن\*

مقدمه

جنگ جهانی اول (۱۳۳۳ق) در حالی آغاز شد که دوران نیابت سلطنت میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک پایان یافته و احمد شاه قاجار تازه تاج گذاری کرده بود. دولت ایران از همان آغاز جنگ رسماً اعلام بی طرفی کرد.

وزارت داخله در ۱۸ ذیحجه ۱۳۳۳ در تلگرافی به حکمران همدان از او خواست بی طرفی دولت ایران را به مأموران خارجی مقیم همدان از جمله کنسولگریهای انگلیس، روس و آلمان اعلام نماید.

با وجود بی طرفی ایران در جنگ جهانی اول، طرف های درگیر به خاک ایران تجاوز کردند؛ و کشوری که هزاران کیلومتر از میدان های اصلی جنگ دور بود، صحنه تاخت و تاز قوای روس و انگلیس و عثمانی شد؛ و از سه ناحیه مورد حمله نظامی قرار گرفت. روسیه از شمال، عثمانی از غرب و انگلیسی ها از جنوب وارد ایران شدند. نتیجه این تجاوزها برای مردم ایران، که هیچ نسبت و رابطه ای با جنگ نداشتند، قحطی و مرگ و ویرانی و خسارات فراوان بود. در این بین همدان به سبب موقعیت جغرافیایی و سوق الجیشی در غرب ایران، از این تهاجمات در امان نماند. در جنگ جهانی دوم نیز این واقعه تکرار شد. در این مقاله تلاش بر آن است که با تکیه بر اسناد و منابع معتبر به سئوالاتی همچون: علت اشغال

همدان توسط انگلیسی ها در این دو جنگ چه بود؟ واکنش مردم، مبارزین و روحانیون در مقابل این اشغال چگونه بود؟ تبعات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این حضور نیروی بیگانه در همدان چه بود و مردم به چه مشکلاتی دچار شدند؟ راه حل نیروهای انگلیسی برای ساکت کردن مردم و مبارزین چه بود؟ در نهایت طبقات مردم در این مبارزه چه نقشی داشتند، از چه راههایی به مقابله می پرداختند و واکنش دولت مرکزی و حکومت محلی چه بود؟ پاسخ داده شود.

### فعالیت دولت متخاصم در همدان

شهر همدان در آستانه جنگ جهانی اول از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ثبات و امنیت کافی نداشت و مردم در مشکلات اولیه زندگی و کسب معیشت دست و پا می زدند. در سال ۱۳۳۱ق، مردم این شهر از رفتار و عملکرد حاکم وقت، مظفرالملک، به تهران شکایت نموده و بازار و دکان ها را تعطیل کردند. عبدالحسین میرزا فرمانفرما، به عنوان والی غرب کشور، عباس میرزا فرزندش را با حقوق ماهانه پانصد الی ششصد تومان با عنوان حاکم روانه همدان کرد.

انتصاب عباس میرزا سالارلشکر به حکمرانی همدان نیز نتوانست انتظام چندانی به شهر دهد؛ چرا که فعالیت کشورهای درگیر جنگ جهانی اول نظیر روس، انگلیس، عثمانی و آلمان در همدان به منظور جذب نیرو و تغییر شرایط به نفع خود، موجب اغتشاش، هیجان و گاه درگیری در سطح شهر می شد.

قبل از ورود به بحث درباره اشغال همدان توسط نیروهای انگلیسی، شایسته است به اعتبار و نفوذ هر کدام از دول متخاصم در جنگ جهانی اول در همدان پرداخته شود.

روس و انگلیس در تلاش برای کنترل امور و اوضاع شهر همدان و منطقه، از مؤسسات وابسته خود، همانند کنسولگریهای دو کشور، بانک شاهنشاهی و استقراضی و میسیونرهای مذهبی بهره می گرفتند و سیاست های خود را از این راه اعمال می کردند. علاوه بر این مؤسسات می توان از طرفداران و هواداران این دو کشور در شهر همدان یاد کرد. این گروه شامل اتباع انگلیسی و روس مقیم شهر، اقلیت های مذهبی یهودی و ارمنه و برخی از تجار و بازرگانان و خوانین منطقه بود. درباره نفوذ هواداران روسیه باید به یک نیروی فعال و تأثیرگذار با تشکیلات گسترده و منظم، یعنی نیروی قزاق



اشاره کرد. قزاق‌ها اگرچه حقوقشان را از دولت ایران می‌گرفتند و ابستگی تام و تمام به روس‌ها داشته و توسط فرماندهی روسی رهبری می‌شدند.

کنسولگریهای دو کشور، به ویژه انگلستان، از رهگذر اعمال نفوذ و اطلاعاتی که توسط کارمندان بانک شاهنشاهی و استقرایی و اتباع خود، از ایلات و عشایر و وضعیت منطقه به دست می‌آوردند، سعی می‌کردند با تطمیع، سواران عشایر و ایلات را به نفع خود بسیج کنند و در عین حال از نفوذ رقبای خود در میان این نیروی کم‌هزینه و بومی جلوگیری کنند.

روس و انگلیس برخلاف اتباع کشورهای عثمانی و آلمانی دارای سابقه و نفوذ زیادی در مسائل سیاسی و اقتصادی شهر بودند.

بیشتر کارهای بازرگانی و تجارتي، آموزش در مدارس و امور بانکی و کار در مراکز درمانی همچون درمانگاه‌های همدان در اختیار آنان بود. علاوه بر اتباع روس و انگلیس، یهودیان و ارمنه شهر، که جمعیت زیادی را شامل می‌شدند و در امور اقتصادی و بازار فعالیت می‌کردند، به علت اینکه اکثراً طرف تجاری و بازرگانی روس و انگلیس بودند و کالاها و اجناس مصرفی و غیرمصرفی از سوی بازرگانان و شرکت‌های روسی و انگلیسی تأمین می‌شد، از جمله طرفداران و وابستگان روس و انگلیس در همدان محسوب می‌شدند. همین جمعیت نیز در جریان جنگ و دست به دست شدن شهر صدمات اقتصادی زیادی دیدند. البته هر وقت منافع و موقعیت این گروه به خطر می‌افتاد، کشورهای مذکور نیز به کمک آنان می‌شتافتند. چنانکه در جریان شورش سال ۱۳۱۵ق و فتوای ملاعبدالله بروجردی درباره یهودیان، دولت انگلیس از یهودیان حمایت و به دولت ایران اعتراض نمود.

در جریان جنگ جهانی اول خوانین و زمین‌داران بزرگ منطقه به روس و انگلیس گرایش داشتند.

اما روحانیان و طرفداران اتحاد اسلام و آزادیخواهان و دمکرات‌ها و نیروهای ملی، بیشتر به آلمان و عثمانی گرایش داشتند؛ این گرایش البته نه از سر وابستگی و روابط پنهانی بود؛ بلکه عامل اصلی این گرایش نفرت مردم ایران از روس و انگلیس بود.

در سال ۱۳۳۴ق پس از اشغال شهر از سوی روسها، در پی مذاکرات محرمانه ژنرال باراتف و امیرافخم، حسام‌الملک امیرافخم در ۱۶ رجب ۱۳۳۴ق به حکمرانی همدان منصوب شد و در شورین خلعت حکمرانی پوشید.

حسین علی خان ضیاء الملک دوم قراگوزلو با کمک امیرافخم برای الحاق به قوای روس در سال ۱۳۳۴ق، اقدام به گردآوری سپاهی متشکل از مردم شهر و روستا و عشایر نمود و به دنبال تصرف شهر توسط قوای عثمانی و عقب نشینی روس ها، امیرافخم نیز به قوای روس پیوسته و همراه آنان از شهر خارج شد و شهر بدون حاکم ماند. آلمان و عثمانی نیز همانند دول روس و انگلیس از دو طریق برنامه ها و اهداف خود را ساماندهی و اجرا می کردند. اول از طریق کنسولگریها و اتباع خود و دیگر از طریق طرفداران خود در شهر همدان که روز به روز بر تعداد آنها افزوده می شد.

از ورود نیروهای روس به همدان، البته بعد از نبردهای ماههای محرم و صفر با ژاندارمها و نیروهای مردمی و شکست آنان، تا وقوع انقلاب روسیه در ۱۳۳۶/۱۹۱۷ق/۱۲۹۵ش شهر و منطقه همدان چندین بار بین روس و عثمانی دست بدست شده و خسارات زیادی دید. با خروج نیروهای روسی از همدان، انگلیسها برای حفظ منافع خود در ایران و هندوستان و مبارزه با بلشویکها تصمیم به اعزام نیرو به ایران گرفتند؛ و ژنرال دنسترویل برای این منظور از بغداد به سوی همدان حرکت کرد.

حضور انگلیسی ها در همدان تا پیش از این منحصر به تعدادی اتباع انگلیسی ساکن همدان، کارکنان کنسولگری و بانک شاهی و تعدادی مأمور نظامی بود. پس از انقلاب روسیه و تخلیه ایران توسط قوای روس و صلح آنان با آلمان در اواخر جنگ، پای نیروهای نظامی انگلیس به همدان و منطقه غرب ایران باز شد. پس از خروج قوای روس، نیروی زیادی به منطقه غرب و شمال غرب ایران اعزام کردند تا این مناطق را که تاکنون در تصرف آنها نبود، به تصرف خود درآورند. جلوگیری از نفوذ کمونیسم در ایران، مبارزه با قیام جنگل و ممانعت از اتحاد و ارتباط آنان با بلشویک های انقلابی و سرکوب آنان، هدف اصلی انگلیس از اعزام نیرو به منطقه بود. نقشه آنان این بود که مسیر بغداد، قزوین، همدان و گیلان را در تصرف داشته باشند تا بتوانند از این راه در موقع لزوم به خاک روسیه حمله کنند؛ و یا به قوای ضد کمونیستی یاری رسانند. با توجه به همین سیاست، انگلیسی ها ژنرال دنسترویل را مأمور کردند تا با همراهان خود از بازماندگان سربازان گرسنه و سرگردان روسی در همدان سپاهی فراهم آورد، و ساکنان قفقاز را بر ضد روس ها برانگیزاند. او در ۱۳ ربیع الاول ۱۳۳۶ از بغداد به سوی ایران حرکت کرد.

در گزارشی از حکومت کرمانشاه به وزارت امور خارجه در خصوص حرکت

نیروهای انگلیسی به سوی همدان آمده: «امروز متجاوز از سیصد اتومبیل که [در] هر یکی سه یا چهار نفر نظامی انگلیسی [بود] از طرف بغداد وارد [شده] یکسر به طرف همدان رفتند». در همدان صاحب منصبان انگلیسی در منزل رئیس بانک شاهنشاهی شعبه همدان با باراتف فرمانده نیروهای روسی، ملاقات کرده و هماهنگی های لازم را به عمل آوردند. دسترویل در کمتر از یک ماه از مسیر کرمانشاه و همدان خود را به انزلی رسانید؛ ولی روسهای بلشویک که در انزلی با میرزا کوچک خان همکاری می کردند، راه را بر دسترویل بستند و او به ناچار به همدان بازگشت. او در همدان با بیچرایف، فرمانده روس، که هنوز سربازانی را در همدان تحت فرمان خود داشت، رابطه دوستی برقرار کرد و با کمک مالی انگلستان او را حاضر به همکاری با خود نمود. انگلیسی ها بیچرایف را تطمیع کردند و با او قراردادی منعقد ساختند. ماده اول این قرارداد این بود که «بیچرایف قوای خود را از حدود ایران خارج نکند تا انگلیسی ها بتوانند مواضع او را با قوای خود اشغال نمایند».

دسترویل بازگشت نیروهای انگلیسی را از رشت به همدان، چنین گزارش می کند:

ورود ما شهر را به هیجان و غلیان انداخت و شایعاتی در شهر منتشر شد مبنی بر اینکه میرزا کوچک خان ما را در رشت نگاه داشته و پس از اخذ طلا- و نقره و اشیای قیمتی ترحماً مرخص کرده است. به ما به چشم شکست خورده و مغلوب نگاه می کردند و خیال اینکه زودتر ما را از شهر بیرون کنند، این دفعه قوی تر شده بود... با شرایط موجود تصمیم بیرون کردن از شهر از طرف اهالی ممکن بود تولید زحمت نماید. زیرا مجالس میتینگ در مساجد منعقد کرده و قطعنامه شدید اللحنی به دیوار می چسبانند.

دمکرات ها شدیداً علیه حضور انگلیس ها در همدان تبلیغات می کردند. معاریف و مشاهیر دمکرات های همدان، رضاخان برهان المتکلمین، جلال الممالک، ظهیردفتر و احسان الله خان بودند. رهبرشان محمدحسن خان فریدالدوله بود. آنان تمام مشکلات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی همدان را ناشی از حضور نیروهای بیگانه (انگلیس) می دانستند، به همین دلیل خواهان تخلیه فوری همدان از نیروهای انگلیسی بودند. در مقابل تقاضاهای مردم، مازور دسترویل اعلامیه ای در این باره، صادر کرد.

«توقف انگلیسی ها در اینجا موقتی خواهد بود و ابداً خیال ندارند در این ناحیه ایران مدت زیادی اقامت نمایند. اقامت موقتی انگلیسها به جهت مراقبت عملیات قوای

ترک ها است. در کلیه ممالک و نواحی، اولین وظیفه ما امداد و مساعدت با اهالی بوده و به هر کجا که بیرق انگلیسی وارد شود، به نام آزادی و صلح و رفاه عمومی به اهتزاز [در] می آید.»

به دنبال اعلامیه دنسترویل، آزادی خواهان و دمکرات های همدان به رهبری محمدحسن خان فریدالدوله اعلامیه صادر و در شهر پخش کردند. در این اعلامیه آمده بود:

ژنرال انگلیسی می گوید که برای صلح و رفاه عمومی به اینجا وارد شده است. آیا ما از ایشان خواهش کرده بودیم؟ بهتر است این صلح و رفاه را در مملکت خودشان برقرار نمایند. ما که تاکنون در این زمینه از آنها تمنایی ننموده ایم. ایران در یک موقعی متمدن بود که انگلیسی ها حتی معنای آن را نمی دانستند بفهمند به علاوه ما احتیاجی نداریم که از آنها چیزی بیاموزیم.

از آنجایی که آزادی خواهان و دمکرات ها با نهضت جنگل و میرزا کوچک خان ارتباط داشتند، اخراج انگلیسی ها از همدان را یکی از وظایف عمده می دانستند.

دمکرات ها در نامه ای به میرزا کوچک خان خواهان کمک و اجازه او برای این کار شدند:

انگلیس در اینجا توقف دارند و عده آنها خیلی قلیل است. با اجازه و موافقت شما می توانیم بر علیه آنها قیام کرده و بلکه آنها را نابود نماییم. ولی در آن عمل کمک شما خیلی لازم است اهالی و رؤسای شهر عموماً طرفدار شما هستند و ما منتظر اشاره شما هستیم. پول ما هم کم است.

نیروهای انگلیسی در مقابل این اقدامات آزادی خواهان، یک سرویس اطلاعاتی محلی به رهبری کاپیتان ساوندرس که بر اوضاع همدان واقف بود، تشکیل دادند. آنها بدین وسیله اطلاعات لازم را جمع آوری می کردند و با نفوذ در افرادی که در تلگراف خانه و اداره های دولتی بودند، سعی داشتند که اوضاع را در کنترل خود داشته باشند. از طرف دیگر، با برگزاری مسابقات ورزشی و تفریحی، از جمله فوتبال، تلاش می کردند که بیشتر با مردم در ارتباط باشند و زمینه نفوذ خود را فراهم سازند. راه دیگری که انگلیسی ها در پیش گرفتند، دید و بازدید با خوانین و اعیان و اشراف شهر بود. در ملاقات با نظام السلطان، حاکم وقت همدان، که یکی از دمکرات های افراطی محسوب می شد، وی از دنسترویل پرسید: «از کجا آمده اید؟ برای چه آمده اید؟ آیا عده شما زیاد است؟»

ملاقات بعدی آنها با امیرافخم قراگوزلو بود. امیرافخم در آن ملاقات گفت خیلی

خوشوقت است از اینکه می تواند قشون انگلیسی را در این قسمت ایران مشاهده کند. همچنین اظهار داشت زیر بار هر اداره و سیستمی می رود، الا دمکرات ها. امیرافخم چشم دیدن دمکرات ها و سیاسیون و به ویژه حاکم را نداشت. کدورت بین او و حکومت از آنجا ناشی می شد که حکومت برحسب وظیفه خود مبالغ هنگفت بقایای مالیات امیر را مطالبه کرده بود. امیر مفخم طرفدار روسها و انگلیسها بود و در زمان تسلط روسها بر همدان از سوی آنان حکمران همدان شد.

آزادی خواهان و دمکراتها که از طریق مطبوعات، از جمله روزنامه های اکباتان، اتحاد، افسانه و ... به مبارزه با انگلیسی ها ادامه می دادند، در مقابل ترفند دید و بازدید انگلیسی ها آرام ننشستند و نامه هایی با جوهر قرمز (رنگ خون) در کاغذی با نقش اسلحه موزر برای افرادی که با انگلیسی ها مراوده داشتند ارسال کردند. به این مضمون که همه می دانند وی (مخاطب نامه) خود را به انگلیسی ها فروخته و پول گرفته، اگر به مراوده با انگلیسی ها ادامه دهد کشته خواهد شد.

از طرف دیگر انگلیسی ها برای اینکه بتوانند مردم همدان را در مقابل هم قرار دهند، سعی کردند از همان سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» استفاده نمایند. بر این اساس شروع به تبلیغ و جذب افراد در کسوت نظامی گری کردند. حاکم همدان به وزارت داخله در این مورد چنین گزارش می دهد: «انگلیسها چند نفر از اهالی همدان را به اطراف فرستاده اند جهت گرفتن سوار و پیاده نظام در شهر هم تابلو زده اند بعنوان محل تقاضای خدمت نظامی.»

دمکرات ها و مبارزین همدان نیز با صدور اعلامیه ای مردم را از این کار برحذر داشتند:

... خدمت کنندگان به انگلیس گرفتار غضب و انتقام ملت خواهند شد و دشنه جلاد هر کس را که متشبث به این عمل پست شود سزایش را به دستش می گذارد.

بدنبال تشدید فعالیت مردم به رهبری دمکراتها و روحانیون علیه انگلیسی ها، فرمانده آنان، دنسترویل، تنها چاره کار را دستگیری و تبعید آنان دید، او ابتدا فرید الدوله گلگون، رهبر دمکراتها را دستگیر و یکسره به هندوستان تبعید کرد. از روحانیون نیز شیخ علی ثقه الاسلام همدانی که طرفدار اتحاد اسلام بود، به همان سرنوشت دچار شد. انگلیس ها با این حرکت به زعم خود توانستند همدان را به مکانی امن برای خود تبدیل کنند.

حضور انگلیسی ها در همدان موجب ناامنی اقتصادی و اجتماعی و قحطی شدید در

شهر شد؛ به طوری که قیمت گندم به خرواری ۴۰ قران و نان لواش منی ۹ الی ۱۳ قران رسید و لپه و نخود از منی ۱ قران به ۴ قران فروخته می شد. قحطی نان و مواد غذایی در همدان چندین علت داشت: ۱. هوای نامناسب و خشکسالی در غرب کشور در سال ۱۳۳۵ق؛ ۲. خریدهای بیش از اندازه گندم و مواد غذایی توسط قوای روس، عثمانی و سپس انگلیسی ها؛ ۳. گرانی و بالا رفتن بی سابقه قیمت مواد غذایی و احتکار آن توسط ملاکین، خوانین و سرمایه داران. در این وانفسا نیروهای انگلیسی با اعزام افراد به اطراف همدان به جمع آوری مواد غذایی و گندم می پرداختند.

هرچند در برخی از منابع آمده: «... انگلستان در شهرهای شیراز و همدان برای نان، یارانه ای می پرداخت و آرد وارد می کرد تا هم موجب کاهش قیمت شود و هم مردم را آرام کند» اما واقعیت این است که نیروهای انگلیس از این آرد و نان برای نیروهای خودشان استفاده کرده و بین تعداد محدودی از مردم همدان که توسط نیروهای انگلیسی در جاده سازی در گردنه اسدآباد به همدان به کار گرفته شده بودند، توزیع می شد، آن هم به صورت جیره بندی و کوپنی و در قبال کار روزانه. خاطرات دنسترویل به خوبی این موضوع را تأیید می کند. این در حالی بود که انگلیسی ها برای دیگر نیروهای خود که در خارج از همدان بودند، اقدام به خریداری گندم می کردند و آن را به سایر جاها می فرستادند که اسناد به خوبی گواه این مطلب است به همین دلیل موجب نارضایتی مردم و شکایت حکومت همدان به مرکز شد. دنسترویل با صدور اعلامیه ای علت گرانی گندم را چنین بیان کرد:

گندم را ما خریداری نمی کنیم و برعکس؛ با تمام قوای خود به قحطی زدگان کمک می کنیم و قیمت های سنگین کنونی جنس، به واسطه خریداری جنس از طرف ما نیست؛ زیرا ما گندم خریداری نمی کنیم، بلکه ترقی قیمت جنس به واسطه عملیات دستجات دمکرات ها است که انبارداران و خبازان را بی جهت مرعوب کرده و وادار می کنند که مظنه جنس را به طور مصنوعی بالا برده و مردم را برعلیه ما برانگیزانند.

برخلاف ادعای دنسترویل، یکی از کسانی که مواد غذایی را احتکار می کرد، امیرافخم شورینی بود که از دشمنان سرسخت آزادی خواهان و دمکراتها و برعکس، از دوستان و طرفداران روس و انگلیس به شمار می رفت.

قحطی در همدان به حدی شدید بود که هر روز در معابر شهر مردم شاهد جسد

کسانی بودند که از گرسنگی جان داده بودند. در این اوضاع نابسامان، انگلیسی‌ها از فرصت استفاده کرده مردم فقیر و گرسنه و کسانی را که از قدرت بدنی برخوردار بودند، در جاده سازی و ایجاد راه‌های جدید به کار می‌گرفتند. حقوق کارگران در مقابل این کار، روزی سه قران با بلیط غذا بود. اما به شدیدترین روش استثمار می‌شدند.

افراد خیر شهر نیز برای جلوگیری از مرگ و میر اهالی در اثر گرسنگی، نانوائی دایر کرده بودند و به طور رایگان به فقرا نان می‌دادند. در این زمان از طرف میرزا کوچک خان نیز به قحطی زدگان همدان کمک‌هایی می‌شد.

در سال ۱۳۳۶ق، با کمک حکومت محلی، ۱۶۰۰ نفر از فقرای شهر که در خرابه‌ها ساکن بودند، جمع‌آوری و در چند کاروانسرا زندگانی مرتبی برای آنها تهیه گردید. از طرف دیگر قرار شد به حساب ملاکان شهر، چهل باب مغازه نانوائی دایر کرده و به نرخ نازل برای اهالی و فقرا نان تهیه نمایند. از جمله این ملاکان، عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود. علاوه بر کمک مردم و دولت، میسیونرهای مذهبی آمریکایی نیز به طور رایگان به فقرا اطعام می‌دادند.

سرانجام در سال ۱۳۳۷. ق پس از عزیمت قوای اصلی انگلیسی‌ها به انزلی و حرکت قوای کمکی آنها به این مناطق (انزلی)، همدان از تصرف قوای انگلیسی‌ها آزاد گردید.

#### آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال همدان

جنگ جهانی دوم روز اول سپتامبر ۱۹۳۹/ دهم شهریور ۱۳۱۸ با حمله نظامی قوای آلمان هیتلری به لهستان آغاز شد. ایران از همان روزهای آغاز جنگ ۱۳ شهریور ۱۳۱۸ اعلام بی‌طرفی نمود و بی‌طرفی خود را از طریق وزارت امور خارجه و سفارتخانه‌هایش در خارج از کشور به اطلاع دول متخاصم رسانید.

متفقین برای رساندن اسلحه و مایحتاج به اتحاد شوروی راهی جز ایران نداشتند؛ بنابراین تصمیم به اشغال ایران گرفتند.

چرچیل در تلگرامی به استالین در خصوص اشغال ایران چنین نوشت:

هدف ما از اشغال ایران، حتی بیش از حراست نواحی نفت خیز، به دست آوردن راه ارتباطی تازه‌ای به کشور شما بود که به آسانی نتوانند آن را قطع کنند. برای این هدف باید راه آهن از خلیج فارس تا بحر خزر را گسترش دهیم و مطمئن شویم که به خوبی

کار می کند ... ما به پیشقراولان خود دستور داده ایم که به پیشروی ادامه دهند و در نقطه ای میان همدان و قزوین که از جانب فرماندهان نظامی معین خواهد شد، دست در دست نیروهای شما گذارند...

دستاویز آنها برای حمله و اشغال ایران حضور نیروهای متخصص آلمانی در کشور بود که از این نیروها به عنوان ستون پنجم آلمان یاد می کردند، در حالی که اکثر این نیروها از ایران خارج شده بودند.

نیروهای انگلیس و شوروی سرانجام در سوم شهریور ۱۳۲۰ به ایران حمله ور گشته و کشور را اشغال کردند. ارتش رضاشاهی برخلاف تبلیغات وسیعی که در مورد آن می شد، تقریباً بدون مقاومت تسلیم شد؛ و فرماندهان آن بزدلانه و بعضاً با لباس زنانه از برابر نیروهای روسیه شوروی گریختند. یکی از شهرهایی که در این ایام به اشغال نظامی متفقین درآمد شهر همدان بود.

جریان اشغال همدان از این قرار بود که صبح جمعه ششم شهریورماه ۱۳۲۰ هواپیماهای شوروی در آسمان شهر همدان به پرواز درآمدند و اشیایی را رها کردند. مردم به گمان این که اعلامیه است خودشان را به محل فرود نزدیک کردند غافل از آنکه این اشیاء بمب های مرگبار هستند، با انفجار این بمب ها بیش از ۳۰۰ نفر مجروح یا کشته شدند. البته بر اساس اسناد معتبر ۱۵ نفر از مردم در دم جان خود را از دست دادند. بر اثر این بمباران شبکه برق و تلفن شهر منهدم گردید، شدت انفجارها به حدی بود که قطعاتی از سر و دست و دیگر اعضای بدن به در و دیوار چسبیده بود، به نحوی که صحنه وحشتناکی به وجود آمده بود. تعداد مجروحین به حدی بود که نه تنها تمام اتاق ها و تختخوابهای بیمارستان پهلوی تنها بیمارستان شهر، پر شده بود بلکه تمام راهروها پر از مجروح شده و در آنجا بستری شدند. حتی بسیاری از مردم از خانه های خود تختخواب آورده و در حیاط بیمارستان بستری شده و مورد معالجه قرار گرفتند. با وجود این همه مجروح بیمارستان از امکانات چندانی برخوردار نبود.

پس از حمله هواپیماهای شوروی، انگلیسی ها دریافته بودند احتمال دارد شوروی ها پیش از آنها از طریق شمال و قزوین، همدان را تسخیر نمایند؛ به همین خاطر ژنرال آیزر دود را مأمور اشغال همدان کردند. او به سرعت وارد عمل شد و در ساعت هفت بعد از ظهر روز ۸ شهریور ۱۳۲۰ همدان به تصرف قوای انگلیس درآمد اهالی همدان



با بهت و حیرت شاهد حضور خودروهای نظامی انگلیسی در میدان شهر بودند. آنان به خاطر سقوط دیکتاتوری رضاشاه شادمان و خوشحال بودند، اما حضور نیروهای بیگانه در شهر این شادی را در کام آنان تلخ و ناگوار می نمود؛ چرا که هنوز ظلم و ستم قوای بیگانه در جنگ جهانی اول در این شهر را به یاد داشتند و می دانستند حضور آنان در شهر چه مشکلات و مصائب عدیده را در پی دارد.

بعد از اشغال شهر توسط انگلیسی ها، شوروی نیز بی کار ننشست، هواپیماهای آنان بر فراز شهر همدان به پرواز درآمد و گاه و بیگاه اعلامیه های تبلیغاتی در شهر پخش می کردند. علاوه بر این یک ستون موتوریزه آنها تلاش می کرد از قزوین خود را به همدان برساند، اما انگلیسی ها برای جلوگیری از این اقدام تا گردنه آوج پیشرفته و پس از نمودار شدن سربازان شوروی در مرحله اول سعی کردند با استقبال گرم از آنان به صورت مسالمت آمیز آنها را از این کار منصرف نمایند. اما وقتی نیروهای شوروی قصد خود را از پیشروی به سوی همدان اعلام داشتند با واکنش شدید انگلیسی ها مواجه گشتند. سرانجام پس از گفتگوهای بسیار انگلیسی ها آنها را مطمئن ساختند در همدان به اندازه کافی نیرو وجود دارد که بتواند با هر وضعیتی روبرو شود، در نتیجه نیروهای شوروی با اکراه به سمت قزوین عقب نشستند.

نباید از یاد برد انگلیس از مدتها پیش در همدان به وسیله اتباع خود، اطلاعات کاملی راجع به همدان و منطقه جمع آوری کرده بود. انگلیسی ها در بین ارامنه و یهودیان و با وجود بانک شاهنشاهی و کنسولگری پایگاه هایی داشتند؛ در حالی که شوروی در همدان حتی کنسولگری هم نداشت.

#### انگلیسی ها در همدان

انگلیسی ها در اوایل ورود به همدان - چنانکه دیده شد - سعی کردند کنترل کامل شهر را به دست بگیرند. کنسولگری آنها در این زمان در همدان توسط ساکس، فرزند سرپرستی ساکس افسر و سیاستمدار عالی رتبه انگلیسی در جنگ جهانی اول در ایران، اداره می شد. او از چندین سال قبل از شروع جنگ جهانی دوم شخصی به اسم سیمون را تحت عنوان نماینده شرکت فرش همدان مأمور جمع آوری اطلاعات و شناسایی و نفوذ در صاحبان قدرت کرده بود. این شخص از نظر ظاهری با چشم و ابروی مشکی و لهجه

فارسی بسیار شبیه آرامنه همدان بود. سیمون در مدت مأموریت خود به خوبی انجام وظیفه کرده حتی از نقاط ضعف خوانین محلی کاملاً آگاه بود و همه جا و همه چیز را به خوبی می شناخت. در شهریور ۱۳۲۰ که پرده ها برافتاد، کنل سیمون با لباس نظامی انگلیسی ظاهر شد و در تمام امور ادارات و سازمان های محلی شروع به دخالت نموده و رؤسای باشخصیت و میهن دوست ادارات مثل دکتر علامه مازندرانی، معتضالدوله وزیری کرمانشاهی پیشکار دارایی و آقای رشیدخان گودرزی بروجردی رئیس دادگستری و برخی دیگر از وطن پرستان غیرتمند و ایرانی مثل علی نقی کوثر معروف به آقازاده همدانی را، که در کسوت روحانی بود، هر از گاهی مورد بازخواست و بازجویی قرار داده و تهدید به تبعید به هندوستان می کرد. انگلیسی ها میرآقا متخلص به «مفتون»، فرزند مرحوم شمس العرفا را، که بی شک یکی از بهترین شعرای شهرستان همدان بود، پس از شش ماه حبس، برای مدت یکسال به قریه سوزان از دهستان درجزین همدان تبعید کردند. این شاعر حساس جریان تبعید خود را در چکامه دلنشینی تحت عنوان خاطره ای از تبعید من در جنگ بین الملل دوم چنین سروده است:

تا شدم تبعید از شهر و دیار ای آسمان

هر چه بر کار سیاست ها شدم نزدیک تر

سعد سلمان در حصار نای گر تبعید بود

من نگردیدم به خوان انگلستان کاسه لیس

من نرفتم زیر بار انگلیس نابکار

من وطن خواهم وطن خواهم وطن خواه ای فلک

من شدم تبعید تا راحت بماند این و آن

می شوم تبعید چون هستم به ضد انگلیس

روزگارم تیره شد چون شام تار ای آسمان

دور ماندم از وصال روی یار ای آسمان

قریه سوزان مرا آمد حصار ای آسمان

کردمی از سفره خود بر کنار ای آسمان

بایدم انداختن از کار و بار ای آسمان

می‌کنم فریاد فاش و آشکارای آسمان

بید را میزن که تا لرزد چنارای آسمان

من از این تبعید دارم افتخارای آسمان

سیمون بعد از جنگ جهانی دوم نیز در همدان ماند تا اینکه در سال ۱۳۳۰ش از ایران اخراج شد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ تا مدت‌ها شهر همدان صحنه تاخت و تاز نیروهای متفقین بود. علاوه بر انگلیسی‌ها، نیروی عظیمی از ارتش آمریکا در سه فرسنگی شمال همدان در محلی به اسم ده پیاز برای خود قرارگاهی دایر کرده بودند که دارای چاه عمیق

و

بناهای نظامی و فرودگاه و تأسیسات لازم برای استقرار یک لشکر بود. نمایندگان سه دولت شوروی، انگلیس و آمریکا برای حفظ موازنه شب و روز مشغول فعالیت بودند.

استقرار نیروهای مذکور در همدان برای مردم این شهر زیانهای بسیاری به بار آورد. در این مدت بازار همدان چندین بار دچار حریق شد و هستی عده ای از مردم در آتش بیداد سوخت. از سوی دیگر رفت و آمد سربازان هندی و اسرای لهستانی، که بیشتر آنان را زنان تشکیل می دادند، منشأ بیماری خطرناک تیفوس و موجب مرگ عده ای از اهالی شهر گردید. کثرت نیروهای بیگانه در همدان، شهر را به صورت یک بندر جنگی پرجنجال بین المللی درآورده بود و سر و صدای کامیونهای حامل مهمات جنگی ارسالی از آمریکا به شوروی امنیت و آسایش را در تمام مدت جنگ از مردم همدان سلب کرده بود.

تأمین مواد غذایی مورد نیاز ارتش اشغالگر یکصد هزار نفری و نیز گروه یکصد هزار نفری آوارگان جنگی لهستانی، که از زندانهای روسیه آزاد شده و به ایران اعزام شده بودند، از طریق واردات مواد غذایی غیرممکن بود؛ زیرا گذشته از مشکلات حمل و نقل و فقدان تعداد کافی کشتیهای باری برای حمل خواروبار مورد نیاز از اقصی نقاط دنیا به ایران، مسئله اساسی همانا عدم دسترسی متفقین به مواد غذایی کافی برای صدور به ایران بود. به همین علت مقامات اشغالگر ارتشهای تجاوزکار به سرعت، تمامی غلات قابل دسترس را با زور سرنیزه و یا با پرداخت حداقل بهای ممکنه تصاحب کردند.

مقامات انگلیسی از طریق کمپانی انگلیسی «یونایتد» غلات قابل دسترس را تقریباً مفت خریداری کرده و در اهواز (مرکز قوای انگلستان) انبار کردند.

کمبود مواد غذایی همراه با تورمی در حدود ۱۰۰۰ درصد که بر اثر اتخاذ سیاست پولی تحمیلی قوای اشغالگر به وجود آمده بود، قدرت خرید مردم را به شدت کاهش داد و در نتیجه میلیونها نفر در سراسر کشور دچار گرسنگی شدند.

واضح است که اقدامات انگلیسی ها و وضعیت ناشی از ورود قوای بیگانه به ایران، در زندگی اجتماعی مردم همدان در آن هنگامه چه تأثیری دربر داشته و چه مشکلاتی را برای آنان به وجود آورده بود؛ از جمله مشکلات گرانی و کمیابی آذوقه که حضور نیروهای انگلیسی در شهر به آن دامن می زد. قیمت کلیه کالاها علی الخصوص خواروبار به شدت افزایش یافت. کره یک من (سه کیلوگرم) ۱۸ ریال به یکباره به کیلویی ۲۴ تومان، قند و شکر کیلویی ۱۶ ریال به کیلویی ۱۸ تومان و گندم خرواری ۶۵ تومان به

خرواری ۷۰۰ تومان رسیده و بسیار نایاب شد. دولت نیز ناچار برای توزیع عادلانه برخی کالاها از جمله قند و شکر اقدام به چاپ کوپن و تعیین عاملینی در شهر کرد که همین امر برای برخی از عاملان توزیع کوپن قند و شکر محل درآمد سرشاری شد؛ به نحوی که رئیس یکی از ادارات دولتی همدان در آن گیرودار عمارت مجللی از این درآمدها ساخته بود که مردم اسم آن را «قندآباد» نهاده بودند. به دلیل عدم توزیع عادلانه قند و شکر مردم شهر همدان دست به شورش و غارت انبارهای قند و شکر زدند.

البته قبل از این شورش کمیسیونی متشکل از رؤسای ادارات و اصناف مختلف در فرمانداری همدان تشکیل شد تا راجع به حل مشکل قند و شکر و اوضاع عمومی شهر مشورت و تصمیمات مفیدی اتخاذ شود. اما شورش مردم نشان داد با وجود قوای خارجی و مصرف بی رویه آنان از خواروبار مردم شهر هر تصمیم و اقدامی محکوم به شکست است.

در این زمان گندم که قوت غالب مردم ایران بود، به دلیل خرید و انتقال آن توسط انگلیسی ها کمیاب شد؛ و قحطی مثل زمان جنگ جهانی اول باعث مرگ و میر بسیاری از اهالی شهر گردید. اگر کمک های انسان دوستانه برخی از اهالی نیکوکار شهر همچون حاج آقافتقی شریفی جولانی، آقاعبدالله تقوی و آقازاده کوثر که در چند نقطه شهر مثل تپه مصلی، محله جولان و کبابیان روزانه آش و نان فراوان به طور رایگان توزیع می کردند نبود، بی گمان جمعیت زیادی بر اثر گرسنگی جان خود را از دست می دادند.

در این هنگامه فلاکت بار کنسول انگلیس و عوامل او در شهر به گرانی گندم و ایجاد قحطی مصنوعی دامن می زدند و اگر برخی نانوایان به دستورهای وی عمل نمی کردند و در صحنه دروغین و ساختگی ایجاد قحطی نان شرکت نمی کردند، مانند فرهاد سرکانی، رئیس صنف خباز همدان، تبعید می شدند. وی بعد از چند سال تبعید در همان تبعیدگاه دارفانی را وداع گفت.

با شدت گرفتن قحطی در شهر و هیجان مردم، جلسه ای با حضور اصناف، بازرگانان و محترمین شهر در فرمانداری تشکیل شد. در این مجلس فرماندار و مسئول اداره غله به حضار اطمینان دادند که برای مصرف یک ساله مردم گندم در انبارها موجود است و حمل گندم به دیگر شهرها تأثیری بر این موضوع ندارد. با تمام این وعده و وعیدها مردم گرسنه شهر در ۲۸ آبان ۱۳۲۰ دست به یک شورش عمومی علیه

نیروهای انگلیسی زدند؛ زیرا آنان حمل گندم از سوی قوای انگلیس را علت کمیابی می دانستند. مردم در این تظاهرات در و پنجره بانک شاهنشاهی و ادارات دولتی را با چوب و سنگ خرد کردند. دامنه شورش زمانی گسترش یافت که کلیه کسبه شهر با تعطیلی مغازه ها و دکانها با مردم معترض همراه شدند. مردم که به سوی اداره غله در حرکت بودند در مسیر حرکت خود به چندین کامیون از سربازان انگلیسی برخورد کرده با سنگ به آنها حمله کردند. اصابت یک سنگ به راننده یکی از این کامیون ها باعث واژگون شدن آن گردید و درگیری مردم با سربازان انگلیسی شدت یافت. سربازان انگلیسی به سوی مردم بی پناه آتش گشوده و چهار تن از آنان را به قتل رساندند. در اسناد تعداد واقعی کشته شدگان ذکر نشده، اما درگیری زمانی خاتمه یافت که رئیس شهربانی شخصاً در محل حاضر و مانع تیراندازی سربازان انگلیسی شد و مردم را نیز متفرق نمود. تظاهرکنندگان در تمام مدت تظاهرات خود خواهان پایان دادن به حمل گندم از همدان بودند. در این مدت کلیه راسته ها و بازار تعطیل و روز بعد نیز این اعتصاب ادامه داشت. تنها بعد از ملاقات و مذاکره فرماندار با نمایندگان اصناف مختلف، به این تعطیلی پایان داده شد.

پس از پایان شورش، کنسول انگلیس در شهر خواهان معرفی و تعقیب و مجازات عاملین این حادثه از دولت ایران شد و اعلام کرد خودشان اجازه دارند کسانی را که علیه ارتش انگلیس تحریک یا اقدامی کنند، مجازات نمایند. جالب تر اینکه کنسول انگلیس از فرمانداری همدان تقاضا نمود که اعلامیه ای مبنی بر اینکه انگلیسی ها گندم و خواربار حمل نمی کنند در شهر منتشر شود. از همه خفت بارتر اینکه فرماندار همدان قیام کنندگان را مردم ولگرد، فقیر و گدا معرفی نمود. غافل از اینکه آنها نیز جزو مردم شهر بودند که بر اثر سیاستهای غلط دولت و فشارهای قوای بیگانه به این روز و فلاکت گرفتار شده بودند.

در پی تلاش کنسول انگلیس و فرمانداری همدان، غلامحسین شریفی، محمدعلی شریفی، علی اصغر احسان لو، حسین حاج عزیز و محمدعلی نجیب، که همگی از افراد درستکار، شریف و نیکوکار همدان بودند به عنوان عاملان شورش دستگیر و در همدان زندانی شده و پس از چندی به زندان اراک منتقل شدند.

وزارت کشور نیز اقدام به اعزام یک بازرس به همدان نمود. بازرس مذکور پس از

یک ماه توقف در همدان علت شورش را تلاش خبازان برای استفاده بیشتر عنوان کرد که بالا بودن هزینه خبازی را بهانه قرار داده تا بهای گندم را به نسبت قیمت نان کمتر پردازند. در گزارش مذکور فرهاد سرکانی، رئیس صنف خبازان، عامل شورش معرفی و چنانکه گذشت تبعید گردید. در گزارش بازرس وزارت کشور در مورد شورش هیچ اسمی از افرادی که قبلاً به این بهانه دستگیر شده بودند (غلامحسین شریفی و ...) نیامده است. بدین ترتیب معلوم می گردد دستگیری آنان هیچ ربطی به گرانی و قحطی و شورش نداشته، بلکه تنها گناه آنان بیگانه ستیزی بوده است و بس.

از دیگر مشکلات حضور این میهمانان ناخوانده سلب امنیت و آسایش اولیه از مردم بود. در ۲۶ آبان ۱۳۲۰ یک گروه سیزده نفری از افسران و دژبان انگلیسی به مهمانخانه روشن، رفته و پس از کتک کاری مستخدم آنجا و مصرف مواد غذایی و مقدار زیادی نوشیدنی الکلی و مست شدن، شیشه های میهمانخانه را شکسته و مستانه از آنجا خارج می شوند. جالب اینکه به جای توبیخ و تنبیه افسران مذکور، صاحب مهمانخانه برای مدت سه سال به عراق تبعید می شود.

بدیهی است مواردی از این نوع در همدان کوچک آن روز که اخبار به سرعت در همه شهر دهان به دهان می گشته چه ذهنیتی می توانسته درباره نیروهای خارجی در مردم شهر ایجاد کند و همین حوادث باعث انزجار و نفرت شدید مردم شد، به طوری که آنان برای انتقام گیری و به راه انداختن شورش لحظه شماری می کردند.

مشکل دیگر مردم در این روزگار محنت بار، کمبود وسایل نقلیه بود. نیروهای انگلیسی و آمریکایی تمام وسایل نقلیه شهر را در اختیار گرفته بودند. علاوه بر این، تردد بیش از حد اتومبیلها و کامیون های جنگی باعث شده بود افراد زیادی جان خود را بر اثر بی احتیاطی رانندگان از دست بدهند.

حجم انبوه این رفت و آمدها در اسناد و گزارش های شهربانی به خوبی منعکس شده است: «در ساعت ۱۸:۳۰ روز ۲۳ (مهر ۱۳۲۴) ماه جاری تقریباً دویست سرباز انگلیسی با هشتاد دستگاه اتومبیل و اثاثیه از تهران به قزوین و به سمت همدان حرکت نمودند» در مورد دیگر آمده: «ساعت ۱۳ (مهر ۱۳۲۴) ۲۳ دستگاه اتومبیل و دو دستگاه موتورسیکلت انگلیسی با قریب چهل تن سرباز انگلیسی از خط تهران وارد (قزوین) و به خط همدان عزیمت نمودند»

برای نمونه کامیون های آمریکایی در روستای زمان آباد طفل هفت ساله ای به نام یحیی فرزند احمد را زیر گرفته و به قتل رساندند؛ یا در روستای امیرآباد، باقر فرزند غلامحسین بر اثر برخورد کامیون های آمریکایی به شدت مجروح شد. شکایت والدین افراد مقتول و مجروح معمولاً همیشه بی نتیجه می ماند؛ به این دلیل که شکایات مذکور پس از ارائه به شهرداری و ژاندارمری به کمیسیون دعاوی خارجی مقیم همدان ارسال می گردید که فقط باعث سردرگمی و سرخوردگی شاکیان می شد. انگلیسی ها برای رسیدگی به این گونه حوادث و پرداخت خون بها و غرامت افراد مقتول اداره ای به نام «اداره غرامات و خسارات نیروهای بریتانیا» در کرمانشاه تأسیس کرده بودند. اما گرفتن غرامت ملزم به داشتن پارتی و افراد سرشناس بود، چرا که پرداخت غرامت به ورثه مقتول در حضور فرماندار و با امضاء وی در اداره مذکور امکان پذیر بود؛ در حالیکه میزان غرامت مشخص نبود.

علاوه بر خسارت جانی که از برخورد اتومبیل های متفقین نصیب مردم می شد، تیراندازی عمدی و سهوی سربازان آنان نیز باعث مرگ افراد می گردید. بر اثر همین تیراندازی ها پسر یازده ساله ای به نام ابراهیم فرزند علی اکبر به قتل رسید. پدر و مادر مقتول از عرایض متعددی که به مراجع قانونی همدان تسلیم کرده بودند، هیچ جوابی نگرفته و به ناچار از رئیس الوزرا و وزیر کشور تقاضای دادخواهی نمودند که این دادخواهی هم ره به جایی نبرد و در نهایت والدین مقتول به خاطر از دست دادن پسرشان دچار جنون شدند.

یکی دیگر از اقدامات نیروهای متفقین در همدان، تفتیش اسناد و مدارک ادارات دولتی و استفاده از امکانات این ادارات بود. معزالدین مهدوی، رئیس وقت فرهنگ در این باره می نویسد که هر روز عده ای آمریکایی و انگلیسی و روسی (شوروی ها) برای دیدن مدارس و مؤسسات فرهنگی به اداره فرهنگ مراجعه می کردند. یک دسته سالن دبیرستان را برای سخنرانی می خواستند، دسته دیگر آمار محصلین و معلمین را درخواست می کردند و جمعی اسامی آلمانوفیل های فرهنگ را مطالبه می کردند. هنگام مراجعه نیروهای مذکور مسئول هیچ اداره ای قدرت نافرمانی و سرپیچی نداشت. چه در غیر این صورت با تویخ و تبعید و از دست دادن شغلش مواجه می شد. هنگامی که یکی از نیروهای متفقین برای کاری به اداره فرهنگ مراجعه و مورد بی توجهی مهدوی،



رئیس وقت فرهنگ قرار می گیرد، به فرماندار وقت همدان فخرالممالک اردلان، شکایت می کند که در نتیجه فرماندار مذکور، معزالدین مهدوی را مورد مؤاخذه قرار می دهد.

نیروهای انگلیسی تا اواخر سال ۱۳۲۴ شمسی در همدان و اطراف آن حضور داشتند.

پانوشت ها

کارشناس ارشد تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پژوهشکده تاریخ.

۱. فریدالملک قراگوزلو، محمدعلی، خاطرات فرید، به کوشش مسعود فرید، زوار، تهران، ۱۳۵۴ ش، ص ۴۴۱

۱۹۳-۱۳۲۵ ق، ج ۱، صص ۱۹۴ - ۲. مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما، ۱۳۴۰

۶۳۱-۲۹۰/۳. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۷۲۳

۲۶۷-۴. اذکایی، پرویز، قراگوزلوهای همدان (بخش سوم)، مجله آینده، صص ۲۶۸

۵. فریدالملک قراگوزلو، محمدعلی، همان، ص ۴۴۷

۶. عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲، گفتار، تهران، ۱۳۶۹ ش، ص ۸۱

۷. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، آرشیو، اسناد استعمار انگلیس، سند شماره ۱۳

۸. همان جا، سند شماره ۱۴

۱۹۱۴، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۱۷ ش، ص ۳۸۹ - ۹. نخجوانی، محمد، تاریخ نظامی جنگ بین الملل اول، ۱۹۱۸

۱۹۱۷ (یادداشت های دنسترویل)، ترجمه حسین - ۱۰. دنسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز، ۱۹۱۸

انصاری، کتابخانه منوچهری، تهران، چاپ دوم، ۲۵۳۷، ص ۷۰

۱۹۱۸، ص ۸۵ - ۱۱. دنسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز، ۱۹۱۷

۱۲. همان، ص ۸۶

۱۳. همان، ص ۸۷

۱۴. همان، ص ۱۳۲

۱۵. همان، ص ۱۱۳

۱۶. فریدالملک قراگوزلو، محمدعلی، خاطرات فرید، ص ۴۴۷

۱۹۱۷، ص ۱۶۴ - ۱۷. دسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸

۱۸. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، آرشیو، اسناد استعمار انگلیس، سند شماره ۱۱

۱۹۱۷، ص ۸۸ - ۱۹. دسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸

۶ (فروردین تا شهریور ۱۳۷۱)، ص ۷۷ - ۲۰. ر. ک: اذکایی، پرویز، فریدالدوله گلگون، آینده، س ۱۸، ش ۱

۲۱ / ۱۳۷۹/۸. مصاحبه با علی اقبالی، همدان، ۲۳

۱۹۱۷-۲۵۴، صص ۲۶۷ - ۲۲. ر. ک: دسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸

۳ جمادی الاول ۱۳۳۶، ص ۹، ۲۳. کاوه، س ۳، ش ۲۵

۲۴ / ۱۳۷۹/۸. مصاحبه با علی اقبالی، همدان، ۲۳

۲۵. اسناد جنگ جهانی اول در ایران، ص ۲۵۰

۲۶. ویلیام جی، اولسون، روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول، ترجمه حسن زنگنه، شیرازه، تهران، ۱۳۸۰

ش، ص ۳۵۴

۱۹۱۷، ص ۸۶ - ۲۷. دسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸

۲۸. اسناد جنگ جهانی اول در ایران، ص ۲۴۶

۲۹ / ۱۳۷۹/۸. مصاحبه با علی اقبالی، همدان، ۲۳

۱۹۱۷، ص ۱۶ - ۳۰. دسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸

۹ محرم ۱۳۳۷، ص ۱۶، ۳۱. کاوه، س ۳، ش ۳۱ و ۳۲

۳۲. ر.ک: اسناد نقض بی طرفی ایران در شهریور ۱۳۲۰ (سیاست خارجی در آستانه اشغال)، به کوشش محمد ترکمان، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۰ ش.

۳۳. خامه ای، انور، سالهای پر آشوب، بخش دوم (شهریور ۱۳۲۰ اشغال ایران و سقوط رضاشاه)، فرزانه، تهران، ۱۳۷۸ ش، ص ۵۴

۳۴. مهدوی، معزالدین: اوضاع اجتماعی نیم قرن اخیر (داستانهایی از ۵۰ سال)، تهران، چاپخانه وحید، ۱۳۴۸ ش، ص ۱۴۰

۳۵. تیرائیان، صفاءالدین: ایران در اشغال متفقین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۷۸

۳۶. مهدوی، معزالدین: همان، ص ۱۴۱

۳۷. همان جا.

۳۸. تیرائیان، صفاءالدین: همان، ص ۱۷۸

۳۹. استوارت، ریچارد: در آخرین روزهای رضا شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۰ ش، ص ۲۹۰

۴۰. همان، ص ۳۰۹

۴۱. حکیم عالیقدر، عالم توانا و عارف زنده دل حاج میرزا علی نقی کوثر همدانی معروف به (جنت علیشاه) در سال

۱۲۹۶ هجری قمری در کهن شهر و دارالطب همدان در خاندانی مزین به طب و طبابت و حکمت و عرفان

متولد شد و در محضر پدر آگاه و دانشمند خود ملامحمد رضا کوثر علیشاه طب و فلسفه را فراگرفت. سپس

برای تحصیل دیگر علوم متداول زمان به مراکز علمی و تحقیقی سایر شهرهای ایران سفر کرد و از محضر

بزرگان این مراکز علمی و تحقیقی بهره مند گشت و بعد از سال ها تحصیل و ریاضت سرانجام به دیار کهن

همدان بازگشت. او در کنار تدریس علوم طب و عرفان و فلسفه به مداوای بیماران نیز پرداخت و از نفس

مسیحایی او هر روز ده ها مریض صحت و سلامت خود را باز می یافتند. آوازه شهرت او از مرز همدان گذشت به گونه ای که از سایر نقاط ایران نیز بیماران بی شماری نزد او می آمدند و او در درم آن آنها کوشا بود و اغلب آنان نیز در هیأت شفای دردشان این دیار را ترک می کردند. همچنین در طول دوران تدریس طب و طبابت او ده ها شاگرد برجسته و حکیم حاذق به جامعه تحویل گردید که آنها نیز بعد از خود حکیم از شهرتی بزرگ برخوردار شدند. هنوز بزرگان این دیار کهن از مهر و محبت و مراتب استادی این حکیم بزرگ حکایت ها دارند و نام او زنده و جاوید است. این حکیم فرزانه و عارف سوخته دل الوندکوه پس از سال ها خدمت به مردم سرانجام در همدان بدرود حیات گفت و در همین شهر به خاک سپرده می شود. تألیفات این حکیم آگاه عارف عبارت است از:

۱. آیات الائمة

۲. نصیحت نامه

۳. دیوان اشعار شامل مثنوی (ذوق و شوق)

و جز اینها که در کتابخانه حضرت آیت الله آخوند معصومی همدانی موجود است (کتابخانه بزرگ و عظیم غرب).

در یادداشت حکیم عالیقدر سیدحسن مدنی متخلص به صفاءالحق همدانی، که خود از محضر پرفیض این

حکیم آگاه بهره مند شده بود درباره شیوه تدریس حکیم حاج میرزاعلی نقی کوثر چنین آمده است:

راستی چه شد که آن عده طبیب مسلمان از میان رفتند یا معالجات سهل ایرانی از بین رفت؟ در یک چند سال «

و یا غیره در این شهر همدان نبود. چون مرحوم حاج میرزاعلی نقی کوثر با آن «طبیب یهود» قبل مطلقاً اسمی از

همه فضل و کمال و جاه و جلال و کسوت ملائی طبابت می کرد و نیز از تدریس و تعلیم علم طبابت برای

ر. ک، فیضی، عباس، حکیمان روحانی همدان، مؤسسه فرهنگی حقوقی. «(پیروان) ادیان دیگر مضایقه نداشت

. سینا و مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی، تهران، ۱۳۸۸ ش، ص ۱۵۶

۸۱-۴۲. کامران، کامران میرزا: ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، بی نا، ۱۳۵۴ ش، صص ۸۲

۴۳. همان، ص ۸۷.

۴۴. روزنامه ندای اکباتان، سال سوم، شماره اول، دوشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۳۱ ش، صص ۱ و ۲.

ص: ۲۲۰

۴۶. همان، ص ۸۶

۴۷. الهی، همایون: اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، نشر دانشگاهی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۹ ش،

ص ۲۰۶.

۴۸. همان، ص ۹۰.

۴۹-۲۲/۳۳/۱. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۵۰-۱۰/۱۴۸/۱. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۰

۵۱. کامران، کامران میرزا، ص ۹۰.

۵۲. همان، ص ۸۶.

۵۳-۲۳/۳۳/۱۲. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۵۴. همانجا.

۵۵-۲۳/۳۳/۱۴. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۵۶-۲۳/۳۳/۱۳. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۵۷-۲۳/۳۳/۱۰. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۵۸-۲۳/۳۳/۲۲. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۵۹-۲۳/۳۳/۱۴. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۶۰-۲۳/۳۳/۷. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۶۱-۵/۵۰۴/۴. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۶۲-۲۳/۳۳/۲۵. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۶۳-۳۲/۹/ ۲۹۳ و ۲۳-۲۳/۳۲/۶. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۶۴. گزارش های محرمانه شهربانی ( ۱۳۲۶ ۱۳۲۴ شمسی )، ج ۱، به کوشش مجید تفرشی و محمود طاهر

. احمدی، شقایق، تهران، ۱۳۷۱ ش، ص ۹۱

. ۶۵. همان، ص ۷۶

۶۶. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳ و ۲۳-۲۳/۳۲/۴-۳۲/۱۷-۳۲-۶۶. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۶۷. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳-۲۳/۳۲/۱۴.

۶۸. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۳-۲۳/۳۲/۱۳.

۶۹. مهدوی، معزالدین، همان، ص ۱۴۹

. ۷۰. همان، ص ۱

**استعمار انگلیس و جدایی بحرین از ایران**

در رقابت پرتغال، هلند و انگلیس بر سر تجارت خلیج فارس، در نهایت انگلیس پیروز میدان بود. از آن پس انگلیسی ها برای پیشبرد اهداف تجاری خود ناچار به ورود به مسائل سیاسی شدند. از اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای عمان مورد توجه جدی دولت انگلیس قرار گرفت.

ضعف مفرط دولت ایران و نداشتن ناوگان دریایی مجهز، موجب شد حاکمیت و نفوذ دوهزار ساله ایران بر نواحی مختلف خلیج فارس و دریای عمان به پائین ترین حد خود برسد؛ و انگلیس با اغتنام فرصت، به تدریج با اقداماتی روند ایران زدایی را از هر جای خلیج فارس که می توانست، آغاز کرد.

#### روند ایران زدایی انگلیس در بحرین

سیاست ایران زدایی انگلیس را باید در راستای استعمار نو و تسلط سیاسی بر مشرق زمین برای پیشبرد اهداف تجاری بررسی نمود. در مشرق زمین و به ویژه در حوضه خلیج فارس، ایران نسبت به سایر کشورهای این حوضه کشور قدرتمندی بود. بر همین اساس، تضعیف حاکمیت تاریخی ایران در خلیج فارس یکی از اصول سیاست منطقه ای انگلیسی ها بود.



شروع دخالت علنی انگلستان در بحرین به سال ۱۸۱۴م برمی گردد. در این سال کاپیتان بروس از جانب کمپانی هند شرقی با شیخ عبدالله بن احمد آل خلیفه به توافق رسید که در ازای یاری او در مقابل ایران، شیخ کلیه خواسته های انگلستان را به مورد اجرا گذارد. این نقطه آغازین توافق های بعدی بود. در ۲۲ دسامبر ۱۸۸۰ بین کلنل بروس، نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس و شیخ عیسی حاکم بحرین معاهده ای منعقد شد که در جریان آن چنین آمده است:

اینجانب عیسی بن خلیفه، شیخ بحرین بدین وسیله از طرف خود و اخلافم به حکومت بریتانیا تعهد می نمایم که از وارد شدن در مذاکره یا دخول در تعهدی با هر دولت یا حکومتی به جز بریتانیا بدون موافقت بریتانیا امتناع کنم و از اجازه تأسیس نمایندگی سیاسی یا کنسولی به دیگر حکومت ها به جز بریتانیا و یا ائتلاف در مسائل نظامی در قلمرو خود امتناع نمایم مگر با اجازه دولت بریتانیا.

انگلیسی ها کم رنگ کردن نفوذ ایران در بحرین را همزمان با ضعف حکومت قاجاریه شروع کردند و در دوره رضاشاه اقدامات تکمیلی در این زمینه را به انجام رساندند. از جمله اقداماتی که در این دوره انجام شد تشکیل حکومت عربی در خلیج فارس و اعطای نشان به شیخ دویی و حل اختلاف بین شیوخ ساحل جنوبی خلیج فارس است.

در خصوص تلاش انگلیسی ها برای تجزیه بحرین از ایران و دیگر فعالیت های آنان در این جزیره احمد فرامرزی در نامه مورخ ۲۹/۱۱/۱۳۱۲ به دولت ایران چنین گزارش می دهد: «انگلیسی ها برای بی اثر ساختن ادعای ایران نسبت به بحرین، درصدد تشکیل کابینه و هیأت وزرایی به نحو حکومت های قانونی هستند...»

انگلیسی ها در بحرین روز به روز حلقه را بر ایرانیان تنگ تر و مداخلات خود را بیشتر می کنند. تا جایی که از تدریس زبان فارسی در مدارس بحرین جلوگیری کردند:

نظمیه بندرلنگه راپورت می دهد مستشار انگلیس در بحرین قدغن کرده که در مدارس بحرین تعلیمات زبان فارسی منع شود و برای شاگردان مدارس رسمی دستور داده است لباس مخصوص تهیه کنند. اولیا و اطفال از این قسمت عصبانی شده و مدارس را تعطیل نموده اند.

اختصاص بودجه از طرف دولت انگلیس برای ایجاد مراکز نظامی و تأسیسات دفاعی و رصدخانه در جزایر بحرین برای کنترل تردد کشتی ها در خلیج فارس از دیگر

اقدامات استعماری انگلیسی ها در بحرین بود: «آن گونه که ملاحظه می شود تدابیر جنگی و نظامی انگلیسی ها روز به روز در خلیج فارس و به ویژه جزیره بحرین گسترش پیدا می کند.» این اقدامات انگلیس، عملاً نقض حاکمیت ایران در بحرین بود.

ایجاد فشار روانی و محدودیت برای ایرانیان ساکن بحرین و مسافران بحرینی از جانب عمال انگلیس بارها از جانب حکام ایران گوشزد اولیای دولت ایران شده است. «انگلیسی ها از ویزا نمودن تذکره خودداری می کنند و ادعای مالکیت بحرین را دارند.» در گزارش دیگری که رئیس نظمی به دفتر مخصوص شاهنشاهی ارسال می دارد، اظهار شده که کنسولگری انگلیس در بوشهر برای ورود مسافری بحرینی به ایران شرایط خاصی را در نظر گرفته است. «... به طوری که نظمی محمره راپرت می دهد به قرار اطلاع حاصله از طرف ژنرال قونسولگری انگلیس مقیم بوشهر تعلیماتی به کمپانی مس پرس (جهازرانی) داده شده که مسافری بحرینی را که با جواز علم و خبر عازم می باشند قبول نمایند. مگر اشخاصی که دارای تذکره رسمی بوده و آن را یک نفر از قنصلهای انگلیس ویزا نموده باشد...»

گزارش دیگری حاکمیت:

از جمله تغییراتی که به تازگی از طرف انگلیسی ها در امور بحرین داده شده این است که تمبر پست انگلیس با سورشارژ مخصوص بحرین استعمال و رایج نموده اند. مطابق دستور وزارت جلیله پست و تلگراف پست خانه های ایران خلیج [فارس] پاکات و اوراق دارای تمبر مزبور را مثل اوراق بی تمبر محسوب و جریمه مقرر را دریافت می دارند.

مأمورین سیاسی انگلیس در بحرین درصددند شیخ بحرین را به عنوان شیخ الشیوخ خلیج فارس معرفی کنند و در این خصوص مذاکراتی را با شیخ کویت شروع می کنند:

غرض از ملاقات آنها حکم روابط فیما بین بوده و چون می گویند شیخ بحرین را می خواهند شیخ الشیوخ مملکت خلیج [فارس] نمایند برای انجام این مقصود موافقت شیخ کویت به وسیله مأمورین سیاسی انگلیس از لوازم اولیه بوده است.

همچنین حاکم ایالت فارس تلاش انگلیسی ها به منظور یکپارچه کردن شیخ نشین های خلیج فارس (عمان، کویت و...) با محوریت بحرین را خاطر نشان می سازد.

نفت بحرین یکی دیگر از انگیزه های انگلیسی ها در جدا کردن بحرین از ایران بود. از آن پس شرکت های آمریکایی نیز چشم طمع به نفت بحرین داشتند. به طوری که این

موضوع در روزنامه های چاپ انگلیس و فرانسه مدت ها در صدر اخبار قرار داشت. یکی از تلگراف هایی که از سفارت ایران در لندن راجع به مطالب مندرج در روزنامه تایمز چاپ لندن در مورد عدم به رسمیت شناختن واگذاری امتیاز نفت بحرین به آمریکایی ها از سوی انگلیسی ها ارسال شده است این گونه است:

امتیاز نفت بحرین که تحت حمایت انگلیس است دولت ایران را وادار نموده ادعای مالکیت خود به این جزیره را تجدید نماید. به دولت انگلیس اعتراضاتی شده و یک مراسله از آمریکا به تهران ارسال شده مشعر بر اینکه دولت ایران از شناختن امتیازاتی که بدون اجازه او بوده امتناع دارد.

موضوع نفت بحرین نیز از مهم ترین دلایل توجه انگلیس به این بخش از خاک ایران بوده است و نشریات خارجی نیز به این جریان واقف بوده اند. نمونه ای از این وقوف را می توان در نشریه کمانتر چاپ پاریس مشاهده کرد که در آن به تفصیل در خصوص «اختلافات ایران و انگلیس در مورد بحرین و احتمال سفر رضاشاه» سخن به میان آورده است.

دفتر مخصوص شاهنشاهی در مورد اقدامات جامعه ملل در اعتراض دولت ایران به اقدام انگلیسی ها برای واگذاری نفت بحرین به آمریکایی ها از وزارت خارجه جواب می خواهد و وزیر خارجه چنین جواب می دهد: «ایران اعتراض خود در خصوص اقدامات کمپانی نفت انگلیس در بحرین را به اطلاع دول عضو جامعه ملل می رساند و نفوذ انگلیس در جامعه ملل مانع از پی گیری این امر می شود.» «نفت جزیره بحرین واقع در خلیج فارس موضوع مناقشات سختی بین انگلیس و ایران گردیده است. به طوری که همه می دانند سلطان جزیره مزبور که تحت الحمایه انگلیس است اخیراً امتیاز نفتی به استاندارداویل داده است. در صورتی که شاه ایران حاکمیت خود را بر بحرین اکیداً تقاضا و اشعار داشته است که امتیاز مزبور دارای اعتبار نمی باشد و جامعه ملل نخواستہ در این باب اظهار رأی نماید.»

انگلیسی ها از هیچ تلاشی برای جدایی بحرین از ایران فروگذار نکردند. وزیرمختار انگلیس در حجاز به نمایندگی امارت بحرین قراردادی در خصوص ترانزیت و مبادلات تجاری بحرین و عربستان سعودی با دولت حجاز ترتیب داد که عملاً گستاخی این کشور را در مسائل داخلی ایران نشان می دهد. در همین زمان مکاتبه ای بین وزارت خارجه با

دفتر مخصوص شاهنشاهی صورت گرفت که در خصوص استعمال نظر رضاشاه در مورد انتشار یادداشت اعتراضیه وزارت خارجه به سفارت انگلیس است. «وزیرمختار انگلیس در حجاز به نمایندگی امارت بحرین راجع به ترانزیت و مبادلات تجارتي مملکت سعودیه و بحرین قراردادی با دولت حجاز منعقد نموده بود. نظر به اینکه دولت شاهنشاهی اقدام مزبور را مخالف حقوق خود در بحرین می دانست بر حسب امر ملوکانه یادداشت اعتراض آمیزی به سفارت انگلیس در تهران نوشت و سواد آن را هم به دارالانشاء جامعه ملل ارسال کرد تا مراتب را به دول عضو جامعه اطلاع دهند.» همچنین تیپ مختلط مستقل فارس نامه ای به ریاست کل قشون می نویسد و اظهار می دارد:

پس از ورود جهازات و سقوط طیاره در بحرین کنسول انگلیسی از بوشهر به بحرین آمده است. نطق مفصلی راجع به اقتصاد اروپا خصوصاً از دولت انگلیسی ایراد نموده است و اعانه از اهالی بحرین برای بازماندگان طیاره چی خواسته است.

اعمال و رفتارهای غیرقانونی انگلیسی ها به دلیل لاقیدی و عدم بصیرت سیاسی اولیای وقت ایران خاصه نسبت به اهمیت، موقع و وضع جزایر بحرین و منطقه خلیج فارس بوده است. با آن که مأموران ایرانی مقیم خلیج فارس و کارگزاران و حکام بنادر و سواحل، مداخلات انگلیس ها در امور ایران را بارها گوشزد اولیای دولت مرکزی ایران ساخته بودند، معهذاتوجه جدی به این مسئله حیاتی و اساسی نشد. به هر حال آنچه از این تسامح و سکوت برای دولت ایران حاصل شد این بود که امکان دفاع مؤثر از حقوق و مالکیت ایران بر بحرین از میان رفت و تنها حق اعتراضی باقی ماند.

ردّ حاکمیت ایران بر بحرین توسط انگلستان

در اواخر سده ۱۹م که تسلط انگلستان بر منطقه تا حدود زیادی کامل گردیده بود آن کشور استعماری دلایلی را در رد حاکمیت ایران بر بحرین ارائه می نمود، که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. بحرین از نقطه نظر جغرافیایی با ایران فاصله زیادی دارد و به واسطه دریا از ایران جدا شده است و به سواحل عمان نزدیکتر است.

۲. شیوخ منطقه و به خصوص شیخ بحرین، فرمانروای مستقلی می باشند.

۳. ساکنین آن دیار به زبان عربی تکلم می کنند و ایرانی نژاد نیستند.

۴. دخالت دولت انگلیس در بعضی تعهدات و قراردادهای با شیوخ و حکام بحرین و عدم انعقاد آن قراردادهای با دولت مرکزی ایران دال بر آن است که این شیوخ وابسته به دولت مرکزی ایران نبوده اند و تمام این قراردادهای مبنی بر این فرض بوده است که ادعایی دایر بر حق حاکمیت چه از طرف دولت شاهنشاهی (ایران) و چه از طرف عثمانی امکان ندارد از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تصدیق شود.

۵. در سال ۱۸۲۲م/۱۲۳۷ه ق در زمان فتحعلی شاه قراردادی میان کاپیتان ویلیام بروس، کمیسر مخصوص دولت انگلیس در خلیج فارس و شاهزاده حاکم فارس، حسینعلی میرزا فرمانفرما منعقد شده که در آن حق حاکمیت ایران بر بحرین شناسایی شده است. بنا به اظهار وزیر امور خارجه انگلیس این قرارداد به علت آن که بدون اجازه لازمه منعقد شده فوراً در همان موقع از شناختن آن ابا شده است و بنابراین عدم تصویب آن از جانب دولت انگلیس دال بر رد حاکمیت ایران بر بحرین است. استین چمبرلین در یادداشت خود در تاریخ ۲۸ دی ۱۳۰۷ه ش / ۱۹۲۸م به سفارت ایران در لندن در این خصوص می گوید:

این قرارداد در همان وقت از طرف نمایندگان صالح دولت انگلیس به عنوان این که بدون اختیارات بسته شده تصدیق نگردید و اعلیحضرت فتحعلی شاه نیز از شناختن شرایط آن ابا نمود و از اینکه شاهزاده شیراز بدون اطلاع و دستور او داخل تعهداتی با دولت انگلیس شده تنفر خود را اظهار داشت. به این ترتیب بنا بر حقوق و عادات بین المللی این قرارداد را نمی توان قابل اجرا دانست.

۶. انگلستان اعلام کرد در قسمتی از سده هفدهم و چند سال آخر سده هجدهم بحرین از طرف قشون ایران با پیروان بعضی رؤسای سواحل خلیج فارس تسخیر شده و تحت تصرف درآمده بود؛ ولی به نظر می آید که در سال ۱۷۸۳م یا در آن حدود، در نتیجه استیلای قبایل عرب، دولت ایران مالکیت جزایر را از دست داده و از آن به بعد هیچ وقت جزایر در تحت نظارت مؤثر ایران درنیامده است. بنابراین چون ایران حقوق مالکیت از ۱۷۸۳م به این طرف اعمال ننموده بحرین در مالکیت آن کشور نخواهد بود.

بررسی دلایل انگلیس

در مورد اول، فاصله جغرافیایی یک قطعه از خاک یک کشور نسبت به مرکز آن

هیچ گاه نمی تواند دلیل بر رد حاکمیت مرکز بر آن باشد. چرا که بسیاری از بخش های کشورهای مختلف با حکومت مرکزی فاصله زیادی داشته و ادارند؛ ولی همواره عرف بین المللی رد الحاق آنها به مرکز را نپذیرفته است. بحث فاصله جغرافیایی وقتی وارد است که دولتی الحاق یک قطعه از خاک جدید به مملکت خویش را ادعا کند؛ ولی تجزیه قسمتی از خاک یک کشور که از دیرباز بخشی از آن بوده است، در عرف بین الملل پذیرفته شده نیست. در عین حال این موضوع را باید به خود انگلستان متذکر شد که در فاصله چند هزار مایلی سرزمین خود، مناطق دیگر را به خود ملحق نموده بود. نصب پرچم آن کشور در مناطق مختلف خلیج فارس به خصوص بحرین در فواصل مختلف تاریخی گویای این حقیقت است که آن مناطق را به خود الحاق ساخته است.

در مورد دوم، به موجب این نظریه، دولت انگلستان معتقد است بحرین یک کشور مستقل عربی است که روابط و پیمان های خاصی با انگلستان دارد. این مناسبات خاص مربوط است به پیمان های رسمی منعقد شده در سال های ۱۸۲۰، ۱۸۴۷، ۱۸۵۶ و ۱۸۶۱ و موافقت نامه های سال های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۲ که منحصراً بین دولت انگلستان و حاکم بحرین انعقاد یافته است.

اگر به تاریخ این منطقه و به خصوص بحرین توجه کنیم، درمی یابیم که حکام بحرین همچون رؤسای قبایل و حکام محلی در سایر مناطق ایران همواره مطیع و منقاد حکومت مرکزی بوده اند و غیر از بعضی مقاطع تاریخی که این جزیره توسط بیگانگان اشغال می شد (نظیر تسلط پرتغالی ها از ۱۵۰۷ تا ۱۶۲۲م) و یا بعضی حکام به دلایلی از اطاعت دولت مرکزی سرپیچی می کردند، در بیشتر مقاطع تاریخی وفاداری خود را به دولت مرکزی ایران اعلام و با پرداخت مالیات به خزانه مرکزی و گرفتن دستورالعمل از مرکز انقیاد کامل خود را به ایران ابراز داشته اند و اصولاً جزایری به سان بحرین هیچ گاه به عنوان یک دولت مستقل هویت تاریخی نداشته اند. بنابراین محلی که از خود هویت تاریخی مستقلی نداشته و در نتیجه دولت مستقلی شناخته نمی شده است، چگونه می تواند حاکم مستقل و آزاد داشته باشد؟

در رابطه با مورد سوم، با بررسی و ارزیابی ساختار قومی نظام های سیاسی در طول تاریخ و به خصوص کشور ایران، پی به بی اساس بودن این ادعا می بریم. اگر گفته شود چون ساکنین بحرین اکثراً به زبان عربی تکلم می کنند و از حیث نژاد، ارتباطی با مرکز

ایران که به زبان فارسی صحبت می کنند، ندارند، بنابراین باید نتیجه گرفت در سایر مناطق ایران که اقوام مختلفی از قبیل لر، عرب، کرد، بلوچ و... زندگی می کنند، این مناطق نیز با پذیرش این قول نباید به ایران مربوط باشند، در صورتی که چنین نیست. از طرفی مگر نمی شود که اقوام و حتی نژادهای مختلف در کنار یکدیگر یک حوزه تمدنی واحد ایجاد نمایند؟

در رابطه با مورد چهارم تذکر این نکته مهم است که انعقاد قرارداد با حکام محلی متمرده، حقی برای کشور طرف قرارداد ایجاد نمی کند و اگر دولت بریتانیا تحت شرایطی مساعد با دادن امتیازات به حکام محلی قلوب آنان را به دست آورده و به آنها وعده استقلال داده است دلالت بر این مدعا ندارد که ایشان از قبل مستقل بوده و هیچ گونه وابستگی و ارتباط با دولت مرکزی ایران نداشته اند بلکه این یک حرکت مزورانه ای بوده است که انگلیسی ها در زمان ضعف دولت مرکزی و هرج و مرج ناشی از مشکلات داخلی و یا خارجی به آن دست یازیده اند.

دکتر علی قلی اردلان در رابطه با مسئله تحت الحمایگی می گوید:

حقوق بین المللی وضع تحت الحمایگی را وقتی قانونی می شمارد که اولاً مقام حمایت کننده و مقام حمایت شونده هر دو دولت به معنی حقوقی آن باشند؛ زیرا دولت ها هستند که از لحاظ حقوق بین المللی «موضوعیت» دارند و ثانیاً دولتی که خود را تحت حمایت دولت دیگر قرار می دهد باید «مستقل» باشد. آنچه به عنوان قرارداد ۱۸۶۱م از طرف انگلستان ارائه می شود و مبنای تحت الحمایگی بحرین می باشد قراری است که بین کمپانی هند شرقی و شیخ بحرین امضاء شده است.

در رابطه با مورد پنجم اتفاقاً برخلاف ادعای گردانندگان حکومت وقت انگلیس انعقاد قرارداد خود حاکی از تصدیق و اذعان کاپیتان بروس نماینده انگلیس است بر اینکه بحرین تابع ایالت فارس می باشد و نهایتاً یک سرزمین ایرانی است. حال اگر بعداً مسئولین بالا-تر مملکتی از پذیرش آن قرارداد شانه خالی کردند مسئله دیگری است. مسئله این است که نماینده انگلیس (کاپیتان بروس) با شاهزاده حاکم فارس که وابسته به دولت مرکزی ایران بوده است مبادرت به انعقاد قرارداد نموده است. بنابراین وی تعلق بحرین به ایران را فرض نموده و با این شرط مبادرت به عقد قرارداد با حاکم فارس نموده است. از طرفی در مقاطعی دولت انگلستان، بحرین را از ایران به اجاره می خواست که بعضاً صورت

نمی گرفت. این نیز خود نشانگر حاکمیت ایران بر بحرین است.

در رابطه با دلیل ششم نکته قابل تأمل آن است که سیاست مداران انگلستان تاریخ را تحریف نموده و یا حداقل از ذکر تمامی تاریخ طفره رفته و به طور مقطعی به آن پرداخته اند. اسناد بسیاری از منابع مختلف داخلی و خارجی در قالب نقشه، نوشتار و غیره موجود است که جملگی سیادت ایران را بر بحرین به جز مقطعی که ایران و به خصوص این منطقه مورد هجوم قدرت های خارجی واقع شده و یا دولت مرکزی دچار ضعف بوده است، نشان می دهد که متأسفانه انگلیسی ها آن را نادیده گرفته اند. گویا تا پیش از سده هفدهم بحرین از هویت تاریخی برخوردار نبوده است و یا به قول خود ایشان تاریخ پیش از سده ۱۷م آن دیار مبهم است. حتی اسناد موجود حاکی از آن است که پس از سده ۱۸م یعنی در طول سده ۱۹م نیز در موارد مختلف حکام بحرین به دولت ایران وفادار بوده اند.

گرچه در این رابطه آنها دچار تناقض گویی شده و هم چنان به ادعاهای بی اساس خود ادامه دادند، در اینجا صرفاً به ذکر یک دلیل بر اینکه ایران حاکم حقیقی بحرین می باشد و این حاکمیت توسط نمایندگان بریتانیا اذعان شده است، می پردازیم:

وزارت خارجه ایران در ۱۱ مرداد ۱۳۰۷ش (۱۹۲۸م) در نامه ای به سفارت انگلیس دلایلی را مبنی بر حاکمیت ایران بر بحرین آورده و در آن به مکاتبه لرد کلارندون به وزیرمختار ایران می پردازد. در قسمتی از نامه چنین آمده است:

لرد کلارندون بعد از اطلاع از اسنادی که سفارت ایران در لندن به او ارائه نموده و پس از شور با هم قطار خود وزیر هندوستان در مراسله ۲۹ آوریل ۱۸۶۹م خود اعلام می کند: «دولت انگلستان به سهولت اعتراف می کند که شاه بر اینکه حق حاکمیت ایران نسبت به بحرین مورد اعتنا واقع نشده، اعتراض کرده و دولت انگلستان این اعتراض را مورد توجه لازمه قرار داده است».

و در قسمت دیگری از مراسله خود چنین می آورد:

خاطر شما را مطمئن می سازم که دولت انگلستان شیخ بحرین را فقط برای جلوگیری از دزدی دریایی و تجارت برده و نگاهداری نظم خلیج فارس وادار به اجرای این تعهدات می سازد. اگر دولت ایران حاضر باشد که قوای کافی در خلیج فارس برای این مقاصد نگاه دارد این مملکت از یک وظیفه پرزحمت و پرخرجی خلاص خواهد شد؛



ولی اگر شاه حاضر نیست که این وظایف را به عهده گیرد دولت اعلیحضرت ملکه نمی تواند تصور نماید که اعلیحضرت شاهنشاهی مایل هستند در آن آب ها بی نظمی و جنایات به واسطه عدم تنبیه تشویق شود. افتخار دارم به شما اشعار دارم که هر وقت عملی باشد دولت اعلیحضرت ملکه از هر اقدامی که برای منقاد کردن شیخ در مواردی که رفتار شیخ مزبور لزوم آن را ایجاب کند، به عمل آورده قبلاً دولت ایران را مطلع خواهد ساخت.

بر اساس مطالب لرد کلارندون می توان تصدیق تصریح آن کشور را در رابطه با تعهدات دولت انگلیس نسبت به شیخ بحرین دریافت. وی تصریح می کند این تعهد به منظور جلوگیری از دزدی دریایی و خرید و فروش برده می باشد، بنابراین چنین تعهدی به عنوان وظیفه پلیسی نمی تواند به حق حمایت تبدیل شود. همچنین وی چنین حقی را مربوط به ایران می داند و اظهار می دارد که ایران در صورت داشتن قوای کافی جهت ایجاد نظم در آنها این وظیفه را از خود سلب و به عهده ایران می گذارد و همچنین تعهد می نماید که تعهدات خود را نسبت به شیخ بحرین به اطلاع دولت مرکزی ایران برساند. اینها همه از اذعان او بر حق حاکمیت ایران بر بحرین حکایت دارد.

#### چگونگی جدایی بحرین از ایران توسط انگلستان

انگلیسی ها در ابتدا به طور تلویحی سعی داشتند بحرین را از حاکمیت ایران جدا سازند؛ ولی به تدریج با صراحت به این مطلب پرداخته و حتی به اتباع ایران که در مسیر بنادر جنوب و بحرین تردد داشتند پروانه مسافرت موسوم به علم و خبر می دادند. این عمل دولت انگلیس با اعتراض کارگزاران ایرانی توأم بود. در زیر به یک نمونه از این اعتراضات و نمونه ای از پروانه های مسافرت که از سوی انگلیسی ها صادر شده است می پردازیم:

شماره: ۱۵

فرستنده: کارگزاری اول بنادر خلیج فارس و عربستان

گیرنده: وزارت امور خارجه

تاریخ: ۲۸ مهر ۱۳۰۰

مقام منبع وزارت جلیله امور خارجه

«راجع به دخالت قنصل انگلیس مقیم بحرین در امورات اتباع ایران مکتوبی تحت نمره

۲۷ از کارگزاری لنگه، محتوی دو ورقه قلم و خبر صادره از قنصلگری انگلیس جهت رعایای ایران به کارگزاری کل واصل شده که سواد مراسله و یک ورقه از علم و خبر مزبور لفاً تقدیم شده، نسخه دیگر از جهت دفتر کارگزاری کل ضبط گردید و در این مسئله هر تصمیمی که اتخاذ خواهید فرمود مرقوم بفرمائید که به کارگزاری لنگه هم تعلیمات داده شود.»

سواد مکتوب کارگزاری لنگه به کارگزاری کل

مقام منبع کارگزاری کل بنادر خلیج فارس و عربستان

قنصل انگلیس مقیم بحرین به عنوان سرپرستی در امورات اتباع دولت علیه دخالت می کند و در مراجعت اتباع دولت علیه از بحرین اوراق تصدیق تابعیت ایرانیه به آنها می دهد. محض استحضار خاطر مبارک دو ورقه از آن تصدیق نامه ها لفاً ایفاد داشته است.

حسین حسام السادات

از اداره جلیله بالیوزگری دولت انگلیس در بحرین نمره ۱۹۱۹/۲۵۳ دارنده این علم و خبر حاجی محمدبن ملامجید عبدالرحیم خلجی از رعایای دولت ایران هست و چندی در بحرین اقامت می داشت. حالا مراجعت به موطن خود می نماید و می گوید که در جهازستان سفری هست. بندرلنگه تاریخ ۳۰ اکتبر سنه ۱۹۱۹ عیسوی مطابق تاریخ ۵ صفر سنه ۱۳۳۸ هجری.

از سوی گردانندگان وقت امور در ایران از وزارت خارجه وقت، استفتائات مختلفی در قالب گزارش صورت گرفته است که همگی از دخالت های انگلیس در آن مقطع تاریخی در بحرین نگرانند، تلگراف های کارگزاری بوشهر، اداره گمرکات و... همگی در همین راستا است.

این حرکات از جانب کارگزاران ایرانی همواره مورد اعتراض واقع شده و علی رغم هرج و مرج و ضعف حاکم بر نظام سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران، دولت های مرکزی همواره تمام هم و غم خود را جهت تثبیت حاکمیت بر بحرین و سایر مناطق مورد مناقشه با انگلیس به کار برده اند. در مقابل حمایت انگلستان از اتباع بحرین، وزارت خارجه ایران عکس العمل نشان داده به صورتی که می توان نمونه این موضع گیری را در نامه ای از جانب وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۶ شعبان ۱۳۲۹ه ق خطاب به صدراعظم وقت (مشیرالسلطنه) دریافت. در این نامه وزارت خارجه در خصوص نامه

سفارت انگلیس به آن وزارتخانه و نیات مغایر با مصالح ایران برای جلوگیری از دخالت های نامربوط انگلیسی ها در امور اتباع بحرین مطالبی آورده شده است.

دخالت های انگلیس در بحرین و سایر مناطق خلیج فارس در این دوران اوج می گیرد. دولت بریتانیا جهت تمشیت امور خویش و جهت آن که به اعمال خود مشروعیت ببخشد و همچنین عکس العمل حکام و شیوخ محلی را برنیانگیزد و به نحوی قلوب آنان را به دست آورد، به بهانه های مختلف با ایشان قراردادهایی را منعقد می سازد و با حمایت از آنها در جهت منافع خاص خویش قدم برمی دارد. از جمله در تاریخ ۲۶ دسامبر ۱۹۱۵ بین سر پرسی کاکس وزیر مقیم انگلیس در خلیج فارس و سلطان نجد معاهده ای انعقاد یافته که این معاهده در تاریخ ۱۸ ژوئیه سال ۱۹۱۶ از طرف نایب السلطنه هندوستان و حکومت آنجا تصویب می گردد. این معاهده ۸ سال بعد یعنی در ۱۸ اکتبر ۱۹۲۴م در روزنامه تایمز انگلستان مطرح می شود. معاهده دیگری به همین منوال در ۲۰ مه ۱۹۲۷م بین انگلستان و حجاز در جده منعقد می گردد و در آن استقلال شیخ بحرین اعلام می شود که اعتراض ایران را برمی انگیزد. بر اساس جوابیه وزارت امور خارجه به سؤال وزارت دربار وقت مبنی بر عکس العمل ایران در قبال این قضیه مستفاد می شود که وزیر خارجه ایران موضوع را به جامعه ملل احاله داده و با رد ماده ششم عهدنامه در رابطه با موضوع بحرین اعتراض کرده و معتقد به حفظ حقوق حقه ایران در بحرین می باشد و بحث پیرامون جزئی از خاک ایران را با کشورهای دیگر بی مورد و منافی با تمامیت ارضی ایران می داند. در اینجا اشاره به این موضوع لازم است؛ از آن روی که ایران عضو جامعه ملل بود و ماده ده اساسنامه جامعه، تمامیت ارضی دول عضو را تأمین می نمود، ایران موضوع را به جامعه ملل احاله نمود. همچنین اعتراضیه هایی از جانب ایران بر علیه مداخلات انگلستان در زمینه صدور مجوز مسافرتی برای اتباع بحرین به جامعه ملل فرستاده شده است.

روند رد حاکمیت ایران بر بحرین رو به تکامل می گذارد، به نحوی که استین چمبرلین وزیر وقت خارجه انگلیس در جواب اعتراضیه ایران به ماده ششم عهدنامه جده که در ۲۰ مه ۱۹۲۷م بین دولتین انگلیس و پادشاه حجاز و نجد (سلطان عبدالعزیز ابن سعود) که در آن با حاکمیت ایران بر بحرین مخالفت شده بود چنین می گوید:

دولت انگلستان هیچ وقت مالکیت و یا حق مالکیت ایران را بر بحرین تصدیق ننموده و

این ادعا به عقیده دولت انگلستان غیرقابل قبول است. دولت انگلستان جزایر بحرین و سکنه آن را تحت حمایت انگلیس می‌شمارد و می‌بایستی از تعقیب مذاکرات در این موضوع خودداری نماید.

در خلال سال‌های دهه ۱۹۲۰م بحرین جهت منافع بریتانیا از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار شد و به عنوان مرکز ثقل استراتژیک منطقه خلیج فارس درآمد. به صورتی که بریتانیا در ۱۹۳۵م/۱۳۱۴ه ش در آنجا دست به تأسیس پایگاه دریایی زد. در این مقطع زمانی آگاهی از ارزش نفت و وجود منابع نفتی عمده‌ترین عامل تحریک انگلیس بود. مع الوصف فعالیت‌های آن دولت در منطقه تا آنجایی که به ایران مربوط می‌شد مورد اعتراض واقع می‌گردید. تا پیش از کودتای ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ دولت ایران یازده بار درصدد اعاده حکم رانی و مالکیت خود بر جزایر بحرین برآمد و هر بار در برابر مخالفت بریتانیا تلاش به جایی نرسید. بعد از کودتا نیز این روند ادامه یافت. ادعای ایران به دلیل وجود تعداد زیاد نفوس ایرانی الاصل آن منطقه قوت می‌گرفت.

یکی از نمایندگان انگلیس در مجلس عوام آن کشور در نطقی می‌گوید:

... در ماه مه ۱۹۲۷/۱۳۰۶ بین دولتین بریتانیا و ایران نسبت به حق مالکیت و فرمانروایی جزایر بحرین مجادلات قلمی و کشمکش‌های سیاسی تولید گردیده که کم‌کم موضوع به جاهای حساس رسیده است. زیرا در ماده ششم عهدنامه فوق‌الذکر قید شده که شاه حجاز و نجد ملتزم می‌شود با بحرین و شیوخ امارت قطر و سواحل عمان که با پادشاه بریتانیا دارای معاهدات دوستی هستند، دوستی خود را برقرار کند و حافظ آنها نیز باشد. همین معاهده است که با مالکیت و تمامیت ارضی و استقلال دولت ایران منافات دارد. لذا دولت ایران چندین مرتبه با وزارت امور خارجه بریتانیا مکاتبه و تقاضای عدم مداخله در امور بحرین را که جزء لاینفک ایران است نموده و حتی در این باره به جامعه ملل هم شکایت برده است.

و این در حالی بود که قبلاً در ۱۹۲۲م/۱۳۰۱ه ش انگلستان از ایران خواسته بود از ادعای خود در مورد بحرین دست بردارد؛ ولی وزیر امور خارجه، نپذیرفته بود و در عوض اعلام کرده بود دولت ایران حاضر است مسئله حاکمیت خود را بر بحرین به حکمیت یک هیأت بررسی گذاشته و رأی هیأت مزبور را قبول کند؛ ولی انگلستان از پذیرش چنین طرحی سر باز زده بود.

طرح مسئله جزایر ایرانی به خصوص در دوره رضاخان عمدتاً در سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۴م توسط تیمورتاش وزیر وقت دربار و شخص شماره دو مملکت صورت گرفت. در فاصله این سال ها مذاکرات ایران و بریتانیا پیرامون موضوعات دیگری چون مسائل تجاری و نفت خیز نیز انجام پذیرفت. تیمورتاش در پی آن بود که مسئله بحرین را در خلال یک معاهده کلی که شامل کلیه موارد اختلافی ایران در جنوب بود حل نماید.

کفیل وزارت امور خارجه ایران در قسمتی از نامه اش که بر اساس یک اصل حقوق بین المللی آورده است در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۰۷ه ش به سفارت انگلیس چنین می آورد:

یک خاکی متعلق به یک مملکت مستقلى باشد ممکن نیست از آن مملکت قانوناً مجزا شود و مادامی که حق مالکیت به واسطه یک سند رسمی مثل قرارداد به دولت دیگری منتقل نشده و یا الحاق آن قطعه و یا استقلال آن از طرف تمام حقایق تاریخی بدیهی است هیچ وقت دولت مستقلى در عالم مثل بحرین وجود نداشته و هیچ وقت دولت ایران از حاکمیت خود بر جزایر مزبور صرف نظر نکرده و این حق خود را به دولت دیگری منتقل ننموده و هیچ یک از شیوخ جزایر مزبوره را به عنوان حکمران مستقل شناخته است.

در این نامه که جهت رد ماده ششم عهدنامه جدّه منعقدّه در ۱۹۲۷م بین پادشاه انگلستان و سلطان عبدالعزیز ابن سعود آورده شده، چنین آمده است: «بحرین دائماً و بلاانقطاع در قرون سابقه جزء ایران بوده جز در زمان تسلط پرتغالی ها از ۱۵۰۷ تا ۱۶۲۲م که در آن تاریخ ایران جزایر را مجدداً به تصرف درآورد.»

همچنین ایران در سال ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ه ش نیز نسبت به نقض حاکمیتش بر بحرین توسط انگلیسی ها به جامعه ملل مراجعه نمود. علت این رجوع تفویض حق استخراج منابع نفت جزیره بحرین به یک سندیکای انگلیسی بود. دولت ایران معتقد بود بحرین یکی از منضمات قطعی ایران است و هر گونه امتیازی که بدون اجازه دولت مرکزی به دیگران داده شود از اعتبار ساقط است.

در آن موقع در لندن این باور وجود داشت که دولت ایران نه فقط از جهت نفع شخصی این اقدام را نمود، بلکه احتمال کلی دارد که شوروی و دیگر قدرت ها که این امتیاز نفتی را در دست انگلستان می بینند و ممکن است در زمانی به عنوان مرکز رقابت با منابع نفتی عراق و بین النهرین مطرح شود، ایران را به این عمل تشویق نموده اند. در

همین رابطه وزیر وقت امور خارجه، محمدعلی فروغی که عضو لژ انگلیسی نیز بود، طی نامه ای به وزیرمختار انگلیس در تهران چنین می نویسد:

طبق خبرهایی که در جرائد مختلف منتشر گردیده است، مخصوصاً در **Near East and India Baghad Times** مورخه ۵ و ۱۸ ژوئن گذشته یک سندیکای انگلیسی از شیخ بحرین امتیاز استخراج نفت جزیره را تحصیل کرده و سرگرد «هول» نماینده سندیکای مزبور گوید در آنجا شروع به کار کرده است. نظر به این که جزایر بحرین جزء لاینفک ایران می باشد و در حقوق حاکمیت ایران بر این جزایر ابداً جای تردید نیست و به طوری که به دولت متبوع آن جناب و جامعه ملل در مراسلات ۲۶ نوامبر ۱۹۲۷م و دوم اوت ۱۹۲۸م مدلل گردیده است و شناسایی مسلم حقوق و حاکمیت ایران به جزایر بحرین از طرف دولت متبوع شما در تاریخ ۱۸۶۹ یادآوری گردیده بود، دولت متبوعه اینجانب شدیداً علیه امتیاز مورد بحث و کلیه امتیازات دیگری که مستقیماً از طرف دولت ایران در جزایر بحرین داده شده باشد اعتراض کرده و اعلام می دارد که آنها را باطل و کان لم یکن می داند و با روح انصافی که در دولت متبوع شما سراغ دارم خیلی متأسفم که گاه گاهی در این باب ناگزیر هستم اعتراضات خود را تجدید نمایم. مسلم است که این قبیل رویه ها و عدم شناسایی حقوق حقه ایران به این جزایر هیچ اثری در تضعیف حقوق مسلم ایران نداشته و دولت متبوع اینجانب حق استرداد کلیه منافع ناشی از امتیاز مزبور و تقاضای جبران کلیه خسارات وارده و مطالبه منافع مربوط را محفوظ می دارد.

بحث پیرامون این موضوع و همچنین سایر جزایر مورد اختلاف ایران و بریتانیا در همین سال ها اوج می گیرد و پیرامون آنها مذاکراتی مابین دو کشور صورت می پذیرد؛ ولی راه حل های پیشنهادی ایران در رابطه با جزایر مختلف به ویژه بحرین حاکی از ضعف ایران در مقابل ادعاهای سرسختانه انگلیس می باشد.

تیمورتاش جهت حل و فصل مسئله بحرین دو پیشنهاد کلی به بریتانیا اعلام کرد:

الف. مسئله را به رأی و حکمیت یک مرجع سوم یا بی طرف واگذار کنند.

ب. نخست دولت بریتانیا ادعای ایران را بر بحرین به رسمیت بشناسد و ایران نیز به صورت هم زمان حقوق خود را به دولت بریتانیا خواهد فروخت که دولت مزبور می تواند یا آن جزیره را خود نگه دارد و یا به شیخ واگذار نماید.

به عقیده تیمورتاش بدین طریق هم وجهه دولت ایران محفوظ می ماند و هم دولت بریتانیا بر خواسته خویش دست می یافت و به علاوه یک مسئله کهنه نیز یک بار و برای همیشه حل می شد. وزیر دربار ایران اطمینان داد مجلس و جراید نیز با شادمانی و سرور این راه حل را خواهند پذیرفت.

هنگامی که کلایو (نماینده سیاسی انگلیس) در مورد معنا و مفهوم دقیق تر این خرید و فروش استفسار کرد تیمورتاش پاسخ داد این بیشتر راه حلی است در جهت حفظ وجهه و آبروی ایران تا کسب مال و منال برای دولت.

ولی بریتانیا این پیشنهاد را نپذیرفت؛ زیرا اصلاً در ناحیه بحرین برای ایران حقوقی قائل نبود تا آنکه بخواهد در ارتباط با آن به معامله پردازد.

در مقابل ادعاهای سرسختانه انگلیس، تیمورتاش می خواست قضیه را به نحو دوستانه فیصله بخشد. از جمله ادعاهای انگلیس دستورالعمل مورخ ۲۲ مه ۱۹۲۹/۱۳۰۸ ه ش چمبرلین به کلایو بود که در آن انعقاد یک معاهده کلی را متضمن سه اصل اساسی می دانست:

۱. ترک ادعای ایران در مورد بحرین

۲. ماده ای که طی آن ایران استقلال شیخ بحرین و روابط خاصش را با دولت بریتانیا به رسمیت بشناسد.

۳. شناسایی روابط خاصی که میان حاکم مستقل بحرین و دولت بریتانیا وجود دارد از سوی شاه ایران که به معنای شناسایی غیرمستقیم استقلال بحرین خواهد بود.

در مقابل نقطه نظرات انگلیس، تیمورتاش درصدد صورت بخشیدن به نوعی معامله بود. او اظهار کرد هر دو دولت ایران و بریتانیا استقلال بحرین و حق حاکمیت شیخ آن را به رسمیت شناسند. سپس اعلام نمود ایران حاضر است در برابر ما به ازای مشخصی از جانب دولت بریتانیا، از حق حاکمیت خود بر بحرین صرف نظر کند. مابه ازایی که او طلب می کرد به این قرار بود: نخست آن که ایران چند واحد شناور دریایی مثل شش فروند ناوچه توپدار ۲۰۰ تنی و چهار فروند ناو توپ دار ۱۰۰۰ تنی به صورت هدیه دریافت دارد. خواسته دیگر او لغو تمام بدهی های ایران به اتباع و دولت های بریتانیا و هند بود.

دوره رضاشاه نخستین باری بود که ایران از ادعای حاکمیت خویش بر بحرین صرف نظر می کرد. توجیه تیمورتاش در رابطه با طرح مذکور آن بود که چون جزایر

بحرین مرکز قاچاقچی ها و حمل قاچاق به سواحل ایران است، حال که ایران از بحرین محروم می ماند لاقلاً با استفاده از این امکانات مانع فعالیت قاچاقچی ها در سواحل کشور گردد.

این طرح نیز با موافقت انگلستان روبرو نشد و در نتیجه مذاکرات پیرامون این موضوع در ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ه ش قطع گردید. در سال های ۳۲-۱۹۳۱م/۱۱-۱۳۱۰ه ش نیز مذاکراتی پیرامون موضوع صورت گرفت که به نتیجه نرسید. از جمله در سال ۱۳۱۰ه ش روزنامه الاحرار چاپ بیروت تلگرافی را از تهران انتشار می دهد که بر اساس آن دولت ایران پیشنهاد دولت انگلیس را در باب اداره مشترک حکومت بحرین و شرکت در انتخابات بلدیة و فرستادن یک نفر کمیسر عالی از طرف دولت ایران در بحرین را رد کرده است.

در این نامه که حبیب الله هویدا عضو لژ فراماسونری انگلستان، به عنوان نماینده سیاسی ایران در حجاز و نجد به وزارت امور خارجه متبوعش نوشته است، وی از خبر رسمی این تلگراف اظهار بی اطلاعی می کند؛ ولی معتقد به مالکیت مطلق ایران بر بحرین می باشد. اگر چنین مسئله ای صحت داشته باشد نشان دهنده آن خواهد بود که انگلیس تحت تأثیر فشارهای ایران و موضع گیری های صریح و قاطع کشور مجبور شده است به مشارکت ایران در حاکمیت بر بحرین تن دهد؛ ولی با توجه به پیشینه مذاکرات و ضعف ایران در مقابل انگلستان این مسئله بعید می نماید.

با قطع این مذاکرات و سپس اشغال ایران در جریان جنگ جهانی دوم، بی ثباتی دولت ها، همچنین تشنجات سیاسی و اقتصادی داخلی مانع از توجه ایران به منطقه خلیج فارس شد و تا سال ۱۹۴۷م/۱۳۲۶ه ش که مجلس از دولت قوام السطنه اعاده حاکمیت ایران بر جزایر بحرین را تقاضا نمود، بحثی پیرامون این موضوع نشده است. در همین سال هیأتی به ریاست یکی از شیوخ برجسته بحرین به ایران آمد و تقاضا نمود به عنوان نماینده بحرین در پارلمان ایران شرکت کند و چون در شرایط سال ۱۹۴۷ و هرج و مرج ناشی از اشغال ایران امکان اقدام مؤثری در مورد بحرین وجود نداشت، مجلس شورای ملی به عنوان این که شیخ مزبور بر اساس قانون انتخابات ایران برگزیده نشده است با درخواست وی موافقت نکرد.

در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت که موج نهضت دامنگیر بحرین شد، مصدق در پی اعمال قانون ملی شدن نفت در مورد شرکت نفت بحرین بود، ولی



انگلستان که از امتیازات نفتی خود در سایر مناطق جنوب کشور دفاع می نمود به موجب قراردادهای قبلی خود با شیخ بحرین آن منطقه را تحت الحمايه خود دانسته و برای ایران در این رابطه حقی قائل نبود.

##### ۵. واکنش بحرینی ها بر ضد سلطه انگلیس

قیام ها و اعتراضات مردم علیه انگلیس در فاصله سال های ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۶م در بحرین منجر به حوادث مهمی شد. جنبش مردمی، مرکز نمایندگی سیاسی انگلیس را که در ۱۹۴۷م از بوشهر به بحرین انتقال یافته بود، نشانه رفت به نحوی که انگلیس را مجبور نمود در ساخت سیاسی آن منطقه تغییراتی ایجاد نماید. در اواخر خرداد ۱۳۳۵ه ش/ ۱۹۵۶م تایمز لندن نوشت: «در بحرین پست جدیدی به نام دبیر حکومت ایجاد و رئیس انگلیسی گمرک بحرین به این سمت گمارده شده است». این روزنامه نوشت در پی تظاهرات بحرین که در رأس آن کمیته ملی قرار داشت، کمیته تقاضا کرد سر چارلز بلگریو که سی سال پیش از طرف شیخ بحرین به سمت مشاور تعیین شده از کار خود برکنار شود. پست دبیر دولت بحرین پست جدیدی است که در بحرین ایجاد شده و گمان می رود خواسته های کمیته اتحاد ملی بحرین را برآورد. در همان حال روزنامه الامرام گزارش داد احتمال دارد در سه ماه آینده سر چارلز بلگریو مستشار انگلیسی شیخ بحرین از مقام خود استعفا دهد که در نهایت وی در ۱۹۵۷م مجبور به ترک محل شد و به دنبال آن فرزندش جیمز به بحرین آمد و ملیت بحرینی گرفت.

در این زمان نیز انگلستان از استقلال شیخ بحرین دم می زد و روند ایران زدایی را به شدت در آن ناحیه دنبال می نمود. با اعمال سیاسی و فشارهای آن کشور، همچنین حمایت های سایر دول غربی، بحرین در ۲۶ اکتبر ۱۹۶۶م به عضویت سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد، در نوامبر ۱۹۶۷م به عضویت سازمان خواروبار و کشاورزی ملل متحد و روز ۸ مه ۱۹۶۸م به عضویت سازمان بهداشت جهانی درآمد. پی گیری مسئله بحرین صرفاً در حد مسائل دیپلماتیک توسط دولتمردان ایران و نه موضع گیری صریح با قاطعیت سیاسی و نظامی از طرفی موضوع دفاع بی چون و چرای دولت انگلیس از استقلال بحرین از طرف دیگر، به قدری تأثیر گذاشت که به علاوه سایر عوامل به انتزاع آن از ایران و استقلال کامل آن در ۱۴ اوت ۱۹۷۱م/ ۲۳ مرداد ۱۳۵۰ه ش منجر شد.

ص: ۲۳۹

پانوشت ها

۳۳. گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۱۵۴

۳۴. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۶

۳۵. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۶

۳۶. نشأت، صادق، تاریخ سیاسی خلیج فارس، تهران: شرکت نسبی قانون کتاب، ۱۳۴۴، ص ۴۸۱

۳۷. زرگر، ص ۲۴۷

۳۸. گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۱۱۸

۳۹. گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۱۸۴

۴۰. نشأت، ص ۴۷۷

۴۱. زرگر، ص ۲۵۳

۴۲. زرگر، ص ۲۵۳

۴۳. زرگر، ص ۲۵۴

۴۴. گزیده اسناد، ص ۲۰۲

۴۵. وزارت امور خارجه، کتاب سبز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل، ۱۳۶۸، ص ۷۷

۴۶. Belgerave.

۱۳۳۵، ص ۱ / ۴ / ۴۷. روزنامه اطلاعات، شنبه ۲

۴۸. در سال ۱۹۲۶ میلادی چارلز بلگریو انگلیسی مشاور ویژه شیخ، اداره امور بحرین را زیر نظر گرفت. وی به

کمک درآمدهای نفتی حاصله از چاه های نفت بحرین در جهت توسعه اقتصادی، اجتماعی و مدرنیزاسیون این

کشور در جهت منافع انگلیس و وابستگی به آن کشور قدم هایی برداشت.

ص: ۲۴۰

۳۳. گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۱۵۴

۳۴. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۶

۳۵. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۶

۳۶. نشأت، صادق، تاریخ سیاسی خلیج فارس، تهران: شرکت نسبی کانون کتاب، ۱۳۴۴، ص ۴۸۱

۳۷. زرگر، ص ۲۴۷

۳۸. گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۱۱۸

۳۹. گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۱۸۴

۴۰. نشأت، ص ۴۷۷

۴۱. زرگر، ص ۲۵۳

۴۲. زرگر، ص ۲۵۳

۴۳. زرگر، ص ۲۵۴

۴۴. گزیده اسناد، ص ۲۰۲

۴۵. وزارت امور خارجه، کتاب سبز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل، ۱۳۶۸، ص ۷۷

۴۶. Belgerave.

۱۳۳۵، ص ۱ / ۴ / ۴۷. روزنامه اطلاعات، شنبه ۲

۴۸. در سال ۱۹۲۶ میلادی چارلز بلگریو انگلیسی مشاور ویژه شیخ، اداره امور بحرین را زیر نظر گرفت. وی به

کمک درآمدهای نفتی حاصله از چاه های نفت بحرین در جهت توسعه اقتصادی، اجتماعی و مدرنیزاسیون این

کشور در جهت منافع انگلیس و وابستگی به آن کشور قدم هایی برداشت.

**نگاهی به فعالیت های مبلغان مذهبی انگلیسی در ایران در کتاب «پنج سال در یک شهر ایرانی» اثر ناپیر مالکوم**

## چکیده

فعالیت های مبلغان مذهبی در ایران و دنیای اسلام و دیگر سرزمین های جهان، بخشی بنیادین از مجموعه فعالیت های استعماری جهان غرب طی قرون اخیر است که تاکنون تمامی ابعاد و زوایای آن مورد پژوهش قرار نگرفته است. از زمان افزایش قدرت کلیسا در طول دوران قرون وسطی و انباشت سرمایه در دستگاه کلیسا، دربار پاپ به سرمایه گذاری در راه ترویج آئین مسیح در دیگر سرزمین ها روی آورد که این امر به یکی از عوامل مهم شروع عصر اکتشافات جغرافیایی تبدیل شد و در نتیجه آن به تدریج با توسعه نفوذ حکومت های کاتولیک مذهب اروپایی در قاره های آسیا، آفریقا و آمریکا و به دنبال آن پیدایش جریان های شرق شناسی و اسلام شناسی، تبلیغ مسیحیت به صورت بخش اساسی و ثابت برنامه های استعماری کشورهای اروپایی در سایر نقاط جهان درآمد.

ناپیر مالکوم، یکی از اولین مبلغان «انجمن تبلیغی کلیسا» در شهر یزد است که با شروع فعالیت این انجمن در یزد در سال ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م وارد این شهر شد و حدود پنج سال در شهر یزد به سر برد و حاصل تجربیات و اندوخته های خود را بعد

بازگشت به انگلستان در کتابی با عنوان پنج سال در یک شهر ایرانی منتشر کرد. ناپیر در این کتاب آشکارا از اهداف و آمال استعماری مبلغان مذهبی سخن می گوید. از این رو این اثر برای روشن کردن نیت استعماری و ضد اسلامی مبلغین مسیحیت در ایران از ارزش به سزایی برخوردار است.

نسل اول مبلغان مسیحیت طی سده های چهاردهم تا هجدهم میلادی عمدتاً از کشورهای کاتولیک مذهب اروپا بودند. با افول تدریجی قدرت این کشورها و ظهور قدرت های استعماری چون انگلستان و هلند، مبلغان مسیحی و پروتستان نیز وارد عرصه تبشیر و در حقیقت استعمار فرهنگی شدند. یکی از نخستین انجمن های تبلیغ مسیحیت پروتستان، «انجمن تبشیری کلیسا» است که به منظور گسترش مذهب پروتستان در اواخر سده هجدهم میلادی/دوازدهم هجری قمری در انگلستان تأسیس شد و تا به امروز به عنوان یکی از مهم ترین و فعال ترین انجمن های تبلیغ مسیحیت در نقاط مختلف جهان مقام خود را حفظ کرده است. فعالیت این انجمن در ایران از نیمه اول قرن سیزدهم هجری قمری/نوزدهم میلادی آغاز شده و تا دوران انقلاب اسلامی ادامه داشت.

ناپیر مالکوم یکی از اولین مبلغان این انجمن در یزد است که با شروع فعالیت این انجمن در شهر یزد با اعزام دکتر وایت در سال ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م، مقارن سال های سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، به اتفاق همسرش و چند ماه پس از دکتر وایت وارد یزد شد. وی در حدود پنج سال در یزد به سر برد و حاصل تجربیات و اندوخته های خود را بعد از بازگشت به انگلستان در کتابی با عنوان پنج سال در یک شهر ایرانی منتشر کرد. کتاب وی تاکنون دو بار در لندن (۱۹۰۵ و ۱۹۰۷) و دو بار در نیویورک (۱۹۰۵ و ۱۹۰۸) به چاپ رسیده است.

زندگی نامه ناپیر مالکوم به قلم نواده وی

در مورد زندگی ناپیر مالکوم اطلاعات چندانی در منابع موجود وجود ندارد، اما نگارنده از طریق یافتن نواده مؤلف (که همان نام ناپیر مالکوم را دارد و خود نیز کشیش و در حال حاضر سردبیر روزنامه «کلیسای بریتانیا» در بریستول انگلستان است) موفق شده است اطلاعاتی در خصوص زندگی وی به دست آورد.

طبق این اطلاعات مختصر فراهم شده از سوی نواده مؤلف، ناپیر مالکوم، فرزند ژنرال سر جورج مالکوم و برادرزاده سر جان مالکوم مؤلف مشهور کتاب تاریخ ایران و فرستاده انگلیس به ایران در عهد فتحعلی شاه قاجار، در سال ۱۸۷۰ در هانلی کستل در ایالت ورسسترشایر انگلستان به دنیا آمد. او تحصیلات دانشگاهی خود را در کالج هیلی بری و سپس آکسفورد به پایان رساند و موفق به اخذ درجه لیسانس در سال ۱۸۹۳ و فوق لیسانس در سال ۱۸۹۷ شد. مالکوم در سال ۱۸۹۴ به عنوان خادم کلیسا و سپس در سال ۱۸۹۵ در مقام کشیش به خدمت کلیسای انگلستان درآمد. او از همان سال ۱۸۹۴ به عنوان دستیار کشیش در کلیسای سنت آندروز اکلستون و بعد از آن در کلیسای اعلای سنت جان بروگتون خدمت کرد. مالکوم در سوم مارس سال ۱۸۹۸ به عضویت انجمن تبلیغی کلیسا پذیرفته شد و به دنبال آن به ایران سفر کرد؛ و روز دهم اکتبر سال ۱۸۹۸ وارد ایران شد. او بعد از چند سال تلاش در راه ترویج آئین مسیح و تأسیس یک کلیسا در یزد در هفدهم فوریه سال ۱۹۰۴ ناگزیر شد برای بهبود سلامتی خود به انگلستان بازگردد؛ اما بعد از گذشت چند ماه در سی و یکم مارس سال ۱۹۰۵ مجدداً به ایران بازگشت و به شیراز رفت. مالکوم سرانجام در پانزدهم اکتبر سال ۱۹۰۷ ایران را برای همیشه ترک کرد و از بیست و یکم ژانویه سال ۱۹۰۸ از خدمت در انجمن تبشیری کلیسا کناره گیری نمود. مالکوم در بیست و یکم اکتبر سال ۱۹۲۱ بر اثر بیماری کم خونی مهلک درگذشت.

نامزد او اورانیا لاتهام یکی از نخستین پزشکان زن در انگلستان بود. او همراه مالکوم عازم ایران شد و برای جلوگیری از طرح شایعات همواره با حفظ یک روز فاصله بعد از مالکوم سفر می کرد. آن ها در سال ۱۹۰۱ در ایران ازدواج کردند. کار پزشکی او در ایران بسیار مورد احتیاج بود و گفته شده که بیمارستان انجمن تبشیری کلیسا در یزد طی سال ۱۹۰۰، ۵۰۰/۳۶ بیمار را مداوا کرد. لاتهام مؤلف کتابی است به نام کودکان ایران که در سال ۱۹۱۱ در لندن منتشر شد.

مالکوم و لاتهام صاحب پنج فرزند شدند که نخستین آن ها در طفولیت درگذشت. جورج مالکوم فرزند ارشد و تنها پسر آن ها در ایران متولد شد و بعدها در کسوت مبلغین مسیحیت درآمد و به شهر دزداب در منطقه بلوچستان سفر کرد. دختران مالکوم و لاتهام هلن، اگنس و جین نام داشتند.

## رویکردها و اهداف مبلغین مذهبی بر اساس کتاب پنج سال در یک شهر ایرانی

همان طور که می دانیم، نخستین اروپاییانی که به ایران آمده و آثاری را در قالب سفرنامه در مورد این سرزمین از خود بر جای گذاشتند، عمدتاً تاجر و سیاح بودند. به تدریج این تاجران و سیاحان جای خود را به رجال سیاسی- مذهبی و مأمورین دولت ها، کمپانی ها، کلیساها یا دیگر مراکز خاص اروپایی دادند که عمدتاً با هدف امتیاز گیری و انعقاد عهدنامه های سیاسی، نظامی و اقتصادی با حکومت ایران، شناسایی آثار تاریخی ایران و تهیه فهرست و نقشه از بقایای آثار باستانی ایران در دوران پیش از اسلام در راستای «تدوین تاریخ ایران باستان» در دانشگاه های اروپایی، و تبلیغ مسیحیت و تأسیس کلیسا به این سرزمین سفر می کردند. ناپیر مالکوم، همان گونه که ذکر شد، در زمره دسته اخیر است که سال های اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی را در ایران و شهر یزد به سر برده است. کتاب مالکوم گزارشی به اختصار اما کاملاً گویا از مشاهدات و تجارب سفر و اقامت یک مبلغ مذهبی در ایران و شهر یزد است. به بیان دیگر، مالکوم از آن جا که یک مبلغ مذهبی معتقد و کاملاً به اهداف این کار مؤمن و متعهد است، غالب مطالب و آرای خود را با محوریت تبلیغ مسیحیت و نکات و مشکلات گوناگون مربوط به آن در شهر یزد به رشته تحریر درآورده است. خود او در مقدمه کتابش می نویسد این کتاب گزارش فعالیت های هیأت مبلغان مسیحی در یزد نیست و از این رو درباره فعالیت های انجمن مبلغان مذهبی یزد اطلاعات چندانی در این اثر یافت نمی شود، اما در مقابل اطلاعات بسیاری درباره شرایط و حوادثی که مبلغان مذهبی با آن سر و کار داشتند، در کتاب آمده است. از این رو این کتاب، در حقیقت توصیف یک شهر ایرانی از دیدگاه یک مبلغ مذهبی است و از دقایق و جزئیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران، آن طور که در سفرنامه های سیاحان حرفه ای یا سیاستمداران و بازرگانان بدان ها پرداخته می شود، در این کتاب خبری نیست. و در مقابل مسائلی که از نظر مؤلف در تحلیل شخصیت و محیط زندگی مسلمان یزدی مؤثر بوده، به شکلی روان شناسانه و در راستای اهداف کاری مبلغان مذهبی برای شناخت هر چه بیشتر مخاطبان شان، به تفصیل بررسی شده است.

پنج سال در یک شهر ایرانی، در حقیقت حکم یک کتاب آموزشی را دارد که مالکوم در آن به تجزیه و تحلیل سرزمین ایران، خصوصیات جغرافیایی منطقه یزد

ویژگی های شخصیت یزدی ها، دین اسلام و شخصیت حضرت محمد(ص) و تأثیرات این آئین و پیامبر بزرگوار اسلام بر مردم ایران و به ویژه ساکنان منطقه کویری یزد، تأثیرات برآمده از ساختارهای مذهبی و نکاتی از این دست پرداخته و از این طریق سعی کرده است مشکلات کوچک و بزرگ بر سر راه تبلیغ مسیحیت در میان مردم مسلمان ایران و به ویژه مردم شهر یزد و راه های غلبه بر آن ها را به اهلش بیاموزد. به عبارت دیگر، کتاب مالکوم حاوی دستورالعمل های یک مبلغ با تجربه به سایر مبلغان مذهبی است.

دو فصل اولیه کتاب مالکوم به توصیف شهر یزد و نوع زندگی مردم آن جا اختصاص دارد که طی مباحث آن برخی نکات مربوط به زندگی اجتماعی و اقتصادی یزدی ها نیز ضمن بیان تأثیر محیط مورد اشاره قرار گرفته است. مؤلف در این توصیفات می گوید تأثیر یکنواخت و از نظر او بی روح منطقه کویری یزد را بر نحوه تفکر و اندیشه یزدی های مسلمان نشان دهد و ضمن مقایسه آن با اندیشه و نظام فکری اروپایی ها، تلاش می کند آن ذهنیت مخاطبان یزدی را برای مبشران و مبلغان مسیحی روشن کند؛ تا آنان بتوانند شیوه درستی برای تبلیغ در پیش گیرند؛ و به اصطلاح در برخورد با مسلمان یزدی و تبلیغ وی از راهش وارد شوند. نکته جالب در این تجزیه و تحلیل و به خصوص مقایسه ذهن یک یزدی با ذهن یک اروپایی نشان دادن برخی تصورات ایرانیان نظیر مفهوم کشور در نظر آنان و معادل بودن آن با شهر و دیار یا زادبوم است. در همین فصول ناپیر از وضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی اقلیت های دینی ایران و تغییر و بهبود اساسی وضع زردشتیان در نتیجه تحولات عصر ناصری و ادوار بعد از آن و نقش حکومت انگلیسی هند در این بهبودی و پیوند پارسیان هند و زردشتیان ایران با استعمار انگلستان یاد می کند.

به طور کلی اشاره های مالکوم به اقلیت های مذهبی و دینی شهر یزد، معطوف به زردشتیان، بابی ها، بهائیان و یهودیان است. او در این اثر بر اساس رویکرد جریان شرق شناسی معاصر، از آئین زردشت سرسختانه و بسیار جانبدارانه حمایت کرده و به صراحت می نویسد زردشتیان برای خدمت به کشورهای اروپایی جهت تشکیل هر قدرت دست نشانده ای در جنوب ایران آماده هستند و افزون بر آن، به رغم اعتقادی که به برتری الهی آئین مسیحیت دارد، کوچک ترین تلاشی برای مسیحی کردن زردشتیان



نمی کند و آن گونه که از کتابش برمی آید به طور ضمنی از آنان می خواهد بر دین خویش باقی بمانند!

ناپیر مالکوم اشاراتی گذرا هم به وضع یهودیان دارد، اما بیشترین توجه او در سراسر کتابش معطوف به بابی ها و بهائیان است. مالکوم به دلیل وجود تضادهای گسترده میان پیروان این دو فرقه با مردم شیعه مذهب ایران، آنان را در برابر شیعیان مورد حمایت قرار می دهد، هرچند از آن جا که به هر شکل بابی ها و بهائی ها را مسلمان می داند(!) زردشتی ها یا به قول خود پارسیان را به طور کامل بر آن ها برتری داده و ضمن ذکر بعضی از مباحثات خود با بهائیان و بایان انتقادات متعددی بر اعتقادات آنان وارد می کند. لیکن در مجموع او همراه با مواضع استعماری کشورهای اروپایی نسبت به فرقه های ساختگی بایه و بهائیه، آن ها را در مقابل مسلمانان مورد حمایت گسترده قرار می دهد و به ارائه گزارش های یک سویه از برخوردهای مذهبی میان شیعیان و بابی ها در یزد می پردازد.

فصل سوم کتاب مالکوم به گفت و گو از آئین اسلام و مذهب تشیع اختصاص یافته است. در این بخش هم ناپیر با همان رویکرد شرق شناسان همدوره خود و با ادعای نقادی بی طرفانه، به شدت به اسلام و شخصیت پیامبر حمله می کند و سپس به مقایسه باورهای اسلام و مسیحیت در مورد خداوند و توحید و نبوت می پردازد و بعد از آن به توصیف صوفیان و اعتقادات آن ها و تأثیرات شان بر عقاید بابی ها و بهائی ها روی می آورد. مالکوم در این فصل از کتاب خود به تجزیه و تحلیل شرایط و علل پیدایش فرقه های مجعول بایه و بهائیه پرداخته و اطلاعات نسبتاً مفصلی در مورد باورها و رفتارهای پیروان این دو فرقه و تضادهای آن ها با یکدیگر عرضه می کند و ضمن آن به صراحت از فضای ایده آل ناشی از ظهور و فعالیت این فرق برای تبلیغ مسیحیت از یک سو و تضعیف اسلام از سوی دیگر سخن می گوید.

در فصل پنجم کتاب اطلاعات خواندنی و جالبی در مورد خصوصیات شخصی مردم یزد، زبان فارسی و آداب و رسوم یزدی ها آمده است. ناپیر در این فصل به توصیف ویژگی های فردی و اجتماعی ساکنان خطه یزد پرداخته و ماجراهایی را هم از خاطرات شخصی خود در تأیید نتیجه گیری هایش ذکر می کند. طی این فصل یزدی ها هم تحقیر و هم ستایش می شوند و مالکوم علاوه بر بیان صفات نیک و بد آنان از نظر خود، به ریشه یابی علل شکل گیری آن صفات می پردازد؛ هرچند از نتیجه گیری های او

کاملاً مشخص است که همچون بسیاری از بیگانگان او نیز آن طور که باید و شاید در درک مردم ایران و شناخت دقیق و واقعی خصوصیات آنان موفق نبوده و در قضاوت های خود تا حد زیادی تحت تأثیر پیش داوری ها و پیش زمینه های ذهنی خود و مهم تر از همه تحت تأثیر نگاه خصمانه اش نسبت به آئین اسلام قرار داشته است. در پایان این فصل، مالکوم یزد را به دلیل برخورداری از موقعیت مناسب و احساس نیاز مردم آن جا به اصلاح، و در واقع به دلیل آشوب های موظف ایجاد شده از سوی فرق بابیه و بهائیه، جزو بهترین مناطق برای کار تبلیغ مسیحیت معرفی می کند.

فصول ششم و هفتم کتاب ناپیر به بیان و شرح مشکلات کوچک و بزرگ موجود بر سر راه مبلغین مذهبی در دعوت به آئین مسیح، استفاده از راه هایی همچون ارائه کمک های خیریه، کارهای طبی و کارهای آموزشی برای کشاندن مسلمانان به پذیرش مسیحیت و ارائه رهنمودها و توصیه های متعدد و گوناگون به میسیونرها برای بهبود و پیشبرد کار تبلیغ مسیحیت و غلبه بر مشکلات متعدد براساس تجارب و آزمون های فردی خود او اختصاص دارد و در خلال آن ها اطلاعات گذرایی هم پیرامون مسائل اقتصادی و اجتماعی یزد ارائه شده است. با این که مالکوم در نهایت هم اشاره صریحی به میزان موفقیت احتمالی یا نسبی خود و همکارانش در مسیحی کردن یزدی ها نمی کند، ولی از خلال گفته های او و توجه به اوضاع اجتماعی یزد در اوایل قرن بیستم براساس سایر منابع تاریخی و نیز توجه به تعلقات مذهبی شدید یزدی ها- که مالکوم خود نیز به آن مکرراً اذعان می کند- می توان دریافت تنها عده معدودی بر اثر فعالیت های انجمن تبلیغی کلیسا در یزد به دیانت مسیح گرویدند.

در مجموع ناپیر مالکوم قضاوت و دیدگاهی بسیار دشمنانه نسبت به اسلام و بسیار تحقیرآمیز نسبت به ایرانیان مسلمان و مردم یزد، به استثنای زردشتیان، دارد. او اسلام را موجب تباهی ایران می داند، هرچند در پایان فصل سوم کتاب خود که اوج حمله به اسلام است، از خواننده به دلیل توهین به اسلام عذرخواهی می کند و در عین حال یادآوری می نماید که تنها مطالبی رایج را بر زبان آورده است! گذشته از این ها، از مسائل و مطالبی که وی در مورد تاریخ و الهیات اسلام و مذهب تشیع بیان می کند، آشکار است که او مطلقاً شناخت و آگاهی دقیق و کاملی از آئین اسلام نداشته است. مالکوم همچنین به رغم تحقیر یزدی های مسلمان، در چندین جای کتابش از هوشمندی، سخاوت، مهمان نوازی، معاشرتی

بودن و خصوصیات خوب دیگر مردم یزد به نیکی و با ستایش یاد می کند.

کتاب ناپیر مالکوم مورد توجه محققان تاریخ فرقه های بابیه و بهائیه همچون ادوارد براون، و به دلیل ارائه گزارش های یک سوپه و جانبدارانه از برخوردهای بابی ها و بهائی ها با شیعیان در یزد مورد توجه و استناد پیروان این دو فرقه، و بعد از این ها مورد توجه زردشتی ها برای مستند کردن محدودیت های جامعه اقلیت زردشتی ایران در قرن نوزدهم، قرار داشته است.

پانوشت ها

.Napier Malcolm, Five Years in a Persian Town, London, ۱۹۰۷.

\* عضو هیأت علمی بنیاد دایرهالمعارف اسلامی.

.۲ Church Missionary Society

.۳ Henry White

.۴ صفورا برومند، پژوهشی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا در دوره قاجاریه، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ

۱۶۶- معاصر، ۱۳۸۱، صص ۱۶۷

.۵ British Church Newspaper

.۶ Hanley Castle

.۷ Worcestershire

.۸ Haileybury

.۹ St. Andrews Ecclestone

.۱۰ St. John's Higher Broughton

.۱۱ Urania Latham

.۱۲ . به نظر می رسد اگر این رقم را به تعداد دفعات مداوای بیماران مربوط بدانیم، بیش تر مقرون به صحت خواهد

۱۴. صفورا برومند (همان، ص ۱۶۸) به برنامه های مبلغین مذهبی برای دعوت زردشتیان به پذیرش آئین مسیح

اشاره دارد که چنین موضوعی نه تنها با رویکرد خاص مبلغان اروپایی و جریان ایران شناسی اروپاییان

همخوانی ندارد، بل کتاب مالکوم نیز خلاف آن را به اثبات می رساند.

۱۵. شورش هندوستان ( ۱۸۵۷ م / ۱۲۷۴ ق)، ترجمه اوانس ماسثیان، به کوشش صفاءالدین تبرائیان، تهران، نیلوفر،

۱۳۷۲.

**جدایی بحرین از ایران؛ نفع ایران یا انگلیس؟**

## چکیده

تا ۴۰ سال پیش ایران رسماً مدعی حاکمیت بر مجمع الجزایر بحرین در خلیج فارس بود. این مجمع الجزایر نه با توسل به شورش و اعتصاب، جنگ، قرارداد و معاهده بلکه با توطئه و دسیسه انگلستان و چراغ سبز دولت وقت ایران مبنی بر همه پرسی در بحرین (که در عمل انجام نشد) در سال ۱۳۴۹ از پیکره ایران جدا شد. نویسنده این مقاله کوشیده است با بیان حقوق چندین هزار ساله ایران در بحرین، چگونگی حضور و دخالت انگلستان در بحرین و به تبع آن ادعاهای ارضی این دولت مبنی بر تحت الحمایه بودن بحرین، دعاوی دولت ایران برای عدم پذیرش این ادعاها، و سیر حوادثی که در دوران حکومت پهلوی منجر به جدایی بحرین از ایران شد، به بررسی و ارزیابی اینکه کدام یک از این کشورها، ایران یا انگلیس از جدایی بحرین نفع و سود می برند، پرداخته شود.

## مقدمه

بحرین از زمان هخامنشیان از سرزمین های تابعه ایران بود. در دوره قاجاریه، انگلستان با اهداف استعماری در منطقه خلیج فارس و به بهانه برقراری امنیت و با استفاده از ضعف حکومت مرکزی ایران از سال ۱۸۲۰م به بعد، قراردادهایی با شیوخ آن

منعقد می کرد و بعدها نیز مدعی شد با این عهود بحرین از حاکمیت ایران خارج و تحت الحمايه انگلیس شده است. اما ایران در هیچ زمانی این ادعای آنها را نپذیرفت و همواره به آن معترض بود؛ از جمله اعتراض ها، شکایت رسمی در این خصوص در سال ۱۹۲۷ میلادی به جامعه ملل بود. در دوره پهلوی دوم با اعلام خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس، سیاست دولت ایران، با آنکه بحرین را در تقسیمات کشوری استان چهاردهم خوانده بود، تغییر کرد و حاضر شد از حاکمیت خود نسبت به بحرین صرف نظر کرده و به آن استقلال دهد. حال این سؤال مطرح است جدایی و استقلال بحرین به نفع و سود کدام یک از کشورها بوده است؛ ایران یا انگلیس؟

### موقعیت جغرافیایی

بحرین مجمع الجزایری است که از یک جزیره بزرگ به نام منامه و سی و دو جزیره کوچکتر تشکیل شده است. وسعت مجموع این جزایر بالغ بر ۶۰۰ کیلومتر است. مجمع الجزایر بحرین در بخش جنوبی خلیج فارس و در مجاورت دو کشور قطر و عربستان و در ورودی خلیج سلوا قرار گرفته است. بزرگترین و مهمترین جزایر بحرین بعد از منامه، محرق، ستره، ام غسان است. از امتیازات خاص بحرین در میان همه سواحل و جزایر خلیج فارس داشتن آب شیرین و زمین کشاورزی است.

### تاریخ بحرین

نخستین سندی که در آن از این جزیره یاد کرده است، نوشته ای از شرح کارهای سارگون بزرگ آشوری در حدود ۲۸۷۲ ق.م است. نام باستانی جزیره بحرین اوال است؛ یعنی جایگاهی که آب دارد. ریشه کلمه بحرین از صیغه بحر است و به مفهوم دو دریاست که علت آن را وجود آبهای شیرین در میان آبهای شور دریا می دانند. بحرین پیش از اسلام تا سده ۶ ه. ق به همه سرزمین های کرانه جنوبی خلیج فارس یعنی از بصره تا عمان اطلاق می شد. اما از سده ۷ ه. ق پیش درآمدهای کرانه های جنوبی خلیج فارس و جزایر بحرین به یکدیگر درآمیخته و از روزگار فرمانروایی صفویه به بعد نام بحرین به جزایر اوال اطلاق شد و بخش کرانه ای نیز الحساء نامیده شد.

تمامی تاریخ های فارسی و غیرفارسی اعم از اسناد رسمی و دولتی و کتابهای

جهانگردان خارجی حکایت از آن دارد که بحرین از زمان های بسیار دور بخشی از سرزمین ایران بوده است. پیش از اسلام، هخامنشیان با کمک دریانوردان فنیقی نیروی دریایی قوی ای ساختند و کورش بزرگ توانست در ۵۳۸ ق.م حاکمیت ایران را بر سرتاسر آب های خلیج فارس و دریای عمان استوار کند. در دوره اشکانی نیز بحرین جزو لاینفک ایران به شمار می رفت، چنانکه نام آن در سفرنامه یکی از دریانوردان یونانی مصر، که در حدود ۸۰ ق.م سفری به دریای احمر و بخشی از کرانه های آفریقا و هند داشته است، برده شده و وی بحرین را مرز قلمرو پادشاهی اشکانیان یاد کرده است.

در دوره ساسانی با سرکوب اعراب شورشی توسط شاهپور دوم، وی اداره بحرین را به ملوک حیره، که تابع ایران بودند، واگذار کرد. در اواخر عهد ساسانی، بحرین از پایگاه های دریایی و از ساتراپهای مهم ایران به شمار می رفت و در این زمان مرکز اسپهبد (فرمانداری) بحرین، شهر دارین بود.

بحرین جزو اولین سرزمین های ایرانی است که اسلام بدان جا راه یافت. در دوره خلافت خلفای راشدین از نظر اداری تابع مدینه بود. در اوایل خلافت عباسیان این جزیره به ایالت فارس ملحق شد و سالیان درازی مأمین شورشیان قرمطی شد. در سده پنجم هجری بحرین تحت سیطره سلجوقیان قرار گرفت و با تشکیل حکومت محلی سلاجقه کرمان، به تابعیت آنها درآمد. در دوره ایلخانان مغول- آل مظفر و بعدها تیموریان نیز- بحرین تابع حکمرانان فارس بود. بعد از آن نیز در تحت حکمرانی پادشاهان محلی کیش و هرمز اداره می شد.

در قرون جدید پرتغالی ها به عنوان آغازگران استعمار به دنبال رسیدن به ثروت شرق، با گذر از دماغه امیدنیک وارد منطقه اقیانوس هند و خلیج فارس شدند و به دنبال آن بحرین نیز مانند بسیاری از نقاط دیگر در ۹۲۸ ق/ ۱۵۲۲ م به اشغال آنها درآمد و این اشغال نزدیک به یک قرن ادامه داشت؛ تا اینکه با روی کار آمدن شاه عباس بزرگ صفوی و برقراری ثبات سیاسی در کشور، بحرین در ۱۰۱۰ ق/ ۱۶۰۲ م از تصرف پرتغالیها آزاد شد و اقتدار حکومت مرکزی ایران بر تمام سواحل و جزایر خلیج فارس برقرار گشت. با وجود کارشکنی های دولتهای اروپایی در منطقه خلیج فارس، نادرشاه و کریم خان زند هم توانستند حاکمیت خویش را بر جزایر و سواحل آن حفظ کنند؛ اما نزاع و کشمکش بین جانشینان کریم خان زند و بعد از آن در گیریهای آغامحمدخان

قاجار برای رسیدن به حکومت زمینه را برای تضعیف موقعیت سیاسی و نظامی ایران در سواحل، آبها و جزایر خلیج فارس ایجاد کرد و فرصت دست اندازی شیوخ عرب به قلمرو ایران (نواحی جنوبی) را داد.

### انگلستان و بحرین

از ۱۱۹۷ ق/ ۱۷۸۳م احمد بن محمد، از خاندان آل خلیفه و از تیره عتوبی در نجد عربستان، با استفاده از درگیری های داخلی در ایران میان خاندان زند و آغامحمدخان قاجار، وارد بحرین شد. در این زمان انگلستان نیز با از میدان به در بردن رقبای اروپایی خود در منطقه خلیج فارس به موقعیت مطلوب تری دست یافته بود. از این دوره، تداوم گرفتاری حاکمان قاجار در برخورد با مدعیان تاج و تخت و جنگهای فرسایشی با روسیه از یک سو و فقدان نیروی دریایی از سوی دیگر باعث شد انگلیسی ها از شیوخ قبایل عرب ساکن در سواحل جنوبی خلیج فارس برای تحکیم نفوذ و سلطه استعماری خود در خلیج فارس استفاده کنند. از آنجا که حکومت قاجار ضعیف و ناکارآمد بود، انگلیسیها با اغتنام فرصت در سال ۱۸۲۰ قراردادی با شیخ سلمان بن احمد آل خلیفه بستند، به دنبال آن نیز قراردادهایی در ۱۸۲۹ م/ ۱۲۴۴ق و ۱۸۸۰ م/ ۱۲۹۷ق با شیخ عیسی بسته شد که بدون اجازه آنها بحرین با هیچ دولتی قرارداد نبندد و به هیچ کشوری حق تأسیس نمایندگی سیاسی ندهد. با این حال بحرین، رسماً از ایران جدا نشده بود و دولت ایران، بحرین را بخشی از خاک خود و شیوخ آل خلیفه را نیز کارگزاران خود می شناخت؛ و این امر مورد اذعان و اعتراف آل خلیفه و نیز دولت انگلستان بود.

جنگ جهانی اول و حضور گسترده نظامیان انگلیسی در منطقه خلیج فارس، فرصت مناسبی برای تحکیم موقعیتشان در منطقه بود. مأمورین انگلیسی مقیم بحرین، مثل سرچارلز بلگریو، برای تثبیت قدرت و پیشرفت نفوذ دولت متبوع خود همیشه به بهانه های مختلف و با عناوین موجه حفظ امنیت منطقه خلیج فارس، اقدامات خود را به عنوان کمک و همراهی به دولت ایران معرفی می کردند.

در ۱۹۲۷م قراردادی بین انگلستان و عبدالعزیز سعودی بسته شد که بر اساس آن پادشاه حجاز متعهد می شد با سرزمین های کویت، بحرین و سواحل عمان که پیمان و



مناسبات ویژه با انگلستان دارند روابط صلح و دوستی برقرار کند. عقد این قرارداد تجاوز به تمامیت ارضی ایران بود و دولت ایران طی یادداشتی به دولت انگلستان و متعاقباً رسماً به جامعه ملل شکایت کرد. در یادداشتهای رد و بدل شده بین دولت ایران و انگلستان لحن و ادبیات به کار گرفته شده توسط انگلیسیها مبین دست کم گرفتن و هیچ انگاشتن طرف ایرانی از سوی کارگزاران دولت انگلستان است. مفاد یادداشت های متبادله میان ایران و انگلستان، از طریق عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار رضاشاه، و سر رابرت کلایو، وزیرمختار انگلستان در تهران، و مذاکرات بعدی پیرامون انعقاد توافق نامه ای فراگیر دور می زد که تمامی اختلافات سیاسی، مالی، تجاری و ارضی دو کشور را مرتفع می ساخت که مسئله بحرین مهمترین موضوع این گفتگوها بود.

در خلال همین مذاکرات نشانه هایی از نرمش و عقب نشینی ایران در قبال مسئله بحرین برای انگلیسیها آشکار شد. وزیر دربار رضاشاه مذاکره مستقیم را به ارجاع موضوع به جامعه بین الملل ترجیح می داد. آنچه انگلیسی ها می خواستند، عدول بی قید و شرط ایران از هرگونه ادعا بر بحرین، ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک بود؛ لذا مذاکرات قطع شد.

پس از آن حکومت ایران جز اعتراضهای سست که هیچ گاه از مرحله حرف فراتر نرفت، اقدام دیگری برای اعاده حاکمیت خویش بر بحرین صورت نداد. در ۱۹۳۰م دولت انگلستان از ورود و خروج ایرانیان فاقد گذرنامه به بحرین جلوگیری کرد. واکنش ایران طی مکاتبات و اعتراض های رسمی راه به جایی نبرد. حتی در همان سالها سرگرد فرانک هلمز، نماینده شرکت نفتی انگلیس، امتیاز اکتشاف نفت در بحرین را به دست آورد و بلافاصله عملیات حفاری را آغاز کرد. اعتراض دولت ایران و شکایت به جامعه ملل با توجه به حمایتهای آمریکا از سیاست انگلیس فایده ای نداشت. از همین ایام، انگلیس طرح حذف نمادهای فرهنگ ایرانی را از بحرین با جدیت بیشتری دنبال کرد. سکنه ایرانی بحرین که حاضر به پذیرش تابعیت بیگانگان نبودند، بارها عاجزانه و ملتسمانه و حتی با توسل به رضاشاه از حکومت ایران خواستند تا مانع از تضييع حقوق سیاسی دولت ایران و پایمال کردن دارایی شخصی آنان در بحرین شود، اما پاسخ حکومتگران ایرانی به استمداد مکرر اتباع ایرانی بحرین، توصیه و سفارش به صبر، متانت و بردباری بود. حتی دیگر از آن یادداشت های معترضانه سابق به انگلیسیها یا

جامعه ملل هم خبری نبود.

وقایع شهریور ۱۳۲۰ش و فضای سیاسی خاص ایران، مدتی مسئله بحرین را مسکوت گذاشت. در ۱۳۲۷ ش / ۱۹۴۸م ایران تمامی ترتیبات صورت گرفته با بحرین توسط دول دیگر را بی اعتبار خواند. اما پس از ۲۸ مرداد و سپس عضویت ایران در پیمان بغداد، و در حقیقت هم پیمانی ایران با انگلیس، مسئله بحرین به بوته فراموشی و مرور زمان گذاشته شد؛ و اگر اعتراضی هم در کار بود، جنبه نمایشی داشت و تنها مطبوعات کشور گهگاهی از بحرین و احقاق حقوق ایران یاد می کردند. در سال ۱۳۳۵ش موج مخالفت عمومی با سلطه خارجی و احقاق حقوق مردم در بحرین منجر به تظاهرات و درگیری و کشته شدن عده ای و دستگیری و تبعید سرکردگان آنها شد.

دولت ایران در ۲۰ آبان ۱۳۳۶ / ۱۲ نوامبر ۱۹۵۷ با تصویب مجلس شورای ملی، بحرین را که تا آن زمان جزء ایالات تابع فارس در تقسیمات کشوری بود، استان چهاردهم اعلام کرد.

در ۱۳۴۱ش بحرین به پایگاه اصلی نیروی دریایی و زمینی انگلستان در خلیج فارس تبدیل شد. با اعلام خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس در اواخر ۱۹۶۰م، از سوی انگلستان تشکیل اتحادیه ای متشکل از قطر، بحرین و هفت امیرنشین سواحل خلیج فارس (امارات عربی متحده) مطرح شد. دولت ایران، با توجه به اینکه بحرین جزئی از خاکش بود، با حضور بحرین در این اتحادیه مخالف بود؛ اما در عین حال از خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس استقبال کرد؛ و چون قرار بود ایران خلأ ناشی از خروج نیروهای انگلستان از خلیج فارس را پر کند و این امر مستلزم حل و فصل مسئله بحرین بود، مذاکراتی در این باب آغاز شد.

جدایی بحرین از ایران

۱۴ دی ۱۳۴۷ ش / ۴ ژانویه ۱۹۶۹ محمدرضا پهلوی در یک کنفرانس مطبوعاتی در دهلی نو با اشاره به خروج نیروهای انگلیسی و آینده خلیج فارس و مسئله بحرین در پاسخ به این سؤال خبرنگار که گرفتن و حفظ کردن سرزمینی که مردم آن با شما مخالفند چه فایده خواهد داشت، غیرمترقبه خط بطلان بر حقوق تاریخی و حتی ادعاهای ۱۱ سال پیش خود کشید و گفت: «در سیاست، فلسفه ما اینست که با اشغال

سرزمین های دیگران از طریق زور مخالف باشیم... در هر اشغالی شما باید مراقب سلامت و امنیت نیروهای خود باشید». شاه در پاسخ به سؤال یکی دیگر از خبرنگاران اعلام کرد: «چنانچه مردم بحرین علاقمند به الحاق به کشور من نباشند، ایران ادعای ارضی خود را نسبت به این جزیره پس خواهد گرفت. ایران به اراده و خواست مردم بحرین در صورتی که مورد شناسایی بین المللی نیز واقع شود احترام خواهد گذاشت.» این اظهارات شاه در حقیقت، متأثر از نقش جدیدی بود که قرار بود در خلیج فارس به ایران واگذار شود. شاه به دنبال اظهاراتش در دهلی نو همواره بر پیشینه ۱۵۰ ساله تسلط انگلستان بر آن جزیره و عدم اعمال قدرت و نفوذ ایران در آن سرزمین تأکید می ورزید. هدفش از تکرار این موضوع این بود که گناه جدایی بحرین از پیکره ایران را به گردن حکومت قاجار بیندازد. در منازعه طولانی ایران و انگلستان بر سر مالکیت و حاکمیت مجمع الجزایر بحرین، این اولین بار بود که بالاترین مقام رسمی ایران با صراحت اعلام می کرد ایران از حقوق خود نسبت به بحرین چشم پوشی می کند. اما نکته مهم اعلان انصراف ناگهانی و سریع حکومت ایران از دعاوی تاریخی خود نسبت به بحرین، آن هم در آستانه خروج نیروهای انگلیسی از منطقه خلیج فارس بود.

با این چراغ سبز شاه ایران و مذاکرات پنهانی بین ایران و انگلستان، برای اولین بار حکومت ایران پذیرفت که با فرستادگان شیخ بحرین به عنوان حاکم آن جزیره وارد گفتگو شود. عمده مذاکرات بین ایران و انگلستان بر سرنوشت جزایر ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک متمرکز شد. ایران انتظار داشت، در برابر صرف نظر کردن از حق تاریخی خود در بحرین، حاکمیت عملی خود را بر جزایر سه گانه از سر گیرد. هر چند این جزایر نیز جزء ایران بود. گفتگوها با فرستادگان شیخ نیز بر محور نحوه اجرای همه پرسی در مورد الحاق بحرین یا کسب استقلال آن دور می زد. شاه ایران از بیم آنکه مبادا مردم ایران او را وطن فروش بخوانند، استقلال بحرین را منوط به نظر مردم بحرین نمود که این عمل در تاریخ ایران سابقه نداشت؛ حتی علم، وزیر دربار شاه نیز به سفیر انگلیس در مورد این راه حل اعتراض کرد و گفت: «ما هیچ گاه نمی توانیم چنین پیشنهادی را تصویب و در برابر ملت ایران توجیه کنیم». شاه خود نیز متوجه خطر نظرخواهی در مورد استقلال بحرین بود و به علم می گوید: «به سفیر تکرار کن که اگر من پیشنهادش را بپذیرم مرتکب خودکشی شده ام که اگر این خودکشی در راه حفظ

منافع ملت ایران بود، چندان اهمیتی به آن نمی دادم ولی به عقیده من این طرح خیانت به منافع ملی است، بدین جهت نمی توانم آن را بپذیرم». اما شاه در برابر فشار انگلیس تسلیم شد و معلوم نشد که اگر این طرح خیانت به منافع ملی بود، چرا شاه چندی بعد آن را پذیرفت و مرتکب این خیانت شد.

در نهایت حکومت ایران پذیرفت که سازمان ملل متحد کوشش های خود را در تشخیص خواسته های واقعی مردم برای پیوستن به ایران یا جدایی از آن به کار گیرد. نتیجه این نظرخواهی از قبل بر همگان مشخص بود.

ویتوریو گیچاردی نماینده سازمان ملل متحد مأمور نظرخواهی از مردم بحرین در این خصوص شد. وی در رأس هیأتی ۵ نفره از ۲۹ مارس تا ۱۸ آوریل ۱۹۷۰ م/ ۹ تا ۲۹ فروردین ۱۳۴۹ ش از جمعیتها و باشگاهها و تعدادی از اشخاص مقیم بحرین نظرخواهی کرد و در ۱۱ مه ۱۹۷۰ گزارش خود را تقدیم دبیرکل سازمان ملل نمود. این گزارش تأکید داشت جمعیت ایرانی بسیار ناچیزی خواهان پیوستن به ایران هستند، اما قاطبه قریب به اتفاق سکنه بحرین جویای تشکیل دولتی کاملاً مستقل و عربی در آن جزیره هستند.

در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۴۹ شورای امنیت گزارش نمایندگان اعزامی خود را به بحرین مبنی بر استقلال آن کشور تصویب کرد. نماینده ایران در سازمان ملل بلافاصله پشتیبانی ایران را از گزارش اعلام کرد تا به موجودیت کشور و دولت بحرین مهر تأیید زده باشد. علم می گوید: «گوینده خبر رادیوی ایران چنان با افتخار و غرور آن خبر را خواند که گویی هم اکنون بحرین را فتح کرده ایم». البته رژیم از واکنش عمومی در قبال پذیرش جدایی بحرین از ایران بسیار نگران بود. در همان روزها بر اثر پیروزی تیم ملی فوتبال ایران بر تیم فوتبال اسرائیل شادی و سرور تهران را فرا گرفته بود و این در حالی بود که حکومت بیم داشت تا این جنبش به تظاهراتی عظیم درباره جدایی بحرین بینجامد. به گفته علم: «شاه شانس آورد که کسی از این فرصت استفاده نکرد تا در مورد بحرین تظاهرات کند».

در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۹ در مجلس شورای ملی، امیرعباس هویدا نخست وزیر، و عباسعلی خلعتبری قائم مقام وزارت امور خارجه، گزارشی از جریان اقدامات نمایندگان سازمان ملل در بحرین و مراجعه به آراء عمومی آن کشور مبنی بر استقلال بحرین

تقدیم مجلس شورای ملی نمودند و تقاضای تصویب آن را کردند. از ۱۹۱ نفر عده حاضر در جلسه ۱۸۷ رأی موافق، و چهار رأی مخالف [محسن پزشکیان، دکتر فریور، دکتر طبایع، دکتر عاملی تهرانی] داده شد. به این ترتیب حاکمیت چند قری ایران بر بحرین رسماً از دست رفت. در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۹ در جلسه علنی مجلس سنا گزارش دولت مبنی بر استقلال بحرین بدون هیچ گونه اعتراضی به اتفاق آراء تصویب شد. اما احزاب و جمعیت های سیاسی آشکارا یا مخفیانه از طریق انتشار اعلامیه و شب نامه ها مخالفت خود را با پذیرش و جدایی بحرین توسط رژیم ابراز داشتند و آن را خیانتی جبران ناپذیر و نابخشودنی به کشور برشمردند. داریوش فروهر، دبیرکل حزب ملت ایران، با صدور اعلامیه ای با جدایی بحرین از ایران مخالفت کرد و به اتفاق چهار تن از اعضای حزب ملت ایران دستگیر شد. وی سه سال در زندان بود.

عکس العمل وزیر امور خارجه و نخست وزیر وقت ایران در خصوص ماجرای بحرین جالب توجه است. اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه در مصاحبه با خبرنگار مجله لایف در ۱۱ بهمن ۱۳۴۹ می گوید: «بحرین در حدود ۱۵۰ سال پیش از ما دور بود، چون انگلیسیها گفتند از منطقه باید بروند و ما برای اینکه خطری ایجاد نشود گفتیم هرچه نظر اکثریت اهالی است و هر چه آنها تصمیم گرفتند برای ما هم قابل قبول است، مسئله به سازمان ملل مراجعه شد و ما نظر اکثریت را قبول کردیم.»

امیرعباس هویدا در جلسه خصوصی و محرمانه کنگره حزب ایران نوین، به تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۰ در پاسخ به پرسشی درباره بحرین گفت:

صحیح است ما قدرت داشتیم و نیروی دریایی و هوایی ما قوی بود ولی ما طالب صلح هستیم ضمناً دیدیم در ۱۵۰ سال گذشته که دیگران در بحرین دخالت داشته اند وضعی به وجود آورده اند و چون ما قصد نداشتیم به آنها بگوییم بروید، کار را به آن صورت که گفتیم حل کردیم.

در اول خرداد ۱۳۴۹ دولت ایران یک هیأت حسن نیت به مجمع الجزایر بحرین فرستاد. متعاقب آن در ۲۴ خرداد ۱۳۴۹ شیخ خلیفه بن سلمان آل خلیفه رئیس شورای دولتی بحرین وارد تهران شد و موجودیت بحرین به عنوان یک واحد سیاسی مستقل، پس از یک قرن و نیم مجادله در ۲۴ مرداد ۱۳۵۰ ش / ۱۵ اوت ۱۹۷۱ شناسایی گردید و رسمیت یافت.

## عوامل جدایی بحرین از ایران

در اینجا لازم است این واقعیت مهم یادآوری شود که تا پیش از جدایی بحرین، تمام دولت های ایرانی استدلالشان راجع به عدم پذیرش جدایی بحرین از ایران این بوده است که بحرین هرگز کشوری مستقل نبوده و حاکمیت ایران بر این جزیره چندین قرن ادامه داشته است؛ به استثنای زمانی که پرتغالی ها این جزیره را اشغال کردند. دیگر اینکه ایران هرگز حاکمیت خود را بر بحرین به قدرت دیگری واگذار نکرده، و حمایت دولت انگلستان از بحرین را مداخله در امور خود تلقی می کرده است. شاه ایران در ۲۴ دی ۱۳۴۸ در جمع کارکنان وزارت امور خارجه به توجیه تصمیم خویش درباره بحرین پرداخت. وی در آن جلسه با تأکید بر تسلط ۱۵۰ ساله انگلستان بر بحرین گفت: «انگلیس این جزیره را به ایران پس نخواهد داد و من نمی توانم مثل دن کیشوت رفتار کنم». او سپس ادامه داد برای ایفای نقش برتر در خلیج فارس ناچار است از ادعای خود بر بحرین دست بردارد.

رژیم برای آماده سازی افکار عمومی به روزنامه نگارانی همچون عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات، مصطفی مصباح زاده مدیر کیهان، داریوش همایون ناشر آیندگان، عباس شاهنده مدیر فرمان، کاظم مسعودی ناشر آژنگ و محمدحسین فری پور مدیر صدای مردم، مأموریت داد تا درباره کم اهمیت جلوه دادن بحرین از لحاظ استراتژیک و اقتصادی با تأکید بر پایان گرفتن منابع نفت آنجا چیز بنویسند. محور تبلیغاتی شاه القای این مطلب بود که ایران هیچ چاره ای جز پذیرش خواست سازمان ملل نداشته است. شاه می گفت: «من اهل این نیستم که به زور حضور لشکر یک جایی را ضمیمه خاک خودم کنم». اسدالله علم در خاطرات خود می نویسد:

به شاه عرض کردم اینکه بگوییم بحرین بنابر حقوق قانونی از آن ماست ما را به جایی نمی رساند، اگر آن را به زور بگیریم باری بر دوشمان خواهد بود و موردی برای اختلاف دائمی با عربها می شود، از آن گذشته بسیار هم گران خواهد بود زیرا منابع نفتی بحرین در حال تمام شدن است.

در مجموع استدلال ایران برای موافقت با عقب نشینی از حقوق مسلم خود و استقلال بحرین چنین بود:

اکثریت ساکنان آن جزیره عرب هستند و به زبان عربی سخن می گویند. به لحاظ

اقتصادی مجمع الجزایر بحرین دیگر اهمیت ندارد؛ زیرا نفت آنجا تمام شده و صید مروارید نیز صرفه اقتصادی ندارد. از نظر اهمیت استراتژیکی و سوق الحبشی با وجود تسلط ایران بر تنگه هرمز آن جزایر ارزشی ندارد. از جهت امنیتی هم حفظ آن سرزمین پرهزینه و مستلزم استقرار یکی دو لشکر در آنجاست و آخر اینکه چشم پوشی از این جزیره به امید بازپس گرفتن سه جزیره واقع در دهانه خلیج فارس (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی) است.

گفته می شد انگلستان با اطلاع و هماهنگی برخی از کشورهای عربی به تهران اطمینان داده بود که در قبال سلب حاکمیت خود از بحرین، جزایر تنب و ابوموسی به ایران بازگردانده خواهد شد. با توجه به پنهانی بودن مذاکرات میان ایران و انگلستان درباره نحوه برخورد با مسئله بحرین، تجزیه و تحلیل قرائن و سیاست های شاه نشان دهنده سازش ایران بر سر حل مسئله بحرین و به جای آن بازپس گیری جزایر سه گانه توسط ایران است. علم وزیر دربار شاه گزارش هایی از این گفتگوهای پنهانی ثبت کرده است. از جمله در یادداشت مورخ دوشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۴۸ خود آورده است:

سفیر انگلیس خیلی محرمانه به من گفت که کار جزایر تنب بزرگ و کوچک تمام است و قطعاً متعلق به ایران خواهد بود، زیرا به شیخ رأس الخیمه گفته ایم که اگر با ایران کنار نیایی، چون جزایر بالای خط میانه واقع هستند، ایران آنها را قانوناً و اگر قانونی نشد با زور خواهد گرفت و شیخ حاضر به معامله است. گفتم ابوموسی چطور؟ گفت این جزیره زیر خط میانه است. گفتم زور ما آنقدر هست که پا زیر خط بگذاریم، گفت اگر به زور متوسل شوید روابط شما با اعراب به هم می خورد، گفتم به جهنم...

خروج انگلستان از خلیج فارس و استقلال بحرین و بازگشت جزایر سه گانه به ایران، مقدمه تحول در نقش ایران در خلیج فارس بود. قرار بود ایران ژاندارم خلیج فارس و حافظ منافع غرب در این منطقه حساس باشد؛ محمدرضا شاه پهلوی آشکارا از اینکه چنین نقشی به او داده شده احساس غرور می کرد. لازمه ایفای مؤثر این نقش کنار آمدن با کشورهای عرب و تفاهم با آنان بود؛ شاه با سلسله اقداماتی تمام مسائل خود را با کشورهای عربی، به جز عراق، حل کرد؛ و با پشتیبانی آمریکا، «حافظ نظم و امنیت و ثبات» خلیج فارس شد. حمایت از سلطان عمان در برابر شورشیان چپ گرای ظفار، از مظاهر مهم نقش تازه ایران بود.

ایران با پذیرش نظرسنجی راجع به استقلال بحرین ادعای تاریخی خود را با یک نوع مشروعیت اخلاقی یا حقوقی جانشین کرد؛ نظرسنجی ای که فقط دستاویزی برای توجیه افکار عمومی در سطح داخلی و بین المللی بود. مطابق عرف بین الملل، هیچ وقت در موقع صلح از دولتی نمی توان تقاضا کرد از حق سیادت خود بر یک قطعه از خاک خود صرف نظر کند به این عنوان که ساکنین آن قطعه به زبان ملی آن دولت متکلم نیستند یا اینکه آن قطعه به واسطه دریا از آن مملکت جدا شده باشد. بحث در دلایل جغرافیایی و نژادی نیز وقتی ممکن است مورد داشته باشد که یک دولتی دعوی الحاق یک قطعه خاک جدید را به مملکت خود به همین عنوان تقاضا کرده باشد، گذشته از حقوق ایران در جزایر بحرین، روابط نژادی و اقتصادی آن جزایر با ایران بیشتر از ارتباط آنها با هر مملکت مستقل متمدن دیگری بود؛ اما ایران سرانجام پس از یک و نیم قرن منازعه و کشمکش با انگلستان به دلیل سازش و توافق پنهانی بین محمدرضا شاه پهلوی و قدرتهای غربی از بحرین رسماً دست برداشت تا به مقام ژاندارم و حافظ منافع غرب در خلیج فارس نائل آید؛ قاعدتاً او برای ایفای چنین نقشی باید چیزی می گرفت نه اینکه چیزی می داد!!

فهرست منابع و مآخذ

- علیرضا. ۱۳۸۷، روابط خارجی ایران، انتشارات قومس، تهران
- اسدی ازغندی، بیژن، ۱۳۸۱. خلیج فارس و مسائل آن، انتشارات سمت، تهران
- افشار سیستانی، ایرج. ۱۳۷۶. جغرافیای تاریخی دریای پارس، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، تهران.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۴۸. مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، انتشارات اساطیر، تهران.
- اقتداری، احمد. ۱۳۸۷. خلیج فارس از دیرباز تا کنون، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- امینی، علیرضا. ۱۳۷۶، تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی، انتشارات صدای معاصر، تهران.
- تکمیل همایون، ناصر، ۱۳۸۳. خلیج فارس، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران.



- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۴، حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک، جلد ۴، تهران.
- رامشت، م. ح، ۱۳۶۶، جغرافیای طبیعی خلیج فارس، انتشارات دانشگاه اصفهان، بی جا.
- رزمجو، علی اکبر، ۱۳۷۸، حزب پان ایرانیست، سازمان اسناد انقلاب اسلامی، تهران.
- زرگر، علی اصغر، ۱۳۷۲، تاریخ روابط ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، انتشارات پروین معین، تهران.
- عاملی، باقر، ۱۳۷۲. روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد دوم، نشر گفتار، تهران.
- علم، امیراسدالله. ۱۳۷۱. گفتگوهای من با شاه، ترجمه گروه مترجمان، انتشارات طرح نو، تهران.
- فولر، گراهام. ۱۳۴۱. قبله عالم ژئوپلتیک ایران، عباس مخبر، کتابخانه طهوری، تهران.
- قائم مقامی، جهانگیر. ۱۳۴۱. بحرین و مسائل خلیج فارس، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران.
- کریستین سن، آرتور. ۱۳۷۲. ایران در زمان ساسانیان، رشید یاسمی، دنیای کتاب، تهران.
- نشأت، صادق. ۱۳۴۵. تاریخ سیاسی خلیج فارس، کانون کتاب، تهران.
- مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۸۵. کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلتیک خلیج فارس، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.
- ویلسن، آرنولد. ۱۳۴۸. خلیج فارس، محمد سعیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی جا.

#### نشریات

پرتوی مقدم، عباس. بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟ نشریه مطالعات تاریخی، شماره ۱۵.

#### پانوشت ها

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ گرایش مطالعات خلیج فارس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید

چمران اهواز.

۱. اقتداری، احمد، ۱۳۸۷، خلیج فارس از دیرباز تا کنون. انتشارات امیرکبیر، تهران، ص ۲۷۴

۲. رامشت، م.ح، بیتا، جغرافیای طبیعی خلیج فارس. انتشارات دانشگاه اصفهان، بی جا، ص ۱

۳. مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۸۵، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی

. نوری، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ص ۱۹۸

۴. افشار سیستانی، ایرج، ۱۳۷۶، جغرافیای تاریخی دریای پارس، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، تهران، ص ص

۶۹۵-۶۹۶.

۵. رامشت، همان منبع. ص ۱۸۱

۶. گذشته از نقشه ها از جمله کشور ایران بارها به مدارکی که در آنها انگلستان رسماً حقوق حاکمیت و مالکیت

ایران را به رسمیت شناخته است از جمله یکی از آنها عهدنامه ۱۲ ذیحجه ۱۲۳۷ ه. ق / ۳۰ اوت ۱۸۲۲ م که در

روزگار فتحعلی شاه قاجار بین حسینعلی میرزای فرمانفرما، حاکم فارس و ویلیام بروس، کمیسر ویژه انگلستان

در خلیج فارس بسته شد، استناد می کرد.

۷. اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۴۸، مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، انتشارات اساطیر،

. تهران، ص ۱۶

۸. سلسله ای از امرای عرب که در عراق حکومت داشته از پادشاهان ایران اطاعت می کردند. مرکز حکومت آنان

شهر حیره نزدیک کوفه بوده. سرسلسله آنها عمرو بن عدی بن نصر معاصر با اردشیر بابکان است. آخرین

ملوک این سلسله منذر بن نعمان در بحرین در جنگی کشته شد و سلسله آنان منقرض گردید؛ ۶۳۲ م.

۹. کریستین سن، آرتور، ۱۳۷۳، ایران در زمان ساسانیان، رشید یاسمی، دنیای کتاب، تهران، ص ۱۵۴

۱۰. اسدی، بیژن، ۱۳۸۱، خلیج فارس و مسائل آن. سمت، تهران، ص ۱۷۳

۱۱. نشأت، صادق، ۱۳۴۵، تاریخ سیاسی خلیج فارس، کانون کتاب، تهران، ص ۴۷

۱۲. ویلسن، آرنولد، ۱۳۸۴، خلیج فارس، محمد سعیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی جا، ص ۲۸۳

۱۳. قائم مقامی، جهانگیر، ۱۳۴۱، بحرین و مسائل خلیج فارس، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران، ص ۱۵

۱۴. همان.

۱۵. همان، ص ۳۰.

۱۶. Sir Robert Clive.

۱۷. major frank holmes.

۵۵۸-۲. وثوقی، محمدباقر، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، سمت، تهران، ۱۳۸۴، صص ۵۵۹

۱۹. امینی، علیرضا، ۱۳۸۱، تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی، صدای معاصر، تهران، ص ۲۰۷

۱۹۵-۲۰. مجتهدزاده، همان منبع، صص ۱۹۶

۲۱. اسدی، همان منبع، ص ۱۷۹

۳۹۳-۱۳۲۰، قومس، تهران، صص ۳۹۴-۲۲. ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۷، روابط خارجی ایران ۱۳۵۷

۲۳. علم، اسدالله، ۱۳۷۱، گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیراسدالله علم)، جلد ۱، گروه مترجمان،

انتشارات طرح نو، تهران، ص ۱۳۱

۲۴. Vittori Gychardy.

۲۵. پرتوی مقدم، عباس، بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟ نشریه مطالعات تاریخی، شماره ۱۵، ص ۱۵

۲۶. عاملی، باقر، ۱۳۷۲، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد دوم، نشر گفتار، تهران، ص ۲۴۱

۲۷. گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم)، جلد ۱، ص ۲۲۵

۲۸. عاملی، همان منبع، ص ۲۴۱

۲۹. پرتوی مقدم، همان منبع، ص ۱۷

۳۰. تکمیل همایون، ناصر، ۱۳۸۳، خلیج فارس، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران، ص ۱۰۴

۳۱. پرتوی مقدم، ص ۱۷

۳۲. حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۴، جلد ۴، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران،

٩٦- صص ٩٧.

٣٣. همان منبع، ص ٢

۳۵. رزم جو، علی اکبر، ۱۳۷۸ حزب پان ایرانیست، سازمان اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ص ۱۲۶

۳۶. گفتگوهای من با شاه، ۱۳۷۱، جلد ۱، ص ۲۰۱

۳۷. پرتوی مقدم، همان، ص ۱۵

۳۸. گفتگوهای من با شاه، جلد ۱، ص ۴۳

۳۹-۸۷. فولر، گراهام، ۱۳۷۳، قبله عالم ژئوپلیتیک ایران، عباس مخبر، نشر مرکز، تهران، صص ۸۸

۴۰. مشکل اساسی برای اینکه ایران بتواند نقش ژاندارمی را در منطقه بگیرد وجود تنش در روابط ایران و کشورهای

حاشیه خلیج فارس بود که این مانع با حمایت آمریکا و همراهی انگلستان برداشته شد. مهم ترین این اقدامات در

جهت رفع موانع مذکور، از این قرار بود: ۱- از سرگیری روابط سیاسی ایران و مصر در سال ۱۳۴۹ ش / ۱۹۷۰ م و

برقراری روابط گسترده اقتصادی و سیاسی با آن کشور ۲- به رسمیت شناختن قطعنامه سازمان ملل در مورد تأیید

رسمی حق فلسطینیها برای داشتن کشوری مستقل از طرف ایران و تلاش برای جلب رضایت افکار عمومی جهان

عرب پس از حمایت ایران از اسرائیل در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ م ۳- عقد قرارداد با عربستان و تعیین حدود مرزهای

دریایی و حل اختلافات فی مابین در مورد فلات قاره ۴- امضای توافقنامه تعیین محدوده دریایی با کویت در سال

۱۳۴۸ ش / ۱۹۶۹ م ۵- حمایت نظامی ایران از سلطان قابوس پادشاه عمان و اعزام نیروی نظامی برای حمایت از

سلطان مسقط علیه شورشیان چپ گرا در دهه ۷۰ میلادی ۶- به رسمیت شناختن کشور تازه تأسیس امارات عربی

متحده توسط ایران ۷- به رسمیت شناختن استقلال بحرین.

**انگلستان و جدایی بحرین از ایران**



دولت انگلستان با اتکاء به قدرت نیرومند دریایی خود پا به خلیج فارس نهاد و طی سالیان متمادی با استفاده از سوءسیاست دولت مرکزی ایران، ضعف قوای نظامی و دریایی ایران، انعقاد قرارداد با شیوخ عرب منطقه و ... حضوری فعال در این ناحیه داشت. بریتانیای کبیر ذره ذره و آرام آرام تسلط خود را توسعه داد. علامه بر هندوستان، کشف نفت در این منطقه و ظهور بلشویسم در روسیه، در ابتدای قرن بیستم، دلمشغولی های انگلستان را در این منطقه بیشتر کرد. جنگ های اول و دوم جهانی که هر دو منجر به اشغال ایران گردید، انگلستان را وادار نمود نیروی نظامی ثابتی در منطقه داشته باشد و ملی شدن نفت در ایران و کانال سوئز در مصر به این حضور رنگی دیگر بخشید. اما به تدریج ناتوانی های مالی آن دولت و تعویض استراتژی غرب در برابر شوروی در خلیج فارس و اقیانوس هند، موجب شد انگلستان نیروهای نظامی اش را از منطقه خارج کند. اما پیش از این خروج باید تکلیف هر قطعه از منطقه و نیز نیروی جایگزین انگلستان در منطقه به روشنی مشخص می شد. استقلال بحرین، پیدایش امارات عربی متحده و تقویت نیروی دریایی ایران از ویژگی های استراتژی جدید غرب در خلیج فارس بود.



## نفوذ انگلستان در خلیج فارس

پس از فتح قسطنطنیه توسط عثمانی در ۱۴۵۳م/۸۵۷هـ، بازرگانان اروپایی به دنبال یافتن راه جدیدی برای تجارت با شرق بودند. با کشف دماغه امیدنیک پای اروپاییان به خلیج فارس رسید و داشتن یک پایگاه ثابت در منطقه، ضروری به نظر می رسید. فتح جزیره هرمز به دست آلفونسو آلبو کرک پرتغالی این فرصت را ایجاد کرد. به تدریج پرتغال، اسپانیا، هلند، فرانسه و انگلستان بر منطقه مسلط شدند. تأسیس کمپانی هند شرقی به دستور ملکه الیزابت اول نخستین اقدام دولت انگلستان برای تسلط بر این منطقه بود. تسلطی با ظاهری اقتصادی که در عمل منافع سیاسی و نظامی را دنبال می کرد. تصاحب یک کشتی پرتغالی توسط آنان در ۱۵۷۸م/۹۶۶هـ و دسترسی به اسناد آن به انگلیسی ها فهماند سود تجارت با شرق چقدر است. در سال ۱۶۱۲م/۹۹۱هـ سه فروند کشتی انگلیسی به سورات، در هند، رسید و با امرای محلی، قراردادی منعقد کرد که به ایجاد تجارت خانه ای منجر شد.

در دوران صفویه و خصوصاً شاه عباس اول، کاناک E.Connock و بارکر T. Barker امتیازات زیادی برای دولت انگلستان به دست آوردند: (حق کاپیتولاسیون، تأسیس تجارت خانه، فروش انحصاری ابریشم و...) و قرارداد مانوکس - امام قلی به پایان دادن کار پرتغالی ها و تسلط انگلیسی ها بر هرمز انجامید. سپس انگلیسی ها از جاسک به بندر هرمز آمدند.

هلند به عنوان یکی از رقبای انگلیس در این منطقه شکست خورد و حذف شد. نادرافشار سعی کرد با ایجاد نیروی دریایی، سیاست دریایی ایران را تجدید کرده و اجازه حضور به نیروی دریایی بیگانه در جنوب ندهد. این تلاش با رقابت انگلستان و مخالفت روسیه ناکام ماند.

کریم خان زند امتیازات زیادی به انگلیسی ها داد؛ جز حق خروج طلا و نقره از کشور. در جنگ های انگلستان و فرانسه - رقیب جدید - باز پیروزی با انگلستان بود. اهمیت فوق العاده این منطقه که راه رسیدن به هند را شش ماه نزدیکتر می کرد، باعث شد انگلستان با استفاده از نیروی نظامی رقبا را بیرون کند.

روی کار آمدن ناپلئون در فرانسه و رقابت تعطیل ناپذیر او با انگلستان و شوق دسترسی به هند، اهمیت این منطقه را بیشتر کرد و انگلستان امتیازات بیشتری از قاجارها گرفت و

سرانجام برای حل رقابت ها در منطقه ایران، ناگزیر شد قرارداد ۱۹۰۷م را با روسیه امضا کند.

اولویت های انگلستان در خلیج فارس عبارت بود از:

۱. حفظ امنیت مرزهای غربی هند و بندر کراچی از تعرضات خارجی

۲. حفظ امنیت شریان مواصلاتی با استرالیا و زلاندنو

۳. حفظ امنیت تردد دریایی خلیج فارس

۴. حفظ امنیت حوزه های نفتی و لوله ها و پالایشگاه نفت آبادان

۵. حفظ شط العرب در موقعیتی که در زمان جنگ بتواند از آن استفاده کند

۶. حفظ دادوستد تجاری و دیگر منافع آن دولت

ذکر چند نقل قول از دست اندرکاران سیاست خارجه انگلستان اهمیت این موضوع را روشن تر می کند:

لرد کرزن: «اگر روسها در خلیج فارس دارای بندر شوند، تعادل ظریفی که با رنج و زحمت برقرار کرده ایم بر هم می خورد و تجارتی که ارزش آن چندین میلیون استرلینگ است نابود می شود... آن وزیرمختاری که تسلیم [این امر] شود به جرم خیانت به کشور متهم می کنم...».

سر آرنولد ویلسون: «مدت یک قرن است که ما انگلیسی ها خلیج فارس را به زور اسلحه و شمشیر مبدل به منطقه ای آرام کرده ایم و هیچ یک از عملیات ما در نقاط دیگر جهان، مثل اقداماتی که در خلیج فارس کرده ایم، رضایت بخش نبوده. نابودی دزدان دریایی، منع برده فروشی، نابودی قلاع دزدان، آشتی دادن شیوخ، تحت الحمایه کردن بحرین، ایجاد رابطه با کویت، مساحی و نقشه برداری خلیج فارس...».

لرد پالمستون: «ما وظیفه داریم خلیج فارس را زیر سلطه نیروی دریایی خود درآوریم، به طوری که هیچ قدرتی نتواند با ما به رقابت برخیزد، در این راه باید روشی اتخاذ کنیم که از لحاظ ملی گران نباشد...».

اقدامات انگلستان برای تسلط بر بحرین

دولت انگلستان بنا به دلایلی که ذکر شد، تلاش های خود را آرام آرام شروع کرد تا بر این منطقه مسلط شود. مهم ترین اقدام، داشتن رابطه مستقیم با شیوخ بود. اختلافات سنتی اعراب با ایرانیان از یک طرف و اختلاف اعراب با یکدیگر بهترین دستاویز

انگلستان برای مداخله و استفاده بود.

سال ۱۸۲۰م/۱۱۹۹ه دولت انگلستان با عشایر عرب خلیج فارس قراردادی امضا کرد که دو ماده مهم آن عبارت است از:

ماده ۵: به فرماندهان کشتی های انگلیسی اجازه داده می شود تا تردد کلیه سفاین اروپایی از جمله کشتی های متعلق به اعراب در خلیج فارس را کنترل کنند؛

ماده ۶: حکام و شیوخ حاشیه خلیج فارس مکلفند که نمایندگان خود را به انگلستان بفرستند؛ برای اخذ دستورالعمل های سیاسی در مسائل عمده داخلی خود[!]. بحرین نیز بعد از مدتی به این قرارداد پیوست.

در ۱۸۷۰م/۱۲۸۷ه انگلیسی ها، شیخ محمد، طرفدار ایران، را برکنار و شیخ عیسی را بر سر کار آوردند تا بدین ترتیب بتوانند بحرین را رسماً تحت الحمايه خود کنند.

بر اساس اسناد اداره محرمانه حکومت هندوستان در طی سال های ۱۹۰۴-۱۸۵۴م دولت انگلستان از شیوخ ساحل متصل عمان تعهد کتبی گرفت که وضعیت موجود را حفظ کنند و شش نفر از شیوخ مذکور طی نامه هایی ملتزم شدند که بدون موافقت حکومت بریتانیا با هیچ حکومت خارجی مکاتبه نکنند، در عوض انگلستان هم اجازه نخواهد داد نماینده هیچ دولت خارجی به جز بریتانیا در خاک آنان مستقر شود. در سال ۱۸۸۲م انگلستان قراردادی دیگر با شیوخ امضا کرد که ۳ بند مهم داشت:

۱. به هیچ وجه با قدرت دیگری سوای دولت بریتانیا وارد گفتگو نشوند.

۲. به هیچ یک از کارگزاران دیگر دولت ها اجازه اقامت در آن قلمرو را ندهند.

۳. به هیچ وجه بخشی از قلمروشان را به دولتی سوای دولت بریتانیا واگذار یا فروش یا اجاره و دیگر موارد مشابه ندهند.

به طور خلاصه می توان گفت که بحرین در عصر قاجار عملاً از دست ایران رفته بود؛ اگر چه دولت ایران هیچ گاه از حقوق قانونی خود بر این جزایر و سایر جزایر خلیج فارس دست برداشت. مسئله بحرین و جدایی سایر نقاط ایران آن قدر برای مردم ایران مهم بود که در عصر مشروطه در یکی از نامه های علماء نجف به آن اشاره شده: «آیا بر احدی از مسلمین مخفی است که از بدو سلطنت قاجار چه حد صدمات فوق الطاقه بر مسلمانان وارد آمد و چقدر از ممالک شیعه از حسن کفایت آنان[!]، به دست کفار افتاد: قفقاز، شیروانات، بلاد ترکمان، بحر خزر، هرات، افغانستان، بلوچستان،

بحرین، مسقط، غالب جزایر خلیج فارس، عراق عرب و ترکستان...».

بحرین در دوره رضاشاه

در دوره رضاشاه پهلوی اختلاف بین ایران و انگلستان بر سر بحرین همچنان باقی ماند. عمده محورهای این اختلافات عبارت بودند از:

۱. مسئله نفت بحرین: امتیاز استخراج نفت بحرین در سال ۱۹۳۰م به کمپانی استاندارد اوایل آف کالیفرنیا آمریکا داده شد که لنچافسکی آن را به سال ۱۹۲۷م نوشته است.

از آنجا که ایران بحرین را بخشی از قلمرو سرزمینی خود می دانست، سهم خود را از نفت بحرین مطالبه کرد و کار را به مجامع بین المللی کشاند.

۲. صدور گذرنامه: در سال ۱۹۲۲م/۱۳۰۱ه ایران به حاکم بنادر خلیج فارس اطلاع داد از آن پس اهالی بحرین را از اتباع ایران محسوب داشته و اجازه ندهند بدون دارا بودن گذرنامه ایرانی از کشور خارج شوند. دولت بریتانیا هم دست به اقدام متقابل زد و سال ۱۳۰۷ه هم مجدداً این مسئله مورد تأکید قرار گرفت.

۳. مسئله قاچاق اسلحه از بحرین: تیمورتاش وزیر دربار ایران در ۸ ژوئن ۱۹۳۰م/ مطابق با ۱۸ خرداد ۱۳۰۸ه ضمن ارسال نامه ای به کلایو Clive (سفیر انگلیس در ایران) اعتراض کرد: «اینکه قاچاقچیان می توانند از دست مأمورین ایران که فاقد نیروی دریایی هستند بگریزند، امری است قابل درک، ولی چگونه است که می توانند از مناطقی عبور کنند که کشتی های انگلیسی مستقر است. کشتی هایی که جلوگیری از قاچاق اسلحه را وظیفه خود می دانند؟

۴. اقدامات شیوخ بحرین علیه ملت ایران: هدایت می نویسد: «در سنوات ۱۳۱۱-۱۳۰۲ه راپورت داشتیم که حکومت، سکنه ایران را جمع می کند، اسناد مالکیت را از بین می برد. مدرسه ایرانی ها را می بندد، قبوض مالیاتی را از دست شیوخ می گیرد، کلاه پهلوی را موقوف می کند...»

۵. نوع تمبر پاکت نامه ها: دولت ایران دستور می دهد چون بحرین متعلق به ایران است، مرسولات باید تمبر ایرانی داشته باشد که با مخالفت انگلستان مواجه شد. در سندی که از مصوبات هیأت وزرا به نمره ۵۷۰۲ مورخ ۱۳۱۱/۱/۲۴ه موجود است آمده:

«هیأت وزرا در جلسه چهارشنبه ۱۴ دی ۱۳۱۱ مراسله نمره ۱۲۴۵۶، وزارت پست و تلگراف و تلفن را در موضوع پاکت های واصله از بحرین مطرح [و مورد] مذاکره قرار داده تصویب نمودند که اداره پست نسبت به پاکت های بحرین که دارای تمبر یا سورشارژ بحرین باشد، مطابق معمول داخلی مملکت رفتار و آنها را بدون تمبر فرض کرده، به اخذ دو برابر جریمه و الصاق تمبر به مقصد برسانند».

گاشیندن، معاون پارلمانی وزارت خارجه انگلیس در نامه ای به کلایو در ۸ نوامبر ۱۹۲۸م نوشته: «یکی از ارکان مهم سیاست بریتانیا در این منطقه حمایت از شیوخ، در مقابل ایران است و شما در مذاکراتان با ایران تأکید کنید که جزایر تنب و ابوموسی از اول متعلق به امرای جاسمی بوده که به اعقاب کنونی آنان (شیوخ شارجه و رأس الخیمه) منتقل شده... ما باید حتی با جنگیدن و به کار بردن قوای مسلح مانع از این شویم که ایران جزایر را بگیرد.» در این ماجرا انگلستان پیش دستی کرد و دو بار طی سال های ۱۸۸۸ و ۱۹۲۸م به شیوخ دستور داد اسناد و مدارکی که برای اثبات مالکیت و سبق تصرف شیوخ است را جمع آوری کنند. با اصرار ایران و سماجت تیمورتاش حل اختلاف دو کشور به جامعه ملل کشانده شد. البته تیمورتاش اعلام می کند ما راضی به این امر نبودیم، اما به علت قرارداد جده (ماده ششم) ناگزیر به این امر شدیم.

مراجعه به جامعه ملل مسبوق به سابقه است. در ۱۹۲۳م/۱۳۰۲ه نیز دکتر مصدق وزیر وقت خارجه ایران در مورد اختلاف بر سر بحرین به کرزن اعلام کرد ما حاضریم از طریق حکمیت مسئله را حل کنیم؛ اما او مخالفت کرده، گفت: «این مسئله به اعتبار انگلستان نزد شیوخ لطمه می زند».

در عصر پهلوی اول، ایران دوباره به جامعه ملل شکایت کرد:

۱. در بهمن ۱۳۰۶ه به واسطه عقد قرارداد جده بین انگلستان و عربستان

۲. در خرداد ۱۳۱۳ه به واسطه واگذاری امتیاز نفت بحرین به یک شرکت آمریکایی.

دلایل ایران برای مالکیت بحرین که از طرف انگلستان سال ها قبل پذیرفته شده بود، در دو سند زیر خلاصه می شود:

۱. قراردادی در ۳۰ اوت ۱۸۲۲م/۱۲ ذی حجه ۱۲۳۶ه بین کاپیتان ویلیام بروس و

شاهزاده حسین علی میرزا والی فارس که در آن اذعان شده بود بحرین همیشه متعلق به ایران و جزء استان فارس است.

۲. سلسله مکاتبات مربوط به مسئله دزدی دریایی بین کلارندون وزیر امور هند و دولت ایران که انگلیسی‌ها شیخ بحرین را عزل و علی بن خلیفه را منصوب کرده‌اند و ایران به این امر اعتراض دارد. وزیر در ۲۰ آوریل ۱۸۶۹م/ برابر با ۱۷ محرم ۱۲۸۶هـ جواب می‌دهد: «دولت انگلستان به سهولت اعتراف می‌کند که دولت شاه [ایران] بر اینکه حق حاکمیت ایران نسبت به بحرین از طرف مأمورین انگلیسی مورد توجه واقع نشده، اعتراض کرده و دولت انگلستان این اعتراض را مورد توجه لازم قرار داده است.»

از این پس مذاکرات بین تیمورتاش و کلایو، ادامه یافت. تیمورتاش برای حل این مناقشه راه حلی در سه مرحله ارائه داد:

۱. بریتانیای کبیر حق حاکمیت ایران را بر مجمع الجزایر بحرین تصدیق کند.

۲. همزمان با صدور اعلامیه مربوط به این قسمت، اعلامیه دیگری منتشر می‌گردد که دولت ایران تصمیم دارد حق مالکیت خود را بر جزایر به دولت انگلستان بفروشد، و دست خریدار را باز بگذارد که ملک خریداری شده را خود نگه دارد یا اینکه عیناً به شیخ بحرین واگذار کند.

۳. در این مرحله، هم ایران و هم انگلستان به حفظ جزایر بحرین نائل می‌شوند. مناقشه صد ساله پایان می‌یابد و در ضمن منظور از کلمه فروش حفظ حیثیت ایران است و اگر نه چنین نقشه‌ای در کار نیست.»

نقطه قوت راه حل تیمورتاش این بود که اگر انگلستان بند اول را می‌پذیرفت، از این پس اختیاردار، ایران بود که با نفوذ در وکلای مجلس جلو فروش را بگیرد[!] و نقطه ضعف راه حل این بود که ایران برای اولین بار از حق حاکمیت خود می‌گذشت[!]

راه حل تیمورتاش مورد موافقت چمبرلین قرار نگرفت، در عوض او به کلایو توصیه کرد قراردادی با ایران منعقد کند که سه اصل زیر در آن مستتر باشد:

۱. ترک ادعای ایران در مورد بحرین

۲. به رسمیت شناختن روابط خاص بین حاکم مستقل بحرین با دولت بریتانیا

۳. به رسمیت شناختن استقلال بحرین

این پیشنهادها نیز متقابلاً از جانب تیمورتاش رد شد. او اعلام کرد ایران حاضر است در مقابل مابه ازای مشخصی از جانب انگلستان، از حق حاکمیت خود بگذرد؛ مثل چند واحد شناور دریایی و ۶ فروند ناوچه توپدار ۲۰۰ تنی و ۴ فروند ناو توپ دار ۱۰۰۰ تنی، «تا ما بتوانیم قاچاقچی های سواحل را کنترل کنیم» که انگلستان نیز نپذیرفت.

آخرین پیشنهاد ایران که توسط باقر کاظمی وزیر امور خارجه ایران در ۱۲ آوریل ۱۹۳۵م به وزیرمختار انگلیس اعلام شد متضمن گذشت ایران از حقوق خود در بحرین در برابر بازگرداندن جزایر سه گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی بود. بنابراین دکتترین «بحرین در برابر جزایر سه گانه» مربوط به عصر رضاشاه است نه محمدرضاشاه.

در این مراعات که تا پایان دوره پهلوی اول به نتیجه ای نرسید دولت شوروی و حزب کمونیست ایران، به طرفداری آشکار از ایران پرداختند و خواستار بازگشت جزایر به ایران شده و با هر نوع مذاکره ای قبل از استرداد جزایر، مخالفت کردند.

آخرین واکنش ایران علیه انگلستان، سفارش کشتی به کارخانجات کشتی سازی ایتالیا بود تا با تهیه ناوهای جنگی و قوی کردن قدرت دریایی خود بتواند جزایر را حفظ کند.

بحرین و جدایی آن در دوره محمدرضاشاه پهلوی

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ه انگلستان با تقسیم منافعش با آمریکا در ایران، پای آن کشور را به ایران کشانید.

از آن طرف مشکلات مالی انگلستان در سال های ۱۳۴۷-۱۳۴۶ه در کابینه کارگری هارولد ویلسن باعث خروج آن کشور از خلیج فارس شد. در نتیجه این تحولات مجدداً مسئله بحرین، مسئله اساسی مناسبات دو کشور در سال های ۱۳۵۰-۱۳۴۹ه شد. مهم ترین دلایلی که باعث طرح مجدد مسئله بحرین شد عبارتند از:

۱. خالی شدن خلیج فارس از نیروهای نظامی قدرتمند؛ زمان خروج انگلستان ابتدا آمریکا به عنوان جانشین برگزیده شد که به دلیل رفتاری های ویتنام نپذیرفت. گزینه های بعدی ایران و عربستان بودند که با دکتترین نیکسون - کیسینجر هم خوانی داشت. ایران هم پذیرش این مسئولیت را منوط به شناسایی حقوق دیرینه اش در منطقه کرد.

۲. تشکیل اتحادیه یا کنفدراسیون عربی؛ که شیخ نشین های بحرین، قطر، دبی،

ابوظبی، شارجه و عمان توسط مصر به این کنفدراسیون دعوت شدند، تا در راه آرمان های مشترک ملت عرب و رفاه عمومی منطقه با جمهوری عربی متحده همکاری کنند. در ۲۲ مرداد ۱۳۴۲هـ برای اولین بار نام خلیج عربی در یک سند رسمی ذکر شد و خوزستان را هم عربستان خواندند.

۳. نگرانی ایران از بابت خطر بالقوه شوروی در خلیج فارس و کشورهای عربی؛ پس از کودتا در عراق و روی کار آمدن ژنرال قاسم، روابط شوروی و عراق بسیار گرم شد. ناوگان شوروی وارد خلیج فارس شد و در ۱۹ آوریل ۱۹۷۲م/۲۰ فروردین ۱۳۵۰هـ بین شوروی و عراق عهدنامه دوستی منعقد شد.

۴. تمایل محمدرضاشاه به افزایش محبوبیت خود در میان مردم ایران؛ او خواهان تبدیل شدن به کورش قرن بیستم بود. وقایع خرداد ۱۳۴۲ و سال ۱۳۴۳هـ باعث کاهش محبوبیت او شده بود. بازگرداندن بحرین می توانست التیامی بر این زخم ها باشد.

۵. نگرانی ایران از عراق و سوریه و... و تحرکات نظامی آنان علیه ایران؛ کشف حدود ۳۰۰ قبضه تفنگ و مسلسل و ۶ هزار فشنگ در ۲۱ بهمن ۱۳۵۱هـ در سفارت عراق در کراچی که با پست سیاسی از بغداد حمل شده بود، باعث ترس ایران گردید؛ پس با پاکستان متحد شد تا راه نفوذ شوروی در خلیج فارس را ببندد.

۶. معامله بحرین با سه جزیره جنوبی ایران؛ کاتوزیان معتقد است محمدرضاشاه می دانست مضافاً جنگی طولانی بر سر بحرین، احتمالاً بسیار بیشتر از منافع متصور آن است. از این رو بحرین را با جزایر کوچک و بی آب و علف تنب و ابوموسی معامله کرد، به این شرط که برای فرمانروایی بر امواج خلیج فارس و دریای عمان آزاد باشد.

محمدرضاشاه خود می نویسد در بحرین فقط یک ششم اهالی ایرانی تبار بودند، به همین دلیل موافقت کردند مردم آنجا درباره سرنوشتشان تصمیم بگیرند و آنان به استقلال کشورشان رأی دادند. در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۳۶هـ هیأت دولت لایحه ای به مجلس تقدیم کرد که در آن، بحرین را استان چهاردهم ایران نامید. کشورهای چین، انگلستان، سوریه و عربستان سعودی به ایران اعتراض کردند. سوریه معتقد بود بحرین بخشی از سرزمین های متعلق به ملت عرب است و این نظریه ای بود که سال ۱۳۳۳هـ به تصویب اتحادیه عرب رسیده بود. عربستان سعودی معتقد بود بحرین کشوری است با شخصیت حقوقی بین المللی که مردم آن در حال مبارزه برای کسب آزادی و استقلال



خود هستند.

دولت انگلستان بنا به دلایلی که مطرح شد تصمیم به خروج از خلیج فارس و کانال سوئز داشت. با انتخاب ایران، به عنوان جانشین مهم ترین اقدام انگلستان مشخص کردن تکلیف کشورهای تحت الحمایه خود بود، تا به آنان استقلال ظاهری دهد. محمدرضا شاه در ۱۴ دی ۱۳۴۷ه در یک سخنرانی به نکات جالب توجهی اشاره کرد: «با خروج انگلستان، حضور بیگانگان را در خلیج فارس تحمل نخواهیم کرد و مسئولیت دفاع از منطقه باید بر عهده کشورهای ساحلی آن واگذار شود.» در ۱۵ دی ۱۳۴۷ه اعلام کرد: «ما دوست نداریم یک قدرت خارجی در خلیج فارس بینیم، این قدرت خارجی انگلستان باشد یا آمریکا یا شوروی یا چین، برای ما فرقی نمی کند.» سرانجام او در ۴ ژانویه ۱۹۶۹م/۱۴ دی ۱۳۴۷، به هنگام دیدار از دهلی، با استقلال بحرین موافقت کرد؛ با این مضمون که: «اگر اهالی بحرین نمی خواهند به کشور من ملحق شوند، ایران ادعای ارضی خود را پس می گیرد و خواسته اهالی بحرین را اگر از نظر بین المللی مورد قبول قرار گیرد، می پذیرد. اما اگر انگلستان خودسرانه به بحرین استقلال بدهد، زیر بار نخواهد رفت، با عضویت بحرین در کنفدراسیون شیوخ مخالفت خواهد کرد و اگر بحرین بخواهد به عضویت سازمان ملل متحد درآید از آن خارج خواهد شد.» اشتباه او این بود که قبل از مشخص کردن تکلیف سه جزیره حاضر به قبول استقلال بحرین شد.

در ۱۸ اسفند سال ۱۳۴۸ه ایران از دبیرکل سازمان ملل متحد تقاضای دخالت کرد و اعلام نمود هر نظری که دبیرکل بدهد خواهد پذیرفت، مشروط بر اینکه به تصویب شورای امنیت برسد. این رأی گیری با نظارت سازمان ملل در ۱۳۴۹ه انجام شد. به این صورت که ویترو و یسپر گیچاردی، نماینده دبیرکل سازمان ملل، در رأس هیأتی در ۳۰ مارس ۱۹۷۰م/۱۰ فروردین ۱۳۴۹ه به بحرین رفت و در ۱۸ آوریل/۲۹ فروردین پس از پایان کار، گزارش خود را طی سند شماره ۹۷۷۲ به دبیرکل سازمان ملل متحد اعلام کرد. در بند ۵۷ گزارش آمده بود اکثریت قریب به اتفاق اهالی بحرین خواهان تشکیل دولت کاملاً مستقل بوده به طوری که بتوانند در زمینه ایجاد روابط خود با سایر دول آزاد و مخیر باشند. البته مخالفت شیخ بحرین با همه پرسسی باعث شد فقط از طبقات مختلف اصناف بحرین رأی گیری انجام شود که در ۱۱ مه ۱۹۷۰م این گزارش

به تصویب شورای امنیت سازمان ملل متحد رسید. دکتر خلعتبری قائم مقام وزارت امور خارجه در ۲۱/۲/۱۳۴۹ه این گزارش را در مجلس قرائت کرد. در مجلس بیست و دوم شورای ملی در ۲۴/۲/۱۳۴۹ه از ۱۹۱ نفر، ۱۸۷ نفر به جدایی بحرین رأی مثبت دادند. چهار نفر مخالف نیز از حزب پان ایرانیست رأی منفی دادند. جدایی بحرین، در ۲۸/۲/۱۳۴۹ه در مجلس سنا نیز با اکثریت آراء تصویب شد.

یک ساعت بعد از اعلام استقلال بحرین ایران اولین کشوری بود که آن را به رسمیت شناخت [!] در ۳۰ شهریور ۱۳۵۰ه دولت بحرین به عنوان یکصد و بیست و نهمین عضو سازمان ملل متحد به عضویت این سازمان درآمد. منوچهر سپهبدی به سمت اولین سفیر ایران در بحرین منصوب شد. تأسیس بانک ملی در بحرین، امضاء قرارداد تحدید حدود نفت فلات قاره، شرکت امیر بحرین در جشن های ۲۵۰۰ ساله بنیان گذاری شاهنشاهی ایران، تأسیس خطوط هواپیمایی بین دو کشور و... از تحولات بعدی در روابط دو کشور بود. عبدالعزیز عبدالرحمن بوعلی اولین سفیر بحرین در ایران بود. حزب ملت ایران به ریاست داریوش فروهر با انتشار اعلامیه ای مخالفت خود را با استقلال بحرین اعلام کرد.

در ۳۰ آبان ۱۳۵۰ه مذاکره ایران با سر ویلیام لوس نماینده بریتانیا آغاز شد و او ضمانت کرد ایران جزایر تنب را تصرف و ابوموسی را با امیر شارجه تقسیم کند.

قرار شد به محض خروج انگلستان، ایران سه جزیره را تصرف کند؛ اما چون احتمال درگیری با اعراب وجود داشت، محمدرضا شاه در ۹ آذر ۱۳۵۰ه نیروی دریایی ایران را در سه جزیره مستقر کرد. زد و خورد اندکی اتفاق افتاد و چند نفر کشته شدند. در همان زمان ایران در عوض استقلال امارات را به رسمیت شناخت.

انگلستان با فروش تانک و چندین واحد دریایی به ایران موافقت کرد و آمریکا آخرین مدل هواپیمای جت فانتوم خود را به ایران فروخت. ایران ژاندارم منطقه شد و نقش انگلستان در خلیج فارس را به عهده گرفت.

فهرست منابع و مآخذ

- آوری، پیتر، تاریخ ایران دوره پهلوی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات جامی، چ ۱، ۱۳۸۸.

- ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷، تهران، انتشارات قومس، چ ۱، ۱۳۷۶.
- اسعدی، مرتضی، جهان اسلام، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.
- الهی، همایون، خلیج فارس و مسائل آن، تهران، انتشارات قومس، چ ۳، ۱۳۷۳.
- بهار، ملک الشعراء، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ ۴، ۱۳۷۱.
- بهار، مهدی، میراث خوار استعمار، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ ۱۵، ۱۳۷۲.
- پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر مترجم، چ ۳، ۱۳۷۲.
- تکمیل همایون، ناصر، خلیج فارس، تهران، انتشارات دفتر پژوهش های فرهنگی، چ ۳، ۱۳۸۰.
- دلد، اسکندر، سلطه جویان و استعمارگران در خلیج فارس، تهران، انتشارات نوین، چ ۱، ۱۳۶۳.
- زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، انتشارات پروین و معین، چ ۱، ص ۱۳۷۲.
- روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۹، انتشارات وزارت خارجه، بی تا.
- روابط خارجی ایران در سال ۱۳۵۰، انتشارات وزارت خارجه، بی تا.
- روابط خارجی ایران در سال ۱۳۵۱، انتشارات وزارت خارجه، بی تا.
- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، انتشارات علمی، چ ۳، ۱۳۷۱.
- شواردان، بنجامین، خاورمیانه نفت و قدرت های بزرگ، تهران، انتشارات جیبی، چ ۲، ۱۳۵۴.
- شیخ الاسلامی، جواد، صعود و سقوط تیمورتاش به روایت اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس، تهران، انتشارات توس، چ ۱، ۱۳۷۱.
- قجر، محمدعلی، مرزهای ایران، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۲۴.
- ظهیری نژاد، مینا، اسنادی از روابط ایران و انگلیس در دوره محمدرضا قاجار، تهران، انتشارات مرکز اسناد تاریخ دیپلماسی، چ ۱، ۱۳۸۱.

- همایون کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز

عزیزی، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چ ۲، ۱۳۷۱.

- کارلوترنیو، پیر، رقابت روس و انگلیس در ایران، افغانستان و تهران، ترجمه عباس آذرین، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱.

- کاظم زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران ۱۹۶۴-۱۸۱۴، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چ ۲، ۱۳۷۱.

- کیانفر، عین الله و پروین استخری، کشف تلبیس یا دورویی و نیرنگ انگلیس، تهران، انتشارات زرین، چ ۲، ۱۳۶۲.

- لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۷.

- لنچافسکی، جورج، نفت و دولت در خاورمیانه، تهران، انتشارات اقبال، چ ۱، ۱۳۴۲.

- لنچافسکی، ژرژ، غرب و شوروی در ایران (سی سال رقابت)، ترجمه حورا یآوری، تهران، انتشارات ابن سینا، چ ۱، ۱۳۵۱.

- مدنی، سیدجلال الدین، تاریخ تحولات و روابط خارجی ایران، چ ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

- مدنی، سیدجلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، چ ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

- محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، چ ۸، تهران، انتشارات اقبال، چ ۴، بی تا.

- محمدی، منوچهر، مروری بر سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی، تهران، انتشارات دادگستر و میزان، چ ۲، ۱۳۷۲.

- موحد، محمدعلی، مبالغه استعمار، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۰.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای صفویه تا پایان ج ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۶۴.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷، تهران، انتشارات البرز، چ ۱، ۱۳۷۶.

- نائیان، جلیل، روابط ایران با دول خارجی در دوره قاجار، تهران، انتشارات فردابه، چ ۱، ۱۳۷۳.

- نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، چ ۱، تهران، انتشارات رسا، چ ۳، ۱۳۷۱.

- نوابی، عبدالحسین، ایران و جهان، چ ۱، تهران، انتشارات هما، چ ۳، ۱۳۷۰.

- نورزاده بوشهری، اسماعیل، ایران کنونی و خلیج فارس، تهران، انتشارات روزنامه امید، ۱۳۲۵.
- ویلسن، سر آرنولد، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۶۶.
- هدایت، مخبرالسلطنه، خاطرات و خطرات، تهران، انتشارات زوار، چ ۶، ۱۳۸۵.
- یزدانی، مرضیه، اسناد پست و تلگراف و تلفن در دوره رضاشاه، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چ ۱، ۱۳۷۸.

#### پانوشت ها

- \* دکترای تاریخ، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا، گروه علوم سیاسی.
- \*\* دکترای علوم سیاسی، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا، گروه علوم سیاسی.

۱. تکمیل همایون، ۱۳۸۰، ص ۴۴

۲. کارلوترنزیو، ۱۳۵۱، ص ۱۱

۳. ویلسن، ۱۳۶۶، ص ۱۴۷

۴. همان، ص ۱۵۳

۵. مهدوی، ۱۳۶۴، ص ۹۱؛ نوایی، ج ۱، ۱۳۷۰، ص ۲۶۷

۶. لکه‌پارت، ۲۵۳۷، ص ۲۷۲

۷. الهی، ۱۳۷۳، ص ۶۴

۸. شواردان، ۱۳۵۴، ص ۱۳

۹. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۲۴

۱۰. کاظم زاده، ۱۳۷۱، ص ۴۰۶، دلدن، ۱۳۶۳، ص ۱۹۵

۱۱. تکمیل همایون، ۱۳۸۰، ص ۴۹

۱۲. همان.

۱۳. الهی، ۱۳۷۳، ص ۶۸.
۱۴. تکمیل همایون، ۱۳۸۰، ص ۶۱.
۱۵. موحد، ۱۳۸۰، ص ۵۷.
۱۶. مدنی، تاریخ تحولات، ج ۲، بی تا، ص ۱۷۸ زیرنویس.
۱۷. بهار، ۲۵۳۷، ص ۵۵۷.
- ۱۸-۹۸. لنچافسکی، ۱۳۵۱، صص ۹۹.
۱۹. هدایت، ۱۳۸۵، ص ۴۴۶.
۲۰. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۷.
۲۱. هدایت، ۱۳۸۵، ص ۳۸۲.
۲۲. شیخ الاسلامی، ۱۳۷۹، ص ۸۰.
۲۳. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۳۸.
۲۴. هدایت، ۱۳۸۵، ص ۴۴۷.
۲۵. یزدانی، ۱۳۷۸، ص ۶۳.
۲۶. شیخ الاسلامی، ۱۳۷۱، ص ۱۱۳.

ص: ۲۷۹

۲۷. موحد، ۱۳۸۰، ص ۶۹

۲۸. شیخ الاسلامی، ۱۳۷۱، ص ۸۰

۲۹. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۸

۳۰. مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۳۶۴

۳۱. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۹

۳۲-۲۴۹. زرگر، ۱۳۷۲، صص ۲۵۰

۳۳. شیخ الاسلامی، ۱۳۷۱، ص ۱۰۷

۳۴. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۵۴

۳۵. موحد، ۱۳۸۰، ص ۷۵

۳۶. لنچافسکی، ۱۳۵۱، صص ۱۱۵ و ۱۷۳

۳۷. آوری، ۱۳۸۸، ص ۱۹۸

۳۸. محمدی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۹

۳۹. همان، ص ۱۲۰

۴۰. همان، ص ۳۴۰

۴۱. همان، ص ۳۳۴

۴۲. مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۰

۴۳. کاتوزیان، ۱۳۷۱، ص ۳۳۶

۴۴. پهلوی، ۱۳۷۲، ص ۲۷۳

۴۵. مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۲۵۷



۴۶. لنجافسکی، ۱۳۴۲، ص ۱۷۸
۴۷. مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۲: ص ۱۹۸
۴۸. مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۳۳۴
۴۹. همان، ص ۳۶۳؛ محمدی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۱
۵۰. همان، ص ۳۶۴
۵۱. آوری، ۱۳۸، ص ۱۴۸
۵۲. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۹، بی تا، ص ۶۶
- ۳۶۴-۵۳. مهدوی، ۱۳۷۶، صص ۳۶۵
۵۴. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۹، بی تا، ص ۵۷
۵۵. تکمیل همایون، ۱۳۸۰، ص ۶۴
۵۶. مدنی، همان.
۵۷. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۹، صص ۶۵ و ۶۷
- ۲۳ مرداد ۱۳۵۰ ه. ۵۸.
۵۹. مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۳۶۶
۶۰. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۵۰، ص ۹۵
۶۱. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۹، ص ۶۸
۶۲. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۵۰، ص ۴۸
- ۱۳۷۱، ص ۱۵۴، ۶۳. نجاتی، ج ۱
۶۴. محمدی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۲
۶۵. مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۳۷۳

. ۶۶ . همان، ص ۳۴۷

**نقش کرزن در قرارداد ۱۹۰۷**



## چکیده

قرارداد ۱۹۰۷ فصل تازه ای از مناسبات سیاسی دو قدرت روسیه و انگلیس در ایران بود. لرد کرزن در این قرارداد نقش قابل توجهی داشت. وی از جمله سیاستمداران انگلیسی بود که در ترسیم مناسبات سیاسی ایران و انگلیس در آغاز قرن بیستم مؤثر بود. کرزن اهمیت زیادی برای ایران در سیاست خارجی انگلیس قائل بود. او از منظر حفاظت از هند، ایران را یک حلقه مهم از مجموعه حلقه های سرزمین های مجاور هند می دانست. قرارداد ۱۹۰۷ در حقیقت تجلی همین دیدگاه بود.

## مقدمه

در دوره قاجار، دولتمردان ایران با استفاده از اصل موازنه، تلاش می کردند استقلال کشور ضعیف ایران را که میان دو قدرت بزرگ اروپایی رقیب، روس و انگلیس، گیر افتاده بود، حفظ کنند. اما در ابتدای قرن بیستم تحولاتی رخ داد که این دو قدرت رقیب را به یکدیگر نزدیک و بلکه متحد ساخت؛ و همین موجب شد ایران نتواند از شیوه موازنه برای حفظ استقلال خود استفاده کند. این تحولات عبارت بود از قدرت گیری آلمان در اروپا و متحد شدن روسیه و انگلستان در برابر آلمان؛ و شکست روسیه از ژاپن و پیش آمدن بحران ناشی از این شکست در داخل (انقلاب ۱۹۰۵ روسیه).

سیاست و مناسبات روس و انگلیس در پرتو تحولات جدید، بازتعریف شد؛ و حاصل آن قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ و یک منطقه بی طرف بود.

#### مختصری در مورد شرح حال کرزن

جورج ناتانیل کرزن معروف به کرزن کدلستون و دارای القاب مارکی، ویسکونت، بارون و ارل، در ژانویه ۱۸۵۹م در «کدلستون» در «دربی شایر» انگلستان در خانواده ای اشرافی به دنیا آمد و در ۲۰ مارس ۱۹۲۵ در لندن درگذشت. وی در دوران تحصیل در آکسفورد با افرادی نظیر ناصرالملک و اسپرینگ رایس هم دوره بود. در ۱۸۸۵م منشی خصوصی لرد سالیسبوری شد و در ۱۸۸۶م به سفارش او از سوی محافظه کاران «ساوت پورت» و «لانکشاير» به نمایندگی مجلس عوام انتخاب شد؛ در همان زمان به سفر دور دنیا پرداخت و شیفته آسیا شد و حاصل این سفر سه کتاب بود: روسیه در آسیای مرکزی، مسائل خاور دور و ایران و قضیه ایران که اثر اخیر نام آورترین اثر او بود. کرزن در ۱۸۹۱م به منصب معاونت وزارت امور هندوستان و در ۱۸۹۸م به نیابت سلطنت هندوستان رسید و تا سال ۱۹۰۵م در این منصب بود. او جوانترین نایب السلطنه هندوستان در این تاریخ بود. در سال ۱۹۰۷م به ریاست دانشگاه آکسفورد رسید و دو سال بعد کتاب «اصول و شیوه های اصلاح دانشگاه» را نگاشت. تا سال ۱۹۱۵م دخالت او در سیاست بسیار کاهش یافت و در این سال به سمت کم اهمیت مهربداری سلطنتی منصوب شد و تا سال ۱۹۱۹م در این سمت بود؛ در این سال به وزارت امور خارجه انگلستان رسید.

#### قرارداد ۱۹۰۷ و نتایج آن

قرارداد ۱۹۰۷ عمده‌تاً نتیجه تحولاتی بود که در اروپا در جریان بود. آلمان به تهدیدی بزرگ برای کشورهای اروپایی نظیر فرانسه و انگلیس تبدیل شده بود. در اواخر قرن نوزدهم میلادی آلمان از نظر صنعتی به شدت پیشرفت کرده بود و طلیعه قرن بیستم شاهد ظهور آلمان به عنوان تقریباً قوی ترین کشور اروپایی بود. ضمن آنکه یکی از اصول مسلم سیاست خارجی انگلستان حفظ توازن در اروپا بود که آلمان با تلاش برای سروری بر اروپا این اصل را به چالش می کشید.

عزم راسخ آلمان برای ایجاد یک ناوگان جنگی بزرگ برای رقابت با انگلستان و تصمیم قاطع انگلیس برای حفظ برتری دریایی خود روابط دو دولت را تیره ساخت. پس از این که در سال ۱۹۰۵م در انگلستان لیبرال‌ها زمام امور را به دست گرفتند، به تقویت این فکر سیاسی پرداختند که خطری که از جانب آلمان متوجه منافع امپراتوری انگلیس می‌باشد به مراتب بزرگ‌تر و سهمگین‌تر از خطر روسیه است. بدین سان در انگلستان فکر اتحاد با روسیه علیه آلمان قوت می‌گرفت.

در روسیه نیز شرایط به گونه‌ای پیش می‌رفت که در نهایت روس‌ها به کنار آمدن با انگلیس با نظر مساعد می‌نگریستند. تحولات داخلی روسیه (تشنج اوضاع سیاسی - اجتماعی در روسیه که منجر به فرمان‌گشایش مجلس (دوما) در روسیه در ۱۹۰۵م توسط تزار شد) به همراه شکست از ژاپن در ۱۹۰۵م که یک قدرت نوظهور آسیایی بود و نیز ترس از آلمان، که به دنبال کسب نفوذ در شرق (خصوصاً در ایران و عثمانی) بود، موجب شد تا روس‌ها به گونه‌ای جدی‌تر به پیشنهاد فرانسه مبنی بر سازش با انگلیس بیندیشند. سیاست «پیش به سوی شرق» آلمان در راستای کسب نفوذ در خاورمیانه و به خصوص دو دولت ضعیف ایران و عثمانی، هر دو دولت روسیه و انگلیس که دو قدرت با سابقه در این مناطق بودند را به هراس افکند. بدین سان شرایط داخلی و خارجی دو کشور (روسیه و انگلیس) را به سازش با هم وادار ساخت و قرارداد ۱۹۰۷ را منعقد ساختند. قرارداد چهار ماده بود که طبق آن ایران به سه منطقه نفوذ روسیه در شمال، منطقه نفوذ انگلیس در جنوب و منطقه بی‌طرف در حد فاصل مناطق نفوذ روسیه و انگلیس تقسیم شده بود. دولتین روس و انگلیس متعهد شدند در منطقه نفوذ دیگری از کسب هر نوع نفوذ و امتیازی خودداری و نفوذشان را تنها به منطقه مشخص شده در قرارداد محدود نمایند.

قرارداد ۱۹۰۷ در عرصه سیاسی - اجتماعی ایران دارای نتایج محسوسی بود. از نتایج مهم آن اینکه انگلیس دست روسیه را در سرکوب مشروطیت ایران باز گذاشت. همچنین از نتایج آنی قرارداد، از بین رفتن نفوذ معنوی انگلیس در افکار عمومی ایران بود. وجهه انگلیس که در نتیجه پناهنده شدن مشروطه خواهان به سفارت انگلیس با سرعت افزایش یافته بود به همان سرعت نیز زایل شد. اعتماد و حسن نیتی که در جریان مشروطه نسبت به انگلیس برای آنها ایجاد شده بود جای خود را به شک و

بدینی داد؛ به گونه ای که برخی نویسندگان از این بدینی با عنوان توهم توطئه یاد کرده اند و معتقدند از این زمان توهم توطئه در افکار عمومی ایران شکل گرفت. از این زمان در افکار عمومی ایران تمایل به نیروی سومی همچون آلمان قوت گرفت و راز موفقیت تبلیغات آلمان ها در ایران طی جنگ جهانی اول در این امر نهفته بود.

با انعقاد قرارداد، روس و انگلیس منطقه نفوذ خود را اشغال کردند و بدین سان عملاً سلطه حاکمیت مرکزی از بین رفت. بحران سیاسی که در نتیجه انقلاب مشروطیت به وجود آمده بود به همراه فقدان نیروی نظامی قدرتمند موجب تسهیل عملیات روسیه و انگلیس در اشغال ایران شد. در نتیجه این امر آشوب و ناامنی سراسر ایران را فراگرفت و بسیاری از افراد متمول در شمال و جنوب (مناطق نفوذ روسیه و انگلیس) برای حفظ جان و مال خود تبعه روسیه و انگلیس شدند. در شمال ایران بسیاری با این عنوان که تحت الحمایه روسیه هستند از پرداخت مالیات به دولت مرکزی امتناع می نمودند و جالب اینکه در نتیجه این وضع کنسول روسیه در آذربایجان درصدد گرفتن مالیات به روش دلخواه خود برآمد. در واقع با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ عملاً ایران استقلال خود را از دست داده و حکومت مرکزی فاقد قدرت و اعتبار شده و روس و انگلیس تبدیل به حاکمان عملی شمال و جنوب ایران شدند. بدیهی است آشوب و ناامنی نتیجه طبیعی این وضع بود.

بعد از توضیحات مختصر در مورد قرارداد، اکنون مشخصاً به نقش کرزن در آن می پردازیم که حول سه محور قابل بررسی می باشد: نقش کرزن در طراحی قرارداد، نقش کرزن در تنظیم مفاد قرارداد و نقش کرزن به عنوان مخالف قرارداد.

دیدگاه های کرزن درباره تقسیم ایران

کرزن نایب السلطنه هندوستان که از منتقدین پرشور قرارداد ۱۹۰۷ بود، از پیشاهنگان فکر انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ نیز بود. وی از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۵ م نایب السلطنه هندوستان بود. مجاورت با ایران موجب شد بررسی وی از اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران با توجه به مشاهدات پیشین وی (سفر او به ایران در ۱۸۸۹ م) دقیق تر و در نتیجه تحلیل های وی به واقعیت نزدیکتر باشد. هند بزرگ ترین دغدغه کرزن بود که برای حفظ آن تمام هوش و حواس خود را متمرکز ساخته بود.

ایران نیز که در مجاورت هند قرار داشت دقیقاً به همین علت مورد توجه کرزن قرار داشت. در واقع از نظر کرزن ایران سپر بلائی هند بود و تمام نظریاتی که کرزن در کتاب خود «ایران و قضیه ایران» در مورد ایران ارائه می دهد از قبیل تلاش برای اصلاح امور آن، بیم از فروپاشی آن، احداث خط آهن در ایران و... به نوعی منعکس کننده تفکر کرزن مبنی بر تلاش همه جانبه برای دور نگهداشتن هند و راه های وصول به آن از تهدید روسیه یا هر قدرت دیگری می باشد. اما اینکه چرا کرزن طرح تقسیم ایران بین انگلیس و روسیه را ارائه نمود، می توان به طور خلاصه به موارد زیر اشاره کرد:

۱. کرزن ایران را بنای فاسد پوسیده ای می دانست که روزگاری دراز بود بر لبه پرتگاه نابودی قرار داشت و اگر سقوط می کرد روسیه آن را یک جا می بلعید و مصالح حیاتی امپراتوری بریتانیا در معرض خطر جدی قرار می گرفت.

۲. تمایلات امپریالیستی کرزن منجر به ایجاد دلبستگی شدید به هند، بزرگ ترین مستعمره انگلیسی در وی شده بود و او مصمم بود به هر طریق آن را حفظ کند و تهدیدات متوجه آن را برطرف نماید. در آغاز قرن بیستم وی روسیه را بزرگ ترین تهدید برای آن می دانست گرچه معتقد بود روسیه سیاست «دست به دهان» (یعنی فارغ از مال اندیشی) را دنبال می کند بدین صورت که اقدامات روسیه بدون هدف معینی و رویارویی با هر پیشامد به منظور ایجاد یک تهدید دائمی بوده است تا از این راه بتواند نقش یک سکه باارزش را در سایر مناطق جهان بازی کند.

۳. با توجه به پیشروی روس ها در آسیای میانه و در ایران، خصوصاً که در اواخر قرن نوزدهم در ایران دارای نفوذ گسترده ای شده بودند، کرزن سخت نگران بود. چرا که به عقیده وی روس ها قدم هایی را که به جلو برمی دارند به عقب مراجعت نمی کنند و سیاست آنها رفتن به جلو است. کرزن در این زمان (آغاز قرن بیستم، حوالی سال ۱۸۹۹م) سخت آشفته بود و می گفت باید روس ها را متوقف ساخت. و در گزارشی که در زمان معاونت وزارت امور خارجه انگلیس (۱۸۹۸-۱۸۹۵م) تهیه نمود، چنین اظهار نظر می کند:

نظر دولت پادشاهی انگلستان به خطا می رود، ما در ایران منافع سیاسی و سوق الجیشی و تجارتي داریم. مسئله ایران مسئله امپریالیزم بریتانیای کبیر است، انگلستان برای دفاع از آن باید تمام قوای خود را به کار ببرد... دولت انگلیس نه تنها به دولت روس بلکه



به هیچ دولت اروپایی اجازه نخواهد داد نواحی شمالی و مرکزی ایران را لگدمال نموده خود را به خلیج فارس برساند و بخواهد تسهیلاتی برای بحریمایی خود در خلیج فارس قائل شود ولو آنکه هیچ نظر استعماری نداشته باشد.

۴. از نظر کرزن شمال ایران از دست رفته بود و انگلیس باید قوای خود را صرف حفظ جنوب نماید؛ چرا که «روسیه در ایران سیاستی خصمانه و هدف تجاوز دارد».

۵. به نظر کرزن ایرانیان مردمی ناتوان و نالایق می باشند که بر سیطره روسیه بر مقدرات خود واقفند و همین وقوف موجب ترس آنان شده و بدون آن که به تلاش برای بهبود اوضاع خود برخیزند، منتظر وقوع فاجعه ای اجتناب ناپذیر از سوی همسایه شمالی خود می باشند (ضمیمه ایران به خاک روسیه)، از این رو انگلیس باید به فکر حفظ منافع خود در جنوب علیه تجاوز روسیه باشد.

۶. «ایران بازار مناسبی برای کالاهای انگلیسی می باشد و با رقابت شدید تجارتنی که در سراسر جهان وجود دارد از دست دادن هر بازار شکستی غیرقابل جبران و پیدا کردن بازار جدید افزایش تازه ای بر نیروی ملی است. بی اعتنائی در کار ایران یعنی از دست دادن تجارتنی که هم اکنون مایه ارتزاق هزاران نفر از هموطنان انگلیسی و افراد هندی است و توجه به ایران نتیجه اش تهیه کار برای کشتی ها و کارگران دستگاه های بافندگی انگلستان است.»

۷. «روسیه ایران را وجودی محتضر تلقی می کند، اگر چه گاهی او را مورد نوازش و تحیب قرار می دهد ولی مآلاً و بی چون و چرا طالب بقای وی نیست. روسیه تجزیه ایران را در آینده به همان نحو و روالی مقدور می پندارد که سرنوشت لهستان نشان داده است و از قرار معلوم، عزم خویش را جزم کرده است که در صورت تجزیه قسمت کلان و مغتنم ایران را به دست آورد. با جرأت تمام می توان اعلام کرد که هیچ سیاستمدار روسی یا افسر ستاد ارتش تزاری قادر به تسلیم گزارشی درباره سیاست خارجی روسیه نسبت به ایران و آینده آن کشور نیست مگر آن که وعده یا اشاره ای مربوط به الحاق ایالات آذربایجان، گیلان، مازندران و خراسان یا به عبارت دیگر تمام نواحی شمال ایران از شرق تا غرب را در شرح خود درج کرده باشد اینجانب شکی ندارم که اقدامات ضروری در صورت پیشامد جنگ یا اختلاف امور و یا حسن تصادف مطلوب همه مورد مذاکره و تصویب قرار گرفته است.»

بر این اساس کرزن می خواهد برتری روسیه در شمال با برتری انگلیس در جنوب متوازن و متعادل باشد. او معتقد است باید خطی فرضی از یک طرف تا سمت دیگر ایران کشید که از سیستان در شرق از طریق کرمان، یزد و اصفهان به جانب غربی، از بروجرد، همدان و کرمانشاه عبور کند و در جنوب این خط هر گونه اعمال نفوذ خصومت آمیز سیاسی غیرقابل قبول اعلام شود. جالب آنجاست که کرزن در سطور پیش از آن با زبانی که مخصوص انگلیسی هاست می نویسد: «سیاست انگلیس در ایران در هیچ زمانی مبنی بر آز و کشورگشایی نبوده است و انگلستان حتی به یک وجب از خاک ایران چشم طمع ندارد.»

۸. مسئله خلیج فارس نیز از نظر کرزن اهمیت بسیار داشته است. وی در کتاب خود در مورد ایران اشاره می کند انگلیس با هزینه های جانی و مالی امنیت را در خلیج فارس برقرار ساخته است و واگذاری بندری روسی در این منطقه موجب فتنه انگیزی خواهد شد، علاوه بر آن از آنجا که با صرف خون ها و مال ها نظم و امنیت را ایجاد نموده است این حق را دارد که به هیچ عامل سیاسی بیگانه ای حق مداخله در این منطقه را ندهد و تخطی از این اصل اساسی خیانت به وطن محسوب می شود.

بنا به تمام عللی که گفته شد کرزن طرح تقسیم ایران را در سال ۱۸۹۹م به دولت متبوع خود ارائه داد. وی در نامه مورخ سپتامبر ۱۸۹۹م خود به وزیر امور هندوستان نظرات حکومت هند و عقیده شخصی خود را درباره مسئله ایران بیان نمود و اظهار نمود برای مسئله ایران در مقابل انگلیس سه راه حل موجود است:

۱. اتحاد روس و انگلیس برای اصلاح و احیای ایران، به طوری که قادر باشد استقلال و تمامیت ارضی خود را حفظ کند. این پیشنهاد پیش تر در سال ۱۸۹۵م توسط سر مورتیمر ریورند ارائه شده بود، اما با پاسخ منفی دولت انگلیس روبه رو شد؛ چون به نظر آنها روسها هرگز در این راه با انگلیس همکاری صمیمانه به عمل نمی آورند. کرزن نیز معتقد بود روسیه در این مورد هرگز با انگلیس همکاری نمی کند زیرا روسیه فایده ای ندارد، روسیه خواهان زوال ایران است و جاه طلبی روسیه از ریشه این آرزو آب می خورد که روزی مملکت و ملت ایران از فرط ضعف و ناتوانی در دامن او افتند. از این رو در برابر هر سیاستی که ممکن است مایه تقویت کشور ایران یا احیای مردمش گردد مقاومت می کند.

۲. دولت انگلیس به روسیه اخطار علنی بدهد که هر تجاوزی که روس ها در شمال ایران در پیش بگیرند با اقدام متقابل انگلیسی ها در جنوب مواجه خواهد شد، اما این راه حل نیز مردود بود. زیرا هم بسیار خطرناک بود و هم اینکه ممکن بود دشواری های بی موقع به وجود آورد.

۳. تقسیم ایران به مناطق نفوذ، که کرزن بسیار مایل بود در این زمینه اقدام شود گرچه منجر به نابودی استقلال ایران می شد. در حالی که حکومت هندوستان (کرزن) تمایل داشت وارد عمل شود، در لندن ترجیح می دادند تأمل کنند و منتظر باشند و با وجود قبول مزایای توافق در تقسیم ایران به مناطق نفوذ، در این راه قدمی بر نمی داشتند. دلیل این امر هم آن بود که امکان داشت شاه پس از اطلاع از اولین تماس بین دو قدرت چنین تصور کند که این عمل مقدمه ای برای تقسیم قطعی کشور بین آنها خواهد بود. باز هم اختلاف نظر حکومت هند و لندن، مانع ایجاد واکنش مورد نظر کرزن شد.

#### تأثیر دیدگاه های کرزن در تنظیم مفاد قرارداد ۱۹۰۷

کرزن خود بعضی اشکالات و معایب راه حلی را که توصیه کرده بود برشمرده است. از جمله آن که سیستان که عملاً از نظر اداری جزء ایالت خراسان محسوب می شد می بایست در منطقه نفوذ انگلیسی ها قرار گیرد. دیگر آنکه روسیه با در دست داشتن کنترل تهران، تبریز و مشهد تسلط و نفوذ خود را در سراسر کشور گسترش می داد.

مشکل دورتر، موضوع بازگشت احتمالی روسیه برای تعرض از یک راه غیرمستقیم یعنی از طریق بین النهرین و بغداد بود. علاوه بر آن امکان داشت از طرف سایر قدرت ها مثل فرانسه و آلمان تهدیدی به عمل آید و گرچه خطر آنها در این مورد به خصوص، کمتر از روسیه بود، بعید نبود که در آتیه بیشتر باعث مزاحمت انگلستان شود و بالاخره باز این خطر وجود داشت که روسیه به هیچ عنوان به روابط و مناسباتی از این قبیل روی خوش نشان ندهد، کرزن پاسخ می دهد با وجود این، آزمایشی در این زمینه خالی از ارزش نخواهد بود. می بینیم کرزن در زمانی که پیشنهاد تقسیم ایران را طرح نمود مسائل و مشکلات زیادی را با تیزهوشی خاصی مورد توجه قرار داد که اغلب آنها در تهیه قرارداد ۱۹۰۷ مورد بحث قرار گرفت. از جمله تأثیرات کرزن در تنظیم مفاد قرارداد، قرار گرفتن سیستان در منطقه نفوذ انگلیس می باشد. کرزن در کتاب خود (ایران

و قضیه ایران) اهمیت خاصی نسبت به سیستان نشان داده و به بررسی اوضاع آن سامان و نقشی که در سیاست انگلیس می تواند ایفا کند پرداخته است. وی می نویسد: «سیستان طی سی سال اخیر یکی از مهره های شطرنج دیپلماسی انگلیس و هند شده است» او دلایل اهمیت سیستان را برای دولت انگلیس شرح می دهد:

۱. نزدیکی سیستان به مرزهای بلوچستان، موجب اهمیت آن از لحاظ تأمین منافع بریتانیا می شود.

۲. اهمیت اقتصادی سیستان که اگر منابع آن با وسایل علمی آبیاری و به وسیله خط آهن حمایت شود، شاید تبدیل به بهترین کانون قدرت اقتصادی انگلیس در سراسر ایران مرکزی و جنوبی شود و حتی راز تفوق روس را در خراسان و شمال نیز در هم می شکند.

کرزن زمانی که به نیابت سلطنت هندوستان رسید، بنا کرد به کشیدن راه آهنی از کویته تا نوشکی و از آنجا به ساختن راهی تا مرز ایران. همچنین در این نقاط ادارات پست و تلگراف گشایش یافت و پست های نگهداری نظامی برای حفظ ارتباطات بازرگانی تأسیس شد.

کرزن؛ مخالف قرارداد ۱۹۰۷

از ۱۸۹۹م که کرزن تقسیم ایران را مطرح کرده بود تا زمان انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ زمان نسبتاً زیادی گذشته و تحولات زیادی رخ داده بود که در نتیجه آن کرزن در این زمان با انعقاد قرارداد به مخالفت برخاست و از جمله معروف ترین منتقدان آن نیز شناخته شد. او را به عنوان یک ضدروس فطری می شناختند که در زمینه مسائل آسیا صاحب نظر بود.

کرزن در مجلس اعیان انگلستان به نطق علیه قرارداد پرداخت و سند امضا شده را به عنوان «مهم ترین و پرمخمصه ترین سندی که حکومت بریتانیای کبیر در عرض پنجاه سال اخیر امضا کرده است» توصیف نمود و به کاستی های قرارداد از منظر منافع انگلیس در ایران پرداخت:

اما باخته های ما در ایران ابداً قابل مقایسه با آن چیزهایی که در تبت و افغانستان از دست داده ایم نیستند، چون که در ایران تمام آن امتیازات و منافی را که دیپلماسی و

بازرگانی بریتانیا در نتیجه یک قرن کوشش و زحمت به دست آورده بود همه را بر باد داده ایم. در تحت این قرارداد نه تنها راه تجارتي بغداد - همدان را تسلیم روس ها کرده ایم بلکه بازارهای مهم یزد و اصفهان را نیز در بست به روسها بخشیده ایم. منافع ما در تجارت خلیج فارس ابدأ تضمین نشده که هیچ، خودمان نیز در جهان اسلام بدنام شده و مورد تنقید و سوءظن مسلمانان قرار گرفته ایم.

علاوه بر این وی معتقد بود قرارداد ۱۹۰۷ ضامن تأمین منافع انگلیس از نظر حفظ هند نمی باشد: «من به هیچ وجه مطمئن نیستم که این قرارداد در قسمت مربوط به ایرانش منجر به امنیت هند و استقلال ایران یا صلح در آسیا بشود.» ایران که جزء سرحدات هند به شمار می رفت نمی باید با روسیه تقسیم می شد. زیرا روسیه را به منطقه نفوذ انگلیس نزدیکتر می کرد و نه دورتر. از سوی دیگر روسیه مثل قبل ترسناک و نیرومند به نظر نمی رسید و از ژاپن که یک قدرت آسیایی نوظهور بود شکست خورده بود و در داخل نیز گرفتار درگیری های انقلابی بود. با این اوصاف به نظر کرزن انگلیس نمی بایست ایران را با روسیه تقسیم کرده و از همه بدتر سهم بزرگ تر را نصیب روسیه نماید. کرزن اعتراض داشت که منطقه نفوذ روس ها در ایران بیش از حد وسیع بود و همه شهرهای عمده را دربر می گرفت در حالی که سهم انگلیس کوچک و از نظر اقتصادی بی ارزش بود.

اما واقعیت آن بود که منطقه نفوذ انگلیس همه منافع انگلیس را تأمین می کرد. روسیه از پیش در مناطقی که مشخص شده بود عملاً - صاحب نفوذ بود و چیز جدیدی عایدش نشده بود؛ در حالی که می توانست (همچنان که داعیه آن را هم داشت) نفوذ خود را به سمت جنوب ایران گسترش دهد؛ یعنی مناطقی که انگلیس رسماً در قرارداد آن را برای خود تضمین نمود. حال آن که روسیه پیش تر خواهان بندری در خلیج فارس بود و انگلیسی ها اینک با قرارداد ۱۹۰۷ رسماً مانع تحقق این خواسته شدند. اعتراض کرزن به قرارداد، نمایانگر حد اعلای جاه طلبی امپریالیستی وی بود. کرزن اعتراض می کرد که موقعیت با زمانی که وی پیشنهاد تقسیم ایران را داده بود فرق کرده است و روسیه اکنون در سرایشی افول قرار دارد و انگلیس می تواند همه ایران را برای خود بخواهد. سرانجام زمانی که کرزن به وزارت امور خارجه رسید، با طراحی قرارداد ۱۹۱۹ تلاش نمود این ایده خود را جامه عمل بپوشاند.

## فهرست منابع و مآخذ

- آبادیان، حسین، ۱۳۸۳، بحران مشروطیت در ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، آبراهامیان، احمد اشرف، همایون کاتوزیان، ۱۳۸۲، جستارهایی درباره تئوری توطئه (ترجمه ابراهیم فتاحی)، تهران، نشر نی.
- ترنزیو، پیو کارلو، ۱۳۶۳، رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان (ترجمه عباس آذرین)، تهران، علمی فرهنگی.
- ذوقی، ایرج، ۱۳۶۸، تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ، تهران، پازنگ، ج ۱.
- شیخ الاسلامی، جواد، ۱۳۷۵، سیمای احمدشاه قاجار، تهران، گفتار، ج ۱.
- کاظم زاده، فیروز، ۱۳۷۸، روس و انگلیس در ایران (ترجمه منوچهر امیری)، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- کرزن، جورج ناتانیل، ۱۳۸۰، ایران و قضیه ایران (ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی)، تهران، علمی فرهنگی، ج ۲.
- گاف، ریچارد و دیگران، ۱۳۷۵، تاریخ مختصر قرن بیستم (ترجمه خسرو قدیری)، نشر زلال، ج ۱.
- گرکه، اولریخ، ۱۳۷۷، پیش به سوی شرق (ترجمه پرویز صدری)، سیامک، ج ۱.
- مدنی، جلال الدین، ۱۳۶۹، تاریخ تحولات و روابط خارجی، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲.
- نیکلسون، هارولد، ۱۳۸۰، آخرین روزهای زندگی سیاسی کرزن (ترجمه اصغر قراگوزلو)، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- وین، آنتونی، ۱۳۸۳، ایران در بازی بزرگ (ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی)، تهران، پیکان، هاپکرک، پیتر، ۱۳۷۹، بازی بزرگ (ترجمه رضا کامشاد)، نیلوفر.

## پانوشت ها

\* کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه پیام نور تهران.

۱. نیکلسون، ۱۳۸۰، ص ۵۲

۲. نیکلسون، ۱۳۸۰، ص ۲۸

۳. همان جا.

۴. نیکسلون، ۱۳۸۰، ص ۳۰.

۵. گاف و دیگران، ۱/۵۹، ۱۳۷۵.

ص: ۲۹۲

۱/۳۰، ۶. ذوقی، ۱۳۶۸

۱/۵۷، ۷. شیخ الاسلامی، ۱۳۷۵

۸. آبراهامیان، احمد اشرف، کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۴۷

۱/۵۳، ۹. گرکه، ۱۳۷۷

۱۰. کاظم زاده، ۱۳۷۸، ص ۳۲۲

۱۱. ترنزیو، ۱۳۶۳، ص ۲۸

۲/۱۹۳، ۱۲. مدنی، ۱۳۶۹

۱۳. همان، ص ۱۹۴

۲/۷۱۹، ۱۴. کرزن، ۱۳۸۰

۲/۷۱۹، ۱۵. کرزن، ۱۳۸۰

۱۶. همان، ص ۷۲۰

۲/۷۰۷-۷۰۶، ۱۷. کرزن، ۱۳۸۰

۱۸. همان، ص ۷۳۹

۲/۷۳۵، ۱۹. کرزن، ۱۳۸۰

۲/۵۵۴، ۲۰. کرزن، ۱۳۸۰

۲۱. کاظم زاده، ۱۳۷۸، ص ۳۲۴

۲۲. ترنزیو، ۱۳۶۳، ص ۱۵۳

۲۳. ترنزیو، ۱۳۶۳، ص ۱۵۶

۱۵۴-۲۴. ترنزیو، ۱۳۶۳، صص ۱۵۵



۲۵. همان، ص ۱۵۵

۱/۳۱۰، ۲۶. کرزن، ۱۳۸۰

۱/۳۹۷، ۲۷. کرزن، ۱۳۸۰

۲۸. کاظم زاده، ۱۳۷۸، ص ۳۹۱

۱/۶۰، ۲۹. شیخ الاسلامی، ۱۳۷۵

۳۰-۶۰. همان، صص ۶۱

۳۱. وین، ۱۳۸۳، ص ۲۰۷

۳۲-۵۶۸. هاپکرک، ۱۳۷۹، صص ۵۶۹

**بررسی علل شکست امتیاز رویت**

ميرزاحسين خان سپهسالار قزوینی، صدراعظم معروف ناصرالدین شاه، از جمله رجالی است که نام وی با نوسازی و تجدد عجین شده است. اما ماهیت نوسازی های او به گونه ای بود که موجب نفوذ هر چه بیشتر غربی ها در سیاست و اقتصاد و اجتماع ایران می شد.

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۵۰ش برای اولین بار به اروپا سفر کرد. در این سفر شاه به تشویق صدراعظم خود میرزاحسین خان سپهسالار و دلایلی میرزا ملکم خان سفیر ایران در لندن، قراردادی در ۲۴ فقره با یک انگلیسی آلمانی الاصل یهودی به نام «بارون جولیس دورویر» امضا کرد؛ قراردادی که به خیال سپهسالار، آبادانی و نوگرایی برای ایران به ارمغان داشت و می توانست خزانه خالی ناصرالدین شاه را پر کند.

از اولین و مشهورترین امتیازاتی که در عصر ناصری داده شد، همین امتیاز رویتراست. طبق این امتیاز، بهره برداری و استخراج کلیه معادن ایران اعم از معادن زغال سنگ، آهن، مس، سرب، نفت و هر معدن دیگری که در کشور قابل بهره برداری بود، به جز طلا- و نقره و سنگ های قیمتی، و نیز بهره برداری از جنگل ها و احداث قنات و کانال های آبیاری اراضی و همچنین احداث راه آهن و تراموا، ایجاد جاده ها، خطوط تلگراف و کارخانه های صنعتی به مدت هفتاد سال و اجازه تمام گمرکات و صدور انحصاری هر گونه محصولات از ایران به مدت بیست و پنج سال، در برابر ۴۰/۰۰۰ پوند و ۶۰ درصد سود حاصل از این امتیاز به رویتراست داده شد.

به موجب این امتیاز، ایران عملاً استقلال سیاسی - اقتصادی خود را از دست می داد و بدون جنگ و خونریزی تبدیل به مستعمره انگلستان می شد. این امتیاز به قدری همگان را دچار حیرت کرد که لُرد کرزن درباره اش چنین گفته بود: «واگذاری کلیه منابع صنعتی یک مملکت به دست یک خارجی حقیقتاً عجیب و غریب به نظر می رسد و حرارت انگلیسی دوستی در تهران در هیچ تاریخی به این اندازه بالا نرفته بود».

وقتی خبر امتیازنامه رویتر در روزنامه های ممالک اروپا منتشر شد، به قول لُرد کرزن بهت و حیرت خارق العاده ای به مردم اروپا دست داد. هیچ کس فکر نمی کرد چنین امتیازی با این شرایط به یک بیگانه داده شود؛ امتیازنامه ای که ایران را در بست به خارجیان واگذار می نمود و آنها می توانستند تا مدت هفتاد سال کلیه منابع حیاتی کشور را تحت اختیار و سلطه خود بگیرند و به مستعمره ای تبدیل کنند که بدون جنگ و خونریزی و بدون رنج و زحمت و فقط با دادن چند لیره رشوه به هیأت حاکمه ایران به دست آمده بود.

خود ناصرالدین شاه و سپهسالار نیز بعدها که به معایب و مضار امتیازنامه پی بردند همیشه اعطای آن را از بزرگ ترین اشتباهات خود می شمردند. در مدتی که ناصرالدین شاه در اروپا به سر می برد در خارج و داخل ایران حوادثی روی داد؛ و شاه و صدراعظم ایران کم کم به اشتباه خود در مورد امتیاز رویتر پی بردند از جمله این حوادث یکی مخالفت شدید روسیه و دیگر مخالفت بعضی از رجال و روحانیون ایران بود.

به علت اهمیت این قرارداد، در اینجا متن آن را می آوریم:

بسم الله الرحمن الرحيم

[مقدمه] فی مابین دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران و بارون جولوس دورویتر مقیم لندن فقرات ذیل متعهد و برقرار است:

فقره اول- دولت علیه ایران به حکم این قرارنامه به بارون جولوس دورویتر اجازه و اختیار تام می دهد که در فرنگستان به هر اسم و با هر شرایط که خود مشخص نماید، یکی یا چندین کمپانی ها تأسیس و احداث بکند که در تمام خاک ایران به آن کارهای مفیده که در این امتیازنامه مذکور است، اقدام بکند و آنها را مجری بدارد.

فقره دوم- دولت علیه ایران از برای مدت هفتاد سال امتیاز مخصوص و انحصاری و قطعی راه آهن بحر خزر را الی خلیج فارس به بارون جولوس دورویتر و به شرکا یا به

وکلای او اعطا و واگذار می نماید و همچنین به ایشان حق مخصوص و انحصاری و قطعی می دهد که هر شعبات راه آهن که مناسب بدانند خواه به جهت اتصال ولایات و شهرها در داخله خاک ایران به جهت اتصال راه های ایران به راه های آهنی ممالک خارجه از هر نقطه از نقاط سرحدات رو به فرنگستان و هندوستان بسازند و به کار بیندازند.

فقره سیم- و نیز دولت علیه ایران به اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری داده است که در هر نقطه که مناسب بدانند تراموای ها بسازند خواه به جهت اتصال شهرها و قصبه ها و بلوکات با همدیگر خواه به جهت اتصال این اماکن به راه های آهنی یا به آن نقاطی که کمپانی در آنجاها کار دارد؛ کمپانی از برای ساختن این تراموای ها همان امتیازات و حقوق را خواهند داشت که به جهت راه آهن در فقرات چهارم و پنجم و ششم داده شده است.

فقره چهارم- هر قدر زمین که به جهت ساختن خطوط راه های آهنی و شعبه های آنها و راه های جفت و راه های گریز و تخلف و راه های احتیاط و راه های خروج و ورود و منازل و منزلگاه و اماکن سکنی از برای مأمورین و کارخانجات آهنگری و کارخانجات نجاری و ملحقات اینها لازم شود، دولت علیه ایران همه آنها را از املاک خالصه مجاناً به این کمپانی می دهد. در خصوص اراضی که تعلق به اشخاص داشته باشد، باید کمپانی با صاحبان آن اراضی با رضای طرفین قراری بگذارد، اما دولت علیه ایران با تمام وسایل، کمال سعی و اهتمام را خواهد کرد که این اراضی را به قیمت جاریه مملکت از برای کمپانی خرید و تحصیل شود و اگر لازم شود اصحاب این اراضی را موافق قاعده مجبور نماید که اراضی خود را به کمپانی بفروشند. علاوه بر عرض مقرر راه های آهنی دولت علیه ایران، از هر طرف خطوط راه آهن هر قدر که طول آنها باشد از املاک خالصه و از آن اراضی که تا امضای این قرارنامه زراعت نکرده باشند و بی حاصل مانده باشد، مقدار بیست متر به کمپانی بدهد. هرگاه علاوه بر شهرها و دهات که کمپانی به اقتضای مصلحت خود لازم داند، مختار است از برای راه های آهن، منازل قرار بدهد مصلحت کمپانی مقتضی باشد که در بعضی نقاط دوردست و لم یزرع منازل بسازد و دولت ایران در جایی که کمپانی بخواهد به کمپانی مجاناً چهار هزار زرع مربع زمین خواهد داد که به جهت مأمورین خود که در آنجا

باشند، بتوانند اسباب گذران امن و سهل فراهم بیاورد.

فقره پنجم - کمپانی اجازه و اختیار تام دارد که به جهت ساختن و تعمیر راه های خود هر مصالحی که لازم داشته باشد از قبیل ریگ و سنگ و آهک و غیره از املاک خالصه مجاناً بگیرد؛ و به جهت مصالح تفرعاتی از قبیل آلات و اوزار و آذوقه و دواب و غیره که کمپانی بخواهد در جایی که کار دارد بخرد، دولت قدغن خواهد کرد که بیش از قیمت رواج مملکت چیزی و رسومی نگیرند.

فقره ششم - هر نوع مصالحی که به جهت ساختن و به کار انداختن طرق آهن لازم باشد، داخل خاک ایران خواهد شد بی آنکه هیچ رسومی بدهد، نه رسوم دریا به جهت خروج امتعه نه رسوم دخول نه رسوم انبار و نه هیچ رسوم دیگر که در عرض راه چه از جانب دیوان و چه از جانب اشخاص مطالبه شود؛ و گمرک حق مواظبت خواهد داشت، اما به طوری که سرعت و درستی ورود مصالح را به محلی که مقصود است به هیچ وجه به تأخیر نیندازد و همچنین حق معافیت از هر نوع رسوم از برای هر قسم مصالحی که به جهت اقدامات و کار کردن و تحصیل تمتعات کمپانی لازم بشود از جانب دولت، معهود و برقرار است. مأمورین و عمال کمپانی از هر نوع مالیات داخله معاف خواهند بود و همچنین کل اراضی کمپانی هر قبیل و هر قدر که باشد از هر نوع مالیات و رسوم معاف خواهند بود و محصولات کل عمال و امتعه کل تصرفات کمپانی به آزادی از تمام خاک ایران عبور و مرور خواهند کرد و در حین خروج از خاک ایران از هر نوع رسوم و مالیات معاف و آزاد خواهند بود.

فقره هفتم - طرز ساختن خط راه آهن و موعدی که باید بر سر آن هر قطعه راه آهن به کار بیفتد با موافقت دولت معین خواهد شد و دفتر قبول ملحق خواهد شد به این امتیازنامه حاضره.

فقره هشتم - روزی که این قرارنامه ممضی [امضا] شود چهل هزار لیره انگلیس به اسم دولت ایران و اصحاب این امتیاز در بانک انگلستان رهن گذاشته خواهد شد. هر گاه از تاریخ این قرارنامه الی پانزده ماه دیگر شروع به کار نشود، این مبلغ ضبط خواهد شد؛ مگر اینکه تأخیر شروع کار به حکم اسباب مهمه به واسطه چنان موانعی باشد که از اراده کمپانی خارج باشد از قبیل جنگ و غرق و تعطیل حمل و نقل در ممالک خارجه. در مقابل قبض حاکم رشت مشعر بر اینکه به قدر کفایت ساختن راه آهن از

رشت الی طهران میل های آهن وارد انزلی شده است، این مبلغ چهل هزار لیره رهن به کمپانی رد خواهد شد.

فقره نهم - کمپانی تعهد می کند که در تمام مدت این امتیاز از منافع خالص عمل راه آهن صدی بیست به دولت ایران بدهد.

فقره دهم - بر سر انقضای مدت این امتیاز که عبارت از هفتاد سال است باید اصحاب این امتیاز قبل از وقت در باب اینکه تصرف و تمتع این راه های آهن در دست ایشان باقی بماند و امتداد بیابد، باید با دولت گفتگو بکنند و قراری بگذارند؛ در صورتی که در این باب فی مابین دولت و اصحاب امتیاز قرار تازه میسر نشود، جمیع خطوط راه آهن که به حکم این امتیاز و قرارنامه ساخته شده باشد با مصالح ثابت و دواره خود مال دولت خواهد شد. در باب ابنیه و توابع خط راه آهن رجوع خواهد شد به آن قواعدی که عموماً سایر دول رعایت کرده اند و شروط آن در این باب برای دولت مساعدتر از همه باشد. اصحاب این امتیاز در عوض راه آهن که به دولت واگذارند حق مطالبه هیچ تنخواه و هیچ تلافی نخواهد داشت.

فقره یازدهم - دولت علیه ایران به حکم امتیازنامه و قرارنامه حاضر به اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری و قطعی می دهد که در مدت طول این امتیاز در تمام ممالک ایران معادن زغال سنگی و آهن و مس و سرب و پترول و غیره را و هر معدن دیگر که ایشان مناسب بدانند، کار بکنند و از آنها تمتع بردارند، به غیر از آن معادن که ملک مردم است و صاحبان آنها الآن در آنها کار می کنند. در خصوص این نوع معادن هرگاه کمپانی بخواهد آنها را بخرد، باید با صاحبان آنها با رضای طرفین معامله نماید. به طور وضوح مقرر است که هیچ یک از کارگزاران و مأمورین دولتی و مذهبی و هیچ یک از رعایا و تبعه و اشخاص نمی توانند در خصوص یک معدن ادعای حق تصرف نمایند، مگر در صورتی که مدت پنج سال قبل علناً و با معرفت و تصدیق عامه در آن معدن کار کرده باشد. خارج از این شرط هر معدنی که کمپانی پیدا بکند مثل زمین ساده عادی محسوب خواهد شد و از جانب کمپانی به قیمت متداوله آن ولایت خریده خواهد شد و اگر لازم بشود، دولت صاحب یا اصحاب آن زمین را مجبور خواهد کرد که آن را به قیمت متداوله آن ملک به کمپانی بفروشد. دولت معادن طلا و نقره و جواهر را برای خود نگاه می دارد. از برای کار کردن این نوع معادن

دولت می تواند با کمپانی قرارهای مخصوص بگذارد.

فقره دوازدهم- از محصولات خالص هر معدنی که کمپانی به کار بیندازد دولت ایران از منافع خالص آن سالی صدی پانزده مرسوم مقرر خواهد گرفت.

فقره سیزدهم- از برای کار کردن معادن و اتصال آنها به راه های آهنی و تراموای و طرق دیگر هر قدر زمین که لازم بشود از املاک خالصه مجاناً به کمپانی داده خواهد شد. به جهت کار کردن این معادن، کمپانی بهره یاب خواهد بود از همان امتیازاتی که در فقره ششم برقرار است و همچنین محکوم همان تعهدی خواهد بود که در فقره دهم معین است.

فقره چهاردهم- دولت علیه ایران به حکم این قرارنامه به اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری و قطعی می دهد که در مدت طول این امتیاز در جنگل های ایران کار بکنند و این جنگل ها را به کار بیندازد و از آنها تمتع بردارند، این نوع کار کردن و تحصیل تمتع کمپانی در جنگل های ایران به هر ترکیبی باشد بر هر زمینی که تا امضای این قرارنامه زراعت نشده باشد جایزه و معمول خواهد بود. در هر جایی که کمپانی درخت های آنجا را بریده باشد هر اراضی که دولت بخواهد بفروشد، کمپانی قبل از همه کس حق خواهد داشت که آن اراضی را از دولت به قیمت متداوله بخرد. دولت ایران از منافع خالص این جنگل ها سالی صدی پانزده قسمت خواهد برد.

فقره پانزدهم- دولت علیه ایران به اصحاب این امتیاز مخصوص و امتیاز انحصاری می دهد که در مدت این امتیاز در تمام ممالک ایران به جهت برگردانیدن رودخانه ها و مجاری آب ها و ساختن بندها و سدها و ساختن استخرها و کندن چاه های سیاله و مجراهای مصنوعی و به جهت آوردن آب هایی که دولت بر آنها حقی به کسی نداده باشد و جاری کردن آن آب ها به نقاط مختلفه که خود اصحاب این امتیاز مصلحت بدانند، هر عمل و کاری و اقدامی که لازم باشد بکند و مجری بداند هیچ صاحب ملکی نمی تواند به عبور این آب ها هیچ ممانعتی بکند یا به عبور آنها موانع و عوایق بگذارد، و از آن طرف هم به هر صاحب ملکی که عبور این آب ها خساراتی وارد بیاورد، کمپانی تلافی خواهد کرد. دولت علیه ایران به جهت کارها و بناهای آب کشی و هر نوع احداثاتی که تعلق به آب داشته باشد هر قدر زمین که لازم بشود به کمپانی مجاناً خواهد داد و علاوه بر این، دولت ایران از هر طرف جوی هایی که کمپانی ساخته باشد

مقدار بیست متر زمین به طول آن جوی ها مجاناً به کمپانی خواهد داد و هر زمین بایری که کمپانی به واسطه آب هایی که آورده باشد دایر بکند تصرف اختیاری و زراعت آن زمین حق کمپانی خواهد بود. کمپانی قیمت آب هایی که بخواهد بفروشد به اتفاق دولت یا رضای طرفین معین خواهد کرد. دولت ایران از منافع خالص این آب ها سالی صدی پانزده قسمت خواهد برد.

فقره شانزدهم- به جهت ساختن راه آهن که امتیاز آن به حکم این قرارنامه و به اصحاب این امتیازنامه واگذار و داده شده است و به جهت اجرای اعمالی که مقتضی کارها و اقدامات دیگر است که در فوق ذکر شده است، دولت علیه ایران به بارون دوروینتر و شرکا یا به وکلای او اجازه و اختیار تمام می دهد که به حکم این قرارنامه ابتدائاً یک سرمایه اولی که عبارت از صدوپنجاه میلیون فرانک یا شش میلیون لیره انگلیس باشد به رسم حصه های شراکت یا سندهای قرض صادر نمایند، منفعت و قیمت و طرز و شروط صدور این مبلغ را خود اصحاب این امتیاز مشخص و معین خواهند کرد.

فقره هفدهم- دولت علیه ایران به حکم این قرارنامه به جهت هر سرمایه که صادر شده باشد یا بعد صادر شود، سالی صدی پنج منفعت و علاوه بر آن صدی دو هم به جهت ادای سرمایه به کمپانی ضمانت می کند.

فقره هجدهم- این ضمانت صدی هفت بر عهده مداخل معادن و آب ها و جنگل های دولت علیه ایران است...

مطالعه این قرارداد هر خواننده ای را به تعجب وامی دارد که چطور ممکن است پادشاهی این گونه اختیار کشورش را در مقابل هیچ، به بیگانه واگذار کند.

اعتراضات داخلی و خارجی به امتیاز رویتر

در داخل ایران مخالفت های شدیدی با امتیاز رویتر صورت گرفت. در مدتی که ناصرالدین شاه در «فرنگستان» بود، عده ای از رجال و علماء موقع را مغتنم شمرده و امتیازنامه رویتر را محکوم کرده و آن را وسیله ای برای عزل میرزااحسین خان سپهسالار قرار دادند.

در این موقع فعالیت مخالفان سپهسالار در داخل ایران شدت گرفت. تحریکات روس ها



هم بی تأثیر نبود؛ و کار به جایی رسید که از ایران به ناصرالدین شاه تلگرام شد تمام مردم ایران علیه میرزااحسین خان سپهسالار که می خواهد در ایران راه آهن بکشد و «کفار فرنگ» را به ایران بیاورد قیام کرده اند و باید این شخص از صدارت عزل شود. محرکین و مخالفین عمده عبارت بودند از: انیس الدوله سوگلی حرم ناصرالدین شاه که به واسطه ممانعت سپهسالار از ادامه مسافرت او به اروپا با وی دشمن گردیده بود؛ و سردسته رجال مخالف فرهادمیرزا معتمدالدوله که در غیاب شاه، نیابت سلطنت را برعهده داشت.

رهبری جناحی از مخالفین واقعی را، که بدون هیچ گونه منافع شخصی به مخالفت برخاسته بودند، مجتهد آگاه و روحانی مبارز و بزرگ تهران مرحوم حاج ملاعلی کنی (متوفی ۱۳۰۶ق) به عهده داشت. ایشان در دو مسئله مهم سیاسی دخالت مستقیم داشت؛ یکی در مورد فراماسونری و تشکیلاتی که میرزا ملکم خان به وجود آورده بود، به شدت به مخالفت برخاست و تا شاه دستور انحلال و برچیده شدن آن را صادر ننمود از پای ننشست؛ و دیگری همین امتیاز رویتر که تمام منابع درآمد ایران را به کمپانی انگلیسی واگذار کرده بود. وی این امتیاز را برخلاف اسلام و مصالح اسلام شناخته بود و معتقد بود این امتیاز موجب از دست رفتن استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و تبدیل شدن ایران به مستعمره انگلستان است. ایشان به همراه عده ای دیگر از علما به دشمنی سپهسالار برخاسته او را بی دین خواندند و در نامه ها به ناصرالدین شاه نوشتند سپهسالار را با خود به تهران نیاورد. این نامه در رشت به دست شاه رسید و چون علما در آن زمان بسیار نیرومند بودند، شاه ناگزیر شد حکمرانی گیلان را به سپهسالار بدهد؛ و او را در آنجا گذاشت و خود به تهران آمد. روس ها اولین کشور خارجی بودند که به این قرارداد اعتراض کردند و خواستار لغو آن شدند؛ زیرا از اینکه رقیب انگلیسی آنها توانسته بود غنیمت بزرگی را به صورت انحصاری به دست آورد، ناراحت بودند.

سرانجام این قرارداد به علت اعتراضات داخلی و خارجی و همچنین تخلف در اجرای مفاد آن در زمان تعیین شده، هرگز به مرحله اجرا نرسید ولی بدنامی آن برای میرزااحسین خان سپهسالار، صدراعظم ناصرالدین شاه ماند.

ملاقات سپهسالار با وزیرمختار انگلیس

سپهسالار در ۱۶ رمضان ۱۲۹۰، تاسمن، وزیرمختار انگلیس را به منزل خود دعوت

کرد و موضوع فسخ امتیازنامه رویترا با او در میان گذاشت. جریان این مذاکرات را خود سپهسالار به ناصرالدین شاه چنین گزارش می دهد:

قربان خاک پای جواهر آسای اقدس همایون مبارک شوم. روز دوشنبه ۱۶ شهر حال بر حسب امر قدر همایون شاهنشاهی روحنا فداه مستر طامسن وزیر مختار انگلیس را نزد خود احضار نمودم دو ساعت به غروب مانده، آمد. به مشارالیه گفتم سرکار اقدس همایون ملو کانه روحنا فداه از آنجایی که دولت انگلیس را حقیقه دوست صمیمی واقعی خودشان می دانند و شخص شما را خیر خواه و صدیق می شمارند به من فرمودند که شما را نزد خود خواسته فرمایشات آتیه را به شما بگویم و جواب تحصیل نموده به عرض آستان مبارک برسانم. می فرمایند هیچ کس به قدر خود من فطرتاً طالب انتظام و اصلاح در امور و ترقی دولت نیست و باز هیچ کس به قدر من نمی داند که وسیله ترقی پیروزی به همان قواعدی است که در ممالک فرنگستان از روی علم و بصیرت و حکمت مجری نموده اند که اعظم آنها راه آهن و تلگراف و تسهیل تجارت و مراودات و اجرای عدل و انصاف و تأمین مال و جان است. قبل از آنکه به سفر فرنگستان بروم و این همه اعمار و ثروت و انتظام را به رأی العین مشاهده نمایم، همیشه طالب و راغب این امور بودم چنانکه قرارنامه راه آهن قبل از عزیمت فرنگستان انعقاد یافت. حالا که خود، همه آنها را مشاهده نمودم و به دقت حکمت همه را مطالعه کردم، به مراتب میل و شوق من در اجرای قواعد حسنه بالمضاعف شده است و با چه خیالات عالیه معاودت می کردم که بعد از ورود به مقرر سلطنت فوراً درصدد اجرای آنها برآیم. در اول ورود به خاک ایران این مقدمه روی داد و ما را مجبور کرد که چندی خیالات خود را [به] تأخیر انداخته با تدبیر در اصلاح امور داخله برآیم از جمله مقدمه راه آهن را به قدری در اذهان علما و عموم ملت مضر و مخرب دین و دولت و تمامی ملت به قلم داده اند که هر قدر بخواهیم این فقرات را از ذهن آنها بیرون بیاوریم و محسنات و منافع این کار را تعداد دهیم عجالتاً امکان نخواهد داشت تنها به اختلال افکار علمای دارالخلافة اکتفا نکرده اند به جمیع علمای ولایات شروحات نوشته اند و بر آنها یقین نموده اند که این عمل مخرب جمیع قواعد دینیه و قدیمه دولت است و هر روزه از حکام ولایات راپورت های موحشه می رسد. از برای رفع و دفع این خیالات و تصحیح افکار عامه عجالتاً چاره ای به جز الغا و ابطال قرارنامه چیزی به نظر مبارکشان نمی رسد. در صورتی که شرایط خود قرارنامه

این حق را به طور تصریح به دولت می دهد و صاحبان امتیاز به آنچه وعده نمودند وفا نکردند و باز فرمودند که به شما اطمینان بدهم که در محسنات راه آهن به هیچ وجه تغییر اعتقاد نفرموده اند و می دانند که قوه و قدرت آتیه دولت منوط به راه آهن است. پس از آنکه این قرارنامه حاضر که موجب این همه گفتگو شده است لغو و باطل شد و اذهان آرام گرفت آن وقت به فاصله دو یا سه ماه با همین بارون رایتر [رویترا] یا کمپانی دیگر مضایقه ندارند سهل است اصرار خواهند فرمود که قرار مجددی از روی اساس تازه در ایجاد راه آهن بدهند. حالا رأی و سلیقه شما در آنچه از اول تا آخر گفتم چه چیز است بیان کنید تا عرضه دارم. گفت: از روزی که گفتگو و مذاکره راه آهن با بارون رایتر [رویترا] به میان آمده است دولت انگلیس کلیه [کلاً] بی طرف مانده است. یعنی تا امروز یک کلمه با دولت ایران مذاکره در این فقره نکرده است؛ نه اعانت و تشویق و نه اهانت و ممانعت کرده است. رسماً من هم باید خود تاسی نموده بی طرف بی طرف و ساکت بمانم. گفتم: البته در نظر دارید که دولت شما در مجلس پارلمنت حمایت خود را از این امتیازنامه به بارون رایتر [رویترا] دریغ داشت و امروز در این مسئله بارون رایتر [رویترا] در تحت حمایت انگلیس نیست. گفت: از جمیع مذاکرات در پارلمنت و جوابی که به رایتر [رویترا] دادند اطلاع دارم. بعد شرح مفصلی از وخامت نتیجه حرکت که به وقوع رسیده است و سوءتأثیر او در جمع فرنگستان خاصه در انگلیس بیان کرد و گفت حقیقه امر را محرمانه به تو می گویم. اعلیحضرت شاهنشاهی آن قبول عامه که در لندن تحصیل فرموده بودند غیب کردند و دولت انگلیس امروز از دولت ایران مأیوس است و چه قدر با نیت خوب حاضر شده بود که تقویت ها و معاونت هایی کلیه از دولت ایران نماید. در جواب او گفتم: بهترین و بزرگ ترین صفت ملت انگلیس در دنیا انصاف و حقانیت است!! اما در این موقع چه بحثی بر شخص همایونی می توانید وارد آورد که قبول عامه در لندن را غیب فرموده باشند. امر ناگواری برخلاف میل و رضای مبارک ایشان به وقوع رسید و هر قدر تصور نمایم متغیر شدند و راه خبر را به اردوی متوقفین دارالخلافه مسدود نمودند و هرچه نوشتند انحصار به خودشان داشت و کار را به قدری بزرگ قلم دادند که باز می توان گفت سرکار اقدس همایونی کمال قوت قلب را به عمل آوردند. گفتم: یک فقره به شما می گویم یقین بدانید که در مسائل داخلی ایران و استعمال تدابیر لازمه به جهت تحصیل مقصود هیچ کس را به قدرت ذات اقدس ملوکانه روحنا فداه تامه

ندارند و خدا می داند خیلی خوب و با تدبیر و عقل کامل حرکت می فرمایند و آنچه شما منظور دارید که استقلال کلیه اوامر سلطنتی باشد، به عمل آمده و عنقریب تکمیل خواهد شد. بعد فصلی راجع به شخص فدوی خانه زاد و خیالات و پولتیک عاقلانه خانه زاد به قول او بیان و اظهار تأسف و ملامت زیاد از پاره حالت ها بیان کرد که عرض آنها از طرف خانه زاد به هیچ وجه مناسب نیست. خوب است به وسایل دیگر به عرض خدام آستان مبارک برسد. همین قدر فدوی در جواب گفتم: من کمال تشکر و خاکساری را از آنچه تا به حال درباره من فرموده اند دارم و خود به رأی العین مشاهده می نمایم که جمیع اوقات مبارکشان مصروف تقویت و اصلاح کار من است که از آن جمله همین فقره راه آهن و اصراری که می فرمایند باز جزء اعظم او از برای خود من است. حالا- اگر واقعاً شما به طوری که می گوئید وجود نابود مرا از برای پیشرفت خدمات و اوامر همایونی لایبدمند می دانید پس تقویت و معاونت نمایند تا این فقره راه آهن لغو و باطل شود و امورات بر وفق مراد صورت گیرد. گفت در آخر فصل هشتم من یک قدری اشتباه دارم. به این معنی که اگر در رأس وعده یا نزد ماه شروع به کار نکنند شما حق ضبط آن چهل هزار لیره انگلیسی را دارید لکن بعد اگر او باز میل های آهنی از رشت الی طهران را آورد آن وقت باز می تواند مشغول کار بشود. فدوی خانه زاد قرارنامه را آورد و فصل هشتم را مجدداً مطالعه نمود. رفع اشتباه از او کردم بعد خود او به فدوی گفت: فصل ۲۳ قرارنامه هم مقوی خیال و رأی شما می تواند شد او را هم مراجعت کردم. دیدم واقعاً اسلحه خوبی است. گفت: حالا که میل همایونی بر این است و شما هم می گوئید الغای ابطال این فقره موجب تقویت شماست، شخصاً آنچه در قوه داشته باشم معاونت روحانی در تقویت خیال شما خواهم نمود. گفتم: عجالتاً بزرگ ترین تقویت ها عدم حمایت از صاحب امتیاز است. گفت: آن فقره را در پارلمان جواب داده اند تا امروز هم من به هیچ وجه مداخله و اظهار حمایتی از کمپانی مزبور نکرده ام. بعد گفت: آیا سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی تجویز می فرمایند که در میان فرنگستان امروز خیره را مقدم تر و باتریت تر از ایران تصور نمایند. گفتم: چنین امری به تصویر احدی نیامده و نخواهد آمد. گفت: در خیره از برکت قشون روس اساس اسارت و بنده فروش موقوف کردند و دولت ایران از این فقره بهتر و بیشتر از همه نفع برد و اسرای چندین ساله او از خیره آزاد شدند و آمدند و بلکه چند سال است که در خصوص منع اسارت سیاه ها سعی و

اهتمام دارد و با جمیع دول و امارت ها عهدنامه منعقد کرده است. مثل دولت عثمانی و خدیو مصر و امیر زنگبار و امام مسقط و غیره و غیره.

لکن دولت ایران هنوز داخل عهدنامه نشده است. این اوقات سواد عهدنامه بسیار مختصر از دولت به من رسیده است که ترجمه نموده نزد شما می فرستم که به ملاحظه همایونی برسانید. گفتم: مطلبی که هنوز اظهار ننموده اید و نمی دانید رد می شود یا قبول هیچ حق نداشتید و ندارید که اسباب گله و شکایت خود قرار بدهید یا خیره را به جهت تربیت مستعدتر از ایران بگویید. همین قدر به شما می گویم نه خودتان تغییر اعتقاد درباره ایران بالخاصه درباره ذات مقدس همایونی روحنا فداه بدهید و نه بگذارید برای دولت و ملت خودتان تغییر اعتقادی بشود زیرا که عظمت و قدرت و درست قولی و حسن وفای دولت انگلیس به خوبی بالاتر از آنچه شما میل داشته باشید مشهود خاطر مبارک گشته و اطمینان تمام به شما دارند و با سایرین مماشات می فرمایند چنان که خود شما هم مماشات می کنید. خلاصه صحبت خیلی زیادتر از این شد که به عرض خاکپای مبارک، روحنا فداه رسانیدم. در حضور انور مشهود است که از برکت تربیت همایونی در صحبت و مذاکره امکان ندارد که اهالی خارجی بتوانند بر فدوی تفوق حاصل کنند. الامرالاشرف الاقدس الاعلی مطاع غلام خانه زاد حسین.

اعلان بطلان امتیازنامه

با آنکه آمدن سپهسالار به تهران با وجود آن همه مخالفت ها کار خطرناکی بود و همه مخالفین او را منشأ و موجد این گرفتاری ها می دانستند، ناصرالدین شاه با زحمت بسیار او را برای حل این موضوع به تهران احضار و با سمت وزیر امور خارجه مأمور فسخ و لغو امتیازنامه رویتر کرد. برای بررسی راهکارهای لغو قرارداد، مجلسی با صوابدید سپهسالار مرکب از کامران میرزا نایب السلطنه، میرزایوسف خان مستوفی الممالک، حسام السلطنه مرادمیرزا، اعتضادالسلطنه و خود سپهسالار تشکیل شد و موضوع، مطالعه و سپس گزارش به شرح ذیل برای ناصرالدین شاه تهیه شد:

به تاریخ شب چهارشنبه بیستم شهر رمضان المبارک (۱۲۹۰) حسب الامرالاققدس الاعلی در مجلس خاص دربار اعظم دستخط همایون در باب اعلان بطلان و فسخ امر راه آهن زیارت شد. صورت منظورات ملوکانه در این مسئله بیان شد بالضرور. تفصیل اقدامات به این امر

هم که موافق امر ملوکانه جناب جلالت مآب مشیرالدوله متصدی بوده اند برای مزید اطلاع اعضای مجلس شرح داده هیأت امروزه این کار را که در چه نقطه است توضیح نموده اند معلوم شد که عجالتاً در ملاقات سفیر انگلیسی و سؤال و جواب ها که با میرزا ملکم خان و کلنس [کولینز] و کیل رایتر [رویترا] شده است تنها دلایل فسخ و ابطال قوتی یافته است نه اینکه هنوز از ختم و قطع کار اطمینان حاصل شده باشد و اگر در این حالت با اعلان و انتشار امر، اقدام شود شاید باز زحمتی حادث شود و وسیله حرف و ادعایی به دست و کلاهی او بیفتد. صلاح در این است که اولاً چند روز تأمل شود تا جواب تلگراف ها که به لندن گفته شده است برسد و یکباره از اسکات یأس رایتر مطمئن شویم. ثانیاً: بعد از اختتام امر و اطمینان از گذشته کار و بطلان راه آهن را لازم نیست فرمان بنویسند و در مجمع عوام بالای منبر خوانده شود همین قدر با شرح مقدمات مسئله به طوری که قصور و کوتاهی را منحصرأً به رایتر و کلاهی او بگذارند شرحی بر روزنامه های دولتی چاپ شود و به بعضی ولایات هم مختصراً با تلگراف اخبار کنند بیش از این ضرورت ندارد. رأی مجلس این است که معروض افتاد تا مقتضیات رأی آسمان آسای اعلیحضرت همایون اروحنا فداه باشد. نایب السلطنه امیر کبیر - یوسف بن محمد بن حسن - حسام السلطنه اعتضاد السلطنه - غلام خانه زاد حسین و برای اطلاع مردم در روزنامه های رسمی ایران مورخ ۱۹ رمضان ۱۲۹۰ این اعلان منتشر می گردد.

چند روز بعد از آن از طرف حسنعلی خان وزیر فواید عامه بطلان امتیازنامه رسماً به کولینز نماینده رویترا و از طرف وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس اطلاع داده شد. اعلان رسمی لغو امتیاز به شرح زیر است:

هو

#### اعلان رسمی

چون بارون ژولیس رایتر [رویترا] در ماه قرارنامه راه آهن که با دولت علیّه ایران منعقد کرده بود وفای به وعده های صریحه مندرجه در قرارداد خود ننموده و شروع به عمل در مدت معینه نکرد لذا دولت علیّه ایران به موجب حقی که به مدلول فصول قرارنامه به جهت خود باقی گذارده بود قرارنامه مزبور الغاء و ابطال نموده و در حکم کان لم یکن گذارد و این رأی ثابت خود را به موجب تحریرات رسمیه به وکیل مشارالیه در دارالخلافه معلوم ساخت و از تاریخ امروز قرارنامه راه آهن منعقد با بارون مشارالیه و

امتیازاتی که به او داده شده بود عاطل و باطل و از درجه اعتبار ساقط است.

همچنین در تاریخ پنجم دسامبر ۱۸۷۳ (جمعه ۱۴ شوال ۱۲۹۰ق) تلگرافی به شرح ذیل به سفارتخانه های ایران در لندن و پاریس و پترزبورگ و استانبول مخابره شد: «چون بارون رویتز از عهده تعهدات خود برنیامد و مخصوصاً شرایطی که در فصل هشتم و بیست و سه مقرر است بیش از انقضای مدت مجری نشد، در این صورت که امتیازی باقی نمی ماند و مثل این است که کان لم یکن است، برای آگاهی خودتان اطلاع داده شد». در تلگراف به سفارت ایران در لندن این مطلب هم اضافه شده است: «وجهی که به رسم ضمانت در بانک گذاشته شده باید ضبط نمایند به هیچ وجه اجازه ندارید در باب قرارنامه مخصوص راه آهن گفتگو نمایید. طهران پنجم دسامبر ۱۸۷۳».

اقدامات رویتز بعد از لغو امتیازنامه

بعد از بطلان امتیازنامه، رویتز و نمایندگان او در کشورهای مختلف اروپا، سروصدای زیادی در روزنامه های اروپا به راه انداختند و دولت ایران را به بدقولی و بی اعتباری متهم کردند. در تهران نماینده رویتز به دولت ایران اخطار کرد امتیازنامه به قوت خود باقی است و هر خسارتی که به واسطه انتشار خبر لغو امتیازنامه متوجه آنها گردد، به عهده دولت ایران است.

پس از لغو امتیازنامه مهم ترین اقدام جولیس دورویتز مسافرت به روسیه بود؛ ظاهراً منظور رویتز از این سفر آن بود که قسمتی از امتیازنامه را به عده ای از سرمایه داران روسی بفروشد و آنها را در این کار شرکت دهد تا ضمن تهیه سرمایه ای شاید بدین وسیله بتواند موافقت دولت روسیه را هم برای اجرای امتیازنامه در ایران جلب نماید، ولی موفق به انجام این امر نشد. اختلاف بارون جولیس دورویتز و دولت ایران نزدیک به هفده سال به طول انجامید و در این مدت رویتز با تشبث به دولت انگلستان اقدامات زیادی برای اثبات دعاوی بی اساس خود به عمل آورد و با مکر و حيله نقشه هایی طرح کرد و پیشنهادهایی به دولت ایران داد و در نهایت در سال ۱۸۸۹م رویتز در برابر لغو امتیازی که به دست آورده بود، پاداش و غرامتی مطالبه نکرد. او مبلغ چهل هزار لیره را که به عنوان سپرده به شاه ایران داده بود، هنگام دریافت امتیاز تأسیس بانک با سود آن از شاه دریافت نمود. ناصرالدین شاه برای جبران اقدام خود در مورد لغو امتیاز رویتز، امتیاز تأسیس بانک

شاهی ایران (بانک شاهنشاهی) را به رویتز داد.

همچنین با مداخله ولف، وزیرمختار انگلیس، و تصویب شورای وزیران ایران و موافقت شاه و امین السلطان، امتیاز بانک و معادن ایران به مدت شصت سال به پسر رویتز داده شد؛ این بانک بعدها به بانک شاهنشاهی ایران تبدیل شد. بانک جدید با سرمایه یک میلیون لیره استرلینگ شروع به کار کرد و به زودی توانست حق انحصاری نشر اسکناس و تأسیس شعب در شهرستان ها و خارج از کشور ایران را به دست آورد. کمی بعد ناصرالدین شاه امتیاز استخراج کلیه معادن ایران، غیر از طلا و نقره و احجار کریمه را نیز به بانک مزبور اعطا کرد.

فهرست منابع و مآخذ

- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.
- پژوهشکده تحقیقات اسلامی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۵.
- حسینیان، روح الله، درآمدی بر انقلاب اسلامی، تلخیص: ابوذر گوهری مقدم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸.
- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- لسانی، ابوالفضل، طلای سیاه، بلای ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- مدنی، سیدجلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸.
- مهرجو، حبیب الله، خاطرات و اسناد مرتضی کاشانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰.
- نصر، سیدتقی، ایران در برخورد با استعمارگران، بی جا، مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳.

پانوشت ها

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگر مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱. وی بنیان گذار خبرگزاری رویتز است.

**سوپ خرچنگ**





فروپاشی قدرت های بزرگ از مهم ترین نتایج جنگ جهانی اول بود؛ و فروپاشی روسیه تزاری، یک سال قبل از آنکه جنگ رسماً به پایان برسد، تحولی بود که مستقیماً در ایران تأثیر و انعکاس داشت. با فروپاشی روسیه، یکی از دو کفتاری که به جان ایران افتاده بودند، از صحنه کنار رفت؛ و آن دیگری فرصت را مغتنم شمرد تا به یکباره ایران را فرو برد.

رسیدن خبر چیرگی بلشویک ها بر روسیه، یگان های پریشان ارتش روسیه در ایران را در هم ریخت و به فرمان ستاد جبهه قفقاز ارتش روسیه، یگان های از هم گسسته از پاییز سال ۱۹۱۷ میلادی راهی بازگشت به روسیه شدند. در سوم مارس سال ۱۹۱۸ میلادی / ۱۳ اسفند سال ۱۲۹۶ خورشیدی پیمان برست لیتوفسک میان روسیه بلشویک و آلمان بسته شد. در میان آن چه دو سوی پیمان پذیرای آن شدند یکی نیز «تخلیه ایران از نیروهای روسیه و عثمانی و گرامیداشت استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی ایران بود».

تهی شدن ایران از نیروهای روسیه و عثمانی، انگلیس را به چیرگی بر قفقاز برای پیشگیری از تازش عثمانی ها به آن پهنه برانگیخت. تازش نخستین نیروهای انگلیسی به سوی قفقاز از راه رشت و انزلی با ایستادگی نیروهای جنگل در گیلان روبرو شد، ولی

انگلیس توانست میرزا کوچک خان را با آن چه در سر داشت هم اندیش سازد و در پی آن نیروهای ژنرال دنسترویل در ژوئن سال ۱۹۱۸ میلادی / خرداد ۱۲۹۷ خورشیدی از رشت گذشته و از راه انزلی به باکو تاختند.

برآیند تازش انگلیسی ها به باکو فرو افتادن حکومت شائومیان در باکو و بر سر کار آمدن دولت ضد کمونیستی «هیأت مدیره دریای کاسپی» در این شهر بود. حکومت زیر فرمان انگلیسی ها در باکو دیری نپایید؛ و در سپتامبر سال ۱۹۱۸ میلادی / شهریور ۱۲۹۷ خورشیدی ژنرال نوری پاشا و نیروهایش در تازش به قفقاز بر باکو چیره شدند و حکومتی به نام «آذربایجان» در آن شهر برپا داشتند. گماشتگان عثمانی بر باکو تنها ۴۵ روز آن شهر را زیر فرمان داشتند و در ۳۰ اکتبر سال ۱۹۱۸ میلادی / ۸ آبان ۱۲۹۷ خورشیدی پس از سر فرود آوردن عثمانی و دستینه نهادن بر پای پیمان پایان دادن به جنگ در مودروس، باکو و قفقاز را رها نموده و به عثمانی بازگشتند و نیروهای ژنرال تامسون انگلیسی دگرباره بر باکو چیره شدند.

انگلیسی ها پس از چیرگی بر باکو به تندی حکومت «مساواتیان» را بر سر کار آوردند و جمهوری های ارمنستان و گرجستان را ناوابسته به حکومت بلشویکی روسیه شناختند و یگان هایی از نیروهای خود را به فرماندهی ژنرال سر ویلفرد مالمسون راهی ترکستان و آسیای میانه نمودند تا جای تهی مانده از نیروهای گریخته روسیه را پر کنند. انگلیس بر آن بود تا یک حلقه پدافندی بدانگونه که خود «کمر بند بهداشتی» می نامیدش، پیرامون سرزمین های زیر فرمان دولت نو بنیاد بلشویک روسیه پدید آورد و برای توان بخشیدن به این اندیشه بود که بر آن شد تا ایران را همه سویه به زیر فرمان خود آورد و بر آن پایه در پاییز سال ۱۹۱۸ میلادی / ۱۲۹۷ خورشیدی زنجیره ای از گفتگوها را با وثوق الدوله نخست وزیر ایران آغاز کرد.

روی کار آمدن کابینه وثوق الدوله، ناتوانی بی اندازه دربار قاجار، در هم ریزی توان روس ها در قفقاز و بی همآورد ماندن انگلیس در ایران و سرزمین های فراسوی مرزهای ایران همه و همه سبب شد انگلیس تلاش تند و ناپایستی را برای چیرگی همه سویه بر ایران و قفقاز و آسیای میانه و دریای مازندران آغاز کند. بر آن پایه نیروی دریایی کوچکی به فرماندهی دریادار نوریس انگلیسی در دریای مازندران پدید آمد.

عثمانی در اکتبر سال ۱۹۱۸ میلادی / آبان ۱۲۹۷ خورشیدی و آلمان در ۱۱ نوامبر

سال ۱۹۱۸ میلادی / ۲۰ آبان ۱۲۹۷ خورشیدی شکست را پذیرفتند. جنگ پایان یافت. آلمان چشم به فردا دوخت و عثمانی خموش در گوشه ای نشست و روسیه سخت درگیر جنگ های درونی خود بود. انگلیس نمی خواست آن چه را که روزگار به او ارزانی داشته به آسانی از دست دهد. او توان رو به رشد ایالات متحده را می دید و نمی خواست آن چه را که گرد آورده دو دستی ارزانی او دارد. یکی از بزرگ ترین دستاوردهای انگلیس در آن سال ها ایران بود و انگلیس می دید همه چیز برای چیرگی همه سویه اش بر ایران جنگزده و هراسان آماده است. ایران و پیرامون آن در چنگ ارتش انگلیس بود. در شمال نیروی نورپرفورس به فرماندهی ژنرال تامسون؛ در جنوب نیروی پلیس جنوب به فرماندهی ژنرال سر پرسی سایکس؛ در خاور حلقه خاوری ایران به فرماندهی ژنرال ویلفورد مالسون؛ و در باختر نیروی زیر فرمان ژنرال دنسترویل؛ و در دریای مازندران نیروی دریادار نوریس آماده پا نهادن به ستیزه های نظامی بودند و همه آن ها زیر فرمان سرفرمانده ارتش انگلیس در میان دورود، ژنرال مارشال بودند.

جنگ پایان یافته بود؛ اما هنوز کابینه جنگ در انگلیس بر سر کار بود. لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس، ایران تهی از هماوردان کشورش را آماده افتادن به آغوش این پیر چپاولگر می دید. باور همگانی چیره بر کمیته خاوری کابینه انگلیس آن بود که «نیروهای انگلیس باید ایران را ترک کرده و آن کشور را به حال خود رها کنند تا به هر جهمی می خواهد برود». اما لرد کرزن به چیزی جز این می اندیشید و بر آن باور بود که چیرگی بر ایران، انگلیس را از هر آسیبی در این پاره از جهان پاس خواهد داشت. بر پایه تلاش او بود که کمیته خاوری کابینه انگلیس در ۳۰ دسامبر سال ۱۹۱۸ میلادی پذیرفت گفتگویی برای بسته شدن پیمانی تازه با ایران - بدانگونه که لرد کرزن می خواست - آغاز گردد. آن کس که باید گفتگو را آغاز می کرد و پی می گرفت سرپرسی کاکس وزیرمختار انگلیس در تهران بود.

سر پرسی کاکس مرد توانمندی بود؛ اما بدانگونه که سر دنیس رایت می نویسد:

... یک انتخاب نامساعد بود. پیشینه کاکس در هند و خلیج فارس او را برای ایرانیان ناخوشایند ساخته بود ... بنابراین احتمال داشت به جای تشویق موجب تحریف موافقتنامه بدفرجام ایران و انگلیس شود که کرزن طراح آن بود...

دکتر کاتوزیان می نویسد:

... دولت انگلیس برای حفظ منافع خود در ایران و در منطقه به شدت خواستار تثبیت اقتصاد سیاسی ایران بود و در پی انقلاب اکتبر در روسیه این خواست مبرم تر شد. دولتمردان ایران نیز به همان اندازه نگران حفظ وحدت و عادی کردن اوضاع کشور بودند. با این همه آمیزه فقر ملی و آشوب سیاسی و تفرقه اجتماعی و تضادهای قبیله ای و قومی و آشفتگی و از هم گسیختگی اقتصادی که در پی انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول پدید آمده بود، دستیابی به این هدف را دشوار می کرد.

بر پایه پندار او دولتمردان ایران راه پاسداری از یکپارچگی ایران را گردن نهادن به اندیشه کرزن دانستند و به آن تن در دادند.

گفتگو بر سر پیمان تازه میان کاکس و گروهی سه نفره از سوی دولت ایران- و ثوق الدوله نخست وزیر که به گفته کاتوزیان سیاستمداری هوشمند و توانا اما نامحبوب بود و دو وزیر کابینه اش نصرت الدوله فیروز وزیر عدلیه و صارم الدوله وزیر دارایی- در نهران آغاز شد. شاید بتوان گفت همزمان با آغاز گفتگوهای تهران گفتگوهای صلح پاریس برای آشکارسازی نتایج جنگ بزرگ نیز آغاز شد.

با آغاز به کار کنفرانس صلح پاریس، ایران نیز گروهی را برای شرکت در آن کنفرانس راهی پاریس نمود؛ ولی انگلیس بدان سبب که نمی خواست شرکت ایران به عنوان کشوری مستقل در کنفرانس صلح، جلوی برنامه هایش را- بر پایه پیمانی که بر سر آن مشغول گفتگو با دولتمردان ایران بود- بگیرد، مانع از شرکت گروه ایرانی در آن کنفرانس شد. بهانه انگلیس برای جلوگیری از شرکت ایران در آن کنفرانس اعلام بی طرفی از سوی ایران در جنگ بزرگ بود. اصلی که انگلیس خود آن را شکسته و به عنوان نخستین کشور حاضر در جنگ بی طرفی اعلام شده از سوی ایران را محترم نشمرده و به ایران تاخته بود.

هیأت نمایندگی ایران در بر دارنده ذکاء الملک فروغی، حسین علاء، نبیل الدوله کاشی، انتظام الملک، امان الله میرزا جهانبانی و به ریاست علی قلی خان مشاورالممالک انصاری وزیر خارجه ایران به امید بهره گیری از یاری های ایالات متحده آمریکا و به آهنگ یافتن راهی برای حضور رسمی در کنفرانس صلح پاریس در ژانویه سال ۱۹۱۹ میلادی/ دی ۱۲۹۷ خورشیدی وارد پاریس شد. و ثوق الدوله عمدا مشاورالممالک را به

پاریس فرستاده بود تا وی مدتی از تهران دور باشد و او بتواند با ایمن بودن از شر وی گفتگوی خود را با کاکس پی گیرد. فرّخ می نویسد:

... وقتی مشاورالممالک را به این طریق دور کردند و مشاور در پشت در کنگره ورسای برای ایران سینه چاک می کرد، وثوق در تهران مشغول زدوبند با سفیر انگلیس بود تا قرارداد ۱۹۱۹ را تنظیم نماید... .

در روزهایی که گفتگو برای فروش ایران در تهران پی گرفته می شد، هیأت نمایندگی ایران بیانیه ای در پاریس منتشر نمود و خواستار الغای پیمان سال ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس، الغای کاپیتولاسیون، جبران خساراتی که ایران در جنگ بزرگ متحمل شده بود، آزادی عمل در مسایل اقتصادی، رهایی ایران از بندهای عهدنامه های اقتصادی تحمیل شده به ایران و بازپس گرداندن سرزمین هایی که روسیه و انگلیس در سده نوزدهم میلادی از ایران جدا کرده بودند به ایران شدند و از شورای چهار نفره کنفرانس ورسای ویلسون و لوید جرج و کلمانسو و اورلاندو- خواست ایران را در کنفرانس پذیرفته و شنوای خواست های ایران شوند. با همه تلاشی که هیأت ایرانی در پاریس انجام داد، مخالفت انگلیس با شرکت ایران در آن کنفرانس همه راه ها را بر روی شرکت ایران در کنفرانس صلح ورسای بست.

تهران روزهای سخت و پرهراس پس از جنگ را می گذراند. وثوق الدوله سرسپارانه همه کارهای خود را بر پایه خواست های انگلیس استوار کرده بود. وی بر پایه اندیشه ای که در سر داشت، براوین سفیر دولت بلشویکی روسیه را شش ماه در تهران سرگردان کرد و پی در پی از دولت بلشویکی روسیه خواستار بازپس خوانی وی شد و سرانجام براوین را به روسیه بازگرداند. با رفتن براوین دولت بلشویکی روسیه به تندی کولومیتسف را- که پیش تر دبیر کمیته انقلابی بندر انزلی و آشنا با اوضاع ایران بود و می توانست در توان بخشیدن به روابط ایران و روسیه بلشویکی نقشی بزرگ بازی کند- راهی ایران نمود، ولی وثوق الدوله استوارنامه او را نیز نپذیرفت و بنا بر انگیزه های او گروهی از افسران روسی ضد بلشویک ساکن تهران به محل زندگی کولومیتسف در تهران تاخته و او را از تهران و ایران فراری دادند. فرار کولومیتسف از تهران با آغاز رسمی گفتگوهای میان وثوق الدوله و سر پرسی کاکس همزمان شد.

درگیری های دولت بلشویکی روسیه در قفقاز چندگاهی تلاش روس ها را برای

فرستادن سفیری دیگر به تهران باز ایستاند؛ ولی در ژوئیه سال ۱۹۱۹ میلادی / تیر ۱۲۹۸ خورشیدی بار دیگر کولومیتسف با استوارنامه ای تازه و طرح پیمانی که بر پایه آن همه امتیازهایی که در دوران فرمانروایی تزارها از ایران گرفته بود، لغو؛ و همه وام هایی که ایران از روسیه گرفته بود به ایران بخشوده؛ و همه راه های شوسه و خط های آهن و تأسیسات بندری ایران که تحت تملک روس ها بود، به ایران واگذار می شد، به تهران آمد. اما وثوق الدوله که به آخرین بخش گفتگوهای خود با کاکس رسیده و آماده بستن پیمان با انگلیس گشته بود حاضر به پذیرش کولومیتسف نشد و بنا بر انگیزه های نهانی او، قزاق های روسی ضد بلشویک، وی را در راه رسیدن به تهران در آشوراده دستگیر نموده و در ساری تیرباران کردند. برآیند آن چه روی داده بود خشم بی اندازه دولت بلشویکی روسیه و بریده شدن پیوندهای بسیار کم توانی بود که میان دولت ایران و دولت بلشویکی روسیه وجود داشت.

با بریده شدن پیوندهای میان دولت ایران و دولت بلشویکی روسیه، تنها یک مانع بر سر راه بسته شدن پیمان میان ایران و انگلیس مانده بود؛ بودن کسی چون علی قلی خان مشاور الممالک انصاری در راس وزارت امور خارجه. وثوق الدوله به انگیزش انگلیسی ها مشاور الممالک را از وزارت امور خارجه برکنار کرد و به عنوان سفیر راهی استانبول در ترکیه نمود و نصرت الدوله فیروز هم اندیش خود را بر جای او نشاند.

همه چیز آماده بود. در روز ۱۸ مرداد سال ۱۲۹۷ خورشیدی / ۹ اوت سال ۱۹۱۹ میلادی / ۷ ذی القعدة سال ۱۳۳۷ قمری پیمان میان دولت های ایران و انگلیس به امضای وثوق الدوله و سر پرسی کاکس رسید. پیمان چنین بود:

نظر به روابط محکمه دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است، و نظر و اعتقاد کامل به این که مسلماً منافع مشترک و اساسی هر دو دولت در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام می نماید و نظر به تهیه وسایل ترقی و سعادت ایران به حد اعلی، بین دولت ایران از یک طرف و وزیرمختار اعلی حضرت پادشاه انگلستان به نمایندگی از سوی دولت خود از طرف دیگر، مواد ذیل مقرر می شود:

دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمام تر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق به استقلال و تمامیت ارضی ایران نموده است تکرار می نماید.

دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار و متخصص را که برای لزوم استخدام آن ها در ادارات مختلف بین دولتی توافقی حاصل گردد به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد. این مستشاران با کتبرات اجیر و به آن ها اختیارات مناسب داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات منوط به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

دولت انگلستان به هزینه دولت ایران صاحب منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را که برای حفظ نظم در داخل و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد. تعداد و مقدار و ضرورت حضور صاحب منصبان و ذخایر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین ایرانی و انگلیسی تشکیل خواهد شد و احتیاجات دولت ایران را برای تشکیل نیروی نظامی مزبور تشخیص خواهد داد، تعیین خواهد گردید.

برای تهیه وجوه مالی لازم به جهت انجام اصلاحات مذکور در ماده ۲ و ۳ این قرارداد دولت انگلیس و امی متناسب برای دولت ایران تهیه خواهد کرد. تضمین های لازم برای این وام با موافقت دولتی از عایدات گمرکات یا عایدات دیگر دولت ایران تعیین می شود و تا زمانی که مذاکرات مربوط به استقراض خاتمه نیافته، دولت انگلستان وجوه مالی لازم را برای اصلاحات مذکور به صورت مساعده به دولت ایران پرداخت خواهد کرد.

دولت انگلستان با تأیید کامل احتیاجات ضروری ایران برای ترقی و تعالی به وسایل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در کشور می باشد، حاضر است تا اقدامات مشترکی با ایران برای تاسیس خطوط راه آهن و یا انواع دیگر وسیله نقلیه به عمل آورد و در این مورد با مراجعه به متخصصین و موافقت قبلی دولتی طرح هایی که سهل تر و مفیدتر باشند مورد توجه قرار گیرند.

دولتی موافقت می نمایند که نسبت به انتخاب کمیسیون مشترکی از متخصصین امر برای بررسی و تجدیدنظر در تعرفه های موجود گمرکی به جهت حفظ منافع کشور و ترقی و تعالی آن اقدام نمایند.

به پیوست پیمان، دولت انگلیس در نامه ای به وثوق الدوله موافقت خود را با سه مورد از خواست های چندگانه ایران اعلام داشته بود. آن سه مورد تجدیدنظر در معاهدات موجود بین دولتی، دفاع از دعاوی ایران از دولت های متخاصم به علت صدمات مادی ای که در زمان جنگ متحمل شده بود و اصلاح خطوط مرزی ای که



طرفین آن را عادلانه و موجه بدانند، بود. بر این پایه راه دستیابی ایران به خواسته هایی چون تفویض نیروی پلیس جنوب به ایران، راهیابی ایران به گفتگوهای کنفرانس صلح پاریس و خروج سربازان و افسران انگلیسی از ایران بسته شده بود.

ایران فروخته شده بود و آن هم بس ارزان. پیمان اوت ۱۹۱۹ میلادی نمایش همه سویه سیاست بزرگی جویانه کرزن بود. وی در روزی که پیمان به امضای وثوق الدوله رسید در نامه ای به کابینه جنگ انگلیس در پاسخ به پرسش آنان در زمینه این که چرا نباید ایران را به حال خود رها کرد نوشت:

موقعیت جغرافیایی و اهمیت و عظمت منابع ما در آن کشور و امنیت آینده امپراتوری شرقی ما [هندوستان] مانع از آن می شود و امکان نمی دهد که ما درباره آن چه که در ایران می گذرد بی تفاوت و بی علاقه باشیم. اگر قرار است ایران به حال خود رها شود باید بیم آن را داشته باشیم که بلشویک ها نفوذ خود را در شمال ایران گسترش دهند. بالاخره این که ما در جنوب ایران منابع عظیمی از نفت را در اختیار داریم که در خدمت نیروی دریایی بریتانیا است، که حافظ منافع ما در آن قسمت از دنیا می باشد.

هارولد نیکلسون این پیمان را پیمانی دوستانه نامید که سبب سرازیر شدن سرمایه های انگلیسی به سوی ایران خواهد شد و از اجرای طرح تازشگرانه روسیه بلشویک به ایران جلوگیری خواهد کرد. لرد سیدنهایم نماینده مجلس عوام انگلیس در پشتیبانی از این پیمان در مجلس گفت:

این قرارداد علیه دیکتاتورهایی که در روسیه زمام امور را در دست گرفته اند، بسته شده است.

پیمان بسته شد. از آنجا که انگلیس پیش تر اندیشیده بود که بسته شدن چنین پیمانی واکنش هایی در پی خواهد داشت و عاقدان آن ممکن است با خطرهایی روبرو گردند، بر آن بود تا به پشتیبانی از امضاکنندگان بر پای پیمان برخیزد و آنان را در برابر هر خطری بیمه نماید. در روز بسته شدن پیمان، سر پرسی کاکس در نامه ای به وثوق الدوله نوشت:

موجب بسی خوشوقتی است که به آگاهی حضرت اشرف برسانم که دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان مرا مجاز نموده است به آگاهی برسانم که بر پایه پیمانی که امروز ۹ اوت سال ۱۹۱۹ میان دولت اعلی حضرت پادشاه بریتانیای کبیر و دولت ایران بسته شده، دولت بریتانیای کبیر آماده است تا حسن خدمت و پشتیبانی خود را

در اختیار حضرت اشرف گذاشته و در آینده چنانچه لازم باشد به حضرت اشرف پناهندگی سیاسی در امپراتوری بریتانیا اعطا نماید.

این نامه کاملاً محرمانه که به زبان فرانسه نوشته شده بود و در سه نسخه جداگانه برای وثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز و صارم الدوله فرستاده شد، نشان دهنده سرسپردگی همه سویه آن سه تن به سیاست چیرگی جویانه انگلیس است و بی گمان این سرسپردگی بی اجر نمانده بود.

انگلیس برای بسته شدن پیمان اوت ۱۹۱۹ رشوه ای بزرگ پرداخت. جیمز بالفور - یکی از کسانی که در پی بسته شدن پیمان برای آماده ساختن زمینه اجرای آن به ایران آمده بود - می نویسد:

بر پایه ماده یک پیمان مقرر شده بود که در زمان حضور مشاور مالی انگلستان برای انجام وظایف خود در تهران دو میلیون پوند به دولت ایران پرداخت گردد و این دو میلیون پوند زیر نظر مشاور مالی انگلستان به مصرف دگرگونی های لازم برسد... در آخرین لحظات بستن پیمان سه وزیر ایرانی تأکید کردند که بر پایه گفتگوهای پیشین شرط امضای پیمان پرداخت یک صد و سی هزار پوند از آن وام به آن ها می باشد. با این خواسته موافقت شد و بلافاصله پس از امضای پیمان آن پول مستقیماً به آن سه وزیر پرداخت گشت و آن سه تأکید نمودند که با آن که این پول بخشی از وام دو میلیون پوندی انگلستان به ایران است و بر پایه پیمان انگلستان حق نظارت بر مصرف آن وام را دارد، نباید درباره چگونگی مصرف این یک صد و سی هزار پوند تحقیقی صورت گیرد و باید این امر کاملاً سرّی نگه داشته شود.

حسین مکی نوشته است:

بابت قرارداد ۱۹۱۹ یک صد و سی هزار پوند خرج کرده اند که از این مبلغ دو بیست هزار تومان به وثوق الدوله و صد هزار تومان به نصرت الدوله فیروز و صد هزار تومان به صارم الدوله وزیر مالیه وقت و مقداری هم بین مدیران جراید موافق و سایر اشخاص متنفذی که طرفدار قرارداد بودند تقسیم شد.

در میان پشتیبانان پیمان یکی نیز سیدضیاء الدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد بود که علاوه بر رشوه دریافتی جایزه ای چون عضویت در هیأت اعزامی به باکو برای به رسمیت شناختن دولت مساواتیان دریافت داشت.

سیدحسن تقی زاده پس از بیان ارقامی که مکی به آن‌ها اشاره نموده می‌نویسد:

اعلی حضرت رضا شاه که بر سر کار آمد گفت این حرامزاده‌ها از خارجه پول گرفته‌اند، باید پس بدهند. من وزیر مالیه بودم و مأمور شدم که این پول‌ها را پس بگیرم و گرفتم.

سروصدای پرداخت چنین رشوه‌ای در همان روزهای نخست پس از بسته شدن پیمان در جهان پیچید. روزنامه تایمز پس از چندی نوشت:

ما یک دولت انگلوفیل را که آفریده خودمان بود برانگیختیم که از مرزهای شمالی کشورش پشتیبانی خواهیم کرد و به یاری رشوه‌های پنهان به مبلغ یک صد و سی هزار پوند که از جیب مالیات دهندگان انگلیسی ربوده شده بود کوشیدیم تا پیمان انگلستان و ایران را به انجام برسانیم. مردم انگلستان درباره این پول که وزارت خارجه در سال ۱۹۱۹ در پی امضای این پیمان پرداخته خبر ندارند ولی مسلمانان از آن آگاهند.

علی اکبر دهخدا در هامش نسخه‌ای از کتاب زندگی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار نوشته حسین مکی به خط خود نوشته است:

به شش نفر زین العابدین رهنما، سیدمحمد تدین، ملک الشعراء بهار، سیدضیاء الدین طباطبایی، یک تاجر سیاسی که بعدها وکیل دماوند شد و فعلاً نامش را فراموش کرده‌ام و گویا کسراییی باشد و علی دشتی مدیر روزنامه شفق از پول مزبور داده نشد. به آن‌ها در آن وقت که روسیه انقلابی در بلوکوس [= محاصره اقتصادی] بود و ایران هم صدور مال التجاره را قدغن کرده بود، اجازه صدور مقدار کثیری خواربار و کفش داده شد و آن‌ها هم اجازه نامه‌ها را در بازار تهران فروختند و هر کدام چند هزار تومان پولی به دست آوردند که تدین خانه شهری و تجریش را از آن پول خرید و ملک الشعرای بهار خانه شهری خرید.

وثوق الدوله ایران را به یک وام دو میلیون پوندی فروخت و یک صد و سی هزار پوند از آن وام را میان خود و دو یار میهن فروشش تقسیم کرد. شگفت این که دولت چاره‌ای نداشت جز آن که بهره هفت درصدی آن یک صد و سی هزار پوند را نیز بپردازد. تضمین بهره وام از درآمد گمرک بود. کانلی می‌نویسد:

پیمان ۱۹۱۹ گامی بود بی میانجی که هدفش پدید آوردن زمینه‌ای پر بهره برای کالاهای انگلیسی در ایران بود.

پیمان را وثوق الدوله بست و باجش را و نشان حمام را او از دولت انگلیس گرفت؛ اما احمدشاه- شاهی که بسیار کوشیده اند او را از بسیاری تهمت ها دور دارند و با پیمان ۱۹۱۹ مخالف نشانش دهند- بی گمان از آن چه وثوق الدوله بر پایش امضا نهاده بود پیش تر از آن که دیگران آگاه گردند، آگاه بود. با آن که مکی می نویسد:

پس از انتشار متن قرارداد و اعلامیه وثوق الدوله در جراید عده ای از درباریان و نزدیکان شاه به حضور او رفتند و مشاهده کردند که شاه در حالی که از شدت عصبانیت گونه هایش برافروخته و نهایت تغیر و خشم در چهره اش پیداست گاهی به صفحه اول روزنامه و متن اصلی اعلامیه رسمی دولت خیره شده و پس از اندکی آن را ورق زده و به متن قرارداد نگاه کرده، مات می گردد ... بالاخره شاه به یکی از عموهای خود رو کرده می گوید: هیچ فهمیده اید که وثوق الدوله بدبخت چه دسته گلی برای ما به آب داده است؟ او گفت: خیر قربان، مگر چه شده است؟ شاه با نهایت تشدد و تغیر خاطر می گوید: دیگر چه می خواستید بشود؟ مگر نفهمیده اید که دولت قراردادی بسته است؟ بگیری این اعلامیه دولت را بخوانید تا بفهمید.

ولی کرزن در یادداشت روز ۹ اوت ۱۹۱۹ خود، یعنی روز بسته شدن پیمان برای کابینه انگلیس می نویسد:

پادشاه ایران که در سرتاسر مذاکرات منتهی به این قرارداد با نظری بسیار مساعد شرکت داشته است، در همین آینه نزدیک از کشورمان دیدن خواهد کرد تا بدین وسیله حسن نیت خود را نسبت به اولیای این کشور علناً ابراز دارد.

و سر پرسی کاکس در تلگرامی به لرد کرزن به آگاهی او می رساند:

در بین اسنادی که فهرستشان را خدمتتان فرستاده ام فقط دو فقره از آن ها (قرارداد اصلی و نامه مربوط به خواسته های دولت ایران درباره تغییرات مرزی) انتشار یافته است. بقیه این اسناد، حتی توافقنامه مربوط به اعطای وام هنوز منتشر نشده است. متن دو سند بالا در روزنامه یکشنبه پایتخت برابر دهم اوت ۱۹۱۹ منتشر شد و من مخصوصاً تعمد داشتم که هر دوی آن ها با جلب رضایت قبلی شاه پیش از عزیمت ایشان به اروپا انتشار یابد، زیرا در غیر این صورت مخالفان حتماً شایع می کردند که چون شاه با قرارداد مخالف بوده، انتشار آن در غیاب معظم له صورت گرفته است.

ملك الشعرا در پشتیبانی از این پیمان می کوشد احمدشاه را مخالف پیمان

و ثوق الدوله جلوه دهد. وی می نویسد:

بعد از انتشار مواد قرارداد در جراید، تحریکات شدیدی بر ضد و ثوق الدوله شد و جمعی از دموکرات های تشکیلی و آزادی خواهان شبنامه ها و مقالات شدیدالحنی بر ضد دولت منتشر ساختند و گفته شد که سلطان احمد شاه نیز با آن ها هم داستان است. معلوم شد شاه افراد ناراضی را به قصر خود طلبیده، آن ها را به مخالفت با دولت ترغیب می کند و نیز گفته شد که برای امضای قرارداد حق الزحمه می خواهد و صریح می گوید که شما پول گرفته اید و امضا کرده اید، من که پولی نگرفته ام چرا امضا کنم؟ این صحبت ها در میان خواص و نزدیکان دولت گفته می شد و آنچه شک نداریم اینست که شاه مردم را به مخالفت با و ثوق الدوله ترغیب می کرده است.

این نیز نشانی بر آگاه بودن احمد شاه از جریان گفتگوهای است که برآیندش آن پیمان شوم شد. بر پایه گفته او شاه نیز خواهان رشوه ای برای تن در دادن به آن پیمان است. اما نه به صورت یک جا و نقدی بلکه به صورت مقرر ثابتی که هر ماهه به او پرداخت گردد. خواسته شاه را انگلیسی ها نمی پذیرند؛ چه آن که در همان روز بسته شدن پیمان کاکس در نامه ای به و ثوق الدوله می نویسد:

عطف به قراردادی که امروز میان دولتین ایران و انگلستان امضا شد افتخار دارم نتیجه مکاتباتی را که با حکومت متبوع خود درباره شخص اعلی حضرت سلطان احمد شاه انجام داده ام به استحضار برسانم. کابینه انگلستان چنین نظر داده است که جلب موافقت پارلمان بریتانیا با آن قسمت از درخواست اعلی حضرت که یک مقرر ثابت مادام العمر به ایشان پرداخت گردد عملاً غیرممکن است. اما در مقابل دولت متبوع من حاضر است پرداخت حقوق فعلی اعلی حضرت را کماکان ادامه دهد، مشروط بر آن که معظم له از صمیم قلب پشتیبان کابینه عالی جناب باشند و آن را بر سر کار نگه دارند.

صرف نظر از اطمینان هایی که تاکنون داده شده است اجازه می خواهم این نکته را نیز شخصا اضافه کنم که اعلی حضرت می توانند امیدوار باشند که پس از سر و سامان پیدا کردن وضع مالی ایران بر اساس قرارداد تازه، شخص مقام سلطنت و کارکنان دربار ایشان بی گمان از این افزایش درآمد داخلی سهم شایان و قابل توجهی خواهند برد.

و به جای پذیرش خواسته شاه تنها به دادن تضمین به شاه بسنده می کند و در نامه ای به آگاهی او می رساند:

عطف به پیمانی که امروز ۹ اوت ۱۹۱۹ میان ایران و بریتانیا بسته شد، از سوی حکومت متبوع خود اجازه دارم به آگاهی جناب عالی برسانم که اعلی حضرت احمد شاه قاجار و جانشینان ایشان تا زمانی که بر پایه سیاست و صوابدید ما در ایران عمل کند از پشتیبانی دوستانه دولت بریتانیا بهره مند خواهند شد.

احمد شاه از آن چه بر سر ایران می آمد آگاه بود و راهی برای سودبری خود می جست. سه روز پس از بسته شدن پیمان، احمدشاه راهی اروپا شد تا به انگلیس برود و آن چه را که در جستجوی آن بود در آن دیار به دست آورد. شاه راهی اروپا شد و مردم هراس آلود چشم به فردا دوختند. مردم به هدف انگلیس از بستن چنین پیمانی با بدگمانی می نگریستند و در این اندیشه بودند که با چیرگی انگلیس بر امور مالی و ارتش ایران سرنوشت غم انگیز مصر در انتظار ایران می باشد. انگلیس کوشیده بود خواسته خود یعنی چیرگی بر ایران را با گرمی داشتن استقلال و تمامیت ارضی ایران در مقدمه پیمان پنهان کند؛ ولی مردم چنین گرامیداشت ناراستی را پیش تر در متن پیمان ۱۹۰۷ که میان روسیه و انگلیس بر سر ایران بسته شده بود، دیده و دریافته بودند انگلیس در جستجوی راهی برای چیرگی همه سویه بر ایران اما در قالبی تازه است. واکنش مردم در برابر پیمان ۱۹۱۹ خروش بود.

کالدول وزیرمختار ایالات متحده در تهران، در گزارش ۲۸ اوت ۱۹۱۹ خود به وزارت خارجه کشورش می نویسد:

احساسات همگانی که برای رویارویی با پیمان برانگیخته شده همچنان بدون هر گونه دگرگونی بر جای مانده است. دیروز عصر شماری از نمایندگان مجلس و وزیران پیشین و تنی چند از ایرانی ها ضمن دیدار با نخست وزیر مخالفت و اعتراض خود نسبت به پیمان را به آگاهی او رساندند. تظاهرات خشم آلودی از سوی گروه های گوناگون مردم انجام گرفته و در برخی از مراکز استان ها نیز بازارها به اعتراض تعطیل گشته است ... بسیاری از ایرانی ها بر این باورند که پذیرش پیمان به منزله پایان دادن به استقلال ایران خواهد بود.

وثوق الدوله به تندی دریافت که واکنش مردم تندتر از آن است که وی پیش تر به آن اندیشیده بود. او می دید ماه محرم در راه است و خموش داشتن مردم برانگیخته شده در آن ماه آسان نیست مگر آن که پیش تر از فرارسیدن آن ماه مردم بپذیرند که

انگیزه های مخالفان پیمان بی پایه است و بر پایه پنداری خوش پیمان بسته شده و شانس بزرگی برای ایران و ایرانی به شمار می رود. به درخواست او سرپرسی کاکس در ۲۸ ذی الحجه سال ۱۳۳۸ قمری / ۹ سپتامبر ۱۹۱۹ میلادی نامه ای برای چاپ در روزنامه های تهران نوشت. کاکس در آن نامه چنین نوشته بود:

نظر به این که معدودی از اهالی ایران که همواره مناسبات بین دولتین ایران و انگلستان را تیره و مکدر خواسته و از راه جهالت و قدرناشناسی موجبات زحمات و اشکالات برای مملکت خود را فراهم نموده اند، در این اوقات نیز با سوء تدبیر و تفهیم عمدی قرارداد جدیدی که مابین دولتین منعقد گشته است، خواسته اند تولید نگرانی در اذهان مردم نمایند هر چند جناب اشرف در بیانیه خود که به عامه مردم ابلاغ گردید حقایق مقاصد دولتین از قرارداد جدید را به اطلاع مردم رسانده اند، این جانب نیز مناسب دانستم خاطر جناب اشرف را بار دیگر مستحضر و مطمئن سازم که غرض اصلی از قراردادی که دولتین انعقاد آن را لازم دانسته اند، استقلال کامل دولت ایران و تهیه وسایل توانایی و اقتدار آن دولت برای حفظ و برقراری نظم و امنیت در داخل و جهت رفع مخاطرات مرزی و بالاخره در جهت تهیه وسایل ترقی و تکامل مملکت ایران بوده است.

دولت بریتانیای کبیر به هیچ وجه نخواسته است تا به موجب این قرارداد استقلال دولت ایران و اختیارات آن را محدود نماید، بلکه خواسته است تا این کشور که به واسطه اختلافات و ضعف داخلی در مخاطره قرار داشت به حفظ استقلال خود قادر باشد و نظر به موقعیت مهم ایران منافع مشترک دولتین در نتیجه این قرارداد بهتر محفوظ و مرعی گردد. اشخاصی که تعبیراتی غیر از این می نمایند برخلاف نفس قرارداد و روح آن صرفاً تاویلات غرض آلود می کنند.

این جانب یک بار دیگر خاطر آن جناب اشرف را از مقاصد اولیای دولت انگلستان در عقد این قرارداد مطمئن می سازم، تا آن جناب اشرف نیز دلایل محکم تری برای رفع سوء تعبیرات معدودی دشمنان مغرض داشته باشد و هم چنین خاطر آن جناب اشرف را اطمینان می دهم که اجرای مواد قرارداد مطابق و موافق اصولی خواهد بود که به هیچ وجه با استقلال و حاکمیت ایران مغایرت نداشته باشد. در این موقع احترامات فائقه را تجدید می نمایم.

پ.ز. کاکس

در پی چاپ نامه کاکس در روزنامه های تهران، وثوق الدوله در ۹ سپتامبر ۱۹۱۹ اعلام حکومت نظامی نمود و اعلامیه ای صادر کرد که در آن ضمن تشریح اوضاع کشور نوشت یک ماه از بستن پیمان می گذرد و همه فرصت کافی را برای بیان نظرهای خود درباره آن پیمان داشته اند و با نگاهی به واکنش های پدیدآمده می توان دریافت که بیشتر مردم پذیرای آنند و تنها شمار اندکی از ناخرسندان و دشمنان نخست وزیرند که مغرضانه و نه از روی پنداری راستین با پیمان مخالفت می کنند و مردم را برای رویارویی با آن برمی انگیزانند. از آن روست که برای پشتیبانی از مصالح عالیله کشور بر آن گشته ام تا کردارهای مغرضانه این گروه ناخرسند و بدبین را سرکوب نمایم.

در شامگاه ۹ سپتامبر دستگیری مخالفان آغاز شد و شماری از سیاستمداران و مردان سرشناس مخالف با پیمان دستگیر و زندانی گشتند. کاکس در گزارش روز ۱۰ سپتامبر خود به لرد کرزن می نویسد:

پنج نفر از توطئه کنندگان غیرروحانی دستگیر شدند و به کاشان تبعید گشتند و پانزده نفر از اشخاص دیگر به وسیله پلیس دستگیر و بازداشت شده اند. تأثیر و نتیجه این کار دولت بسیار خوب و مفید بوده است و افکار عمومی و مطبوعات هم آن را با آرامش مورد تأیید قرار داده اند. هیچ یک از مجتهدان و روحانیون در این واقعه گرفتار نشده اند ولی به آن ها اخطار شده است که چنان چه بعد از این در سیاست دخالت کنند با آن ها به همین نحو رفتار خواهد شد.

وثوق الدوله بر آن گمان بود که دستگیری و زندانی نمودن و تبعید مخالفان ایستادگی ها را خواهد شکست و بر همان پایه دستور جلوگیری از همه فعالیت های مذهبی را در محرم آن سال داد. ولی آن نشد که او می اندیشید. کاکس در ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۹ از برپا گشتن یک گردهمایی بزرگ در خراسان یاد می کند و می نویسد شرکت کنندگان در آن گردهمایی به سختی با پیمان درافتاده اند و از مردم خواسته اند تا هم پیمان با بلشویک ها و با یاری جستن از آن ها انگلیسی ها را از ایران برانند. او در گزارشش در کنار تلاش برای کوچک و ناچیز جلوه دادن ایستادگی های مردم ناچار به بیان این حقیقت شده است که آثار و نشانه های ناخرسندی به شکل ها و اندازه های گوناگون از سوی مردمی که به گروه های زیر وابسته اند، ابراز می گردد:

- عناصر تندرویی که در راس آن ها سیدحسن مدرس و امام جمعه خویی قرار دارند



- دشمنان و رقبای سیاسی نخست وزیر و تنی چند از سیاستمداران که در ماه های پسین بی کار شده اند

- افسران ارتش قزاق چه ایرانی و چه روس

- سفارتخانه های فرانسه و ایالات متحده و روسیه بلشویکی در تهران

گزارش کنسول ایالات متحده در تبریز در ۲۴ سپتامبر بیانگر مخالفت مردم آن شهر با این پیمان است. وی گزارش می کند انتشار متن پیمان با ناخرسندی فراوان مردم از هر قشر و طبقه ای به ویژه روشنفکرانی که آن را پیش درآمد چیرگی همه سویه یک کشور خارجی بر سرنوشت ایران می دانند روبرو گشته است.

در همان روز کالدول وزیرمختار ایالات متحده در تهران در گزارشی از برانگیخته شدن احساسات همگانی در برابر پیمان و افزایش مخالفت ها سخن می گوید و می نویسد:

مردم از ترس زندانی شدن و تبعید نمی توانند دست به تظاهرات علنی بزنند و شمار فراوانی از ایرانیان ناخرسند از سفارتخانه های ایالات متحده و فرانسه تقاضای پناهندگی کرده اند.

آن روزها احمدشاه در اروپا بود ولی هنوز به انگلیس نرسیده بود. نصرت الدوله فیروز در ۱۴ سپتامبر وارد لندن شد و روز بعد در ضیافتی پرشکوه که به افتخار او در هتل کارلتون برپا شده بود حاضر شد. در آن ضیافت لرد کرزن گفت:

این پیمان چیز تازه ای نیست و ما نمی خواهیم که ایران تنها کشوری برای پاسداری از هند باشد و خواهیم که ایران شالوده صلح دنیا باشد و گمانی نیست جز آن که ما استقلال این کشور را گرامی خواهیم داشت.

نصرت الدوله هم گفت:

حسن نیت و درک حقایق توسط هر دو دولت به آن ها اجازه درک این حقیقت را داد که مناسبات دوستانه بین دو کشور باید بر پایه احترام متقابل به هر کدام از دو کشور باشد. این نتیجه شایان توجه هر دو طرف ما را به سوی انعقاد قرارداد ۹ اوت هدایت کرد، قراردادی که باعث بر خورداری ایران از استقلال سیاسی و اقتصادی خواهد شد.

احمدشاه در ۳۱ اکتبر سال ۱۹۱۹ به لندن رسید. در ضیافت کاخ باکینگهام که جورج

پنجم شاه انگلیس برپا داشته بود سخنی از پیمان ۹ اوت ۱۹۱۹ به میان نیامد، اما در ضیافت کارلتون هاوس احمدشاه در پاسخ به سخنان کرزن گفت:

بسیار خوشحالم که از این موقعیت سود جسته و به آگاهی شما برسانم که تا چه اندازه از پیمانی که اخیراً میان دولت های ایران و بریتانیای کبیر بسته شده راضی و شادمانم. پیمانی که در آینده سبب پر توانی بیشتر روابط دو کشور خواهد گشت. و تایمز در گزارش آن ضیافت نوشت:

بی گمان پذیرایی از یک شاه بسیار خوب است، اما اگر ما درصدد به دست آوردن اعتماد مردمی هستیم که محمدعلی شاه را از تخت سلطنت فرو افکندند و امروز نگران کارهای پسر جوانش احمد شاه هستند به چیزهایی بیش از یک سوپ خرچنگ نیاز داریم.

شاه نیز پذیرای این پیمان شد و اگر بعد از آن روی گرداند به خاطر ایستادگی مردم در برابر آن بود. نه فشار و ثوق الدوله کارساز شد و نه پشتیبانی شاه از او.

انتشار خبر پیمان ۱۹۱۹ موجی از مخالفت را میان روحانیون برانگیخت. مرحوم سیدحسن مدرس در مخالفت با آن پیمان در سخنانی در مجلس شورای ملی گفت:

بنده خیال می کنم همه متن قرارداد را مطالعه کرده باشند. چون من اهل سیاست نبودم ابتدا آن را نخواندم، هر چند که یکی از مخالفان بودم. هر چه از من پرسیدند که این قرارداد کجایش بد است؟ گفتم من سر در نمی آورم. من سیاسی نیستم، آخوندم. فقط چیزی که می فهمم این است که بد است. بد تر از همه آن ماده اولش است که می گوید استقلال ایران را به رسمیت می شناسیم (خنده نمایندگان) این مثل این است که یکی به من بگوید من سیادت تو را می شناسم.

مقارن ورود هیأت های انگلیسی برای سامان دهی به اجرای پیمان، سیدحسن مدرس و شیخ حسین لنکرانی به سخنرانی علیه پیمان مزبور پرداختند و مردم را به رویارویی با این پیمان برانگیختند. حاج آقا جمال اصفهانی از مجتهدین محافظه کار و بنام تهران نیز که به طور معمول در سیاست مداخله نمی کرد به مخالفت با این قرارداد برخاست. احمدعلی سپهر یکی از شاهدان این رویدادها در خاطرات خود می نویسد:

میزبان محترم [شیخ حسین لنکرانی] اظهار داشت من مصمم هستم امشب ملاقاتی با دو مجتهد بزرگ بنمایم. از حاج امام جمعه خوئی استدعا کنم دستور دهند مسجد ترک ها

برای ایراد و عطف و خطابه در اختیار آزادیخواهان قرار گیرد و از آقا سیدحسن مدرس تمنا کنم هم رابطه شخصی خود را با وثوق الدوله قطع کند و هم پیشوایی نهضت مخالفین قرارداد را بپذیرد ...

مخالفان پیمان حتی حزبی علیه تشکیلات و وثوق الدوله و افرادی که مانند او با گرفتن رشوه به دفاع از پیمان می پرداختند، تشکیل دادند. حسن اعظام الوزاره قدسی یکی دیگر از شاهدان در این باره می گوید:

با تلاش ها و کوشش های علما و آقا سیدموسی مجتهد حزبی به نام جامعه ملیون اسلامی تشکیل گردید و پس از تنظیم مرامنامه و نظام نامه ای کاغذهایی به نام جمعیت و حزب جامعه ملیون اسلامی طبع نموده و مهوری نیز حاضر شد و حزب شروع به پخش اعلامیه و اطلاعیه شبنامه کرد و از اشخاص برجسته معروف چون آقا میرزا رضا خان نائینی، حاج شیخ حسین یزدی، حاج شیخ زین العابدین شاه حسینی، مستشار الدوله، ادیب السلطنه، آقا سیف اله خان نواب و سیدحسن مدرس و ... برای عضویت در حزب دعوت گردید. همچنین این جمعیت بیانیه ای علیه قرارداد انتشار داد و مقدمات مراجعت احمد شاه به ایران را فراهم کرد.

روزنامه ها هم آوا با مردم به مخالفت با پیمان برخاستند و تنها روزنامه رعد که سیدضیاء الدین آن را منتشر می کرد به پشتیبانی از پیمان برخاست و گاهی روزنامه ایران که ملک الشعراء بهار آن را منتشر می نمود و به نوشته یحیی دولت آبادی با کمک خرجی ای که از دولت می گرفت کارش می گشت، مقاله هایی به پشتیبانی از پیمان در خود داشت. در برابر کسانی هم بودند که از همان آغاز به مخالفت با پیمان در روزنامه ها برخاستند که نام آورترین شان عشقی و فرخی بودند.

عشقی در کنار مقاله های تند و بی پروایش شعرهایی نیز سرود و از آن میان:

دست و پای گله با دست شبانان بسته اند

گرگ های آنگلو ساکسون بر آن بنشسته اند

ای وثوق الدوله ایران ملک بابایت نبود

مزد کار دختر هر روزه یک جای نبودخوانی اندر ملک ما از خون خلق آرسته اند

هیأتی هم بهرشان خوان گسترانی می کنند

اجرت المثل متاع بچگی هایت نبود

تا که بفروشی به هر کو زر فشانی می کند

یا:

وای از این مهمان که پا در خانه نهاده هنوز پای صاحب خانه را از خانه بیرون می کند

داستان موش و گربه ست عهد ما و انگلیس

شیر هم باشیم گر ما، روبه دهر است او

هیچ می دانی حریف ما چه دارد در نظر

انگلیس آخر دلش بهر من و تو سوخته؟

آن که در آفریک بر ریگ بیابان چشم داشت موش را گر گربه گیرد رها چون می کند؟

شیر را روباه معروف است مغبون می کند

اینهمه خرج گزافی را که اکنون می کند؟

آن که بهر یک وجب خاک این قدر خون می کند

چشم پوشی از دیار گنج قارون می کند؟

عشقی در مقاله ای می نویسد:

این معاهده در ذهن بنده جز یک معامله فروش ایران به انگلستان چیز دیگری تلقی نشده، این بود که از بدو اطلاع از این مسئله شب و روز هرگاه که راه می روم فرض می کنم روی خاکی راه می روم که تا دیروز مال من بود و حالا مال دیگری است... این بود که شب و روز این اندیشه مرا راحت نگذارد و هر ساعتی یک نفرینی به نظم یا نثر به مرتکب این معامله می کنم....

فرخی قصیده ای بلند در زندان سرود که پاره ای از آن چنین است:

داد که دستور دیو خوی ز بیداد

داد قراری که بی قراری ملت

کاش یکی بردی این پیام به دستور

چشم بدت دور، وه چه خوب نمودی

در مائه بیستم که زنگی آفریک

خواجه ما دست بسته، پای شکسته

کشور جم را به باد بی هنری داد

زان به فلک می رسد ز ولوله و داد

کای ز قرار تو داد و ز عهد تو فریاد

خانه ما را خراب و خانه ات آباد

گشته ز زنجیر و بند بندگی آزاد

یکسره ما را به قتلگاه فرستاد

چند گونگی برخورد اهل قلم ایران در میان مردان عرصه قلم انگلیس نیز دیده شد. روزنامه های انگلیس با توجه به این که وابسته به کدام حزب و گروه و یا جناح فکری و سیاسی بودند، برخوردهایی گوناگون و گاه متضاد با این پیمان نمودند. بیشتر روزنامه های وابسته به محافظه کاران از پیمان ۹ اوت ۱۹۱۹ پشتیبانی کرده و تأکید داشتند به سبب وجود منافع فراوان در ایران برای انگلیس، پشتیبانی انگلیس از استقلال و حاکمیت ایران ضروری است. در برابر مطبوعات لیبرال به انتقاد و ابراز ناخرسندی از

سیاست انگلیس پرداختند.

روزنامه تایمز بر آن باور بود که این پیمان وسیله ای است برای توان بخشیدن به موقعیت کشور ایران به عنوان محوری در کشورهای خاورمیانه و نوشت اگر بخواهیم امنیت را در خاورمیانه پاس داریم این بهترین گامی است که برداشته شده است.

روزنامه اسپکتاتور در کنار پشتیبانی از بایستگی بستن چنین پیمانی نوشت:

پیمان ایران و انگلیس دولت بریتانیا را توانا می سازد تا جلوی دست اندازی روس ها به ایران را بگیرد... ما از این که می بینیم روزنامه های فرانسه حملات سختی به این پیمان می کنند بسیار متاسفیم هر چند که شاید این حملات به علت عدم درک درست از مفهوم و آن چه که در این پیمان است، باشد...

در سر مقاله روزنامه نیو استیتمن نوشته شد:

پیمان ایران و انگلیس برخلاف ظاهرش که مشکوک به نظر می رسد، واقعاً برای اختناق ایران نیست. این پیمان بی گمان سبب فراوانی نفوذ ما در ایران خواهد شد و به وسیله این پیمان کمک هایی که ایران به آن نیاز دارد در اختیار آن کشور قرار خواهد گرفت و سبب خواهد شد که ما قادر به اجرا و انجام شرافتمندانه تعهدات خود در ایران شویم. بنابراین موردی برای ترس ایرانی ها وجود ندارد.

سردبیر روزنامه اوت لوک در یکی از مقالات خود نوشت:

پیمان تازه ایران و انگلیس مورد استقبال همه کسانی قرار خواهد گرفت که قلباً به منافع ایران و انگلیس علاقه مند هستند. این قرارداد در حد خود عبارت است از نظم و ترتیبی ساده و روشن و حساس و به طور خلاصه عبارت است از اعمال و اجرای سیاستی بجا و صحیح و درست.

نشریه فورنایتلی ریویو پس از بررسی تاریخچه روابط ایران و انگلیس به این پیمان پرداخته و نوشته:

ما به خوبی می فهمیم که به عنوان وظیفه باید به همسایه خود کمک های لازم را که موجب نجات او می شود بنماییم. بی گمان این پیمان در یک جو اعتماد رویارو تهیه گشته و بسته شده است و موجب نجات ایران خواهد شد.

دیلی تلگراف روزنامه ناشر افکار چپ میانه هدف انگلیس از بستن آن پیمان را رهایی و نجات ایران از برزخ هرج و مرج دانست. نشریه نیر ایست ناشر افکار

بازرگانان و سرمایه داران انگلیسی در خاورزمین بستن چنین پیمانی را به دولت های ایران و انگلیس شادباش گفت و آن را سرآغاز دلچسبی برای سیاست تازه پس از جنگ انگلیس در ایران دانست.

در برابر روزنامه های پشتیبان سیاست انگلیس و پیمان بسته شده، برخی از روزنامه ها نیز به رویارویی با آن برخاستند. روزنامه منچستر گاردین - روزنامه لیبرال متمایل به چپ میانه - نوشت:

اگر چنین پیمانی را کشور دیگری با ایران بسته بود بی گمان عنوان تحت الحمایگی به خود می گرفت و اجرا و اعمال نوعی قیمومیت قلمداد می گشت.

دیلی نیوز روزنامه لیبرال با کنایه نوشت تا زمانی که این پیمان استقلال ایران را بدانگونه که در آن آمده است تضمین کند، دست ایران برای هیچ اقدامی باز نیست و لیورپول پُست سرّی بودن جریان گفتگوهای منجر به پیمان و نحوه بسته شدن آن را ناخوشایند دانست.

این پیمان تنها ایران را نیاززده بود. چه بسیار بودند کسانی که در گوشه و کنار جهان هر یک به سببی به پرخاش به آن پرداختند. اما در میان همه فرانسوی ها و آمریکایی ها و روس ها هر یک به دلیل ویژه ای با آن در افتادند.

تندترین واکنش خارجی از سوی فرانسوی ها به نمایش در آمد. آغازگر واکنش فرانسه در ایران موسیو بوبن وزیرمختار فرانسه در ایران بود. ناخرسندی فرانسوی ها از کرده انگلیسی ها بیشتر ریشه در درگیری آن ها در سوریه داشت. آنان تلاش و پیروزی انگلیس در بستن پیمان را کوششی در راه گسترش جویی می دیدند و دریافته بودند چیرگی انگلیس بر ایران که گستره ای سه برابر خاک فرانسه داشت و ثروتی بی اندازه در آن یافته می شد، گونه ای نابرابری توان میان ابرتوانمندان [= ابرقدرت ها] بزرگ جهانی پدید می آورد. دولتمردان فرانسه برآیند بسته شدن پیمان را تحت الحمایه شدن ایران برآورد کردند و کوشیدند تا انتقام تلاش انگلیس در راه مرزمنند [= محدود] کردن حضور فرانسه در سوریه را با رویارویی در برابر تلاش انگلیس برای فروبردن ایران بگیرند. کرزن در نامه ای به لئندسی کاردار سفارت انگلیس در تهران می نویسد:

بر پایه آگاهی های به دست آمده وزیرمختار فرانسه در تهران بیشترین تلاش خود را انجام می دهد تا پیمان را ناهنجار و زشت جلوه دهد... از این رو دور نیست که بکوشد

تا همکار آمریکایی خود را نیز برانگیخته و با خود همدست کند و به یاری او در راه بی اعتبار کردن پیمان تلاش نماید.

پی گیری تلاش برای رویارویی با پیمان ۹ اوت از سوی بوبن، سرانجام کرزن را به واکنش واداشت و وی گلایه نامه تندی به سفارت فرانسه در لندن فرستاد و از دولت فرانسه خواست تا جلوی کارهای دشمنانه بوبن در تهران را بگیرد. پاسخ سفارت فرانسه به گلایه نامه کرزن آن بود که میان کرده های بوبن و سیاست خارجی فرانسه هماهنگی وجود ندارد و بی گمان این موضوع از سوی دولت فرانسه به بوبن اطلاع داده خواهد شد.

کرزن می دانست برخلاف بیانیه سفارت فرانسه در لندن، دولت فرانسه پشتیبان کردار بوبن در تهران است و بر آن پایه در نامه ای به کاکس نوشت:

برداشت من این است که دولت فرانسه بدانگونه که وانمود می کند از کارهای بوبن در تهران بی خبر نیست.

او راست می گفت؛ چه این که آلبر توماس وزیر تسلیحات فرانسه در ۲۹ اوت سال ۱۹۱۹ در پارلمان فرانسه گفت:

اگر ما در برابر اشتباهات آن ها که پیش چشمانمان انجام می گیرد خموشی پیشه کنیم و هشدار ندهیم و اعتراض نکنیم و از دوستانمان نخواهیم که وظایفشان را برای برقراری صلح در جهان انجام دهند، آنگاه جهانیان حق خواهند داشت که ما را در اشتباه آن ها شریک و مسئول بدانند.

شگفت این که این گفته کسی است که به دوستی با انگلیس در میان سیاستمداران فرانسوی شهره بود. وی گفت:

ایمان دارم و به راستی بر این باورم در این دنیایی که در آن زندگی می کنیم، بریتانیای کبیر با آن سنت های ژرف و ریشه دارش توانی است بزرگ برای آزاد ساختن ملت های پس مانده به سبب ناداری و نادانیشان. لذا نمی توانم در برابر کاری که جزییات آن به تازگی فاش شده و به گوش ما رسیده است - منظورم پیمانی است که بریتانیای کبیر با ایران بسته - خموش بمانم. زیباترین و راستین ترین دلیلی که انگلستان برای ابراز حسن نیت و بی غرضی خود می توانست به جهان ارائه کند دادن استقلال به این گونه ملت های تحت الحمایه بود نه بستن قراردادی از این نوع که اخیراً



با حکومت ایران امضا کرده است. انگلیس با این کار می خواهد مرزهای امپراتوری خود را بیش از پیش گسترش دهد و به این شکل دوستان خود را به شک اندازد که این سرزمین گسترده زیر چیرگی انگلیس را در آینده چه بنامند، امپراتوری گسترش جویان یا امپراتوری آزاد کنندگان؟

تندروی سیاستمداران فرانسوی، انگلیس را به فشار آوردن به ایران برای محدود ساختن میزان فعالیت فرانسوی ها به ویژه بوبن در تهران برانگیخت و بر پایه فشار آن ها بود که وثوق الدوله به صمدخان ممتازالسلطنه وزیرمختار ایران در پاریس دستور داد گلایه نامه ای تنظیم کند و آن را به وزارت خارجه فرانسه بفرستد.

وزارت خارجه فرانسه گلایه نامه دولت ایران را برای بوبن فرستاد و بوبن در واکنش به آن وثوق الدوله را بازخواست کرد. پاسخ وثوق الدوله اعلام بی اطلاعی از آن نامه و مقصر دانستن ممتازالسلطنه در تنظیم آن نامه بدانگونه بود. بوبن پذیرای خموشی نبود و با پشتیبانی او وابسته نظامی سفارت به برانگیختن افسران ژاندارمری برای رویارویی با پیمان پرداخت.

سفارت فرانسه حافظ منافع شهروندان سوئدی در ایران بود و به بهانه پشتیبانی از سرنوشت افسران سوئدی ژاندارمری خود را برای این اقدامات محق می دانست. موسیو مالزاک کنسولیاری فرانسه در تهران به قاضی عسکر ژاندارمری گفت اگر ژاندارم ها از پذیرش پیمان سر باز زنند از پشتیبانی سفارتخانه های فرانسه و ایالات متحده برخوردار خواهند شد.

هم زمان با اقدامات سفارت فرانسه در تهران روزنامه های فرانسه نیز به بررسی پیمان مزبور و مخالفت با آن برخاستند. لحن روزنامه های فرانسه در برابر سیاست انگلیس در ایران لحن متعارف سیاست و روابط بین الملل نبود و نمی توان بر آن نام انتقاد نهاد. نشریه لوروپ نوول نوشت:

ایران منحصراً زیر کنترل بریتانیا در آمده و از وجود همه نیروهای دیگر پاک شده است. آن نیرویی که بیش از همه آسیب دیده فرانسه است. این فرانسه بود که لرد کرزن بر ضد آن ماه های طولانی دسیسه کرده و توانسته است در برابر آن پیروزی لازم را به دست آورد.

نشریه اکو دو پاری نوشت:

اگر شرط های نگاشته شده در پیمان ایران و انگلیس بیانگر مفهوم تحت الحمایگی نیست، باید گفت که واژه ها معنی خود را از دست داده اند... در هیچ جای متن پیمان رسماً اشاره ای به تحت الحمایگی نشده و تردیدی نیست که حتی عبارات یکی از مفاد پیمان تضمین کننده استقلال و تمامیت ارضی ایران است ولی بقیه موارد موجود در قرارداد به شکلی است که کسی را فریب نخواهد داد.

روزنامه لوتان ارگان نیمه رسمی وزارت امور خارجه فرانسه در کنار بررسی و تحلیل پیمان نوشت:

پیمان ایران و انگلیس زبانی برای منافع اقتصادی فرانسه ندارد چرا که اصلاً فرانسه در جستجوی هیچ منفعت اقتصادی در ایران نیست. این قرارداد ظاهراً بر استقلال و تمامیت ارضی ایران تصریح و تأکید دارد. این تصریح پیش تر در پیمان ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس نیز انجام گرفته بود، در حالی که هدف از بستن چنین پیمانی دو پاره ساختن خاک ایران بین دو همسایه شمالی و جنوبی بود. اگر به پیمان بنگریم همان مفاهیم و جملاتی را که پیش تر در پیمان ۱۹۰۷ برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران به کار رفته بود، در پیمان تازه می یابیم. پس به سختی می توان پذیرفت که آن مفاهیم در ۱۹۱۹ معنای دیگری جز واژه ها و مفاهیم به کار رفته در سال ۱۹۰۷ داشته باشد.

ژورنال دودبا پیمان ایران و انگلیس را پیش در آمد قرار گرفتن ایران در ردیف و موقعیت مصر دانست و افزود افکار همگانی در ایران پیشوازی از این پیمان ننموده است.

در برابر نوشته های روزنامه های فرانسه، نشریه انگلیسی نیشن نوشت:

امپریالیست های فرانسه با قرار دادن پیاز سوریه در برابر چشمان خود اشک تمساح می ریزند.

کرزن در تلگرامی به کاکس مخالفت نشریه های فرانسوی را به آگاهی او رساند و نوشت روزنامه های فرانسه گزارش های تحریف شده و مغرضانه ای درباره پیمان ایران و انگلیس انتشار می دهند و او باید مواظب واکنش های تأثیر یافته از این انگیزش ها باشد.

در کنار واکنش نرم فرانسه، دولت روسیه به واکنشی بسیار تند دست زد و در ۳۰ اوت ۱۹۱۹ بیانیه ای از سوی چیچرین کمیسر خارجی دولت شوروی و نریمان نریمانف کمیسر امور مسلمانان صادر شد. آن دو در آن بیانیه پس از یک پیش در آمد

طولانی که در آن به سیاست های روسیه تزاری سخت تاخته بودند، پیمان ایران و انگلیس را مورد حمله قرار دادند. در آن بیانیه آمده بود:

اولین و راسخ ترین باور حکومت جماهیر شوروی کارگران و کشاورزان این است که همه توانمند و ناتوان مستقل و از چیرگی دیگران آزاد باشند و نباید زیر نفوذ خارجی قرار گیرند. هیچ حکومتی حق ندارد آن ها را به جبر و زور به زیر تسلط خود درآورد... ما انتظار داریم ایران سیاست تازه ای پیدا کند و به تجاوزات خارجی پایان دهد... انگلیس حلقه بردگی را بر گردن مردم ایران افکنده است و حکومت شورایی کارگران و کشاورزان به صراحت اعلام می دارد که پیمان ایران و انگلیس را که به بردگی ایرانی ها رسمیت می بخشد، نخواهد پذیرفت. پیمان شرم آور ایران و انگلیس که به وسیله حکام شما در ایران، خود و شما را به راهزنان و غارتگران انگلیسی فروخته است کاغذ پاره ای بیش نیست و ما هیچ گاه آن را قانونی نمی شناسیم.

کاکس در گزارش خود به کرزن بارها از مخالفت روس ها با پیمان یاد می کند. وی در گزارش ۲۲ اوت خود در کنار برشمردن گروه ها و افراد گوناگون مخالف پیمان از افسران ارتش قزاق اعم از ایرانی و روس نام می برد و در گزارش ۳۰ سپتامبر خود می نویسد:

تنها عامل نگران کننده در حال حاضر مخالفتی است که از سوی عناصر گوناگون روس که دل بسته به پاسداری از منافع سنتی روسیه در ایران هستند ابراز می گردد. این عوامل عبارتند از:

شخص ژنرال استاروسلسکی

سفارت روسیه تزاری و عوامل وابسته به این سفارتخانه

بلشویک ها

لرد داریبی سفیر انگلیس در پاریس به نقل از نصرت الدوله فیروز- که در آن زمان در پاریس بود- در گزارشی به کرزن می نویسد:

در توطئه هایی که در تهران بر ضد حکومت فعلی و پیمان میان ایران و انگلیس برپا می گردد، عناصر روس نقش بزرگی بازی می کنند. روس ها در کوشش هستند تا برای حکومت و ثوق الدوله زحمت ایجاد کنند و احساسات همگانی مردم را در ایالت های شمالی ایران- که اتباع روسیه در همه جای آن پراکنده اند- بر ضد حکومت

برانگیزند... این افراد چنان در اقدامات مغرضانه خود پیش رفته اند که اکنون می خواهند میان عناصر آشوب طلب ایرانی و حکومت بلشویکی روسیه روابط حسنه برقرار نمایند.

روس ها خیلی از چیزها را از دست رفته می دیدند و دلمشغولی فراوانشان به درگیری های گوناگون درونی کم تر به آن ها فرصت پرداختن به مسئله پیمان ایران و انگلیس را می داد، ولی به هر شیوه باید کاری می کردند. آنان باید نشان می دادند انگلیس - نه بدانگونه که می گوید- توانی برای پاسداری از ایران بر پایه پیمان خود با ایران را ندارد. روسیه می دانست جنگ بزرگ انگلیس را از پای در آورده و آماده خارج شدن از دایره قدرت نموده است. بر آن پایه بر آن شدند که با تازشی به ایران، ناتوانی انگلیس را به جهانیان بنمایانند.

در ۱۶ مه سال ۱۹۲۰ میلادی کمیته اجرایی بین الملل کمونیسم بیانیه ای خطاب به توده های ستم دیده ایران و افغانستان و ترکیه صادر کرد. در آن بیانیه آمده بود:

کشاورزان و کارگران ایران. حکومت تهران و پیروان آن ها و خان های ایالات همه نوع ستم به شما روا داشته اند... آن ها سال پیش کشور شما را به دو میلیون پوند به سرمایه داران انگلیسی فروختند. انگلیسی ها می خواهند با تشکیل ارتشی در ایران بیش از گذشته شما را مورد ظلم و ستم قرار دهند...

پس از دو روز ارتش سرخ به انزلی تاخت. نیروهای انگلیسی ناتوان از رویارویی با روس ها انزلی را رها کردند و آشکار شد انگلیس دارای آن توانمندی که خود می گوید نیست و همین سبب برانگیخته شدن بسیاری از مخالفانِ خموشِ پیمان و برپاخاستن خروش شد.

نورمن سفیر انگلیس در تهران در گزارش به وزارت امور خارجه انگلیس می نویسد:

ما اکنون در وضعیتی قرار گرفته ایم که نه تنها از سوی عناصر اتوکرات مورد حمله و انتقاد قرار داریم، بلکه اعتقاد و اعتماد آن دسته ای را که خود را دموکرات های ملت گرا و یا هر چیز دیگری می نامند، از دست داده ایم و از سوی آن ها مورد حمله و انتقاد هستیم. موقعیت ما در حقیقت آن چنان تنزل کرده است که باید گفت احساسی را که ایرانی ها پیش تر نسبت به روس ها داشتند، اکنون نسبت به ما دارند.

آشوب برپاخاسته در ایران سبب شد حزب کمونیست ایران در پایان نخستین کنگره

خود در ژوئیه سال ۱۹۲۰ بیانیه ای صادر نماید که در آن پس از تاختن به امپریالیسم انگلیس آمده بود وظیفه حزب کمونیست ایران آن است که همراه شوروی بر ضد کاپیتالیسم جهانی بجنگد و از همه نیروهای مخالف انگلیسی ها و حکومت شاه ایران پشتیبانی کند.

ستیزه روسیه با انگلیس ریشه در گذشته ای دور داشت. اما ایالات متحده آمریکا که جنگ بزرگ پرده از روی توان پنهانش بر گرفته و در پایان آن جنگ خود را چیره بر بسیاری از امور جهان می دید، در آن اندیشه که هر دگرگونی در جهان باید با رایزنی او انجام گیرد، بر آن بود تا راه ترمیم توان های از دست رفته در جنگ بزرگ را بر هماوردهای خود در جهان ببندد. از آن رو واکنشی اندیشمندانه تر از روسیه و فرانسه نشان داد و به مخالفتی با نمایی اصولی تر و اخلاقی تر دست زد.

کالدول وزیرمختار ایالات متحده در تهران دو روز پس از بسته شدن پیمان، از سفر به کشور خود به تهران بازگشت و بی درنگ نغمه مخالفت سر داد. کاکس در گزارشی برای کرزن، از سفارت ایالات متحده به عنوان کانون انگیزش هایی علیه پیمان یاد می کند و از کرزن می خواهد با دولت ایالات متحده تماس بگیرد و مانع از ادامه فعالیت های مخالف آن کشور در تهران شود. بر پایه گزارش کاکس، لرد کرزن در ۱۸ اوت ۱۹۱۹ با دیویس سفیر ایالات متحده در لندن دیدار کرد و از او خواست به کالدول وزیرمختار ایالات متحده در تهران دستور دهد تا بر اساس همسویی ایالات متحده با آن پیمان، ایرانی ها را به پذیرش آن دلگرم سازد.

سیدضیاء الدین طباطبایی در واکنش به موضع ایالات متحده در برابر پیمان در ۱۹ اوت نوشت:

دولت اتازونی آمریکا همچنان که احساسات انسان پروری و نوع دوستی را در قالب الفاظ به تمام ملل جهان اعلام نموده بود نسبت به ایران هم همین کلمات و الفاظ را استعمال می کرد ... سیاست عالیه بین المللی و مصالح و منافع ملت اتازونی و بالاخره عقیده مونرو و اسرار دیپلماسی اجازه نداد که حکومت واشنگتن حتی یک کلمه و یک قدم در مساعدت با آمل ملت ایران، اظهار نماید و یا اقدامی را جایز شمرد ... سکوت عمیق و مغرضانه برای چیست؟ برای این که دنیا و صفحه گیتی منقسم گشته بود و ایران هم در منطقه انگلیس بود ... در تفسیر مواد ویلسون ما راه خطا پیموده

بودیم ... مملکت مصر فریب مواد ویلسون را خورد و برای اعاده استقلال نهضت را پیشه خود ساخت و بعد از جاری شدن جوی های خون اولین اعلامیه ای که در قاهره صادر گردید از جانب نماینده اتازونی مبنی بود بر این که ویلسون حاکمیت انگلستان بر مصر را مخالف اصول چهارده گانه نمی شمارد.

در پاسخ، سفارت ایالات متحده در تهران در ۹ سپتامبر اعلامیه ای منتشر کرد که در آن چنین آمده بود:

نظر به مطالب غیرواقعی و سوء تعبیری که در سرمقاله مورخ ۱۹ اوت روزنامه رعد از رویه پرزیدنت ویلسون و هیأت نمایندگی آمریکا در کنفرانس صلح پاریس و به طور کلی از رویه کشور آمریکا نسبت به ایران به عمل آمده است، مقتضی است عین ابلاغیه ای را که از طرف وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا صادر شده به اطلاع برسانم.

دولت ایالات متحده آمریکا به شما می گوید که نزد اولیای دولت ایران و یا نزد هر ایرانی دیگر رسماً این شایعه را تکذیب کنید که کشور آمریکا از کمک به ایران مضایقه و امتناع ورزیده است.

اعضای هیأت نمایندگی آمریکا در کنفرانس صلح پاریس به کترات و با نهایت اشتیاق مساعی خود را به کار بردند تا هیأت نمایندگی ایران بتواند در کنفرانس شرکت نموده و حرف های خود را به سمع نمایندگان دولت های شرکت کننده برساند. اعضای هیأت نمایندگی ما از این که مساعی آن ها با حمایت دیگران روبرو نشد، متعجب بودند و اکنون معلوم می شود که عقد قرارداد جدیدی بین ایران و انگلیس مانع از به ثمر رسیدن مساعی آن ها بوده است.

همچنین به نظر می رسد دولت ایران نیز از مساعی نمایندگان در کنفرانس صلح پاریس حمایت موثری نکرده است. دولت آمریکا از شنیدن خبر بسته شدن قرارداد جدید ایران و انگلیس متعجب است. زیرا این امر نشانگر آن است که دولت ایران علیرغم نظر اعضای هیأت نمایندگی خود در پاریس که خواستار کمک و معاضدت آمریکا نسبت به کشورشان بودند، طالب حمایت و کمک آمریکا نیست.

در پی صدور اعلامیه سفارت ایالات متحده آمریکا، کاکس در گزارشی به لندن نوشت:

وثوق الدوله درخواست می کند که در صورت امکان دولت بریتانیا دولت ایالات متحده را وادار کند تا اعلامیه ای دیگر صادر کند و در ضمن آن توضیح دهد ..... به هیچ وجه

قصده آن را نداشته است تا اصالت پیمان ایران و انگلیس را مورد شک و تردید قرار دهد، زیرا این پیمان به تصدیق ایالات متحده از هر سویی به سود ایران است و کرزن به پیشنهاد کاکس در ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۹ نامه ای به سفیر ایالات متحده در لندن نوشت و در آن نامه اعلامیه سفارت ایالات متحده در تهران را دشمنانه و ناهماهنگ با آداب و عرف دیپلماسی خواند و یادآور شد که بی گمان از چشم ایرانی ها و ناظران داخلی چنین برداشت خواهد شد که دولت ایالات متحده به پیمان ایران و انگلیس با دیدی دشمنانه و ناخوشایند می نگرد و بهتر است به سفیر ایالات متحده در تهران دستور داده شود که واکنش های ناخوشایندی را که بر پایه اعلامیه او پدید آمده است از میان بردارد.

کرزن سیاست خود را دگرگون کرده بود. او پیش تر خواهان پشتیبانی ایالات متحده از برنامه های انگلیس در ایران بود ولی اکنون رسماً خواهان عدم مداخله ایالات متحده در امور ایران گشته بود. دگرگونی سیاست کرزن چاره ساز نشد، چه این که دیویس سفیر ایالات متحده در لندن در پاسخ به او نوشت پنهان کاری های انگلیس در زمینه محرمانه نگه داشتن گفتگوهایی که به عقد پیمان میان ایران و انگلیس انجامید اثر بسیار ناخوشایندی در رییس جمهور ایالات متحده بر جای نهاده است و هر دوی آن ها بر این باورند که در این کار نوعی ناراستی دیده می شود که سبب شک و بدگمانی گشته است و بر این پایه دولت ایالات متحده حاضر نیست کاری انجام دهد که از دید ایرانی ها به منزله پذیرش پیمان مذکور از سوی ایالات متحده تلقی گردد.

جان دیویس پس از دریافت دستور از وزارت امور خارجه ایالات متحده در پاسخ رسمی به کرزن نوشت:

دولت بریتانیا بی آن که پیش تر به مقامات رسمی ایالات متحده اطلاع دهد و خرسندی و همسویی آن ها را جلب نماید، پیمانی با دولت شاه ایران بسته است که اگر اجرا گردد بی گمان اثرات ناخواسته و ناگواری در روابط ایران و ایالات متحده بر جای خواهد نهاد. ... در پایان دستور دارم که دیدگاه قطعی دولت ایالات متحده را به آگاهی جنابعالی برسانم. دولت متبوع من پیمان تازه ایران و انگلیس را با حسن قبول تلقی نمی کند، مگر آن که ثابت شود که دولت و مردم ایران متحداً از پیمان پشتیبانی می کنند و آن را می پذیرند.

ناخرسندی آمریکایی ها از پیمان میان ایران و انگلیس را باید بر پایه علت های چندگانه ای بررسی نمود. نخست آن که روشنفکران آرمانگرای آمریکایی که از دهه های پسین سده نوزدهم میلادی به رویارویی با رشد امپریالیستی انگلیس برخاسته بودند به خوبی می دیدند که با بسته شدن پیمان هایی چون پیمان ۹ اوت ۱۹۱۹ انگلیس و ایران دست انگلیس برای چپاول هر چه بیشتر پهنه هایی از جهان باز و با دست اندازی انگلیس به منابع نفتی جهان راه رشد توان ایالات متحده بسته خواهد شد.

دیگر آن که هنوز شمار فراوانی از سیاستمداران آمریکایی هوادار آموزه سیاسی جیمز مونرو در زمینه پذیرش سیاست انزوا بودند و بودن دولت ایالات متحده را در کنار دولت های غارتگری چون انگلیس توهینی به اصول سیاست ایالات متحده می پنداشتند و رویارویی با این پیمان را راهی برای رویارویی با سیاست انگلیس و در نتیجه با سیاست دولت وقت ایالات متحده که پذیرفته بود با انگلیس در کنفرانسی برای تعیین وضع آینده جهان در پاریس همنشین شود، می دانستند. اما بی گمان آن چه بیش از همه در موضع گیری آمریکایی ها نقش داشت هراس آنان از به خطر افتادن سودهایشان در زمینه نفت بود.

انستیتوی نفت آمریکا در گزارشی محرمانه به وزارت امور خارجه ایالات متحده نوشت:

پیمان میان ایران و انگلیس نه تنها منابع نفت ایران را در انحصار شرکت نفت ایران و انگلیس در می آورد بلکه آمریکایی ها را از دست یافتن به این منابع محروم می کند.

بر آن پایه کُلبی معاون وزارت امور خارجه ایالات متحده در تلگرامی به کالدول وزیرمختار آن کشور در تهران نوشت:

وزارت امور خارجه آمریکا نگران است که چنان چه پیمان به تصویب مجلس ایران رسد کمپانی های نفتی آمریکایی برای به دست آوردن امتیازهای نفتی در ایران دچار مشکلات فراوان خواهند شد.

بر پایه رویارویی سه گروه آرمانگرایان و پشتیبانان سیاست انزوا و پاسداران منافع نفتی، روزنامه های هوادار آنان و روزنامه های مستقل ایالات متحده نیز به رویارویی با پیمان ایران و انگلیس برخاستند. نشریه نیشن نوشت:

آمریکایی ها باید از این دست اندازی بریتانیا به ایران درس بگیرند. اگر جهان اندکی احترام برای جامعه ملل به عنوان بهترین سازمان برای پاسداری از صلح یا ابزاری برای



گسترش عدالت در میان ملت های گوناگون قائل بود، آن را پیمان ایران و انگلیس از میان برد. اگر هنوز گروهی بر این باورند که دولت لوید جرج با درستی و صداقت نقش خود را در پاریس اجرا کرده یا دولت بریتانیا از سیاست های پنهانی خود و دست اندازی به سرزمین های دیگر دست برداشته است، به خطا می روند و در اشتباهند.

در مجله سنچوری به قلم لوتروپ استودارد نوشته شد:

ایران مُرد. گواهی مرگ ایران نیز پیمان ایران و انگلیس بود که توسط دولت بریتانیا در ۱۵ اوت ۱۹۱۹ منتشر گردید. این پیمان که منحصر در جهت سودهای بریتانیای کبیر پدید آمده است. نابودی حاکمیت ایران را که با پیمان ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس آغاز گشته بود، تکمیل می نماید. بنابراین باید ایران را در ردیف مصر و عربستان و بین النهرین قرار دهیم و به عنوان کشور تحت الحمايه دیگری از امپراتوری بریتانیای کبیر بشناسیم.

روزنامه نیویورک تایمز نوشت:

بریتانیای کبیر اساس و بنیان جامعه ملل را سست کرد و در هم ریخت. شورای عالی جامعه ملل از دریافت این گزارش که انگلیس یک پیمان پنهانی با ایران بسته است و ایران را زیر نظر خود گرفته بسیار مضطرب و نگران است.

مجله آمریکایی حقوق بین الملل نوشت:

این حقیقتی غیرقابل تردید است که ایران زیر نفوذ و تحت الحمايه واقعی بریتانیای کبیر شده است. در شرایطی که پیمان تعیین کرده است چگونه می توان جز این اندیشید؟

نشریه نیورپابلیک از جناح چپ میانه آمریکا با تاختن به سیاست انگلیس نوشت:

امپریالیست ها هرگز کاری انجام نمی دهند مگر به خاطر سودهای مردمی که آن ها را تحت استعمار خود در آورده اند. انگلستان بر ایرلند فرمان می راند به خاطر سودهای مردم ایرلند، بر هند فرمانروایی دارد به خاطر سودهایی که از هندی ها نصیبش می گردد و بر مصر به خاطر منافع مصری ها و اکنون می خواهد تا بر ایران حاکم شود. البته به خاطر ایرانی ها ... نیروی نظامی و امور مالی عمومی دو عامل عمده و نشانه بزرگ حاکمیت و استقلال هستند. جنگ و صلح نیز به دو عامل فوق بستگی دارد و انگلستان

اکنون می رود تا هر دو عامل تعیین کننده را در ایران زیر کنترل خود درآورد.

احمدشاه در ۱۲ خرداد سال ۱۲۹۹ خورشیدی / ۲ ژوئن سال ۱۹۲۰ پس از سفری دو ماهه به اروپا به ایران بازگشت. ماه هایی که ایران رویدادهای فراوانی را دیده و آزموده بود شاه در اروپا بود. با بازگشت شاه به کشور و ثوق الدوله دریافت ادامه کارش ناممکن است و کناره جویی خواست. نورمن سفیر انگلیس در گزارشی به تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۲۰ برای کرزن می نویسد:

نخست وزیر اکنون به اندازه ای مورد نفرت است که حتی دیگر وجودش برای دولت بریتانیا نیز فایده ای ندارد و سود ما در آن است که دولت دیگری بر سر کار آید. من بر این باورم که ما به نخست وزیری نیاز داریم که بتواند نظر مخالفان را جلب کند.

با این همه نورمن کوشید تا و ثوق الدوله را بر سر کار نگه دارد، ولی احمد شاه حاضر به ادامه کار و ثوق الدوله نبود. احمد شاه در ۳ تیر ماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی / ۲۴ ژوئن سال ۱۹۲۰ پذیرای کناره جویی و ثوق الدوله شد و پس از دو روز فرمان نخست وزیری مشیرالدوله را امضا کرد.

مشیرالدوله در نخستین بیانیه خود چنین نوشت:

راجع به قراردادی که موسوم به قرارداد ایران و انگلیس است چون بدیهی است که اجرای قرارداد مزبور باید به تصویب مجلس شورای ملی موکول شود، بنابراین عجلتاً عملیات اجرائیه آن موقوف می ماند و مساعدتی که راجع به مسائل مطروحه مابین دولتین از طرف دولت فحیمه انگلستان و وزیرمختار محترم آن دولت با کابینه حاضر به عمل آمده، باعث خرسندی و موجب امیدواری است. رجاء واثق دارم که با حسن نیتی که از طرف اولیای دولتین ایران و انگلستان مشاهده می شود، روابط و داد و همسایگی در تزیاید و رشته های مودت و صمیمیت محکم تر گردد... .

با این شیوه، مشیرالدوله، پیمان ۹ اوت سال ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را به حالت تعلیق درآورد و همه مستشاران نظامی و مالی انگلیس را که بر پایه پیمان مزبور در ایران کار می کردند برکنار نمود.

به دنبال اعلامیه دولت مشیرالدوله گروهی از نمایندگان انتخاب شده برای دوره چهارم مجلس شورای ملی از ترس آن که به هواداری از پیمان متهم گردند به تندی اطلاعیه ای دادند و مخالفت خود را با آن پیمان اعلام داشتند.

مشیرالدوله در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰/۵ آبان ۱۲۹۹ به بهانه مخالفت با برکناری ژنرال استاروسلسکی از فرماندهی ارتش قزاق که دست انگلیس را برای چیرگی بر امور نظامی ایران می گشود، از نخست وزیری استعفا کرد و فتح الله اکبر سپهدار رشتی، جانشین او شد و اعلام داشت پی گیر سیاست های مشیرالدوله در زمینه برخورد با پیمان ۱۹۱۹ خواهد بود.

سپهدار در ۲۴ دی ۱۲۹۹ خورشیدی/۱۴ ژانویه سال ۱۹۲۱ میلادی از کار کنار رفت و تلاش شاه برای گزینش نخست وزیری تازه به جایی نرسید و به ناچار بار دیگر در ۲ بهمن ۱۲۹۹/۲۲ ژانویه ۱۹۲۱ سپهدار را به نخست وزیری برگزید و سپهدار کابینه خود را در ۲۸ بهمن ۱۲۹۹/۱۷ فوریه ۱۹۲۱ معرفی کرد. کابینه ای که پنج روز بیشتر بر سر کار نماند. در بامداد روز سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی/۲۲ فوریه سال ۱۹۲۱ میلادی تهران به دست قزاقان زیر فرمان رضاخان گشوده شد و بر اثر فشار نورمن، احمد شاه فرمان نخست وزیری سیدضیاء الدین طباطبایی را امضا کرد و سیدضیاء الدین در نخستین گام لغو رسمی پیمان ۹ اوت سال ۱۹۱۹ میلادی را اعلام کرد. چیزی بهتر از قرارداد ۱۹۱۹ نصیب انگلستان شده بود.

پانوشت ها

\* این مقاله پیش از این در مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی - خرداد و تیر ۱۳۷۷ - شماره ۱۲۹ و ۱۳۰ منتشر

شده بود که با اصلاحات و افزودن اسناد جدید ارائه شده است. (مؤلف)

\*\* دکترای تاریخ، آکادمی علوم آذربایجان.

۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تاریخ روابط خارجی ایران. ص ۳۳۷

۲. در اوت سال ۱۹۱۸ میلادی میرزا کوچک خان پیمانی با ژنرال دنسترویل بست که بر پایه آن، دنسترویل اجازه

یافت سپاهیان را بی هیچ رنجی از راه گیلان به قفقاز ببرد. کوچک خان تأمین خوار و بار و سیورسات اردوی

انگلیس را نیز بر عهده گرفت. (ا.س. ملیکف. استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران. ترجمه سیروس ایزدی.

انگلیسی ها در عوض، حکومت او): تهران: کتاب های جیبی. ۱۳۵۸. ص ۱۹). لنچوفسکی در این باره می نویسد

«[میرزا کوچک خان] در گیلان و حق گزینش حاکم رشت را برای وی به رسمیت شناختند

Great Britain, Imperial War Cabinet, Committee of Imperial Defence, ۲۳/۴۱, No. ۲۰/۵, ۳

p.۲۴

.Ibid. Cab ۲۳/۴۱, No ۳۶۹, ۳۰ December ۱۹۱۷, P.S. ۴

۵. دنيس رايٲ. انگليسيان در ميان ايرانيان. ترجمه غلامحسين صدر افشار. تهران. دنيا. ۱۳۵۷. ص ۳۶

۶. محمدعلي کاتوزيان. اقتصاد سياسي ايران. ترجمه محمدرضا نفيسي. تهران. پاپيروس. ۱۳۶۶. ص ۱۱۰

۷. عباس اسڪندري. تاريخ مفصل مشروطيت ايران يا كتاب آرزو. تهران. پروين. ۱۳۲۳. جلد اول. ص ۱۱۸

۸. سيد مهدي فرخ. خاطرات سياسي فرخ. تهران. جاويدان. ۱۳۴۷. ص ۴۲

۹. H.W.V. TEMPERLEY. A History of the Peace Conference of Paris. Vol VI. P.۲۱۱

۱۰. Harish Kapur. Soviet Russia and Asia ۱۹۱۷-۲۷, Geneva, M. Joseph Ltd, pp.۱۶۲-۱۶۳

۱۱. جزیره کوچکی در جنوب خاوری دریای کاسپی و در ورودی شاخه گرگان و در دنباله شبه جزیره میانکاله.

۱۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تاریخ روابط خارجی ایران. ص ۳۴۱

The Great Britain, Foreign Office, Agreement Between His Britanic Majesty's . ۱۳  
Government And Persian

.Government, signed at Tehran, August ۹, ۱۹۱۹ London, Cmd۳۰۰, No.۱

.File ۱۰۰۰/۱۹۱۹, parts ۵۸.۶ Persia: Anglo-Persian Agreement ۱۹۱۹, I.O.R.- L/P,S/۱۰/۷۳۶ . ۱۴

Parliamentary Debates, ( House of Lords) fifth series, Vol.۴۲, Col ۲۷۴, ۱۶ November . ۱۵  
.۱۹۲۰

Documents on British Foreign Policy ۱۹۱۹-۱۹۳۹, Vol. IV, No. ۷۳۴, Enclosure ۷, pp. ۱۱۴۱- . ۱۶  
.۱۱۴۲

J.M.Balfour. Recent Happening in Persia ( London. William Blackwood and Sons, . ۱۷  
.۱۹۲۲).pp.۱۱۲۷

۱۸. حسین مکی. زندگی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار. ( تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۷ ) ص ۲۵

۱۹. احسان طبری. ایران در دو سده واپسین (تهران. انتشارت حزب توده. ۱۳۶۰ ) ص ۱۷۰

۲۰. عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تاریخ روابط خارجی ایران. ص ۳۴۴

. مجله یغما. شماره ششم . س ال ۲۸ . شهریور ۱۳۵۴ « قرارداد وثوق الدوله و رشوه گرفتن او » . ۲۱ . سیدحسن تقی زاده  
. ص ۳۳۶

.TIMES.۱۰ July ۱۹۲۲ .۲۲

.TIMES. ۱۶ August ۱۹۱۹ .۲۳

.V.Conolly.Soviet Economic Policy in the East. ( London, Bell, ۱۹۶۵).p.۵۸ .۲۴

۲۵ . عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تاریخ روابط خارجی ایران. ص ۳۴۴

۲۶ . مکی. زندگی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار. صص ۲۶ و ۲۷

۲۷ .File ۱۰۰۰/۱۹۱۹, Parts ۵ and ۶, Persia: Anglo-Persian Agreement ۱۹۱۹, I.O.R.- L/PS/۱۰/۷۵۶

۲۸ . ایرج ذوقی. تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ (تهران. پاژنگ. ۱۳۶۸) ص ۲۹۹

۲۹ . ملک الشعراء بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. چاپ دوم (تهران. کتاب های جیبی. ۱۳۵۷) ص ۳۶

۳۰ . وزارت امور خارجه بریتانیا . اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس .

ترجمه جواد شیخ الاسلامی. (تهران. انتشارات کیهان. ۱۳۶۵) صص ۳۰ و ۳۱

۳۱ . پیشین. ص ۳۰

۳۲ .Foreign Relations of The United States ۱۹۱۹-۱۹۳۹. Vol. II. pp. ۷۰۱-۷۰۲

۳۳ . مکی. زندگی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار. صص ۱۰۲ و ۱۰۳

۳۴ .Documents on British Foreign Policy ۱۹۱۹-۱۹۳۹, IV, No, ۷۶۹, pp. ۱۱۶۰-۱۱۶۱

۳۵ .Ibid. p. ۷۰۰

۳۶ .Foreign Relations of The United States ۱۹۱۹. Vol. II, p. ۶۹۹

۳۷ .Ibid. p ۷۰۰

۳۸ .TIMES, ۱۹ September ۱۹۱۹

۳۹ .TIMES, ۱۰ Nov. ۱۹۱۹

۴۰ .Ibid

۴۱ . . یحیی دولت آبادی. حیات یحیی. (تهران. عطار و فردوسی. ۱۳۶۲) جلد چهارم ص ۱۲۹

۴۲ . . میرزاده عشقی. کلیات مصور میرزاده عشقی. (تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۶) ص ۳۳۵

۴۳ . . پیشین. ص ۳۱۰

.TIMES. 1 Sep. 1919 .44

.THE SPECTATOR, 23 Aug. 1919 .45

.THE NEW STATESMAN, 23 Aug. 1919 .46

.THE OUTLOOK, Sept 1919 .47

.FORNIGHTLY REVIEW, Sept 1919 .48

.DAILY TELEGRAPH, 11 Sept 1919 .49

.THE NEAR EAST, Sept ۱۹۱۹. ۵۰

.MANCHESTER GUARDIAN, ۱۷ Aug ۱۹۱۹. ۵۱

.DAILY NEWS, ۱۱ Sept ۱۹۱۹. ۵۲

.LIVERPOOL POST, ۱۱ Sept ۱۹۱۹. ۵۳

.Documents on British Foreign Policy ۱۹۱۹-۱۹۳۹. Vol. IV, No. ۷۲۷, pp. ۱۱۳۵-۱۱۳۶. ۵۴

.Ibid. No, ۷۲۸, p. ۱۱۳۶. ۵۵

۵۶. اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس. جلد اول، صص ۱۳۸ و ۱۳۹

۵۷. ذوقی. تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ. ص ۳۲۷

.English Translation in The Century, Jan. ۱۹۲۰, Vol. ۷۷, p. ۳۲۶. ۵۸

.ECHO DE PARIS. ۱۴ January ۱۹۲۰. ۵۹

.LE TEMPS, ۱۶ Aug. ۱۹۱۹. ۶۰

.JOURNAL DES DEBATS, ۱۶ Aug. ۱۹۱۹. ۶۱

.Documents on British Foreign Policy ۱۹۱۹-۱۹۳۹, Vol. IV, No. ۷۲۵, p. ۱۱۳۳. ۶۲

.Ivar Spector, The Soviet Union and The Muslim World, ۱۹۵۹, pp. ۸۸-۸۹. ۶۳

۶۴. اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس. جلد اول، صص ۱۳۸ و ۱۳۹

۶۵. پیشین. صص ۱۳۷ و ۱۳۸

Jane Degras, The Communist International ۱۹۱۹-۴۳, Documents, Vol. I, London, . ۶۶

.۱۹۵۶, p. ۱۰۷

.Documents of The Foreign Policy. Vol. VII, No. ۴۵۸, pp. ۵۲۲-۵۲۴. ۶۷



۶۸. Spector, The Soviet Union and The Muslim World. ۱۹۱۷-۱۹۵۸, pp. ۲۱-۲۳.

۶۹. Documents on British Foreign Relations ۱۹۱۹-۱۹۳۹, Vol. IV, No. ۷۳۲, pp. ۱۱۳۸-۱۱۳۹.

۷۰. Papers Relating to The Foreign Relations of The United States, ۱۹۱۹, Vol. II, pp. ۶۹۹-۷۰۰.

۷۱. ۱۹ اوت ۱۹۱۹ / ۲۲ ذی القعدة ۱۳۳۷. روزنامه رعد. شماره ۱۱۰

۷۲. ..مکی. زندگی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار. ص ۷۷

۷۳. Documents on British Foreign Relations ۱۹۱۹-۱۹۳۹, Vol., IV, No., ۷۳۲, pp. ۱۱۳۸-۱۱۳۹.

۷۴. Ibid., No. ۷۷۰, pp. ۱۱۶۳-۱۱۶۵.

۷۵. Foreign Relations of United States ۱۹۱۹, Vol. II, pp. ۷۱۰-۷۱۱.

۷۶. Ibid., pp. ۷۱۴-۷۱۵.

۷۷. Foreign Relations of United States ۱۹۲۰, Vol. I, p. ۳۶۵.

۷۸. Ibid., Vol. III, p. ۳۵۵.

۷۹. THE NATION, ۲۱ Aug. ۱۹۱۹.

۸۰. THE CENTURY, January ۱۹۲۰.

۸۱. NEW YORK TIMES, ۲۸ Aug. ۱۹۱۹.

۸۲. THE AMERICAN JOURNAL OF INTERNATIONAL LAW, Sept ۱۹۱۹.

۸۳. THE NEW REPUBLIC, ۳ Sept ۱۹۱۹.

۸۴. Documents on British Foreign Relations ۱۹۱۹-۱۹۳۹, Vol., VIII, No., ۴۶۶.

۸۵. ذوقی. تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ. ص ۴۳۴



در کابینه رزم آرا همچون کابینه های پیش از او، نفت مهم ترین مسئله کشور و تصمیم گیری درباره قرارداد الحاقی «گس - گلشائیان» بگرنج ترین بحران فراروی آن بود. به تعبیر شمس قنات آبادی روی کار آمدن ناگهانی رزم آرا همچون آتشی در یک جنگل خشک بود که رهبران ملی و مذهبی را رویاروی دولت وی قرار داد. از نگاه آن ها آمدن برق آسای رزم آرا نشانگر وجود زدوبند های پنهانی و پشت پرده بود.

با توجه به این مقدمات، این مقاله می کوشد به این مسائل پاسخ دهد که رزم آرا چه سیاستی در برابر قرارداد الحاقی در پیش گرفت؟ انگلیسی ها در روی کار آمدن و تداوم دولت رزم آرا چه نقشی ایفا کردند؟ مواضع دول آمریکا و شوروی در برابر دولت رزم آرا چه بود؟ رزم آرا بحران نفت را چگونه مدیریت کرد و در برابر مجلس و کمیسیون نفت چه رویکردی اتخاذ کرد؟ و پرسش هایی مانند این ها.

رزم آرا و مسائل پیش روی دولت او

سپهبد حاج علی رزم آرا، که در ۴۷ سالگی به نخست وزیری رسید، تا آن زمان جوان ترین سپهبد ارتش ایران محسوب می شد. او تا این زمان بالاترین مقام نظامی یعنی ریاست ستاد ارتش را برعهده داشت. وی آموزش نظامی را در دانشکده افسری فرانسه گذرانده بود و

اکنون قدرتمندترین فرمانده نظامی محسوب می‌شد. در کار نظامی، فرماندهی ای سختگیر، خشن، با انضباط و جدی بود و از جهت هوش، خشونت، جسارت، بی‌رحمی، قاطعیت و درایت سیاسی نسخه دوم رضاخان محسوب می‌شد و مانند رضاخان خود را ناسیونالیست می‌دانست که دست تقدیر وی را مأمور نجات کشور ساخته است. او از دموکراسی گریزان بود و می‌خواست قدرت فائقه و فردی خویش را بر کشور حاکم گرداند.

کابینه او با مسائل مختلف و متعددی رو به رو بود که حاصل آن برانگیختن طیفی از انتظارات فراوان و گاه متناقض جریان‌های سیاسی داخلی و قدرت‌های خارجی بود. انتظار دربار از وی آن بود که انتقال قدرت از مجلس به دربار را تسهیل کند؛ انگلیسی‌ها توقع داشتند هر چه سریع‌تر قرارداد الحاقی را به تصویب برسانند؛ آمریکایی‌ها خواهان اصلاحات اجتماعی اقتصادی و ایستادگی در برابر کمونیسم و حزب توده بودند؛ نیروهای ملی و مذهبی خواستار اقدام فوری علیه شرکت نفت و ملی کردن آن بودند؛ و شوروی خواهان بهبود و توسعه روابط با ایران و رفع تنگناهای موجود علیه حزب توده بود.

رزم آرا در پنجم تیر ماه ۱۳۲۹، یعنی درست ۲۴ ساعت بعد از انتشار خبر جنگ کره، به نخست‌وزیری رسید. فضای سنگین، احساسی و التهاب‌آمیزی که پیرامون نفت شکل گرفته بود، رزم آرا را در وضعیت مبهم و بغرنج قرار داد.

استعفای منصور و آمدن رزم آرا، به گونه‌ای بود که گویا زدوبندی نهانی در کار بوده است. این استعفا ناگهانی و بدون طرح در هیأت وزیران انجام شد و درست در همان روز، نخست‌وزیر جدید منصوب گردید. به همین خاطر نمایندگان جبهه ملی هنگام معرفی کابینه رزم آرا در مجلس، وی را عامل آمریکا و انگلیس دانستند که شاه را مجبور به پذیرش نخست‌وزیری وی نموده‌اند. محمدعلی سفیری، از روزنامه‌نگاران آن عهد، روی کار آمدن رزم آرا را «کودتای سفید» خوانده است.

#### موضع رزم آرا در برابر نفت

نظر به اهمیت و حساسیت فوق‌العاده مسئله نفت، در اثنای انتخابات مجلس شانزدهم، مخالفت با شرکت نفت و سیاست‌های آن توسط غالب جریان‌ها و احزاب سیاسی مهم در حد بی‌سابقه‌ای بالا گرفت و عملاً دفاع از میانه روی و اعتدال‌خیانت تلقی می‌شد. در ۲۸ خرداد، دکتر مصدق در مجلس پیام آیت‌الله کاشانی را خواند.

«نفت ایران متعلق به ملت ایران است». التهاب نفت، روز بروز شدیدتر می شد. در اول تیرماه اعضای کمیسیون نفت مجلس برگزیده شدند. مصدق چهره شاخص کمیسیون بود؛ وی در ۵ تیر به ریاست کمیسیون برگزیده شد. در همین روز، منصور استعفا کرد و رزم آرا، رئیس ستاد ارتش، فوراً از سوی شاه به نخست وزیری برگزیده شد.

روزی که رزم آرا کابینه اش را به مجلس معرفی کرد (۶ تیر)، مصدق و جبهه ملی چنان سر و صدائی در مجلس به راه انداختند که از زمان حرکت جمهوری خواهی رضاخان در سال ۱۳۰۲، بی سابقه بود. در همان روز، آیت الله کاشانی و جبهه ملی اعلامیه شدیدالحنی علیه رزم آرا صادر کردند.

در چنین فضائی رزم آرا پس از مدتی سکوت در ۲۶ مهر ۱۳۲۹ در مجلس سنا به اظهار نظر درباره نفت پرداخت و موافقت خود را با قرارداد ابراز داشت. اما روز بعد در مجلس شورا مورد استیضاح نمایندگان جبهه ملی قرار گرفت. هرچند او توانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد اما خطاست اگر این رأی را بیانگر احساسات داخل و خارج از مجلس بینداریم. زیرا در آبان وقتی او و فروهر - وزیر دارائی - درباره علت موافقت دولت با قرارداد سخن گفتند، مجلس هرگز متقاعد نشد. در چهارده آذر، کمیسیون نفت قرارداد الحاقی را برای استیفای حقوق ایران ناکافی دانست و در ۱۹ آذر کمیسیون نفت گزارش خود را مبنی بر رد قرارداد الحاقی تقدیم مجلس کرد. به محض آن که نظر کمیسیون به اطلاع عموم رسید، چندین تظاهرات عمومی علیه شرکت نفت برگزار شد و سیل تریک و تحسین خطاب به فعالین جبهه ملی و اقلیت مجلس و روزنامه های مؤثر به سوی مجلس سرازیر شد.

آیت الله کاشانی نیز در بیانیه ای ضمن دفاع از ملی شدن نفت در سراسر کشور از مردم ایران خواست آن قدر پافشاری کنند تا طرفداران شرکت نفت در مجلس در برابر اراده ملت ناچار به تسلیم شوند. به دنبال آن جمعی از روحانیان نیز مردم را به مبارزه در این راه فراخواندند. در پی این تحرکات گسترده مردمی در ۲۶ آذر کمیسیون نفت رد قرارداد الحاقی را تصویب نمود و در همان جلسه طرح ملی شدن نفت با امضای یازده نماینده تقدیم مجلس شد.

اما رزم آرا که کمر به دفاع از قرارداد بسته بود، در جلسه خصوصی مجلس بدون پرده پوشی به دفاع از آن پرداخت و ایرانیان را ناتوان تر از آن دانست که بتوانند یک

کارخانه سیمان را اداره کنند. در همان حال فروهر - وزیر دارائی - که در ۵ دی ماه ۱۳۲۹ در مجلس به منظور جلوگیری از تصویب ملی شدن نفت سخن می گفت، به منظور طرح یک راه حل بهتر، قرارداد الحاقی را پس گرفت.

طرح این موضوع در آن فضای سنگین ضدانگلیسی باعث شد، مجلس وی را به شدت مورد انتقاد قرار دهد. در ۲۱ دی مجلس طرحی تصویب کرد که به موجب آن کمیسیون نفت می بایست ظرف دو ماه رویه دولت را در امر نفت ترسیم کند.

در ۹ بهمن مجلس سنا نیز قرارداد ساعد - گس را برای استیفای حق ایران ناکافی شمرد. در همین اثنا کمیسیون نفت با ارسال پرسش نامه ای برای نخست وزیر درباره ابعاد مختلف مالی، سیاسی، فنی و تکنیکی و حقوقی نفت و توانائی ایران در اداره آن پرسش هایی مطرح ساخت. رزم آرا نیز این پرسش نامه ها را به وزارتخانه های خارجه، اقتصاد و دارائی، دادگستری و نیز دفتر مدیریت و برنامه ریزی نفت فرستاد. این در حالی بود که ملی کردن نفت به عنوان مهم ترین پیشنهاد معرفی شد.

فضا چنان ضدانگلیسی و علیه شرکت نفت بود که فروهر در ۲۴ بهمن استعفا کرد و این مسئله نشانه سقوط دولت رزم آرا در آینده ای نزدیک بود. دو روز بعد از استعفای فروهر، مجلس با تأیید و تصویب گزارش کمیسیون نفت مبنی بر ناکافی بودن لایحه ساعد - گس برای استیفای حقوق ایران از نمایندگان مجلس خواست پیشنهاد های خود را مبنی بر ترسیم خط مشی دولت در قبال نفت به مجلس ارائه کنند. در این راستا پیشنهاد های زیادی از جمله ملی شدن نفت مطرح شد. به دنبال آن دولت استیضاح شد؛ اما دوباره رأی اعتماد گرفت.

در واقع، توسل به استیضاح های مکرر یکی از روش های رویاروئی جبهه ملی با کابینه رزم آرا بود. جبهه ملی از این طریق می کوشید هم ماهیت کابینه رزم آرا و هم ماهیت اکثریت نمایندگان مجلس را نشان دهد و در همان حال توجه محافل سیاسی و پشتیبانی سراسری مردم ایران را برانگیزد و با شکستن فضای اختناق آمیز حاکم، به مطبوعات جرأت و شهامت لازم جهت افشای حقایق را بدهد و از این رهگذر سرسختی و شکست ناپذیری جنبش ملی را به اثبات برساند. در عمل نیز چنین شد؛ نمایندگان اندک اما پرنفوذ جبهه ملی عملاً سکان هدایت سیاست ها و برنامه های نفتی را در دست گرفتند و تا ملی شدن نفت از پای ننشستند.

شرکت نفت که موقعیت خود را در خطر می دید، محرمانه با رزم آرا وارد مذاکره شد که حاصل آن پذیرش اصل تنصیف عواید بود همانند الگوی عربستان - آرامکو. شرکت حتی پیشنهاد کرد حاضر است پنج میلیون لیره مساعده به ایران پردازد که از درآمدهای بعدی کسر شود و تا پایان سال ۱۹۵۱ هم ماهانه مبلغ دو میلیون لیره مساعده پردازد.

روز ۱۲ اسفند رزم آرا گزارش متخصصان خود را درباره پرسش های کمیسیون نفت انتشار داد که بر اساس آن ایران فاقد متخصصان فنی و کارشناس مالی کافی برای اداره تأسیسات نفتی است. افزون بر این، از نظر حقوقی نمی توان قرارداد را ملغی نمود زیرا ایران محکوم به پرداخت خسارتی حدود سیصد تا پانصد میلیون پوند است که به خاطر آن هم حیثیت و هم ارز خارجی خود را از دست خواهد داد و به لحاظ سیاسی عاقلانه نیست ایران با دولت بریتانیا رویاروی گردد. این گزارش غروب همان روز از رادیو پخش شد و فردای آن روز رزم آرا برای دفاع از نظریه متخصصان خود در کمیسیون نفت حضور یافت. این جلسه روز ۱۴ اسفند و در فضائی حساس و هیجان انگیز برگزار شد و کمیسیون بار دیگر بر ملی کردن تأکید ورزید و در ۱۵ اسفند مصوبه زیر را از تصویب گذراند:

«نظر به این که ضمن پیشنهاد های واصله به کمیسیون نفت، پیشنهاد ملی شدن نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از آن جا که وقت کافی جهت مطالعه در اطراف اجرای این اصل باقی نیست، کمیسیون ویژه نفت مجلس شورای ملی تقاضای دو ماه تمدید می کند.» روز بعد رزم آرا ترور شد.

#### نقدی بر قرارداد الحاقی

فشار محافل آزادی خواه و جریان های ملی و مذهبی که خواهان لغو قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ و احقاق حقوق ایران از چپاولگری بیگانگان بودند، انگلیسی ها را به هراس انداخت. به همین منظور، نویل گس پس از سه سفر متوالی به ایران و در پی مذاکرات محرمانه با مقامات ایرانی سرانجام با گلشائیان، وزیر دارائی، در ۲۶ تیر ۱۳۲۸ قرارداد الحاقی موسوم به گس - گلشائیان را به امضا رساند. بدین ترتیب، انگلیسی ها با وجود همه خطرهایی که احساس می نمودند، عملاً از پذیرش اصل تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۳۳ شانه خالی کردند و با این روش، تنها به تعدیل برخی از قسمت های آن پرداختند که در مجموع منافع انگلیس را در بالا ترین سطوح حفظ می کرد.

دولت ساعد که امضاکننده قرارداد مزبور بود در واپسین روزهای عمر مجلس پانزدهم لایحه مربوط به قرارداد را با قید دوفوریت به مجلس ارائه کرد که در پی مخالفت نمایندگان اقلیت تا پایان دوره پانزدهم به تصویب نرسید. بزرگ ترین ثمره تصویب نشدن قرارداد در مجلس پانزدهم، آگاه شدن اذهان عمومی ایرانیان از ماهیت قرارداد الحاقی و قرارداد های پیشین نفت به ویژه قرارداد داری و قرارداد ۱۹۳۳ و پی بردن به میزان فزون از حد غارتگری های شرکت نفت بود که با روشنگری های نمایندگان مخالف و تلاش های مصدق و حمایت های مردمی موجی از حساسیت علیه قرارداد و مبارزه علیه آن را رقم زد و شگفتی محافل لندن را برانگیخت.

لذا انگلیسی ها کوشیدند با برگزاری انتخابات فرمایشی و گزینش نمایندگان هوادار دربار و انگلیس قرارداد مزبور را از تصویب مجلس بگذرانند؛ اما با تحصن جمعی از رجال در دربار در اعتراض به جریان انتخابات، که سرانجام مقدمات تشکیل جبهه ملی را فراهم آورد، و سرانجام قتل هژیر موجی از نفرت علیه بریتانیا برانگیخته شد و دولت ساعد را وادار به تجدیدنظر در انتخابات نمود که در پی آن هشت تن از نمایندگان جبهه ملی وارد مجلس شدند و هسته اصلی اقلیت و مخالفت سرسختانه علیه سیاست های استیلا گرانه بریتانیا را شکل دادند و بدین ترتیب به صحنه گردان مسائل نفت ایران تبدیل شدند.

اقلیت مجلس جمع متشکلی از نمایندگان مجلس بودند که در واقع، نمایندگان حقیقی مردم محسوب می شدند. آن ها برنامه کار خود را بر مخالفت با قرارداد گس - گلشائیان و دفاع از حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی قرار داده بودند. این اقلیت به جبهه ملی وابسته بود. جبهه همچنین دست اندرکار متشکل ساختن عناصر و گروه های آزادی خواه و مخالف استعمار بود.

بر اساس قرارداد الحاقی میزان حق الامتیاز هر تن نفت از چهار شلینگ به شش شلینگ و میزان مالیات پرداختی به ازای هر تن نفت فروش رفته تا یک شلینگ افزایش می یافت. شرکت نفت متعهد می شد، بیست درصد سهم ایران را قبل از کسر مالیات بر درآمد انگلستان پرداخت کند. شرکت همچنین به جای ده درصد تخفیف از قیمت های پایه - که در قرارداد ۱۹۳۳ پیش بینی شده بود - ۲۵ درصد تخفیف منظور می کرد و در مجموع سهم ایران از عواید نفت را به سی درصد افزایش می داد که در آن فضا بسیار پایین تر از انتظارات ایجاد شده بود. در مقابل، قرارداد ۱۹۳۳ / ۱۳۱۲ مورد تأیید قرار می گرفت و بدون آن که



سخنی از تسویه حساب و طرح دعاوی ایران به میان آید، سعی می شد با پرداخت مبالغ ناچیزی کلیه دعاوی ایران نسبت به شرکت نفت تسویه شده تلقی گردد.

در حالی که بر اساس اصول بین المللی هیچ دولتی نمی توانست هیچ گونه مالیاتی از دولت دیگر دریافت دارد، این قرارداد سهم معافیت مالیاتی ایران از منافع و ذخایر نفت را منحصر به معافیت مالیات بر درآمد دولت انگلستان می کرد تا اخذ هر گونه مالیات دیگر قانونی و قطعی شود. طبق قرارداد ۱۳۱۲ دولت ایران در ۲۰ درصد کلیه ذخایر شرکت نفت شریک و سهم بود که در قرارداد الحاقی این ذخایر راهبردی برای همیشه از میان می رفت در عوض، سالانه مبلغی حدود چهار میلیون لیره به ایران پرداخت می شد. از آن جا که طلا معیار پرداخت بود، نه تنها عواید دولت ایران بابت حق الامتیاز و مالیات افزایش پیدا نمی کرد بلکه ۵ تا ۱۰ درصد نیز کاهش می یافت. هرچند ۱۰٪ به حق الامتیاز و مالیات پرداختی به ایران افزوده می شد اما با توجه به افزایش مصرف نفت در داخل ایران به ضرر کشور تمام می شد.

اگر بخواهیم درآمدهای نفتی ایران را، در صورت اجرای قرارداد الحاقی، با درآمدهای نفتی ونزوئلا بسنجیم درمی یابیم که در سال ۱۹۴۸ درآمد دولت ونزوئلا از شرکت های نفتی از قرار هر تنی ۸۸/۵ دلار بوده، در حالی که با اجرای قرارداد الحاقی، عایدات ایران در همان سال به حدود ۸۸/۲ دلار می رسید و این کمتر از نصف عایدات ونزوئلا بود. بدین سان، جای هیچ تردیدی باقی نمی ماند که شرکت نفت طی سالیان متمادی چندین برابر سرمایه گذاری خود، از منابع هنگفت ثروت ملی ایران به غارت برده بود.

شاید گفته شود هزینه حمل و نقل از ونزوئلا تا بازار مصرف بسیار کم تر از ایران است؛ اما اگر به هزینه های بسیار اندک تولید در ایران در قیاس با ونزوئلا بنگریم این فاصله جبران می شود. بر اساس گزارش صندوق بین المللی پول، هزینه تولید نفت در ایران حدود یک دلار و در ونزوئلا ۶۵/۴ دلار است و در واقع، شرکت نفت در قیاس با شرکت های نفتی فعال در ونزوئلا در ازای هر تن ۳۵/۲ دلار سود بیش تر کسب می کرد.

اکنون اگر عایدات ایران را به موجب قرارداد الحاقی با منافع خالص شرکت نفت در سال ۱۹۴۸ و یا مالیاتی که دولت انگلیس در همان سال از عملیات شرکت دریافت نموده است بسنجیم، در می یابیم که عایدات ایران از محل ثروت خود به مراتب کم تر از سود خالص شرکت نفت و نیز بسیار کم تر از مالیاتی است که شرکت نفت به دولت

انگلیس می پردازد. چنان که منافع خالص شرکت حدود ۷۰۰۰۰۰۰۰ لیره و مالیات دولت انگلیس حدود ۲۸۳۱۰۳۵۳ لیره و حق الامتیاز ایران ۱۸۶۶۸۷۸۶ لیره خواهد بود.

اگر دارنده این امتیاز یک شرکت ایرانی بود و شرکت مزبور تابع مالیات بر درآمد ایران می شد، در آن صورت حداقل میزانی که به دولت ایران می بایست پرداخت گردد دست کم ۵۰٪ از منافع شرکت بود.

این در حالی بود که ایران به عنوان صاحب معادن و به عنوان دارنده حق السهم ۲۰ درصدی از سود شرکت می بایست از حساب شرکت مطلع بوده و عملیات حسابرسی را از حسابرسان خبره بخواهد. اما ایران نامحرم تر از محاسبان خبره شرکت شمرده می شد و هیچ گونه اطلاعی که می توانست در میزان حق السهم دولت مؤثر باشد در اختیار آن گذاشته نمی شد. افزون بر این، شرکت نفت سالیان متمادی نفت را به قیمت ثابت و بسیار پائینی به وزارت درباری انگلیس می فروخت؛ بدون آن که ایران به عنوان مالک این منابع بتواند از حقیقت این معاملات آگاه شود تا ضرری متوجه او نگردد.

به موجب امتیازنامه ۱۹۳۳ ایران در کلیه اندوخته های شرکت به میزان ۲۰٪ سهم و شریک بود؛ اما در قرارداد الحاقی سهم دولت تنها به اندوخته های عمومی محدود می شد. همچنین در قرارداد الحاقی تکلیف استهلاک ها روشن نبود؛ از این رو هرگاه شرکت اراده می کرد می توانست بیش از حد متعارف اموال خود را مستهلک کند و با این روش قسمتی از ۲۰٪ سهم ایران را از میان ببرد.

در موضوع نرخ فروش نفت در داخل ایران، بر اساس قرارداد ۱۹۳۳ حداقل قیمت های خلیج مکزیک یا رومانی مبنای عمل بود؛ اما در قرارداد الحاقی تنها قیمت خلیج مکزیک یا توافق طرفین یا حکمیت به عنوان مبنای فروش در نظر گرفته شده بود. با توجه به اهمیت فزاینده ارزانی سوخت در چرخه اقتصاد ملی می بایست ترتیبی اتخاذ می شد تا قیمت فروش آن از نرخ فروش به وزارت درباری انگلیس یا شرکت های آمریکائی گران تر نباشد.

نکته مهم دیگر مسکوت ماندن مسئله بسیار مهم گاز طبیعی بود که هم در قرارداد ۱۹۳۳ و هم در قرارداد الحاقی سخنی از آن به میان نیامده بود. در واقع، باید تدابیری اتخاذ می شد تا از گاز طبیعی چاه های ایران که در آن زمان نابود می گردید، استفاده شود و مصرف گاز با ابزارها و روش هایی که در کشورهای دیگر معمول بود در ایران رواج

یابد و سپس برای تامین سهم و منافع ایران از این ثروت بزرگ بر اساس روش های جاری در کشورهای نفت خیز چاره اندیشی شود.

#### تلاش های رزم آرا برای تصویب قرارداد الحاقی

رزم آرا وعده کرده بود به هر قیمتی در تصویب قرارداد الحاقی بکوشد. اما هم او و هم شاه می دانستند که قرارداد الحاقی بدون جرح و تعدیل، شانس اندکی برای تصویب دارد. شاه معتقد بود باید در موارد زیر تجدیدنظر صورت پذیرد: ایرانی کردن سریع پرسنل شرکت نفت، واگذاری حق حسابرسی به دولت ایران و تعدیل روش محاسبه حق السهم ایران.

از نگاه رزم آرا نیز تصویب قرارداد الحاقی در مجلس مستلزم تغییرات زیر بود:

۱. برنامه اداره تأسیسات نفت به وسیله ایرانیان طی یک دوره ده ساله.

۲. حق بازرسی دفتر های شرکت به عنوان یک شریک به منظور تعیین سهم ایران از منافع شرکت.

۳. فروش نفت برای مصرف داخلی ایران معادل کمترین قیمتی که به دیگران فروخته می شود، و نیز دریافت اطلاعات کامل درباره دریافت کنندگان نفت صادراتی ایران.

۴. وجوه مربوط به موافقتنامه جدید به طور اقساط و همزمان با شروع اجرای برنامه هفت ساله پرداخت شود.

جرج مک گی درباره لزوم پذیرش این درخواست ها با مقامات وزارت خارجه انگلیس و شرکت نفت گفت و گو کرد؛ اما شرکت نفت معتقد بود قرارداد نه تنها منصفانه بلکه سخاوتمندانه است و دادن هر امتیاز جدید محرک درخواست های تازه تر خواهد شد. لذا تنها با درخواست فروش نفت به قیمت تمام شده موافقت کرد و از پذیرش سایر موارد خودداری ورزید. آن ها از ایرانیان خواستند بر احساسات ناسیونالیستی خود غلبه نموده و قرارداد را به همان صورتی که امضا شده است بپذیرند. مک گی، پاسخ هیأت مدیره شرکت نفت را چنین منعکس کرده است: «بهتر است در فکر امور مربوط به خودمان باشیم. آن ها ایرانی را بهتر از ما می شناسند. اگر به ایرانی ها یک اینچ بدهید آن ها یک مایل مطالبه می کنند.» مک گی در ادامه می نویسد، احساس کردم که نظریاتم کمترین

تأثیر را در هیأت مدیره نداشته است.

هنگامی که دولت در برابر تقاضای کمیسیون نفت نتوانست موضع خود را روشن کند، از سوی جبهه ملی مورد استیضاح قرار گرفت و این روند موجب شد تا در محافل سیاسی همه نابسامانی‌ها و بدبختی‌های ایران به شرکت نفت نسبت داده شود. اما رزم آرا منکر این رابطه شد و استیضاح‌های موجود را موجب اتلاف وقت دانست. وی فروهر وزیر دارایی را مأمور دفاع از قرارداد نمود. او لایحه را پس از آن که کمیسیون نفت خواهان ملی شدن نفت شد، پس گرفت. اما اقدام او با واکنش شدید مجلس همراه شد. نمایندگان طی قطعنامه‌ای ادعای او را نادرست و اظهارات وی را کان‌لم‌یکن تلقی کردند.

واقعیت این بود که رزم آرا با یک مجلس به شدت ناسازگار رو به رو بود که تنها او را تحمل می‌کرد نه بیش تر. از همین رو، رزم آرا به سفیر انگلیس شکایت کرد که از ۱۳۰ لایحه‌ای که دولت به مجلس ارائه نموده هیچ یک به تصویب نرسیده است.

اقدام نمایندگان و سی روزنامه نگار متحصن در مجلس برای مبارزه با قرارداد، تشنج سیاسی را به میان اعضای کابینه کشاند. شماری از وزیران با کسانی که خواهان استعفای فروهر بودند، همصدا شدند و تهدید کردند در غیر این صورت آن‌ها نیز استعفا خواهند کرد. در پی این رخدادها، شمس‌الدین جزایری، وزیر فرهنگ، اعلام کرد اقدامات فروهر نسبتی با نخست‌وزیر ندارد. اما فروهر این اتهام را رد کرد و مسائل طرح شده را خواسته قلبی نخست‌وزیر دانست. بدین سان، رویارویی دولت با مجلس به وضعیتی منتهی شد که بر اساس آن یا باید قرارداد تغییر می‌یافت و یا مجلس منحل می‌گردید.

در اوایل زمستان ۱۳۲۹ در پی انتشار اخبار مربوط به توافق تنصیف عواید بین عربستان و آرامکو، موقعیت انگلیسی‌ها و دولت رزم آرا بیش از پیش ضعیف شد. رزم آرا در عین این که می‌کوشید کمیسیون نفت را از پذیرش اصل ملی شدن باز دارد، از نورکرافت نماینده شرکت نفت در ۲۱ بهمن ۱۳۲۹ در خصوص آمادگی انگلیسی‌ها برای توافق پنجاه پنجاه پرس و جو کرد.

مقامات انگلیسی با توجه به همه گیر شدن شعار ملی شدن نفت حاضر شدند به ترتیب مشابه عربستان تن دهند. رزم آرا که به اهمیت نمادین ملی شدن نفت باور داشت اما آن را غیرعملی می‌دانست، با برخی از اعضای کمیسیون نفت دو نقشه متفاوت طرح کرد که در هر دو، هدف غائی و مطلوب همان ملی شدن نفت بود. اما پیش از رسیدن

به آن مرحله می بایست از اصل پنجاه پنجاه دفاع می کرد. حتی رزم آرا به شپرد گفت این کار صرفاً به معنای تظاهر به موافقت با فکر ملی کردن نفت است نه بیشتر؛ بلکه اصل و هدف همان تنصیف عواید است. اما انگلیسی ها که اصل ملی شدن را به منزله کفر می دانستند، رفتار رزم آرا را زیر سؤال برده و همچنان قرارداد ۱۹۳۳ را مبنای عمل شمردند.

رزم آرا که از طرز رفتار انگلیس ها ناراضی بود، در حالی که نمی توانست خود را از آن ها جدا کند به شرح دشواری ها و خطرات ملی شدن ادامه داد. در همان حال از علنی کردن اصل پنجاه پنجاه سر پیچید. او به انتظار کسب امتیازات بیش تری از انگلیسی ها نشست تا دست کم برخی از اهداف ملی شدن نفت را محقق سازد و بدین ترتیب موضوع نفت را به طور قطعی حل کند؛ زیرا هیچ نخست وزیری بیش از او مایل نبود حیثیت خود را به خاطر حمایت آشکار از انگلیسی ها به مخاطره افکند.

گفته می شود رزم آرا پیشنهاد تنصیف عواید انگلیسی ها را مسکوت نهاد، در حالی که انگلیسی ها مایل بودند این موضوع به گوش عموم ایرانیان برسد. برخی برای اثبات این موضوع به سخنان دکتر مصدق استناد می کنند که گفته بود اگر شرکت سابق نفت در دوره پانزدهم اصل تنصیف عواید را می پذیرفت هیچ اختلافی بین ایران و شرکت نفت پدید نمی آمد ولی سماجت های شرکت نفت ایرانیان را عصبانی کرد. اما اگر اندکی وسواس به خرج دهیم در می یابیم که این ادعاها چندان درست نیست. زیرا این سخن اولاً مربوط به دوره پانزدهم مجلس و پیش از خیزش عمومی و تحرک محافل ملی و مذهبی به سوی ملی شدن نفت است و هنوز شعار ملی شدن نفت همه گیر نشده بود. ثانیاً شرکت نفت بر اساس گفته شپرد تنها پس از رد قطعی قرارداد الحاقی در مجلس و مدت ها پس از تصویب قرارداد آرامکو - عربستان به آن تن داده است.

بنابراین این ادعا که اگر رزم آرا اصل پنجاه پنجاه را اعلام می کرد، مرگ او و بحران ملی شدن پیش نمی آمد نادرست است؛ زیرا شاه و نمایندگان غیر جبهه ملی کمیسیون نفت از آن آگاه بودند و اگر امیدی به پذیرش آن وجود داشت، مطمئناً آن را اعلام می کردند.

رد قاطعانه قرارداد الحاقی در مجلس و طرح ملی کردن صنعت نفت از یک سو، و امضای قرارداد تنصیف عواید بین عربستان و شرکت نفتی آرامکو از دیگر سو،

انگلستان را به شدت غافلگیر کرد. آن چه بر وحشت انگلیسی ها افزود، ظهور احساسات و جنبش ضدانگلیسی در ایران بود که هرگز نمی خواست به هیچ نوع توافقی با انگلستان حتی پنجاه - پنجاه تن دهد. افزون بر این، هراس از نفوذ فزاینده شرکت های نفتی آمریکائی که انتظار می رفت به نفوذ انگلیسی ها در منطقه و سلطه آن ها بر منابع نفتی پایان دهند، انگلستان و دولت رزم آرا را در وضعیت دشوار و پیش بینی نشده ای قرار داد. از این رو، رئیس شرکت نفت با اعلام آمادگی فوری کشور متبوعش برای مذاکره با دولت رزم آرا، برای عقد قرارداد مشابه عربستان - آرامکو کوشید این بحران را مدیریت کند. در این راستا حتی شرکت نفت حاضر بود به محض امضای قرارداد تنصیف عواید، کمک های ویژه ای در قالب مساعده های مالی در اختیار دولت ایران قرار دهد.

رزم آرا که در وضعیت دشواری قرار گرفته بود و فاصله زیادی بین پیشنهاد تنصیف عواید انگلستان و اصل ملی شدن نفت می دید، تحت تأثیر فضای سیاسی ملتهب آن روز از پذیرش پیشنهاد شرکت سر پیچید؛ ولی در خفا به مذاکرات ادامه داد تا روش میانه دیگری برای دفاع از قرارداد بیابد. رزم آرا که به شدت تحت فشار انگلیسی ها قرار گرفته بود به شپرد اطلاع داد اجازه نمی دهد اصل ملی شدن مورد تصویب قرار گیرد؛ بلکه می کوشد پیشنهاد جدیدی به مجلس ارائه کند. معاون وزیر خارجه انگلیس نیز هشدار داد دولت آن کشور نمی تواند نسبت به منافع نفتی بریتانیا بی تفاوت باشد. حتی شپرد به رزم آرا نوشت هیچ طرحی که متضمن ملی شدن نفت باشد حتی در آینده دور از نگاه انگلستان قابل پذیرش نیست. وی از رفتار غیرمسئولانه نمایندگان مجلس ایران شکایت نمود و یادآور شد حاضر است ۵/۲۸ میلیون لیره به دولت ایران بپردازد و همچنین ده میلیون لیره نیز به عنوان سپرده در اختیار بانک ملی برای رفع مشکلات اقتصادی قرار دهد و همچنین بر پایه تنصیف عواید با ایران قرارداد منعقد کند.

در ایران نوعی اجماع و اتفاق نظر درباره ایستادگی در برابر امپریالیسم غرب به ویژه انگلیس و هیأت حاکمه پدید آمده بود. مسئله نفت، به صورت مسئله ای تاریخی، سیاسی و حیثیتی برای مردم ایران درآمده بود. گویا مردم با ملی کردن نفت می خواستند انتقام نزدیک به دوست سال زورگویی و غارت و چپاول و تحقیر را از انگلیس بگیرند، هیچ پیشنهاد دیگری غیر از ملی شدن پذیرفتنی نبود. بدین سان، به تعبیر ریچارد

کاتم، رزم آرا حتی اگر در اسفند ۱۳۲۹ ترور نمی شد، فرصت تاریخی را از دست داده بود و احساسات ناسیونالیستی متوجه جبهه ملی و مصدق شده بود.

رزم آرا برای گره گشائی از این مشکل ابتدا از آمریکا و سپس از شاه یاری خواست. او از آمریکا خواست از توان و نفوذ خود برای به نرمش واداشتن انگلیس ها بهره گیرد تا مطالبات آنها تعدیل شود و در برابر درخواست های مجلس انعطاف بیشتری نشان دهند. از همین رو، وزیر خارجه آمریکا از وزیر خارجه انگلیس و هم از مقامات مسئول شرکت نفت خواست تا در موضوع نفت نرمش بیش تری نشان دهند. حتی آمریکا درصدد بود با اعطای وام به دولت رزم آرا کمک کند؛ اما انگلیسی ها با این بهانه که ایرانی ها را بهتر از آمریکائی ها می شناسند- و پرداخت وام موجب می شود ایرانیان در تصویب قرارداد نفت امروز و فردا کنند- با آن مخالفت ورزیدند.

در نتیجه، در فضائی که هیچ طرحی جز ملی شدن قابل طرح و دفاع نبود، رزم آرا به عنوان آخرین راه حل به انحلال مجلس و اعلان حکومت نظامی اندیشید. او که وجود مجلس را مانع هر طرحی غیر از ملی شدن نفت می دانست، از شاه خواست با استفاده از قانون ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸، مجلس شورا و سنا را منحل کند تا کانون اصلی مخالفت ها از میان برود. اما شاه به دلایل سیاسی و نگرانی از بروز تشنج سیاسی در کشور از انجام آن خودداری کرد. گفته می شود شاه پس از کسب نظر سفیر آمریکا این پیشنهاد را رد کرد. به نظر می رسد رزم آرا پس از آن که شاه را مانع دستیابی به مقاصد خود یافت، نظرش به سوی یک کودتای نظامی و ترور شاه جلب شد؛ اما سفرای انگلیس و آمریکا که از این نقشه مطلع بودند با آن مخالفت ورزیدند. زیرا در آن شرایط بحرانی ممکن بود به مداخله روس ها و تجزیه کشور بینجامد. به همین خاطر، سفیر آمریکا ضمن باز داشتن وی از اجرای این نقشه، موضوع را به اطلاع شاه رساند و بدین ترتیب در برکناری رزم آرا ایفای نقش کرد.

درباره نقشه و برنامه های بعدی رزم آرا حرف و حدیث فراوانی گفته شده است. به گفته حسین مکی رزم آرا قصد داشت با استخدام تیراندازان ماهر در لباس غیرنظامی و شناساندن نمایندگان جبهه ملی به آن ها به تدریج همه آن ها را معدوم سازد و در گام بعد با قتل شاه و کاشانی سرانجام با یک کودتا زمام امور را به طور مطلق در دست گیرد و نظام سیاسی ایران را به جمهوری تبدیل کند. به ادعای مکی، دولت با تعلل در

پرداخت حقوق کارمندان و مقصر شمردن مجلس در این امر به ایجاد تحصن و تظاهرات کارمندان پیرامون مجلس پرداخت تا فضا را برای این کار فراهم آورد؛ اما مرگ زودهنگام او این نقشه را ناکام گذاشت.

رزم آرا نماینده انگلیسی ها یا آمریکائی ها: سیری در روابط خارجی رزم آرا

درباره جهت گیری های سیاست خارجی رزم آرا اختلاف نظرهای جدی وجود دارد. برخی از محققان بر این باوراند که رزم آرا برگزیده سیاسی انگلستان بود و به خواست و اراده انگلیسی ها به شاه تحمیل شد. در مقابل، برخی دیگر وی را نماینده منافع و سیاست های آمریکا می شمارند. از همین رو، با نگاهی اجمالی به پاره ای از این دیدگاه ها به ارزیابی این موضوع می پردازیم.

خاطرات و گزارش های جرج مک گی، معاون وزارت خارجه آمریکا در زمان رزم آرا، نشانگر نقش ویژه آمریکا در روی کار آمدن رزم آرا است. به نوشته او انتصاب رزم آرا بیش تر به توصیه سفارت آمریکا صورت پذیرفت و شاه به رغم میل خود به آن تن داد. در واقع، رزم آرا زمامدار منتخب واشنگتن بود. به نوشته او علت حمایت آمریکا از وی تردید واشنگتن در توانائی شاه در اداره کشور و مبارزه با فساد و انجام اصلاحات اساسی در برابر خطر کمونیسم بود.

به باور مک گی، رزم آرا قصد داشت برنامه های زیر را به اجرا درآورد:

الف: مبارزه با فساد؛ ب: تمرکززدائی سیاسی و اداری؛ ج: انحلال مجلس شورای ملی؛ د: محدود کردن قدرت شاه؛ ه: توافق با شرکت نفت انگلیس به نحوی که با دیگر کشور های تولیدکننده نفت خاورمیانه عمل شده است؛ و: واگذاری مسئولیت اجرای برنامه های اقتصادی - اجتماعی خود به تقی نصر.

به نوشته مک گی، آمریکائی ها با مشاهده عمق و گستره حرکت های استقلال خواهانه در آسیا و آفریقا دریافته بودند ادامه بهره برداری از ذخایر نفتی خاورمیانه مستلزم تجدیدنظر در قرارداد های نفتی است. از این رو، به انگلیسی ها هشدار دادند باید از اصل پنجاه - پنجاه دفاع کنند. در همین راستا مک گی، معاون وزارت خارجه آمریکا، هم با مقامات وزارت خارجه انگلیس و هم با مقامات ارشد شرکت نفت گفت و گو کرد. با تشکیل دولت رزم آرا وی از انگلیس ها خواست تا نرمش بیش تری در برابر تقاضاهای ایران نشان دهند.



مهم ترین درخواست رزم آرا از شرکت نفت عبارت بود از پرداخت سهم بیش تری از منافع نفت؛ تسریع در جایگزینی کارکنان ایرانی به جای کارکنان انگلیسی؛ حق بازرسی ایران در دفترهای شرکت به عنوان یک شریک و استفاده از نفت برای مصرف داخلی معادل کم ترین نرخ که به دیگران فروخته می شود. اما بریتانیا با این درخواست ها موافقت نکرد.

به نوشته شمس قنات آبادی، در آن زمان چنین شایع بود که آمریکائی ها به نفع رزم آرا وارد عمل شده اند تا مسئله نفت را حل نموده و برنامه های اصلاحی را سریع تر به اجرا درآورند. اما واقعیت این است که رزم آرا توانسته بود به نحوی رضایت هر سه قدرت مؤثر یعنی آمریکا، انگلیس و شوروی را جلب کند.

آن چه بر دامنه شایعات مربوط به همکاری رزم آرا با آمریکائی ها می افزود، ورود هنری گرییدی سفیر جدید آمریکا به تهران، درست در همان روزی بود که رزم آرا قدرت را به دست گرفت. او پیش تر به عنوان کارشناس کمک های مالی آمریکا به کشور های کوچک پیرامون شوروی شناخته شده بود و در یونان فعالیت می کرد.

به نوشته روزنامه فرانسوی لوموند، دولت آمریکا با روی کار آمدن رزم آرا پیروزی مهمی به دست آورد. زیرا او با تسلط بر نیرو های نظامی ایران و تشکیل یک دولت مقتدر، هم می توانست موافقت نامه الحاقی با انگلستان را به تصویب برساند، هم با کمک انگلیسی ها و آمریکائی ها نهضت سیاسی اجتماعی بیگانه ستیز داخلی را سرکوب کند و هم با اعطای برخی امتیازات به اتحاد شوروی فشارهای آن دولت را کاهش دهد. دولت آمریکا به قدرت رسیدن رزم آرا را در راستای تثبیت وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایران می نگریست و حتی برحسب صلاحدید راهنمایان آمریکائی پذیرفته بود برنامه صنعتی را بر برنامه توسعه کشاورزی اولویت بخشد و به همین منظور قرار بود سه متخصص امور اقتصادی به ایران اعزام دارد. زیرا گرییدی معتقد بود برای رهائی از بن بست موجود به مدیریت آمریکائی ها نیاز است.

از نگاه آمریکا، رزم آرا در وقایع آذربایجان و کردستان و عقد قرارداد نظامی میان ایران و آمریکا از خود کفایت نشان داده و ارتش ایران را بر اساس اسلوب آمریکائی سازماندهی کرده بود که باعث تسهیل در امر استقرار سوق الجیشی آمریکا می شد. لذا او بزرگ ترین برگ برنده اتحاد با آمریکا بود.

اما واقعیت آن است که برخلاف شایعات آن روز- که رزم آرا را وابسته به آمریکا می شمرد - اسناد و مدارک این ادعا را اثبات نمی کنند. هرچند آمریکا از نخست وزیری رزم آرا استقبال نمود و به انجام اصلاحات از سوی او خوش بین بود، اما به دلایل مختلف از جمله نزدیکی به شوروی و ایجاد تنگناهایی برای مسافرت دیپلمات های آمریکائی در ایران و خودداری از مذاکره برای دریافت وام، روابط ایران و آمریکا به پایین ترین حد خود پس از جنگ جهانی دوم رسید. بنابراین، برخلاف تصور موجود رزم آرا «آدم آمریکا» نبود و این کشور نیز تمایلی به تداوم حکومت وی نداشت. از همین رو، هنری گریدی گفته بود اگر آمریکا به طور جدی از رزم آرا حمایت می کرد و انگلیسی ها را وادار به ارائه پیشنهاد های قابل قبول تری برای حل اختلاف نفتی با ایران می کرد نه رزم آرا کشته می شد و نه بحران ملی شدن نفت پیش می آمد. اما آمریکا ظاهراً ناتوان تر از آن بود که بتواند خط مشی مستقلی درباره ایران اتخاذ کند؛ زیرا در این زمان خط مشی سیاسی آمریکا در ایران عملاً با صلاحدید انگلیسی ها تعیین می شد. این موضوعی است که در زمان حکومت دکتر مصدق و به ویژه در پی همراهی شرکت های نفتی آمریکائی با شرکت نفت انگلیس در تحریم ایران اثبات شده است.

با این حال قابل انکار نیست که رزم آرا با اقدامات و مذاکراتی که بی درنگ پس از روی کار آمدن خود انجام داد، مشخص نمود علاوه بر انگلستان با آمریکائی ها نیز پیوند هائی داشته است. اما نقش آفرینی انگلیسی ها در این جریان به مراتب مهم تر و تعیین کننده تر بود. چنانکه سفیر وقت انگلیس، سر جان لوروژیل شاه را برای انتخاب رزم آرا زیر فشار نهاد. از آن جا که شاه در موضع ضعیفی قرار داشت، به رغم میل خود به آن تن داد تا کار نفت خاتمه یابد. زیرا منصور نتوانسته بود قرارداد الحاقی را آن گونه که انگلیسی ها انتظار داشتند، به نتیجه برساند. از این رو، انتظار می رفت رزم آرا با روح نظامی و اقتدار طلب خود بتواند این موضوع را حل و فصل کند.

البته این بدان معنا نیست که آمریکائی ها در این موضوع سکوت اختیار کرده بودند؛ بلکه آن ها با توجه به روحیه و توان رزم آرا نسبت به پیشبرد برنامه های اصلاحی وی امید فراوان داشتند و حتی ممکن است توصیه هائی به سود وی نزد شاه نموده باشند. به گفته ایرج ذوقی وی بی تردید تحت فشار انگلیس ها به قدرت رسید و بریتانیا تا آخرین لحظات زندگی رزم آرا به وی چشم امید دوخته بودند.

در پی نزدیکی رزم آرا به روس ها به ویژه ایجاد محدودیت هائی برای مسافرت دیپلمات های آمریکائی در نقاط مختلف ایران، خودداری از ادامه مذاکره جهت دریافت وام از آمریکا و جلوگیری از پرواز هواپیما های شناسائی آمریکا در مرز های ایران و شوروی و سرانجام فرار سران حزب توده از زندان قصر، آمریکائی ها از وی ناامید شدند. سیاست وی در راستای کاهش فشار علیه حزب توده، رفع اختلاف با دولت شوروی، آزادی افسران ایرانی توقیف شده توسط روس ها در مرز های ایران و تجدیدنظر در پرونده یازده تن از سران حزب توده، نشانه تلاش برای موازنه سنتی با روسیه و انگلستان و کاستن از شدت آشوب های داخلی بود؛ و این با منافع بریتانیا همسو بود زیرا کاهش سیاست های ضد روسی دولت ایران، زیان های وارده به شرکت نفت را نیز کاهش می داد و به رزم آرا فرصتی می داد تا به این ترتیب اثبات کند دولت ایران اساساً ضد روسیه نیست؛ و در همان حال قرارداد الحاقی را به سرانجام برساند. اما همین روند با مخالفت های برخی اعضای کابینه و مجلس انگلستان همراه شد. به اعتقاد آنان ایران ممکن است به زودی در پاتیل بزرگ کمونیسم بیفتد و یا به کره دوم تبدیل شود.

در مجموع، سیاست های رزم آرا به جلب اعتماد شوروی منتهی می شد. زیرا بر پایه تحلیل سفارت ایران در لندن، هدف و خط مشی روس ها در برابر رزم آرا نیز جلب بی طرفی ایران بود و برای حفظ این بی طرفی حاضر بودند در مسائل مهم با ایران کنار بیایند.

این جهت گیری های خارجی رزم آرا باعث شده تا برخی محققان او را کاملاً ضد آمریکائی قلمداد کنند. هوشنگ مهدوی از جمله این محققان است. به نوشته او سیاست خارجی رزم آرا سه جهت مشخص داشت: الف) رفع بحران در مناسبات با شوروی و بهبود آن؛ ب) بریدن پای آمریکائی ها از ایران؛ ج) تصویب قرارداد الحاقی نفت و اجرای آن. رزم آرا برای خارج کردن آمریکا از صحنه سیاست ایران به این اقدامات دست یازید: قطع برنامه های صدای آمریکا از رادیو تهران؛ مخالفت با اعزام چند گردان از سربازان ایرانی به جنگ کره؛ باز گرداندن افسران ایرانی که برای گذراندن دوره تخصصی به آمریکا اعزام شده بودند؛ و پایان دادن به خدمت مستشاران آمریکائی در سازمان برنامه.

اما نگاه واقع بینانه تر این است که موضوع ایران را در پرتو مسائل مهم تر جهانی یعنی

بحران کره بنگریم. در بهار ۱۳۲۹ که دولت های آمریکا و انگلیس گرفتار رقابت و کشمکش بر سر تقسیم منافع و بازار جهانی شده بودند، با حضور فرانسه دوباره به یکدیگر نزدیک شدند. کنفرانس لندن نقطه اوج این همکاری ها بود که طی آن وزیران خارجه آمریکا و انگلیس درباره مسائل خاورمیانه از جمله ایران به این نتیجه رسیدند که باید در این شرایط حساس دولت مقتدری در ایران بر سر کار آید. این مرد مقتدر همان سپهبد رزم آرا بود که روز پنجم تیر ماه ۱۳۲۹ به نحو غیرمنتظره ای در پی استعفای منصور بی درنگ به نخست وزیری رسید. بنابراین، سیاست ها و برنامه های آمریکا در ایران تحت الشعاع رویکردهای انگلستان قرار داشت و تقریباً تا کودتای ۲۸ مرداد بر همین وضع باقی ماند.

شاه و مسئله نفت

شاه در مصاحبه با خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز در ۱/۴/۱۹۵۰ گفت ایران امتیاز استخراج و بهره برداری از نفت و مواد خام خود را به کشور ها و شرکت های دیگر نخواهد داد؛ اما تأکید کرد این موضوع شامل امتیاز نفت انگلستان نخواهد شد و باید تا انقضای مدت آن منتظر ماند. شاه با اشاره به مذاکرات مربوط به بازنگری در حق الامتیاز اظهار نمود قیمت نفت رو به کاهش است.

با این همه گزینش نخست وزیرانی چون رزم آرا و حسین علاء در مراحل نهائی پیش از ملی شدن نفت نشانگر عدم تمایل شاه و حتی هراس او از درگیری با شرکت های نفتی و کشورهای متبوع آن هاست. از آن جا که وی بقای حکومت خود را در حمایت این شرکت ها جست و جو می کرد، باید راهی برای سازش با آن ها می یافت و این وضعیت تا دهه اول جنگ سرد ادامه داشت.

با این همه شاه از انتخاب نخست وزیران کارآمد و مقتدر هراس داشت و برای ایجاد موازنه قدرت در کشور، وجود مجلس را لازم می شمرد و می دانست با انحلال مجلس موقعیت خود را در برابر رزم آرا تضعیف می کند. در همان حال، مخالفت با یک جنبش ملی و سراسری به معنای یک عمل خائنه و به زیان منافع ملی و در دفاع از یک شرکت خارجی قلمداد می گردید که شاه با وجود فشار انگلیسی ها نمی توانست به چنین کاری دست بزند.

در واقع، هم شاه، هم مجلس و هم دولت به حساسیت موضوع واقف بودند. لذا

انگلیسی ها نیز چاره ای جز انعطاف بیش تر نداشتند. اصرار انگلیسی ها بر انحلال مجلس و بی اهمیت جلوه دادن مسئله نفت نهایتاً سبب شد جبهه ملی بیش از پیش بر موضوع نفت تأکید کند.

بدین ترتیب، با گذشت زمان، شاه و هیأت حاکمه محافظه کار می کوشیدند به جبهه ملی نزدیک شوند و رزم آرا به حزب توده. به همین خاطر، شاه و محافل محافظه کار از درون و بیرون ارتش مشغول توطئه چینی علیه رزم آرا شدند. نزدیکی رزم آرا به سه قدرت بزرگ و تثبیت موقعیت او زنگ خطر را برای شاه به صدا در آورد. البته رزم آرا نیز به گونه ای می کوشید به مصدق نزدیک شود، اما او شخصیتی نبود که شاه و رزم آرا بتوانند او را به تسخیر خود درآورند.

شاه که در متن تنگناهای لاینحل گیر کرده بود، سال ها بعد هنگامی که ایران را برای همیشه ترک گفت در کتاب «پاسخ به تاریخ» درباره رزم آرا چنین اظهار نظر کرد که او مذاکره با شرکت های نفتی را بیش از اندازه متعارف به درازا کشاند. او در منصب نظامی یک ژنرال خوب بود، اما به عنوان یک سیاستمدار مردی ضعیف و بی کفایت و متوسط الحال شمرده می شد. زیرا ناشی گری او بیش از هر چیز موجب تقویت مصدق و جبهه ملی گردید و به آن ها امکان مانور های تبلیغی فراوانی داد تا نفرت مردم را علیه حکومت برانگیزند.

#### نگاه محافل سیاسی لندن به رزم آرا

همزمان با روی کار آمدن رزم آرا، سفیر جدید انگلیس در تهران، فرانسیس شیرد، در دفاع از او چنین گزارش داد که با هر حسابی رزم آرا یک نخست وزیر کارآمد، درستکار و ترقی خواه خواهد بود. انگلیس امیدوار بود با روی کار آمدن وی چشم انداز روشن تری برای حل مسئله نفت پدید آید. به رغم نگرانی هایی که درباره روحیه نظامی و دیکتاتوری وی وجود داشت، از نگاه انگلیسی ها رزم آرا به مثابه آخرین فرصت نیل به هدف بود. از همین رو، انگلیسی ها شاه را درباره عدم مداخله رزم آرا در امور ارتش مطمئن ساختند و به نگرانی های او در این باره پایان دادند. گفته می شود رزم آرا نیز تضمین هایی در این باره داد و همین تضمین ها سفیران آمریکا و انگلیس را به نخست وزیری وی متقاعد ساخت.

وایلی سفیر پیشین انگلیس، و شیرد سفیر بعدی انگلیس خشنودی کشورشان را از

موضوع نخست وزیری رزم آرا ابراز داشته بودند. در پی همین رایزنی های انگلیسی ها بود که شاه پس از جلب موافقت آمریکا و انگلیس بدون اتلاف وقت در ۵ تیر ماه ۱۳۲۹ منصور را وادار به استعفا و رزم آرا را بدون اخذ رأی تمایل مجلس به نخست وزیری منصوب کرد. حتی اعضای کابینه نیز قبل از انتصاب وی با مشورت سفارت انگلیس و آمریکا انتخاب شدند.

این اشخاص از میان مدیران ارشد و معاونان وزارتخانه ها برگزیده شدند تا اهداف او را محقق سازند. از همین رو، هنگام معرفی کابینه وی به مجلس، نمایندگان جبهه ملی او را متهم کردند که تنها به پشتوانه آمریکا و انگلیس قدرت را به دست آورده و قصد دیکتاتوری دارد. فضای سیاسی چنان علیه رزم آرا بود که حتی در مجلس سنا نیز به ارتباط با بیگانگان متهم شد و همگی از طرز انتصاب وی خشمگین بودند.

گزارش روزنامه دیلی تلگراف به تاریخ ۸/۴/۱۳۲۹ حاکی است از نگاه انگلیسی ها ورود رزم آرا به صحنه سیاست ایران نشانه موفقیت بیش تر و رویه مؤثر تر در برابر جبهه ملی و مصدق است؛ زیرا همین جبهه عامل اصلی ناکامی و ناکارآمدی کابینه پیشین بوده و از مخالفان سرسخت قرارداد الحاقی است.

رزم آرا در ادامه کارش نیز بیش از همه به حمایت انگلیسی ها وابسته ماند. مشکلات مالی او را بیش از پیش در برابر فشارها و تقاضای های انگلیس آسیب پذیر می ساخت. با این همه، رزم آرا حتی یک مشاور امنیتی انگلیسی استخدام کرد و گرایش آشکاری به سوی جلب نظر سفارت انگلستان در مسائل دفاعی و امنیتی نشان داد.

یکی از حربه های انگلستان برای ادامه چپاول ایران، بزرگ نمائی خطر شوروی بود. علاوه بر محافل سیاسی، مطبوعات و رسانه های جمعی انگلستان نیز مدام خطر روسیه را به ایرانیان هشدار می دادند. چنان که تلویزیون انگلیس به کارگردانی یکی از سران حزب کارگر در برنامه ای زنده با حضور رایزن مطبوعاتی ایران در انگلیس، چنین القا نمود که بحران آذربایجان در واقع نشانه واکنش روس ها در پی ناکامی در کسب امتیاز نفت شمال بود و چنین وانمود کرد که تلاش روس ها برای کسب امتیازات نفتی با این هدف اساسی همراه است که انگلستان را از منابع نفتی ایران محروم کنند. در حالی که این منابع برای برنامه های دفاعی انگلستان بسیار حیاتی است؛ زیرا آمریکا و انگلیس هرگز در پی نیات سوء و تجاوزکارانه در ایران نیستند.

به اعتقاد روزنامه لوموند، دفاع انگلیسی ها و آمریکائی ها از رزم آرا در آغاز جنگ کره نشانه تمایل آن ها به تغییر اساسی در اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران بود تا دولت مقتدر وی با انجام اصلاحات در برابر فشار های داخلی و خارجی ایستادگی کند؛ زیرا رزم آرا از شهادت لازم برخوردار بود که بتواند قرارداد الحاقی را به مجلس و افکار عمومی تحمیل کند و به اعتصاب کارگران شرکت نفت پایان دهد. لذا قرارداد بازرگانی با روسیه و مذاکره با سادچیکف، سفیر شوروی در تهران، تغییری در روابط خارجی دو کشور پدید نمی آورد.

چرچیل نیز ایران را در معرض حمله زودهنگام روس ها دانست که تنها رزم آرا با هنرمندی سیاسی و نظامی خود می تواند به عنوان یک نیروی توازن بخش در منازعه بین روسیه و غرب ایفای نقش کند.

از نگاه انگلیس ها رزم آرا مرد عمل بود و از تأخیر و تعلل گریزان. روزنامه ها و محافل سیاسی لندن او را سریع ترین مرد سیاسی خاورمیانه پس از آتاتورک می دانستند. او در مصاحبه ها و گفتار خویش به جای استفاده از کلمات و عبارات فریب دهنده و مزین، منظور واقعی خود را به صورت ساده بیان می کرد. او مظهر و نمونه ایرانی آتاتورک بود.

افزون بر این، او یک جغرافی دان برجسته بود که بالغ بر نوزده جلد کتاب درباره جغرافیای نظامی ایران نگاشته است. هرچند در دوره رضاشاه مورد اعتماد وی قرار نگرفت، اما از توان و استعداد قابل ملاحظه ای برای مشورت با قدرت های خارجی و بهره گیری از آن ها به سود ایران برخوردار بود.

روزنامه دونیرئو با طرح این پرسش که در موضوع روی کار آمدن رزم آرا دولت انگلستان خوشوقت تر است یا آمریکا؟ چنین پاسخ داد که دولت انگلستان؛ زیرا فضای سیاسی حاکم بر ایران نشانگر آن است که هیچ دولتی در فضای موجود قادر به تصویب قرارداد با انگلستان نیست مگر سپهد رزم آرا که می تواند با رفتار اقتدارگرایانه خود به این نتیجه برسد. به نوشته منچستر گاردین، با روی کار آمدن رزم آرا وضعیت ایران به نحو ملموسی تغییر یافته زیرا او سربازی لایق و نخست وزیری مقتدر و متمایل به غرب و خواهان اصلاحات گسترده اجتماعی - اقتصادی در ایران است.

فیلیپ پرایس نماینده مجلس مبعوثان انگلیس نیز طی دیداری از ایران به نگارش

سلسله مقالاتی در روزنامه منچستر گاردین پرداخت. او با اشاره به اوضاع اسف انگیز اجتماعی - اقتصادی ایران، رزم آرا را آتاتورک ایران شمرد و مدعی شد اگر به او فرصت داده شود بودجه کشور را متوازن می کند و ثروتمندان را به پرداخت مالیات وامی دارد و فساد اداری را بر می اندازد، اما نمایندگان جبهه ملی در مجلس مانع بزرگی در راه تحقق برنامه های دولت رزم آرا هستند.

شوروی و حزب توده

از نگاه شوروی و حزب توده هرچند رزم آرا به عنوان عامل امپریالیسم بریتانیا نگریده می شد، اما می توانست در برابر شاه و محافظه کاران یک متحد تاکتیکی مناسب به حساب آید. علت این برداشت تلاش وی در جهت بهبود مناسبات با شوروی بود. چنان که قرارداد تجاری جدیدی توسط او بین ایران و روسیه بسته شد. همچنین روس ها در برابر نفوذ فزاینده آمریکا در ایران، بهتر می توانستند او را تحمل کنند. در واقع، او به گونه ای عمل می کرد که هر سه قدرت بزرگ روس، انگلیس و آمریکا او را بهترین گزینه ممکن بیندارند.

همکاری رزم آرا با حزب توده هیچ انگیزه ایدئولوژیکی نداشت؛ بلکه بخشی از بازی قدرت او محسوب می شد. در محافل محافظه کاران این نظر مطرح بود که رزم آرا درصدد کودتا است، جبهه ملی مطمئن بود که رزم آرا با داشتن حمایت حزب توده و آرام نگه داشتن شوروی، موضوع نفت را با انگلیسی ها حل و فصل خواهد کرد و با دریافت کمک های مالی آمریکا یک دیکتاتوری نظامی برقرار خواهد ساخت.

رزم آرا با شوروی یک قرارداد تجاری امضا کرد و لایحه ای مهم را به اجرا نهاد: توزیع زمین بین دهقانان و ایجاد انجمن های ایالتی و ولایتی وعده شده در قانون اساسی. وی همچنین محدودیت های حزب توده را کاهش داد. هنگامی که ده تن از رهبران حزب توده از زندان گریختند چنین شایع شد که رزم آرا با سپردن مسئولیت ها به یک افسر چپ آگاهانه قصد داشت به آنان کمک کند. اما این جهت گیری به سردی روابط با واشنگتن انجامید؛ همین امر نمایندگان محافظه کار را هراسان ساخت. در همان حال لایحه تمرکززدائی و تشکیل انجمن های ایالتی به منزله توطئه انگلیس برای متلاشی کردن ایران تلقی گردید و در وضعیت موجود با توجه به تجربه آذربایجان



بسیار خطرناک شمرده می شد. با این روش ها هرچند وی کوشید تا آن چهره بیش از حد انگلیسی اش را تعدیل کند اما به ناخرسندی آمریکائی ها دامن زد و اعتماد آن ها را از دست داد.

فهرست منابع و مآخذ

- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
- ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران «دولت دست نشانده» ۱۳۲۰ - ۱۲۵۷، تهران، قومس، ۱۳۷۶، چاپ اول.
- بهار، مهدی، میراث خوار استعمار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، چاپ شانزدهم.
- پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۹، چاپ هفتم.
- ذوقی، ایرج، گزارشی از رفتار سیاسی آمریکا در قبال نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰ ش / ۱۹۵۳ - ۱۹۵۰ م.، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
- روبین، باری، جنگ قدرت ها در ایران، ترجمه محمود مشرفی، تهران، آشتیانی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- ساتن، الول، نفت ایران، ترجمه رضا رئیس طوسی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی کیان، ۱۳۷۷، چاپ اول.
- سفری، محمدعلی، قلم و سیاست از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۱.
- عظیمی، فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۲، چاپ اول.
- کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، با مقدمه حاتم قادری، تهران، ۱۳۷۱.
- گذشته چراغ راه آینده است، پژوهش گروهی جامی، ویراستار بیژن نیک بین، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۱، چاپ سوم.
- گروه نویسندگان کمبریج، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج،

ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵، چاپ سوم.

- قنات آبادی، شمس، خاطرات شمس قنات آبادی: سیری در نهضت ملی شدن صنعت نفت، به کوشش مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، کتاب اول.

- مک گی، جرج و ورنون والترز، سه گزارش پیرامون ملی شدن صنعت نفت، ترجمه غلامرضا نجاتی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۹، چاپ اول.

- مکی، حسین، خاطرات سیاسی حسین مکی، تهران، انتشارات علمی، انتشارات ایران، ۱۳۶۸، چاپ اول.

- منسفیلد، پیترو ماتی گولان و باری روبین، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، ترجمه و اقتباس محمد رفیعی مهر آبادی، تهران، نشر و پخش ویس، ۱۳۶۸، چاپ اول.

- موحد، محمدعلی، خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۸، چاپ اول، ج ۱.

- همایون کاتوزیان، محمدعلی، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲، چاپ دوم.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۷، چاپ چهارم.

پانوشت ها

\* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه ارومیه.

۱. شمس قنات آبادی، خاطرات شمس قنات آبادی، سیری در نهضت ملی شدن صنعت نفت، به کوشش مرکز بررسی

اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، کتاب اول، ص ۱۵۸

، ۲. همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، م و سسه خدمات فره نگی رسا، ۱۳۷۲

. چاپ دوم، ص ۱۵۹

۳. محمدعلی سفری، قلم و سیاست از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۱، ص ۳۲۳

۴. گروه نویسندگان کمبریج، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر،

تهران، طرح نو، ۱۳۷۵، چاپ سوم، ص ۷۷

۵. همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ص ۱۵۵

۶. گذشته چراغ راه آینده است، پژوهش گروهی جامی، ویراستار بیژن نیک بین، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۱، چاپ سوم،

ص ۵۴۲

۷. حسین مکی، خاطرات سیاسی حسین مکی، تهران، انتشارات علمی، و انتشارات ایران، ۱۳۶۸، چاپ اول، صص

۳۲۸-۳۲۹

۸. الول ساتن، نفت ایران، ص ۲۶۲

۱۲۵۷، تهران، قومس، ۱۳۷۶، چاپ اول، - ۱۳۲۰ « دولت دست نشانده » ۹. علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران

۱۶۷- صص ۱۶۸

۱۰۷۴- ۲- ۱۰. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱

۱۱- ۲- ۱۰۷۴. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی، ۳

۱۲- ۱۰۷۴. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۳

۱۳. همان جا.

۱۴- ۱۰۷۴. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی، ۴

۱۵- ۴- ۱۰۷۴. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی، ۵

۱۶. همان جا.

۱۷. جرج مک گی و ورنون والترز، سه گزارش پیرامون ملی شدن صنعت نفت، ص ۶۱

۱۸. همان منبع، ص ۶۴

۱۳۲۰، ص ۳۱۸ - ۱۹. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲

۲۰. جرج مک گی و ورنون والترز، سه گزارش پیرامون ملی شدن صنعت نفت، همان منبع، ص ۶۵

۱۳۲۰، ص ۳۲۳ - ۲۱. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲

۲۲. مهدی بهار، میراث خوار استعمار، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷، چاپ شانزدهم، ص ۵۹۹

۱۳۲۰، ص ۳۲۵ - ۲۳. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲

۱۳۲۰، ص ۱۷۱ - ۱۳۵۷ « دولت دست نشانده » ۲۴. علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران

۲۵. ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، با مقدمه حاتم قادری، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۴۱

۲۶. محمدعلی موحد، خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۸، چاپ اول،

ج ۱، ص ۱۰۴.

۲۷. همان منبع، ص ۱۰۵.

۲۸. همان منبع، ص ۱۱۲.

۱۳۲۰، ص ۱۷۰-۱۳۵۷ « دولت دست نشانده » ۲۹. علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران

۱۳۳۰ ش - ۳۰. ایرج ذوقی، گزارشی از رفتار سیاسی آمریکا در قبال نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران ۱۳۳۲

۱۹۵۳ / - ۴۵ - ۱۹۵۰ م، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، صص ۴۷

۴۰۵ - ۳۱. حسین مکی، خاطرات سیاسی حسین مکی، صص ۴۰۶

۳۵ - ۳۲. جرج مک گی و ورنون والترز، سه گزارش پیرامون ملی شدن صنعت نفت، صص ۳۶

۳۳. همان منبع، ص ۳۶.

۳۹ - ۳۴. همان منبع، صص ۴۰.

۳۵. همان منبع، ص ۴۱.

۳۶. شمس قنات آبادی، خاطرات شمس قنات آبادی: سیری در نهضت ملی شدن صنعت نفت، ص ۱۶۰.

۳۷. الول ساتن، نفت ایران، ترجمه رضا رئیس طوسی، تهران، موسسه خدمات فرهنگی کیان، ۱۳۷۷، چاپ اول،

ص ۲۲۹.

۱۰۹۰-۱۰۹۰ و ۲ - ۳۸. مجموعه اسناد مؤسسه مطالعات پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱

۱۰۹۷ - ۳۹. اسناد مؤسسه مطالعات پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۳

۴۰. باری روین، جنگ قدرت ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، آشتیانی، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۵۶

۴۱. باری روین، جنگ قدرت ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، آشتیانی، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۵۸

۱۳۳۰ ش - ۴۲. ایرج ذوقی، گزارشی از رفتار سیاسی آمریکا در قبال نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران ۱۳۳۲

۱۹۵۳ / - ۱۹۵۰ م. تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، ص ۳۴

۴۳. همان، ص ۳۵.

۱۱۳۰ - ۲ - ۴۴. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی

۴۵. اسناد مؤسسه مطالعات پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱
- ۱۱۰۲ - ۴۶. اسناد مؤسسه مطالعات پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۲
- ، ۱۳۰۰، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۷ - ۴۷. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷
- . چاپ چهارم، ص ۱۳۹
۴۸. گذشته چراغ راه آینده است، ص ۵۳۴
- ۱۰۶۷ - ۴۹. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱
۵۰. پیتر منسفیلد، ماتی گولان و باری روبین، نفت، سیاست و کودتا در خاور میانه، ترجمه و اقتباس محمد رفیعی
- . مهرآبادی، تهران، نشر و پخش ویس، ۱۳۶۸، چاپ اول، ص ۳۳۸
- ۱۳۲۰، ص ۳۲۱ - ۵۱. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲
۵۲. همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ص ۱۶۴
۵۳. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۹، چاپ هفتم، ص ۱۲۱
- ۱۳۲۰، ص ۳۰۶ - ۵۴. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲
۵۵. همان منبع، ص ۳۰۹
۵۶. همان منبع، ص ۳۱۰
- ۱۰۷۸ - ۵۷. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۲
- ۱۳۲۰، ص ۳۱۸ - ۵۸. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲
- ۱۱۱۵ - ۵۹. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱ تا ۴
- ۱۱۳۰ - ۶۰. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱
- ۱۰۹۹ - ۶۱. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱

۱۰۹۹-۶۲. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۲

۱۰۹۹-۵-۶۳. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۳

۶۴. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱۰۸۲

۱۱۱۱-۶۵. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱۹

۶۶. همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ص ۱۶۱

۶۷. همان منبع، ص ۱۶۳

۶۸. پروانده آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی،

۱۳۸۲، ص ۳۲۶

**تحلیلی بر کارنامه کنش سیاسی میس لمبتون در ایران**



دکتر امیر روشن\*

محسن شفیعی سیف آبادی\*\*

## ایران شناسی انگلیسی

ایران شناسی، به عنوان مجموعه ای از مطالعات علمی و منظم در حوزه های گوناگون تمدن و فرهنگ و تاریخ ایران، توسط اروپاییان بنیاد نهاده شد. ایران شناسی نیز همچون شاخه های دیگر شرق شناسی، جزئی از تمهیدات استعمار برای اعمال سلطه بود.

از میان کشورهای استعماری و غربی، ایران شناسی فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و روسی، رایج تر و تأثیرگذارتر از سایر گونه های ایران شناسی است. سابقه بحث ایران شناسی به معنای اصطلاحی آن که در ذیل شرق شناسی قرار می گیرد، به مطالعات انگلیس ها درباره ایران در قرون پانزده و شانزده برمی گردد که تبادل سفیر میان دو کشور به طور رسمی صورت گرفت. تحقیق درباره زبان فارسی به وسیله افرادی چون شوستر، ریچاردسن، جانسون، ولاستون، پالمر، اشتنگاس و لمبتون، و نیز تحقیق درباره تاریخ و جغرافیای ایران به وسیله اشخاصی چون سر جان ملکم، سر پرسی سایکس، و ادوارد براون که مبنایی برای تدوین و تألیف کتاب هشت جلدی «تاریخ ایران کمبریج» شد، از کارهایی است که مستشرقان انگلیسی بدان ها پرداخته اند. البته پیش از همه این افراد، باید از لرد کرزن نام برد. او به سال ۱۸۹۹م فرمانروای کل هندوستان شد و به مسائل ایران توجه خاصی داشت. وی به سال ۱۸۹۲م کتاب مشهور خود «ایران و قضیه

ایران» را منتشر ساخت. ایران شناسان انگلیسی، هر یک در دوره ای از تاریخ ایران تخصص دارند؛ مثلاً مویل در عصر مغول، سیوری در عصر صفویه، و لمبتون در عصر سلجوقی و مغول شاخص هستند.

### لمبتون در یک نگاه

آن کاترین لمبتون، در تاریخ هشتم فوریه ۱۹۱۲م در انگلستان به دنیا آمد. وی تحصیلات عالی خود را در رشته زبان های شرقی در دانشگاه معروف کمبریج به پایان رساند و بعد از استخدام در وزارت امور خارجه انگلستان، مأمور این کشور در ایران شد. او در ایران زبان فارسی خود را تکمیل کرد؛ ابتدا لهجه دختران تهران را فراگرفت و خیلی زود به زبان فارسی محاوره ای و کوچه بازاری تسلط یافت؛ به طوری که مخاطبش نمی توانست تشخیص بدهد که او انگلیسی است. در ادامه به اصفهان رفت و در آن شهر نیز لهجه های اصفهانی و بختیاری را آموخت. در مراجعت از این سفر، چون حادثه شهریور ۱۳۲۰ نزدیک می شد از طرف سفیر انگلیس در تهران مأمور اداره اطلاعات و مطبوعات سفارت انگلیس در ایران گردید. لمبتون علاوه بر زبان فارسی به زبانهای عربی و ترکی نیز به خوبی تکلم می کرد و لهجه محلی این زبانها را هم می دانست. او از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران و از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ استاد زبان فارسی دانشگاه لندن بود. لمبتون درباره ایران و تاریخ و قومیت های آن اطلاعات بسیار گسترده ای داشت و در این رشته ها استاد بود. به گونه ای که سر بولارد، وزیرمختار انگلستان در تهران، در تمام کارهای خود همیشه به لمبتون تکیه می کرد و از او به عنوان مشاور عالی قدر در مکاتبات خود نام برده است.

در گزارشی از جلسه انجمن سلطنتی آسیای مرکزی در سالن انجمن پادشاهی بولینگن هاوس پیکادمی به تاریخ چهارشنبه هفتم دسامبر ۱۹۶۰، «سر ویلیام دیکسن» مارشال نیروی هوایی و رئیس انجمن، مدال سر پرسی سایکس مموریال را از طرف انجمن به وی اهدا کرد. او در این مراسم بیان داشت:

ما بر خود می بالیم که در خدمت پروفیسور لمبتون هستیم، زیرا وی بزرگ ترین شخصیت صاحب نظر انگلیسی در مورد مسائل مربوط به ایران است. لمبتون اطلاعات وسیعی پیرامون تاریخ، عرف و عادات و زبان ایران دارد و گرانبهاترین عامل ارتباط

بین انگلیس و ایران محسوب می شود.

بینش سیاسی لمبتون در مورد ایران، بینشی استعماری و در واقع میراث تفکر لرد کرزنی محسوب می شود.

لمبتون و حزب توده

در هفتم مهرماه ۱۳۲۰ عده ای از بقایای گروه پنجاه و سه نفر، با محوریت سلیمان میرزا اسکندری گرد هم آمدند و حزب توده را تشکیل دادند. حزب توده تازه کار، با استفاده از سکوت توأم با رضایت سفارت انگلستان و آزادی نسبی کشور، مشغول به کار شد و به زودی به تشکیلات منسجمی تبدیل شد و با حمایت بی دریغ اتحاد شوروی در صحنه سیاسی کشور، نقش تعیین کننده ای پیدا کرد.

کمی پس از تأسیس حزب توده، مصطفی فاتح، عضو ایرانی و برجسته شرکت نفت ایران و انگلیس، با حمایت انگلیس، حزب همراهان سوسیالیست را تشکیل داد.

در آن شرایط حساس، همکاری انگلیس و شوروی ایجاب می کرد که میان هواداران و ابزارهای سیاسی و ایدئولوژیک آنان نیز همکاری و اتحاد ایجاد شود. از این رو مصطفی فاتح از طریق بزرگ علوی با برخی از روشنفکران توده ای مثل ایرج اسکندری، دکتر یزدی و عباس نراقی آشنا شد. علوی نیز به سفارش فاتح به معاونت لمبتون که در آن زمان رئیس «خانه پیروزی» بود منصوب گردید. احسان طبری نیز به پیشنهاد بزرگ علوی و تأیید لمبتون در شرکت نفت استخدام شد. طبری در آنجا مدیریت یک نشریه هفتگی به نام «تفسیر وقایع هفته» را برعهده داشت که اداره اطلاعات شرکت نفت آن را زیر نظر لمبتون منتشر می کرد. هدف این نشریه، توجیه سیاستهای انگلستان در ایران بود.

در آن زمان خانه پیروزی مرکز تبلیغات سیاسی انگلیسیها در ایران بود که در تمام دوران جنگ جهانی دوم، علاوه بر ایران در منطقه خاورمیانه، نقش بسیار مهمی برعهده داشت؛ و کاترین لمبتون ریاست این مرکز را برعهده داشت. همکاری میان عوامل روس و انگلیس به حدی بود که به یکدیگر کمک مالی و خدماتی ارائه می کردند. به عنوان مثال زمانی که روزنامه مردم دچار مشکل کمبود کاغذ شد، طی ملاقاتی میان یکی از افراد وابسته به انستیتوی خاورشناسی شوروی و لمبتون، کمبود کاغذ و مسائل مالی آن حل شد و روزنامه مجدداً به انتشار خود ادامه داد. این همکاری تا زمان ورود

ارتش آمریکا به ایران و انجام مذاکرات روزولت و استالین در خصوص همکاری دوجانبه و متعاقب آن موافقت تلویحی و اعلام نشده ای بین شوروی و آمریکا علیه انگلستان ادامه داشت. به دنبال این موافقت، همکاری با مصطفی فاتح و آن لمبتون هم از دستور حزب توده خارج شد.

#### جریان سیدضیاء الدین طباطبایی

در مردادماه سال ۱۳۲۲، با توجه به شرایط تازه کشور، انگلیسی ها تصمیم گرفتند یک بار دیگر سیدضیاءالدین طباطبایی را وارد صحنه سیاست ایران کنند. سیدضیاء پس از ورود به ایران با یاری همکاران و همدستان خود و به پشتیبانی صریح انگلیس ها «حزب اراده ملی» را تشکیل داد و برای فریب افکار عمومی، در لباس وطن پرست و مدافع مشروطیت، وارد میدان مبارزه شد. برنامه انگلیسی ها و سیدضیاء این بود که با تشکیل مجلس با اکثریت قاطعی از هواداران سید و انتخاب او به نخست وزیری، قدرت به تمامی در دست او متمرکز و شاه منفرد و منزوی شود.

علی رغم همه این ترندها نقشه های سیدضیاء و انگلیس نقش بر آب شد. زیرا او مخالفان مهم و مؤثری داشت که هر یک در مخالفت با او انگیزه های خاص خود را داشتند. (نک: جدول زیر)

#### مخالفان سیدضیاء و دلایل مخالفت آنها

##### مخالفان دلایل

محمدرضا شاهی ترسید واقعه عزل احمدشاه به دست رضاشاه این بار در باب وی تکرار شود.

قوام السلطنه خود نقشه دست یابی به قدرت و دیکتاتور شدن را در سر می پروراند و وجود رقیبی چون سیدضیاء را برنمی تابد.

گروه های آزادی خواه و ملی گرایان این افراد از جمله طرفداران مشروطه بودند و از پیش از وابستگی سیدضیاء به انگلیس و احتمال شکل گیری حکومت دیکتاتوری به دست وی آگاه بودند.

علاوه بر موارد فوق، در درون انگلیسی ها نیز مخالفت هایی در باب سیدضیاء شکل گرفت که از همه موارد ذکر شده برای سیدضیاء گرانتر تمام شد. اداره اطلاعات سفارت انگلیس به سرپرستی میس لمبتون با طرح روی کار آمدن سیدضیاء یا دست کم با شکل اجرای آن مخالف بود. از آنجا که خانم لمبتون متمایل به حزب کارگر و لیبرال بود، و حزب همراهان سوسیالیست به رهبری مصطفی فاتح هم مرتبط با اداره اطلاعات انگلیس بود، به همین دلیل با برنامه های سیدضیاء مخالفت کرد و همین امر عامل مؤثری در شکست سیدضیاء شد، زیرا عده ای از هواداران او را در مجلس متزلزل نمود و نتوانستند به طور قاطع از او حمایت کنند.

چرا لمبتون و اداره مرتبط وی، حداقل با شکل اجرای برنامه ای که منجر به قدرت یافتن سیدضیاء می شد مخالف بودند؟ واقعیت این است که هدف امپریالیسم واحد است، ولی در شکل های اجرای آن همواره نظریات متفاوت و بعضاً متضادی ممکن است وجود داشته باشد. در واقعه سیدضیاء، خانم لمبتون با شناختی که از نیروهای مخالف سیدضیاء اعم از دربار و شخص شاه، قوام السلطنه، نیروهای ملی و دکتر مصدق و حزب توده داشت، روی کار آوردن سیدضیاء را ممکن نمی دانست؛ و از این رو، با اجرای این طرح مخالفت می کرد. بررسی های جامعه شناسانه و تاریخی او، وی را به این واقعیت سوق داده بود که در صورت اجرای طرح، حاصلی جز شکست برای دولت متبوعش نخواهد داشت. این در حالی است که جناح های مخالف وی در انگلیس یعنی وزارت خارجه، وزارت امور خاورمیانه و نایب السلطنگی هندوستان، طرفدار اجرای طرح بودند؛ سیر حوادث نشان داد برآورد خانم لمبتون از اوضاع ایران، علمی تر و واقع بینانه تر بوده است.

لمبتون و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

در مارس ۱۹۵۱ میلادی مقاله ای بدون نام در روزنامه تایمز منتشر شد. نویسنده مقاله خانم لمبتون بود. این مقاله در وزارت خارجه انگلیس به عنوان عالی ترین تحلیل از جریانات داخلی ایران و ریشه های اصلی مسئله ملی شدن صنعت نفت، ارزیابی شد. لمبتون در این نوشتار توجه مخاطبین خود را به دسته بندی ها و تضادهای داخلی که در مسئله نفت به اوج خود رسیده بود، جلب کرده بود. از نظر او، جامعه ایران طی سالیان

دراز در حالت عدم تعادل بوده و مسیری سینوسی را می پیموده است. علت این بی ثباتی بیش از آنکه مربوط به رقابت های قدرت های بزرگ باشد به حرص و طمع و عدم تشخیص طبقات حاکم ایران مربوط بود. به باور لمبتون، دسته بندی های خانوادگی، رواج رشوه و فساد، توزیع نابرابر ثروت و تنش بین شهر و روستا و قبایل، عوامل دیگر این بی ثباتی بوده اند.

وی در ادامه گفته بود مجموعه عوامل فوق شکاف طبقاتی جامعه ایران را تا بدانجا بالا برده بود که برای قشر روشنفکر و اقلی حریفه ای مانند کارگران که به اصلاح وضع اجتماعی و اقتصادی ایران می اندیشند، چاره ای جز انتخاب راه انقلاب بر ضد استبداد سلطنتی نمانده بود.

خانم لمبتون، آشکارا مسئله سیاست و دخالت خارجی، به ویژه نقش انگلستان را نادیده گرفته بود. یکی از عوامل نفرت مردم ایران از طبقه حاکمه، آن بود که مردم هیأت حاکمه را دست نشانده انگلستان می دانستند.

لمبتون در آخر مقاله خود اظهار داشته بود بحران اخیر کشور ایران می رود تا عمیق تر از مسئله نفت شود و نمی توان آن را با حل مسئله نفت، همان گونه که برخی سیاستمداران غیرمسئول ایران ادعا می کنند، برطرف کرد.

نظریات لمبتون که اسناد زیادی طرح های تخریب گرایانه او علیه مصدق را اثبات می کند، با نظرات دیگر نویسندگان انگلیسی کاملاً منطبق بود. آنها نیز مانند لمبتون معتقد بودند وضع به سرعت بدتر می شود و بیش از هر زمان دیگری ضروری است اقدامات قاطعانه ای برای جبران خطاهای گذشته انجام شود. از نظر انگلیسی ها حکومت مصدق یک مصیبت بود، زیرا مسئله وی تنها به نفت محدود نمی شد، بلکه وی چیزی را هدف قرار داده بود که از آن به عنوان سرمایه داری انگلیس یاد می کرد. از این رو قصد داشت سرمایه داری انگلیس را از ایران بیرون کند. لمبتون معتقد بود مصدق روابط بین ملت ایران و انگلیس را تیره نموده است. به باور او، مصدق کسی بود که به خوبی توانست از نارضایتی های گسترده ای که عوامل مختلفی داشت به بهترین وجه استفاده کند و با توسل به نوعی ناسیونالیسم افراطی، آن را به یک نهضت منسجم و فراگیر تبدیل کند.

لمبتون به خوبی پی برده بود با وجود مصدق نمی توان منافع امپریالیسم انگلیس در

ایران را تأمین کرد، زیرا مصدق حاضر به هیچ گونه مصالحه ای بر سر منافع ملی ایران نبود. بر این پایه لمبتون تنها راه نجات منافع انگلیس را توسل به دخالت پنهانی و تضعیف موقعیت دکتر مصدق می دانست. برتود در گزارش ژوئن سال ۱۹۵۱ خود می نویسد:

در مورد این بحران با خانم آ. ک. س. لمبتون که در دوران جنگ جهانی دوم وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بوده است، مذاکراتی داشتم. او نویسنده ای است که مدت زیادی در ایران به سر برده و با زبان و افکار مردم ایران بهتر از هر کس دیگری آشنایی دارد. میس لمبتون معتقد است که هیچ نوع معامله ای با مصدق امکان پذیر نیست و تا جایی که ممکن است باید او را بایکوت کرد، مگر در موارد بسیار ضروری که برای حفظ نظم عمومی در جنوب ایران لازم باشد.

از منظر لمبتون یکی از راه های پنهانی برای تضعیف موقعیت دکتر مصدق، قوت قلب دادن به ایرانیانی است که درک آنها از مفهوم «منافع ملی ایران»، با نظرات انگلیس مطابقت دارد ولی می ترسند خائن قلمداد شوند. علاوه بر این وی معتقد است راه دیگر ممکن است این باشد که با استفاده از کارمندان روابط عمومی سفارت انگلیس در تهران، وضع را تغییر داد و فرصتی به وجود آورد تا آنان و گروهی از روشنفکران ایرانی که نظر مساعدی نسبت به بریتانیا دارند، بتوانند بی پرده علیه مصدق اعتراض کنند. به باور لمبتون بدون رهنمودهای فوق نمی توان وضع را تغییر داد. لمبتون در ادامه اظهار می دارد تعدادی از ایرانیان تشخیص داده اند آنچه ایران احتیاج دارد تحول اقتصادی است نه قطع رابطه با انگلیس که مانع بزرگی بر سر راه چنین تحولی خواهد بود. از این رو آنها درک کرده اند که انگلیس می تواند در سازمان دادن امور مالی ایران و ترقی سطح زندگی مردم، نقش مهمی داشته باشد.

خانم لمبتون پس از طرح این تحلیل، برای به اجرا در آوردن آن، یکی از دیپلمات های انگلیسی به نام رابین زینر را پیشنهاد کرد. علت این انتخاب نیز زیرکی وی و آگاهی او از افراد صاحب نفوذ تهران بود. از آنجا که لمبتون اعتقاد داشت تضعیف موقعیت مصدق می بایست از بازار شروع شود، زینر می توانست مهره ایده آلی باشد زیرا علاوه بر آشنایی زینر با صاحب نفوذان بازار، خصلت مذهبی بازار و تحریک آن به وسیله خطر کمونیسسم، موفقیت استعمار انگلیس در نابود کردن دولت مصدق را سهل تر می کرد. وزیر امور خارجه

انگلیس با مطالعه طرح لمبتون پیشنهاد وی را پذیرفت و بدین ترتیب مقدمات دخالت پنهانی انگلیس فراهم گردید. ایدن در این زمینه بیان می دارد:

من با خانم لمبتون که شناخت دست اول و قابل ملاحظه ای از ایران و افکار ایرانیان دارد، کاملاً موافقم، پیشنهاد لمبتون که متضمن نفعی تاریخی برای بریتانیا بود، موضوع بسیار قابل توجهی بود، تلاش های غیررسمی ما برای تخریب موقعیت مصدق پیشرفت خوبی دارد.

از آنچه تاکنون بیان شد این مهم قابل استنباط است که ریشه عملیات پنهانی انگلستان که در سال ۱۹۵۳ به سرنگونی مصدق انجامید، از همین جا شروع می شود و همانگونه که مشاهده شد، عامل اصلی این توطئه لمبتون و عامل اجرای آن زینر بوده است.

سرسختی مصدق در ندادن امتیاز به انگلستان، انگلیسی ها و آمریکایی ها را بیش از پیش متقاعد کرد که طرح لمبتون باید جنبه عملی به خود بگیرد. از این رو هربرت مورلیسون وزیر خارجه کارگری اجرای این طرح را بر عهده گرفت و شخص چرچیل نیز جریان عملیات را تا وصول نتیجه قطعی آن مورد تأیید قرار داد و دستور آغاز عملیات چکمه را صادر کرد. در نهایت کودتای ۲۸ مرداد که ناشی از طرح ها و رهنمودهای لمبتون به سران انگلیس، آمریکا و اشرف پهلوی در پاریس بود با موفقیت انجام گرفت.

خانم لمبتون در فاصله سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ یکی از چهره های مؤثر در تنظیم سیاست انگلستان در رابطه با ایران بوده است. جدول زیر خلاصه ای از مهم ترین اقدامات و رویکردهای او را نمایش می دهد.

جریان سیدضیاءهدف از حمایت وی توسط انگلیس: پی گیری منافع انگلیس در ایران

رویکرد لمبتون: آگاهی از حتمی بودن شکست وی و در نهایت مخالفت با این اقدام انگلیس.

همکاری با

حزب توده‌علت: اجرای طرح از پیش تدوین شده انگلیس و شوروی.

هدف: کسب منافع انگلیس و ارتقاء نفوذ آن، زیرا در آن شرایط انگلستان از تمام امکانات موجود برای مانور نظامی در ایران برخوردار بود و از عوامل داخلی هم برای پیشبرد اهداف خود سود می جست



کودتای ۲۸ مردادعلت بی ثباتی در ایران سال ۱۳۳۲ از نگاه لمبتون: دسته بندی ها و تضادهای داخلی که در مسئله نفت به اوج خود رسیده بود و به خصوص شخص مصدق.

رویکرد لمبتون: (۱) طرفداری و جذب مخالفان مصدق جهت بایکوت وی. (۲) ساخت فضای مناسب برای آن طیف از روشنفکران ایرانی که نظر مساعدی نسبت به بریتانیا دارند، تا بتوانند بی پرده علیه مصدق اعتراض کنند. (۳) در نهایت عملی شدن فشار فیزیکی

جمع بندیخانم لمبتون در قامت اندیشمندی آگاه به فرهنگ ملت و دولت ایران، در طول سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ با رفتار آگاهانه خود، کنشگری فعال در جهت دست یابی انگلیسی ها به مطامع خود بوده است.

فهرست منابع و مآخذ

- افشار، ایرج، راهنمای تحقیقات ایرانی، تهران: مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران. ۱۳۴۹.

- اسکندری، ایرج، خاطرات سیاسی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.

- بیل، جیمز، راجر لویس، ویلیام، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر نو، ۱۳۶۸.

- بهنود، مسعود، دولتهای ایران از سید ضیاء تا بختیار، تهران: نیما، ۱۳۶۸.

- جامی، گذشته چراغ راه آینده است، تهران: ققنوس، ۱۳۷۷.

- خامه ای، انور، فرصت بزرگ از دست رفته، تهران: انتشارات هفته، ۱۳۶۲.

- زریری، رضا، خانم کودتا! ایرانشناسی خانم لمبتون در خدمت استعمار پیر، «مجله زمانه» سال پنجم، فروردین ۱۳۸۵ - شماره ۴۳ (از صفحه ۵۴ تا ۵۸).

- روزنامه اطلاعات، نهم آبان ماه ۱۳۲۱، شماره ۳۹-۵، نقل شده در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است»، ص ۱۶۷.

- طبری، احسان، کژراهه، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۷.

- فصیحی، سیمین، جریان های اصلی تاریخ نگاری در دوره پهلوی، تهران نوند (نوید سابق)، ۱۳۷۲.

- لمبتون، آ. ک. س، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، مشهد: انتشارات جاودان خرد.

- مکی، حسین، خاطرات سیاسی، علمی، تهران: انتشارات ایران، ۱۳۶۸.

- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۸، تهران: علمی، ۱۳۶۶.

- مهدی نیا، جعفر، زندگی سیاسی عبدالحسین هژیر، تهران پانوس، ۱۳۷۳.

.Roger, Louis, the British empire in The Middle east ۱۹۴۵-۱۹۵۱, ppress Ocford, ۱۹۸۴-

Minute by Berthoud, ۱۵, jun ۱۹۲۱, f.o.۳۷۱/۹۱۵۴۸/ ep ۱۵۳۱/ ۶۲۴. Quoted by roger Louis: op-  
.cit., p. ۶۵۹

.The Times, ۲۲ mar ۱۹۵۱, minutes in f. o-

پانوشت ها

\* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه یزد.

\*\* پژوهشگر تاریخ روابط خارجی.

۳۸- ۱. افشار، ۱۳۴۹، صص ۴۲

۳۱- ۲. مهدی نیا، ۱۳۷۳، صص ۳۷

۳۱- ۳. مهدی نیا، ۱۳۷۳، صص ۳۷

۳۳۶- ۴. زریری، ۱۳۸۵، ص ۵۵ و اسکندری، ۱۳۶۸، صص ۳۵۱

۵. Victory House

۴۶- ۶. طبری، ۱۳۶۷، صص ۴۹

۱۳- ۷. مکی، ۱۳۶۸، صص ۱۷

۸. خامه ای، ۱۳۶۲، ص ۱۷۸

۸۲- ۹. همان، صص ۹۳

۴۷۰-۱۰. لمیتون، ۱۳۷۵، صص ۴۷۱

۱۱. the Times, ۲۲ mar ۱۹۵۲.

۱۲. همان.

۱۳. roger, ۱۹۸۴: p. ۶۶۰.

۱۴. Berthoud, ۱۵ jun ۱۹۲۱.

۱۵. roger, ۱۹۸۴: pp. ۶۶۰-۶۵۶.

۱۶. roger, ۱۹۸۴: p. ۶۵۸.

۱۷. جیمز و ویلیام، ۱۳۶۸، ص ۳۷۵

۱۸. وودهاوس ۱۳۶۸، ص

**جنگ جهانی اول: مردم جنوب و مقابله با استعمار انگلیس**

کرامت عبدلی\*

حیدر بابانسیب\*\*

مقدمه

در جریان جنگ جهانی اول دولتهای روس و انگلیس تلاش کردند با مداخله سیاسی در امور داخلی ایران عوامل وابسته به خود را در دولت و مجلس تقویت کنند. در نتیجه این مداخلات دولت استعماری بریتانیا در دومین سال جنگ جهانی اول، به بهانه ایجاد آرامش و امنیت در شهرهای جنوب کشور و راههای مواصلاتی این خطه تصمیم به راه اندازی و تشکیل پلیس جنوب در ایران گرفت. در ۲۷ بهمن ۱۲۹۴ ژنرال سر پرسی سایکس از مشهورترین چهره ها و کارگزاران استعمار انگلیس، با هدف تأسیس پلیس جنوب برای پیشبرد اهداف استعمار انگلیس وارد بندر عباس شد و در ۲۶ اسفند همان سال، سازمان مزبور را تشکیل داد. به دنبال تأسیس پلیس جنوب در فاصله سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۴ شورشها و قیام های متعددی توسط سران محلی و روحانیون مذهبی در نقاط مختلف کشور به ویژه در نواحی جنوبی ایران که در حیطه تصرفات انگلیسی ها بود به وقوع پیوست.

تشکیل پلیس جنوب

انگلیس از زمانی که قرارداد ۱۹۰۷ را با روسیه منعقد کرد و حتی قبل از آن به فکر

سلطه نظامی در جنوب ایران بود. اما رقابت روسیه و مواضع داخلی ایران (احساسات ضدانگلیسی در جنوب ایران) این اجازه را به انگلیس نمی داد. استعمارگران انگلیسی ابتدا با تأسیس و تقویت ژاندارمری تلاش کردند به امیال خود جامه عمل بپوشانند. اما در جنگ جهانی اول این نیروها (ژاندارمری) به مخالفان جدی انگلیس تبدیل شدند. انگلیس نیز با قطع کمک مالی، ژاندارمری را از هم پاشاند و در اثنای جنگ و پس از قرارداد ۱۹۱۵ با توافق با روسیه طرح تأسیس نیروی نظامی تحت نظارت افسران انگلیسی را پی ریزی کرد.

تشکیل سازمانی به نام پلیس جنوب ایران در مذاکرات حبیب الله خان قوام الملک و سر پرسى کاکس، نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس و بین النهرین، مطرح شده بود. بر مبنای این مذاکرات، قرار شد سر پرسى سایکس به وسیله یک نیروی محدود نظامی و پول و مهمات، به قوام الملک کمک کند تا وی بتواند شیراز را از دست ژاندارمری خارج سازد. در ۱۳۳۴ ه. ق، اولین بار انگلیسی ها پیشنهاد تشکیل و رسمیت یافتن نیروی نظامی و امنیتی پلیس جنوب ایران را به رئیس الوزرای وقت ایران (فرمانفرما) دادند؛ و گفتند اگر دولت ایران بپذیرد انگلیس در نواحی جنوبی ایران ارتشی به نام پلیس جنوب ایران تشکیل دهد، کمک مالی دریافت خواهد کرد.

سایکس فرمانده نیروهای پلیس جنوب در روز دوشنبه ۱۶ مرداد ۱۲۹۴ ه. ش این نیرو را تشکیل داد. وی در ۲۶ اسفند ۱۲۹۴ ه. ش در بندرعباس به طور رسمی کار خود را آغاز کرد.

در واقع موضع گیری افسران ژاندارمری به نفع متحدین و علیه متفقین، انگلیسی ها را به این نتیجه رساند که ژاندارمری با اهداف آنها همخوانی ندارد و باید پلیس جنوب را تشکیل دهند.

سایکس پس از ورود به شیراز نفرات سابق ژاندارمری را به استخدام درآورد و شمار افراد پلیس جنوب، اعم از ایرانی و هندی و انگلیسی را تا اوایل سال ۱۹۱۸م به حدود ۱۰ هزار تن رساند. سایکس در استخدام افراد برای پلیس جنوب ماهرانه عمل می کرد. یکی از این بهره گیری های ماهرانه استخدام و به کارگیری افراد قبایل محلی، در حکم نیروی نامنظم بود. این استخدام به دو صورت انجام می پذیرفت؛ یا از طریق توافق با بعضی از رهبران عمده قبایل چون بختیاری ها، قشقایی ها، ایلات خمسه و

شیخ

خزعل رهبر اعراب خوزستان که در این صورت آنها نیروهای خود را از جانب انگلستان به کار می گرفتند؛ و یا از طریق افراد و گروه های کوچک که در این حالت آنها می بایست زیر نظر افسران و درجه داران انگلیسی که هسته نیروی پیشاهنگ را به وجود آورده بودند ایفای وظیفه می کردند. در پایان جنگ، نیروهایی که بر اساس الگوی اخیر تشکیل شده بودند، در هر جا که یک نفر تبعه دولت انگلستان وجود داشت عملاً حضور داشتند. این نیروها در اهواز، شوشتر، دزفول، مشهد، همدان، سیستان، کرمان، کرمانشاه و سایر جاها حضور داشتند. نحوه اداره پلیس جنوب توسط ژنرال سایکس الگو گرفته از تشکیلات نظامی انگلستان بود.

### علل تشکیل پلیس جنوب

دولت انگلستان به سه دلیل عمده در سال های جنگ جهانی اول اقدام به تشکیل پلیس جنوب نمود:

۱. مبارزه با نفوذ خارجی های غیر انگلیسی به ویژه آلمانی ها و عثمانی ها در بخش جنوب ایران.

۲. تأمین امنیت راه های جنوبی ایران برای تردد کاروان های تجاری و تدارکاتی و نظامی انگلیسی ها.

۳. تأمین امنیت میدان های نفتی ایران که تحت سلطه انگلستان قرار داشت.

انگلیسی ها زمانی اقدام به تأسیس پلیس جنوب کردند که مجلس شورای ملی تعطیل بود و در فترت بین دوره سوم و چهارم قرار داشت. مجلس سوم در ۲۱ آبان ۱۲۹۴ متعاقب مهاجرت انبوهی از نمایندگان مجلس و دیگر فعالان فکری و سیاسی به خارج از کشور در اثنای جنگ جهانی اول تعطیل شده بود. این مهاجرت گسترده همراه با انحلال و فروپاشی احزاب سیاسی، نگرانی و هراس توأم با مخالفت دولت با بازگشائی مجلس، سرخوردگی از مشروطیت و بروز آشفتگی های اجتماعی و اقتصادی ناشی از جنگ جهانی، عواملی بود که مداخلات انگلیس را در عرصه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران تشدید کرد. در چنین شرائطی «پلیس جنوب» شکل گرفت. پس از تشکیل پلیس جنوب، خروج نیروهای روسی از ایران در پی وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۶، عامل دیگری بود که انگلیسی ها را در تعقیب اهداف و نقشه های خود در ایران

مصمم تر ساخت.

پلیس جنوب در شهرهای کرمان، بندرعباس، یزد، شیراز، بوشهر، کازرون و دیگر نواحی جنوبی ایران بطور مکرر مورد حمله مبارزان ایرانی قرار داشت. در شیراز فرمانفرما، والی فارس، تمامی امکانات دولت مرکزی را در خدمت تثبیت و توسعه پلیس جنوب قرار داد، و ژاندارمری فارس را نیز تحت فرمان آن در آورد. این نیرو با شعار برقراری امنیت توانست در فروردین ۱۲۹۶ از دولت وثوق الدوله شناسائی رسمی نیز کسب کند. پلیس جنوب در این سال تمامی بنادر و مناطق نفتی جنوب ایران و همچنین بنادر فاو و بصره در عراق را تصرف کرد. تنها در اهواز یک نیروی ۱۲ هزار نفری از سربازان پیاده هندی، زیر فرمان افسران انگلیسی برای حفظ لوله های نفت مستقر بودند. مردم این مناطق صدمات فراوانی از حضور نیروهای پلیس جنوب متحمل شدند.

مفهومی که در شکل گیری این نیرو وجود داشت از نظر انگلیسی ها ساده می نمود: این نیرو می بایست جانشین ژاندارمری می شد، نظم و آرامش را در جنوب برقرار می کرد، مانع از فعالیت های دشمن می شد و در برابر بریگاد قزاق توازن به وجود می آورد. نظر به اینکه افسران انگلیسی می بایست آن را اداره می کردند، لذا به تمام معنی برای انگلیسی ها قابل اعتماد می نمود. فکر تشکیل این نیرو چنان ساده می نمود که پیش از آنکه ایرانیان آن را به رسمیت بشناسند، انگلیسی ها آن را سازماندهی کرده بودند. دیری نپایید که این ساده انگاری پایان پذیرفت و پلیس جنوب موجب بروز بگو مگوهای تندی شد؛ نه تنها بین انگلستان و ایران، بلکه بین مقامات رسمی انگلستان هم راجع به نظارت بر نیرو، کاربرد و ارزش آن، اینکه واحدی است نظامی یا سیاسی و چه نهادی باید بر آن فرماندهی و نیازهای تدارکاتی آن را تأمین و از آن بهره برداری کند بحث و مجادله در گرفت. مثل خیلی از روش ها که در ایران محک زده شده بود، پلیس جنوب هم پیش از آنکه بتواند مشکلی را حل کند، گرفتاری های بیشتری به وجود آورد.

مبارزات ضداستعماری مردم مسلمان جنوب ایران و سواحل آن

علیه استعمار انگلیس در جنگ جهانی اول

وقتی جنگ جهانی اول آغاز شد، انگلیس جنوب ایران را به جولانگاه نیروهای خود تبدیل کرد. انگلیس برای بالا بردن حیثیت خویش در میان رؤسای عرب در دوسوی

خلیج فارس و حفظ منافع تجاری خود و نیز محافظت از حوزه های نفتی خوزستان که دو میلیون لیره در آن سرمایه گذاری کرده بود، نیرو هایی به آن سمت اعزام کرد. استقرار نیروهای انگلیسی در بین النهرین، سرنوشت ایران و بین النهرین را به هم گره زد. باز شدن این جبهه، به خلیج فارس بُعدی نظامی و لجستیکی داد. بوشهر مرکز هدایت این جبهه تدارکاتی بود؛ زیرا نسبت به شرق و غرب خلیج فارس، مرکزیت داشت و به علاوه مرکز حکومت بنادر و آبادترین شهر بندری جنوب به شمار می رفت و حیات اقتصادی آن در دست انگلیسی ها بود. آنان در این شهر علاوه بر تأسیسات وسیع اقتصادی و مراکز سیاسی، پادگان بزرگی با تعدادی سرباز و افسر هندی و انگلیسی تأسیس کرده بودند.

ضعف دولت ایران و دور بودن جنوب از مرکز بهترین فرصت را برای انگلیسی ها فراهم کرده بود. آنها آشوب های جنوب و نا امن بودن جاده های تجاری را بهانه قرار داده، ابتدا از دولت ایران می خواستند نظم را در آن حدود برقرار کنند و وقتی دولت نمی توانست کاری بکند خود وارد عمل می شدند و به طور مرتب سرباز و نیروی نظامی وارد بوشهر می کردند. نفوذ و حضور انگلیس در بوشهر به حدی بود که به گفته اوژن اوبن، زبان انگلیسی در آن رواج کامل داشت.

بوشهر با آغاز جنگ و تقویت نیرو ها و استحکامات نظامی آن، به مرکز تدارکاتی انگلیس تبدیل شد و حتی نیازهای نظامی انگلیس در سایر نقاط ایران، از بوشهر تأمین می شد.

واقعیت این است که پلیس جنوب ایران در خلال سال های اول و دوم حضور خود در جنوب ایران، به منظور ایجاد آرامش نسبی و نشان دادن قدرت خود به ایلات و عشایر و ساکنان روستاهای منطقه، دست به درگیری های پراکنده ای با مردم جنوب ایران زد. یکی از اقدامات پلیس جنوب ایران، ایجاد ناامنی و نابسامانی در ابعاد گوناگون، برای القاء این فکر بود که در آن شرایط، تنها نیروی توانا برای رفع مشکلات مردم، نیروی پلیس جنوب است. آنان در فارس و نیمه جنوبی ایران به خریدن گندم، جو و سایر اجناس، به چند برابر قیمت معمول و ذخیره کردن و یا سوزاندن آنها، برای ایجاد قحطی در شهر، اقدام کردند. در این شرایط، مردم حتی مجبور به خوردن آرد ذرت و خاک اره می شدند ولی در مقابل، مردم مسلمان انگیزه ای بسیار قوی برای



مبارزه داشتند. در نامه یکی از سران مبارز منطقه دشت ارژن به فتح الملک در مورد مبارزه با استعمار انگلیس چنین آمده است:

انگیزه ما برای شورش، حفظ استقلال ایران است. شما انتقاد می کنید که ما علیه دولت ایران قیام کردیم، اما ایران این روزها در اشغال روسیه و انگلیس است. آن دسته از سران و خان های فارس که متحد شده اند بدین خاطر این کار را کرده اند که از اسلام و کشورشان حراست کنند و اجنبیان را از سرزمین آبا و اجدادیمان بیرون برانند و... چه بر سر عزت و شرف و افتخار اسلامی ما آمده که با پول انگلیس و روسیه و سوسه شدیم و کشور محبوبمان را به دست اجنبیان بسپاریم و از مقامات خود بخواهیم زیر نظر سربازان خارجی خدمت کنند؟ خان های گرمسیر تحت زعامت امام زمان سوگند وحدت یاد کرده اند که تا زمانی که جان در بدن دارند بکوشند تا از انگلیسی ها و روسها انتقام بگیرند و آنها را از ایران بیرون برانند ما تا زمان انجام این مقصد خود از پای نخواهیم نشست.

مبارزات مردم جنوب هم پراکنده و هم سازمان یافته بود. مردم در سعیدآباد، دشت ارژن، نیریز و گمبان، خان زینان، ده شیخ، احمدآباد، چنار راهدار و فیروزآباد، منطقه را برای پلیس جنوب ناامن کرده بودند. در دهم مه ۱۹۱۸م. عده ای از افراد دره شوری ایل قشقایی در اعتراض به بازداشت سه تن از افرادشان که به اتهام سرقت سه رأس الاغ از اموال پلیس جنوب دستگیر شده بودند، به مقر پلیس جنوب در خان زینان حمله کردند. دسته ای از افراد اس. پی. آر (پلیس جنوب) با پشتیبانی قوای هندی توانستند مهاجمان را متفرق کنند و خساراتی به آنها وارد آورند. پس از این حادثه مکاتبات تندی میان صولت الدوله ایلخان قشقایی و فرمانفرما در گرفت. صولت الدوله مدعی بود در کلیه اقدامات خود، از اوامر دولت اطاعت می کند و اگر دستور دیگری از دولت دریافت ندارد، همه ایلات جنوب به ویژه قشقایی ها را بر ضد پلیس جنوب به جنگ وامی دارد. نامه های مشابهی نیز به دولت، علما و خوانین محلی نوشت که به نوعی اعلام جنگ به شمار می رفت. اوضاع بسیار خطرناک بود؛ به ویژه که علمای شیراز با اعلامیه، وعظ و خطابه مردم را به جهاد علیه انگلیسی ها تشویق می کردند و کوشش های فرمانفرما برای منع صولت از پیگیری اقداماتش به نتیجه ای نینجامید.

عوامل مختلفی در درگیری صولت الدوله و فرمانفرما نقش داشتند؛ مانند قحطی،

گرانی و کمبود ارزاق، تضاد میان فرمانفرما والی فارس و صولت الدوله. از عوامل مهم دیگر، وجود احساسات ناسیونالیستی در میان عده ای از ایرانیان بود که تمایل داشتند کشورشان را از دخالت های خارجی آزاد سازند؛ به خصوص که پس از این وقایع، احساسات ضدانگلیسی روز به روز گسترش یافت؛ تا جایی که افراد انگلوفیلی چون فرمانفرما را نیز به حزم و احتیاط بیشتر در نزدیکی به انگلیسی ها واداشت. قسمت دوم جنگ با صولت الدوله که از نظر اس. پی. آر (پلیس جنوب) بسیار خطرناک بود، محاصره قوا در شیراز توسط ایلات بود؛ به ویژه که نیروی موجود پلیس جنوب در شیراز و اطراف آن قدرت چندانی برای عملیات تهاجمی نداشت. به علاوه اعتماد نداشتن به وفاداری سربازان ایرانی، تا حدی قدرت حمله اس. پی. آر. را فلج می کرد. در این عملیات، باغ های با دیوارهای بلند و تاکستان های جنت و کوشان، نقش مهمی داشتند. در تمامی طول ماه ژوئن و ژوئیه/رمضان و شوال، ایلات به نزدیک دیوارها می خزیدند و با اس. پی. آر زد و خورد می کردند و سپس به محل خود در پای کوه برفی عقب نشینی می کردند. این عملیات که دو ماه بی وقفه ادامه داشت، عرصه را بر انگلیسی ها تنگ کرده بود.

مهم ترین دلیل ضعف و شکست تدریجی صولت الدوله، اقدامات انگلیسی ها در شیراز، یعنی تفرقه انداختن میان رؤسای ایلات بود. آخرین مرحله نبرد با صولت الدوله نیز بیشتر در آباءه و اطراف آن رخ داد. صولت با افراد باقی مانده خود در ۲۴ ژوئیه، از قوای ایرانی که به جنگ او اعزام شده بود، شکست خورد و بالأخره در ۲۳ و ۲۴ اکتبر ۱۹۱۸ م. با شکستی مجدد به سوی جنوب فارس عقب نشینی کرد.

سایکس فایده این برخوردها را آشنایی نیروهای انگلیسی و هندی با منطقه عملیات و نحوه مبارزات عشایر ایرانی ذکر می کند. این درگیریها که غالباً توأم با مجازات های سخت از قبیل مصادره اموال، تخریب روستا، به آتش کشیدن چادرهای ایلات و توقیف چهارپایان روستاییان بود، نتیجه ای کاملاً معکوس بخشید و به جای آنکه موجب ترس و وحشت مردم از پلیس جنوب شود و به اطاعت و انقیاد ایلات و عشایر بینجامد، به اتحاد و هماهنگی و عزم آنان برای مقابله و برخوردی سازمان یافته و برنامه ریزی شده با نیروهای انگلیسی، اخراج قوای انگلیسی از جنوب ایران و انحلال پلیس جنوب منتهی گردید. از رجب تا ذیحجه ۱۳۳۶/ مه ۱۹۱۸ - سپتامبر ۱۹۱۸ در گریه های متعددی

صورت گرفت که شامل عملیات خان زنیان، ده شیخ، شورش پاسگاه خان زنیان، محاصره شیراز توسط صولت الدوله، چنار راهدار و آبادیه بود. قشقایها به رهبری صولت الدوله شکست خوردند و مبارزات ایلات نظم و سازمان یافتگی خود را از دست داد و به درگیریهای پراکنده و بدون برنامه تبدیل شد. صولت الدوله از مقام ایلخانی عزل و به اقامت در فیروزآباد محکوم گردید. پس از آن پلیس جنوب اقدام به بازگشایی راه شاهی نمود و به نبرد با ایلات و ساکنان روستاهای حاشیه خلیج فارس در مسیر این راه پرداخت که از آن جمله بود عملیات چغادک، سرده کازرون، مبارزات مکرر با شیخ حسین خان چا کوتاهی و زایر خضرخان اهرمی، و عملیات خاویز که تا زمان خروج نیروهای انگلیسی پلیس جنوب از ایران ادامه یافت. پلیس جنوب ایران با آنکه ماهیتی نظامی داشت، در جهت پیشبرد اهداف خویش از اقدامات سیاسی و فرهنگی نیز بهره می گرفت. در زمینه اقدامات فرهنگی، پلیس جنوب به انتشار روزنامه فارس در شیراز پرداخت. این روزنامه به عنوان سخنگوی پلیس جنوب عمل می کرد و به توجیه اقدامات نظامی این نیرو می پرداخت و اطلاعات درباره درگیریهای پلیس جنوب با ایلات و عشایر را به گونه ای که دلخواه فرماندهان پلیس جنوب بود، به اطلاع مردم می رساند. روزنامه فارس از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ به مدت چهار سال انتشار یافت.

#### واکنش علما و مراجع علیه استعمار انگلیس در جنگ جهانی اول

مهمترین واقعه ای که در این مرحله از مبارزات مردم جنوب ایران با استعمار انگلیس، علما و مراجع را به طور یکپارچه به تکاپوهای سیاسی و مبارزات جهادی واداشت و بار دیگر علما و روحانیان پیشگام جهاد با دشمنان شدند و فتوای جهاد صادر کردند، وقوع جنگ جهانی اول و گسترش تجاوزات دولت استعماری انگلیس به جنوب ایران بود. در این مقطع زمانی، یکی از محورهای تلاش علما و روحانیان این بود که مردم مسلمان جنوب ایران و ایلات جنوب را برای مقابله با انگلیسی ها و پلیس جنوب بسیج کنند، زیرا ایلات سازماندهی رزمی خوبی داشتند و در صورت ورود به عرصه نبرد، می توانستند موفقیت های شایانی به دست آورند و متجاوزان را عقب برانند.

در واقع نقش علمای این خطه از آن جهت رفته رفته با اهمیت تر می شد که اینها در خط مقدم نهضت قرار داشتند. آنان با دادن فتوای مبارزه و جهاد علیه استعمار انگلیس نقش

اصلی را بازی می کردند. از جمله علما و مراجعی که از آغاز جنگ جهانی اول به فعالیتهای سیاسی - تبلیغی و اقدامات جهادی پرداختند، می توان به افراد زیر اشاره کرد: حجج اسلام و آیات عظام، سیدعبدالحسین لاری، میرزامحمدتقی شیرازی، سیدمحمدکاظم یزدی، سیدعبدالله بلادی، سیدمرتضی علم الهدی اهرمی، شیخ حسن آل عصفور بوشهری، سیدعلی نقی دشتی، شیخ محمدجعفر محلاتی.

آیت الله سیدعبدالحسین لاری موقعیت ممتازی در منطقه داشت و نفوذ و تأثیر عمیق او در تهییج و تحریک اقشار گوناگون مردم جنوب ایران علیه انگلیس در جریان جنگ جهانی اول انکارناپذیر است. اعلامیه جهاد او علیه انگلیس بیشترین تأثیر را در مشروع کردن حرکتهاى مسلحانه صولت الدوله قشقایی، رهبر قدرتمند ایل قشقایی در فارس و تنگستانی ها در بوشهر داشته است. نمونه های گوناگون و متنوعی از احکام جهاد علیه انگلیس توسط سید در «فارس و جنگ بین الملل اول»، «اسناد کمیته حافظین استقلال»، نسخه خطی «بیانیه دفاعیه»، «یادداشتهای معین دفتر»، گزارش «سر پرسی سایکس» و اسناد و مکاتبات شخصی سید به دست آمده است.

اولین ارتباط جدی «سید» با «صولت الدوله قشقایی» و انقلابیون بوشهر سالها پیش از انقلاب مشروطیت به وجود آمده بود و در جریان پیروزی انقلاب او با ارسال نامه ها و پیامهای گوناگون و فعالیت های گسترده نظامی، عملاً به عنوان رهبر سیاسی - مذهبی جنوب ایران مطرح گردید.

آیت الله سیدعبدالحسین لاری در جریان جنگ جهانی اول و گسترش تجاوزات دولت استعماری انگلیس علیه مردم مسلمان جنوب ایران در جهت تقویت صولت الدوله قشقایی رئیس ایل قشقایی همت گماشت و از او خواست با انگلیس وارد نبرد شود. وی در نامه ای به صولت، مبارزه با بیگانگان را بر مسلمانان واجب عینی اعلام کرد.

بالیوز انگلیسی در بوشهر در این ارتباط آورده است «آغازگر نهضت جنوب ایران، ملایی بنیادگرا به نام سیدعبدالحسین لاری» است. ارتباط او با نیروهای انقلابی بوشهر و فارس به گونه ای نزدیک و عمیق بود که بدون مطالعه نقش «سید» نمی توان روند حقیقی انقلاب مشروطه در فارس را درک کرد. اینکه بالیوز انگلیسی او را آغازگر نهضت جنوب ایران معرفی کرده است، درست است و دیگر منابع نیز آن را تأیید می کنند. همچنین آیت الله میرزامحمدتقی شیرازی در فتوایی علیه تهاجم انگلیس به

جنوب ایران در جریان جنگ جهانی اول چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

حفظ بیضه اسلام و حراست ثغور مسلمین از تهاجم کفره و دفع متهاجمین از ممالک اسلامی «اول وظیفه اسلامیت و فریضه قاطبه اسلامیان» است. به همین جهت عموماً خاصه «ایالات و عشایر با حمیت که حصون منیع و قلاع محکمه بلاد اسلامی هستند در حراست حدود و ثغوری را که به عهده دارند، ید واحده و کلمه متحده، دقیقه از بذل جان و مال و با کمال جد و اهتمام در قیام به این وظیفه لازمه مضایقه و خودداری نمایند که بر عموم اهل اسلام فرض و واجب و از اهم تکالیف الهیه جل شانہ و توانی و تخاذل در این مقام منافی مقام اسلامیت و موجب ننگ و عار و دخول نار و سخط خداوند منتقم قهار عظم سلطانه است. نعوذ بالله من ذلک و لاحول و لا قوه الا بالله و السلام علیکم جمیعاً و رحمہ الله و برکاتہ.»

در نتیجه تلاش مراجع و علما در تشویق مردم مبارز جنوب علیه دولت استعماری انگلیس بود که پرسه سایکس، فرمانده پلیس جنوب ایران جسارت کرده و با کینه توزی در این باره نوشته است به پلیس جنوب در شیراز و سایر نواحی جنوبی ایران حمله می شود و ملاحای خشک و متعصب، فتوا صادر کرده اند که کشتن انگلیسی ها و کسانی که به آنها کمک می کنند، جایز است.

نتیجه

از تصویر بسیار فشرده ای که از پلیس جنوب و قیام های مردم مسلمان جنوب ایران علیه استعمار انگلیس در جریان جنگ جهانی اول داده شد، می توان به خوبی دریافت مردم مسلمان سرزمین جنوب ایران هیچگاه از نبرد علیه استعمار و استبداد و غارتگران و ستمگران خارجی و داخلی از پای ننشسته اند. پلیس جنوب ایران هم در نتیجه مبارزات مردم مسلمان جنوب ایران عمری کوتاه داشت و از زمان تأسیس تا انحلال آن بیش از پنج سال طول نکشید. در توضیح دلایل انحلال این نیرو می توان به این موارد اشاره کرد: مخالفت مردم مسلمان جنوب ایران با حضور نیروی بیگانه انگلیس در داخل کشور در جنگ جهانی اول، تشدید انزجار عامه از دولت انگلستان پس از انتشار مفاد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلستان، ادامه مقاومت و مبارزات مستمر مردم جنوب ایران در

برابر پلیس جنوب تا آخرین روزهای حضور این نیرو در ایران، اعتراض نمایندگان مجلس انگلستان به هزینه های گزاف نظامی و مشکلات مالی دولت انگلستان و ناتوانی دولت ایران از پرداخت مخارج این نیرو که موجب گردید دولت انگلستان نتواند بودجه جدیدی برای پلیس جنوب در نظر بگیرد و انحلال آن قطعی شود.

سرانجام در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۱ به کار پلیس جنوب در ایران خاتمه داده شد و اداره مرکزی آن که از شیراز به بوشهر منتقل شده بود تعطیل گردید. با بررسی این سازمان می توان دریافت نیروی واقعی در تمام نبردهای این مناطق قطع نظر از اینکه چه طبقه و یا شخصی به قدرت رسیده، همواره مردم بوده اند. بدون شک مردم مسلمان جنوب ایران نقش اساسی را در زندگی سیاسی بازی کرده اند و بدون فعالیت آن ها جامعه و قبل از هر چیز مبارزه اجتماعی غیرقابل تصور است. قدرت اصلی همیشه مردم مسلمان بوده و خواهند بود. هر دولتی که در طول تاریخ معاصر ایران از مردم برید و رابطه خود را با آن ها از دست داد تبدیل به فرقه محدود و در بسته ای شده که وجود و عدمش یکی است. تجربه تاریخ به طور وضوح نشان می دهد تنها راه پیروزی علیه استعمار و استبداد، آگاه کردن، متشکل کردن و همراه مردم بودن است. این راهی است پیمودنی ولی بسیار دشوار و پریچ و خم. این راه را باید پیمود و از تجربه تاریخ درس گرفت. همانطور که از بررسی مقاله حاضر درمی یابیم که در نتیجه مبارزات، حماسه آفرینی ها و سلحشوری های مردم مسلمان جنوب ایران، بیگانگان با تمام وحشی گری هایی که انجام دادند در نهایت مجبور به ترک کشور با خفت و خواری شدند.

فهرست منابع و مآخذ

- اخوان، صفا، (چاپ اول، ۱۳۸۰)، ایران و جنگ جهانی اول (مجموعه مقالات سمینار) مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ایرجی، ناصر، (چاپ اول ۱۳۷۸)، ایل قشقایی در جنگ جهانی اول، مجموعه تاریخ معاصر ایران- ۱۷، نشر پژوهش شیرازه.
- اوین، اوژن، (چاپ اول ۱۳۶۲)، ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶، (ترجمه علی اصغر سعیدی، زوار)، تهران، نشر زوار.
- پیرا، فاطمه، (پاییز ۱۳۸۱)، پلیس جنوب ایران، مجلات با موضوعات گوناگون علوم

- روزنامه انجمن اخوت، شیراز، (۱۳۲۶)، شماره یکم، سال اول، و روزنامه اصلاح، کلکته، شماره های ۳۲، ۳۶، ۳۹، ۴۰.
- سفیری، فلوریدا، (چاپ اول، ۱۳۶۳)، پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر)، (ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) و منصوره جعفری فشارکی رفیعی)، تهران، نشر تاریخ ایران.
- صالحی، نصرالله و کاووسی، محمدحسن، (۱۳۷۵)، جهادیه (فتاوی جهادیه علما و مراجع عظام در جنگ جهانی اول) بخش دوم، فتوای شماره ۳، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- کحال زاده، ابوالقاسم، (چاپ دوم ۱۳۷۰)، دیده ها و شنیده ها (خاطرات میرزا ابوالقاسم کحال زاده منشی سفارت امپراطوری آلمان در ایران درباره مشکلات ایران در جنگ بین المللی ۱۹۱۸-۱۹۱۴) تهران، نشر البرز.
- فصلنامه تاریخ روابط خارجی، (بهار ۱۳۸۳)، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه، سال پنجم، شماره ۱۸.
- ویلیام جی. اولسون، (چاپ اول ۱۳۸۰)، روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول، مجموعه تاریخ معاصر ایران- ۳۱ (ترجمه حسن زنگنه)، نشر و پژوهش شیرازه.
- وین، آنتونی، (۱۳۸۳)، ایران در بازی بزرگ، (ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی)، انتشارات تهران، نشر تاریخ ایران.
- مابری، جیمز، (چاپ اول ۱۳۶۹)، عملیات در ایران (جنگ جهانی اول ۱۹۱۹-۱۹۱۴)، (ترجمه کاوه بیات)، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- میرزایی دره شوری، غلامرضا، (چاپ اول، ۱۳۸۱)، قشقای ها و مبارزات مردم جنوب، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نبوی، سیدمحمدحسن، (چاپ اول، ۱۳۷۳)، نقش روحانیون در قیام ضد استعماری مردم جنوب، مجموعه مقالات قیام جنوب در جنگ جهانی اول، بوشهر، چاپخانه علوی.

<http://www.ir-psri.com/Show.php> تاریخ مشاهده: یکشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۹/۵ سپتامبر ۲۰۱۰

<http://www.ravid.blogfa.com>

نویسنده: انوش راوید، موضوع یکی دیگر از چهره های مهم استعمار، تاریخ مشاهده: پنجشنبه ۲۴ تیر ماه سال ۱۳۸۹.

<http://www.encyclopaediaislamica.com>

نویسنده: منیره راضی، پلیس جنوب. نیروی انگلیسی- ایرانی تحت فرمان انگلیسیها در جنوب ایران از ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۰، بنیاد دایره المعارف اسلامی.

پانوشت ها

\* کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه مفید.

\*\* دانشجوی دکترای علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا.

۱. S.P.R.

۲۱۳-۲. میرزایی دره شوری، ۱۳۸۱، صص ۲۱۴

۳. ایرجی، ۱۳۷۸، ص ۶۱

۴. کحال زاده، ۱۳۷۰، ص ۲۲۱

۵. ما برلی، ۱۳۶۹، ص ۲۰۴

۶. ایرجی، ۱۳۷۸، ص ۶۰

۷. سفیری، ۱۳۶۳، صص ۱۳۱ و ۱۸۵

۲۶۶-۸. ویلیام جی. اولسون، ترجمه حسن زنگنه، ۱۳۸۰، صص ۲۶۷

۹. [www.ir-psri.com](http://www.ir-psri.com)

۱۰. [www.ravid.blogfa.com](http://www.ravid.blogfa.com)

۱۱. ویلیام جی. اولسون، ترجمه حسن زنگنه، ۱۳۸۰، ص ۲۶۸

۱۶۸-۱۲. میرزایی دره شوری، ۱۳۸۱، صص ۱۶۹



۱۷۰، ۱۳. میرزایی دره شوری، ۱۳۸۱

۱۷۰، ۱۴. میرزایی دره شوری، ۱۳۸۱

۱۵. فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۹

۱۶. سفیری، ۱۳۶۴، ص ۱۳۸

۳۸۹-۱۷. ماپرلی، ۱۳۶۹، صص ۳۹۲

۱۲۷-۱۸. پیرا، ۱۳۸۱، صص ۱۳۰

۱۹. [www.Encyclopaedia islamica.com](http://www.Encyclopaedia islamica.com)

۳۲۹-۳۳۰، ۲۰. اخوان، ۱۳۸۰

۲۱. همان، ص ۳۳۲

۲۲. انجمن اخوت، ۱۳۲۶

۲۳. صالحی، نصرالله و کاووسی، محمدحسن، ۱۳۷۵، ص

**نقش انگلستان در ایجاد و هدایت جریان توده ای نفتی**



در سال های ۱۳۲۳ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

(مطالعه موردی؛ محیط های کارگری شهر یزد)

هادی حکیمیان\*

مقدمه

پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و آزادی احزاب، مطبوعات و گروه های سیاسی-اجتماعی، حزب توده با پشتوانه عظیم حمایت خارجی و نیز ترسیم یک افق رویایی برای طبقات میانی و همچنین لایه های زیرین اجتماع، در سراسر ایران دست به تبلیغات وسیعی زد. خالی بودن ذهن مردم و حتی خواص جامعه نسبت به سران و هدایت کنندگان اصلی حزب توده موجب شد عده ای از کارگران، دهقانان، کارمندان دون پایه دولت و روشنفکران جذب شعارهای این حزب بشوند. از آنجا که حزب توده عملاً به ابزاری برای پیشبرد سیاست های توسعه طلبانه شوروی در ایران بدل شده بود، انگلستان برای مقابله با سیاست های شوروی و حزب توده دست به اقداماتی زد.

مهم ترین اقدام انگلستان در این زمینه بازگرداندن سید ضیاءالدین طباطبایی یزدی از تبعید بیست ساله در فلسطین و نیز حمایت همه جانبه از وی و حزبش، یعنی حزب اراده ملی بود. اما به میدان آوردن مهره های سوخته و کهنه ای همچون سیدضیاء بهره چندان عاید انگلستان نساخت.

عضوگیری، کادر سازی و تاخت و تاز بی حد و حصر حزب توده در فضای سیاسی

ایران، انگلستان را به فکر رخنه و نفوذ در میان هواداران این حزب نوظهور انداخت. شهر یزد به سبب وجود مراکز صنعتی و کارخانه های متعدد و نیز در حدود سی هزار بافنده دستی، یکی از بزرگ ترین مراکز کارگری و کانون های فعالیت حزب توده در مناطق مرکزی و جنوب شرق ایران بود؛ بنابراین انگلستان نیز با رویکرد نفوذ و تأثیرگذاری در جریان چپ به این شهر توجهی خاص داشت.

پیش زمینه های شکل گیری جنبش کارگری در یزد

چهره شهر یزد در فاصله کودتای ۱۲۹۹ شمسی تا شهریور ۱۳۲۰ به دلیل توسعه صنایع جدید تا حد زیادی دگرگون شده بود. حاج ابوالقاسم گرجی از تجار معتبر یزد در سال ۱۳۰۲ شمسی یک کارخانه کشفاف را که با موتور نفتی کار می کرد از آلمان خریداری و اولین تریکوبافی را در یزد افتتاح نمود. وی در سال ۱۳۱۰ شمسی یک کارخانه کشفاف جدید به همراه یک موتور برق به نیروی ۲۵ اسب بخار از آلمان وارد کرد و کارخانه خود را توسعه داد. در ۲۴ اسفند ۱۳۱۳ شرکت سهامی نخ ریزی یزد اقبال (محدود) در زمینی به مساحت ۳۴ هزار متر مربع افتتاح شد. کارخانه اقبال با چهارصد کارگر در ابتدای امر دارای ۴۲۰۰ دوک ریسندگی بود که این شمار در فاصله کوتاهی به ۷۲۰۰ دوک رسید.

در همین سال حسینعلی هراتی یکی از تجار بزرگ یزد با شراکت سروش بهرام، از بازرگانان زرتشتی، کارخانه ریسندگی درخشان را در زمینی به مساحت پانزده هزار متر مربع احداث نمود. هراتی سال بعد با خریداری و نصب ماشین های ریسندگی و بافندگی ساخت آلمان، کارخانه «هراتی» را تأسیس نمود. این کارخانه در هنگام شروع به کار ۳۲۰۰ دوک داشت و حدود دویست و پنجاه کارگر در آن مشغول به کار بودند. گفتنی است در سال های پس از شهریور ۱۳۲۰ هم تعدادی مراکز کوچک صنعتی از قبیل کارخانه بافندگی خجسته، کارخانه چوب بری توکل، کارخانه چوب بری سعادت، کارخانه های آلومینیوم سازی اکبری و محامدی، کارخانه لیمونادسازی نور و نیز چاپخانه های گلبهار و پاینده در شهر یزد مشغول به کار بودند. کارخانه ریسندگی آقا در سال ۱۳۲۹ و با ۲۰۰ کارگر شروع به کار نمود. در مهرماه ۱۳۳۱ نیز شرکت سهامی ریسندگی و بافندگی جنوب یزد که در آن زمان یکی از بزرگ ترین و مدرن ترین

کارخانه های نخ ریزی کشور بود، در دو شیفت و با ۳۶۰ کارگر آغاز به کار کرد. چنانکه گفته شد حدود ۲/۱ جمعیت سیصد هزار نفری شهرستان یزد، خانوارهایی بودند که از راه اشتغال به صنایع دستی و به ویژه بافندگی ارتزاق می کردند.

فشار بی حد و حصر کارفرمایان، کارخانه دارها و صاحبان سهام شرکت های تولیدی- صنعتی بر کارگران باعث شده بود شهر کارگری یزد به شدت مهیای رسوخ و پذیرش افکار و شعارهای حزب توده باشد. از پاییز ۱۳۲۳ نخستین تکاپوها برای پایه گذاری تشکیلات حزب توده در یزد آغاز گردید. سلسله جنبان و چهره شاخص جریانات کارگری و فعالیت های مرتبط با حزب توده در شهر یزد، عباس استادان بود. وی از سال ۱۳۲۳ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در شهرهای یزد، کرمان، نائین، اصفهان و همچنین تهران یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در جریان فعالیتهای کارگری بود. حزب توده برای آغاز فعالیت های خود در یزد این جوان پرشور، سخنور و به شدت جویای نام و نان را برگزید و جالب این که عوامل انگلستان نیز به طرز استادانه و با درپیش گرفتن سیاست صبر و سکوت از همان ابتدای کار هدایت این جریان را به دست گرفتند؛ به گونه ای که در آستانه کودتای ۲۸ مرداد، عباس استادان یکی از مهره های پرنفوذ عرصه مطبوعات و جنبش کارگری ایران و صد البته مطیع و گوش به فرمان عوامل انگلیس بود.

#### عباس استادان

عباس استادان صفار در یکم فروردین ۱۲۹۵ شمسی در یکی از محلات بزرگ و پرجمعیت یزد به نام محله «پشت باغ» متولد شد. پدر وی استاد اسد الله مسگر رئیس صنف مسگر یزد بود و در میان کسبه و اهل بازار شخصی معتبر و موجه به شمار می آمد. نامبرده پس از اتمام سیکل اول متوسطه و در سن ۱۸ سالگی وارد اداره مالیه یزد شد. یکسال بعد به اداره ثبت اسناد منتقل شد و به سبب جدیت و روحیه برتری جویی اش ظرف مدت کوتاهی ریاست بخش اجرایی ثبت اسناد یزد را به دست آورد. استادان در سال ۱۳۱۸ با هزینه شخصی خود در منزل استیجاری اش اقدام به تشکیل کلاس اکابر نموده و به سوادآموزی افراد مسن مشغول شد. اما چون فاقد هر گونه مجوز از سوی مراجع دولتی بود، شهربانی یزد پس از مدتی این کلاس ها را

تعطیل کرد. استادان در همین سال به سبب درگیری با خانواده پرنفوذ طاهری (اقوام و منسوبین دکتر هادی طاهری وکیل پرنفوذ یزد، شاخص ترین مدافع جریان تمدید قرارداد داری در سال ۱۳۱۲ و سردسته انگلوفیل های مجلس شورای ملی در دهه های ۲۰ و ۳۰) از اداره ثبت اسناد اخراج و از سوی فرماندار وقت یزد به سرپرستی اداره راه منصوب شد. اما حضور وی در پست جدید هم دوامی نداشت و پس از اخراج از اداره راه برای همیشه از خدمت در کلیه دوائر دولتی محروم شد. استادان برخلاف اکثر مردمان یزد دارای روحیه ای سرکش بود و در سال های پایانی حکومت پهلوی اول با روسای ادارات یزد و نیز تجار، بازرگانان، ملاکین، خاندان های پرنفوذ و به ویژه خانواده طاهری به شدت درگیر بود و همه اینها باعث شده بود وی نزد مسئولان و مقامات شهر به عنوان چهره ای ناراحت، ماجراجو و مشکل ساز شناخته شود.

چنان که گفته شد استادان از محله «پشت باغ»، یعنی یکی از پرجمعیت ترین و تأثیرگذارترین نقاط یزد در جریان رقابت ها و کشمکش های قدیمی بین اهالی محلات مختلف، برخاسته بود. حمایت اهالی این محله و به ویژه صنف مسگر یزد که عمدتاً اهل محله مزبور بودند، بعدها یکی از مهم ترین پشتوانه های استادان در جریان فعالیت های سیاسی و اجتماعی او گشت. استادان که در دوره پهلوی اول هیچ گونه سابقه حزبی و سیاسی نداشت، بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ برای اولین بار در جریان انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی (تیرماه ۱۳۲۲) در ضدیت با گروه موسوم به مرتجعین یزد، یعنی باندا دکتر هادی طاهری و سید کاظم جلیلی (رهبران انگلوفیل های مجلس شورای ملی و دو تن از تعزیه گردان های جریانات دهه های ۲۰ و ۳۰ شمسی) و به حمایت از جناح موسوم به آزادی خواهان یزد (گروه تحت هدایت سیدعلی اکبر موسوی زاده؛ دوست و هم رزم قدیمی فرخی یزدی) وارد عرصه رقابت های سیاسی شد. در کشاکش همین جریانات بود که در ۷ مرداد ۱۳۲۲ نخستین جلسه اتحادیه کارگران یزد تشکیل شد و عده ای هم نام نویسی کردند.

بازداشت سیدعلی اکبر موسوی زاده (قاضی ارشد دادگستری، رئیس دیوان کیفر و دادستان دادگاه جنجالی متهمان شهربانی دوره پهلوی اول) در هشتم شهریور ۱۳۲۲ توسط متفقین (به اتهام حمایت از آلمان ها) و همچنین ورود از پیش طراحی شده سید ضیاءالدین طباطبایی (با پشتوانه و زمینه سازی عوامل انگلستان) به عرصه

رقابت های انتخاباتی یزد، موجب شد علی رغم همه امیدهای اولیه، بار دیگر مرتجعین یزد (باند دکتر هادی طاهری و سید کاظم جلیلی) که این بار یار دیرین شان سید ضیاء هم به آنها ملحق شده بود، برنده انتخابات باشند.

با ورود سید ضیاءالدین طباطبایی به تهران در تاریخ هفتم مهر ۱۳۲۲، بسیاری از مخالفان وی برای ممانعت از تصویب اعتبارنامه او در مجلس شورای ملی به تکاپو افتادند. رویارویی حزب توده و نیز برخی نیروهای ملی گرا همچون دکتر محمد مصدق با سید ضیاء در زمستان این سال به اوج خود رسید و به بحث اول محافل سیاسی کشور بدل شد. در این هنگام برخی از هواداران جریان موسوم به آزادی خواهان یزد و از جمله شخص عباس استادان که بازی انتخابات را علی رغم تلاش های فراوان به جناح مقابل باخته بودند، به نیت پیوستن به خیل مخالفان دکتر طاهری، سید کاظم جلیلی و همچنین سید ضیاء روانه تهران شدند. استادان در تهران ابتدا به سراغ سید ابوالحسن حایری زاده (وکیل آزادی خواه و وجیه المله یزد در ادوار ۳، ۴ و ۵ مجلس و نیز دوست و هم رزم آیت الله سید حسن مدرس در جریان مخالفت با تأسیس سلسله پهلوی) که اینک در وزارت دادگستری شاغل بود رفت و از وی درخواست کرد جناح آزادی خواهان یزد را حمایت کند تا گروه موسوم به مرتجعین یزد را در انتخابات بعدی شکست بدهند. علی رغم مراجعات مکرر، حایری زاده در این زمینه اقدام و حمایت قابل توجهی نکرد. وقتی استادان از نامبرده ناامید شد، به سبب آشنایی قبلی با شیخ محمد یزدی (از مسئولان رده بالای سازمان ثبت اسناد کشور در زمان پهلوی اول و یکی از مؤسسان حزب توده) به سراغ او و سپس نزد برادر کوچک ترش یعنی دکتر مرتضی یزدی (پسر آیت الله شیخ محمد حسین یزدی و از اعضای کمیته مرکزی حزب توده) رفت. در این دیدار دکتر یزدی به او وعده داد اگر تشکیلاتی منسجم و قوی در یزد ایجاد نماید، از او حمایت می کند تا باند مرتجعین و انگلوفیل های یزد را در رقابت های انتخابات بعدی شکست بدهد. گفتنی است اوج گیری مخالفت های حزب توده با تصویب اعتبارنامه سید ضیاء در مجلس و نیز مطرح شدن تقی فداکار و دکتر رضا رادمنش (از اعضای فراکسیون توده در مجلس چهاردهم) به عنوان سخن گویان حزب توده در مقابله با طرح و تصویب اعتبارنامه سید ضیاء، باعث جلب نظر استادان و همراهی و نزدیکی نامبرده با ایشان گردید. از سویی نیز، عباس استادان در این زمان به

برادران لنکرانی (که به عنوان یکی از مهم ترین گروه های مخالف سیدضیاء مطرح شده بودند) نزدیک شده و حتی حدود شش ماه در تهران با آنها هم خانه بود. لازم به ذکر است زن حسام لنکرانی یعنی صفا حاتمی اهل یزد بود و به احتمال فراوان آشنایی قبلی او با استادان در جذب استادان به حزب توده بی تأثیر نبوده است.

#### فعالیت های حزب توده در یزد

در اوایل آبان ماه ۱۳۲۳ صاحبان سهام کارخانه ها طی یک نشست اضطراری ۲۰٪ از حقوق کارگران را کاهش دادند؛ با این توجه که به علت شرایط بد ناشی از جنگ و اشغال کشور و همچنین کمبود مواد اولیه و بی رونق بودن بازار فروش، صنایع نساجی در آستانه ورشکستگی است. سپس این تصمیم طی اطلاعیه ای در سطح شهر منتشر شد. این پیش آمد همزمان با بازگشت عباس استادان به یزد بود. او که حدود یک سال را در جو سیاست زده تهران گذرانده و قول مساعد دکتر مرتضی یزدی را هم دریافت کرده بود، پس از آشنایی با تقی فداکار (عضو فراکسیون توده در مجلس چهاردهم و رهبر جنبش کارگری اصفهان) و دکتر رضا رادمنش (عضو فراکسیون توده در مجلس چهاردهم و شوهر مهین رادمنش یعنی دختر شیخ محمد یزدی سابق الذکر) در میان یک جو بی سابقه و ملتهب وارد یزد شد. نامبرده از موقعیت پیش آمده سود جسته و سخنرانی هایی در کارخانه ها و نیز در بین کارگران دستباف بر ضد این تصمیم کارخانه دارها و صاحبان سهام آغاز کرد. استادان در تجمعات کارگری و سخنرانی هایش پیایی به کارگران یادآور می شد حقوقی که آنها دریافت می کنند در برابر زحماتشان بسیار ناچیز است؛ و آنها را به اتحاد، یکپارچگی و اعتصاب و اعتراض برای رسیدن به حقوق حقه خویش تشویق می کرد. فعالیت های استادان در این روزها به شدت ادامه داشت؛ به گونه ای که در فاصله ای کوتاه موفق به ایجاد و راه اندازی نخستین اتحادیه کارگران یزد (دستباف) گردید. وی در این هنگام گرانی، بی کاری، کمبود مواد غذایی و در مجموع شرایط بد معیشتی ناشی از جنگ و اشغال کشور را دستمایه ای برای حمله به بازرگانان، ملاکین و کارخانه داران قرار داد. چنان که در اولین اطلاعیه اتحادیه کارگران دستباف که در ۲۸ آبان منتشر شد حملات شدیدی به آنها کرده بود. با این همه تکیه گاه اصلی استادان در تأسیس و توسعه تشکیلات حزب توده در یزد کارگران



صنایع جدید بودند. در این زمان نیمی از کارگران کارخانه های یزد را زنان و کودکان تشکیل می دادند که تحت شرایط اسفناکی مجبور به کار با حداقل دستمزد بودند. به همین سبب هم استادان هدف بعدی خود را راه اندازی اتحادیه کارگران در بین کارگران صنعتی قرار داد که سرانجام هم موفق شد و در آذرماه اولین بیانیه این اتحادیه صادر گردید؛

تاریخ ۲۱/۹/۳۲۳ [۱]

استغاثه کارگران

دوازده ساعت کار!

بلی از ده تا ۱۲ ساعت کار، هم روز، هم شب، زن، مرد، بچه های خردسال، زن های حامله، همه و همه. دوازده ساعت کار یعنی دوازده ساعت بی خوابی، دوازده ساعت دور ماشین گشتن، آن هم با حقوق ناچیزی همه را از رمق انداخته است و علاوه بر این خودسری های دیگر مدیران کارخانجات، نداشتن بهداشت صحیح، عدم رعایت آنچه را که دولت مقرر داشته، عدم توجه مأمورین ذی مدخل ما را به این روز انداخته، از اهالی محترم یزد مخصوصاً صاحبان کارخانجات و مأمورین دولتی تقاضا می شود به وضع رقت بار ما برسند و چنانچه قابل تحمل نیست از ظلم جلوگیری کنند، وقت ما را به هشت ساعت تقلیل دهند و حقوق ما را به اندازه ای که برای نان جوین کافی باشد بالا برند. هم ما به حق خود برسیم و هم صاحبان سهام، یک شهر و دو نرخ که معنی ندارد. همان معامله را با ما بکنند که در شهرستان ها با کارگران می شود.

اتحادیه کارگران یزد (قسمت ماشینی)

این بیانیه در حکم یک هشدار جدی به مدیران و صاحبان سهام کارخانه ها بود. در ساعت یک بامداد روز ۲۲ آذر کارگران کارخانه های هراتی و درخشان که حالا بیش از یک ماه بود در تجمعات کارگری و پای سخنرانی های عباس استادان به وجد آمده بودند، با تقاضای افزایش حقوق و کاهش ساعت کار روزانه دست از کار کشیدند و بدین ترتیب اولین اعتصاب کارگری در تاریخ تحولات اجتماعی شهر یزد رقم خورد. در روزهای بعد تجمعات و تظاهرات هایی از سوی کارگران و نمایندگان اتحادیه کارگری برگزار شد. در نهایت با شکایت مدیران این دو کارخانه به مسئولان شهر، کمیسیونی با حضور فرماندار و سه تن از سهامداران عمده تشکیل شد و پس از مذاکره

با نمایندگان کارگران و وعده‌هایی که از سوی مدیران کارخانه‌ها، در خصوص رسیدگی به خواسته‌های کارگران داده شد، آنها در ساعت ۳۰/۱۳ روز ۲۶ آذر اعتصاب را شکسته و به سر کار خود برگشتند. گفتنی است در سراسر آذرماه، استادان علاوه بر فعالیت‌هایی که در محیط‌های کارگری داشت به طور مرتب جلساتی در منزل خود و گاهی هم در منزل عباس پورسراجیان واقع در محله «پشت باغ» برگزار کرده و برای گروه‌کثیری از کارگران کارخانه‌های اقبال، هراتی، درخشان و نیز جمعی از شعرباف‌ها، سخنرانی نموده و آنها را تشویق می‌کرد برای اعاده حقوق از دست رفته خود متحد شده و در قالب اتحادیه کارگران دست به اعتراض و اعتصاب بزنند.

در روز ۳۰ آذرماه کارگران کارخانه‌های اقبال و درخشان با طرح خواسته‌هایی مبنی بر افزایش حقوق و کاهش ساعت کار دست به اعتصاب زده و این دو کارخانه را به مدت ۸ ساعت به تعطیلی کشاندند. این اولین باری بود که کارخانه اقبال یعنی مهم‌ترین کارخانه یزد که این زمان دارای بیش از ۴۵۰ کارگر بود تعطیل می‌شد. با دخالت نیروهای شهرداری و اعمال نفوذ فرماندار و صاحبان سهام، اعتصاب شکسته شد و کارگران دوباره مشغول کار شدند؛ اما از این پس برای کنترل اوضاع کارخانه، پلیس و پاسبان مخصوص از سوی شهرداری گمارده شد. لازم به ذکر است کارگران کارخانه‌های یزد روزها ۱۰ ساعت و در شیفت شب ۱۲ ساعت کار می‌کردند. حد متوسط حقوق آنها روزانه یک تومان بود. زن‌ها روزانه ۷ قران و کودکان از این هم کمتر می‌گرفتند. نبود بیمه، خدمات بهداشتی و مزایایی مثل حق غذا و لباس و نیز رفتار تحکم‌آمیز و ارباب‌مآبانه مدیران کارخانه‌ها با کارگران سبب شده بود محیط‌های کارگری یزد بیش از پیش مهبای فعالیت‌های حزب توده شود.

در نیمه دی ماه ۱۳۲۳ ضیاءالدین الموتی (عضو کمیسیون تفتیش حزب توده و مسئول امور شهرستانها) و مرتضی راوندی (از اعضای سازمان مرکزی حزب توده اصفهان روانه یزد شده و به کمک عباس استادان و اعضای اتحادیه کارگران، تشکیلات حزب توده را در یزد راه اندازی کردند. روزنامه رهبر ارگان رسمی حزب توده ایران در تاریخ دوشنبه ۱۸ دی ماه ۱۳۲۳ خبر داد «کمیته ولایتی حزب توده ایران در یزد تشکیل و شروع به کار نمود.»

روز چهارشنبه ۲۰ دی ماه اولین اطلاعیه کمیته ولایتی حزب توده یزد منتشر شد.

مسئولان کمیته ولایتی حزب توده یزد در این اطلاعیه سخنی از حضرت علی(ع) مبنی بر حمایت از مظلوم و دشمنی با ستمگر را شعار خود قرار داده و با تحریک احساسات دینی مردم، کلیه کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه‌وران و آزادی خواهان را مخاطب ساخته و آنها را به فعالیت های سیاسی- اجتماعی و عضویت در حزب توده فراخوانده بودند. مهمترین اصول و شعارهای حزب توده یعنی مبارزه با سرمایه داری و نظام فئودالیسم در این بیانیه مورد تأکید قرار گرفته بود. همچنین شدیداً به سید ضیاءالدین طباطبایی و نحوه انتخاب وی از حوزه یزد در مجلس دوره چهاردهم حمله شده بود. این بیانیه در نهایت با وعده پیروزی و زندگی بهتر برای توده های محروم و در بند جامعه پایان می یافت. بیانیه مزبور به همراه مرام نامه حزب و برخی جراید وابسته به حزب توده در سطح شهر توزیع و در برخی خیابان های پر رفت و آمد برای مطالعه اهالی به در و دیوار چسبانده شد. لازم به ذکر است علی رغم مخالفت مسئولان شهر و برخی سرمایه داران، اولین میتینگ رسمی حزب توده که در حکم افتتاحیه حزب مزبور در یزد بود با حضور جمعیتی بیش از دو هزار نفر در روز جمعه ۲۲ دی ماه در منزل عباس پورسراجیان برگزار شد.

در این مراسم که عده زیادی از رجال یزد از جمله میرزا محمدحسین نواب (وکیل یزد در مجالس ۸ تا ۱۳) هم حضور داشتند، ضیاءالدین الموتی، مرتضی راوندی و همچنین عباس استادان سخنرانی کرده و هر یک ابتدا شرحی در مورد مرام نامه حزب توده داده، ضمن تشریح چند ماده از قانون اساسی و چگونگی انتخاب شدن سیدضیاء از حوزه یزد، تأکید کردند وی نماینده واقعی مردم یزد نبوده و با زور سرنیزه و اعمال نفوذ انگلیس و دولت علی سهیلی راهی مجلس شده است. سخنرانان همچنین خواستار عزل سیدضیاء از مقام وکالت و محاکمه وی شدند. آنها در ضمن صحبت هایشان پیای کارگران را به اتحاد و یکپارچگی و مبارزه علیه سرمایه داران تشویق کرده و حملات شدیدی به ملاکین و بازرگانان می کردند.

لازم به ذکر است مرتضی راوندی از اعضای اولیه حزب توده اصفهان و از لحاظ جناح بندی های درون گروهی جزو باند دکتر رادمنش (همسر مهین یزدی) به شمار می رفت.

ضیاءالدین الموتی و مرتضی راوندی حدود یک هفته در یزد مهمان عباس استادان

بودند و در این مدت با افراد مختلفی از جمله برخی فعالان سیاسی یزد دیدار کرده و موفق شدند مبلغی حدود ده هزار تومان برای توسعه تشکیلات حزب توده در یزد به عنوان اعانه و کمک جمع آوری نمایند. از همان ابتدای امر که نام نویسی افراد در حزب توده شروع شد، اعضاء ملزم بودند ماهانه مبلغی به عنوان حق عضویت پرداخت کنند. الموتی و راوندی در مدت اقامتشان در یزد چندین بار در بین کارگران و از جمله در منزل عباس پورسراجیان سخنرانی کرده و کارگران را به عضویت در حزب توده و همچنین اعتصاب و تعطیلی کارخانه ها برای رسیدن به حقوق حقه خود تشویق می کردند. این دو نفر پس از یک هفته فعالیت در یزد روانه اصفهان شدند.

با رسمی شدن فعالیت های حزب توده، جناح مقابل هم تحت فشار مجبور به عقب نشینی شد. هم زمان با انتشار اولین بیانیه حزب توده، یعنی در روز ۲۰ دی ماه، امیرخان کوراغلی، مدیر کارخانه اقبال، تحت شرایط موجود مجبور شد در اطلاعیه ای خطاب به کارگران اعلام کند مدیران و صاحبان سهام کارخانه اقبال خود را ملزم به رعایت حقوق کارگران می دانند. به علاوه در این اطلاعیه وعده داده شده بود دقیقاً همان حقوق و مزایای کارگران کارخانه های اصفهان و به ویژه مزایایی شامل خدمات بهداشتی، حق غذا و لباس، کاهش ساعت کار و نیز افزایش دستمزدها در مورد کارگران کارخانه اقبال هم اجرا می شود. لازم به ذکر است در طول تاریخ تحولات اجتماعی یزد این برای اولین بار بود که طبقات زیرین جامعه از سوی اشراف و بزرگان مورد خطاب قرار گرفته و به جای الفاظی چون مزدور، عمله، فعله و ... با لفظ کارگر از ایشان یاد می شد.

کم کم فعالیت های حزب توده اوج گرفت و عباس استادان در صدد اجاره محلی برای افتتاح کلوب حزب توده برآمد. اما از آنجا که حزب توده عمده حملات خود را متوجه بازرگانان، ملاکین و کارخانه دارها و صاحبان سهام کرده بود، هیچ کس جرأت نمی کرد ملک خود را به استادان بسپارد؛ چرا که فرد موجر عملاً رو در روی ثروتمندان و مسئولان شهر قرار می گرفت. اما جستجوی عباس استادان دیری نپائید و یکی از اهالی به توصیه مقبول الرحمن (نایب کنسول هندی انگلیس در یزد) یک باب گاراژ واقع در خیابان پهلوی را به جهت افتتاح کلوب حزب توده به استادان اجاره داد و این نخستین سر نخ موجود دال بر نقش آفرینی عوامل انگلیس در جریان شکل گیری جنبش

کارگری یزد می باشد. با راه اندازی کلوب حزب توده در محل مزبور، عباس استادان دائماً سخنرانی های شورانگیزی برای کارگران و همچنین دهقانانی که برای شنیدن حرف هایش از توابع یزد به شهر می آمدند، ایراد می کرد. در اوایل بهمن ۱۳۲۳ حسین فرشید، مدیر روزنامه دنیای امروز و از کادرهای فعال حزب توده اصفهان، برای یک مأموریت دو هفته ای از سوی سازمان متبوع خود عازم یزد شد.

فرشید از بدو ورود به همراه استادان سلسله سخنرانی هایی را در کلوب حزب توده در بین کارگران آغاز کرده و آنان را به اتحاد و یکپارچگی و نیز مبارزه برای رسیدن به حقوق حقه خود تشویق می کرد. در نتیجه این سخنرانی ها و به هدایت فرشید و استادان، چند اعتصاب در کارخانه ها شکل گرفت. در این هنگام عمده اعتراض کارگران در مورد کم بودن حقوق و مزایای آنها و نیز زیاد بودن ساعت کارشان نسبت به کارگران کارخانه های اصفهان بود. اخبار مبارزات و نتایج جنبش کارگری اصفهان و بهبود نسبی اوضاع کارگران این شهر به طور پیوسته به یزد می رسید و در بین کارگران منتشر می شد. در نهایت با پیگیری های استادان و فرشید کمیسیونی برای رسیدگی به اعتراضات کارگران در اداره پیشه و هنر تشکیل شد؛ اما در پایان طی اطلاعیه ای که به امضای مدیر کارخانه اقبال، رئیس اداره پیشه و هنر، تنی چند از اعضای هیأت مدیره کارخانه اقبال و چند نفر از بازرگانان مطرح شهر رسیده و در حکم صورت جلسه و نتیجه این کمیسیون بود، اعلام شد حقوق کارگران کارخانه اقبال ۳۰٪ بیشتر از کارگران اصفهان بوده و به علاوه ایشان مزایای کافی هم دریافت می کنند.

با انتشار این اطلاعیه در سطح شهر که در حقیقت ذهن کجی به مطالبات کارگران و مسئولان حزب توده بود، فعالیت های استادان و فرشید تشدید شد و این دو نفر در سخنرانی های پیاپی خود در کلوب حزب و کارخانه ها، صریحاً مأموران دولتی، رؤسای ادارات و صاحبان سهام و مدیران کارخانه ها را مورد حمله قرار داده و حتی نظامیان پائین درجه شهربانی و ژاندارمری را هم تشویق به اعتراض می کردند؛ و ضمن صحبت های خود بر این نکته تأکید می کردند که حقوق افراد ژاندارم و پاسبان که زحمت حقیقی را متحمل می شوند، در برابر رؤسای ادارات و فرماندهان نظامی که هیچ گونه زحمتی ندارند، بسیار اندک و ناچیز است. در این شرایط استادان و فرشید به برخی دهات حومه شهر مثل اشکذر رفته و کشاورزانی را که عمدتاً مستأجر املاک

اشخاص دیگر بودند، به اعتراض و قیام علیه مالکان تشویق نموده و از آنها می خواستند اجاره و بهره مالکانه را نپردازند. این اقدامات موجب شکایت هایی از طرف مالکان به فرمانداری شد.

در اواخر سال ۱۳۲۳ در نواحی مرکزی و جنوب شرق کشور مثل یزد، کرمان و فارس فعالیت های حزب توده و همچنین شورای متحده مرکزی (شاخه کارگری حزب توده ایران به ریاست رضا روستا) به شدت گسترش یافته بود. به همین دلیل مخالفان حزب توده جریان اجرای نقشه یورش به سازمان های تابعه حزب توده و شورای متحده مرکزی در جنوب ایران را از سازمان نوپای یزد آغاز کردند. طی چند ماه فعالیت حزب توده، مسئولان و رؤسای ادارات، به ویژه شهربانی و نیز عده ای از رجال و بازرگانان یزد تلاش کردند با تهدید و تطمیع جلوی فعالیت های استادان را بگیرند؛ اما هیچ کدام موفق نبودند. در این مدت به علت اعتصاب های پیاپی، تولید کارخانه ها تا حدود ۵۰٪ و گاهی بیشتر از این هم کاهش یافته بود. به علاوه چندین بار هم اوضاع شهر به هم ریخته و عده ای از هواداران و مخالفان حزب توده (اجیر شده توسط جناح موسوم به مرتجعین) با هم درگیر شده و به شدت یکدیگر را مضروب و مجروح کرده بودند. با ورود حسین فرشید به شهر، اعتراضات کارگری به شدت اوج گرفت و کارگران سرسختانه خواهان افزایش حقوق و کاهش ساعت کار شدند. از ۱۴ تا ۱۶ بهمن، یعنی سه روز پیاپی، استادان و فرشید با تشکیل میتینگ و ایراد سخنرانی شدیداً به مأموران دولتی، سهامداران و مدیران کارخانه ها، رؤسای ادارات و اعیان و اشراف حمله کرده و کارگران را به اعتراض و اعتصاب دعوت می کردند. علی رغم اقدامات پیش گیرانه مسئولان یزد، در روز سه شنبه ۱۷ بهمن کارگران کارخانه های اقبال، درخشان و هراتی در اقدامی هماهنگ دست به اعتصاب زده و برای تظاهرات در سطح شهر اعلام آمادگی کردند. عامل اصلی این اعتراضات عمل نکردن مدیریت کارخانه اقبال به مفاد اطلاعیه ای بود که در ۲۰ دی ماه منتشر کرده و طی آن وعده هایی برای بهبود اوضاع کارگران داده بود.

روز ۱۷ بهمن کارگران دست از کار کشیده و خواستار اجرای کامل مفاد این اطلاعیه شدند. به درخواست امیرخان کوراغلی، مدیر کارخانه اقبال، سربهر [سروان] شریفی کفیل شهربانی با نیروهایی از شهربانی، ژاندارمری یزد و نیز نیروهایی از هنگ ژاندارمری اصفهان به کارخانه اقبال هجوم برده و پس از ضرب و شتم کارگران

و برخی هواداران حزب توده، همگی را از کارخانه اخراج نموده، سپس تعدادی پاسبان را به فرماندهی رسدبان دوم [معادل ستوان] قانع مأمور حفاظت و امنیت کارخانه نمود.

با اوج گیری تنش در شهر، سهامداران و مدیران کارخانه ها، ضمن انتشار اطلاعیه ای تعطیلی دائمی کارخانه ها را اعلام کردند. این در حقیقت حربه ای برای تحت فشار گذاردن کارگران بود. استادان و فرشید در بعد از ظهر همین روز کارگران و دیگر هواداران حزب توده را به کلوب حزب دعوت کرده و ضمن سخنرانی های شدید اللحنی، به سهامداران، مدیران کارخانه ها، ملا-کین و مسئولان شهر حمله کرده و ایشان را باعث و بانی فقر و پریشانی مردم معرفی کردند. جناح مخالف حزب توده (گروه موسوم به مرتجعین) نیز بی کار نشست؛ و در ساعت ۵ بعد از ظهر جمعیتی در حدود سه هزار نفر که عمدتاً از کشاورزان توابع یزد بودند، به همراه گروهی از اراذل و اوباش حومه شهر که توسط مخالفان حزب توده اجیر شده بودند، با شعار زنده باد حزب بیدار (حزب تحت سلطه و هدایت بستگان سید کاظم جلیلی و کیل با سابقه یزد و دوست قدیمی سید ضیاء) به طرف کلوب حزب توده رفته و پس از درگیری شدیدی که بین آنان و هواداران حزب توده روی داد، تابلوی حزب توده و اتحادیه کارگران را پایین کشیده و پس از غارت کلوب حزب توده و پاره کردن کلیه اوراق، اسناد، روزنامه ها و کتاب ها، هر آنچه را که قابل بردن نبود اعم از در و پنجره ها و حتی میز و صندلی ها را شکسته و سپس ساختمان مزبور را به آتش کشیدند.

پس از این حمله به کلوب حزب توده، حسین فرشید سریعاً شهر را ترک کرده و روانه اصفهان شد. عده ای از مخالفان حزب توده به تعقیب وی پرداخته، در حوالی اردکان به او دست یافته، نامبرده را به قصد مرگ کتک زدند. با دادخواهی کارگران و هواداران حزب توده از مسئولان رده بالای حزب، کمیته مرکزی حزب توده، دکتر رضا رادمنش، عضو فراکسیون توده در مجلس شورای ملی، و علی و کیلی زاده را برای رسیدگی به این وضع روانه یزد کرد. دو نفر مزبور ساعت ۴ صبح روز ۱۹ بهمن وارد یزد شده و یک راست به منزل عباس استادان رفتند. دکتر رادمنش اصرار داشت در محل کلوب سوخته و غارت شده حزب سخنرانی کند، اما مخالفان حزب توده (باند مرتجعین) به فعالیت برخاسته و به واسطه احمد صدری، فرماندار، مانع این کار شدند. رادمنش مجبور شد به سخنرانی در منزل استادان که در حضور عده ای از کارگران و

هواداران حزب برگزار شد، اکتفا کند. دکتر رادمنش (داماد شیخ محمد یزدی) که با استقبال خوب هواداران حزب توده و به ویژه کارگران مواجه شده بود، طی چند روز اقامت در یزد، چندین بار در جمع کارگران حاضر شد و ایشان را به ادامه مبارزه، اعتصاب و مقاومت در برابر عوامل سیدضیاء تشویق نمود. وی همچنین قول داد چند نفر از نمایندگان عضو فراکسیون حزب توده برای بررسی این واقعه به یزد خواهند آمد. دکتر رادمنش و همراهش شب ۲۳ بهمن یزد را به مقصد تهران ترک کردند. پس از این هجوم تا پایان سال ۱۳۲۳ حزب توده تقریباً هیچ فعالیت دیگری در یزد نداشت.

در ابتدای سال ۱۳۲۴ عباس استادان بار دیگر به تهران رفته و برای دریافت برنامه های جدید با برخی از سران حزب توده ایران دیدار کرد. اعتماد رهبران حزب توده به عباس استادان در این زمینه به قدری بود که روزنامه رهبر ارگان رسمی حزب توده در شماره ۵۴۳ متن ذیل را با تیتراژ درشت برای تقدیر و تشکر از استادان در صفحه اول به چاپ رساند:

آقای عباس استادان: از اینکه در مدت کوتاه عضویت خود در حزب توده ایران دست به اقدامات بزرگی به منظور توسعه امور حزبی در یزد زده اید و مبارزه دلیرانه ای که با ارتجاع نموده اید مورد تقدیر کمیته مرکزی حزب توده ایران بوده و امیدواریم که بر اثر مجاهدت مانند شما عناصر با ایمان، توده ستمدیده ایران از چنگال ظالمانه مشتی بدکار و مرتجع رهایی یابند.

کمیته مرکزی حزب توده ایران.

استادان، پس از جلب حمایت حداکثری رهبران حزب توده و چند ماه اقامت در تهران، در مردادماه به یزد برگشت و با ایجاد کمیته محلی حزب توده اردکان فعالیت های خود را از سر گرفت. در این زمان استادان، فعالیت های خود را در روستاهای یزد و اردکان توسعه داد، و جمع کثیری از کشاورزان را علیه مالکین بزرگ منطقه شوراند. وی در نیمه دوم مرداد به کمک برخی افراد بومی، کمیته محلی حزب توده را در بخش تفت که دارای بیشترین جمعیت کشاورز در شهرستان بود، افتتاح نمود.

استادان همچنین با بودجه ای که کمیته مرکزی حزب در اختیارش نهاده بود یک خانه بزرگ و مخروبه را در خیابان پهلوی (محل بعدی احداث گاراژ اتو یزد؛ مؤسسه باری و مسافری متعلق به عباس استادان در سالهای بعد) خریداری و با کمک گروه



زیادی از کارگران و با این استدلال که این محل خانه و پناهگاه همیشگی آنهاست، ساختمانی برای برگزاری مراسم حزبی و کارگری احداث کرد.

سرانجام در روز جمعه ۲۸ دی ماه ۱۳۲۴ کلوب جدید حزب توده با سخنرانی عباس استادان و با حضور جمع کثیری از کارگران و حتی کشاورزانی که با پای پیاده از روستاهای اطراف آمده بودند گشایش یافت. شاخص ترین مهمان این مراسم اسماعیل خان بهادر فرماندار جدید یزد بود که دعوت مسئولان کمیته ولایتی حزب توده یزد را پذیرفته و با کمال میل در مراسم گشایش کلوب جدید حزب شرکت کرد.

درباره فعالیت ها و تحرکات حزب توده در یزد و شخص عباس استادان، یرواند آبراهامیان با استناد به گزارش های کنسول گری های انگلستان در منطقه، روایتی مغشوش و نادرست ارائه می دهد. وی می نویسد:

در یزد نیز حزب توده موفقیت های مشابهی داشت. این حزب، در اواخر سال ۱۳۲۳، پس از اعتصاب کارگران یکی از چهار کارخانه بافندگی شهر نخستین شعبه خود را تأسیس کرد. این شعبه را عباس استادان، حقوقدان جوان تحصیل کرده تهران که خویشاوندان و بستگانی در یزد داشت رهبری می کرد.

چنانکه پیش تر گفته شد عباس استادان، یزدی و بزرگ شده یزد بود، و برخلاف ادعای آبراهامیان تحصیلات دانشگاهی و حتی دیپلم هم نداشت. اما جالب تر گزارش کنسول انگلیس در کرمان است که در فوریه ۱۹۴۵ مقارن با اواخر بهمن ماه ۱۳۲۴ می نویسد: «در یزد حداقل ۷۰ درصد جمعیت که از طبقه کارگر بودند به دنبال یک رشته فعالیت های سازمان یافته بسیج شده بودند، بقیه مردم (کارخانه داران، زمین داران و تجار) کاملاً نگران و عصبانی بودند و برخی از آنها هم (بویژه زرتشتیان) اغلب می خواستند در صورت امکان به تابعیت انگلیس در آیند... فعالیت های حزب توده در یزد، مردم منفعل کرمان را به صورت گسترده ای تحت تأثیر قرار داده است، زیرا رانندگان کامیون، رفتگران شهر و روشنفکران علاقه مند می شدند با پیوستن به این حزب، یک سازمان محلی تشکیل دهند».

گفتنی است منطقه یزد و کرمان از اواسط دوره قاجار همواره جزو نقاط تحت نفوذ و سیطره عوامل انگلیس بود و از آنجا که این مناطق دروازه اتصال تجارت ایران به شبه قاره هند و دیگر مستعمرات انگلیس به شمار می رفت، از دیرباز کنسول گری های

انگلیس مأموریت داشتند از هر گونه نفوذ رقیب قدیمی شان یعنی روسیه در این حوزه جلوگیری کنند.

با در نظر داشتن مواردی که گفته شد بعید به نظر می رسد کنسولگری های انگلیس در یزد و کرمان منفعل و بی حرکت، نظاره گر ساخت و تاز حزب توده مانده باشند. عوامل انگلستان در ایران، کاملاً جدی و با دقت فراوان پی گیر فعالیت های منتسب به جنبش کارگری در مناطق تحت نفوذ خود بودند؛ چنان که سر ریدر بولارد، سفیر کبیر بریتانیا در ایران، طی گزارش محرمانه شماره ۱۲۸ خود به سر آنتونی ایدن وزیر وقت خارجه انگلیس که به تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ نوشته چنین می گوید: «... در یزد هم مردم و کارگران دفاتر حزب (حزب توده) را مورد حمله قرار داده و ضمن آتش زدن دفاتر آن بسیاری از عناصر توده ای را از شهر یزد اخراج کردند.»

گزارش فوق که به واقعه آتش زدن کلوب حزب توده یزد در بهمن ۱۳۲۳ اشاره دارد نمایان گر دقت و توجه فراوان سیاستمداران انگلیس به تمامی تحولات و حوادث دور از تهران است. چیزی که شاید هیچ گاه مورد توجه رجال سیاسی پایتخت نشین ایران نبود.

در اوایل سال ۱۳۲۵ فعالیت های حزب توده در یزد اوج گرفت. در این زمان شعبه ای از شورای متحده مرکزی (شاخه کارگری حزب توده که تحت امر رضا روستا بود) در یزد شروع به کار کرد. اوج نمایش قدرت حزب توده و شورای متحده مرکزی در یزد در مراسم روز اول ماه مه (روز جهانی کارگر و مطابق با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵) بود که میتینگ عظیمی با حضور بیش از بیست هزار نفر از اقشار مختلف مردم اعم از کارگران، کشاورزان، پیشه وران و کارمندان دون پایه دولت برگزار شد. در اوایل خرداد ۱۳۲۵ در نتیجه فعالیت های حزب توده و «شورای ولایتی کارگران و زحمتکشان یزد»، کمیسیونی در اداره بازرگانی و پیشه و هنر با حضور نمایندگان کارگران، مدیران کارخانه ها، برخی رؤسای ادارات و «معمدی» بازرس اعزامی از تهران تشکیل و در نهایت مقرر شد ساعت کار در کارخانه ها از ده ساعت به ۸ ساعت در روز، و البته با همان حقوق ۱۰ یا ۱۲ ساعت، کاهش یابد.

پس از این پیروزی دکتر مرتضی یزدی برای بازدید از شعب مختلف حزب توده در نواحی مرکزی و جنوب شرق ایران از تهران عازم یزد شد. وی به محض ورود

به استان یزد در ۸ خرداد، در مناطق اردکان و میبد با استقبال پرشور مردم و همه شیفتگان شعارهای حزب توده روبرو شد. وی در ساعت ۵/۷ بعدازظهر همان روز در میان استقبال هواداران حزب توده وارد یزد شد. یزدی در روز ۱۰ خرداد در محل کلوب حزب برای جمعیتی که گرد آمده بودند سخنرانی کرد و ضمن حمله به ثروتمندان، اشراف و شخص سید ضیاءالدین طباطبایی، وعده هایی جهت بهبود اوضاع طبقات پایین جامعه داد که با استقبال فراوان روبرو شد.

سپس دکتر یزدی به همراهی عباس استادان عازم استان کرمان شد. لازم به توضیح است بر اثر فعالیت های عباس استادان و با کمک گرفتن وی از برخی آشنایانی که در این منطقه داشت، زمینه برای فعالیت حزب توده فراهم شده بود و در این هنگام کمیته های محلی حزب توده با حضور استادان و دکتر یزدی در شهرهای انار، رفسنجان و کرمان افتتاح شد.

در مردادماه ۱۳۲۵ با تشکیل کابینه ائتلافی احمد قوام و حزب توده، فعالیت های این حزب در یزد پرشورتر شد. دو تن از وزرای توده ای کابینه قوام یعنی دکتر مرتضی یزدی و دکتر فریدون کشاورز (فرزند میرزامحمد و کیل التجار یزدی) اصالتاً یزدی بودند و همین باعث شادمانی و امید زاید الوصف هواداران حزب توده در این منطقه شد.

در این شرایط حزب توده درصدد تسلط بر ادارات یزد برآمد؛ دکتر محمد سینا از هواداران حزب توده به ریاست بهداری یزد رسید و با سفارش شخص خلیل ملکی نزد دکتر فریدون کشاورز، قرار شد ناصر مهریزی زاده که یکی از معلم های جوان دبیرستان های یزد و هوادار حزب توده بود، به ریاست اداره فرهنگ یزد منصوب شود. اما مهریزی زاده با این استدلال که من فاقد هر گونه تجربه مدیریتی هستم و با وجود افراد باتجربه و پیشکسوت، انتصاب من به این مقام توهین و دهن کجی به ایشان است، از پذیرفتن این منصب خودداری کرد. با توجه به این که این حکم از طرف مقامات رسمی حزب توده در تهران مورد تأیید قرار گرفته بود، خودداری مهریزی زاده از پذیرش آن باعث عکس العمل شدید کمیته ولایتی حزب

توده یزد شده و کار به محاکمه حزبی هم کشید.

با سفر دکتر مرتضی یزدی به این منطقه، انتشار روزنامه رهبر یزد به صاحب امتیازی دکتر یزدی و مدیریت و سردبیری عباس استادان آغاز شد. اولین شماره این روزنامه چهارشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۲۵ منتشر شد. این روزنامه ارگان رسمی کمیته ولایتی حزب توده یزد بود، و علاوه بر چاپ مقالات متعدد به نیت توسعه و ترویج برنامه های حزبی، اخبار حوزه یزد و فعالیت های حزب توده ایران در دیگر نقاط کشور را نیز پوشش می داد. در ۲۰ مهرماه این سال با حمایت های بی دریغ دکتر شریف، رئیس اداره فرهنگ یزد که خود را هوادار حزب توده معرفی می کرد، اتحادیه معلمان و کارمندان فرهنگ یزد توسط کمیته ولایتی حزب توده یزد تشکیل شد. آنچه در این میان بسیار تأمل برانگیز است حضور خانم آرموھی آیدین در بین شورای مرکزی و اعضای هیأت مدیره اتحادیه مزبور بود. خانم آرموھی آیدین، انگلیسی و رئیس مدارس میسیونرهای انگلیسی در یزد بود. خانم آیدین از سال ۱۳۰۰ شمسی به یزد آمده و علاوه بر مدیریت مجموعه مدارس ایزد پیمان در یزد، روابط نزدیکی هم با کلیه رجال و مسئولان این منطقه داشت. در این زمان حزب توده با دست یابی به اداره فرهنگ یزد سریعاً کمیسیونی برای تصفیه معلمان و کارمندان ضدتوده ای و نیز عناصر به اصطلاح ضد ملی و مرتجع تشکیل داده و دست به کار تصفیه شد.

عباس استادان که به سبب هنر نطاقی و تهییج توده های بی چیز و همچنین دست گذاشتن بر روی نقاط حساس جامعه سنتی - مذهبی و طبقاتی ایران خیلی زود به رهبری جنبش کارگری و دهقانی مناطق مرکز و جنوب شرق ایران دست یافته بود، چنان مورد وثوق و اعتماد رهبران حزب توده ایران بود که در گرماگرم فعالیت های پیشه وری و فرقه دمکرات به آذربایجان رفته و در فرودگاه تبریز مورد استقبال شخص سیدجعفر پیشه وری قرار گرفت. استادان با حضور پیشه وری و مسئولان فرقه دمکرات در میدان مرکزی شهر تبریز برای هواداران فرقه سخنرانی کرد. استادان همچنین بارها در کلوب مرکزی حزب توده ایران واقع در میدان فردوسی تهران و با حضور رهبران حزبی سخنرانی کرده بود.

در این زمان کمیته ولایتی حزب توده یزد در اوج قدرت بود، چنان که به هنگام برگزاری یکی از میتینگ های حزبی، اسماعیل خان بهادر فرماندار یزد از منزلش به طرف اداره فرمانداری می رفت که در مقابل کلوب حزب توده، مأموران انتظامات حزب به این بهانه که رهبر حزب (استادان) سخنرانی می کند، به وی اجازه عبور نداده و او به ناگزیر مراجعت کرده و از مسیر دیگری به فرمانداری رفت. جسارت هواداران و اعضای حزب توده در این زمان به حدی رسیده بود که در روز روشن و در حالی که

بازوبندهای قرمز رنگ حزب توده را بر بازو داشتند به بازار رفته و در موارد متعدد پس از شکستن در انبارها، مال التجاره برخی بازرگانان را به نفع حزب و هواداران آن مصادره می کردند. این بلبشو و ناامنی در بازار که تحت تأثیر فضای ناآرام آذربایجان و همچنین اشغال کشور به وسیله نیروهای شوروی انجام می شد در بین اهالی یزد به «توده بازار» شهرت یافته بود.

یکه تازی حزب توده در یزد دیری نپائید؛ با اخراج وزرای توده ای از کابینه قوام و سپس پایان غائله آذربایجان، قدرت و نفوذ حزب توده در سراسر کشور یک باره افول نمود. از اواخر سال ۱۳۲۵ کمیته ولایتی حزب توده یزد وارد یک دوره رکود شد و با تاخت و تاز حزب دمکرات به رهبری احمد قوام تقریباً تمامی هواداران آن از گردش پراکنده شدند؛ اما هسته مرکزی این کمیته و به ویژه شخص عباس استادان همچنان فعال بود. عباس استادان که از سال ۱۳۲۳ به عنوان صدر کمیته ولایتی حزب توده یزد فعال بود، در ظرف کمتر از دو سال توانست به رهبری پرنفوذ و البته محبوب در نزد توده های بی چیز تبدیل شود. او فعالیت های حزب توده ایران را از شهر نائین تا منطقه محروم و دور افتاده جیرفت در استان کرمان و حتی برخی نواحی سیستان و بلوچستان هدایت و سازماندهی می کرد و همه اینها به سبب نفوذ وی در منطقه و نیز داشتن دوستان و آشنایان متعدد در مناطق مختلف اصفهان، یزد، کرمان و زاهدان بود.

عباس استادان به عنوان یک مبارز انقلابی و توده ای معتقد چنان محکم و جدی ظاهر شده بود که در ظرف همین مدت کوتاه حمایت و اعتماد مطلق کمیته مرکزی و سران حزب توده را به سوی خود جلب نمود. امان الله قریشی (مسئول کمیته ایالتی حزب توده در تهران) در مورد فعالیت های استادان و حزب توده در یزد در مقاله ای با عنوان «یزد و مبارزان دلیر یزدی» در روزنامه رهبر ارگان رسمی حزب توده ایران نوشت: «با سوختن کلوب ما در یزد و شکنجه رهبران حزبی در آن شهرستان، مبارزه مردم متوقف نگردید. از میان توده های یزد، مردان و زنان مبارزی بیرون آمده بودند که داستان فداکاری آنها خود کتاب جداگانه ای را شامل خواهد بود. در یزد ده ها هزار دهاتی و خرده مالک، هزاران کارگر و روشنفکر و پیشه ور و حتی افرادی مترقی از سایر طبقات به طرف حزب توده ایران سرازیر شده اند. این مسئله به بعضی از محافل که می خواستند حزب توده ایران را به نواحی شمالی ایران منتسب کنند، جواب عملی دندان شکنی است که چگونه توده خلق در زیر سایه استعمار با چنان

قدرت بی سابقه ای پرچم ایران را به دست گرفته است. نهضت یزد از لحاظ اینکه شهری صنعتی است و بین اصفهان و انارک (نائین) و کرمان قرار گرفته است نیز قابل اعتناست. یزدی ها یک وظیفه بزرگ دیگر دارند و آن این است که نهضت جنوب شرق ایران را تا سرحد بلوچستان پیش ببرند و مبارزان دلیر کرمان را برای مبارزات دمکراتیک در حدود قانون اساسی و منشور ملل متفق یاری کنند. بدون شک آنها این وظیفه بزرگ را نیز انجام خواهند داد.» همچنین دکتر مرتضی یزدی طی سخنرانی خود در کلوب مرکزی حزب توده ایران واقع در خیابان فردوسی تهران در حضور خیل عظیم هواداران این حزب در خصوص فعالیت های حزب توده در مناطق مرکزی و جنوب شرق ایران که تحت عنوان «رستاخیز گرسنگان جنوب» ایراد شد، چنین گفت: «... این نهضت جنوب در نتیجه مبارزه های خستگی ناپذیر رفیق عزیزمان، استادان به وجود آمده. استادان از هیچ گونه تهدید، ضرب و جرح، شکنجه و حبس نهراسید تا موفق شد مستعمره پزشکی طاهری (دکتر هادی طاهری) طیب مجازی و مزدور اجنبی پرست را تبدیل به دژ آزادی نماید که در آن دژ حشرات موزی همه در سوراخ های خود مخفی شده اند و امروزه حتی دیگر جرأت ندارند خود را در روز روشن در خیابان ها نشان دهند. استادان همه قسم آزار و اذیت را تحمل نمود. آتش زدن کلوب حزب در یزد، حمله کردن به منزل استادان و سنگسار نمودن آن. همه اینها نشانه استقامت و بردباری استادان بوده، او به اضمحلال رژیم پوسیده و فاسد و سیاست استعماری در ایران اطمینان داشت. اسم استادان را در هر قصبه شهرستان یزد یا استان کرمان با تجلیل و احترام می برند. او را تمام زحمتکشانش جنوب دوست دارند.»

با فرونشستن غبار حاصل از تاخت و تاز حزب توده در فضای سیاسی کشور در اواخر سال ۱۳۲۵، کمیته مرکزی و رهبران حزب توده ایران به تأمل و بازنگری در خصوص سوابق، پیشینه و خاستگاه برخی از کادرهای فعال خود در مناطق مرکزی و جنوب شرق کشور پرداختند. ظاهراً در این میان تقی فداکار (رهبر جنبش کارگری وابسته به حزب توده در اصفهان) و عباس استادان بیش از همه زیر ذره بین کمیته مرکزی حزب قرار گرفتند. هر چند سران حزب توده در ابتدای امر از فتح حوزه انتخابیه سید ضیاءالدین طباطبایی، دکتر هادی طاهری و سید کاظم جلیلی (عوامل مارکدار انگلستان در مجلس شورای ملی و فضای سیاسی کشور) بسیار مست و سرخوش بودند، اما کم کم این نفوذ سریع و بی مانع حزب توده و شورای متحده مرکزی در مناطق نائین، معادن انارک، یزد، کرمان و حتی برخی نقاط

بلوچستان ایران، که از دیرباز حوزه نفوذ انگلستان بودند، شک و تردید خود آنها را نیز برانگیخت.

عباس استادان بدون هیچ گونه مزاحمت جدی و در مقابل دیدگان کنسول های انگلیس در این مناطق مشغول فعالیت در زیر بیرق حزب توده بود و طبعاً این سکوت سنگین و معنادار کنسولگری های انگلیس و همچنین انگلوفیل های مطرح عرصه سیاست ایران یعنی دکتر هادی طاهری (ملقب به چرچیل ایران)، سید کاظم جلیلی (دارای لقب مرشد از سوی هواداران سیاست های بریتانیا در ایران)، سید ضیاءالدین طباطبایی و ... نمی توانست بی حکمت باشد. مؤید این فرضیه هم نوشته کنسول بریتانیا در یزد است که طی گزارش خود در ۳۰ دسامبر ۱۹۴۶ برابر با ۹ دی ماه ۱۳۲۵ می نویسد: «مقامات محلی چون می دانستند که دادگاه های محلی یزد زیر نفوذ حزب توده اداره می شود، اقدامی برای دستگیری کارگران تظاهر کننده نمی کردند.» هیچ شکی نیست که علی رغم همه نفوذ و تاخت و تاز حزب توده در ایران هیچ گاه دستگاه های قضایی و امنیتی کشور تحت نفوذ و سیطره این حزب در نیامد و محدوده نفوذ عوامل حزب توده در خوش بینانه ترین وضعیت وزارت خانه های فرهنگ، بهداری و پیشه و هنر و البته آن هم در مدت زمان عمر کوتاه کابینه ائتلافی احمد قوام با حزب توده بود. پس راز سکوت عوامل انگلیس و نیز مقامات قضایی و امنیتی یزد در مواجهه با فعالیت های به ظاهر وسیع و تأثیرگذار حزب توده را باید در جای دیگری جستجو کرد. چنانکه گفته شد علی رغم اقبال فراوانی که عباس استادان در هدایت جنبش کارگری این منطقه به دست آورد، وی در نظر عده کثیری از اهالی و به ویژه آنها که دستی در عرصه فعالیت های سیاسی و اجتماعی یزد (از صدر مشروطه به این سوی) داشتند، چهره ای مشکوک و مرموز به شمار می رفت. جالب اینکه پس از جریان غارت و به آتش کشیده شدن کلوب حزب توده یزد در بهمن ۱۳۲۳، عباس استادان درصدد برآمد که این بار با پشتوانه محکم تری وارد عرصه رقابت های سیاسی شود. در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۲۴ از طرف ستاد ارتش پروانه حمل اسلحه (کلت) برای عباس استادان صادر شد؛ اما شهربانی یزد در جهت جلب نظر مسئولان دولتی و برخی رجال و اشراف یزد با شهربانی کل کشور و نیز ستاد ارتش مکاتباتی انجام داد و خواستار بازداشت استادان و گرفتن اسلحه و ابطال مجوز آن شد. آنچه در این میان قابل تأمل می باشد، جواب رئیس شهربانی کل کشور به مسئولان یزد است؛

موضوع.....اداره اطلاعات

پیوست.....دائرة محرمانه

محرمانه.....تاریخ ۱۳/۵/۲۴ [۱۳]

تعقیب معروضه شماره.....شماره ۵۰۳۶/۴۶۳۴/۱

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

راجع به شرحی که در خصوص عدم صلاحیت عباس استادان در مورد صدور پروانه اسلحه و حمل آن به ستاد ارتش نوشته شده بود، جواباً اشعار داشته اند طبق اطلاعات واصله شخص مزبور اصولاً ملاک و سابقاً منتسب به هیچ حزبی نبوده و فعلاً هم تصور نمی رود به حزبی منتسب باشد و بر حسب ضمانت یکی از افسران مورد اعتماد به مشارالیه پروانه حمل اسلحه داده شده است.

رئیس شهربانی کل کشور سرتیپ ضرابی.

قابل توجه است که این نامه در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۲۴ نوشته شده است؛ یعنی زمانی که عباس استادان به عنوان یکی از کارآمدترین کادرهای حزب توده مورد تایید و حمایت اعضای کمیته مرکزی حزب می باشد.

در زمستان سال ۱۳۲۵ و با شکست پیشه وری و فرقه دمکرات، اقبال حزب توده هم به محاق رفت. در سال ۱۳۲۶ استادان فعالیت های محدودی در یزد داشت و کمیته ولایتی حزب توده یزد همچنان به ریاست وی جلساتی با حضور اعضای شورای مرکزی این کمیته برگزار می کرد. در زمستان سال ۱۳۲۶ در یزد شایع بود که استادان با سران گروه موسوم به مرتجعین یزد روابط دوستانه دارد و مخفیانه در شب نشینی های آنها نیز شرکت می کند و حتی در تهران به منزل دکتر طاهری و سید کاظم جلیلی هم رفت و آمد دارد. این شایعات که ابتدا در بین مردم رواج داشت کم کم به رده مسئولان شهری هم رسید. چنان که در این هنگام در بین رؤسای ادارات شایع بود که استادان به طور مکرر و البته مخفیانه با سروان شریفی کفیل شهربانی یزد ملاقات می کند و روابط دوستانه ای بین این دو برقرار است. این حرف ها کم کم از حالت شایعه بیرون آمد و به گونه ای به حقیقت نزدیک شد که حتی فرماندار وقت یزد هم طی گزارش های محرمانه خود به مرکز آنها را



تایید می کرد. با برملا شدن چهره واقعی عباس استادان، رهبران حزب توده هم کم کم متوجه اشتباه خود در خصوص اعتمادشان به افرادی همچون تقی فداکار و عباس استادان شدند. دومین کنگره سراسری حزب توده ایران به تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ و با حضور تمام مسئولان حزبی از سراسر کشور گشایش یافت. سومین جلسه عمومی کنگره ساعت ۳ عصر روز دوشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۲۷ رسمیت یافت. در این جلسه دکتر رادمنش راجع به ضرورت تصمیم گیری در خصوص اعتبارنامه اعضا صحبت کرد. همچنین احمد قاسمی و میرمضانی ضمن طرح مسئله نفوذی بودن تقی فداکار خواستار اخراج وی از حزب شدند. «سپس غضنفر آرامی مسئله عباس استادان را مطرح کرد و تقاضا کرد که کمیته مرکزی در جلسه بعدی نسبت به صلاحیت استادان تصمیم جدی گرفته و تکلیف وی را روشن کند. دکتر مرتضی یزدی هم فقط تقاضای سلب مسئولیت حزبی از عباس استادان را کرد.» قابل توجه است که استادان در این جلسه حضور داشته و کوچکترین دفاعی از خود نکرد.

در زمستان ۱۳۲۷ کمیته مرکزی حزب توده این واقعت تلخ را پذیرفت که در همه این مدت ملعبه دست عوامل انگلستان بوده است، ولی قابل تأمل اینکه هیچگونه اقدامی برای اخراج استادان از حزب توده صورت نگرفت و همین مسئله طرح عدم صلاحیت وی در کنگره دوم بعداً به مهم ترین دستاویز استادان برای دفاع از خود در نزد مقامات نظامی و انکار توده ای بودنش تبدیل شد. بعد از ترور نافرجام شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و غیر قانونی اعلام شدن حزب توده، عباس استادان نیز در یزد دستگیر و به اتهام عضویت و فعالیت در حزب توده برای محاکمه به اصفهان اعزام شد. در اصفهان پرونده وی از طریق فرمانداری نظامی در خردادماه ۱۳۲۸ به دادگاه جنایی تجدید نظر فرمانداری نظامی اصفهان احاله و نامبرده در ابتدا به یکسال و نیم زندان محکوم شد؛ اما در نهایت در ساعت ۹ صبح روز چهارشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۲۸ در دادگاه جنایی تجدیدنظر فرمانداری نظامی اصفهان دوباره محاکمه شد. با توجه به دفاعیات وی رأی صادره دادگاه چنین بود:

پس از بررسی محتویات پرونده متشکله بر علیه عباس استادان فرزند اسد الله اهل یزد و استماع اظهارات دادستان و دفاعیات و کلاء مدافع و آخرین دفاع متهم نظر به اینکه آقای استادان از اواخر سال ۱۳۲۵ به بعد هیچ گونه فعالیتی طبق پرونده حاضر ننموده

است، ضمناً شواهد غیابی و حضوری که به عمل آمده کاملاً می‌رساند که مشارالیه یک عضو مخرب حزب بوده و اقدامات بر علیه حزب مزبور می‌نموده است و حتی اورا قی در پرونده موجود است که از کمیته مرکزی درخواست اخراج استادان را از حزب به علت فوق نمودند، علیهذا هیأت دادرسان به اتفاق آراء رأی دادگاه بدوی را از لحاظ عدم رعایت تشریفات قانونی فسخ و با اکثریت آراء به دستور ماده ۲۲ قانون کیفر همگانی مشارالیه را از مجازات معاف می‌داند.

علی‌رغم اینکه بسیاری از زیردستهای استادان در کمیته ولایتی حزب توده یزد در دادگاه محکوم و روانه زندان شدند، نامبرده در مجموع چندین ماه در اصفهان زندانی بود و سپس تبرئه و آزاد شد. آنچه بیش از همه ثابت می‌کند نامبرده از قماش «توده ای نفتی» بوده است خاطره ای است از دکتر جواد صدر که در حقیقت نقش عوامل پشت پرده و مؤثر در خصوص رهایی استادان و تبرئه وی را آشکار می‌سازد.

دکتر جواد صدر (سیاستمدار دوره پهلوی دوم و پسر محسن صدرالاشرف) در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ از طرف سرلشکر فضل الله زاهدی، وزیر کشور که همزمان کفالت وزارت کار را هم بر عهده داشت، مأمور رسیدگی به پاره ای اختلافات پیش آمده بین کارگران دستباف، بازرگانان و واسطه‌ها در شهر یزد شد. دکتر جواد صدر در این باره می‌گوید: «ضمن مطالعه پرونده این اختلافات متوجه شدم که یک وکیل دادگستری در یزد به نام استادان از طرف کارگران فعالیت می‌کند. او از عوامل شناخته شده حزب توده در یزد و اصفهان بود. از سپهد زاهدی پرسیدم آیا این مطلب را می‌داند. با لبخند جواب داد سابقه طولانی دارد و افزود هنگامی که فرمانده لشکر اصفهان بودم و مأموریت قلع و قمع توده ای‌ها را داشتم، استادان را هم بازداشت کردم ولی کنسول انگلیس در اصفهان پیغام فرستاد که استادان از عوامل آنها در بین توده ای‌های یزد است و تقاضا شده بود او را آزاد کنم.»

عباس استادان پس از آزادی از زندان و درحد فاصل سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ که فضای سیاسی ایران در رکود به سر می‌برد سرسختانه به کسب و کار پرداخت. نامبرده علی‌رغم نداشتن تحصیلات دانشگاهی و حتی مدرک دیپلم به پاس خدماتی که برای برخی عوامل پشت پرده سیاستهای انگلیس در ایران انجام داده بود موفق به کسب مجوز وکالت شد، و به عنوان وکیل دعاوی در دادگاه‌های یزد و اصفهان و کرمان و

حتی گاه تهران به فعالیت مشغول شد و از آنجا که برگ برنده وی تهوّر، سخنوری و قلم قوی اش بود و همچنین به سبب آشنایی به زد و بندهای محیط های اداری ایران و به پاس روابط عمومی وسیع و بی حد و حصر خود که از تمامی طبقات و همه طیف ها از مذهبی و سنتی گرفته تا چپ کمونیست و هواداران دربار و حتی نیروهای ملی همواره دوستان و آشنایانی داشت، موفق شد در ظرف مدت کوتاهی خود را به عنوان حقوق دان تحصیل کرده تهران (به زعم آبراهامیان و بنابر اسناد آرشیوهای انگلستان) و وکیلی ماهر و زبردست شهره خاص و عام نماید. استادان، محل سابق کلوب حزب توده را که با بودجه ارسالی از کمیته مرکزی حزب و با به کار گماردن کارگران یزدی ساخته بود تبدیل به گاراژ اتو یزد نمود. گاراژ باری و مسافری اتویزد علاوه بر سود سرشاری که عاید استادان می کرد، باعث شد تا او در آن مقطع زمانی یک شبکه ارتباطی وسیع و منسجم (با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی) از محدوده تهران تا زاهدان در شرق و از مشهد تا بندرعباس در جنوب را به کمک رانندگان و کارگران گاراژهای باری و مسافری این مناطق تحت اختیار خود داشته باشد که در هر زمان می توانست از آنها همچون آلت فعلی در جهت اهداف و برنامه های خود استفاده کند.

#### جنبش کارگری ایران در خدمت سیاستهای انگلستان

در شهریور ۱۳۲۵ وزارت کار و تبلیغات دولت قوام برای مقابله با جنبش کارگری ایجاد شده به وسیله حزب توده، اتحادیه سندیکاهای کارگری ایران (ا. س. ک. ای) معروف به «اسکی» را تأسیس کرد. اسکی در زمستان ۱۳۲۵ و با حمایت حزب دمکرات ایران (شاخه یزد) فعالیت خود را در محیط های کارگری یزد آغاز نمود. در سال ۱۳۲۶ که حضيض ضعف حزب توده و شورای متحده مرکزی بود، اسکی یکه تاز عرصه جنبش کارگری یزد شد. گفتنی است در سال ۱۳۲۶ اتحادیه مرکزی کارگران و کشاورزان ایران (امکا) هم توسط دولت وقت و در جهت از میدان به در کردن حزب توده وارد عرصه جنبش کارگری ایران شد. در آذرماه ۱۳۲۶ دولت قوام سقوط کرد و حکیمی به جای او آمد. از اوایل دی ماه، سفارت انگلستان به وزارت کار ایران فشار می آورد تا برای گرد هم آوردن تمام اتحادیه های کارگری در فدراسیون واحدی مانند کنگره اتحادیه های کارگری انگلستان اقدام کند.

در اسفند ۱۳۲۶ که اسد الله علم وزیر کار بود یک کنگره کارگری در تهران برگزار شد که امیر کیوان، عزیز قزلباش، عزت الله هدایت و دکتر محمود مشاور از جمله سازمان دهندگان اصلی آن بودند. در نتیجه این کنگره، اسکی و امکا در هم ادغام شدند و «کنگره اتحادیه های کارگری ایران» متولد گردید. این فدراسیون کارگری که در زمان غیرقانونی اعلام شدن حزب توده و شورای متحده مرکزی، به سفارش مستقیم وابسته کارگری سفارت انگلیس در ایران تشکیل شده بود، علاوه بر اینکه نامش را دقیقاً از اتحادیه کارگری انگلستان گرفته بود، به عضویت کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری آزاد جهان (سازمان بین المللی کارگری تحت هدایت انگلیس برای مقابله با جنبش های کارگری تحت سیطره شوروی و جریانات چپ کمونیست در جهان) هم درآمد.

کنگره اتحادیه های کارگری ایران که کاملاً رنگ و لعاب فعالیت های حزب توده و چپ کمونیست را داشت، در سال های بعد عملاً به ابزاری برای پیشبرد سیاست های انگلستان به ویژه در جهت مقابله با جریان مبارزات جنبش ملی شدن صنعت نفت بدل شد. چنانکه ذکر شد از سال ۱۳۲۶ با افول قدرت حزب توده، اسکی یکه تاز عرصه تحولات کارگری یزد شده بود. از سال ۱۳۳۰ نیز کنگره اتحادیه های کارگری ایران که وارث و جانشین اسکی و امکا بود، سردمدار جنبش کارگری یزد شد.

در ابتدای دهه ۳۰ هیچ کدام از سی هزار کارگر شرعاً یزدی بیمه نبودند. این مسئله با شرایط بد محیط های کار، آنها را به صورت یک قشر ناراضی از وضع موجود درآورده بود. در فروردین ماه ۱۳۳۰ اختلافاتی بین طبقات کارگر و کارفرما در یزد بروز کرد. عباس استادان که پس از بریدن از حزب توده به کنگره اتحادیه های کارگری ایران پیوسته بود، اینک با یک پشتوانه مالی و حقوقی قوی (داشتن گاراژ اتویزد و دفتر و کالت) و نفوذ در ادارات یزد، سازماندهی کارگران دستباف را بر عهده گرفت. در این زمان شکایات فراوانی از سوی شرعاً یزد راجع به استثمار کارگران به دولت حسین علاء در تهران رسیده بود. این اختلافات و خیزش دوباره کارگران باعث بحرانی شدن اوضاع یزد شده و درگیری هایی بین برخی دسته جات سیاسی به عنوان حامیان دو طرف دعوا پدید آورده بود. اوج گیری اختلافات باعث شده بود زمینه برای فعالیت های دوباره حزب توده هم مهیا شود. در این شرایط دولت علاء درصدد پیشگیری برآمد.

عباس استادان پس از اخراج از حزب توده موفق به جلب نظر و حمایت گروه های

وابسته به دربار شده و با توجه به سابقه ای که در امر سازماندهی و هدایت جریانات کارگری داشت در این زمان به عضویت هیأت اجرائیه کنگره اتحادیه های کارگری ایران در آمد. عزیز قزلباش و عباس استادان دو تن از اعضای اصلی و تصمیم گیرنده در هیأت اجرائیه کنگره اتحادیه های کارگری و نیز امیر کیوان، بابایی و اسماعیل زاده نمایندگان کارگران ایران در شورای عالی کار در ساعت ۱۷ روز ۲۵ فروردین ۱۳۳۰ در کاخ ابیض تهران حاضر شده و پس از بحث و گفتگو راجع به اوضاع کارگران خوزستان، اصفهان و دستباف های یزد، تقاضاهای خود را به سرلشکر زاهدی وزیر کشور تسلیم کردند. در مقابل از طرف دولت مقرر گردید جلسه فوق العاده شورای عالی کار روز ۲۶ فروردین تشکیل و در مورد خواسته های این افراد تصمیم گیری شود. این افراد همچنین در همین روز با حسین علاء نخست وزیر در کاخ ابیض ملاقات کرده و در مورد مسائل کارگری با او گفتگو کردند. افراد مزبور ساعت ۸ صبح روز ۲۶ فروردین در محل وزارت کشور مجدداً با سرلشکر زاهدی وزیر کشور دیدار و گفتگو کردند که قرار شد کمیسیون مخصوصی برای اقدامات اساسی و ترویج محصولات دستباف یزدی و رونق کار نساج ها تشکیل شود. در کابینه علاء، سرلشکر زاهدی علاوه بر وزارت کشور، کفیل وزارت کار هم بود و چون به علت اشتغالات زیاد به امور آنجا نمی رسید، دکتر جواد صدر را به عنوان نماینده تام الاختیار خود در شورای عالی کار معرفی کرده بود که در غیاب وی هم شورا را اداره می کرد و هم به سایر امور می رسید. با پیش آمدن اوضاع یزد، به دستور زاهدی، دکتر جواد صدر در رأس هیأتی شامل نمایندگان کارگر و کارفرما برای حل مشکل عازم یزد شد.

در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰، دکتر مصدق عهده دار نخست وزیری شده بود، اما چند روزی طول می کشید تا کابینه را معرفی کند و دکتر جواد صدر و هیأت همراهش روز ۱۲ اردیبهشت (فردای روز جهانی کارگر) یعنی همان روزی که دکتر مصدق کابینه اش را به مجلس معرفی کرد عازم یزد شدند. ساعت ۵/۹ صبح پنجشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ هیأت اعزامی شورای عالی کار مرکب از دکتر جواد صدر مدیر کل وزارت کشور، عزیز قزلباش و امیر کیوان نمایندگان کارگران و فرقدان مخبر تبلیغات با هواپیما وارد یزد شدند و در فرودگاه به وسیله عده ای از رؤسای ادارات و حدود سه هزار نفر از کارگران و شعربافان که توسط استادان سازماندهی شده بودند مورد استقبال قرار گرفتند. در ابتدا دسته گلی به وسیله یک کودک شعرباف تقدیم دکتر صدر شد و سپس مظفری زاده از طرف شعرباف ها

به مهمان‌ها خیر مقدم گفت. دکتر جواد صدر که از سوابق و روابط استادان و حزب توده با اطلاع بود، از همان ابتدای حرکت مصمم بود از دخالت و اعمال نفوذ او در کار هیأت جلوگیری کند. امری که به اعتراف خودش در اجرای آن چندان هم موفق نبود:

آن زمان یزد فرودگاه نداشت و مدتی هواپیما در آسمان دور زد تا بالاخره جمعی از مردم در بیابان دیده شدند و یقین بود که آنجا به استقبال آمده‌اند. وقتی از در کوچک و تنگ آن هواپیما بیرون آمدم، در نور آفتاب خیره‌کننده نیمروز عده زیادی دور پلکان جمع بودند و عده‌ای کنارتر دسته گل بزرگی آورده بودند که فکر کردم برای یکی از مسافران باشد. شنیده بودم که فرماندار به مرخصی رفته، وقتی پیاده شدیم با معاون فرماندار و رئیس شهربانی و فرمانده ژاندارمری که به استقبال آمده بودند معارفه انجام شد. آن چند نفر هم که گل آورده بودند عده‌ای از کارگران بودند و دختر بچه‌ای آن گل را آورد و به من داد. تا آنجا همه چیز عادی بود، اما وقتی به طرف اتومبیل که منتظر بود حرکت کردیم، ده یا پانزده نفر مرا حلقه وار در میان گرفتند و از آن مستقلین رسمی جدا کردند و به طرف اتومبیل دیگری بردند که در کناری ایستاده بود و با همان ترتیب تقریباً به داخل اتومبیل، قسمت عقب راندند، تقریباً شبیه یک صحنه آدم ربایی که در فیلم‌های سینمایی دیده‌ایم. بلافاصله چند نفر هم در جلو نشستند و استادان کنار من در عقب نشست و اتومبیل حرکت کرد.

دکتر صدر که از این اقدام استادان و آدم‌هایش ناراحت شده بود، از آنها خواست او را به فرمانداری ببرند. او در فرمانداری با مسئولان دولتی و نیز برخی افراد دیگر به طور خصوصی دیدار و گفتگو کرد، اما از آنجا که فرماندار برای مرخصی به تهران رفته بود و محلی هم برای اسکان صدر و همراهانش مهیا نشده بود، او به ناچار دست به دامان استادان شد. استادان هم از فرصت پیش آمده سود جسته و صدر و همراهانش را در یک ساختمان شیک دو طبقه با امکانات رفاهی کامل و نمای آجری زیبا که از قضا تا سال ۱۳۲۵ محل «کنسول گری انگلستان» بود اسکان داد.

صدر در مدت اقامت چند روزه اش از تمام کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی و نیز بسیاری از کارگاه‌های شعربافی در سطح شهر یزد و حومه دیدار کرد و ظاهراً این دیدارها این سیاستمدار حامی انگلستان را نیز تحت تأثیر قرار داد:

از بازدید کارگاه‌های دستباف به شدت متأثر شدم. شرایطی که در آن مردان و زنان در

عمق شش هفت متری زیر زمین که نور روز و آفتاب مثل یک خط بر کارگاه می تابید، دوک را به این طرف و آن طرف می راندند و اطرافشان یک یا دو کودک خردسال در میان کثافت می غلطیدند قابل توصیف نیست. از زحمت و دسترنج مختصر آنها پارچه هایی بسیار ظریف بیرون می آمد که همسرم یک قطعه آن را در تهران برای دوخت یک نیم تنه به خیاط داد و گمان می کردند بافت اروپاست. همه منفعت آن به جیب بازرگان فروشنده محصول تمام شده می رفت و در عوض مواد اولیه به بافنده می داد و محصول آن را سلف و به نازل ترین قیمت می خرید.

استادان که پس از چند سال دوباره فضا را مهیای موج سواری بر روی احساسات طبقات زیرین جامعه می دید، خود را آماده یک نطق پرشور می کرد؛ اما تهدیدهای مقامات نظامی و تذکرات دکتر صدر و حضور عده ای از نیروهای شهربانی در میان مردم باعث شد ساعت ۴ عصر روز جمعه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۰ در محل کنگره اتحادیه های کارگری (شاخه یزد) و با حضور بیش از پنج هزار نفر از کارگران و شعرباف ها میتینگی آرام و طبعاً با دعاگویی در حق شاه برگزار شود. در این مراسم استادان، عزیز قزلباش و امیر کیوان به ترتیب سخنرانی کرده و قول هایی در خصوص رسیدگی به وضع رقت بار کارگران دادند. از سویی در پایان قرار شد دکتر صدر شرح مشاهدات خود را به سرلشکر زاهدی منعکس کرده و شرایط را برای ایجاد «شرکت تعاونی سهامی دستباف ها» فراهم آورد.

پس از رفتن صدر و هیأت همراهش، استادان، محلی را در جنب گاراژ اتویزد (ملک شخصی اش) معرفی کرد تا کارگران برای خرید سهام شرکت تعاونی مزبور به آنجا مراجعه کنند. کارگران و شعرباف ها از خرید سهام این شرکت تعاونی استقبال زیادی کرده و حتی برخی با فروش آخرین بقایای دارایی و اسباب و اثاثیه منزل خود سهام خریدند. به گفته استادان بنا شده بود این شرکت سفارشات از ادارات دولتی داشته باشد و سود حاصله همگی به کارگران و شعرباف ها پرداخته شود. همچنین استادان طی تلگرافی به زاهدی وزیر کشور، درخواست کرد علاوه بر کمک های قبلی، تهیه لباس زندانیان هم به این شرکت واگذار شود تا باعث بهبود وضعیت شعربافان یزدی شود. علی رغم همه وعده هایی که داده شد و شور و شوقی که در بین کارگران پدید آمد و پولی که به سرعت برای خرید سهام پرداختند، عملاً هیچ وقت این شرکت تعاونی

وجود خارجی پیدا نکرد و مثل بسیاری از وعده های رهبران جنبش کارگری ایران در حد حرف باقی ماند.

شرایط و اوضاع بد معیشتی این خیل عظیم کارگران به حدی اسفناک بود که محیط یزد همواره برای رشد و فعالیت جنبش های کارگری مهیا بود، چرا که «در یزد همواره یک عده ای شعرباف بود و از صبح تا شام در چاله های شعربافی که اکثراً در زیرزمین های تاریک واقع بود کار می کردند. برخی از این بیچارگان هفته هفته آفتاب را نمی دیدند. صبح قبل از آفتاب به چاله های شعربافی خود می رفتند، ناهار را همانجا می خوردند و بعد از اذان مغرب از کارگاهشان بیرون می آمدند.»

با اوج گیری مبارزات ضد استعماری مردم ایران بر ضد انگلیس، کنگره اتحادیه های کارگری ایران برای مواجهه با دولت دکتر مصدق و همچنین صف آراییی در مقابل حزب توده که جانی تازه گرفته بود، به میدان آورده شد. با توجه به سرسختی دکتر مصدق و آیت الله کاشانی در مقابل انگلستان و نیز حمایت بی شائبه مردم ایران از جریان ملی شدن صنعت نفت و وضعی که شاه در برابر نیروهای ملی از خود نشان داد، حالا دیگر بریتانیا امید اصلی خود را برای خالی کردن زیر پای دکتر مصدق به انتخابات مجلس هفدهم بسته بود که قرار بود در زمستان ۱۳۳۰ انجام شود. سفارت انگلیس در تهران فعالانه سرگرم تهیه مقدمات برای پیروزی نامزدهای هوادار انگلیس شده بود. از طرف دیگر برای آن که از بدگمانی شاه در این مورد که مصدق اصولاً مخالف سلطنت است، استفاده کند، سفارت موفق شد او را متقاعد سازد که نفوذ خویش را برای پیروزی نامزدهای هوادار انگلیس، که ضمناً به سلطنت هم وفادار هستند، به کار گیرد. از این رو در جریان مبارزه انتخاباتی، جبهه ملی خود را از هر سو در محاصره و زیر فشار ائتلافی از مالکان و زمین داران بزرگ و محافظه کار، سیاستمداران مختلف و ارتش دید و در عین حال بایستی مبارزه مخاطره انگیزی را نیز بر ضد نامزدهای توده ای و کمونیست انجام می داد. برای نفوذ در میان نیروهای جنبش کارگری که هوادار دکتر مصدق و آیت الله کاشانی بودند، دلیو. ای. توماس وابسته کارگری سفارت انگلیس موفق شد بعضی از اتحادیه های کارگری را در مبارزه انتخاباتی به صف مخالفان مصدق و کاشانی بکشاند. در زمستان ۱۳۳۰ کنگره اتحادیه های کارگری ایران که نفوذ فراوانی در بین توده های فرودست جامعه داشت، به عنوان یکی از جریان های گوش به فرمان انگلیس وارد کارزار با نیروهای ملی شد. مقامات سفارت ابتدا



موافقت کردند یک دستگاه چاپ را که در آن زمان در محوطه سفارت انگلیس بود به این کار اختصاص دهند و ماهی بیست هزار ریال برای انجام کارهای تبلیغاتی در اختیار رهبران کنگره اتحادیه های کارگری ایران بگذارند. اما سرانجام با دادن ماشین چاپ به آنها موافقت نشد و تصمیم گرفتند کمک را طوری انجام دهند که ظاهر آن تا این حد زننده نباشد. به این ترتیب که مخارج انتشار روزنامه ای را در خارج از محوطه سفارت به نام کارگر آزاد پردازند. طبق سند شماره ۹۸۷۳۱/۳۷۱ وزارت خارجه انگلیس از دلیو. ای. توماس از سفارت انگلیس در تهران به سرچی پروین اوانز در وزارت کار انگلیس به تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۵۱ تمامی این عملیات با موفقیت انجام شد. در وزارت خارجه انگلیس اف. سی. مالون از اداره امور شرق، گرچه می گفت توسل به چنین اقداماتی در واقع خطرناک و ضمناً تا حدودی هم خلاف اصول و اخلاق است، ولی امیدوار بود کل ماجرای این فعالیت ها و ارتباطات محرمانه بماند. لازم به توضیح است اولین شماره روزنامه کارگر آزاد ارگان رسمی کنگره اتحادیه های کارگری ایران به صاحب امتیازی سیدهاشم خیاط شاهی در ۷ دی ماه ۱۳۳۰ در تهران منتشر شد. عباس استادان با توجه به سابقه سردبیری و اداره روزنامه رهبر یزد در سال های قبل و همچنین قلم زدن در دیگر روزنامه های وابسته به حزب توده و تبحر در نوشتن مقالاتی با موضوع مبارزات کارگری، عملاً گرداننده پشت پرده این روزنامه بود. نقشی که پس از مدت کوتاهی از حالت مخفی درآمده و برای همگان عیان گردید.

#### نقش عوامل انگلیس در انتخابات دوره هفدهم

رسالتی که سفارت انگلستان بر عهده رهبران کنگره اتحادیه های کارگری ایران نهاده بود، عباس استادان را واداشت تا بار دیگر در حوزه انتخاباتی شهر یزد نقش آفرینی کند. انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در یزد از ماه ها قبل عرصه کشمکش و جدال گروه های سیاسی گشته بود. حضور سیدعلی اکبر موسوی زاده (یار دیرین فرخی یزدی و دادستان دادگاه جنجالی مقامات شهربانی دوره رضاشاه)، دکتر محمدحسن مرشد از نیروهای طرفدار جبهه ملی و از همه مهم تر کاندیداتوری شیخ مهدی حایری (پسر آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم) باعث شور و امید فراوانی در تمام طبقات مردم و به ویژه روحانیون و گروه های مذهبی شده بود. این

سه تن که در جناح موسوم به آزادی خواهان یزد قرار داشتند، در مقابل دکتر هادی طاهری، سید محمود جلیلی (پسر برادر سناتور سید کاظم جلیلی نماینده ادوار ۴ تا ۱۶ مجلس شورای ملی) و رضا صراف زاده (فئودال، کارخانه دار و حامی مالی سید ضیاءالدین طباطبایی در تأسیس حزب اراده ملی) صف آراییی کرده بودند.

نقش مهم و غیرقابل انکار دکتر طاهری در هدایت انگلوفیل های مجلس، آیت الله کاشانی را واداشت تا در ۱۰ مهرماه ۱۳۳۰ یعنی چند ماه قبل از انتخابات، طلبه ای جوان به نام شیخ محمد احمدی را به عنوان نماینده خود عازم یزد کند تا نامبرده نیروهای ملی را در برابر جناح حامی دکتر طاهری سازماندهی کند. در ۳ بهمن ۱۳۳۰ آیت الله خمینی هم، شیخ محمد صدوقی (شهید صدوقی) را برای تبلیغات به نفع شیخ مهدی حایری و انسجام بخشیدن به تشکیلات روحانیون و طلاب حامی وی روانه یزد نمود.

طبق اعلام قبلی گروه موسوم به آزادی خواهان، بنا بود روز جمعه ۴ بهمن ۱۳۳۰ دکتر محمدحسن مرشد در مصلی یزد برای هواداران دکتر مصدق و آیت الله کاشانی سخنرانی کرده و برنامه های جبهه ملی را تشریح نماید. از بد حادثه دکتر مرشد که از تهران راهی یزد بود در موعد مقرر به یزد نرسید و در این حین عباس استادان از اعضای شورای مرکزی کنگره اتحادیه های کارگری ایران (از جمله کاندیداهای حوزه یزد با شعار حمایت از توده های فقیر جامعه و جریان ملی شدن صنعت نفت) صبح روز جمعه با اتومبیل شخصی خود از تهران وارد یزد شده و رأس ساعت ۴ بعدازظهر به مصلی رفته و در حضور عده زیادی از مردم شروع به سخنرانی کرد. با آغاز سخنرانی وی مأموران شهربانی بنای اعتراض را گذاشته و اعلام کردند او به علت عدم اخذ مجوز قبلی حق سخنرانی ندارد. اما استادان بی توجه به اخطارها به سخنرانی خود ادامه داده و با بیانی مهیج به مسئولان شهر و به ویژه رئیس شهربانی، ژاندارمری و شخص فرماندار حمله کرده و آنها را عامل بیگانه معرفی کرد.

سخنان تند و آتشین استادان، جماعت حاضر را به وجد آورده و در مقابل هم عده ای از مأموران و سربازهای گارد شاهنشاهی با مردم درگیر شدند. در نتیجه چند نفر از اهالی و یک سرباز وظیفه کشته و عده زیادی هم زخمی شدند. آنچه در این میان تأمل برانگیز است این است که به گفته بسیاری از شاهدان عینی ماجرا، عباس استادان چند دقیقه قبل از درگیری از پشت تریبون پائین آمده و محل مصلی را ترک کرد. این

درگیری تا نزدیک غروب و حتی در خیابان های اطراف مصلی و بازار یزد هم ادامه داشت و عده زیادی نیز توسط مأموران دستگیر شدند؛ اما استادان این بار هم از بلای رسیده جان سالم به در برده و چند روز بعد دوباره در تهران بود.

روزنامه کارگر آزاد ضمن شرح واقعه ۴ بهمن در مصلی یزد می نویسد:

عجیب اینجاست که روزنامه هایی امثال اطلاعات و آتش و غیره نیز بدون اطلاع اخباری دور از واقع منتشر ساخته و برای تبرئه مسبب حقیقی کوشیده اند. آنها استادان، دوست وفادار زحمت کشان یزد را که تمام عمر خود را در راه خدمت زحمت کشان و مبارزه با بیگانگی پرستان از چپ و راست صرف کرده با نیت های واهی و مغرضانه نام برده اند. استادان را توده ای وانمود کرده اند در حالیکه مبارزات دامنه دار او زیر لوای کنگره اتحادیه کارگران ایران بر ضد بیگانگی پرستان مورد تأیید همگان است.

از سویی حزب توده زخم خورده عباس استادان بود؛ زیرا نامبرده در سال های قبل با استادی تمام بخش عظیمی از اعتبار و آبروی حزب توده را به نفع انگلستان بر باد فنا داده بود. به همین دلیل روزنامه به سوی آینده ارگان رسمی حزب توده در تشریح واقعه ۴ بهمن مصلی یزد ضمن حمله به دکتر طاهری و مسئولان اداری و امنیتی یزد نوشت:

استادان هم یک موجود هفت رنگی بیش نیست و مردم یزد به قدری از این مرد جاه طلب که یک روز به جانب دار و دسته موسوی زاده و دکتر مرشد می رود و روز دیگر در تهران برای بانده منفور طاهری نوکری می کند تنفر دارند که احتیاج به توصیف ندارد.

اما با همه اینها استادان همچنان به عنوان رهبر جنبش کارگری یزد خود را در گیر مطالبات و حقوق حقه کارگران و نیز پیگیر جریان مبارزه با بیگانگان و عوامل انگلیس معرفی می کرد.

استادان که تمامی زمستان ۱۳۳۰ را در تهران گذرانده بود، در اوایل فروردین ۱۳۳۱ در جمع گروهی از کارگران تهران به سخنرانی پرداخته و ضمن تشریح وضعیت تأسف بار کارگران یزد و اصفهان گفت: «من از مشاهده وضع زنان کارگر اصفهان گریه کردم، همه مریض، همه معیوب، همه تراخمی، یک بیوه زن کارگر دست قطع شده اش را به من نشان داد و با بغض گفت من حقم را از کی بگیرم». عباس استادان در تحریک و

تهییج توده های بی چیز و دربند جامعه بحران زده ایران واقعاً استاد بود. وی در تابستان ۱۳۳۱ جمع کثیری از رفتگران و کارگران اداره راه شهر یزد را در قالب اتحادیه هایی سازماندهی کرد. به علاوه وی از اواخر بهار همین سال به طور رسمی کار چاپ و نشر ارگان رسمی کنگره اتحادیه های کارگری ایران را به عهده گرفت، چرا که روزنامه کارگر آزاد توقیف شده بود و به جای آن زمان نوین به صاحب امتیازی شخص عباس استادان و البته با همان آرم و لوگوی قبلی که در صفحه اول تصویر کارگر جوانی را در حال پاره کردن زنجیر نشان می داد، چاپ و منتشر می شد. این روزنامه با حمله به شخص دکتر مصدق، و همچنین دکتر سیدحسین فاطمی و دیگر نیروهای ملی، سیاست های اقتصادی دکتر مصدق را موجب آسیب دیدن طبقات زیرین جامعه ایران و بویژه کارگران و کشاورزان معرفی می کرد. در این زمان کارگران کارخانه اقبال که بالاترین حقوق را در بین کارگران یزد داشتند ماهیانه ۹۰۰ ریال می گرفتند و همین وضعیت بد معیشتی سبب شده بود تا کنگره اتحادیه های کارگری ایران وقت و انرژی زیادی را صرف سازماندهی کارگران یزد و صد البته در راستای اهداف و برنامه های خود کند. عباس استادان که دیگر بار به عرصه کشمکش های سیاسی - اجتماعی یزد بازگشته بود، در آبان ۱۳۳۱ عده ای از دهقانان منطقه «سر یزد» را بر ضد کربلایی اکریمی زمین دار و ملاک بزرگ این منطقه شوراند و روزنامه زمان نوین هم ضمن تشریح با آب و تاب این حادثه، اکریمی را «سگ فئودالیزم یزد و پادوی فئودالیزم خونخوار» خواند.

با اوج گیری دوباره فعالیت های استادان در یزد، اصفهان و تهران در آذرماه ۱۳۳۱ مجله مهر به سردبیری ایرج افشار، داستان کوتاهی را با عنوان «رهبر محبوب» نوشته پرویز داریوش به چاپ رساند.

گفتنی است پرویز داریوش که از کادرهای قدیمی حزب توده بود، در سال ۱۳۲۵ و در اوج تاخت و تاز کمیته ولایتی حزب توده یزد از طرف کمیته مرکزی حزب توده در تهران مأمور سرکشی به حوزه های حزبی یزد شده بود. وی در این سفر ضمن گردش در شهر و روستاهای اطراف همراه با استادان، سخنرانی هایی نیز در کلوب های متعدد حزب در نقاط مختلف شهرستان یزد کرده بود و چون در این زمان یعنی سال ۱۳۳۱ مدتی بود که از حزب توده بریده بود، داستان «رهبر محبوب» را که انتقادی شدید و بی ملاحظه از عباس استادان و فعالیت های او بود، به چاپ رساند. این داستان که شرح

یکی از مأموریت های حزبی استادان به یکی از روستاهای اطراف یزد بود، با دیدی طنزگونه به فعالیت های توده ای های یزد و در رأس همه آنها استادان پرداخته بود و در حقیقت با قلمی نقاد و صریح، پرده از روی چهره حقیقی استادان برمی داشت. بخش هایی از این داستان با لهجه یزدی به نگارش درآمده بود و در حقیقت نشان می داد توده ای ها در مورد فعالیت ها و اقدامات خود چگونه مظلوم نمایی و دروغ پردازی کرده و از کاه، کوه می سازند. چاپ و انتشار این داستان در مجله مهر، در آن مقطع زمانی حساس، سران حزب توده را شوراند، چرا که در حقیقت عملکرد و اعتبار سیاسی ایشان به بازی گرفته شده و شدیداً تحقیر شده بودند. ایرج افشار در خصوص چگونگی چاپ این داستان می گوید: «داریوش در آن وقت (سال ۱۳۲۵) سفری به یزد کرده بود و چون مدت ها بود از توده بریده بود، در بازگشت آن نوشته را به من داد. گفت تو هم یزدی هستی و هم مجله ات با توده ای ها لاس نمی زند پس به تو می رسد که آن را چاپ کنی».

پس از ایفای نقش مهم و مؤثر عباس استادان در به آشوب کشاندن میتینگ انتخاباتی دکتر مرشد (کاندیدای مورد حمایت جبهه ملی و آیت الله کاشانی)، انتخابات یزد به علت درگیری و کشته و زخمی شدن عده ای از اهالی، از سوی مقامات نظامی برای چندین ماه به حالت تعلیق درآمد و در حقیقت این واقعه بهانه ای به دست طرفداران دربار و حامیان سیاست های انگلیس داد که انتخابات دوره هفدهم یزد را در یک فضای کاملاً نظامی و امنیتی برگزار کنند که البته پس از شمارش آرا، دکتر هادی طاهری (ستون اصلی اتکای انگلستان در مجلس شورای ملی)، سید محمود جلیلی (سناتور انتصابی یزد و اصفهان در دهه ۴۰ و ۵۰ و نیز شاخص ترین چهره جناح حامی دولت زاهدی و کنسرسیوم نفت در مجلس هجدهم) و رضا صراف زاده (صاحب کارخانه جنوب یزد و ملقب به مارشال مجلس) به عنوان وکلای یزد راهی مجلس هفدهم شدند. این سه وکیل راه یافته به مجلس ۱۷ از حوزه انتخابیه یزد، از اصلی ترین مخالفان دکتر مصدق بودند و تا آخرین لحظه از سیاست های انگلیس و دربار در مجلس شورای ملی طرفداری می کردند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، دولت زاهدی در صدد برآمد از کنگره اتحادیه های کارگری ایران حمایت کند؛ چرا که مسئولان این سازمان کارگری به سبب سیاستی که علیه دولت مصدق اتخاذ کرده بودند اینک روابط خوبی با زاهدی داشته و به شدت

مورد عنایت دولت او بودند. بلافاصله بعد از کودتای ۲۸ مرداد، یعنی در اولین روزهای شهریور ۱۳۳۲، عده ای از کارگران دستباف یزد (مستأصل و بی خبر از همه جا) به هدایت استادان و در یک تظاهرات بزرگ از اقدامات سرلشکر زاهدی نخست وزیر که به گفته استادان در هنگام اشتغال به پست وزارت کشور برای ترویج مصرف اجناس داخلی و نیز مصوب کردن قانون استعمال آنها از طرف بنگاه ها و ادارات دولتی کوشش فراوان کرده بود، تشکر و قدردانی کردند.

#### فرجام سخن

اسناد و مدارک ارائه شده و همچنین مراجعه به خاطرات برخی فعالان سیاسی ثابت می کند عباس استادان نمونه بارز شخصیت «توده ای نفتی» بوده است. چنانکه در مورد شخصی مانند تقی فداکار هم همین مسئله صدق می کند. اما سکوت سنگین و معنادار رهبران حزب توده در مورد شخصیت های این چنینی و به ویژه عباس استادان که بارها و بارها توسط کمیته مرکزی، دکتر یزدی، رادمنش، راوندی، الموتی، سیدجعفر پیشه وری و دیگر رهبران حزب توده، تایید و تکریم شده بود نشانگر تلخی و سنگینی سیلی ای است که جریان چپ کمونیست از عوامل انگلیس در ایران خورد. پذیرش این واقعیت که سرنخ جنبش وسیع سیاسی و اجتماعی حزب توده (به زعم رهبران حزب) در مناطق اصفهان، یزد، نائین، کرمان و حتی بخش هایی از سیستان و بلوچستان همه و همه در دست یک عامل دست چپم انگلیس بوده و همه تئوریسین های بزرگ و کادرهای دوره دیده حزبی عملاً چند سال بازیچه یک بچه مسگر یزدی و آن هم با سوادی در حد سیکل اول متوسطه بوده اند، بسیار تلخ و ناخوشایند است و شاید همین مسئله راز سکوت شصت و اندی ساله هواداران جنبش چپ مارکسیستی در مورد این قضیه است. با این همه، عباس استادان همچنان در نزد عامه مردم یزد و حتی مسئولان محلی، توده ای به حساب می آمد. به علاوه بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نیز وی همچنان به عنوان یک عنصر خطرناک و هوادار حزب توده شناخته می شد و در دادسرای یزد، شهربانی کل کشور و لشکر اصفهان پرونده های وی مفتوح بود. به همین سبب برای مدت ها از سوی فرماندار نظامی و دادستانی یزد به شدت تحت نظر بود.

\* کارشناس ارشد تاریخ.

۱. فرساد، مصطفی، سازمان های صنعتی یزد، پایان نامه کارشناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی  
۱۳۳۳، ص ۳۸ - دانشگاه تهران، سال تحصیلی ۱۳۳۴
۲. طاهری، احمد، تاریخ یزد، یزد، دبیرستان ایرانشهر، ۱۳۱۷، ص ۲۰۷
۳. حاجی صادقی، ناهید، بازده اقتصادی کا رخانجات نساجی یزد، پایان نامه دوره کارشناسی جغرافیا، دانشسرای  
۱۳۶۶، ص ۷۳ - عالی یزد، سال تحصیلی ۶۷
۴. آیتی، عبدالحسین، تاریخ یزد، یزد، گلپهار، ۱۳۱۷، ص ۴۲۱
۵. فرساد، پیشین، ص ۴۶
۶. همان، ص ۴۳
۷. کاظمینی، میرزامحمد، دانشنامه مشاهیر یزد، ج اول، ویرایش دوم، یزد، بنیاد ریحا نه الرسول، ۱۳۸۲، ص ۱۲۶
۸. روزنامه شعله یزد، شماره ۶، مورخ ۱۹
۹. محسن پور، مهشید، تلاشگر دیگری از دیارمان به دیار دوست شتافت، مجله یزدا، سال سوم، شماره ۵، بهمن  
۱۳۸۴، ص ۳۹
- ۱۰- ۱۶/۵۴/۳۷. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازبایی ۲۹۳
۱۱. روزنامه رهبر یزد، سال اول، شماره ۱۰، مورخ ۱۱
۱۲. حکیمیان، هادی، سید ضیاءالدین طباطبایی و انتخابات دوره چهاردهم یزد، ایران و استعمار انگلیس (مجموعه  
مقالات)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۸، صص ۲۵۸ ۲۵۹
۱۳. روزنامه رسمی کشور (مذاکرات مجلس شورای ملی)، سال ۸، شماره ۲۱۴۸، مورخ ۱۱

۱۴. مصاحبه با حسین بشارت (از مطلعان به تاریخ و تحولات سیاسی - اجتماعی یزد)، بهار ۱۳۸۶

۱۵. روزنامه رهبر یزد، پیشین، ص ۲

۱۶. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳-۱۶/۵۴/۹.

۱۷. مجموعه اسناد یزد، ج سوم، یزد، بنیاد ریحانه الرسول، ۱۳۸۰، سند شماره ۷

۱۸. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳-۱۶/۵۴/۲۰.

۱۹. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳-۱۶/۵۴/۱۸.

۱۳۲۳، ص ۳/۱۰/۲۰. روزنامه رهبر، سال دوم، شماره ۴۵۹، مورخ ۱۸

۲۱-۱۶/۵۴/۱۲۱-۱۲۳. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳

۲۲. مصاحبه با حسین بشارت.

۲۳. طیرانی، بهروز، اسناد احزاب سیاسی ایران (حزب توده)، ج دوم، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، ۱۳۸۴

سند شماره ۱۰۶۰، ص ۱۳۳۹

۲۴. کیانوری، نورالدین، خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، اطلاعات، چ سوم، ۱۳۸۲، ص ۳۵۷

۲۵. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳-۱۶/۵۴/۹۸.

۱۳۲۳، ص ۱/۱۲/۲۶. روزنامه رهبر، سال سوم، شماره ۴۸۵، مورخ ۲۰

۲۷. بشارت، حسین، یزد شهر من، تهران، طلایه، ۱۳۸۴، ص ۱۳۸

۲۸-۱۶/۵۴/۵۶-۵۷. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳

۲۹. کامبخش، عبدالصمد، شمه ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران، چ ششم، تهران، حزب توده ایران، ۱۳۶۰، ص ۹۴

۳۰. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳-۱۶/۵۴/۴۴.

۳۱. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳-۱۶/۵۴/۵۵.

۱۳۲۰ ش)، ج اول، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، - ۳۲. طیرانی، بهروز، اسناد احزاب سیاسی ایران ( ۱۳۳۰





ص: ۴۳۲

۳۴. مصاحبه با حسین بشارت.

۱۳۲۳، ص ۳/۱۱/۳۵. روزنامه رهبر، سال سوم، شماره ۴۸۵، مورخ ۲۶

۱۳۲۴، ص ۱/۲/۳۶. روزنامه رهبر، سال سوم، شماره ۵۴۳، مورخ ۶

۱۳۲۴، ص ۲/۵/۳۷. روزنامه رهبر، سال سوم، شماره ۶۱۸، مورخ ۸

۱۳۲۴، ص ۱/۷/۳۸. روزنامه رهبر، سال سوم، شماره ۶۳۱، مورخ ۲۴

۳۹. مصاحبه با سید محمد ابریشمی (بازرگان و از مطلعان تحولات اجتماعی یزد)، بهار ۱۳۸۶

۱۳۲۴، ص ۴/۱۱/۴۰. روزنامه مردم، شماره مخصوص ۲۹، مورخ ۸

۴۱. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چ پانزدهم، تهران،

نشر نی ۱۳۸۸، ص ۳۷۲

۴۲. همان.

۴۳. ذوقی، ایرج، ایران و قدرت های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۷، ص ۲۵۳

۱۳۲۵، ص ۱/۲/۴۴. روزنامه ظفر، شماره ۲۴۸، مورخ ۱۶

۱۳۲۵، ص ۶/۳/۴۵. روزنامه رهبر، سال چهارم، شماره ۷۲۹، مورخ ۷

۱۳۲۵، ص ۴/۳/۴۶. روزنامه رهبر، سال چهارم، شماره ۷۳۵، مورخ ۱۴

۱۳۲۵، ص ۲/۳/۴۷. روزنامه رهبر، سال چهارم، شماره ۷۳۷، مورخ ۱۶

۴۸. مصاحبه با سید کمال الدین دهشیری (دانش آموز دبیرستان های یزد در دهه ۲۰)، زمستان ۱۳۸۷

۱۳۲۵، صص ۱ و ۴/۵/۴۹. روزنامه رهبر یزد، سال اول، شماره اول، مورخ ۱۶

۱۳۲۵، ص ۸/۷/۵۰. روزنامه رهبر یزد، سال اول، شماره ۱۰، مورخ ۱۱

۱۳۲۵، ص ۳/۵/۵۱. روزنامه رهبر یزد، سال اول، شماره ۳، مورخ ۳۰

۵۲. بشارت، حسین، پیشین، ص ۱۳۹

۵۳. مصاحبه با سیدحسن داستانی (از پهلوانان زورخانه ای یزد در دهه ۲۰)، زمستان ۱۳۸۶

۱۳۲۵، صص ۱ و ۲ / ۵۴ / ۱ / ۲. روزنامه رهبر، سال چهارم، شماره ۷۶۸، مورخ ۱۵

۱۳۲۵، ص ۱ و ۶ / ۳ / ۵۵. روزنامه رهبر، سال چهارم، شماره ۷۴۶، مورخ ۲۶

۵۶. آبراهامیان، یرواند، مقالاتی در جامعه شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران، شیرازه،

۱۳۸۷، ص ۲۳۷

۵۷-۱۶/۵۴/۹۴. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازبایی ۲۹۳

۵۸-۱۶/۵۴/۱۰. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازبایی ۲۹۳

۵۹-۹/۲۳۰/۴. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازبایی ۲۹۰

۶۰. زیبایی، علی، کمونیزم در ایران، بی جا، بی تا، ۱۳۴۳، ص ۳۸۸

۶۱. آرشیو شفاهی سازمان اسناد ملی یزد، مصاحبه با بمانعلی حسنی (از فعالان سیاسی و مطبوعاتی یزد در

دهه های ۲۰ و ۳۰ شمسی).

۶۲-۲۲/۳۷/۱۰. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازبایی ۲۹۳

۶۳. رسولی پور، مرتضی، نگاهی از درون (خاطرات سیاسی دکتر جواد صدر)، تهران، علم، ۱۳۸۱، صص ۲۵۷ و ۲۵۸

۶۴. لاجوردی، حبیب، اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹

ص ۳۹

۱۳۲۵، ص ۲ / ۱۱ / ۶۵. روزنامه کارگران ایران، سال اول، شماره ۵، مورخ ۲۹

۳۱۹-۶۶. لاجوردی، پیشین، ص ۳۲۰

۶۷. همان، ص ۳۵۸

۶۸. آل احمد، جلال، سفری به شهر بادگیرها، ارزیابی شتابزده، چ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۱۶۷

۶۹. رسولی پور، پیشین.

. ۱۳۳۰، ص ۱/۱ / ۷۰. روزنامه ناصر، سال دوم، شماره ۴۸، مورخ ۳۱

۷۱. رسولی پور، پیشین.

ص: ۴۳۳

۷۲. روزنامه ناصر، سال دوم، شماره ۵۰، مورخ ۲۰

۲۵۸-۷۳. رسولی پور، پیشین، صص ۲۵۹

۲۶۰-۷۴. همان، صص ۲۶۱

۱۳۳۰، ص ۳/۲/۷۵. روزنامه ناصر، سال دوم، شماره ۵۰، مورخ ۲۰

۷۶. همان، صص ۱ و ۲

۱۳۳۰)، مشهد، پاپلی، - ۷۷. پاپلی، محمدحسین، شازده حمام (گوشه ای از اوضاع اجتماعی شهر یزد، دهه ۴۰

۱۳۸۴، ص ۱۹۰

۷۸. علم، مصطفی، نفت، قدرت و اصول (پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد)، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران،

چاپخش، ۱۳۷۷، صص ۳۷۹ و ۳۸۰

۷۹. صالحیار، غلامحسین، چهره مطبوعات معاصر، تهران، پرس اجنت، ۱۳۵۱، ص ۳۰۶

۱۳۳۰، ص ۱/۷/۸۰. روزنامه صدای یزد، سال دوم، شماره ۷۰، مورخ ۱۵

۸۱. شهید آیت الله حاج شیخ محمد صدوقی (یاران امام به روایت اسناد ساواک)، چ دوم، به کوشش مرکز بررسی

اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۷، مقدمه، صص پ و ت.

۱۳۳۰، ص ۲/۱۱/۸۲. روزنامه حمل و نقل یزد، سال اول، شماره ۱۰، مورخ ۸

۱۳۳۰، ص ۲/۱۱/۸۳. روزنامه کارگر آزاد، شماره ۲، مورخ ۱۴

۱۳۳۰، ص ۴/۱۱/۸۴. روزنامه به سوی آینده، شماره ۴۸۲، مورخ ۱۴

۱۳۳۰، ص ۱/۱۱/۸۵. روزنامه کارگر آزاد، شماره ۴، مورخ ۲۹

۱۳۳۱، ص ۱/۱/۸۶. روزنامه کارگر آزاد، شماره ۱۲، مورخ ۲۶

۱۳۳۱، صص ۱ و ۳/۶/۸۷. زمان نوین (به جای کارگر آزاد)، شماره ۲۹، مورخ ۲۲

۱۳۳۱، صص ۱ و ۳ / ۸ / ۸۸. زمان نوین (به جای کارگر آزاد)، شماره ۳۶، مورخ ۳

۵۵۲-۸۹. داریوش، پرویز، رهبر محبوب، مجله مهر، سال ۸، شماره ۹، آذر ۱۳۳۱، صص ۵۷۲

۹۰. افشار، ایرج، یادى از پرویز داریوش، مجله بخارا، شماره ۳۱، مرداد و شهریور ۱۳۸۲، ص ۸۶

۱۳۳۱، ص ۲ / ۳ / ۹۱. روزنامه رسمی کشور (مذاکرات مجلس شورای ملی دوره ۱۷) سال ۸، شماره ۲۱۳۳، مورخ ۲۲

۹۲. لاجوردی، پیشین، ص ۳۵۸

۱۳۳۲، ص ۳ / ۶ / ۹۳. روزنامه زمان نوین (به جای کارگر آزاد)، شماره ۶۶، مورخ ۷

۲۹۰-۳/۵۴۷/۲. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی

۹۵. مصاحبه با حسین بشارت.

**نامه سر جان مک نیل به سیدمحمدباقر شفتی (حجت الاسلام)**



و جواب ایشان

سید محمود سادات\*

چکیده

سیاست اصلی انگلستان در جنوب و جنوب غرب آسیا مبتنی بر حفظ هندوستان بود. برای حفظ مرزهای شمال غربی هند که گذرگاه ورود به شبه قاره بود و امکان حمله به آن از این مسیر وجود داشت، بایستی حکام و امرای وابسته به انگلستان به ویژه در هرات قدرت در دست داشتند. در دوره قاجار با حمله محمد شاه به هرات مرزهای هند در معرض خطر قرار گرفت. سر جان مک نیل، وزیرمختار انگلیس، در صدد برآمد تا به هر وسیله ای شاه را وادار به ترک محاصره و جنگ در هرات نماید. از شوراندن متنفذان محلی تا تلاش برای اخذ فتوا از علما در دستور کار قرار گرفت. مک نیل در استفاده از راهبرد اخیر، نامه ای خطاب به محمدباقر شفتی نوشت. مفاد نامه مک نیل و پاسخ حجت الاسلام شفتی به وی از نکات بسیار جالب و درخشان روحانیت شیعه در تعامل با قدرت سلطنت و سیاست خارجی است.

شفتی کیست؟

سید محمدباقر به سال ۱۱۷۵ق. در روستای چرزه از توابع طارم علیا در ۶۰ کیلومتری شفت و در یک خانواده روحانی از طبقه متوسط به دنیا آمد. تا ۷ سالگی در



چرزه ساکن بود. وی به سال ۱۱۸۲ق به همراه پدر و مادر به شفت مهاجرت کرد. محمدباقر تا سال ۱۱۹۲ق. در شفت به تحصیل مقدمات دروس حوزوی پرداخت. از استادان این دوره تحصیل وی اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما از روی قرائن می توان اولین معلم وی را پدر روحانی اش دانست. محمدباقر بعد از کسب مقدمات، جهت تحصیل علوم حوزوی روانه عتبات عالیات شد؛ زیرا این مقطع از تاریخ ایران یعنی دوره هرج و مرج بعد از مرگ کریم خان زند محیطی نبود که علما بتوانند در آن به درس و بحث پردازند و اکثراً به عتبات مهاجرت می کردند و به تبع آنها، شاگردان و طلاب نیز برای فراگیری علوم حوزوی روانه عتبات می شدند. در هشت سالی که محمدباقر در عتبات بود، در کربلا به درس محمدباقر بهبهانی مشهور به وحید پیوست و از درس علامه سیدعلی صاحب ریاض نیز استفاده کرد.

شفتی بعد از بازگشت به ایران در سال ۱۲۰۴ق. در قم محضر میرزا ابوالقاسم قمی را به مدت ۶ ماه درک کرد و در کاشان به درس ملامهدی نراقی حاضر شد. در اعیان الشیعه در مورد استادان شفتی آمده: «فقید امام رئیسی [شفتی] به خاطر طلب دانش از اصفهان به سوی عراق مهاجرت کرد. در نجف از بحرالعلوم طباطبایی و در کربلا از صاحب ریاض و در کاظمین از صاحب فصول کسب علم کرد و در بازگشتش به ایران و عبور از قم از صاحب قوانین الاصول کسب فیض کرد.» حجت الاسلام شفتی بعد از کسب علوم حوزوی از محضر استادان حوزه های مختلف، در سال ۱۲۱۶ یا ۱۲۱۷ق به اصفهان وارد شد و در مدرسه چهارباغ سکونت گزید و به تدریس پرداخت ولی به دستور میرزا محمد رضا مدرس خاتون آبادی متولی مدرسه از مدرسه اخراج شد. سید حجت الاسلام در بدو ورود به اصفهان بسیار فقیر بود به طوری که غیر از یک جلد کتاب و سفره نان، چیزی نداشت. فقر شفتی در بدو ورود به اصفهان - با توجه به تمکن مالی که بعداً کسب می کند - نشان می دهد وی ثروتش را از این زمان به بعد به دست آورده است. شفتی بعد از اخراج از مدرسه چهارباغ، خانه ای در محله قبله دعا خرید و تا آخر عمر در آن خانه بسر برد. وی در بعد از ظهر روز یکشنبه دوم ربیع الاول ۱۲۶۰ق درگذشت.

سید محمدباقر شفتی یکی از علمای قدرتمند و بانفوذ زمان فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار بود.

حجت الاسلام از آن دسته از عالمان دین بود که معتقد بودند حکومت خاص امام مهدی (عج) است و بعد از غیبت آن حضرت، اداره جامعه در دایره وظایف آنان است. لذا بر عدم مشروعیت حکومت قاجارها تأکید و با گفتار و رفتار خود این عدم مشروعیت را به آنان گوشزد می کرد. در سفری که فتحعلی شاه به اصفهان داشت از وی خواست چیزی از او طلب کند. شفقتی اظهار داشت احتیاج به چیزی ندارد و به اصرار شاه سرانجام از او خواست نقاره خانه دولتی را - که نشانه دولت و پادشاهی است - در اصفهان تعطیل کند و شاه از این تقاضا خشمگین شد. شفقتی با این تقاضا اساس دولت و سلطنت فتحعلی شاه را زیر سؤال برد.

اجرای حدود شرعی به دست شفقتی نیز بیانگر نحوه تفکر او در اداره امور جامعه است و در این زمینه وقتی با اعتراض حکومت مواجه می شد که چرا احکام را خود اجرا می کند، بی توجهی می کرد و در جواب می گفت اجرای احکام خدا را نمی توان با این عناوین به تأخیر انداخت که «حکم مجتهد به شما برسد یا نرسد، شما دستور اجرای آن را بدهید یا ندهید، پس از آن مأمورین حکومتی این حکم را اجرا کنند یا نکنند.»

شفقتی خود عملاً حدود را اجرا می کرد و مجرمی را بدون کیفر شرعی رها نمی کرد؛ حتی چندین مرتبه برای این کار با مشکلاتی روبرو شد اما دست بردار نبود. «روزی سید هنگامی که تازه به اصفهان آمده بود هنگام نهدی از منکر عده ای که مشغول لهو و لعب بودند دچار گرفتاری می شود و اشرار او را حبس می کنند و کمی بعد با واسطه میر محمد حسین خاتون آبادی امام جمعه اصفهان آزاد می شود.» تنکابنی مؤلف قصص العلماء یکی از موارد اجرای حدود شرعی استاد خود را چنین بیان می کند: شفقتی روزی بر در دکان نانوايي از شاگرد نانوا می شنود که امر خلافی را انجام داده که حکم آن طبق موازین شرع، قصاص نفس بوده است. «شفقتی از شاگرد نانوا می پرسد که تو چنین نکرده ای و آن شاگرد تأکید می کند که خود او در کمال هوشیاری و بیداری چنین عملی را انجام داده است و وقتی شفقتی برای سومین بار از او اقرار می گیرد به خانه رفته شمشیر خود را برمی دارد و به دکان آمده و حد شرعی را بر او جاری می کند. مأمورین حاکم، شفقتی را دستگیر می کنند و علت قتل را از او جویا می شوند که وی جواب می دهد که مجتهد بودم و در حضور من سه بار اعتراف به معصیت کرد و من حکم شرع را در مورد او اجرا کردم. در مورد اجتهاد شفقتی از سید محمد کربلایی معروف به مجاهد سؤال می کنند که پس از تأیید اجتهاد توسط مجاهد،

شفتی آزاد می شود.»

در روضات الجنات در مورد افرادی که بدست شفتی قصاص شده اند آمده است: «بلغ ما قتله - رحمه الله - فی سبیل ربه تبارک و تعالی من الجناه او الجفاد او الزناه او المحاربین او اللاطین ضمن ریاسته لدین ثمانین او تسعین و قیل ماه و عشرين اقلبهم مدفونین فی المقبره الواقعه به باب داره المعروفه به قبله الدعاء.» همچنین مدرس تبریزی در ریحانه الادب آورده: «کسانی که به حکم شرع مقدس اسلامی بدست خود او یا به حکم او کشته شده اند هشتاد یا نود یا صدوبیست تن می باشند.» جابری انصاری در تاریخ اصفهان در زمینه آرامش حاصل از اجرای حدود شرعی به وسیله شفتی می نویسد:

پیش از ورود آن عالم ربانی به اسپهان از اشرار و الوار و لوطی گری محشری برپا بود. حکومت و سلطنت را وقعی نمی گذاشتند. چنان که گویند حاج هاشم خان لبنانی اگر دختری را از درب خانه او برای داماد می بردند، می فرستاد پرده بکارت او را برداشته، بعد به خانه شوهر می فرستادند. خون های ناحق ریخته می شد که ضعف اعضای دولت، قصاص نتوانستند. هرج و مرج، شهر و آن نواحی را فراگرفته. آن مؤمن غیور [شفتی] برای تکلیف الهی و حیات بشری بعضی را که قتل عمد نموده، نزد او آوردندی پس از ثبوت شرعی و اقرار قاتل توبه داده و قصاص فرموده و ایالتی امن شده و حفظ خون و مال و ناموس برقرار و گواه این سخن: الوار اصفهان پس از رحلت آن بزرگوار [گستاخ شده] تا جایی که میرزاتقی نائینی وزیر را شب در خانه اش رفته کشتند و پدرش با منصب انشای خاص محمدشاه، قصاص نتوانست در یک هزارودویست و شصت و سه.

رابطه محمدشاه و شفتی

محمدشاه قاجار بعد از رسیدن به سلطنت به مخالفت با شفتی پرداخت. دلیل مخالفت و برخورد محمدشاه با شفتی عبارت است از:

۱. پناهنده شدن مخالفان شاه به شفتی و حمایت وی از آنان. عبدالله خان امین الدوله فرزند حاج محمد حسین خان صدر یکی از مخالفان شاه و پناهندگان به شفتی است. وی از ابتدا با ولایت عهدی و سپس پادشاهی محمدشاه مخالف و موافق پادشاهی حسینعلی میرزا فرمانفرما بود. امین الدوله پس از تاجگذاری محمدشاه به خانه شفتی پناهنده شد. قائم مقام

در نامه ای به شفتی دو راه برای پایان دادن به پناهندگی امین الدوله پیشنهاد کرد: «بالجمله باز آنچه در باب مصلحت حکومت و آسودگی او به خاطر می رسد همین است که به خدمت ما در طهران یا به طاعت خدا در عتبات پردازد.» و از شفتی می خواهد او را از نزد خود براند ولی وی نمی پذیرد و به حمایت از امین الدوله ادامه می دهد تا اینکه سرانجام در زمان صدارت حاج میرزا آقاسی به عتبات می رود.

۲. از دلایل دیگر مخالفت محمدشاه، دارایی و نفوذ شفتی در منطقه مرکزی ایران به ویژه اصفهان بود و هرگاه موقعیتی برای شاه فراهم می شد پول کلانی از شفتی می گرفت. تنکابنی در ذیل مسافرت سال ۱۲۵۷ق. محمد شاه به اصفهان می نویسد: «محمدشاه به اصفهان آمد و زیاده از سی هزار تومان به آن جناب [شفتی] ضرر وارد آمد».

۳. علت دیگر مخالفت محمدشاه این بود که شفتی حدود را خود اجرا می کرد. زیرا محاکم شرع در دوره قاجار قدرت چندانی نداشتند و داروغه یا کدخدا آرای صادر شده از محاکم شرع را باید اجرا می کرد و پرداخت رشوه می توانست اجرای هر حکمی را لغو کند. شفتی نیز برای جلوگیری از این کار احکام را خود صادر و اجرا می کرد و این عمل واکنش منفی حکومت را برمی انگیزت.

تحلیلی بر نامه سر جان مک نیل به شفتی و جواب او

شفتی نماد برجسته و مشخص قدرت علما در دوره قاجار محسوب می شد. گسترش قدرت طبقه ای که خواه ناخواه با حاکمیت سیاسی مشکلاتی پیدا می کرد؛ زیرا نه سلاطین قاجار به عنوان فرمانروایان کشور و نه علمای دین به عنوان سرچشمه مشروعیت حاضر به تسلیم در مقابل یکدیگر نبودند. این کشاکش درونی تا زمانی ادامه می یافت که کشور با مسئله حاد خارجی روبرو نشود. علما در شرایطی که خطر استعمارگران و قدرت های بیگانه وجود داشت، از سلاطین قاجار حمایت می کردند. شفتی از زمره روحانیونی است که در عین آن که حکومت محمدشاه قاجار را مشروع نمی دانست و با اقدامات خود این امر را به شاه گوشزد می کرد، اما موقعی که پای منافع کشور در برابر تهاجم و تسلط بیگانگان به میان می آمد از شاه حمایت می کرد.

افزایش قدرت سیاسی علما در دوره فتحعلی شاه و محمدشاه به گونه ای بود که گاهی نمایندگان دول سیاسی خارجی علما را واسطه پیشبرد کار خود و سفارش آنها

را مؤثر می دانستند و لذا به علما التجاء می جستند. یکی از این موارد، نامه مک نیل، وزیرمختار انگلیس در تهران، به حجت الاسلام شفتی در جریان جنگ اول هرات است. نامه نوشتن مک نیل به شفتی در چارچوب استفاده انگلیسی ها از تمامی امکانات موجود برای بازگشت محمدشاه از هرات صورت گرفت. شفتی نیز چون جزء متنفذان محلی به حساب می آمد استفاده از او برای فشار به شاه در جهت اهداف انگلستان قابل توجه است. در این زمینه هم رقابتی بین محمدشاه و مک نیل در استفاده از قدرت علما در این جنگ وجود دارد. شاه از علما خواست از سیاست وی حمایت کنند و شیعیان هرات را از ستم نجات دهند. «دولت از حاجی ابراهیم از مجتهدین اصفهان خواست حکم جهاد علیه سنی های هرات صادر کند». در سال ۱۸۳۷م. با نزدیک شدن قطع رابطه دولتین ایران و انگلیس، محمدشاه سعی کرد پشتیبانی علما را جلب نماید و از علما درخواست حکم جهاد علیه کفار انگلیسی کرد. علما هم این موضوع را به شفتی که مقتدرترین مرجع شیعیان در آن زمان بود ارجاع دادند.

مک نیل وزیرمختار انگلیس در واکنش به اقدام شاه و جلب حمایت علما در سال ۱۲۵۳ق نامه ای از زنجان به شفتی در اصفهان نوشت. شفتی نامه مک نیل را در صبح روز یکشنبه ۱۲ جمادی الثانی ۱۲۵۴ق. در مسجد سید اصفهان دریافت کرد و هشت روز بعد در روز دوشنبه ۲۰ جمادی الثانی ۱۲۵۴ق. جواب آن را تهیه کرد و برای مک نیل فرستاد. شفتی در نامه خود مسائل مطروحه مک نیل را تک تک پاسخ گفت. او در این نامه، لشکرکشی محمد شاه به هرات را با دلایل عقلی و فقهی تأیید نمود و از اقدام شاه ایران حمایت کرد.

در این نامه، مک نیل علت خروج خود را از ایران لشکرکشی شاه به هرات برخلاف معاهده فیما بین ذکر کرده است. وی همچنین وانمود کرد در اردوی شاه به او بی حرمتی و اهانت شده است.

شفتی در جواب نامه مک نیل ابتدا شرحی از حمله محمدشاه به هرات را بیان کرده و از دلایل این حمله می نویسد:

قرنی است اهالی ترکستان بر بندگان خالق جهان از اهل خراسان اشد ظلم و عدوان می نمودند... رجال و نساء و صبایا و اطفال برخی را می کشتند و بقیه السیف را در کمال شدت و اذیت با مال و اموال اسیر کرده دستگیر نموده با جمیع اموال برده...

شفتی همچنن در مورد هرات می نویسد:

... در این اوقات ظلم و تعدی را در هرات بر بندگان خالق جهان از حد گذرانیده اند، حتی آن که بندگان خدا را در دیگ جوشانیده و بعضی را شقه کرده و به انواع سیاست های دیگر هلاک کردند و اموال آن ها را متصرف شده، اهل و عیالشان را فروختند...

شفتی دفع این ظلم را از سوی محمدشاه عین عدالت می داند. «باین احوال و اوضاع عقل قاضی و حاکم است افعال صادر شده از آن ها محض ظلم... و دفع آنها بر آمدن عین عدل بلکه کمال عدل است.» در هرات، طبقه حکام و نظامیان، پیرو مذهب سنی، و کشاورزان و پیشه وران شیعه بودند و ظلم سنی های هرات به شیعیان یکی از دلایل حمله محمدشاه به هرات بود. شفتی از مک نیل به صورت استفهام انکاری می پرسد که اگر این موارد در کشور شما روی می داد چگونه برخورد می کردید. «... هرگاه در سرحدات ممالک دولت بهیه [انگلستان]، امثال این مفاسد روی دهد به هیچ قسم از خود راضی به تکاهل و به تسامح نمی کردند و کمال اهتمام در رفع امثال این مفاسد می فرمایند و چنین نیست که ما از قواعد دولت بهیه اطلاع نداشته باشیم.»

شفتی به دفاع از لشکرکشی محمدشاه پرداخته، می نویسد: «از عمل امنای دولت علیه، نظر به این که مقتضای عدل و انصاف است... دولت بهیه باید این عمل را مدح و وصف کنند نه اینکه کاره [= ناراضی] باشد.» وی بعد از دفاع از عمل دولت ایران در حمله به هرات این کار را به هیچ وجه خلاف معاهده فیما بین نمی داند.

وی همچنن در مورد ادعای بی حرمتی افراد اردوی شاه نسبت به مک نیل، افراد اردوی شاه را به چند دسته تقسیم می کند و بی حرمتی فردی از افراد اردو را ناشی از بی حرمتی شاه نسبت به مک نیل نمی داند و در ادامه می نویسد: «از شخص که بی حرمتی صادر شد دخلی به رجال دولت ندارد، چه در رکاب همایون و اردوی میمون اشخاص متفاوت المراتب می باشند» و از وزیرمختار می خواهد که چون فرد خطاکار از افراد دون پایه اردوی شاه بوده اغماض کند و آن را ناشی از عمل دولت نداند. در توضیح این حادثه باید گفت مک نیل، قاصد سفارت انگلیس به نام علی محمد بیک را به مشهد فرستاده بود تا در آنجا منتظر مقامات هراتی بماند و در مشهد نامه ها را به آنها بدهد. اما علی محمد بیک شخصاً و برخلاف سفارش مک نیل عازم هرات شد و در راه توسط

قشون ایران به اتهام جاسوسی بازداشت شد و در جریان بازجویی به او بی احترامی شد و نامه‌ها بدست ایرانیان افتاد. پس از آن که حاجی میرزا آقاسی متوجه شد او قاصد سفیر انگلیس است او را آزاد کرد و نامه‌ها را هم باز نشده به او پس داد. اما همین عمل بهانه به دست مک نیل داد تا اردوی شاه را ترک کند. مک نیل از دست حاجی میرزا آقاسی هم دل پر خونی داشت. لذا خواهان عذرخواهی رسمی حاجی شد که در ابتدا حاجی نپذیرفت. حاجی میرزا آقاسی هم از مک نیل دل پر خونی داشت و حتی در جایی ذکر کرده بود که اگر مک نیل از دخالت در هرات دست نکشد مردم را برخواهد انگیخت تا او را مانند گریبایدوف بکشند.

مک نیل در ادامه نامه، خدمات خود را به دولت ایران یادآور شده و از اینکه شاه به حرف او مبنی بر عقب نشینی از هرات توجه نکرده اظهار نارضایتی می‌کند. متعاقباً شفقتی جواب می‌دهد خواهش او مبنی بر عقب نشینی از هرات با توجه به سابقه خدمات او و قبول این امر از سوی شاه ممکن نیست و دلیل این امر را هم هزینه‌های فراوان صرف شده برای جنگ می‌داند. «... صحیح بود امنای دولت با این خزائن که صرف کردند... معاودت کنند.» جالب است که شفقتی که به طور اعتقادی و اصولی مشروعیتی برای محمدشاه قائل نبود، شاه را در مقابل بیگانه با القاب «سلطان والاشان حفظه الله تعالی عن آفات الزمان» می‌نامد.

شفقتی در مورد عدم پذیرش شرایط مک نیل از سوی محمدشاه می‌نویسد: «به ملاحظه اینکه قبول این امر منافی با قواعد سلطنت و متناقض با انتظام امر مملکت و خلاف مصلحت دولت می‌یافته اند نکول می‌فرموده اند.» سپس با تأکید بیشتری می‌نویسد: «قبول نظر شما را نباید نشانه دوستی و احترام، و نکول را علامت مملکت داری و انتظام باید دانست».

اشکال دیگری که مک نیل مطرح می‌کند این است که دولتمردان ایران دوستی و دشمنی با انگلستان را بی اهمیت می‌دانند. شفقتی در جواب می‌نویسد چنین نیست «و... این توهم خیال ناشی از تطورات و امارات‌یست که اظهار کرده بودید.» شفقتی در ادامه نامه ذکر می‌کند از آمدن چند کشتی انگلیسی به سواحل ایران خبر دارد ولی در پاسخ به مک نیل این عمل انگلستان را کم اهمیت دانسته و معتقد است منظور انگلستان جنگ نیست؛ زیرا قدرت جنگ را در شرایط کنونی ندارد. «...آمدن چند جهاز جنگی به بحر

فارس [را] تأیید می کنیم لیکن اعتقاد نداریم منظور خصومت باشد چه از احوال دولت بهیه معلیم»

نامه مک نیل در این قسمت لحنی توهین آمیز دارد و عدم قبول نظرش را ناشی از عدم استقامت مزاج و ایماء بر فتور رأی می داند و در ادامه نامه خطاب به شفتی می آورد:

در حین مراجعت از اردو خبر رسید و امنای دولت اعلام کرده بودند که جهازات جنگی دولت بهیه مأمور و وارد بحر فارس کردند که هرگاه امنای دولت علیه ایران مطالب عدالتانه دولت را در این دوستی به عمل نیاورند به طریق دیگر مطالبه عمل آوردن مطالب بشود.

شفتی در پاسخ به این بخش از نامه مک نیل با لحن تندتری از جناب سر می نویسد:

مطالب عدالتانه کدام و چاره کار ایشان چیست و کدام خلل و فساد در امور مملکت یا سلطنت دولت بهیه رو خواهد کرد که ناچار به اقدام خصومت شوند، یا کدام خلل و فساد روی داده که ناچار باید به چاره کار خود بکوشند و مخاصمه و مجادله دولت علیه را با اهالی سرحدات ترکستان چه مناسبت با ممالک دولت بهیه...

مک نیل در قسمت دیگری از نامه با فراست تمام، جنگ احتمالی انگلستان را جنگ علیه دولت و نه رعایای ایران می داند و این طور وانمود می کند:

بعد از آنکه امنای دولت علیه ایران، امنای دولت بهیه انگلیس را مضطر و لاعلاج کردند که بنای بی عدالتی و خصومت را گذارند با دولت علیه ایران به هیچ وجه متعرض و مزاحم اهل بلاد ایران نخواهند شد و در مقام عناد و دشمنی با جمیع اهل بلاد ایران برنخواهند آمد. امنای دولت بهیه را هر حرف و تکلیفی که در میان است با امنای دولت علیه ایران خواهد بود و هیچ گونه دخلی به رعایای این مملکت نخواهند داشت.

مک نیل در پایان نامه با شیطنت انگلیسی خود می نویسد: «چون مراتب از لوازم بود مصدع احوال رحمت اشتمال آمد باقی قوام دین مبین و قواعد شرع متین به انوار و نقوی و آثار حکم و فتوی آن شریعت پناه مرتفع و معلی باد». مک نیل با این بیان خود درصدد به دست آوردن فتوایی از شفتی مبنی بر عدم حضور مردم در جبهه هرات است و ذکر اینکه دولت انگلستان با مردم ایران دشمن نیست و در جنگ علیه مردم اقدامی نخواهد کرد.

شفتی در جواب این قسمت از نامه با زیرکی خاص روحانیت و درک اهداف مک نیل پاسخ می دهد: «مقصود شما از مطلع ساختن این خادم شریعت مطهره بر مطالب مرقومه



محض مطلع ساختن نبوده و نیست بلکه مقاصدی در نظر گرفته اید...» و مک نیل را برای حل و فصل دعوی دو دولت به اولیای امور دولتی رجوع می دهد: «استحکام اساس مودت موقوف به رجوع به امنای دولت علیه است.»

مک نیل مطلع بود که محمدشاه درصدد بدست آوردن فتوایی از علما علیه انگلیسی هاست؛ لذا سعی داشت از طریق این نامه خشم مردم علیه انگلیس را به طرف سیاست های شاه بکشاند و شاه را مقصر جلوه دهد و انتظار داشت شفقتی پیغام او را به دیگر علما برساند و فتوایی جمعی از طرف علما بدست آورد، اما رفتار و پاسخ شفقتی دور از انتظار او بود. شفقتی به مک نیل اطمینان داد نظرات خود را برای شاه می نویسد ولی تصمیم قطعی را بر عهده شاه می گذارد:

مطالبی که مصلحت دانیم معروض رأی بندگان ظل الهی صان الله شوکته عن التناهی و مکشوف ضمیر امنای دولت اسلام پناهی خواهیم داشت تا اشارت علیه چه رود و رجال دولت علیه چه نحو مصلحت دانند و چه مقرر فرمایند....

لازم به ذکر است این نامه یکی از مجموعه اقداماتی است که انگلستان در جهت بر هم زدن قدرت حکومت محمدشاه با تضعیف اساس حکومت ایران و ایجاد بلوهای درونی در ساختار حکومت قاجار انجام داده است اما هشیاری روحانیت، توطئه شیطانی انگلیس را ناکام گذاشت. در نگاه روحانیت محمدشاه و امثال او البته «ظلمه» هستند؛ اما آنگاه که سر و کار با مک نیل ها افتاده باشد، همان محمدشاه و امثال او «سلطان والاشأن حفظه الله عن الآفات الزمان» و «حضرت ظل الهی صان الله شوکته عن التناهی» می شود. حجت الاسلام شفقتی در نامه مورخه ۱۲ جمادی الثانی ۱۲۵۴ق. از سیاست شاه ایران، به طور کامل پشتیبانی کرده است. محمدشاه هم نامه شفقتی را تکثیر کرد و به همه ایالات فرستاد و این امر نشان می دهد از نامه شفقتی رضایت داشته است.

فهرست منابع و مآخذ

- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۰). انفصال هرات (گوشه ای از روابط خارجی ایران ۱۲۰۰-۱۲۸۰ق). تهران: سیامک و نشر تاریخ ایران.

- اقبال، عباس (۱۳۲۸، خرداد). علمای امامیه: شرح حال حجت الاسلام سیدمحمدباقر شفقتی. مجله یادگار، ۵، (۱۰)، شماره پیاپی ۵۰، صص ۴۳-۲۸.

- الامین، محسن (۱۹۵۹). اعیان الشیعه. (حسن الامین، حقه و اخرجه). (الجزء الرابع والاربعون). بیروت: مطبعه الانصاف.
- الگار، حامد (۱۳۶۹). دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجاریه). (ابوالقاسم سری، مترجم). تهران: طوس.
- الموسوی الخوانساری الاصفهانی، محمدباقر (بی تا). روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات. قم: مکتبه اسماعیلیه.
- تنکابنی، میرزامحمد (بی تا). قصص العلماء. بی جا: انتشارات علمیه اسماعیلیه.
- جابری انصاری، حسن (۱۳۷۸). تاریخ اصفهان. (جمشید مظاهری، مصحح). اصفهان: مشعل.
- حبیب آبادی، محمدعلی (بی تا). مکارم الآثار. (ج ۵). اصفهان: اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۷۴). رسائل مشروطیت (هجده رساله و لایحه درباره مشروطیت). تهران: کویر.
- خان ملک ساسانی، احمد (۱۳۵۲). سیاستگران دوره قاجاریه. تهران: هدایت، بابک.
- شریف رازی، محمد (۱۳۵۳). گنجینه دانشمندان. (ج ۵). قم: چاپخانه پیروز.
- قمی، عباس (۱۳۲۷). فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه. تهران: کتابفروشی مرکزی.
- گزی، عبدالکریم (۱۳۷۱). تذکره القبور. (ناصر باقری بیدهندی، کوششگر). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- مدرس تبریزی، محمدعلی (بی تا). ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب. (چ ۲). تبریز: چاپخانه شفق.
- مهدوی، مصلح الدین (۱۳۶۸). بیان المفاخر. اصفهان: انتشارات مسجد سید اصفهان.

پانوشت ها

\* دانشجوی دکتری تاریخ محلی، دانشگاه اصفهان.

۱. مهدوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۵

۲. شریف رازی، ۱۳۵۳، ص ۳۸۱

۳. مهدوی، ۱۳۴۸، ص ۱

ص: ۴۴۶

۴. الامین، ۱۹۵۹، الصفحة ۱۱۱

۵. قمی، ۱۳۲۷، ص ۴۲۸

۶. قمی، ۱۳۲۷، ص ۴۲۸

۷. الموسوی، بی تا، الصفحة ۱۰۴

۸. اقبال، ۱۳۲۸، ص ۳۵

۹. مهدوی، ۱۳۶۸، ص ۱۲۰

۱۰. معلم حبیب آبادی، بی تا، ص ۹۵۹

۱۱. تنکابنی، بی تا، ص ۱۳۷

۱۲. الموسوی، بی تا، الصفحة ۱۰۱

۱۳. مدرس تبریزی، بی تا، ص ۲۸

۱۴-۳۱۲. جابری، ۱۳۷۸، صص ۳۱۳

۱۵. اقبال، ۱۳۲۸، ص ۳۷

۱۶. تنکابنی، بی تا، ص ۱۶۷

۱۷-۳۷. الگار، ۱۳۶۹، صص ۳۶

۱۸. زرگری نژاد، ۱۳۷۴، ص ۷۰ مدخل.

۱۹. amanat, ۱۹۹۷, p ۳۸۹.

۲۰. farmanfarmaian, ۲۰۰۸, p ۱۱۲.

به نقل از اتحادیه، ۱۳۸۰، ص ۹۴ ۲۱. ۶۲. ellis to palmereston, I. O.

به نقل از اتحادیه، ۱۳۸۰، ص ۹۴ ۲۲. ۵۸. mc neill to palmereston, I. O.

۱۳۳-۲۳. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، صص ۱۳۴

۲۴. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۴

۲۵. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۴

۲۶. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۴

۲۷. اتحادیه، ۱۳۸۰، ص ۸۷

۲۸. اتحادیه، ۱۳۸۰، ص ۷۱

۲۹. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۶

۳۰. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۶

۳۱. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۷

۳۲. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۷

۳۳. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۷

۳۴. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۷

۳۵. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۰

۳۶. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۷

۳۷. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۱

۳۸. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۸

۳۹. farmanfarmanian, ۲۰۰۸, pp ۱۱۲-۱۱۴.

۴۰. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۹

به نقل از اتحادیه، ۱۳۸۰، ص ۹۴. ۴۱. Conolly to palmereston, I.O. ۶۶.

**انگلیس و نفت ایران در جنگ جهانی دوم**

## آغاز جنگ و اعلام بیطرفی ایران

جنگ جهانی دوم در اول سپتامبر ۱۹۳۹ / ۹ شهریور ۱۳۱۸ با حمله آلمان نازی به لهستان آغاز شد. ایران از همان ابتدا، بی طرفی خود را در جنگ اعلام کرد؛ اما همانند جنگ جهانی اول، بی طرفی ایران رعایت نشد؛ و دو سال پس از آغاز جنگ، و دو ماه پس از حمله آلمان نازی به اتحاد شوروی، نیروهای نظامی شوروی و انگلیس در سوم شهریور ۱۳۲۰ ه.ش / ۲۵ اوت ۱۹۴۱ م. یعنی دو ماه پس از حمله آلمان نازی به خاک شوروی از سمت شمال و جنوب و غرب به خاک ایران حمله و آن را اشغال کردند. در مرحله بعد نیز نیروهای آمریکائی به نیروهای متجاوز به خاک ایران پیوستند.

## بهانه اشغال ایران

بهانه متجاوزان برای اشغال ایران حضور اتباع آلمان در ایران بود؛ دو کشور روس و انگلیس در روزهای ۲۸ تیر ماه ۱۳۲۰ ه.ش / ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۱ م. و ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ ه.ش / ۱۶ اوت ۱۹۴۱ م. سفرای خود را برای تسلیم یادداشت های مشترکی به وزارت امور خارجه ایران فرستادند و از دولت ایران درخواست نمودند در اسرع وقت، شهروندان آلمانی را از ایران اخراج نماید. اما دولت ایران تعلل می کرد. در نتیجه در سحرگاه روز سوم شهریور ۱۳۲۰ ه.ش / ۲۵ آگوست ۱۹۴۱ م. سفیران انگلستان و شوروی کتباً به

اطلاع دولت ایران رساندند که چون دولت ایران در انجام خواست های دو کشور سهل انگاری کرده و سیاست مبهمی در مقابل آنها پیش گرفته و بویژه در بیرون کردن اتباع آلمانی هیچ گونه اقدامی ننموده، به این جهت دولت های شوروی و انگلیس خود را ناگزیر دیدند به نیروهای مسلح خود دستور دهند از مرزهای ایران عبور نمایند و اینک با کمال تأسف به آقای نخست وزیر اطلاع می دهیم که واحدهای شوروی و انگلیس طبق دستور ستاد های مربوطه وارد خاک ایران شده و مشغول پیشروی هستند.

اهمیت نفت به عنوان یکی از عوامل اشغال ایران

موقعیت استراتژیک ایران و فراوانی و ارزانی نفت آن، یکی از عوامل مهم تجاوز نیروهای نظامی بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی به خاک ایران در جنگ جهانی دوم بود. ایران همواره جایگاه ویژه ای در معادله های بین المللی و نقشه های استراتژیک داشته است؛ و البته کمتر فرصت یافته از این جایگاه ویژه به نفع خود بهره گیرد.

به دنبال اشغال اندونزی و برمه، که هر دو دارای معادن نفت مهمی بودند به وسیله ژاپنی ها، نفت ایران و پالایشگاه بزرگ آبادان تنها منبع تأمین احتیاجات متفقین در نبردهای جنوب شرقی آسیا و شمال آفریقا بود.

در روز سوم شهریور ۱۳۲۰هـ ش / ۲۵ اوت ۱۹۴۱م. نیروهای مسلح شوروی از شمال و واحدهای نظامی انگلیس از جنوب و غرب به ایران حمله کردند و بدون اینکه با مقاومت و پایداری از سوی ارتش ایران روبرو شوند، قسمت های وسیعی از خاک کشور را به اشغال خود درآوردند. چند روز بعد، رضا شاه از سلطنت کناره گیری کرد و محمدرضا پهلوی به تخت سلطنت نشست.

وینستون چرچیل نخست وزیر بریتانیا که اهمیت موقعیت استراتژیک و نفت ایران را کاملاً درک کرده بود، در خاطراتش می نویسد:

نیاز به حمل و تحویل انواع جنگ افزارها به دولت شوروی، و مشکلات کشتی رانی از راه اقیانوس منجمد شمالی، با توجه به طرح های استراتژیکی آینده، لزوم ایجاد و برقراری یک راه مواصلاتی مطمئن را با شوروی از طریق ایران، ایجاب می نمود. از سوی دیگر، از سوی دیگر، نفت ایران یک عامل مهم و اساسی در جنگ محسوب می شد. فرونشاندن شورش عراق و اشغال سوریه، طرح هیتلر را در خاورمیانه با

شکست روبرو ساخت. ما با استفاده از فرصت برای اجرای عملیات مشترک با شوروی ها به آنها پیشنهاد کردیم در عملیات نظامی علیه ایران به ما ملحق شوند.

همچنین چرچیل درباره طرح حمله به ایران و لزوم اشغال سریع این کشور برای حفظ معادن نفت ایران بیان می کند:

بررسی های من درباره امکان اجرای عملیات نظامی روشن ساخته بود که موضوع مهم و اساسی، توانائی ما در تمرکز نیروی نظامی کافی در عراق است، تا از آن طریق بتوانیم معادن نفت ایران را حفظ و حراست کنیم. اقدام به اعمال فشار اقتصادی به ایران پیش از اینکه توانائی تحصیل نمی کردیم، کار بسیار خطرناکی بود، زیرا شاه ایران نیز متوجه اهمیت معادن نفت برای مقاصد نظامی بود و اگر اطلاع پیدا می کرد که ما قصد اعمال زور داریم، قدم اول را او برمی داشت. گزارش هائی که مورد تائید قرار گرفته بود، حکایت می کرد که ایران در مرزهای عراق و روسیه و در ناحیه معادن نفت نیروی نظامی متمرکز کرده است ... و حتی اگر روس ها در جنوب دچار شکست شوند، ما باید برای اشغال معادن نفت ایران آمادگی داشتیم.

اگر چه یکی از اهداف و شاید در آن مرحله مهم ترین هدف متفقین در هجوم به ایران در شهریور ۱۳۲۰ ه ش تسلط بر راه های ایران برای رساندن مهمات جنگی به روسیه بود، ولی این موضوع از اهمیت نفت ایران نمی کاهد. چنان که چرچیل نیز پس از برشمردن دلایل اشغال ایران می گوید:

معادن نفت ایران یک عامل مهم جنگی محسوب می شود ... من خوشوقت بودم که ژنرال ویول در هندوستان است و می تواند عملیات نظامی را سرپرستی و هدایت کند.

همچنین چرچیل در تاریخ ۲۱ ژوئیه اظهار کرد:

میل دارم که اولتیماتومی از طرف انگلیس و روس به ایرانیان داده شود که یا آلمانها را بدون معطلی اخراج کنند و یا به انتظار عواقب باشند. مسئله این است که اگر ایرانیان امتناع نمایند چه قوائی ما برای پیکار خواهیم داشت؟ رؤسای ستاد پیشنهاد کردند که عملیات محدود به جنوب باشد و برای این کار ما دست کم یک لشکر که از طرف نیروی هوائی باید از عراق آورده شود لازم داشتیم تا بتوانیم معادن نفت را تصرف کنیم.

در تاریخ ۲۲ ژوئیه وزیر خارجه (سر آنتونی ایدن) نظر خود را در این باره به شرح زیر برای من فرستاد: ... امروز صبح درباره فشار به ایران من مطالعات بیشتری کردم.

هر چه بیشتر راجع به امکان اجرای این مسئله مطالعه می‌کنم، آشکارتر می‌گردد که همه چیز مربوط به توانائی ما در تمرکز دادن قوای کافی در عراق است تا بدان وسیله قادر به حفظ معادن نفت ایران باشیم... گزارش‌هایی که ظاهراً مورد اعتماد می‌باشد به ما رسیده است که ایرانیان در مرزهای روسیه و عراق و در ناحیه معادن نفت تمرکز نیرو داده‌اند. امیدوارم به اسرع اوقات مساعی لازمه به کار برده شود که قوای ما در عراق تقویت یابد. اگر ما بتوانیم چنین کاری را قبل از آنکه روس‌ها در جنوب دچار شکست سختی شوند انجام دهیم، امید آن هست که بتوانیم اراده خود را بدون اعمال قوه به ایرانیان تحمیل نمائیم. ولی نباید اقدامات دیپلماسی ما از تجمع نیروی ما سبقت گیرد. والا نتیجه آن بسی وخیم خواهد بود. عامل دیگری هم در کار است که لزوم افزایش نیرو را در عراق ایجاب می‌نماید. اگر روسیه دچار شکست شود ما باید حاضر باشیم که معادن نفت ایران را خودمان اشغال نمائیم. زیرا در صورت فشار آلمان‌ها به ایرانیان برای اخراج ما قابل تحمل نخواهد بود.

این مطالب آشکار می‌کند که نفت ایران چه اهمیت به سزائی در جنگ برای انگلیس داشت و علت اشغال ایران و تهاجم ارتش‌های بیگانه به ایران تا چه حد مربوط به نفت بوده است.

اهداف متفقین در ایران را به طور مشخص می‌توان اینگونه بیان کرد:

۱. دستیابی به راه‌های ارتباطی ایران و برقراری رابطه با دریای خزر جهت ارسال کمک‌های نظامی به دولت شوروی: در مرداد ۱۳۲۴ه ش رادیو خاور نزدیک رسماً اعلام نمود: «مقدار کالائی که از طرف متفقین از راه خلیج فارس و ایران برای اتحاد جماهیر شوروی فرستاده شده است، تا پایان ماه آوریل گذشته بالغ بر پنج میلیون تن شده که عبارت از اسلحه، مهمات جنگی، دارو، اتومبیل، هواپیما... بوده است».

۲. تصرف چاه‌های نفتی جنوب جهت محافظت از آنها در برابر خرابکاری توسط عمال آلمان نازی و عشایر جنوب و دولت ایران: جریان جنگ نشان داد در تمام مدت جنگ جهانی دوم، نفت ایران احتیاجات نظامی متفقین را به طور عمده تأمین می‌نمود. مخصوصاً پس از ورود ژاپن به جنگ، معادن نفت ایران تنها منبعی بود که نیازهای آنها را برطرف می‌ساخت.

در ژوئن ۱۹۴۱م / اول تیر ماه ۱۳۲۰ه ش واقعه شگفت‌انگیزی رخ داد و اهمیت



ایران را از لحاظ استراتژیک به چند برابر افزایش داد. در سحرگاه آن روز ارتش نیرومند آلمان خاک شوروی را مورد حمله قرار داد و ظرف چند روز شکست های فاحشی به ارتش سرخ که غافلگیر شده بود و انتظار چنین حمله ناگهانی را نداشت وارد کرد و قسمت بزرگی از خاک آن کشور را متصرف گردید. این بار هدف آلمان ها خرد کردن نیروی دفاعی شوروی، تصرف مسکو، لنینگراد و کی یف و رسیدن به چاه های نفت قفقاز بود. آلمان ها قصد داشتند پس از آنکه نیروهای شان در شمال آفریقا که به دروازه های مصر رسیده بودند، دفاع انگلیسی ها را درهم شکستند، با ارتش اعزامی به روسیه در ایران تلاقی نموده و توأمأً به هندوستان حمله کنند و با تصرف ذخایر نفت خاورمیانه و منابع حیاتی هند امپراتوری انگلیس را به زانو در آورند.

استالین در نامه ای که در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۴۱م/۱۲ شهریور ۱۳۲۰ه ش به چرچیل نخست وزیر انگلستان می نویسد، صراحتاً اعتراف می کند خطر مرگباری اتحاد جماهیر شوروی را تهدید می کند و اگر جنگ بدین منوال ادامه یابد، اتحاد جماهیر شوروی یا شکست خواهد خورد و یا آنقدر ضعیف خواهد شد که قادر به کمک به متحدین خود جهت سرنگونی فاشیسم نخواهد بود. استالین برای رهائی از یک چنین وضع خطرناکی قبلاً دو راه به چرچیل پیشنهاد داده بود:

۱. ایجاد جبهه دوم در بالکان و یا در فرانسه در همان سال، با هدف کشاندن سی تا چهل گردان از ارتش آلمان که در مرزهای شوروی مستقر شده بودند، به آن مناطق.

۲. کمک های تسلیحاتی به شوروی در کوتاه ترین مدت.

چرچیل با رد پیشنهاد اول، پیشنهاد دوم او را جهت کمک تسلیحاتی و نظامی به شوروی بدون هیچ گونه شرط و شروطی پذیرفت.

بنابراین چرچیل در برابر این وقایع فوراً دست اتحاد به سوی شوروی ها دراز کرد و با وجود آن همه دشمنی و رقابت و اختلاف سیاسی و مسلکی که بین این دو کشور وجود داشت برای مقابله با خطر مشترک ناچار شد با روس ها در صف واحدی قرار گیرد.

در این هنگام چنانکه استالین گفته بود، روس ها در مقابل حملات برق آسای ارتش آلمان احتیاج مبرمی به اسلحه و مهمات و دارو داشتند. انگلیسی ها نیز می خواستند به هر قیمتی شده خطوط ارتباطی بین خلیج فارس و سرحد شوروی را حفظ کنند، تا به این وسیله هم مهمات و وسایل جنگی مورد نیاز شوروی را به جبهه روسیه برسانند، و

هم هرگاه شوروی ها احتمالاً در جنگ با آلمان شکست بخورند، بتوانند رأساً از چاه های نفت خاورمیانه و راه ارتباطی هند دفاع کنند.

آنگاه مسئله رساندن اسلحه و مهمات به جبهه روسیه مطرح شد. انگلیسی ها راه ایران را که مطمئن ترین و کوتاه ترین راه بود و راه آهن سراسری آن از خلیج فارس به بحر خزر بهترین وسیله به شمار می رفت، پیشنهاد کردند.

بنابراین، ایران به لحاظ موقعیت استراتژیک نقش بسیار مهم و حساسی برای متفقین پیدا کرد. در ۲۶ اکتبر ۱۹۴۱ م. مستر ایدن وزیر امور خارجه آن وقت انگلستان در شهر منچستر نطقی ایراد کرد که قسمتی از آن مربوط به ایران بود:

به طور کلی هدف ما این است که با کمک آمریکا و به وسیله رساندن لوازم و مهمات به روسیه آنچه که در نتیجه اشغال مراکز صنعتی روسیه شوروی از دست رفته است جبران نمائیم. این کار نه تنها از لحاظ تهیه لوازم مزبور بلکه از لحاظ حمل آن با کشتی امر بس عظیمی است که باید انجام گیرد. مشکلات بسیار و کوششی که لازم است فوق العاده می باشد. ولی ما دشواریها را رفع کرده و از میان خواهیم برد. قضیه ایران از لحاظ ارتباطی که با این کار دارد، اهمیت بسیاری پیدا کرده است.

در این زمان انگلستان می بایست منافع نفتی و غیرنفتی خود را در ایران حفظ می کرد. اما به هیچ وجه در موقعیتی قرار نداشت که بعد از شکست روسیه شوروی در قفقاز، هم در جبهه ایران و هم مصر به جنگ علیه آلمان ادامه دهد. زیرا این اقدام انهدام کامل ارتش انگلستان را در هر دو جبهه به دنبال داشت. برای رهایی از این بن بست انگلستان می بایست با عملیات و تاکتیک های خرابکارانه پیشروی آلمانی ها را در ایران تا حد ممکن به تأخیر می انداخت.

یکی از این عملیات ها که در حقیقت مهمترین آنها بود، نابود کردن چاه های نفت باکو بود. زیرا مسلم بود عامل اصلی حمله آلمان به قفقاز تا حدود بسیار زیادی از نیاز های سوختی آن کشور سرچشمه می گرفت. اعتقاد مقامات انگلیس بر این بود که آلمان بدون دست یافتن به نفت باکو در جنگ موفق نمی شود.

این در حقیقت می توانست به معنی متلاشی کردن هدف های نظامی آلمان باشد و گامی در جهت دیرتر رسیدن آنها به ایران که در نتیجه مواضع انگلستان در ایران دیرتر در معرض تهدید قرار می گرفت.

بنابراین اهداف انگلیس عبارت بودند از:

۱. توسعه حملات قوای متفقین علیه آلمان در سایر جبهه ها، تا بدین ترتیب فشار ارتش آلمان در جبهه روسیه شوروی کاسته شود.

۲. قدرت مقاومت روسیه را تا حداکثر ممکن و با فرستادن کمک های نظامی به صورت تسلیحات و غیره افزایش دهد.

نقش سوق الجیشی ایران در ایجاد و ادامه این وضع در میدان های نبرد غیرقابل انکار است. توجه به این نکته ضروری است که تنها ارسال مقدار قابل ملاحظه تسلیحات جنگی به متفقین از طریق خاک ایران نقش حیاتی و تعیین کننده ای در ازدیاد قدرت دفاعی روسیه شوروی و متوقف کردن پیشروی ارتش هیتلر به سوی خاورمیانه و هندوستان ایفا کرد که در غیر این صورت جنگ می توانست سرنوشتی دیگر بیابد. فرمانده کل قوای آلمان ضمن اظهار نظر در مورد وضعیت و موقعیت دشمن در تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۴۲م/ ۶ شهریور ۱۳۲۱ه ش در یک گزارش محرمانه می نویسد:

دشمن کمک های تسلیحاتی خود را از قفقاز، ایران و تا حدودی نیز از دریای مازندران از طریق روسیه دریافت کرده است.

در این میان نفت ایران نیز به خوبی سهم خود را ایفا کرد. برای آنکه بتواند مقادیر زیادی بنزین هواپیما به روسیه حمل کنند، کارخانه حلبی سازی آبادان را به سرعت توسعه دادند و تولید آن را دو برابر کردند. در نقاط مختلف شمال، مخازن نفت و بنزین اضافی ساختند تا اتومبیل های ارتش متفقین که حامل لوازم مهمات به روسیه بودند بتوانند سوخت خود را در همه جا حاضر داشته باشند و خط لوله ای هم برای حمل بنزین بین اهواز و اندیمشک به همان منظور کشیدند. قابل ذکر است شرکت علاوه بر تهیه مقدار زیادی قیر جهت جاده سازی، برای سه سال متوالی ماهیانه حدود یک میلیون حلب بنزین تولید می کرد. مرکز توزیع این گونه سوخت ها در اندیمشک بود.

بنابراین نفت و مواد نفتی ایران نیز در کنار خطوط ارتباطی به کار روسیه و متفقین آمد. بطوری که می توان ادعا کرد عملیات کمک رسانی به روسیه بدون نفت و مواد نفتی ایران، اگر نگوئیم غیرممکن، کاری بسیار دشوار و نیازمند صرف وقت و نیرو و هزینه فراوان بود. همانطور که مقابله با آلمان بر سر چاه های نفت باکو نیز مدیون نفت ایران بود و تنها به کمک نفت ایران انجام عملیات در شرق ممکن شد و انگلیس را به سوی پیروزی سوق داد.

در شرایطی که مسئله مرگ و زندگی برای متفقین مطرح بود، زیر پا گذاشتن بی طرفی ایران اهمیتی نداشت. برای بریتانیای کبیر، آن قدر که حفاظت از منافع نفتی خویش و شرکت نفت در ایران اهمیت داشت مبارزه با نازیسم اهمیت نداشت. نفت برتری و سیادت را در پی داشت. چنانکه چرچیل اظهار کرده بود: «چاه های نفت ایران عنصر با اهمیت در جنگ را تشکیل می دهند.»

همه قدرت های بزرگ آن روز برای حفظ برتری خود به نفت ایران چشم دوخته بودند.

«به دلیل همین ارزش نفت خاورمیانه بود که استراتژی مهم نظامی آلمان در این منطقه مبتنی بر انجام یک حمله گاز انبری از دو سوی شمال آفریقا و ترکیه و قفقاز به منظور در اختیار گرفتن ذخایر نفتی خاورمیانه بود. متقابلاً انگلیس و متفقین نیز تلاش می کردند اقدامات نظامی - سیاسی آلمان ها و ایتالیائی ها را در راه تحقق این هدف خنثی کنند و خود بر منابع نفتی خاورمیانه تسلط یابند.»

چند ماه پس از اشغال ایران اهمیت نفت ایران ده چندان شد. در تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۴۱ م. ژاپن به بندر پرل هاربور حمله کرد و اقیانوس آرام و خاور دور صحنه نبردی گسترده شد. نزدیکترین منبع سوخت متفقین کشور برمه و اندونزی بود، اما این منطقه به دست ژاپن افتاد و متفقین باید نفت موردنیاز خود را در نقطه ای دیگر جستجو می کردند. نظرها به سوی خلیج فارس، جایی که بزرگترین پالایشگاه جهان قرار داشت، دوخته شد. چاه های نفتی که مهندسان شرکت در سال ۱۹۳۹ م/ ۱۳۱۸ ه ش بسته بودند، دوباره جریان پیدا کرد.

در سال ۱۹۴۳ م. که ارتش متفقین جزیره سیسیل را در جنوب ایتالیا تصرف کرد. راه دریایی مدیترانه به روی متفقین باز شد و فرآورده های نفتی ایران نقش بزرگی در مراحل آخر جنگ به عهده داشت. احتیاجات روزافزون متفقین به مواد نفتی ایران از سال سوم جنگ به بعد رو به تزاید گذاشت؛ به طوری که در سال ۱۹۴۴ م/ ۱۳۲۳ ه ش میزان استخراج از ۱۳ میلیون تن هم تجاوز کرد و در سال ۱۹۴۵ م/ ۱۳۲۴ ه ش به ۱۷ میلیون تن و سال بعد به ۱۹ میلیون تن هم رسید.

اهمیت صنایع و منابع نفتی ایران و ضرورت دفاع از چاه های نفتی را می توان از نظر کشورهای متفقین مخصوصاً دولت انگلستان به صورت ذیل خلاصه کرد:

۱. نیروهای نظامی متفقین که در خاورمیانه و خاور نزدیک و آفریقا و مدیترانه مستقر بودند، فقط متکی به نفت ایران و عراق بودند. در صورتی که دولت های محور موفق به تصرف چاه های نفت ایران می شدند، ضمن تأمین نیاز های نفتی خود، متفقین را نیز از این منبع اصلی در خاورمیانه محروم می ساختند و عملاً شاهرگ حیاتی آنها قطع می گردید.

۲. ارسال تجهیزات نظامی ایالات متحده آمریکا و انگلستان به اتحاد شوروی از راه های ایران، بدون در اختیار داشتن منابع نفت ایران برای تأمین سوخت وسایل حمل و نقل غیرممکن بود. به ویژه آنکه نفت ایران بدون نیاز به نیروی کار زیاد و تکنولوژی پیچیده قابل استخراج بود.

۳. اهمیت دیگر منابع نفتی ایران برای انگلستان مخصوصاً از این بابت بود که انحصار این منابع را در اختیار داشت و برای ایجاد تأسیسات نفتی سرمایه گذاری های انسانی و مالی زیادی متحمل شده بود.

بر طبق طرح «گروزنبرگ» آلمان ها قصد داشتند پس از پیروزی بر شوروی فتوحات خود را پس از تصرف پالایشگاه نفت آبادان تا مرز های ایران و هند ادامه دهند. در صورتی که نفت ایران از کنترل انگلیسی ها خارج می شد، آغاز و یا ادامه عملیات نظامی علیه نیروهای آلمانی در خاورمیانه برای ارتش انگلستان تقریباً غیرممکن می گردید؛ به دلیل اینکه نیروی دریایی انگلستان در خلیج فارس و اقیانوس هند و تمام کشتی های تجاری این کشور در بخش جنوبی کانال سوئز به طور کامل متکی به نفت ایران بودند. ضمن اینکه امکان جایگزینی نفت ایران از منابع آمریکا نیز در اسرع وقت وجود نداشت.

اهمیت نفت ایران برای انگلیس از بعد رقابت با آلمان

دولت آلمان در جنگ جهانی دوم همانند انگلستان علاقه فراوانی به دستیابی به نفت ایران و عراق داشت و این واقعیت را می توان از مطالعه اسناد موجود در وزارت امور خارجه این کشور به خوبی دریافت. برای مثال در سال ۱۳۱۶ ه ش / ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۷ م کلودوس، از بخش اقتصادی وزارت امور خارجه، از سفیر آلمان در بغداد می خواهد گزارشی در زمینه میزان منابع نفتی ایران و عراق تهیه و به برلین ارسال کند.

در گزارش دیگری که اروین تل، سفیر آلمان در تهران، مورخ ۲۹ اردیبهشت

۱۳۱۹هـ ش/ ۱۹ می ۱۹۴۰ م. به برلین می فرستد، ضمن اعتراف به نیاز جدی ماشین آلات جنگی آلمان به نفت، توصیه می کند دولت آلمان باید تمام توان خود را برای تسخیر منابع نفتی ایران به کار گیرد و از آنجائی که ایتالیا نیز همانند آلمان به نفت ایران چشم دارد، اروین تل پیشنهاد می کند دو کشور هم پیمان، سیاست های خود را در این زمینه با یکدیگر هماهنگ نمایند. علاقه مندی آلمان به نفت مخصوصاً نفت خاورمیانه به جز گسترش روزافزون ماشین نظامی، رشد سریع صنایع تسلیحاتی و نوسازی دو نیروی زمینی و دریایی هیچ دلیل دیگری نداشت. نیازمندی این کشور به نفت، مخصوصاً از بهار سال ۱۹۴۲ م. به خاطر مسدود شدن راه دونا و عدم دسترسی آلمانی ها به نفت بلغارستان دوچندان شد.

به هر حال با توجه به خطر انفجار حوزه های نفتی ایران به دست ایرانیان طرفدار آلمان و یا جاسوسان آلمانی و احتمال دستیابی آلمانی ها به این مناطق پس از پیروزی بر شوروی، حفاظت از مناطق نفتی جنوب ایران توسط انگلیسی ها کاملاً ضروری تلقی می شد. به ویژه اینکه دولت انگلستان مدارکی به دست آورده بود که نشان می داد، ارتش آلمان قصد اشغال مناطق نفتی ایران را دارد. چنانکه قبلاً آمد، ایدن وزیر امور خارجه انگلستان در ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۱ م/ ۳۱ تیرماه ۱۳۲۰هـ. ش گزارشی تقدیم چرچیل کرد که در آن اظهار امیدواری شده بود، هر چه زودتر مناطق نفتی جنوب محاصره و توسط سربازان انگلیسی حفاظت شود. چرچیل متقابلاً بر ضرورت تقویت نیروهای انگلیسی مستقر در عراق جهت حفاظت از چاه های نفتی ایران و عراق تأکید می کند و در پاسخ گزارش ایدن می نویسد: «اگر شوروی ها شکست بخورند، ما باید آماده باشیم که خودمان مناطق نفت خیز ایران را اشغال کنیم؛ زیرا در چنین موردی ایران قادر نخواهد بود در مقابل فشار آلمان برای اخراج ما از ایران مقاومت کند.» در همان روز ژنرال ویول، که فرماندهی نیروهای انگلیسی در عراق را به عهده داشت، دستور گرفت قوای تحت فرماندهی خود را جهت تصرف مناطق نفتی ایران و کنترل پالایشگاه آبادان آماده نگهدارد.

۷ نوامبر ۱۹۴۱ م/ آبان ۱۳۲۰هـ ش کابینه جنگ انگلستان تلگرافی به شرح ذیل به فرمانده نیرو های مستقر در خاورمیانه ارسال می کند:

چنانچه فشار آلمانی ها به شوروی افزایش یابد و مقاومت شوروی در هم شکسته شود،

هیچ امکانی برای ما وجود نخواهد داشت تا بدان وسیله بتوانیم از تصرف منابع نفت به توسط دشمن جلوگیری به عمل آوریم. علاوه بر این ما هیچ گونه تضمینی نداریم که روس ها بتوانند این چاه ها را به صورت مؤثری ویران کنند. شما بایستی به این دلیل از هم اکنون طرحی جهت فرستادن چهار تا پنج اسکادران بمب افکن و هواپیما های شکاری به فرودگاه های ایران در شمال آماده کنید تا دو هدف زیر تحقق یابد:

الف: روس ها را با بمباران و تخریب خطوط لوله ارتباطی آلمانی ها، در دفاع از قفقاز یاری دهیم.

ب: به مناطق نفتی باکو، چنانچه امکان تصرف کامل این مناطق به دست آلمانی ها فراهم آید، بیشترین خسارت ممکنه را وارد نمائیم.

اگر مقاومت شوروی در برابر آلمان در هم شکسته می شد، با در نظر گرفتن این نکته که آلمان از طرفداری مردم ایران برخوردار بود، ارتش آلمان مسلماً می توانست بدون مقاومت قابل ملاحظه ای از جانب ایران، بر تمامی سیستم های حمل و نقل و ارتباطات و سایر امکانات موجود در این کشور تسلط یابد.

انگلیس نمی توانست برای حفظ منافع نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس به ارتش ایران متکی باشد. پس باید خود وارد عمل می شد. برای این منظور باید ایران اشغال می شد؛ اما اشغال کشوری که اعلان بی طرفی کرده بود در نظر افکار عمومی توجیه شدنی نبود. لذا حضور آلمانی ها را بهانه قرار داده و تبلیغاتی علیه ایران به راه انداختند که ایران در جهت منافع نازی ها حرکت می کند و کشوری با موقعیت استراتژیک ایران در این وضع امنیت بین الملل را به خطر می اندازد.

بعد از اینکه دولت ایران در پیامی که در تاریخ ۱۶ اوت ۱۹۴۱ م/ ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ ه ش برای متفقین فرستاد، قاطعانه اعلام کرد که به هیچ رو مأموران و اتباع آلمانی مقیم ایران را اخراج نخواهد کرد، بهانه لازم به نیروهای بریتانیا و شوروی داده شد تا بتوانند سرزمین ایران را تحت اشغال درآورند.

پس از آغاز عملیات اشغال، بی درنگ پالایشگاه آبادان تصرف شد و تحت کنترل واحدهای نظامی انگلیس قرار گرفت. در ۲۷ اوت/ ۵ شهریور نیروهای اشغالگر، نخست وزیر ایران را تغییر دادند و محمدعلی فروغی جای علی منصور را گرفت، و یک روز بعد نخست وزیر جدید فرمان رضاشاه را که به ارتش ایران دستور می داد دست از

مقاومت بردارد انتشار داد. نیروهای انگلیسی پس از آن که واحد های مدافع شهر اهواز را وادار به تخلیه آن شهر کردند، به آسانی کنترل نفتی جنوب کشور را به دست گرفتند. رضا شاه که از سوی انگلیسی ها متهم به همکاری با نازی ها بود، مجبور شد در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱ م / ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ه ش به نفع پسر ارشدش از سلطنت کناره گیری کند.

در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ م / ۹ بهمن ماه ۱۳۲۰ ه ش پیمان اتحاد سه گانه ایران، انگلیس و اتحاد شوروی به امضاء رسید که در آن متفقین متعهد شده بودند به تمامیت ارضی، حاکمیت و استقلال سیاسی ایران احترام بگذارند و اعلام کردند نیرو های اشغال کننده حداکثر شش ماه پس از پایان جنگ، ایران را تخلیه خواهند کرد.

عملیات محافظت از مناطق نفتی ایران در جنگ جهانی دوم و توسعه عملیات شرکت نفت ایران و انگلیس

پس از آنکه ارتش های روس و انگلیس در شهریور ۱۳۲۰ ه ش / اوت ۱۹۴۱ م. به ایران حمله کرده و نقاط مختلف را اشغال کردند اقدامات حفاظتی در نواحی معادن و بخصوص پالایشگاه آبادان توسعه بسیار یافت. روی پالایشگاه آبادان پوششی از بالن های متعدد تعبیه کردند و در اطراف پالایشگاه وسایلی ایجاد کردند که در موقع لزوم بتوان با پرده ای از دود تمام سطح پالایشگاه را پوشاند. کمی دورتر از پالایشگاه آبادان، یک پالایشگاه دروغی از حلبی با شعله های فروزان ساختند که دشمن را گمراه نمایند و توپ های ضد هوایی در نقاط مختلف قرار دادند و هواپیما های جنگنده در فرودگاه حاضر ساختند.

اطراف ایستگاه های تلمبه در مسیر خطوط لوله سیم های خاردار کشیده شد و حصار های فلزی در سر تمام چاه های نفت نصب شد و ورود و خروج افراد به پالایشگاه آبادان با پروانه مخصوص انجام می گرفت. مقدمات برای بی مصرف ساختن چاه های نفت فراهم گشته بود که اگر معادن به دست آلمانی ها بیفتد بتوانند در مدت کمی چاه ها را تخریب نمایند. پس از آنکه در سال ۱۹۴۰ م پالایشگاه بحرین مورد تعرض قرار گرفت، چراغ های آبادان را شب ها خاموش کرده و تمام شهر در سرتاسر جنگ تاریک بود. به طور خلاصه وسایل دفاعی را برای هر لحظه آماده ساختند. برای آنکه بتوانند مقادیر زیادی بنزین هواپیما به روسیه حمل کنند، کارخانه حلبی سازی آبادان را به سرعت توسعه داده و



محصول آنرا دو برابر کردند.

از سال دوم جنگ که معلوم شد نفت ایران باید مقادیر زیادی فرآورده های نفتی برای شرکت تهیه نماید، توسعه عملیات شرکت که متوقف شده بود دوباره آغاز گشت و دولت های انگلیس و آمریکا تصمیم گرفتند لوازم لازم برای توسعه عملیات را به ایران ارسال دارند. اولین اقدامی که شد این بود که استخراج از معدن آغاچاری شروع گشت. یک خط لوله ای به قطر سی سانتی متر و نیم از آغاچاری به آبادان کشیده شد که در سال ۱۹۴۴م / ۱۳۲۳ه ش بکار افتاد. سال بعد استخراج از معدن گچ سفید آغاز گشت و خط لوله ای به قطر بین بیست و پنج و سی سانتی متر از معدن مزبور به نقطه ای بین اهواز و شوشتر که موسوم به ریس است کشیده شد و به خط لوله بین مسجد سلیمان و آبادان متصل گردید.

در آبادان هم دستگاه های جدید برای تهیه بنزین هواپیما و سایر فرآورده ها آماده و فراهم گشت و گنجایش پالایشگاه آبادان که قبل از جنگ سالی دو میلیون تن بود در سال ۱۹۴۵م به سالی هفت میلیون تن بالغ گشت.

در اندک مدتی قبل از آغاز جنگ شرکت نفت کارخانه ای برای تهیه بنزین هواپیما (معروف به یکصد اکتان) سفارش داده و به آبادان وارد کرده بود. کارخانه مزبور در سال ۱۹۴۰م به کار افتاد ولی در سال ۱۹۴۲م معلوم گشت که دستگاه مزبور برای رفع همه احتیاجات جنگی کافی نیست و لذا در ایام جنگ اضافاتی به دستگاه مزبور شد و به اندازه ای توسعه یافت که در سال ۱۹۴۴م آبادان توانائی این را پیدا کرد که سالی یک میلیون تن بنزین هواپیما به عمل آورد. تهیه این مقدار بنزین هوایی باعث شد قسمت عمده مصرف نیروی هوایی انگلیس و آمریکا در خاورمیانه و خاور دور از آبادان تحصیل گردد. علاوه بر این مقدار زیادی هم بنزین هواپیما به روسیه فرستاده می شد که احتیاجات شوروی ها را تأمین می کرد.

احتیاج مبرمی که به بنزین هواپیما برای مقاصد جنگی بود از اینجا آشکار می شود که؛ در سال ۱۹۴۵م یکی از مدیران شرکت نفت عازم آمریکا گردید که دستگاه ها و کارخانه های مربوط به آن را خریداری نماید. پس از آنکه ماشین ها و لوازم کار خریداری و به طرف ایران حمل شد. تمام لوازم در اقیانوس اطلس غرق گردید و از میان رفت. برای بار دوم و سوم نیز همین اتفاق تکرار شد و هر سه مرتبه کشتی هایی

که لوازم کار را حمل می کردند غرق شدند. تا بالاخره در دفعه چهارم دستگاه های لازم به آبادان حمل و به مقصود رسید.

در آغاز جنگ شرکت دارای نود و سه کشتی نفت کش بود که تقریباً نصف این کشتی ها در ایام جنگ غرق گردید و اگر چه شرکت نفت عواید سرشاری از فروش نفت برد ولی ضایعات آن هم کم نبود که بعدها از طرق مختلف جبران گردید.

این توسعه عملیات متضمن استخدام کارکنان جدید بود و چون در ایام جنگ کارمندان متخصص کمیاب بودند، شرکت عده لازم را از چک اسلواکی، دانمارک، یونان، سوئیس و فلسطین استخدام کرد و به ایران فرستاد تا با عجله زیاد، برنامه جنگی را به اتمام رسانند. در همان حال بر عده مستخدمین ایرانی شرکت افزوده گشت.

در اوایل جنگ که بیشتر عملیات جدید شرکت متوقف شده بود برنامه ساختن خانه و سایر وسایل رفاه کارگران هم قطع گردیده بود. و تمام توجه شرکت معطوف به این بود که وسایل دفاعی حفظ معادن و پالایشگاه آبادان را تأمین نماید. همین که برنامه توسعه عملیات برای مقاصد جنگی شروع گشت و بر عده کارکنان شرکت افزوده گشت جمعیت آبادان رو به فزونی گذاشت و قضیه مسکن بی نهایت مشکل گشت و عدم رضایت بین کارکنان ایرانی شرکت هم روز به روز افزایش یافت تا اینکه بالاخره منجر به اعتصاب عمومی شد.

تمامی این اقدامات به دلیل ارزش فوق العاده نفت ایران برای متفقین بود. ارزش نفت ایران در جنگ جهانی دوم برای متفقین اگر بیشتر از موقعیت ژئواستراتژیک ایران (پل پیروزی) نبود مسلماً ارزش و اهمیت آن کمتر هم نبود. نفت ایران در نبردهای خاورمیانه، خاور دور، روسیه، مدیترانه، و آفریقا سهم بزرگی را به عهده داشت و پیروزی متفقین مدیون و مرهون آن بود.

زیرا تمامی نیروی دریایی انگلستان در اقیانوس هند و خلیج فارس و تمامی کشتی های تجارتی انگلستان در قسمت جنوب کانال سوئز متکی به نفت ایران بودند. رابینسون مورخ آمریکایی در این باره می گوید:

«مناطق عظیم نفت ایران، شریان حیاتی کل سیستم دفاعی انگلستان در شرق است، این جاده ها در سال نزدیک ۱۰۲۰۰۰۰۰ تن نفت، یعنی دو برابر تولید در عراق و سه برابر تولیدات نفتی رومانی تولید می کند.»

میزان استخراج نفت ایران بین سال های ۱۹۳۵م/ ۱۳۱۴ه ش تا ۱۹۴۶م/ ۱۳۲۵ه ش به شرح زیر است:

سال مقدار (تن)

۱۹۳۳م. ۸۷۱۱۹۸

۱۹۳۵م. ۸۷۴۱۰۰

۱۹۳۶م. ۸۹۱۵۷۲۱

۱۹۳۷م. ۱۱۲۲۹۱۹۵

۱۹۳۸م. ۱۱۲۸۰۶۹۵

۱۹۳۹م. ۱۱۳۲۷۳۱۵

۱۹۴۰م. ۱۰۴۴۵۰۲۰

۱۹۴۱م. ۸۷۴۱۵۶۴

۱۹۴۲م. ۱۱۸۱۴۲۷۲

۱۹۴۳م. ۱۲۵۱۳۹۱۷

۱۹۴۴م. ۱۵۲۶۵۶۳۱

۱۹۴۵م. ۱۸۳۱۰۸۹۸

بدین ترتیب متفقین با استخراج نامحدود نفت از چاه های نفت ایران و بدون پرداخت بهای آن، مقدار فراوانی از منابع ایران را به غارت بردند و ضمن استفاده از ثروت ایران از مخارج ماشین جنگی خود به طرز فاحشی کاستند؛ و پیروزی بزرگی برای خود رقم زدند؛ اما نصیب ملت ایران از جنگ و پایان جنگ جز قحطی و کمبود و فساد و تیفوس و تیفوئید چیزی نبود.

فهرست منابع و مآخذ

- ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران، قومنس، تهران، ۱۳۸۷، چ هشتم.

- اسدی، بیژن، خلیج فارس و مسائل آن، سمت، تهران، ۱۳۸۱، چ اول.

- الهی، همایون، اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، ققنوس، تهران، ۱۳۸۴.

- پژوهش از جامی، گذشته چراغ راه آینده است، ققنوس، تهران، ۱۳۷۷، چ هشتم.

- چرچیل، وینستون، خاطرات جنگ جهانی دوم، ترجمه تورج فرازمنند، نیل، تهران،

- فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، علم، تهران، ۱۳۸۴، چ اول.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹، چ هفتم.
- وزیری، شاهرخ، نفت و قدرت در ایران (از قنات تا لوله)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، عطائی، ۱۳۸۷، چ اول.
- یعقوبی نژاد، علی، رئیس نفت، تهران، یادواره کتاب، ۱۳۷۳، چ اول.

#### مقالات و نشریات

- آبادیان، حسین، قدرت های بزرگ و اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، فصلنامه روابط خارجی، سال هفتم، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۸۵.
- گنج بخش زمانی، محسن، تحلیل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم در چارچوب اهداف و استراتژی های کلان متفقین (انگلیس و روس)، فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۶.

#### پانوشت ها

- \* دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ مطالعات خلیج فارس، دانشگاه شهید چمران اهواز.
- ۱۲۸- ۱. اسدی، بیژن، خلیج فارس و مسائل آن، سمت، تهران، ۱۳۸۱، چ اول، صص ۹
- ۲. ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران، قومس، تهران، ۱۳۸۷، چ هشتم، ص ۲۵۴
- ۳. گنج بخش زمانی، محسن، تحلیل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم در چارچوب اهداف و استراتژی های کلان متفقین (انگلیس و روس)، فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۶، ص ۱۸۹
- ۴. چرچیل، وینستون، خاطرات جنگ جهانی دوم، ترجمه تورج فرازمند، نیل، تهران، ۱۳۴۷، ج ۳، ص ۹۵
- ۵. چرچیل، همان منبع، ص ۹۷
- ۶. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹، چ هفتم، ص ۴۰۱
- ۷. چرچیل، همان منبع، ص ۸۴

۸. همان منبع، ص ۸۵

۹. فاتح، همان منبع، ص ۳۱۶

۶۶-۱۰. ازغندی، همان منبع، صص ۷

۱۱. مهدوی، همان منبع، ص ۴۰۱

۱۲. همان منبع، همان جا.

۱۳. فاتح، همان منبع، ص ۳۱۵

۱۴-۱۶۱. الهی، همایون، اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، ققنوس، تهران، ۱۳۸۴، صص ۲

۱۵. یعقوبی نژاد، علی، رئیس نفت، تهران، یادواره کتاب، ۱۳۷۳، چ اول، ص ۲۳۶

ص: ۴۶۳

۱۷. اسدی، همان منبع، ص ۱۲۹

۱۸. یعقوبی نژاد، همان منبع، ص ۲۱۳

۱۹-۷۳. ازغندی، همان منبع، صص ۴

۲۰. Erwin Tel.

۲۱-۷۵. ازغندی، همان منبع، صص ۶

۲۲. الهی، همان منبع، ص ۱۱۱

۲۳-۱۶۷. آبادیان، همان منبع، صص ۸

۲۴. وزیری، شاهرخ، نفت و قدرت در ایران (از قنات تا لوله)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، عطا ئی، ۱۳۸۰، چ

۱۷۸-اول، صص ۹

۲۵. فاتح، همان منبع، ص ۳۱۷

۲۶. فاتح، همان منبع، ص ۳۱۶

۲۷-۳۱۸. همان منبع، صص ۱۹

۲۸. همان منبع، همان جا.

۲۹. همان منبع، همان جا.

۳۰-۷۲. ازغندی، همان منبع، صص

**بریتانیا و ولایت قاینات: جنگ جهانی اول و پی آمدهای آن**





تاریخ سیاسی ایران در دوره قاجاریه، عمدتاً با رقابت قدرت های بزرگ برای نفوذ در این کشور گره خورده است. در جریان تلاش برای نفوذ در ایران، دو قدرت روس و بریتانیا در تمامی قرن نوزدهم و بخش عمده ای از قرن بیستم فعال بودند؛ فرانسه در ابتدای قرن نوزده و آلمان در اوایل قرن بیست نیز فعالیت هایی برای نفوذ در ایران انجام دادند اما هرگز تلاش آنها پایدار نبود.

روابط بریتانیا و ایران تا اوایل قرن نوزدهم منحصر به روابط تجاری بود که آن قدرت را در بعضی مواقع به رقابت و درگیری با پرتغال، هلند و فرانسه در آب های گرم جنوب ایران می کشاند؛ اما با آغاز قرن نوزدهم شرایط به گونه ای دیگر رقم خورد و با تهدید موقت هند از جانب فرانسه در اوایل قرن نوزده و سپس از جانب روسیه، روابط بریتانیا و ایران در بستری کاملاً سیاسی جریان یافت. بنابراین علاقه بریتانیا به ایران از قرن نوزدهم به بعد، عمدتاً بر این ضرورت استوار بود که از طریق این کشور موقعیتش را در هند حفظ و تثبیت کند. برخورد بریتانیا در مسئله هرات نیز کاملاً تحت تأثیر همین ضرورت بود.

تهدید هند از جانب روسیه که در اوایل قرن نوزدهم چندان محسوس نبود، به دنبال پیشروی آن کشور در آسیای مرکزی و نزدیک شدن به مرزهای هند، موجب نگرانی بریتانیا شد. با افزایش نفوذ روسیه در مناطق شمالی ایران و تلاش برای اعمال نفوذ به

سمت مناطق جنوبی تر، موقعیت بریتانیا در ایران به شدت آسیب پذیر شد و موجب آن گردید که از سوی بریتانیا و دولت استعماری هند در مورد افغانستان و همچنین مناطق شرق و جنوب شرقی ایران حساسیت بیشتری اعمال شود؛ لذا این مناطق از اواسط قرن نوزدهم همواره مورد توجه بریتانیا و همچنین روس ها بود. وزیر امور خارجه هند بریتانیا به وزیرمختار بریتانیا در تهران، طی نامه ای در ۲۹ می ۱۹۰۱/م ۱۰ صفر ۱۳۱۹ق بر اهمیت امیرنشین قاینات اینگونه تأکید کرده است:

دولت هند اهمیت بسیار زیادی برای منافع بریتانیای کبیر در این مناطق ایران قایل است و بر این عقیده پا فشاری می کند که تحت هیچ شرایطی نباید اجازه داد که این ناحیه همچون ایالت های شمالی ایران تحت کنترل و یا حتی در حوزه نفوذ روسیه قرار گیرد و لازم است که اعتبار و نفوذ بریتانیا در آن منطقه به طور اکید و با دقت تمام حفظ شود.

بدینگونه سیاست مبتنی بر حفظ هند در مقابل تهدید قدرت های دیگر به خصوص روسیه، باعث شد بریتانیا توجه خاصی نسبت به ولایت قاینات نشان دهد. از نظر دولت بریتانیا، مرزهای شرقی ایران آخرین خاکریز دفاعی امپراتوری بریتانیا در هند، مقابل نفوذ روسیه بود. مسئولین بریتانیایی در راستای علایق سیاسی خود، تلاش می کردند از طرق مختلف به خصوص توسعه روابط تجاری، در این مناطق نفوذ کنند. همانطور که وزیر امور خارجه هند به وزیرمختار بریتانیا در تهران متذکر شده بود، دولت هند با گشودن مسیر کوئته و پیش بردن بازرگانی قصد داشت منافع بریتانیا را در آن بخش های ایران که به گونه ای با بلوچستان در ارتباط است، حفظ نماید. در اوایل قرن بیستم انگلستان در قالب تأسیس بانک، ویس کنسولگری و پست و تلگراف در منطقه قاینات نفوذ و حضور خود را گسترش داد. علاوه بر این، انگلستان برای برقراری روابط ویژه با امیران قاینات و سیستان تلاش می کرد که بی تردید حاصل آن تضعیف قدرت دولت مرکزی در ولایات مذکور بود. مؤید این حساسیت لندن، توافقنامه ۱۳۲۵/م ۱۹۰۷ق انگلیس و روسیه است که بنا بر آن بیرجند و سیستان در مرکز منطقه نفوذ بریتانیا در شرق و جنوب شرقی ایران واقع شد. ظاهراً با انعقاد این توافقنامه، دیگر خطر نفوذ روسیه از سر قاینات و سیستان بر طرف شد. به نظر می رسد این موفقیت در نوع روابط بریتانیا با حاکمان این مناطق تغییر ایجاد کرد، به گونه ای که دیگر آن ملایمت پیشین در ادبیات سیاسی آنها مشاهده نمی شود. به عنوان نمونه در ۱۹۱۳/م ۱۳۳۱ق هنگامی که در نتیجه ناامنی ناشی از

اختلافات و درگیری های امیران خزیمه در مناطق قاینات و سیستان، حاکمان هر دو ولایت به تهران احضار شدند، مقامات بریتانیا که از دشواری های موجود در قلمرو آن دو برای تجار هندی شدیداً ناراضی بودند، به امیران خزیمه هشدار دادند نافرمانی از دستورات حکومت مرکزی، خاندانشان را با دشواری های سخت روبه رو خواهد کرد. این نوع ادبیات سیاسی در ارتباط مقامات بریتانیایی با حاکمان قاینات در سال های جنگ جهانی اول (۱۸-۱۹۱۴م) مشهود تر است.

با شعله ور شدن جنگ جهانی اول (۱۹۱۴م/۱۳۳۳ق) علی رغم بی طرفی رسمی ایران در این جنگ، هیچ یک از قدرت های درگیر، اهمیت چندانی برای این موضع رسمی قائل نشدند. مناطق شرقی ایران به خصوص قاینات که به سبب شرایط خاص جغرافیایی از مدت ها قبل عرصه کشاکش روس و بریتانیا بود، برخلاف نظر دیکسون، در جریان این جنگ نیز دچار ناآرامی بود که ریشه در راهبرد آلمان در شرق و توجه برلین به این منطقه استراتژیک داشت.

قاینات، مرکز «کمر بند امنیتی شرق ایران»

با آغاز جنگ، در وزارت امور خارجه آلمان این فکر قوت گرفته بود که برای کاستن از فشار جنگ در جبهه غرب، بخشی از نیروهای متفقین را در شرق بویژه در ایران و افغانستان درگیر کنند؛ بدین منظور طرح انور پاشا مبنی بر تشکیل اتحادیه اسلامی دولت های عثمانی، ایران و افغانستان بر ضد قدرت های بزرگ روس و بریتانیا مورد توجه مقامات برلین واقع شد. انور پاشا طرحش را اینگونه عرضه نمود: «ما همه جهان اسلام را به قیام مسلحانه فرا می خوانیم... ما کارآمدترین نیروهایمان را برای ضربه زدن به مصالح متفقین، در هر کجا که ممکن باشد، اعزام خواهیم کرد. در این راستا ما هند، بلوچستان، افغانستان، ایران و تمام آفریقا را به قیام علیه دشمن متفق بر خواهیم انگیخت. به زودی جهان اسلام تحت فرمان خلیفه در خواهد آمد. ما در شرق و غرب ترکستان و قفقاز با روسیه می جنگیم، جایی که ترک ها برای آغاز حملاتشان منتظر دستور نهایی ما هستند». به زودی برای اجرای این طرح چندین هیأت آلمانی راهی مناطق شرقی ایران و افغانستان شدند که مسیر اصلی آنها از ولایت قاینات می گذشت. لازم به ذکر است آلمان از چند سال قبل افرادی را برای بررسی وضعیت این منطقه

استراتژیک راهی ایران کرده بود. به عنوان نمونه نیدرمایر در ۱۹۱۲م از تهران عازم خراسان شد و با عبور از قاینات راهی اصفهان و شیراز و سپس جنوب ایران شد.

انتشار اخبار مرتبط با فعالیت عوامل آلمانی، موجب نگرانی متفقین بویژه بریتانیا شد که همواره از نفوذ آلمانی‌ها در افغانستان و هند وحشت داشت و باعث شد تا لندن و سنت پترزبورگ دست به اقدامی مشترک برای مقابله با نفوذ آلمانی‌ها در مناطق شرقی ایران بویژه منطقه استراتژیک و مرزی قاینات بزنند. همانگونه که هیچک در خاطرات خود از سال‌های جنگ آورده است: «روسها با وفاداری زیاد بدون هرگونه بی‌اعتمادی، با انگلیسی‌ها همکاری کردند». نتیجه این همکاری، «کمر بند امنیتی شرق ایران» بود که در مرزهای شرقی ایران از رباط و استرآباد و مشهد تا بیرجند و بلوچستان ایجاد شد. بی‌تردید اصطلاح «کمر بند امنیتی شرق ایران» حسن تعبیری برای اشغال شرق ایران توسط قوای بریتانیا و روسیه بود. این کمر بند دفاعی به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شد که به ترتیب زیر نظر نیروهای روس و بریتانیا اداره می‌شد. شهر بیرجند، کرسی ولایت قاینات واقع در مرکز این محور، تحت کنترل قوای بریتانیا قرار داشت و به عنوان مرکز فرماندهی نیروهای بریتانیا انتخاب شد. گزارش‌های موجود حاکی از اعزام پی‌درپی نیرو، عمدتاً بربر و هندو، توسط مقامات بریتانیا به این منطقه است. افزون بر این، نیرویی شبه نظامی نیز گردآوری شد تا به گشت زنی و نظارت بر جنوب قاینات و سیستان پردازد. از جمله دوستان نفر نیروی هزاره استخدام شدند که اکثر آنها بین بیرجند و نِه استقرار یافتند. در ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۳ق عده قشون انگلیس از بربر و هندو در بیرجند و اطراف قاینات سیصد نفر گزارش شده است. در سال‌های جنگ به صورت مداوم نیروهای جدید وارد این منطقه می‌شدند. به عنوان مثال در ربیع الاول ۱۳۳۵ق یکصد و پنجاه نفر نیروی بربر از مشهد وارد نِه شدند. در شهر بیرجند برای نگهداری چارپایان نیروهای تازه وارد بریتانیا، چندین اصطبل بنا شد.

پی‌آمدهای اقدامات بریتانیا در قاینات طی جنگ جهانی اول

با وفات امیر علم خان سوم در ۱۸۹۱م/ ۱۳۰۸ق، حکومت سیستان به همراه لقب حشمت الملک به فرزند بزرگش امیر علی اکبر خان واگذار گردید و حکومت قاینات و لقبی جدید یعنی شوکت الملک به فرزند کوچکتر او امیر اسماعیل خان اعطاء شد. این سرآغاز

اختلاف و رقابت در خاندان خزیمه بود و باعث گردید قدرت حکام تا حد زیادی نسبت به قبل کاهش یابد. مؤید این نکته، اقدام دولت ایران به حذف عنوان امیر از اسامی حکام این خاندان بعد از فوت امیر علم خان سوم است. از آن پس در فرامین از آنها با عنوان حاکمان قاین و سیستان یاد می شد. مقامات بریتانیایی که دنبال فرصت برای اعمال قدرت بیشتر در این منطقه استراتژیک بودند، تا حد ممکن از این اختلافات سوءاستفاده کردند.

در سالهای جنگ جهانی اول حکومت ولایت قاینات را محمدابراهیم خان شوکت الملک دوم بر عهده داشت. او که همواره تابع حکومت مرکزی بود، تلاش می کرد سیاست بی طرفی را در نبرد قدرت ها حفظ کند. مقامات بریتانیا و همزمان روسی شان که تمایل داشتند حاکم قاینات را به نفع خود به اقدام علیه آلمانی ها وادار کنند، فشار زیادی بر شوکت الملک وارد کردند. همچنین تمامی اقدامات او را زیر نظر داشتند تا در صورت همکاری با آلمانی ها با او جدی تر برخورد کنند. در محرم ۱۳۳۴ق، شوکت الملک تعدادی سرباز جدید را برای محافظت از مزرعه خود فرستاد تا جای نیروهای قدیمی را که به مأموریت رفته بودند پر کنند، نیو، ویس کنسول بریتانیا در بیرجند، طی نامه ای شدیدالحن حاکم قاینات را اینگونه مورد خطاب قرار داد: «شنیده ایم که آن عالی جناب به افراد نظامیشان دستور داده اند تا سازوبرگ نظامی تهیه نموده و به طرف اقامتگاهتان بیایند. اگر دلیل این آماده باش نظامی، محرمانه نیست، با صراحت و شدت از آن جناب می خواهم دلیل این بسیج نیرو و برپایی ارتش و آنچه می گذرد برایمان ذکر نمایند و توضیحات لازمه را بدهند».

ظاهراً حکومت هند هم به رفتارهای شوکت الملک بدبین بود. دلیو. ئی. آر. دیکسون، بازرس کل پلیس شرق ایران، شوکت الملک را اینگونه معرفی می کند: «شوکت حدوداً سی سال سن دارد. حکومت منطقه در خاندان او موروثی بود. قبل از اینکه هند را ترک کنم به من هشدار دادند که شوکت الملک فردی است با دیدگاه های ضدبریتانیایی. من می بایست در ارتباط با او دقت نظر زیادی به کار می بردم. بنابراین رفتار خشک و رسمی او با من در اولین ملاقاتمان در بیرجند اصلاً برایم عجیب نبود». چندی بعد کلنل پریدوکس، کنسول بریتانیایی مستقر در سیستان، به سفارت انگلیس در تهران شکایت کرد و امیر شوکت الملک را طرفدار آلمانی ها معرفی نمود. در پی فشار سفارت بریتانیا به حکومت مرکزی، شوکت الملک از حکومت منطقه خلع و جای او به

برادرزاده اش حسام الدوله واگذار شد که گمان می رفت برای اجرای سیاست های بریتانیا در آن دوره مناسب تر باشد. اما این تغییر حاکم دیری نپایید و شوکت الملک در اوایل ۱۹۱۷م/۱۳۳۵ق دوباره به عنوان حاکم قاینات و سیستان وارد بیرجند شد و بدین صورت حکومت حسام الدوله چند ماه بیشتر طول نکشید. سال ها بعد، در دوره حکومت پهلوی شوکت الملک دخالت قدرت های بیگانه را در امور ولایت قاینات برای پسرش اسدالله علم اینگونه شرح داده است: «آنها (نیروهای بریتانیایی و روسی) طوری به ما زور می گفتند که تصورش هم برای تو ممکن نیست».

این جا به جایی ها که عمدتاً به سلیقه و خواست انگلیس انجام می گرفت، بی ثباتی سیاسی و مدیریتی این ولایت را تا پایان جنگ به دنبال داشت. گزارش هیل، رئیس شعبه بانک شاهنشاهی در بیرجند خود گویای این وضعیت نابسامان قاینات در دوره تغییر حکام است: «اکنون تمام کارمندان حاکم سابق (محمدابراهیم خان شوکت الملک دوم) معزول شده اند و حسام الدوله باید برای شهر و نواحی، حکام و کارکنان تازه ای پیدا کند. تغییرات جمعی کارمندان همیشه بعد از عزل یک حاکم محلی رخ می دهد و نتیجه آن هزینه زیاد است و تأخیر در اجرای اوامر و بی کفایتی و توطئه در میان نوآمدهگان که ماهها ادامه می یابد. این کارکنان جدید از جریان کارها و طرز اداره امور بی اطلاعند و قدیمی ها که بیکار شده اند چوب لای چرخ گذاشتن را وظیفه و مایه دلخوشی خود می دانند».

انگلیسی ها با افزایش نیرو در ولایت قاینات، به خصوص بعد از توافقنامه ۱۹۰۷، روز به روز بیشتر در امور حکومتی و مدیریتی منطقه دخالت می کردند. هرچند بنا به گفته ویس کنسول انگلیس در بیرجند در ۱۳۳۴ق «مقصود داشتن قشون و وارد کردن قشون به این صفحات (قاینات) جلوگیری از رفتن آلمانی ها به افغانستان بود نه غیر»، به نظر می رسد مقامات بریتانیایی از این فرصت برای اعمال قدرت بیشتر در این منطقه مرزی و استراتژیک استفاده کردند. بعد از اینکه در ۱۹۱۸م حکومت جدید روسیه همه پیمان ها و امتیازهای دولت تزاری را در رابطه با ایران ملغی ساخت و نیروهای خود را از مناطق شمالی ایران خارج کرد، نیروهای بریتانیا در همه مناطق از جمله شمال خراسان جای آنها را گرفتند و عملاً تمام ایران در حوزه نفوذ آنها قرار گرفت.

به نظر می رسد در فضای حاکم بر ایران در جریان جنگ جهانی اول، بیم انگلستان و روسیه از تحولات منطقه قاین چندان هم بی اساس نبود. زیرا دامنه استقبال ملیون از

آلمان به عنوان منجی ایران از شرّ روس و انگلیس به شرق کشور هم کشیده شد. بنابر اطلاعات موجود در زمان حضور عوامل آلمانی در منطقه قاینات شماری از مردم به آنها پیوسته بودند، هر چند به سبب کنترل شدیدی که از جانب نیروهای متفقین اعمال می شد، این افراد کاری از پیش نبردند. بنا بر اسناد افرادی که به نوعی با عوامل آلمانی همکاری کرده یا متهم به این همکاری بودند، شدیداً مورد تعقیب قرار گرفته و گاه برای چندین سال در زندان های متفقین باقی ماندند.

#### بریتانیا و اوضاع اقتصادی قاینات طی جنگ جهانی اول

اقتصاد ولایت قاینات در دوره قاجاریه، بویژه از نیمه دوم حکومت مذکور، عمدتاً مبتنی بر تجارت واسطه ای بود که خود از موقعیت خاص جغرافیایی این ولایت نشأت می گرفت. موقعیت جغرافیایی ولایت قاینات، مخصوصاً کرسی آن بیرجند، سبب شده بود در همه فصول، شاهد رفت و آمد کاروان هایی از ولایت های مجاور باشد. مشهد، کرمان، یزد، تهران، سبزوار، نیشابور و سیستان همواره با این ولایت ارتباط تجاری داشتند. ۴۲ با وجود این، همانگونه که اشاره شد، تجارت قاینات بیشتر جنبه توزیعی و واسطه ای داشت، زیرا این ولایت تولیدات محلی قابل توجهی برای صدور نداشت. کالاهایی که از روسیه به بیرجند می آمد، معمولاً از طریق مسیر بندرعباس یا مسیر سیستان- نوشکی راهی هند انگلیس می شد. کالاهای هند بریتانیا نیز به همین صورت از طریق قاینات به بازارهای شمالی بویژه روسیه راه پیدا می کرد. مضاف بر این، بازار اصلی چند قلم از کالاهای عمده تجاری قاینات (فرش، زعفران)، هند انگلیس و روسیه بود. پرواضح است که ورود دو قدرت بزرگ انگلیس و روسیه در جنگ جهانی، آسیبی جدی برای اقتصاد ولایت قاینات به دنبال داشت. علاوه بر این، آشفتگی هایی که به دنبال درگیری نیروهای انگلیسی با دسته های آلمانی در این ولایت نمودار شده بود، راهزنی و غارت را در بسیاری از مسیر های اصلی تجاری قاینات در پی آورد که عمدتاً توسط مهاجمان بلوچ صورت می گرفت. این ناامنی به حدی رسیده بود که قافله های تجاری بدون محافظ قادر به رفت و آمد در مناطق شرقی ایران بویژه قاینات نبودند. کاهش میزان تجارت خارجی ولایت قاینات، کساد بازار داخلی را نیز به دنبال داشت؛ تا جایی که بسیاری از خرده تجار و کسبه بیرجند ورشکست شدند. به گزارش ف. هیل

(۱۹۱۷م/۱۳۳۵ق) بسیاری از کسبه بازار بیرجند در نتیجه کساد تجاری رو به نظام آورده و معمولاً با قراردادهای سه ساله به خدمت نظامی می پرداختند. همو توقف بازار صادرات فرش قاینات در سالهای جنگ را این گونه گزارش داده است: «بازار صادرات فرش متوقف شده و تاجران فرش می گویند اگر جنگ بیش از چند ماه طول بکشد تمام قالی بافها ورشکست خواهند شد».

کنترل شدید رفت و آمدها که طی جنگ جهانی اول توسط قوای بریتانیا به بهانه مقابله با نفوذ آلمانی ها در منطقه صورت می گرفت، با دشوار کردن کار برای تجار و همچنین کشاورزان، در انجام امور آنها خلل وارد می نمود که در نهایت رکود اقتصادی را به دنبال داشت. بنا به گزارش های موجود، افرادی که می خواستند در مسیرهای اصلی قاینات بویژه مسیر بیرجند به قاین رفت و آمد کنند می بایست از ویس کنسول بریتانیا در بیرجند مجوز دریافت کنند. شوکت الملک در دهم ذیقعه ۱۳۳۳ق/ نوزدهم سپتامبر ۱۹۱۵م طی نامه ای به کارگزار امور خارجه در بیرجند اعتراض خود را به این رویه اینگونه ابراز کرد: «این اقدام مخالف بی طرفی است و در مملکت ایران رعایای دولت علیه هیچ وقت مجبور نیستند که بلیط عبور از قنصلگری در دست داشته باشند. بعلاوه رعایا که از مزرعه به مزرعه دیگر کاری دارند ممکن نیست چهار فرسنگ راه را بی جهت آمده معرف و واسطه پیدا کرده، بلیط گرفته مجدداً این راه را پیموده تا بتوانند از مزرعه خود به مزرعه دیگر رفته کار خود را انجام دهند. لهذا خواهشمند است که اقدامات لازمه را به عمل آورند که این پست ها موقوف شده و زحمت نظامیان هندوستانی از سر رعایای دولت علیه مرتفع گردد». علاوه بر این، افزایش قوای انگلیس در ولایت قاینات نیز اقتصاد منطقه بویژه بخش کشاورزی را با خطر روبه رو کرد. افزایش نیرو، آذوقه بیشتر می طلبد و این امر در منطقه قاینات که از نظر کشاورزی وضعیت مناسبی نداشت بسیار مشکل آفرین بود. اسناد موجود حاکی از تعرض سربازان انگلیسی به مزارع و غارت محصولات آنهاست؛ به عنوان نمونه نایب الحکومه خوسف در ششم ذی القعدة ۱۳۳۳ق/ پانزدهم سپتامبر ۱۹۱۵م طی گزارشی به حاکم قاینات رفتار مأمورین انگلیسی را اینگونه بیان نموده است: «قشون انگلیس خیلی متعرض اهالی شده و به محصول آن نواحی خرابی وارد می نمایند». اینگونه گزارش ها در اسناد موجود کم نیست. تداوم این وضعیت در منطقه اوضاع نامناسب اداره مالیه قاینات و درآمد آن را



به دنبال داشت. در همین سال (۱۳۳۳ق/۱۹۱۵م) محسن و کیل، پیشکار مالیه قاینات، طی نامه ای اوضاع وخیم مالیه قاینات را به خزانه داری کل گزارش داد. وی در این گزارش از تأثیر منفی اغتشاشات حاصل از درگیری قدرت های بیگانه در منطقه بر اوضاع مالی ولایت شکایت کرده است.

### انگلیس و اوضاع اجتماعی قاینات طی جنگ جهانی اول

قاینات در آستانه جنگ جهانی عمدتاً عرصه تاخت و تاز مهاجمان بلوچی بود که به ویژه به سبب اختلافات داخلی خاندان خزیمه این ولایت را تا حد زیادی نا امن ساخته بودند. جنگ جهانی و ورود نیروهای انگلیسی و روسی به این ولایت، بر آشفستگی اوضاع امنیتی منطقه افزود. همانطور که پیش تر اشاره شد، انگلیسی ها برای کنترل منطقه تحت نظر خود علاوه بر نیروهای هندی به قبیله هزاره یا بربری در خراسان نیز تکیه داشتند. حدود ۱۲۰۰ خانوار از هزاره ها که برای خدمت در ارتش هند استخدام شده و سربازانی قابل اعتماد محسوب می شدند، در نزدیکی مشهد به سر می بردند. تعداد زیادی از بربرها نیز برای حفظ قاینات در مقابل نفوذ آلمانی ها و اعمال قدرت بیشتر بریتانیا در منطقه، راهی این ولایت شدند. بنا بر اسناد، حضور این گروه در قاینات مشکلات زیادی برای بومیان منطقه به همراه داشت و وضع معاش مردم را مختل نمود؛ به عنوان نمونه می توان به شکایت عبدالحسین مودی، نایب الحکومه مود از رفتار نامناسب مأموران بربر انگلیس در قاینات اشاره کرد:

الیوم یکشنبه ۲۱ شهر ذیحجه الحرام (۱۳۳۳ق)، اردوی دولت فخیمه انگلیس از سریشه یک ساعت نیم به غروب وارد مود شدند. در اطراف باغات مسکن گرفته اند. اولاً که اشجارهای سبز مردم را شکسته اند، من بعد هم آمده اند داخل قریه مود و بنای هتاکه اشخاص محترم و بی حسابی مردم را نموده اند. اول غروب چند نفر از بربرها آمده درب منزل چاکر و چاکر را بیرون خواسته اند، بیرون رفتیم، بنای تشر و غیره را با چاکر گذاشته اند که چرا نان و کاه و جو ما را نمی دهید، یک ساعته از تو کاه و جو و نان می خواهیم، بنده در مقام جواب گفته ام که آخر این موقع شب از کجا چنین نان موجود بیاورم، یک ساعت پیش از ورود خود اطلاع می دهند تا برای شما مخارج تهیه می کردیم. با این وصف خود چاکر و پسرهای خود، در وسط ده بنای گردش را کرده

و از هر منزل یک قران، دو قران نان جهت آنها تهیه کرده و به آنها داده با این حال هر دقیقه پنج نفر بربری بی محابا داخل منزل حقیر می شوند که بیا برویم پیش صاحب که چرا زودتر مخارج تهیه نکرده اید....

مضاف بر این برخورد نامناسب، افزایش روز افزون قوای انگلیس، اعم از بربر و هندو، شیوع انواع مرض های مسری را در منطقه به دنبال داشت. به عنوان نمونه نایب الحکومه خوسف در ذی‌قعدة ۱۳۳۳ق/ آگوست ۱۹۱۵م با گزارش شیوع مرض نوبه در خوسف، عامل اصلی آن را حضور نیروهای انگلیسی دانسته است.

گرانی ارزاق از دیگر نتایج منفی حضور نیروهای انگلیسی در ولایت قاینات بود. در حالی که تولیدات غذایی منطقه کفاف خود بومیان را نمی داد، در آن زمان می بایست جوابگوی شمار زیادی از نیروهای بربر و هندو نیز بودند. دیکسون به عنوان یک افسر ارشد تدارکات ارتش انگلیس در شرق ایران طی جنگ جهانی اول موظف بود «از منابع محلی به کاملترین میزان بهره برداری کند». تقاضای زیاد برای اقلام ضروری مانند گندم و جو، قیمت آنها را افزایش می داد. به گزارش اسناد، عموم اهالی قاینات از گران شدن اجناس به واسطه خریداری مقادیر چشمگیری از آنها توسط فرمانده هندی نیروهای بریتانیایی، موسوم به جولاسنکه، برای تغذیه نیروهای زیر نظرش، شاکی بودند. ویس کنسول انگلیس در بیرجند در ۱۳۳۷ق خود به این تأثیر سوء اقرار کرده است. اگر چه در بعضی از مناطق قاینات مردم از فروش اجناس به نیروهای انگلیسی اجتناب می کردند اما این اقدام آنها اعتراض شدید ویس کنسول را به دنبال داشت؛ در نهایت مردم وادار به فروش کالا به مأموران انگلیسی می شدند.

به رغم همه این مشکلات، فضای حاکم بر جامعه به گونه ای بود که مردم منطقه جرأت اعتراض نداشتند. حتی زمانی که مقامات انگلیسی از آنها خواستند تا شکایات خود را نسبت به رفتار نظامیان انگلیسی و روسی حاضر در منطقه ابراز کنند (رمضان ۱۳۳۳ق/ جولای ۱۹۱۵م) «کسی از اهالی به جهت شکایت حاضر نبود و از بس بیچاره ها ترسیده بودند جرأت اظهار تظلمات نداشتند».

جنگ به پایان رسید؛ اما تبعات منفی آن همچنان دامنگیر مردم منطقه قاینات باقی ماند. بنا به گزارش های موجود، مردم شهرهای خراسان بویژه بیرجند، کرسی ولایت قاینات، دچار قحطی و ناامنی بودند. لازم به ذکر است معمولاً در سال های قحطی و

خشکسالی، همواره مازاد محصولات سیستان وارد قاینات می شد و تا حد زیادی از فشار قحطی می کاست. اما در دو دهه اول قرن بیستم بویژه دوره جنگ، سیستان نیز شاهد حضور تعداد زیادی از نیروهای انگلیسی بود که مقدار معتابهی از محصولات منطقه صرف تغذیه آنها می شد. گزارش مفصل دیکسون درباره نحوه تملک محصولات کشاورزی سیستان و نقشی که کنسول انگلیس در سیستان به طور خاص بر عهده داشته است، شاهی گویا بر این امر است:

اما سیستان توانست کار بسیاری برای ما انجام دهد. ما باید از آقای گولد، کنسول انگلیس در سیستان تشکر کنیم که به طور خستگی ناپذیر در تقویت تولید و جمع آوری محصول و انتقال آن به خط فعالیت کرد. اغراق نیست که بگوییم اگر تلاش های آقای گولد نبود ما در بیش از یک مورد به طور وحشتناک شکست کامل می خوردیم. گولد نه تنها با کشاورزان برای مازاد محصولات آنها قرارداد بست، بلکه توانست سهم غله دولت ایران را هم به چنگ آورد... او پیوسته در این ولایت می چرخید و هر وسیله ای را که باعث افزایش آذوقه و تدارکات می شد به کار می گرفت و این در حالی بود که شناخت و نفوذ او بر جماعت کاسب، هماهنگی های بسیار رضایت بخشی را به وجود آورد که با حداقل در دسر برای ما، این کار به انجام رسید.

پانوشت ها

\* کارشناس ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران.

۱. George Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, ۱۹۱۸-۱۹۴۸, New York ۱۹۴۹, p. ۱.

۲. C. J. Edmonds, *East and West of Zagros: travel, war and politics in Persia and Iraq*, ۱۹۱۳-۱۹۲۱, edited by

۳. Yann Richard, Brill, Leiden ۲۰۱۰, p. ۳.

. حسین احمدی، مجموعه اسناد روابط خارجی ( ۱): ایران و بریتانیا، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۹

۳. Rose Louise Greaves, *Persia and the Defence of India* ۱۸۸۴-۱۸۹۲, London, ۱۹۵۹, p. ۲۲; A. P

Thornton," *British Policy in Persia*, ۱۸۵۸-۱۸۹۰", *The English Historical Review*, Vol. ۶۹, No.

۲۷۳

.Oct., ۱۹۵۴), p. ۵۵۴)

- G. J. Alder ,“ The Key to India? Britain and the Herat Problem, ۱۸۳۰-۱۸۶۳: Part II”, .۴  
Middle Eastern  
Studies, Vol. ۱۰, No. ۳ (Oct., ۱۹۷۴), p.۲۸۹
- Josef Popowski, The rival power in central Asia, translated by Arthur Baring, ۱۸۹۳, pp. .۵  
.۱۳۳-۱۳۶
- Pirooz Mojtahed-Zadeh, The Amirs of the Borderlands and Eastern Iranian borders, .۶  
Urošević  
Foundation, ۱۹۹۵, p.۲۱۱
- Rose L. Greaves, “Sīstān in British Indian Frontier Policy”, Bulletin of the School of .۷  
Oriental and  
African Studies, vol ۴۹, n۱, (۱۹۸۶), p.۹۰

۸. برای اطلاع از روابط تجاری قدرت های بزرگ بریتانیا و روس با ولایت مرزی قاینات نک: آرام جو، علی، قاینات در دوره قاجار، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، تابستان ۸۹

۹. Mojtabeh-Zadeh, p.۲۱۸.

۷۳-۱۰. آرام جو، صص ۵

۱۱. R. B.Mowat, Select Treaties and Documents, Oxford, ۱۹۱۶, pp.۱۰-۱۱.

۱۲. اگرچه تمامی محققین معاصر بر این عقیده اند که ریشه امیران خزیمه به خازم بن خزیمه از فرماندهان منصور

عباسی در جریان سرکوب قیام استاد سیس در سال ۱۴۵ ق می رسد، لیک هیچگونه منبع موثقی دال بر این انتساب وجود ندارد. به هر روی بنا بر گزارش های موجود در منابع دوره صفوی، این خاندان در دوره مذکور دارای قدرتی محلی در منطقه محدودی از قاینات بودند تا اینکه در زمان برآمدن نادر، میراسماعیل خان خزیمه حکومت تمامی ولایت قاینات را به دست آورد. اعضای این خاندان تا پایان دوره قاجاریه ح کومت قاینات را برعهده داشتند. برای اطلاعات بیشتر در باب حیات سیاسی این خاندان نک. شاهدی، مظفر، زندگانی سیاسی خاندان علم، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷

۱۳. Mojtabeh-Zadeh, p.۲۳۱.

۱۹۰۶ م، مجموعه مقالات - ۱۴. اس. ام علیف، تحولات مهم در سیاست توسعه طلبی روسیه نسبت به ایران ۱۹۱۷ م. سمینار ایران و جنگ جهانی اول، به کوشش صفا اخوان، تهران، ۱۳۸۰، ص ۸۹

۱۵. دیکسون وضعیت شرق ایران در جریان جنگ جهانی اول را به عنوان بخشی از مناطق عقب مانده ایران سیاست «، توصیف کرد که به هیچ وجه نباید تحت تأثیر حوادث جنگ قرار گرفته باشد. نک. لوفت، جی. پی ترجمه مریم بهرامیان، مجموعه مقالات سمینار ایران و جنگ، «بریتانیا در شرق ایران طی جنگ جهانی اول

جهانی اول، ص ۶۵

۱۶. احرار، احمد، توفان در ایران، انتشارات نوین، تهران، ۱۳۵۲، ص ۵

Ataabaki, Touraj, Iran and the first world war, Battle ground of the great powers, London, ۲۰۰۶, p.۲۹

۱۸. لوفت، ص ۸۲

Majd, Mohammad Gholi, Persia in World war I and its conquest by Great Britain, University press of America, ۲۰۰۳, p.۴۴

۲۰. Ibid, p.۴۴; Lenczowski, p.۳۳

۲۱. Dickson, W.E.R, East Persia, a backwater of the great war, London, ۱۹۲۴, p.۸۹

۲۲. نه: نام یکی از بلوک های قاینات و همچنین یکی از روستاهای بزرگ آن ولایت در دوره قاجاریه بود. نه به

دلیل واقع شدن در کنار مسیر تجاری سیستان به بیرجند در دوره مذکور از اهمیت زیادی برخوردار شد و به

صورت روز افزونی رو به رشد رفت به گونه ای که در اواخر دوره قاجاریه تبدیل به شهر شد. نک:

Kennion, "Report on the Trade of the Province of Seistan and Kain for the year ۱۹۰۸-۱۹۰۹," [http:// parlipapers](http://parlipapers)

.chadwyck. co. uk , p. ۴

۲۳. لوفت، ص ۸۵

۲۴. مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، تصویر سند شماره ۱۲۸

۲۵. روزنامه عصر جدید، سال سوم، شماره ۵۰، یکشنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۳۵ ق، ص ۳

۲۶. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، به کوشش الهه محبوب فریمانی، انتشارات سازمان مرکز اسناد

. آستان قدس، مشهد، ۱۳۸۲، ص ۴۲۷

۲۷. برای اطلاع از مکاتباتی که در این زمینه بین شوکت الملک دوم و مقامات روس و بریتانیا صورت گرفته و

همچنین پاسخ شوکت الملک به درخواست های آنها نک : اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران ، صص

۲۷۶-۴۸۳.

۴۱۹-۲۸ . اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، صص ۲۰

۲۹ . همان، ص ۴۱۹

ص: ۴۷۷

.Dickson, p. ۹۱ .۳۱

.Mojtahed-Zadeh, Small Players of the Great Game, Routledge Curzon, ۲۰۰۴, p.۵۲ .۳۲

۳۳ . هیل، ف . نامه هایی از قهستان ، ترجمه محمدحسن گنجی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۸ ، ص

۱۰۶.

۳۴ . منصف، محمدعلی، امیر شوکت الملک علم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴ ، ص ۵۶

۳۵ . همان، ص ۲۶۹

۳۶ . هیل، ص ۱۰۶

۳۷ . اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، ص ۴۴۰

.Majd, p.۴۵ .۳۸

۳۹-۳۰۳؛ ۳۹۶-۹۷ . نک. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، صص ۳۰۴

۴۰ . همان، ص ۵۶۷

.Landor, p. ۱۰۷ .۴۱

۴۲ . آرام جو، ص ۹۳

۴۳ . همان، ص ۹۵

۴۴ . اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، ص ۲۰۳

۴۵ . هیل، ص ۱۳۸

۴۶ . همان، ص ۱۲۶

۴۷ . اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، ص ۳۹۵

۴۸ . خوسف: نام یکی از بلوک های ولایت قاینات در دوره قاجاریه، واقع در منطقه غربی بیرجند بود . بلوک



خوسف در دوره مذکور شامل سی و سه روستا بود. مرکز و روستای مهم این بلوک خود خوسف بود. فرهنگ جغرافیایی ایران (خراسان)، کارکنان وزارت جنگ بریتانیا در هندوستان، ترجمه کاظم خادمیان، انتشارات آستان قدس، ۱۳۸۰، ص ۷۰۰

۴۹. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، ص ۴۱۳

۵۰. همان، صص ۳۶۹، ۵۵۸، ۵۰۹، ۴۹۳، ۵۰

۵۱. مرکز اسناد ملی ایران، شماره سند: ۲۴۰۰۲۶۵۷۵

۵۲. لوفت، ص ۸۵

۵۳. مود: یکی از روستاهای بلوک نهارجان ولایت قاینات در دوره قاجار، نک:

Henry Walter Bellow, Record of the march of the mission to Seistan, Calcutta, ۱۸۷۳, p.۷۸; idem, From

.the Indus to the Tigris, London, ۱۸۷۴, p.۳۰۳

۵۴-۵۳۲. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، صص ۳

۵۵. همان، ص ۳۸۲

۵۶. Dickson, p.۱۴۲

۵۷. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، ص ۴۵۲

۵۸. همان، ص ۶۱۷

۵۹. همان، ص ۴۵۰

۶۰. همان، ص ۲۹۹

(۳۷-۱۳۳۴)، ۶۱. روزنامه شرق، سال اول، شماره ۴۰

Bellew, from the Indus to the Tigris, London, ۱۸۴۷, p.۳۰۴; Stewart, "The Herat Valley and the Persian

Border, from the Hari-Rud to Sistan, Proceedings of the royal geographical society ,  
Vol. ۸, No. ۳, (Mar

p. ۱۴۰, (۱۸۸۶)

.Dickson, pp.۱۴۳-۱۴۶ .۶۳

**راهکارهای مقابله با وابستگی اقتصادی در اندیشه و عمل حاج محمدحسین کازرونی**



حاج محمدحسین کازرونی، از تجار سرشناس و معتبر اصفهان در عصر قاجاری بود. وی عقیده داشت در صورت ادامه روند استعمارگری دول بیگانه که با انعقاد قراردادهایی چون قرارداد تالبوت، تأسیس بانک شاهی و... همراه است، سرمایه و هستی ایران به یغما برده شده و باعث می شود تجار ایرانی پس از چندی ورشکسته شده و یا مجبور شوند به عامل یا دلالی برای اجناس بیگانه تبدیل شوند. از این رهگذر مرحوم کازرونی ابتدا به تأسیس شرکت مسعودیه پرداخت و سپس با توجه به موفقیت در راه اندازی و اداره این مؤسسه اقتصادی، فعالیت خویش را گسترش داده و با حمایت و همکاری حاج آقا نورالله نجفی و تنی چند از تجار سرشناس اصفهان به تأسیس شرکت اسلامیة پرداخت که ریاست هر دو شرکت با مرحوم کازرونی بود و به خوبی از عهده اداره آنها برآمد. اقدامات مرحوم کازرونی گامی مهم در جهت استقلال اقتصادی اصفهان و در سطح وسیع تر، تجار ایران بود که با اتحاد تجار و حمایت همه جانبه علما و روشنفکران اهل قلم صورت پذیرفت.

تأسیس شرکت اقتصادی اسلامیة نقطه عطفی در قطع وابستگی به کالاهای وارداتی بود. در نتیجه دول بیگانه که منافعشان در معرض خطری جدی قرار گرفته بود، از همه گیر شدن

و برقراری این شرکت به وحشت افتاده و سعی در بی اثر نمودن این حرکت اصیل نمودند. علی رغم تمام این کارشکنی ها، این مؤسسه اقتصادی توانست نه تنها در اقتصاد اصفهان، بلکه در اقتصاد ایران از لحاظ قطع وابستگی به بیگانگان، اشتغال زایی، رشد صنعت، جلوگیری از خروج سرمایه و ارز از کشور و... مؤثر واقع شده و هر چند علل داخلی و خارجی در کندی پیشرفت و توقف آن تاثیر زیادی داشت، ولی این حرکت تأثیر بسزایی در آگاه نمودن ایرانیان داشته و باعث ایجاد حرکت های مشابهی در اصفهان و سایر بلاد ایران گردید. به جهت اقدامات زیادی که وی در نهضت مشروطیت اصفهان در زمینه استقلال و رفع وابستگی اقتصادی انجام داده، در این مقاله تلاش بر آن است که اقدامات وی در چهار محور اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بررسی گردد تا از این رهگذر بتوان با بخشی از فعالیت ها و اقدامات اجتماعی، اقتصادی و... وی آشنا گردید.

#### الف) اقدامات اقتصادی

پس از واقعه تحریم تنباکو، طبقه تجار و بازرگانان در اصفهان دست به حرکت های اقتصادی جدیدی زدند. تلاش آنان در این جهت بود که موقعیت خود را از یک تاجر واسطه که کالای اروپایی را در شهرها توزیع می کند، بالاتر برند و خودشان در مرکز فعالیت های تجاری و بازرگانی قرار گیرند. لذا به منظور دست یافتن به این هدف به ایجاد شرکت ها و مؤسسات اقتصادی پرداختند. مقارن نهضت مشروطه دو شرکت اقتصادی مهم در شهر دایر گردید که در هر دوی آنها نقش حاج محمدحسین کازرونی برجسته و تأثیرگذار بود.

#### اول: شرکت مسعودیه

به فاصله کوتاهی پس از لغو امتیاز توتون و تنباکو، شرکت مسعودیه توانست تجارت تنباکو در اصفهان را به خود اختصاص دهد. فعالیت این شرکت که در سال ۱۳۰۹ ه ق تأسیس شد، تا دوره مشروطه هم ادامه داشت.

این شرکت با سرمایه حاج محمدحسین کازرونی تأسیس شد و توانست معاملات تجاری وسیعی را با شهرهای ایران و حتی خارج از کشور انجام دهد.

این اقدام کازرونی اولین گام جهت استقلال اقتصادی تجار شهر و مقدمه ای برای

برداشتن گامی بزرگ تر یعنی تأسیس شرکت اسلامی در اصفهان بود.

دوم: تأسیس شرکت اسلامی

شرکت اسلامی شرکتی تجاری بود که توسط علما و تجار اصفهان، پایه گذاری گردید تا نهضت و حرکتی در جهت تحریم مصرف کالاهای وارداتی و نشر فرهنگ خودکفایی ملی و استغنا از بیگانگان باشد.

از آغاز تأسیس این شرکت، بر اساس تصویب هیأت مدیره، مدیریت آن به حاج محمدحسین کازرونی سپرده شد. وی شرکت مسعودیه را با موفقیت اداره می کرد. تأسیس این شرکت با این هدف که علاوه بر عدم حضور کالاها و منسوجات خارجی در زندگی مردم، می توان امکانات داخلی را جهت تولید بسیج نموده و با ابتکار ایرانی به تولید پرداخته و ملت را برای حمایت از آن تشویق کرد، ابعاد تحریم کالاهای بیگانه را بعد اثباتی - عملی بخشید. در نظامنامه شرکت اسلامی آمده: «بحمدالله از توجه حضرت امام عصر(عج) و همت و مردانگی جمعی از مسلمانان شاهدوست وطن پرست و ملت خواه در ذی القعدة ۱۳۱۶ (ه ق) در شهر اصفهان که قبه الاسلام... شرکت مسمی به شرکت اسلامی منعقد گشته».

مؤسسان این شرکت اهداف متعالی و بلندی در نظر داشته اند که از جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

- ایجاد یک شرکت برای حمایت از مشاغل داخلی.

- نظام بخشیدن به رشته گسیخته تجارت داخله ایران.

- آبادی وطن و شکوفایی و رونق صنایع.

- رهایی از مصرف گرایی و استفاده از کالاهای خارجی

- جلوگیری از خروج ثروت از ایران در مقابل ورود کالاهای مصرفی.

- ایجاد راه های شوسه و آهن برای سهولت در حمل و نقل.

- جلوگیری از احتکار و بازار سیاه.

- ایجاد اشتغال برای جوانان ایرانی

مؤسسان شرکت به درستی دریافته بودند که توجه بیش از حد به رفع نیازهای مردم توسط کالاهای خارجی و نگرش به واردات، نتیجه ای جز توقف و پس رفت اقتصادی

از یک سو و نابودی تجار و تضعیف و نابودی تولیدکنندگان داخلی از سوی دیگر در بر نخواهد داشت. بنابراین درصدد تأسیس شرکتی تولیدی که سرمایه داران و تولیدکنندگان آن از میان خود ایرانیان بوده و نیازهای داخلی را برطرف نمایند، برآمدند که در نهایت به تأسیس شرکت اسلامیہ منجر شد.

شرکت اسلامیہ کار خود را از پنجشنبه ۲۶ شوال ۱۳۱۶ ه ق آغاز نمود و پس از اندک مدتی با موفقیت روبرو گردیده، حمایت علما و روحانیون از جمله حاج آقا نورالله نجفی و آقا نجفی باعث تقویت روزافزون این شرکت گردید. اصولاً حاج آقا نورالله به استقلال اقتصادی اهمیت می داد. وی در سال ۱۳۱۵، یک سال پیش از تأسیس اسلامیہ، پارچه و کاغذ وارداتی را تحریم کرده بود. تأسیس این شرکت نمایندگی های دول بیگانه، کنسول ها و تجار وابسته به بیگانگان را به وحشت انداخت. سفارت انگلیس طی یادداشتی به وزارت امور خارجه نوشت: «از قرار اطلاعاتی که از اصفهان می رسد، علمای آنجا برضد تجارت خارجه می باشند. علمای مزبور نه به ملاحظه تعصب مذهبی بلکه صرفه شخصی به معیت بعضی رؤسای تجار که در شرکت اسلامیہ شریک می باشند، سعی بلیغ در فروش امتعه خود و رد مال التجاره خارجه دارند. مخصوصاً می گویند که امتعه خارجه نجس است... بنا به این باشد تجار خارجه تجارت خانه های خود را از اصفهان برخوانند داشت. و در شهرهای دیگر ایران هم همینطور خواهد شد. این فقره اسباب خرابی مملکت است». در تکمیل این حرکت علما، اصناف و انجمن ها به این امر مهم کمک کردند. در رساله سئوال و جواب کازرونی به خوبی از این حرکت ضداستعماری سخن گفته شده است.

این شرکت علاوه بر اصفهان در تهران و نوزده شهر مهم دیگر هم شعبه هایی داشت و علاوه بر آن در کشورهای انگلستان، هندوستان، عثمانی و روسیه نیز نمایندگی هایی ایجاد کرد که به وسیله تجار ایرانی اداره می شد. در میان وکلای خارج از کشور نام مؤیدالاسلام مدیر روزنامه جبل المتین و میرزا علی خان کاشانی مدیر روزنامه ثریا به چشم می خورد. آنان در روزنامه های ثریا، پرورش، حکمت و جبل المتین که در خارج از کشور منتشر می شد، به تبلیغ شرکت اسلامیہ می پرداختند. در زمان مشروطیت نیز «روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان» در هر شماره، از شرکت اسلامیہ نام برده و به تبلیغ و تعریف از آن می پرداخت.

دو نکته قابل توجه درباره فلسفه وجودی و نحوه کارکرد این شرکت به چشم می خورد.

اول آنکه برای اول بار می کوشید با تشویق به استفاده از تولیدات داخلی زمینه ساز ایجاد حرکت اقتصادی ملی و تولیدی در اصفهان شود. نکته ای که در تاریخ معاصر اصفهان در نوع خود کم نظیر بود. دوم آنکه تأسیس و ادامه کار شرکت با حمایت و تشویق علمای برجسته و همچنین مردم اصفهان همراه بود. اشخاص نامداری چون حاج آقا نورالله نجفی، مجدالاسلام کرمانی، ملک المتکلمین و سیدجمال واعظ اصفهانی به حمایت از آن پرداختند. حتی سیدجمال واعظ رساله ای تحت عنوان لباس التقوی نوشت و در آن به قطع وابستگی به کالاهای خارجی پرداخته و وظیفه مسلمانان دانست که از شرکت اسلامی حمایت و استقبال کنند.

علاوه بر این با تحریم کالاهای خارجی و استعمال پارچه وطنی در قالب شرکت اسلامی، به تدریج یک جریان و حرکت عمومی در سراسر کشور ایجاد شده و موج آن به نجف اشرف نیز رسید و مراجع بزرگ شیعه به حمایت عملی از آن برخاستند. آیات عظام آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، آقا میرمحمد کاظم حجت الاسلام یزدی، آقا ملامحمدحسن مامقانی و... ضمن ارسال نامه هایی، به حمایت از تشکیل شرکت اسلامی پرداخته و کمک به آن را با مبارزه با کفر یکسان دانستند.

مبارزه علیه دولت های استعماری با ایجاد این شرکت وارد مرحله جدیدی شد. از همین زمان به بعد تجار و علما به پشتوانه حمایت مردمی، با اعلامیه ها و جلسات خود کم کم به تحریم همه جانبه سلطه بیگانگان پرداختند.

این اقدامات در حالی انجام می گرفت که حاج محمدحسین کازرونی ریاست کل این شرکت را بر عهده داشت. در فصل دوم نظامنامه شرکت اسلامی آمده است: «بر حسب تجویز و تصویب امنای معظم و لیاقت و شایستگی، ریاست کلی این شرکت در عهده جناب مستطاب فخامت حاجی محمدحسین تاجر کازرانی است که ریاست اداره جلیله کمپانی مسعودیه هم به عهده ایشان است.» درباره کارکرد این شرکت نیز در همان فصل ۲۱ اساسنامه آمده است: «این شرکت به کلی از داد و ستد متاع خارجه ممنوع است. فقط هم خود را صرف ترقی متاع داخله و آوردن چرخ و اسباب و کارخانجات مفیده خواهد نمود.»

شرکت اسلامی علی رغم موفقیت هایی که کسب نمود، به دلیل بی برنامه بودن و عدم حمایت تولیدکنندگان داخلی و همچنین کارشکنی های برخی عناصر سودجو و



منفعت طلب راه سختی را پیمود، ولی با این حال مدت زمانی دوام آورد و به مبارزه با مصرف گرایی و نفوذ کالاهای وارداتی پرداخت.

سوم: تشکیل انجمن تجار

در تاریخ ۱۶ محرم ۱۳۲۵ق. در اصفهان و با حضور ۱۲ نفر از تجار درجه اول شهر، «انجمن تجار» در محل باغ حاج محمدحسین کازرونی شکل گرفت. اعضای اولیه انجمن عبارت بودند از: حاج محمدابراهیم ملک التجار، حاج محمدحسین کازرونی، سیدمحمدعلی جناب، میرزا حبیب الله امین التجار، حاجی سیدعلی تاجر قزوینی، حاجی محمدحسن بنکدار و بزرگان دیگر. در همان جلسه نخست، حاج محمدحسین کازرونی پیشنهاد کرد یک کارخانه کاغذسازی تأسیس شود.

روزنامه انجمن مقدس ملی در مورد هدف ایجاد این انجمن می نویسد: «به واسطه آن خیلی از مفاسد تجارتي و مملکتی ما اصلاح می شود. چنانچه در این روز مذاکرات مجلس همه از اقدام به امورات نافع و کوشش به لوازم ترقی مثل آوردن کارخانجات لازمه بود.»

چهارم: برپایی بزرگ ترین مجمع اقتصادی

یک ماه بعد از آن تاریخ بزرگ ترین مجمع اقتصادی در اصفهان شکل گرفت. «قریب دو هزار نفر از علما و تجار و کسبه و تمام سلسله جلیله صدریه ازدحام نموده بودند... در باب منسوجات و متاع های ایرانی عزم و جزم خود را به عرض یکدیگر آوردند که لباس های مسلمان غیرتمند باید از اقمشه اسلامی باشد و همچنین اثاث البیت و آلات کسب و متاع های لازمه باید از مصنوعات ایران باشد.»

هدف از تشکیل این انجمن «رفع احتیاج از خارجه و توسعه امتعه داخله بود». نکته مهم درباره این حرکت اقتصادی، همراهی تجار با علما به رهبری حاج آقا نورالله نجفی بود که در نتیجه سخنان حاج آقا نورالله و آقا میرزامحمود صدرالمحدّثین (از وعاظ برجسته مشروطه خواه اصفهان)، مردم تمایل و رغبت زیادی به تصمیمات این مجمع اقتصادی نمودند و حتی «قرآن مجید را مهر کردند که زنهار لباس خارجه نپوشند». در همین مجمع حاج محمدحسین کازرونی که لباس کرباس پوشیده بود، اعلام کرد «تا دو ماه دیگر کارخانه ریسمان را هم خواهیم آورد».

چندی بعد کازرونی که نماینده تجار در آن انجمن بود گزارش داد استفاده از پارچه وطنی خیلی معمول شده و مردم با رغبت از آن استقبال نموده اند؛ و شاگردان مدارس اصفهان نیز از همین نوع لباس می پوشیدند.

پنجم: شرکت شرافت

اولین بنگاه تولیدی پس از مشروطه تحت عنوان «شرکت شرافت» با مشارکت بازرگانان شهر تأسیس گردید. شرکتی که مقصود آن «ترویج امتعه وطن و رفع احتیاج از خارجه و توسعه دایره مکاسب و سایر مصالح عامه» بود. سهامداران شرکت عبارت بودند از: حاج آقانورالله نجفی، ملک التجار، کازرونی، امین التجار، خاندان بنکدار و بزرگان دیگر.

دو ماه بعد محصول این شرکت که لباس نظامی بود به انجمن ولایتی عرضه شد و مدتی بعد حاج آقانورالله نجفی پیشنهاد کرد هر هشت ماه، یک دست از این لباس ها به سربازان داده شود.

هدف از ایجاد این بنگاه، تبلیغ و ترویج منسوجات وطنی و قطع وابستگی به بیگانگان بود. روزنامه جهاد اکبر در ادامه می افزاید اولین کسی که منسوجات وطنی را پوشید و به تبلیغ آن پرداخت مرحوم کازرونی بود.

ششم: تلاش به تأسیس بانک ملی

تأسیس بانک ملی نیز از جمله طرح هایی بود که اگر از طرف دولت وقت حمایت می شد، می توانست عامل بزرگی در خودکفایی ملی باشد. پیشنهاد تأسیس بانک ملی در نامه ای با امضاء یکصد نفر از تجار و بزرگان ایران به مجلس شورای ملی داده شد.

در میان افراد امضاءکننده پیشنهاد، نام دو نفر از تجار اصفهان یعنی حاجی محمدابراهیم ملک التجار و مرحوم کازرونی در کنار سایر تجار ایران و جمعی از درباریان و وزراء دیده می شد. در تأسیس این مؤسسه اقتصادی در اصفهان، حاجی کازرونی مانند سایر اقدامات پیشقدم بود و اکثر جلسات تأسیس بانک ملی، در باغ وی تشکیل می گردید. در این مورد آمده «... روز جمعه چهاردهم (صفر ۱۳۲۵ قمری) انجمن ترقی که مجلس تجارت است بر سیل معهود در باغ جناب حاجی محمدحسین

صاحب تاجر کازرونی منعقد و مدعوین از سه ساعت به غروب مانده حاضر شده و شروع به مذاکرات (در خصوص) بانک ملی گردید»

در این جلسه قرار شد محلی جهت پذیره نویسی سهام تعیین شود. «نماینده ای نیز از طرف حاج آقا نورالله نامه تعلیقه ای با عنوان جناب مستطاب عمده الاعز و الاعیان زبده الاعاظم و الاشراف افتخار الحاج حاجی محمدحسین صاحب کازرونی زید عزه و توفیقه را مزاحمت می نماید، نوشته و در آن عنوان نموده بودند که مبلغ پنج هزار تومان فرستاده تا در مقابل بلیط [= سهام] بانک ملی تهیه نمایند».

تأسیس بانک با این هدف پیشنهاد گردید تا مانعی برای استقراض دولت از دول استعماری روس و انگلیس شود. حاج آقانورالله نجفی و برادرش آقا نجفی، از این اقدام مجلس در تأسیس بانک ملی حمایت نمودند و به همراه حاج محمدحسین کازرونی سرمایه زیادی برای تأسیس و برپایی آن گذاشتند. ولی با تمام این تلاش ها این اقدام بزرگ به نتیجه نرسید و بانک ملی ایجاد نشد. دلایلی همچون عدم استقبال کافی مردم، عدم همراهی دولت با این طرح، انتظار زیاد از بانک ملی و... را از عوامل عدم شکل گیری بانک ملی برشمرده اند.

هفتم: اقدام به ایجاد راه شوسه

حاج محمدحسین کازرونی درصدد برآمد راه اصفهان- شیراز را تسطیح کند. او پس از کسب امتیاز و تعیین شرکاء، مهندسی برای ملاحظه راه از «اول خیابان چهارباغ الی چاپارخانه مرغ که چهار فرسخی شهر است» اعزام داشت و «پس از تعیین حدود و تشخیص طریق... شروع به شوسه نمودن و ساختن فرمودند.» چند ماه بعد کازرونی جلسه ای در باغ باصفایش برپا کرد و در آنجا سهام شرکتی را که برای شوسه کردن راه مذکور ایجاد کرده بود به فروش رسانید. در این جلسه حاج آقا نورالله نجفی صد سهم و ملک التجار نیز پنجاه سهم خریدند. درباره اقدام این شرکت، روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان گزارش می دهد از ماه قبل این کار شده و به «قدر چهار فرسخ راه صاف شده، تا حوالی اورچینی رسیده، هر روز ۲۵۰ نفر عمه کار می کنند و تا به حال به قدر سی پل از آهک و آجر برای رفاهیت عابرین ساخته اند».

تأثیر این اقدام کازرونی آن بود که راه شیراز که از طرف پل خواجه می گذشت، پس

از احداث مقداری از این راه، به سمت باغ هزار جریب و زمین های جنوبی اصفهان (که عمده آن مُلک او بود) تغییر جهت یافت و رونق گرفت. هرچند این اقدام وی نیز به نتیجه نرسید و ناتمام ماند.

#### هشتم: تأسیس کارخانجات صنعتی

سرانجام حاج محمدحسین موفق شد به سال ۱۳۰۰ش. با تأسیس کارخانه وطن و زاینده رود، به دیدگاههای اقتصادی خود در زمینه خودکفایی ملی و تولید داخلی جامه عمل ببوشاند. یکی از نتایج بزرگ اقدامات اقتصادی کازرونی و دیگران در زمینه ایجاد کارخانجات صنعتی آن بود که شهر اصفهان را پس از مشروطه تبدیل به یک شهر صنعتی پررونق نمودند، به گونه ای که چهره شهر اصفهان نسبت به دوره قبل از مشروطه از لحاظ اقتصادی دچار تحول و دگرگونی فراوانی شد. از این حیث شخص کازرونی از رجال اقتصادی مهم شهر اصفهان در دوره معاصر محسوب می شود.

#### ب) اقدامات سیاسی

عملکرد حاج محمدحسین کازرونی بیشتر در زمینه اقتصادی قابل بحث و بررسی است. چنان که اقدامات وی در زمینه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نیز از این رهگذر می بایست مورد توجه قرار گیرد. با این حال به جهت آنکه تلاش بر آن است تا نقش وی در جهات مختلف بازشناخته شود، لزوم توجه به اقدامات دیگر وی نیز ضروری به نظر می رسد.

پس از انقلاب مشروطیت، حاج محمدحسین کازرونی به همراه جمعی از علما و بزرگان شهر همچون حاج آقانوورالله نجفی، به هدایت این جنبش مردمی پرداختند و در اولین دوره انجمن ولایتی اصفهان که باید دو نفر از صنف تجار به آن انجمن داخل می شدند، وی به همراه حاج محمدابراهیم ملک التجار به عنوان نمایندگان صنف تجار رأی آوردند. وی در تمامی مراحل نهضت مشروطیت، با کمک های مالی خود به حمایت از این جنبش مردمی پرداخت.

از بعد سیاسی، یکی از اهداف مهم کازرونی از شرکت در انجمن ولایتی و سپس تأسیس انجمن تجار، آوردن کارخانجات جدید از خارج و دوری نمودن از مصرف کالاهای خارجی و تشویق و ترغیب مردم به استفاده از کالاها و تولیدات داخلی بود.

به این صورت می توان اقدامات اقتصادی وی را یک حرکت سیاسی به شمار آورد که به همراهی علما و بزرگان شهر تلاش می نمودند به ترویج خودکفایی ملی، کسب استقلال اقتصادی و تحریم کالاهای خارجی جهت ضربه زدن به منافع استعماری پردازند. چنان که موفقیت در زمینه تولید کالای داخلی توسط شرکت اسلامی به آن حد رسید که یکی از روزنامه های انگلیس (تایمز)، رونق آن کالاها را سخته به منافع انگلیس در کلیه منطقه خلیج فارس اعلام کرد. همانگونه که پیش از این گفته شد کمک به حرکت های مردمی در حوادث مشروطیت بیانگر نقش فعال سیاسی کازرونی و حمایت وی از این حرکت بود. از جمله آنکه وقتی مردم اصفهان برای درخواست عزل ظلّ السلطان در کنسولگری انگلیس تحصن کرده بودند، وی با ارسال کمک مالی به آنها این حرکت را تقویت کرد.

### ج) اقدامات فرهنگی

اندیشه استقلال اقتصادی و خودکفایی ملی در اصفهان عصر مشروطه هم توسط علما به رهبری حاج آقانوورالله نجفی و هم توسط سایر قشرهای جامعه تبلیغ و ترویج می شد.

حاج محمدحسین کازرونی برای روشنگری و آگاه کردن مردم ایران از نظر اقتصادی، رساله ای در قالب سؤال و جواب تنظیم کرد. سؤال و جواب لایحه ای بود که حاج محمدحسین کازرونی در ترویج کالای وطنی برای روزنامه جهاد اکبر فرستاد که آن روزنامه این رساله را در ۲۳ رجب ۱۳۲۵ه ق. درج نمود. نمونه ای از سؤال و جواب ها که در عین سادگی، نشان دهنده فکر بلند اوست، به شرح زیر است:

سؤال: کرباس چه شرافتی بر اقمشه خارجه دارد؟

جواب: لباس کرباس شرافت ملیت و قوام قومیت ما را حفظ می کند و از ذلت احتیاج ما را می رهااند که محتاج به غیر نباشیم و ثروت مملکت ما محفوظ بماند.

سؤال: لباس کرباس چگونه ثروت مملکتی را محفوظ می دارد؟

جواب: چندین سال است که رابطه اجانب به مملکت ما جاری است. ولی بی علمی و جهالت ما را دانسته اند. هر روز یک نوع قماش خوش رنگ و اسباب قشنگ تازه برای فریب آورده ما حاصل حیات ما را به بهای آن می ربودند و هم وطنان ما جاهلانه پول و ثروتی که با زحمات شاقه تحصیل نموده به رایگان تقدیم آنها می نمودند...

## د) اقدامات اجتماعی

از حاج محمدحسین کازرونی آثار و ابنیه خیریه فراوانی به یادگار مانده است. علاوه بر فعالیت های اقتصادی که به آن اشاره شد، سایر اقدامات اجتماعی او عبارتند از:

۱. بنای سه مسجد در محلات گوناگون شهر اصفهان.

۲. تأسیس کارخانه وطن که در اشتغال زایی و اقتصاد شهر اصفهان اقدامی ارزنده بود.

۳. به علت عدم وجود آب آشامیدنی در تخت فولاد، اقدام به بنای یک آب انبار بزرگ و زیبا در این منطقه نموده است.

۴. بنای بقعه و تکیه ای ارزشمند در تخت فولاد که بزرگانی چون آیات عظام مرحوم گزی و درچه ای و بسیاری از دیگر بزرگان در آن دفن می باشند.

۵. کمک به تعمیر و بازسازی بسیاری از مساجد شهر اصفهان.

۶. چاپ قرآن و کتب ادعیه و اهداء آنها به اهل علم و دیگران.

۷. ساختن دبستان، دبیرستان کازرونی.

۸. کمک به فقرا و مستمندان شهر؛ به طوری که در تابستان ها در کارخانه وطن مقدار زیادی لباس و پتو به منظور کمک به مستمندان تهیه می شد که در ایام زمستان میان آنها تقسیم می گردید. همچنین مقدار زیادی خاکه زغال در هر زمستان بین فقرا در قسمت های مختلف شهر تقسیم می کرد.

برخی موانع و معضلات موجود در مسیر تحقق حرکت های اقتصادی

حقیقت آن است که عوامل بسیاری دست به دست یکدیگر داده بود تا موجب شود چنین اندیشه های والائی تا مدت ها جامه عمل نپوشد.

مهمترین این معضلات، عدم همراهی و مشارکت مردم در پیمودن این مسیر بود. به عنوان نمونه در قضیه ناکامی در ایجاد بانک ملی خبرنگار روزنامه تایمز می نویسد: «سه سال قبل دولت ایران برای آنکه محتاج به قرض خارجه نباشد، اقدام به تأسیس بانک ملی کرده ولی عاقبت اقداماتش بی نتیجه گردید. چنان که خیلی از اشخاص اسامی خود را در دفتر بانک ملی ثبت کردند ولی پول نقد خیلی کم دادند. یکی از دلتنگی های مردم هم همین بود که صورت حساب پولی را که جمع شده بود ارائه ندادند که معلوم شود چگونه و به چه مصرف صرف شده است... ایرانیها حقیقتاً از هم مطمئن و خاطر جمع نیستند».

تغییر مکرر در اساسنامه بانک و انتظار زیاد از آن عامل دیگر در ناکامی این حرکت مهم اقتصادی بود. این نکته نیز قابل ذکر است که از همان آغاز این فعالیت ها، برخی آگاهان معتقد بودند تحریم کالاهای خارجی بدون تقویت جانشین داخلی کار پرثمری نخواهد بود. مجدالاسلام کرمانی در همان زمان نوشت: «... اما ترک امتعه خارجه در این امر کمال دقت لازم است که مثل سابق بی مطالعه نشود. اول باید تهیه حوائج را در داخل نمود آن وقت بر ترک امتعه خارجه اقدام بشود».

پیروزی لباس وطن که شکست کالاهای خارجی را به دنبال داشت، بدون واکنش تجار خارجه نمی توانست باشد. تجاری که سال ها با خیال آسوده بازارهای ایران را در قبضه داشتند. کنسول انگلیس در اصفهان بارها به وزیرمختار این کشور در تهران از اوضاع وخیم پیش آمده شکایت کرده است. آنان با انحاء مختلف همان گونه که به انحراف مشروطه مبادرت نمودند، توانستند مسئله تحریم کالاهای خارجی را به ناکامی سوق دهند. کاهش شدید قیمت کالاهای خارجی؛ نسبه دادن کالاها و اجناس به تجار داخلی و مردم؛ تبلیغات زیاد اجناس خارجی و... و روش های متعدد دیگر از جمله اقداماتی بود که آنان را در نیل به اغراضشان موفق گردانید. روزنامه جهاد اکبر با ابراز تأسف نوشت: «آنچه خیرخواهان قدغن کردند که تا می توانید ترک امتعه فرنگی نمائید نتیجه این شد که حالا- زیادتر خریداری می شود» و با عصبانیت درباره زنان آلامد که شوهران را وادار به خرید پارچه و سایر کالاهای فرنگی می کنند، نوشت: «مگر این زنان صاحب ندارند؟ یا مردان آنها این قدر اسیر شهوتند که نمی توانند [ضرر خرید کالاهای خارجی را] حالی زوجاتشان کنند».

در ماههای پایانی سال ۱۳۲۵ وزیرمختار انگلیس در تهران به وزیر خارجه متبوع خویش گزارش داد: «مخالفت و ضدیت جدی آقایان در خصوص تجارت با خارجه ظاهراً موقوف گردید و دیگر تجار بومی مورد تهدید واقع نشده اند».

بدین ترتیب آرمان های اقتصادی مشروطیت نیز چون باقی جنبه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دچار انحراف و ناکامی گردید.

### نتیجه گیری

با عنایت به مطالب فوق باید گفت اندیشه های اقتصادی حاج محمدحسین کازرونی که در جهت قطع دست اجانب از ثروت ایران، رواج کالاهای داخلی، ایجاد زمینه

اشتغال زایی برای افراد بیکار، ایجاد اندیشه خوداتکایی میان ایرانیان، نجات تجارت و کارخانه های تولیدی داخلی از ورشکستگی و رکود و... بود تا حدودی به ثمر نشست. اگرچه دست بیگانگان به کلی از مواهب و ثروت ایرانی قطع نشد ولی این نتیجه را به دنبال داشت که تجار ایرانی یک بار دیگر در مشروطه ایران نقش مؤثری ایفا نمودند.

در این مقاله به بررسی و بیان اندیشه و کنش های اقتصادی حاج محمدحسین کازرونی پرداخته شد. چنان که دیدیم در حوزه نظر همه چیز درست به نظر می رسید، اما عوامل متعدد و پیچیده ای موجب شد کارها در مقام عمل به پیش نرود. آشفتگی های پس از مشروطه و ضعف و تزلزل مدیریت را می توان از عواملی دانست که تصمیم گیری بلندمدت را از بازیگران اقتصادی سلب می کرد. چند سالی بعد نیز وقوع جنگ جهانی اول و پیامدهای آن کشور را دستخوش آشوب و سقوط کرد به طوری که چهار سال بعد از مشروطه روزنامه انجمن اصفهان با ناامیدی تمام نوشت «چرا باید هنوز کمپانی های شرکتی ایجاد نشده باشد؟ چه علت دارد که هنوز بانک ملی تشکیل نشده»؛ نیز مدتی بعد روزنامه زاینده رود با اشاره به آرمان های اقتصادی مشروطه چون بانک ملی، راه آهن، شکوفایی اقتصادی و... گزارش داد: «در هر یک از این موضوعات صرف فکرته ها شد و تشویقات به عمل آمد. نگارشات مفصله گردید... و زحمات و مشقات کشیده شد و بدبختانه ملت در هیچ یکی از این موضوعات مقصد خود را نیافته و به مطلوب خود نرسیده و بعد از چهار سال... به هر مطلبی که دست زده و شروع کرده، به جز یأس و حرمان نتیجه نبرده است».

سرانجام این مرد نیک نام پس از عمری خدمت در عرصه استقلال و خودکفایی ملی و دستگیری از اقشار ضعیف جامعه، به سال ۱۳۵۱ ه. ق. در اصفهان وفات یافت و در داخل بقعه تکیه ای که خود در تخت فولاد بنا نهاده بود دفن گردید. سپس در سال ۱۳۶۳ ق استخوان هایش به نجف اشرف منتقل و در یکی از حجرات صحن شریف مدفون گردید.

فهرست منابع و مآخذ

- جابری انصاری، میرزا حسن (۱۳۲۸ش). تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، اصفهان، عمادزاده.

- جابری انصاری، میرزا حسن (۱۳۷۸ش). تاریخ اصفهان، با تصحیح جمشید مظاهری،



اصفهان، مشعل، چاپ اول.

- جمالزاده، سیدمحمدعلی (۱۳۶۲). گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران، تهران، کتاب تهران، چاپ اول.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴). تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران، امیرکبیر، چاپ اول.
- دانشنامه تخت فولاد (۱۳۸۹). گروه مؤلفین، ج اول، اصفهان، مجموعه فرهنگی مذهبی تخت فولاد، چاپ اول.
- رضازاده ملک، رحیم (۱۳۷۷). تاریخ مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس (کتابهای آبی)، تهران، مازیار.
- ریاحی، محمدحسین (۱۳۸۵). روضه رضوان، اصفهان، کانون پژوهش، چاپ اول.
- عابدی، حسن (۱۳۳۴). اصفهان از لحاظ اجتماعی و اقتصادی، اصفهان، چاپ اول.
- عسگرانی، محمدرضا (۱۳۸۴ش). نقش مردم اصفهان در انقلاب مشروطیت ایران، اصفهان، نوشته، چاپ اول
- عقیلی، سیداحمد (۱۳۸۵). نگرشی بر مشروطیت اصفهان، اصفهان، فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، چاپ اول.
- مجدالاسلام کرمانی، احمد (۱۳۵۰). تاریخ انحطاط مجلس، اصفهان، دانشگاه اصفهان، چاپ اول.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۶۷). تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، به کوشش کریم اصفهانی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- مهدوی، سیدمصلح الدین (۱۳۶۷). تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، سه جلد، قم، نشر الهدیه، چاپ دوم.
- مهدوی، سیدمصلح الدین (۱۳۷۰). سیری در تخت فولاد اصفهان، انجمن کتابخانه های عمومی اصفهان.
- نجفی، موسی (۱۳۸۵). اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله نجفی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم.
- واعظ اصفهانی، سیدجمال الدین (۱۳۶۳). لباس التقوی، به کوشش هما رضوانی، تهران، نشر تاریخ.

- همایی، جلال الدین (۱۳۸۲). تاریخ اصفهان (مجلد ابنیه و عمارات)، تهران، نشر هما، چاپ اول.

#### مقالات

- ترکمان، محمد (۱۳۶۴). اسناد تاریخی در رفع وابستگی اقتصادی، روزنامه کیهان، ۱۵ فروردین.

- پهلوان زاده، لیلا (۱۳۸۴). کارخانه وطن، ماهنامه فنی دانش نما، اصفهان، خردادماه.

- رجایی، عبدالمهدی (۱۳۸۴). اندیشه و عمل اقتصادی در اصفهان عصر مشروطیت و...، مجموعه مقالات همایش حاج آقا نورالله نجفی، اصفهان.

#### روزنامه ها

- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، اصفهان، مدیر سیدسراج الدین صدرعاملی، سال اول تا سوم.

- روزنامه جهاد اکبر، اصفهان، مدیر سیدعلی خراسانی، سال اول و دوم.

- روزنامه زاینده رود، اصفهان، مدیر معین الاسلام، سال اول تا چهارم.

- روزنامه مجلس، تهران، مدیر سیدصادق طباطبائی، سال اول تا پنجم.

- روزنامه ندای وطن، مدیر مجدالاسلام کرمانی، سال اول و دوم.

#### پانوشت ها

\* استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان.

۱. جمالزاده، ۱۳۶۲، ص ۹۸

۲. محبوبی اردکانی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۹۴

۳. نجفی، ۱۳۸۵، صص ۴۷ و ۸۶

۴. مهدوی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۸

۵-۷. ترکمان، ۱۳۶۴، صص ۸

۲۳ رجب. ، ۶. این رساله در روزنامه جهاد اکبر در سال ۱۳۲۵ ق به چاپ رسیده است. رک: جهاد اکبر، ۱۳۲۵

۷. مجدالاسلام کرمانی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۳۱۴

۳۵-۸. عسگرانی، ۱۳۸۴، صص ۳۷

۱۷-۹. واعظ اصفهانی، ۱۳۶۳، صص ۲۰

۱۰. حائری، ۱۳۶۴، ص ۱۳۱؛ سواد دستخط آیات عظام در روزنامه ثریا، س دوم، ۱۳۱۷ ق.

۱۱. مذاکرات انجمن مقدس ملی، ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق.

۳۶-۱۲. نجفی، ۱۳۸۵، صص ۳۷

۱۳. همان، ص ۳۸

۱۸۰-۱۴. رجائی، ۱۳۸۴، صص ۱۸۳

۲۵ محرم ۱۳۲۵ ق.، ۱۵. انجمن مقدس ملی، س اول، ش ۱۰

۱۶. همان.

۲۵ محرم ۱۳۲۵ ق.، ۱۷. انجمن مقدس ملی، س اول، ش ۱۰

۱۸. روزنامه جهاد اکبر، ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۲۵

۲۵ محرم ۱۳۲۵ ق.، ۱۹. انجمن مقدس ملی، س اول، ش ۱۰

۲۰. روزنامه جهاد اکبر، ۴ رجب ۱۳۲۵

۲۱. جهاد اکبر، س اول، پانزده شعبان ۱۳۲۵ ق.

۲۲. انجمن مقدس ملی، س اول، ش ۱۱، شوال ۱۳۲۵ ق.

۲۳. روزنامه جهاد اکبر، ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ ق.

۲۴. همان.

۲۵. همان.

۲۶. نجفی، ۱۳۸۵، ص ۷۸

۲۷. روزنامه انجمن مقدس ملی، س اول، ۲ صفر ۱۳۲۵ ق.

۱۸۰-۲۸. ر. ک: دوره های مختلف روزنامه مجلس از سال اول تا سال سوم به نقل از رجایی، همان مأخذ، صص ۱۸۱

۲۹. روزنامه انجمن مقدس ملی، س اول، ۴ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق.

۳۰. همان، ۲۰ شعبان ۱۳۲۵ ق.

۳۱. همان.

۱۰۷-۳۲. ماهنامه دانش نما، ۱۳۸۴، ص ۵۲؛ عابدی، ۱۳۳۴، صص ۱۰۹

۳۳. نجفی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۴

۱۳۱۶ ق به نقل از نجفی، ص ۴۷، ۳۴. روزنامه ثریا، ش ۴۶

۳۵. جابری انصاری، ۱۳۲۸، ص ۳۵۱

۱۸۶ به چاپ رسیده است. - ۳۶. متن این رساله در کتاب نجفی، ۱۳۸۵، صص ۱۸۹

۳۷. همائی، ۱۳۸۴، صص ۲۲۴ و ۲۳۶

۳۸. جابری انصاری، ۱۳۲۸، ص ۳۶۵

۱۰-۳۹. دانشنامه تخت فولاد، ۱۳۸۹، صص ۱۱

۴۰. مهدوی، ۱۳۷۰، ص ۱۷۰

۴۱. ریاحی، ۱۳۸۵، ص ۲۶

۴۲. مهدوی، همان.

۴۳. عقیلی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۳

۱۴ محرم ۱۳۲۸ ق.، ۴۴. روزنامه مجلس، س سوم، ش ۶۶

۱۸۰-۴۵. رجائی، ۱۳۸۴، صص ۱۸۳

۲ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق.، ۴۶. روزنامه ندای وطن، س اول، ش ۴۰

۴۷. رضازاده ملک، ۱۳۷۷، ص ۷۵

۷ شعبان ۱۳۲۵ ق.، ۴۸. روزنامه جهاد اکبر، س اول، ش ۲۷

۴۹. رضازاده ملک، ص ۹۲

۱۵ صفر ۱۳۲۸، ۵۰. روزنامه انجمن اصفهان، سال سوم، ش ۵۲

۲۴ جمادی الاخر ۱۳۲۹ ، ۵۱ . روزنامه زاینده رود، سال سوم، ش ۲۰

۵۲ . مهدوی، همان.

**سیدضیاءالدین طباطبایی؛ از مشروطه تا کودتا**

سیدضیاءالدین طباطبایی تا پیش از کودتا

از آنجا که کودتای اسفند ۱۲۹۹ با محوریت شخص سیدضیاء شکل گرفت، ابتدا به زندگی او اشاره کوتاهی می‌نمائیم. نامبرده فرزند آقا سیدعلی یزدی، از روحانیون دربار مظفرالدین شاه، می‌باشد. در ایام نوجوانی انقلاب مشروطه را درک نمود و در مهاجرت کبری همچون دیگر طلاب به قم مهاجرت کرد. ورودش به شیراز با پیروزی انقلاب مشروطه همزمان شد. سید در شیراز روزنامه اسلام و با توقیف آن روزنامه ندای اسلام را منتشر ساخت. انتقادهای او از متنفذین و مستبدین فارس منجر به تهدید قتلش از جانب ایشان شد. پس شیراز را با قیافه و لباس مبدل ترک گفت و به تهران رفت که در محاق استبداد صغیر فرو رفته بود. او در تهران به کمیته جهانگیر پیوست و مأمور نوشتن بیانیه و برقراری ارتباط میان آزادیخواهان شد. همچنین با تشکیل یک گروه کوچک سعی در ساختن نارنجک و ترساندن هواداران محمدعلی شاه نمود که نقشه اش لو رفت. از بیم خشم شاه به سفارت عثمانی و بریتانیا پناهنده شد که عذر او را خواستند؛ بناچار به سفارت اطیش - مجارستان روی آورد که انصافاً از او در «محکمه محاکمات وزارت امور خارجه» حمایت همه جانبه ای نمودند. در فتح تهران نیز از جانب کمیته جهانگیر «مأمور تسخیر تلفون خانه و خیابان لاله زار و چراغ برق بود».

پس از سقوط دیکتاتوری محمدعلی شاه، احزاب و روزنامه های جدیدی شروع به

فعالیت نمودند. سیدضیاء در حالی که کمتر از بیست سال داشت، روزنامه شرق را منتشر ساخت که از جانب افراد متمولی همچون ارباب بهمن زرتشتی و ماطاوسخان ارمنی حمایت مالی می شد. افکار تند سیدضیاء و انتقادات پی در پی او از کابینه ها باعث توقیف های چندباره روزنامه شد و در نهایت اداره نظمی با صدور ابلاغیه ای در اوایل خرداد ۱۲۸۹ از ادامه نشر روزنامه جلوگیری کرد. برق جایگزین روزنامه شرق شد؛ اما این روزنامه هم گرفتار تویخ دستگاه حاکمه شد و انتشار مقاله «روح ملت از این مجلس خبر ندارد» نمایندگان مجلس را نیز به شکایت از سیدضیاء وادار ساخت. سرانجام برای حفظ قداست مجلس، سیدضیاء حاضر شد بدون اینکه محکوم گردد، کشور را ترک کند.

سیدضیاء دو سال بعد به ایران برگشت و خرده گیری های او از دولت علاءالسلطنه و ناصرالملک که از برپائی انتخابات مجلس خودداری می کردند، منجر به توقیف همیشگی این روزنامه شد. سید در کمتر از یک هفته روزنامه رعد را منتشر کرد و طبق معمول به مخالفت با دولت های ضعیف ادامه داد. او بی تدبیری طبقه حاکم در اداره مطلوب کشور را عامل مهم بی سامانی و فشار دولت های شمالی و جنوبی می دانست. با شروع جنگ جهانی اول، در آبان ۱۲۹۴ ایران به تصرف بیگانگان درآمد و روزنامه رعد به جمع طرفداران انگلیس اشغالگر پیوست. در حالی که دیگر جراید دل به آلمان ها بسته بودند. سیدضیاء نظر مساعدی نسبت به اعلام بی طرفی کابینه مستوفی الممالک نداشت و دولت را محکوم می کرد به اینکه «نه از جنگ بهره می برد و نه از بی طرفی واقعی پیروی می کند».

پس از سقوط دولت سپهسالار اعظم، میرزا حسن خان وثوق الدوله مأمور تشکیل کابینه شد. علیرغم حضور تعدادی از هواداران انگلیس در این دولت، نخست وزیر از پذیرفتن پیشنهاد دولت های انگلیس و روسیه مبنی بر نظارتشان بر امور مالی و نظامی ایران - که پیش از این به امضای سپهسالار رسیده بود - امتناع نمود. این اتفاق بی تأثیر در مخالفت های روزنامه رعد با این کابینه نبود که در نهایت منجر به محاکمه سیدضیاء شد. او از این محکمه پیروز بیرون آمد؛ اما به خاطر «صدمه و زحمت روحی» نیازمند استراحت و «فراغت دماغ» شده بود. لذا ایران را به مقصد روسیه، که در آتش انقلاب می سوخت، ترک گفت. او در پتروگراد شاهد سخنرانی لنین بود که در آن لغو قرارداد



۱۹۰۷م و دیگر امتیازات روسیه در ایران را اعلام کرد.

سیدضیاء قریب به دو سال در اروپا توقف نمود و پس از بازگشت، روزنامه رعد را مجدداً از ۲۰ مهر ۱۲۹۲ منتشر ساخت. بعد از این سیدضیاء سرسختانه از وثوق الدوله حمایت می کرد. وثوق موفق به دستگیری و مجازات کمیته مجازات شده بود. ظاهراً سیدضیاء نیز در لیست سیاه این کمیته قرار گرفته و تا مدتی در نگرانی به سر می برد. علاقه مندی سیدضیاء به امور اجرائی بعد این زمان آشکارتر شد و در روزنامه خود از سپردن امور به اشخاص لایق سخن می گفت؛ به عنوان نمونه زندگی نامه «کلمانسو» را که در فرانسه از شغل روزنامه نگاری به مناصب بالای سیاسی رسیده بود، تشریح کرد. همچنین شش مقاله تحت عنوان «اگر وزیر بودم چه می کردم» منتشر ساخت. تماس او با انگلیسی ها و دیگر اتباع بیگانه حاضر در تهران نیز افزایش پیدا کرد.

زمینه های کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

پس از پیروزی انقلاب روسیه، تمام امتیازات آن کشور در ایران ملغی اعلام شد و شروع به تخلیه نیروهای خود از شمال ایران کردند. مردم ایران نیز کم و بیش از تفکرات انقلابیون روسی به هیجان آمده و انتظار تحولی در کشور را می کشیدند. ورود این افکار توسط سربازان روسی حاضر در ایران صورت می گرفت، «به ویژه مردم شهرهایی چون تبریز، کرمانشاه، رشت و... با سرمشق گرفتن از شوراهای نمایندگان سربازان در یگان های ارتش روسیه شروع به پدید آوردن شوراهای محلی نمودند. تشکیل کمیته مجازات و قتل جاسوسان بیگانه را هم می توان در همین چارچوب تفسیر نمود؛ اقدامات آن ها باعث سقوط کابینه اول حسن وثوق در رجب ۱۳۳۵ شد که تا روی کار آمدن مجدد او در شعبان ۱۳۳۶، کابینه ها سیاست ضدانگلیسی در پیش گرفتند.

پس از پایان یافتن جنگ جهانی اول، قیومیت عراق طبق نظر جامعه ملل به انگلستان سپرده شد؛ این کشور «خیال داشت پسر پادشاه حجاز را در کشور جدید بر تخت نشاند و اداره امور آنجا را به مأموران انگلیسی بسپرد». با این شرایط جدید ایران میان دو مستعمره انگلستان یعنی هند و عراق قرار می گرفت و از اهمیت دو چندان بر خوردار شده بود. اوضاع داخلی کشور هم رو به وخامت گذارده بود؛ فقر گسترده، ناامنی در نقاط مختلف، دخالت بیگانگان و جنبش های محلی چون نهضت

جنگل و خیابانی مردم را مستاصل ساخته بود و همه مشتاق شکل گیری یک دولت مرکزی مقتدر به انتظار نشسته بودند، به همین خاطر مدرس از سپردن ریاست الوزرائی به وثوق الدوله حمایت نمود. انگلستان هم به خاطر حضور دائمی نیروهایش در ایران که هزینه های سنگین مالی، نظامی و سیاسی به دنبال داشت، دولت وثوق الدوله را با پرداخت رشوه تشویق به امضای قرارداد ۱۹۱۹م کرد. با عقد این قرارداد ایران به یک کشور تحت الحمایه و پایگاه مناسبی در برابر شوروی تبدیل می شد؛ بدون اینکه انگلستان هزینه چندان برای آن پردازد. سیدضیاء در حاشیه مذاکرات انگلیسی ها با وثوق الدوله حاضر بود و روزنامه اش از قرارداد مزبور حمایت می کرد. او عقد قرارداد را «دوره تجدید ایران» شمرد و با درج ۹ مقاله در روزنامه به دفاع از کابینه پرداخت. سیدضیاء از جمله روزنامه نگارانی بود که به خاطر تمجید از کابینه مبلغ بیست و پنج هزار تومان رشوه دریافت نمود.

تقلای بیش از اندازه سیدضیاء باعث واکنش دیگر افراد از جمله عبدالله مستوفی شد که بنا به تقاضای سیدحسن مدرس رساله ابطال الباطل را در رد قرارداد فوق نگاشت و در آن به نقش سیدضیاء و حمایتش از وثوق الدوله اشاره نمود. نویسنده از سیدضیاء به عنوان «مولانا عبدالدین» یاد کرده که کابینه مستوفی الممالک را بخاطر کوتاهی در حل مشکلات کشور «ملامت کرده از انواع هتاک و هرزگی را به کابینه معمول می داشت» اما در مورد وثوق الدوله «تمام خرابکاری ها تمام مفاسد اعمال شما را ستایش و حتی برای کار چاقی شما مطالبه اجرای قرارداد را هم از قول ملت می نماید». سیدضیاء علت حمایتش از قرارداد را چنین توجیه می کرد که «بستن قرارداد برای جلب حمایت دولت انگلستان ضرورت داشت؛ ما می دانستیم که بعداً مجلس این قرارداد را رد می کند ولی در آن اوقات خطر تجزیه را از ایران رد می کرد» این مطلب در حالی بیان می شد که بریتانیا پیش از تصویب قرارداد در مجلس شورای ملی، به اجرای مفاد آن پرداخت. در ضمن افشای قرارداد باعث حیرت و اعتراض دولت های دیگر از جمله فرانسه و آمریکا شد که سیدضیاء درصدد پاسخگویی به برخی از آن ها برآمد.

سید ضیاء به پاداش حمایت از کابینه وثوق الدوله، در رأس هیاتی برای عقد قرارداد تجاری با دولت باکو عازم قفقاز شد. پیشینه همکاری مطبوعاتی سیدضیاء با محمدامین رسول زاده حاکم «آذربایجان مستقل» و سیاست انگلستان در انتخاب وی بی تأثیر نبوده

است. قراردادی که به امضای طرفین رسید، مورد تأیید رئیس الوزرا قرار نگرفت. بنابراین سیدضیاء هیأت را در آذربایجان گذارد و به ایران برگشت تا توضیحات لازم را به کابینه بدهد. هر چند ورود بلشویک ها در اردیبهشت ۱۲۹۹ به آذربایجان، تمام زحمات سیدضیاء را به باد داد، اما باعث شد تا سیدضیاء در مرکز توجه محافل سیاسی قرار گرفته و به او یک وجهه نیمه دولتی بدهد. از طرف دیگر بریتانیا نیز نظر مساعدتری نسبت به او پیدا کرد و به قول آوری آن ها مفتون بینش سیاسی وی شدند که ترکیبی از بینش اروپایی و ایرانی شده بود.

#### کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

اواخر سال ۱۲۹۶، سازمان کمیته آهن در اصفهان و با حمایت کنسولگری انگلیس و دخالت کلنل هیگ، تأسیس شد. یحیی دولت آبادی که در خرداد ۱۲۹۸ (رمضان ۱۳۳۷ق) به اصفهان مسافرت کرده بود، از شوق جوانان و مردم برای ورود به کمیته، شگفت زده شده و علت علاقه مندی جوانان را دستیابی به «شغل دولتی» ذکر کرده است. مدیریت کمیته بر عهده «حسین خان معتمد گیلانی» بود؛ او پس از شنیدن خبر دایر شدن مرکز کمیته آهن در تهران، آن را «خطرناک» تشخیص داده و بدون اطلاع کلنل هیگ، به موجب یک ماده از نظامنامه، کمیته را منحل اعلام نمود بار دیگر کمیته در سال ۱۲۹۸ با نام کمیته «فولاد» یا «زرگنده» در تهران شکل گرفت. جلسات کمیته در خانه بیلاقی سیدضیاء، نزدیک به سفارت انگلیس تشکیل می شد. سیدضیاء ریاست کمیته را بر عهده داشت و اشخاصی چون عدل الملک، کلنل کاظم خان سیاح، میرزا کریم خان رشتی، سلطان محمدخان عامری، ماژور مسعودخان کیهان و سلطان اسکندرخان، در آن عضویت داشتند. پس از سقوط کابینه وثوق الدوله در تیرماه ۱۲۹۹، کمیته زرگنده بر فعالیت خود افزود و با حزب سوسیالیست به همکاری پرداخت. با تشکیل کابینه میرزا حسن خان مشیرالدوله (تیر ماه ۱۲۹۹)، «وستهال سوئدی، رئیس نظمی و برخی دیگر از اشخاصی که از مقام خود منفصل شده بودند، به کمیته پیوستند.» مشیرالدوله با انتشار بیانیه ای در ۲۸ شوال ۱۳۳۸ق/ ۲۴ تیر ۱۲۹۹، درباره قرارداد ۱۹۱۹ اعلام کرد «موقوف الاجری خواهد بود تا وقتی که برای مجلس شورای ملی ایران عرضه شده تصویب گردد» و به دنبال آن، مستشاران نظامی و مالی انگلیس

از ایران خارج شدند.

مشیرالدوله توانست با سرکوب قیام شیخ محمد خیابانی و عقب راندن نیروهای جنگل، تا حدودی امنیت را مجدداً به ایران بازگرداند. با موافقت احمدشاه، مشاورالممالک انصاری جهت مقدمات انعقاد پیمان میان ایران و حکومت جدید شوروی در مرداد ۱۲۹۹ عازم شد. «این اقدام مشیرالدوله مطبوع خاطر انگلیسیها نیفتاد و فعالیت دیپلماسی بریتانیا را بر ضد او تحریک نمود.» مقامات انگلیسی که از حضور در قفقاز نتیجه ای به دست نیآورده بودند، به ناچار با نماینده تام الاختیار لنین در ژوئن ۱۹۲۰م/ خرداد ۱۲۹۹ به مذاکره پرداختند. آنها راجع به ایران تصمیم گرفتند که انگلستان، ایران را به پایگاه ضدانقلاب شوروی تبدیل نکند و هر دو کشور خاک ایران را تا ۱۱ فروردین ۱۳۰۰/۳۱ مارس ۱۹۲۱ تخلیه کنند. با علنی شدن این طرح، سیدضیاء نقشه ای برای تشکیل یک نیروی بزرگ ایرانی تحت فرماندهی افسران انگلیسی، جهت دفاع از پایتخت در برابر بلشویک ها مطرح کرد که از طریق سفارت انگلیس تسلیم رئیس الوزراء شد. او همچنین سپردن حکمرانی ایالات شمال و معاونت وزارت داخله به خود را هم مطرح ساخت که مورد حمایت سفارت خانه انگلستان قرار گرفت اما رئیس الوزراء پاسخ داد نیازی به خدمات سیدضیاء نمی باشد. در این زمان انگلستان به دنبال روی کار آوردن یک دولت قوی و در عین حال مطیع بود که مشیرالدوله حائز این شرایط نبود؛ بنابراین برای به سقوط کشاندن دولت مذکور، ضمن قطع کمک های مالی و ایجاد نارضایتی در بین قزاق ها، قشون نظامی را وادار به عقب نشینی از برابر جنگلی ها و ایجاد نگرانی در بین مردم کردند. سرانجام با تهدید شاه، مشیرالدوله در ۳ آبان ۱۲۹۹ وادار به استعفا شد. کمیته زرگنده، مستوفی الممالک را کاندیدای ریاست الوزرایی نمود و «برخلاف رسم و عادت مملکت دو نفر از اعضای مهم کمیته را که سیدضیاءالدین طباطبایی و میرزامحمدصادق طباطبایی باشند» کاندیدای وزارت نمود. با امتناع مستوفی الممالک، سپهداراعظم مأمور تشکیل کابینه شد (۵ آبان ۱۲۹۹/ ۱۳ صفر ۱۳۳۹ق) و برخی از اعضای کمیته زرگنده مانند وستهل، مجدداً به کار مشغول شدند. سپهدار برای جلب رضایت انگلیسی ها استاروسلسکی، فرمانده روسی قزاقخانه را در ۹ آبان معزول و روانه پاریس کرد. تعدادی دیگر از افسران روسی نیز از خدمت منفصل شدند و موانع احتمالی اجرای کودتا برداشته شد. سیدضیاء طرف

مشورت سپهدار اعظم بود و بنا به اظهار برخی، سپهدار به او مقام وزارت معارف یا عدلیه را پیشنهاد کرد اما سیدضیاء خواستار وزارت امور خارجه شده بود، و حتی «آن مقام را هم قبول نکرد، زیرا می خواست کار را یکسره کند.» از آنجائی که سیدضیاء مأمور پرداخت حقوق قزاق ها شده بود، نظرات قبلی کمی دور از واقعیت می نماید.

پس از آنکه بانک شاهنشاهی پافشاری کرد که برات های دولتی پیش از پرداخت، باید به رؤیت مستشاران مالی مستقر در سفارت انگلیس برسد، سیدضیاء توانست با حذف این تشریفات زائد، واسطه بین مشتریان سرشناس بانک و سفارت انگلیس شود. بدین ترتیب سیدضیاء «موقتاً در قالب شخصیت های بزرگی در آمد که شاه و بزرگان کشور، برای مطمئن شدن از پرداخت برات هایشان، ناگزیر به مراجعه به او بودند.» سیدضیاء چندین بار جهت پرداخت حقوق قزاق ها، به قزوین مسافرت کرد و با افسران قزاق و صاحب منصبان انگلیسی روابط مستحکمی برقرار ساخت. همچنین سیدضیاء و سردار معظم خراسانی، واسطه مذاکرات غیرمستقیم مقامات سفارت انگلیس با سپهدار اعظم در آذر ۱۲۹۹ شدند. آنها «رویه جبن آمیز» سپهدار اعظم را مورد شماتت قرار داده و او را تشویق به تشکیل فوری یک نیروی نظامی تحت فرماندهی افسران انگلیسی به تعداد ۱۵۰۰۰ نفر کردند. همچنین خواستار نوسازی نیروهای پلیس و ژاندارم و انتقال تعدادی از پلیس های جنوب به تهران شدند. نورمن وزیرمختار انگلیس، پیش بینی کرده بود در صورت پذیرش این طرح از جانب کابینه، امکان ایجاد بحران و استعفای برخی وزراء وجود دارد، «که در آن صورت خود سیدضیاء و سردار معظم جای وزیران مستعفی را خواهند گرفت.» اما لرد کرزن- وزیر خارجه انگلیس- با تشکیل کابینه ای که سیدضیاء و سردار معظم عضو آن باشند، مخالفت داشت.

روس ها کلیه قشون خود را از تاریخ ۲۴ دی ماه ۱۲۹۹ از نواحی شمال به عقب راندند، مقامات سفارت انگلیس نیز به سپهدار اطلاع دادند مجلس نمایندگان انگلیس، پرداخت کمک مالی به ایران را منوط به این می داند که مصرف آن با نظر افسران انگلیس باشد، و بزودی نیروهای خود را از ایران بیرون خواهند برد. سپهدار که در شرایط بغرنجی قرار گرفته بود، به ناچار در ۲۴ دی ماه استعفا کرد. مستوفی الممالک که آمادگی خود را پیش از این اعلام کرده بود، زمانی که از تصویب قرارداد ۱۹۱۹م در مجلس شورای ملی عذر خواست، کنار گذاشته شد؛ بنابراین احمدشاه مجدداً از سپهدار

خواست تا دولت خود را تقویت کند. پس از ۲۶ روز، کابینه جدید در مورخه ۲۸ بهمن ۱۲۹۹/۸ جمادی الثانی ۱۳۳۹ق به حضور احمدشاه معرفی شد. دولت چندان ضعیف بود که «اگر نیروی انگلیس در حوالی قزوین پایگاه نداشت، بلشویک های گیلان می توانستند به آسانی به طهران حمله کنند و دولت حتی توانایی دفاع از پایتخت را هم نداشت. بنابراین انگلیس فعالیت خود را برای روی کار آوردن یک دولت نظامی و در عین حال سرسپرده شدت بخشید «این دولت می توانست هم با جنبشهای رادیکال داخلی مقابله کند و هم جلو پیشروی احتمالی قوای شوروی را بعد از تخلیه کشور از نیروهای انگلیسی بگیرد.»

پس از آنکه فرماندهی قوای نظامی انگلیس مستقر در شمال ایران، به «ادموند آیرونساید» سپرده شد، «سیاست رسمی دولت انگلیس که توسط «کرزن» وزیر خارجه، طراحی و ابلاغ می شد، به تدریج رنگ می باخت و وزارت جنگ فعال مایشاء می شد.» آیرونساید ابتدا خواست از راه مسالمت آمیز پیش برود «تا مبادا اثر سوئی در رابطه میان سیاستمداران و نظامیان بر جای گذارد. بنابراین در ۲۶ بهمن از احمدشاه خواست رضاخان را به فرماندهی کل نیروهای قزاق ایران منصوب کند، اما او از پذیرفتن آن خودداری نمود. توجه آیرونساید به رضاخان را بایستی بخاطر شخصیت نظامی او بدانیم که شخصی زیرک، جسور و علاقه مند به کسب قدرت بود؛ او در جریان بیرون راندن کنل کلرژه که به تازگی از جانب انقلابیون روسیه فرماندهی دیویزیون قزاق را برعهده گرفته بود شرکت داشت و با طی مدارج نظامی به رقیب مهمی برای استاروسلسکی تبدیل شده بود. او برای برپائی کودتا و تغییر کابینه هم به مذاکره با سفارت آلمان نشست، که دیرتر از موعد موافقت خود را اعلام کرده بودند.

فکر انجام کودتا در ذهن افراد دیگری هم وجود داشت، «همه درصدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آنها می توان بصرمنزل مقصود رسید.» سردار اسعد بختیاری از ملاکان بزرگ ایل بختیاری جزء اولین کاندیداهای انجام کودتا بود، اما میان خان های بختیاری اختلاف نظر وجود داشت. به میرزا اسماعیل نوبری نیز پیشنهاد انجام کودتا دادند، اما او «جواب داده بود که من به دست خارجی، مخصوصاً به دست نظامی انقلاب نمی کنم.» این فکر حتی در ذهن روحانیونی چون سیدحسن مدرس هم وجود داشت و برای انجام آن با میرزا کوچک خان جنگلی نیز مکاتبه نموده و رضاخان نیز

به او پیشنهاد همکاری داده بود؛ اما این امر با توجه به اینکه رضاخان هنوز آشنائی چندانی با مدرس نداشته بسیار بعید است «از این گذشته، برای به دست گرفتن به زور سپاهیان حمایت روحانیون در مرحله اول کودتا ضروری نبود». انگلیسی ها نیز چندین مهره برای انجام کودتا در نظر گرفته بودند؛ ابتدا محمدولی خان خلعتبری (سپهسالار) با واسطه گری سیدضیاء، طرف مذاکره قرار گرفت، اما زمانی که سپهسالار متوجه شد انگلیسی ها خواستار سپردن وزارت داخله به سیدضیاء هستند، پیشنهاد را ضمن توهین به سیدضیاء رد کرد. مؤلف «دولت و جامعه در ایران» این مطلب را ناشی از خلط مبعثی می داند که معمولاً میان نام سپهدار و سپهسالار اتفاق می افتد و در حقیقت پیشنهاد کودتا به محمدولی خان تنکابنی (سپهسالار) شده بود اما وقتی که سیدضیاء خبر حضورش در کابینه سپهسالار را به او می دهد، سپهسالار از انجام کودتا و تشکیل کابینه صرف نظر می کند. کاندیدای بعدی انگلیسی ها- و در حقیقت لرد کرزن- شخص نصرت الدوله فیروز، وزیر امور خارجه ایران بود؛ اما نصرت الدوله به خاطر عقد قرارداد ۱۹۱۹م و دریافت رشوه، دیگر امکان بازگشت به صحنه سیاست را نداشت و سفارت انگلیس در تهران هم او را کاندیدای مناسبی نمی دانست. ضمناً نویسنده مذکور اظهار نموده، به هیچ مدرکی در بایگانی های بریتانیا برنخورده است که نشان دهد فیروز را در لندن برای تشکیل دولت انتخاب کرده باشند.

مقامات انگلیسی به دنبال انتخاب فردی بودند که بدون دغدغه و نگرانی از مقام سیاسی و اجتماعی خود، بتواند قرارداد ۱۹۱۹م را ولو با شکلی دیگر پیاده کند. علیرغم وجود افراد مهم و سابقه دار لشکری برای انجام کودتا، رضاخان میرپنج در نظر گرفته شد و این مطلب در مورد سیدضیاء، بدون داشتن مقام رسمی و جایگاه مهم طبقاتی نیز صادق است. بالفور عضو سفارت انگلستان در تهران که در ایام کودتا حاضر بود می نویسد انتخاب سیدضیاء جهت رهبری توطئه «مانند موارد مشابه دیگر، ناشی از تصادف بود تا طرح و برنامه». البته نظرات دیگری هم در مورد این جریان اظهار شده است؛ طبق یک نظر بر اساس اسناد و مدارک، دو طرح جداگانه کودتا در تهران و قزوین توسط دو صاحب منصب انگلیسی یعنی ژنرال آبرونساید و نورمن وزیرمختار بریتانیا در تهران، بدون اطلاع یکدیگر و مقامات مافوق خود در لندن مورد بررسی قرار گرفته بود. اجرای کودتا توسط آبرونساید، با حرکت نیروهای قزاق به تهران آغاز شد که نورمن را غافلگیر کرد، اما او توانست سیدضیاء را به استقبال نیروهای اعزامی بفرستد و او را بر آنها تحمیل کند. در نظر دیگری که به نظر

منطقی تر می آید، آبرونساید پس از انتخاب و گفتگو با رضاخان جهت انجام کودتا، نورمن را در جریان گذاشته و با استدلال او مبنی بر تعیین یک رهبر سیاسی، علاوه بر رهبر نظامی موافقت نمود و انتخاب آن را بر عهده نورمن گذاشت، او هم سیدضیاء را برای رهبری سیاسی کودتا برگزید.

انگلیسی ها پس از آنکه شعبات بانک شاهنشاهی را در ولایات تعطیل کردند، از احمدشاه خواستند پایتخت را به اصفهان منتقل کند. «برای بردن شاه به اصفهان، محتاج قوا بودند و بنا شد که پانصد نفر از قزاق های قزوین، به تهران بیایند.» سیدضیاء و اسمایس فرصت را مغتنم شمرده و سردارهمایون را وادار کردند دستور انتقال قزاق ها را به تهران صادر کند. سیدضیاء و رضاخان برای اولین بار در شاه آباد یکدیگر را دیدند که به اتفاق کاظم خان سیاح، سرتیپ احمدخان و ماژور مسعودخان کیهان، به قرآن سوگند یاد کردند تا همواره در خدمت شاه و میهن باشند و از یکدیگر در همه احوال حمایت کنند. احمدشاه پس از آنکه متوجه شد سیدضیاء نیز دست اندرکار آوردن قزاق ها می باشد، پشیمان شده و می خواهد که نیروها به مواضع خود برگردند. بنابراین هیأت مشترکی از جانب شاه، کابینه و سفارت انگلیس در مهرآباد به مذاکره با رضاخان پرداختند. رضاخان ضمن انتقاد از کابینه های نالایق، حرکت قزاق ها را برای پیشگیری از حمله بلشویک ها و تشکیل حکومت نیرومند و مقتدر لازم می شمرد. سرانجام قزاق ها در سوم اسفند ۱۲۹۹ وارد پایتخت شدند، در حالی که به ژنرال وست هال، رئیس سوئدی نظمی و عضو کمیته زرگنده توصیه شده بود که «اگر نبردی در گرفت، دخالت نکند.» طبق خاطرات سیدضیاء، در هنگام ورود نیروهای قزاق «یکدفعه با هم ده توپ در شهر شلیک شد که به اندازه ای صدای مهیبی کرد که همه مردم از خواب بیدار شدند و بعضی زنهای حامله بچه انداختند.» تنها مقاومت در یکی از کلاتری ها صورت گرفت که منتهی به هفت کشته شد.

پس از ورود نیروی قزاق به پایتخت، تمام وزارت خانه ها و ادارات به تصرف کودتاچیان درآمده و زندانیان سیاسی از زندان شهربانی آزاد شدند. برخی امضای حکم ریاست وزرایی سیدضیاء توسط احمد شاه را در روز چهارم اسفند ذکر کرده اند، اما سیدضیاء در نطق دفاعیه خود در مجلس چهاردهم امضای حکم را مربوط به روز ششم می داند. امضای ریاست وزرایی او زمانی اتفاق افتاد که مجلس در تعطیلی به سر می برد و خرده گیری هایی که پیش از این سیدضیاء در روزنامه های خود به این نوع از کابینه ها می گرفت، به خود او



نیز بازگشت. سیدضیاء در اولین ملاقات با احمدشاه درخواست لقب «دیکتاتور» کرد اما «شاه حیران و ناراحت از عواقب این عنوان روحی و معانی ضمنی معاصر آن که در واقع افاده قدرت مافوق قانون اساسی بود، تقاضای او را نپذیرفت.» این درخواست سیدضیاء دور از انتظار هم نبود و به احتمال وی می دانسته که انگلیسی ها بدنبال روی کار آوردن یک قدرت نظامی برای پیشبرد اهدافشان هستند. احمدشاه برای نزدیکی بیشتر به سیدضیاء، القاب دیگری مانند «اتابک اعظم» و «ظل السلطان» برای او انتخاب کرده بود که سیدضیاء از پذیرفتن آنها خودداری کرد و «نخستین نخست وزیر بی لقب ایران شد.» سیدضیاء لباس روحانی خود را هم کنار گذاشت و در توضیح آن نوشت: «نخواستم در این مورد بدعتی ایجاد و هر عمامه بسری را بخیال ریاست وزراء اندازم.» روز پس از کودتا، سیدضیاء بدون آنکه هنوز اختیارات قانونی و رسمی پیدا کرده باشد، از حساب دولت در بانک شاهنشاهی مبالغی برداشت و بین کودتاچیان نظامی تقسیم کرد. او برای تهران و شهرهای اطراف، فرماندار نظامی تعیین نمود و از ۱۲ اسفند در تهران حکومت نظامی اعلام شد. سیدضیاء روزنامه رعد را تعطیل کرد، به نظر او «وقتی آدمی بقدرت رسید باید روزنامه خودش را تعطیل کند و به روزنامه های مخالف اجازه انتشار بدهد؛ برای اینکه اسلحه حریف را از دستش نباید گرفت.» سیدضیاء بر خلاف این ادعا که مربوط به اوایل دههٔ چهل بود، جراید مهم پایتخت مانند «گلشن»، «حلاج» و «ستارهٔ ایران» را توقیف کرد و تعدادی از روزنامه نگاران مانند محمد فرخی یزدی مدیر «طوفان»، علی اکبر دهخدا مدیر «صوراسرافیل»، ملک الشعراء بهار مدیر «نوبهار» و «تازه بهار» و عده ای دیگر را روانهٔ زندان نمود. دیگر اتفاق مهم دستگیری تعداد زیادی از رجال سیاسی کشور بود، «در یک هفته، قریب هشتاد نفر ناجور و از هر دسته و هر طبقه و صنف، به محبس افتادند و غالب آنها را در عمارت قزاقخانه مشرف به میدان مشق قدیم حبس کرده [بودند].» صورت اسامی افراد، قبل از کودتا در سفارت انگلیس تهیه شده بود و «این همان لیست سیاه معروفی است که بعداً کابینهٔ سید هم نام خود را از آن گرفت و به کابینهٔ سیاه معروف شد.» انگلوفیل های مشهوری چون فرمانفرما و فرزندش نصرت الدوله و صارم الدوله نیز در بین محبوسین حضور داشتند، البته اشخاصی چون سردار مظفر، محمدولی خان تنکابنی و دیگر رؤسای عشایر که نگهبانان مسلح در اختیار داشتند از گزند دستگیری دولت در امان ماندند.

تعدادی قزاق هم در بیرون سفارت انگلستان گمارده شده بود تا در ظاهر نگذارند کسی

آنجا بست بنشیند و در واقع برای اینکه نورمن و دیگر اعضای سفارت، در محذور اخلاقی قرار نگیرند. با افزایش تعداد محبوسین، برخی از ایشان را از تهران تبعید کردند، از جمله ملک الشعراء بهار که به دز آشوب شمیران فرستاده شد، او که ابتدا طرف مشورت سیدضیاء بود، به خاطر اینکه اداره روزنامه ایران را قبول نکرد، مورد غضب وی قرار گرفت و دستگیر شد. بهار قصیده ای طولانی در زندان به نام «هیجان رومی» سرود و در ضمن آن به اشکال گرفتن از احمدشاه پرداخت:

... هشدار که در پسین بد روزی

در بر زُخ آرزوت نگشاید

نه زور رضات می کند یاری

یرند و زرت به سخره بستانند

وانگه به طلاست اندر اندازند ملت کشد از خدایگان کیفر

آن گنج که گرد کردی از هر در

نه نور ضیات می شود رهبر

آنان که توشان همی کنی تسخر

آنجا که عقاب افکند شهپر

نورمن از دستگیری ها حمایت می کرد و حبس و تبعید محبوسان را تنها راه جلوگیری از دستیابی مجدد ایشان به قدرت می دانست. حتی زمانی که مجلس مبعوثان انگلیس نسبت به دستگیری تعدادی از اعضای هیأت دولت سابق ایران اعتراض کرد، دولت انگلیس اظهار نمود که به هیچ وجه قصد دخالت در این امر را ندارد. این برخورد دستگاه دیپلماسی، باعث دلسردی برخی از انگلوفیل ها و تبدیل شدن برخی از ایشان مانند فیروز به یک «ضدانگلیسی دو آتسه» و گرایش تعدادی به شوروی شد. ظاهراً مهمترین هدف سیدضیاء نه «فلج کردن» محبوسین بلکه پر کردن خزانه خالی دولت از جیب ایشان بود. نورمن در تلگرافی به لرد کرزن، به این مطلب اشاره نموده است: «به عقیده سیدضیاء همین مبالغی که این رجال محبوس به دولت بدهکارند برای تأمین هزینه اصلاحات اداری و نظامی کشور، لااقل در نخستین مراحلش، کاملاً کافی است.» به خانواده فرمانفرما پنج روز مهلت داده شد تا مبلغ چهار میلیون تومان مالیات عقب افتاده سال های پیشین خود را بپردازند. البته نقشه سیدضیاء نتیجه ای در بر نداشت و تنها یک نفر «حاضر شد که مبلغ ۲۵ هزار تومان که قبلاً تعیین شده بود، بدهد و بقیه از دادن پول امتناع نمودند.» دلیل دیگری که اظهار شده این است که سید ضیاء شخصیت برجسته ای محسوب نمی شد و به درستی حدس زده بود که رجال و متنفذین به راحتی تسلیم اراده او نخواهند شد؛ بنابراین با دستگیری این دسته از رجال می

توانست وجهه ای در نظر مردم کسب نماید. آخرین نکته در این بخش، اشاره به

خاطرات لوسوئور، استاد فرانسوی دانشکده حقوق است که خود شاهد کودتا بود. او می نویسد کودتاچیان مخالفان خود را بازداشت کرده و نشریات را توقیف نمودند، بدون آنکه کمترین اعتراضی از جانب مردم بشود، و در ادامه اضافه می کند: «من بیشتر از آنکه تصور کنم این ملت سست و بی حال است ترجیح می دهم فکر کنم که در خود فرو می رود و خود را برای آینده ذخیره می کند.»

وقتی که سیدضیاء اولین بیانیه اش را صادر نمود، بدون اینکه تمجید و تملقی از شاه و یا ذکری از اداره امور مملکت تحت هدایت اعلیحضرت کند، اعیان و اشراف را مسئول وضعیت ناهنجار کشور معرفی کرده و عمر حکومت این طبقه را پایان یافته اعلام نمود. سپس جملات را با کلمه «لازم است» شروع و به بیان برنامه های خود می پردازد. اداره مملکت با عواید داخلی، بنای یک عدالتخانه حقیقی، تأسیس مدارس برای تعلیم و تربیت تمام طبقات، خاتمه دادن به بدبختی کارگران و دهقانان، لغو کاپیتولاسیون و تجدیدنظر در امتیازاتی که پیش از این به اجانب واگذار شده، از جمله برنامه های سیدضیاء بود. او ضمن اعلام لغو قرارداد ۱۹۱۹م خواهان تخلیه نیروهای بیگانه از کشور شد. دولت آبادی بیانیه را به یک مقاله سیاسی و اجتماعی برای درج در روزنامه تشبیه کرده و برای بهار نیز جالب بود که در آن «فقط یک نوبت اشاره به قانون و رژیم کشور شده بود.»

سفارت انگلیس به محل رفت و آمد هر روز اتومبیل سیدضیاء تبدیل شده بود. او ضمن مشورت با اعضای سفارت در مورد برنامه های خود، از نورمن خواست «سربازان انگلیسی که در قزوین هستند، عجلتاً نباید خاک ایران را ترک کنند تا آن نیروهای محلی که وی درصدد تشکیل آن است، بوجود آید.» رئیس الوزراء سرانجام کابینه خود را در دهم اسفند به حضور احمدشاه معرفی کرد. برخی از وزارت خانه ها مانند داخله، خارجه و جنگ به اعضای کمیته زرگنده سپرده شده بودند. او کسانی را کاندیدای وزارت کرده بود «که هیچکدام از حیث شهادت در عرض او نبودند و در کارهای اجتماعی زبردستی و تجربه و شهادت لازم را که خود او دارا بود نداشتند.» سیدضیاء در ایام تبعیدش در اروپا، به «بی عرضه» بودن وزرایش اعتراف کرده و علت آن را بی اعتمادی به اشخاص لایق ذکر نمود.

هر چند سیدضیاء توانست با انتصاب فرمانداران نظامی در شهرهای نزدیک به پایتخت، مانع از مخالفت والیان آن شهرها بشود، اما برخی دیگر از والیان به راحتی حاضر به قبول

رئیس الوزرای او نبودند. مصدق السلطنه از انتشار حکم ریاست وزرای سیدضیاء در ولایت فارس امتناع نمود و طی تلگرافی به احمدشاه، انتشار آن را باعث اغتشاش و انقلاب اعلام کرد. مصدق که در معرض تهدید قرار گرفته بود، به ناچار استعفا داده و به بختیاری ها پناهنده شد تا از دست دولت در امان باشد. والی خراسان، قوام السلطنه نیز حاضر به اطاعت از دولت نبود و مصمم به مقابله با کودتاچیان شد. وی با اخذ مبالغی از بزرگان مشهد می خواست قوایی عظیم تر در برابر دولت و ژاندارمری فراهم کند. سیدضیاء با اعزام سیدمهدی فرخ (معتصم السلطنه)، توانست نظر کننل محمدتقی خان پسیان را در توقیف قوام السلطنه جلب نماید. جرأت و تهور سیدضیاء باعث شد تا کننل «مفتون» سیدضیاء شود. سرانجام کننل توانست طی یک نقشه و بدون درگیری، قوام السلطنه را دستگیر و خود حکم کفالت استانداری خراسان را از سوی نخست وزیر دریافت کند. این اقدام کننل را برخی ناشی از «نظر مثبت روشنفکران تجددخواه و ناسیونالیست» می دانند. والی کرمانشاه، اکبرمیرزا صارم الدوله نیز قصد مقاومت و مبارزه با دولت سیدضیاء را داشت که پس از درگیری و مقتول و مجروح شدن عده ای، دستگیر و روانه زندان تهران شد.

سیدضیاء طی مدت ۹۰ روز حکومت، بیش از کسانی که چند سال حکومت کرده بودند، اطلاعیه، اعلامیه، تصویب نامه، آیین نامه و دستورالعمل صادر نمود. برخی از آنها برای کسب رضایت توده مردم، تعدادی جهت جلب رضایت روحانیون و مذهبی ها و کارهایی نیز به خاطر روشنفکران انجام شد. لغو قرارداد ۱۹۱۹م از جمله اقداماتی است که برای رضایت تمام طبقات صورت گرفت؛ هیأت وزراء در جلسه ۱۳ اسفند ۱۲۹۹، به اتفاق آراء معاهده را ملغی اعلام نمود و در ۱۸ اسفند نیز طی نامه ای به سفارت انگلستان اطلاع داده شد. سیدضیاء پس از لغو قرارداد به انگلیسی ها اطلاع داد بی درنگ عده ای از مستشاران انگلیسی در دوایر نظامی و مالی ایران استخدام خواهند شد، به طوری که «در ظاهر هیچ گونه دلیلی وجود نداشته باشد که این عده به موجب توافق قبلی [بخوانید قرارداد ۱۹۱۹م] به استخدام دولت ایران درآمده اند.» برای اغفال دیگر دولت ها هم به نورمن پیشنهاد نمود تعدادی مستشار از دولت های فرانسه، آمریکا و حتی شوروی استخدام شوند. البته لرد کرزن تهدید نمود در صورت لغو قرارداد، دولت ایران ضمن بازگرداندن قسط اول وام [بخوانید رشوه] به امضاء کنندگان قرارداد، قرارداد مربوط به افزایش نرخ گمرکات جنوب کشور نیز لغو خواهد شد. لغو قرارداد، اثر مطلوبی را که سیدضیاء انتظارش را می کشید، بر

جای نگذاشت، زیرا قرارداد پیش از این به نقطه پایان رسیده بود. همان گونه که کنسول انگلیس در شیراز به دکتر مصدق گفته بود «در زبان انگلیسی، ما ضرب المثلی داریم که می گوید گریه مرده را کسی چوب نمی زند. قرارداد مرده بود و احتیاج به لغو کردن نداشت.» به هر حال، سیدضیاء همان طور که وعده داده بود، با سپردن فرماندهی کل دیویزیون و فرماندهی قزاق در شمال به افسران انگلیسی و دعوت از آرمیتاژ اسمیت مستشار مالیه به تهران، عملاً قرارداد را به اجرا درآورد؛ برای بالفور عضو سفارت بریتانیا در تهران عجیب بود که با وجود اجرای کامل قرارداد چرا وزارت خارجه کشور متبوعش به آن تن در نداده است.

عقد قرارداد ۱۹۲۱م با دولت شوروی، در کابینه سیدضیاء رقم خورد که دنباله قرارداد بازرگانی موقتی بود که بین انگلیس و شوروی در سال ۱۹۲۱م/ ۱۲۹۹ به امضاء رسیده بود. در مورد پیشینه این قرارداد بایستی گفت مشاورالممالک در زمان دولت مشیرالدوله - مورخه ذیقعدة ۱۳۳۸ق/ تیر - مرداد ۱۲۹۹ - به مسکو مسافرت کرد و پیمان نامه ای در ۲۶ ماده با مقامات شوروی به امضاء رساند. دولت اول سپهدار اعظم، موافقت خود را با آن پیمان نامه اعلام نمود، اما انگلیسی ها با توسل به حيله سیاسی توانستند او را وادار به استعفا کنند. قراردادی که موجب استعفای کابینه مزبور شده بود، در کابینه سیدضیاء به تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱م/ ۷ اسفند ۱۲۹۹ رسماً مورد تأیید قرار گرفت. هدف شوروی از عقد قرارداد «در پیش گرفتن سیاست جلب و تحیب و ایجاد مناسبات دوستانه با ایران بود تا بدین ترتیب سلطه و نفوذ دولت انگلیس را خنثی نماید.» طبق قرارداد، تمام امتیازات دولت تزاری لغو شد و تمام اموال شوروی از قبیل راه های شوسه، راه آهن، بانک استقراضی و... به ایران واگذار شد. مهمترین امتیاز - از نظر دولت شوروی - که دولت ایران متعهد به اجرای آن شد، این بود که اجازه ندهد کشورهای دیگر از خاک ایران به عنوان پایگاهی برای مبارزه علیه شوروی استفاده کنند و در صورتی که ایران قادر به جلوگیری نباشد، از ورود نیروهای قشون روسیه به خاک ایران ممانعت نخواهد کرد. امضای قرارداد به قول سیدضیاء ایران را دارای «حق حیات» نمود، و ایران «مدت بیست سال آزادی عمل پیدا کرد»؛ البته دولت سیدضیاء به خاطر تبعیت بی چون و چرا از سیاست های انگلیس نتوانست از فرصت به دست آمده استفاده کند، و حتی چوب لای چرخ توسعه روابط با شوروی گذاشت؛ از جمله آن که پس از انتشار خبر ورود وزیرمختار جدید شوروی در آینده ای نزدیک، اقدام به

اخراج بسیاری از اتباع روسیه نمود تا او را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد و نیز همان طور که به نورمن اطلاع داده بود، با افزایش نیروهای محافظت از سفارتخانه های خارجی، در واقع فعالیت های وزیرمختار شوروی را تحت نظر قرار می داد. عقد قرارداد و تخلیه نیروهای شوروی از شمال ایران، زمینه شکست جنبش های اجتماعی بعد از جنگ جهانی اول در ایران، از جمله جنبش جنگلی ها را فراهم ساخت، اما سیدضیاء در جهت مخالف حرکت می کرد و اقداماتی برای سر و سامان دادن به تشکیلات جنگلی ها و مجهز کردن آنها در مقابله با بلشویک ها انجام داد و از میرزا کوچک خان خواست تا مدت شش ماه عملیات خصمانه متوقف شود. نکته عجیب تر آن که ۶۰ نفر مسلح به رهبری حاج احمد کسمایی را هم مأمور ترور میرزا کوچک خان نمود.

پس از شروع کار کابینه، سیدضیاء شبانه روز به فعالیت مشغول شد تا به قول خودش «به هموطنان و رجال خودمان بفهمانم که یک رئیس الوزراء چگونه باید انجام وظیفه نماید و برای آنها سرمشق باشم»؛ به همین خاطر بالفور دولت سیدضیاء را یک دولت «یک نفره» می دانست. در این کابینه همه به استثنای رضاقلی خان هدایت افرادی بودند که سابقه وزارت نداشتند و اغلب آن ها کارمند و دیوانی محسوب می شدند تا سیاستمدار که تهمت فساد هم به دامن آن ها نمی چسبید. او ضمن انحلال وزارت عدلیه و دیوان تمیز، تشکیلات جدیدی برای عدلیه ایجاد کرد و چهار نفر مستشار از فرانسه، طبق تصویب هیأت وزراء در ۱۳ اسفند ۱۲۹۹، استخدام نمود، همچنین استخدام یک مستشار و ده متخصص از آمریکا برای امور اقتصادی و زراعتی را هم به تصویب رساند. البته به خاطر عمر کوتاه کابینه سیدضیاء نمی توانیم انتظار دیدن نتایج اقداماتش را داشته باشیم و صرفاً این دسته از مطالب را بایستی جزو افکار سیدضیاء بشماریم که زمان اجرای آن نیز نامعلوم بود. برخی از اقدامات سیدضیاء در همان مدت کوتاه ریاست الوزرایی اش به نتیجه رسید، از جمله تنظیم قانون ثبت اسناد و تأسیس اداره مربوط به آن است که در اردیبهشت ۱۳۰۰ به تصویب هیأت دولت رسید و احمدشاه نیز آن را مورد تأیید قرار داد که تا افتتاح مجلس شورای ملی بر طبق آن عمل شود. دیگر عمل قابل تحسین کابینه سیدضیاء، تأسیس وزارتخانه «صحیه و خیریه» است که با انحلال وزارت عدلیه، ساختمان مربوط به آن در اختیار وزارتخانه جدید قرار گرفت. این وزارتخانه به مرور زمان، تشکیلات خود را منسجم ساخت؛ بنابراین سیدضیاء را بایستی بانی وزارت صحیه و خیریه بدانیم. برخی از

دستورهای رئیس الوزراء برای رضایت خاطر اقشار مذهبی صادر شده بود، به طور مثال او دستور داد موقع ظهر در کوچه و بازار اذان بگویند و روزهای جمعه بازارهای تهران تعطیل گردد. در میهمانی های رسمی از مشروبات الکلی استفاده نشود و مغازه های فروش مشروب و عرق تعطیل شد. هیأت دولت با صدور تصویب نامه ای در ۲۹ فروردین ۱۳۰۰، استعمال تریاک را برای نظامیان و کارمندان ممنوع ساخت، به اعتقاد سیدضیاء «استعمال تریاک بخصوص در طبقات نظامی، روح شهامت و عرق حمیت را زبون و فانی و دوام این عادت پلید، آتیۀ مملکت را تهدید می کند.» مرتکبین از خدمت منفصل می شدند و برای ترک آن فرصتی یک ماهه تعیین شد. اقدامات سیدضیاء برای جلب رضایت مردم نیز قابل توجه بود. به موجب تصمیم سیدضیاء، اداره بلدیۀ با سازمان تازه ای در دوم فروردین ۱۳۰۰ تشکیل شد. سیدضیاء اداره بلدیۀ را به «کاسپار اپیکیان» سپرد که در روزنامه رعد به نویسندگی مشغول بود. دولت آمریکا حاضر به دادن وام به تشکیلات اداره بلدیۀ و گسترش آن در تمام ایران شد و دو تن از مستشاران آن دولت نیز در شهرداری مشغول به کار شدند. تعدادی از خیابان ها سیم کشی و روشن شد و تسطیح خیابان چراغ برق نیز شروع شد. مغازه ها و ادار به حذف اسامی خارجی از تابلوهای خود و استفاده از اسامی فارسی شدند. سیدضیاء می خواست بلدیۀ را بر مبنای اصول جدیدی به تقلید از شورای بخش لندن بنا کند، اگرچه از اسامی و ماهیت آن عاری بود. «تقسیم زمین های لم یزرع و دولتی» میان کشاورزان از جمله برنامه های سیدضیاء بود که ملیکف معتقد است بخاطر تأسی از ورود افکار انقلاب روسیه به ایران بوده و هیچ برنامه مشخصی هم برای اجرای آن در نظر گرفته نشده بود؛ همینطور وعده سیدضیاء مبنی بر لغو کاپیتولاسیون و ایجاد دادگاه های ویژه برای رسیدگی به جرایم و محاکمه اتباع خارجی که صرفاً جهت امیدوار ساختن مردم و ممانعت از مخالفت عمومی بوده است.

دولت سیدضیاء از حیث بودجه در مضیقۀ تمام قرار داشت، هرچند سفارت انگلیس قدم هایی برای حل آن برداشته بود، اما کافی نبود. سیدضیاء «مستر بالفور» را به عنوان مستشار وزارت دارایی استخدام نمود که یکی از وظایفش، تقلیل و کنار گذاشتن کارمندان بود «که از وجودشان کاری ساخته نیست و با اینهمه ماه به ماه از خزانه دولت حقوق می گیرند.» صرف چای و قهوه در تمام ادارات کشوری و لشکری متوقف شد، تا «به هیچ وجه تحمیلی بر بودجه دولت نشود». همچنین سیدضیاء حقوق شاهزادگان را



به بودجهٔ دربار احاله داد و رنجیدگی خاطر شاه و درباریان را فراهم ساخت. سرانجام با وضع مالیات های جدید، سیدضیاء توانست تا حدی به پریشانی مالی ایران خاتمه دهد. با تمام این احوال، اصلاحات سیدضیاء نتوانست رضایت عموم مردم را فراهم سازد. در تهران شبنامه هایی علیه دولت در بین مردم توزیع می شد، رفتار برخی حکام، نارضایتی در شهرستان ها را افزایش داد و جرایم شهرستان ها اقدامات دولت را مورد انتقاد قرار می دادند. بایستی شکست سیدضیاء در اجرای وعده هایش که باعث رویگردانی طبقات فرودست شده بود را یکی دیگر از دلایل سقوط او بدانیم. بالفور معتقد بود سیدضیاء «اگر گروهی مشاور بصیر در اختیار می داشت چه بسا می توانست بروز بسیاری از خطاهایش را جلوگیری کند»؛

کودتا به جز سیدضیاء، چهره دیگری هم داشت؛ و آن رضاخان، افسر قزاق، و عامل نظامی کودتا بود که برخلاف سیدضیاء، چهره ای ناشناخته و گمنام بود. «از همان روزهای نخست کاملاً معلوم و مبرهن بود که شخص مقتدر و نیرومند کودتا، همان میربنج رضا بوده است»، به همین خاطر وزیران مختار حاضر در تهران جهت حل مشکلات خود به رضاخان مراجعه می کردند تا هر چه سریع تر به نتیجه برسند. اولین اختلاف میان آن ها زمانی اتفاق افتاد که سیدضیاء یکی از اعضای کمیتهٔ زرگنده به نام سالارمنصور قزوینی را به حکومت زنجان انتخاب کرد. او مأمور بود جهانشاه خان از متنفذین زنجان را دستگیر و روانهٔ تهران کند، اما نامبرده پس از اطلاع از این جریان، روانهٔ تهران شد و در منزل رضاخان ساکن گشت. زمانی که سیدضیاء در هیأت دولت از رضاخان می خواهد در کارهای سیاسی دخالت نکند، با پاسخ درشت او مواجه می شود. رضاخان در قدم بعدی موفق شد کلنل کاظم خان سیاح را از فرمانداری حکومت نظامی، که از جانب سیدضیاء منصوب شده بود، برکنار سازد. سیدضیاء با امید به اینکه فرماندهی دیویزیون قزاق را از رضاخان بگیرد، در ۵ اردیبهشت ۱۳۰۰ او را به وزارت جنگ منصوب ساخت. سیدضیاء خیلی زود پی به اشتباهش برد، زیرا وزیر جنگ ریاست دیویزیون قزاق را نیز خود بر عهده گرفت و دیگر در جلسات هیأت دولت نیز حاضر نشد. در اردیبهشت ماه، رضاخان با درخواست سیدضیاء مبنی بر ادامهٔ حضور افسران انگلیسی در فرماندهی ارتش ایران مخالفت کرد «و علناً گفت که دیگر با استخدام افسران انگلیسی موافقت نخواهد کرد و چند تایی را هم که از پیش در قزاقخانه بودند بیرون می کند» بدین ترتیب سیدضیاء نه تنها حامیان انگلیسی خود را از

دست داد بلکه رضاخان توانست ژاندارمری را هم از مجموعه وزارت داخله خارج نماید و بر آن مسلط گردد و هیچ تکیه گاه مطمئنی برای سیدضیاء باقی نگذاشت.

بی توجهی سیدضیاء نسبت به توصیه های احمدشاه و رفتار دور از نزاکتش نسبت به وی، شاه را رنجاند و باعث نزدیکی بیشتر او به رضاخان شد. شاه در اول فروردین ۱۳۰۰ یک قبضه شمشیر مرصع که از مهمترین عطایای نظامی و سلطنتی محسوب می شد، به رضاخان اعطا نمود. رضاخان نیز با انجام برخی درخواست های احمدشاه، توانست او را از خود راضی سازد. بدین ترتیب، سیدضیاء در موقعیت خطیری قرار گرفت و حتی برای حل مشکل، به فکر ترور رضاخان افتاد که مخالفت احمدشاه مانع از انجام آن شد. سیدضیاء برای مقابله با احمدشاه به محمدحسن میرزای ولیعهد نزدیک شد. او با افزایش حقوق ولیعهد به تجلیل و تکریم از او پرداخت و «تصمیم گرفت با کمک ولیعهد، احمدشاه را برکنار کند و محمدحسن میرزا ولیعهد را به جای او به تخت بنشانند.» افشای این مطلب توسط رضاخان، احمدشاه را نگران ساخت و پس از مدتی ولیعهد را به اروپا فرستاد.

سفارت انگلیس از اواخر اردیبهشت ماه متوجه سقوط قریب الوقوع کابینه سیدضیاء شده بود. نگرانی مقامات انگلیسی به گمان اینکه سفارت روسیه در خفا به تشویق رضاخان و طرفدارانش علیه کابینه می پردازد افزایش یافت؛ بنابراین نورمن برای جلب حمایت شاه از سیدضیاء به دیدار او رفت، اما نتیجه ای نگرفت. مخالفت های لرد کرزن - وزیر خارجه بریتانیا - را بایستی یکی از دلایل اصلی سقوط زود هنگام کابینه سیدضیاء بدانیم. کرزن که در جریان کودتا قرار نگرفته بود، هیچ تمایلی برای کمک به دولت سیدضیاء نداشت، «در اثبات نظر تحقیرآمیز او در مورد سیدضیاء همین بس که در تلگراف هایش به نورمن حتی یک بار از ضیاء نام نبرد و در صورت لزوم تنها با عنوان رئیس الوزراء به او اشاره می کرد.» الغای قرارداد ۱۹۱۹م - ولو با اجرای آن در یک شکل جدید - و عقد معاهده ۱۹۲۱م ایران و شوروی - حتی با وجود موافقت های قبلی روسیه و انگلیس - توسط کابینه سیدضیاء برای لرد کرزن کافی بود تا سیدضیاء از چشمش بیفتد. سیدضیاء هم بر این مطلب تأکید کرده و در زمان دفاع از اعتبارنامه اش اظهار نمود: «خدا می داند چه اندازه همین رنجش «لرد کرزن» تأثیری داشت در بودن و نبودن من در ایران این را من نمی دانم خدا می داند.» این رفتار دستگاه دیپلماسی انگلیس نسبت به سیدضیاء، باعث جسارت بیشتر رضاخان می شد. البته کوتاه شدن عمر کابینه سیدضیاء خالی از فایده هم نبود، زیرا سیدضیاء در حقیقت قرارداد

۱۹۱۹م را به اجرا درآورده بود و رضاخان- وزیر جنگ- نیز در این مدت کوتاه لیاقت خود را در مورد تشکیل یک ارتش منسجم، که سیاست اصلی انگلیس در ایران بود نشان داد. علاوه بر آن با رفتن سیدضیاء، تمام نارضایتی های چند ماهه اخیر به گردن سیدضیاء گذاشته و فضای مناسبی برای ادامه کار رضاخان فراهم می آمد.

روایت های گوناگونی در مورد استعفای سیدضیاء گفته شده است. طبق یک روایت، احمدشاه به سیدضیاء تکلیف کرد که استعفا بدهد، اما او زیر بار نرفت؛ بنابراین «احمدشاه قانون دان این بار قانون را به فراموشی سپرد. به موجب یک دستخط در چهارم خرداد ۱۳۰۰ او را از ریاست وزراء عزل کرد.» طبق روایت دیگر، رضاخان به او دستور استعفا و ترک کشور را داده است و سیدضیاء نیز ناچار به ترک ایران شد. جمع این روایت ها در کتاب بهار قابل مشاهده است؛ او می نویسد پس از آزاد کردن رجال محبوس در روز سه شنبه سوم خرداد ۱۳۰۰، «انقلابی نیمه طبیعی و نیمه عمومی بر ضد سیدضیاء بوجود آمد که تحریکات شاه و وزیر جنگ و محبوسین و قسمتی از مردم موجب آن بود» و سیدضیاء که از جانب انگلیسی ها حمایتی نمی دید، ناچار به استعفا شد. علیرغم فضای نامساعدی که علیه سیدضیاء شکل گرفته بود او توانست کشور را به راحتی ترک کند. سیدضیاء در جایی علت این امر را همراهی رضاخان دانسته که او به سلامت از ایران خارج شده است؛ اما در خاطراتش که مدتی پس از خروج از ایران بیان نموده وساطت «اسمارت» انگلیسی نزد احمدشاه را باعث این اتفاق ذکر کرده است.

تا مدتی پس از خروج سیدضیاء از تهران گفتگو و شایعات بسیاری در مورد مراجعت وی وجود داشت، که تا حدودی هم واقعیت داشت. شیخ خزعل با محمدحسن میرزا، ولیعهد ایران- که به خاطر سوءظن احمدشاه ناچار به ترک ایران شده بود- در محرمه به گفتگو نشست و از او خواست به سیدضیاء که در بصره منتظر کشتی جهت خروج از ایران بود، بیوندد تا با یکدیگر و قوای عشایر عرب و الوار تحت فرماندهی شیخ خزعل، وارد عمل شوند. سیدضیاء معتقد بود ولیعهد «مرد این کار نیست» و تلاش شیخ خزعل نیز منتهی به نتیجه نشد. طبق برخی اسناد سیدضیاء به مذاکره با مقامات بریتانیایی حاضر در عراق پرداخت و تمایل ولیعهد مبنی بر تشکیل یک حکومت جدید در جنوب ایران را اعلام کرد که با مخالفت کرزن و حکومت هند مواجه شد.

پس از سقوط کابینه سیدضیاء، جمعی از اعیان، رجال و نمایندگان مجلس شورای ملی

بیانیه مفصلی تحت عنوان «بیان حقیقت» در ۳۱ خرداد ۱۳۰۰ منتشر ساختند و ضمن تمجید از رضاخان، به خرده گیری از اقدامات کابینه پرداختند. فیروز، مدرس، تدین و آشتیانی از جمله امضاء کنندگان بیانیه، و خواهان محاکمه و مجازات سیدضیاء و همدستان او بودند. آن ها همچنین از رضاخان سلب مسئولیت نموده و تمام گناهان را به دوش سیدضیاء گذارده و از رضاخان بخاطر ساقط کردن «حکومت سیدضیاء خائن و وطن فروش» تقدیر بعمل آوردند که نشانه نفوذ و شاید ترس ایشان از رضاخان بوده باشد. رضاخان در سالگرد کودتا بیانیه ای صادر نمود و در مورد سیدضیاء گفت «اشتباه نکنید، بعضی از اشخاص کوچکتر از آن بوده و هستند که یک اراده منظم نظامی را با اراده و عقیده خویش مربوط ساخته» و موفق به انجام کودتا شوند. با صدور این بیانیه، خواسته های مبتنی بر محاکمه سیدضیاء هم فروکش نمود. رضاخان در دوران سلطنت خود هر سال روز سوم اسفند را بمثابه عید و یک روز «نهضت ملی و نظامی ایران» برگزار می کرد اما به قول مستوفی «هیچیک از این تظاهرات لفظی و معنوی نتوانست این حقیقت را از خاطرها محو کند که عامل کودتا انگلیسی ها بوده اند»؛ بهار نیز در این مورد می گوید رضاخان از روزنامه نگاران می خواست «تنها او را سازمانده کودتای سوم حوت برشمارند و اخطار کرده بود: هر روزنامه ای که جز این بنویسد از برای میهن و افتخارات میهن توقیف خواهد شد». عده کمی هم به تمجید از سیدضیاء و کابینه او پرداختند. عارف قزوینی در تابستان ۱۳۰۱ قصیده ای نگاشت که در تصنیف چهارم آن آورده:

ای دست حق پشت و پناهت باز آ

وی توده ملت سپاهت باز آ

ایران سراسر پایمال از اشراف

دلالی نفت شمال از اشراف

کابینه ات از آن سیه شد نامش

بر هم زدی دست بد ایامشچشم آرزومند نگاهت باز آ

قربان کابینه سپاهت باز آ

آسایش و جاه و جلال از اشراف

ای بی شرف گیری گواهدت باز آ

هر روسیاهی را تو بودی دامش

منحل شد از چند اشتباهت باز آ

بذری فشاندی، تخمی نشاندی، رفتی نماندی

باز آ که تا گل روید از خرم گیاهت باز آ

البته بهار هم در مقام پاسخگویی به عارف تصنیفی نگاشت که قسمتی از آن بدین ترتیب است:

ای اجنبی پشت و پناهت باز آ

عارف به قربان نگاهت باز آ

حرص خیانت کاران مجنون کرد

بعد از سه ماه از مملکت بیرون کرد بدخواه ایران خیرخواهت باز آ

لعنت به کابینه سیاهت باز آ

دست طبیعت نقشه ات وارون کرد

اُردنگ سردار سپاهت، باز آ

از توشه و از حال تو ناساز، باز آ به صد ناز

تا سیلی ملت دهد مزد نگاهت، باز آ

ایپکیان ارمنی رئیس بلدیة، ماژور مسعودخان وزیر مشاور، کلنل کاظم خان سیاح با عده ای محافظ، سیدضیاء را همراهی کردند. او به خاطر بیماری - احتمالاً مصلحتی - مدت دو تا چهار ماه در بصره و بغداد توقف نمود. سپس عازم هندوستان شد. در کراچی، فرماندار ایالت گجرات از طرف نایب السلطنه هندوستان به او «ابلاغ کرد که در این موقع که در این کشور اضطراباتی هست توقف ایشان در هندوستان اقتضا ندارد و بهتر است آن سرزمین را ترک کند.» مخالفت کرزن با حضور سیدضیاء در هند بی تأثیر نبود، زیرا سیدضیاء قصد داشت با ولیعهد در بمبئی به تلاش برای بازگشت به ایران پردازند که کرزن از حکومت هند خواست به هیچ یک اجازه ندهند تا هند را پایگاه مانورهای سیاسی خود قرار دهند. سرانجام سیدضیاء بناچار بمبئی را ترک گفته و به سمت اروپا حرکت کرد. بدین ترتیب دور اول زندگی سیاسی پرماجرایی سیدضیاءالدین در ایران به پایان رسید.

فهرست منابع و مآخذ

- آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی. مترجمان: کاظم فیروزمنند، حسن شمس آوری، محسن مدیر شانه چی. چاپ چهارم. تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.

- آذری شهرضائی، رضا. سیدضیاءالدین طباطبائی و فلسطین. تهران، شیرازه، ۱۳۸۱.

- آوری، پیترو. تاریخ معاصر ایران. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. چاپ دوم. تهران، عطائی، ۱۳۶۹. ج ۱ و ۲.

- اتحادیه، منصوره. احزاب سیاسی در مجلس سوم. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱.

- بهار، ملک الشعرا. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱. ج ۱، (چاپ چهارم) و ج ۲ (چاپ دوم).

- پهلوی، محمدرضا. پاسخ به تاریخ. چاپ نهم. تهران، البرز، ۱۳۸۷.
- تبریزی شیرازی، محمدرضا. زندگانی سیاسی، اجتماعی سیدضیاءالدین طباطبائی و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی. تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۳.
- جمشیدی، اسماعیل. حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ آمده. تهران، زرین، ۱۳۷۳.
- حکیم الهی فریدنی، هدایت الله. اسرار سیاسی کودتا و زندگانی آقای سیدضیاءالدین طباطبائی. تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۲.
- ذوقی، ایرج. تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ. تهران، پاژنگ، ۱۳۶۸.
- زبده، حسین. مقالات آقاسیدضیاءالدین طباطبائی [مجموعه مقالات]. تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۲.
- زرگر، علی اصغر. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه. ترجمه کاوه بیات. تهران، پروین - معین، ۱۳۷۲.
- شجعی، زهرا. نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی. تهران، سخن، ج ۳، ۱۳۷۲.
- صباحی، هوشنگ. سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه. ترجمه پروانه ستاری. تهران، گفتار، ۱۳۷۹.
- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران. چاپ دوم. اصفهان، کمال، ج ۴-۳، ۱۳۶۳.
- صفائی، ابراهیم. زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹. بی جا، بی نا، ۱۳۵۳.
- عاقلی، باقر. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران. تهران، گفتار و علم، ج ۲، ۱۳۸۰.
- غنی، سیروس. ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها. ترجمه حسن کامشاد. تهران، نیلوفر، ۱۳۷۷.
- فوران، جان. مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی. ترجمه احمد تدین. تهران، رسا، ۱۳۷۷.
- کی استوان، حسین. سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم. تهران، روزنامه مظهر، ۱۳۲۷ (ج ۱) و ۱۳۲۹ (ج ۲).



- لوسونور، امیل. زمینه چینی های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹. ترجمه ولی الله شادان. تهران، اساطیر، ۱۳۷۳.
- متولی حقیقی، یوسف. از تبریز تا مشهد پژوهشی پیرامون زندگی و قیام کلنل محمدتقی خان پسیان. مشهد، بانک قلم، ۱۳۸۰.
- محبوبی اردکانی، حسین. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران. چاپ دوم. تهران، دانشگاه تهران، ج ۲، ۱۳۷۶.
- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران. چاپ پنجم. تهران، علمی، ج ۱، ۱۳۷۴.
- ملیکف، اس. استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران. ترجمه سیروس ایزدی. تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.
- مهدی نیا، جعفر. زندگی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبائی. تهران، امید فردا، ۱۳۸۰.
- مهرین، مهرداد. فرزند انقلاب ایران یا ترجمه حال آقای سیدضیاءالدین طباطبائی [روزنامه نگار شهیر و رئیس الوزرای اسبق ایران. تهران، نشر حزب وطن، بی تا.
- نیازمند، رضا. رضاشاه از تولد تا سلطنت. تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۸۱.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی. دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی. ترجمه حسن افشار. چاپ چهارم. تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۶.
- دیوان بهار (ملک الشعراء محمدتقی بهار). به اهتمام چهارزاد بهار. تهران، توس، ۱۳۸۰.
- دیوان عارف قزوینی (مجموعه آثار). تدوین محمدعلی سپانلو و مهدی اخوت. تهران، نگاه، ۱۳۸۱.
- بهزادی، علی. شبه خاطرات. تهران، زرین، ج ۱، ۱۳۷۵.
- دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی. چاپ ششم. تهران، عطار و فردوس، ج ۲ و ۴، ۱۳۷۱.
- سعیدی، خسرو. اللهیار صالح. تهران، طلایه، ج ۱، ۱۳۶۷.
- مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. چاپ سوم. تهران، زوار، ج ۲ و ۳، ۱۳۷۱.
- هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه). خاطرات و خطرات. چاپ ششم. تهران، زوار، ۱۳۸۵.
- خاطرات بالفور. ترجمه اسدالله علوی. تهران، زند، ۱۳۸۰.

- خاطرات و تألمات دكتر محمد مصدق. چاپ چهارم. تهران، علمى، ۱۳۶۵.

- نامه هاى دكتر مصدق. گردآورنده: محمد تركمان. چاپ دوم. تهران، هزاران، ج ۱، ۱۳۷۵.

- روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره ای. به کوشش محمدجواد مرادی نیا. تهران، شیرازه، ج ۲، ۱۳۸۲.
- اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹. گردآورندگان: حسن مرسلوند. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴.
- اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس. ترجمه جواد شیخ الاسلامی. تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاری، ج ۱ و ۳، ۱۳۷۳.
- سیدضیاءالدین طباطبائی به روایت اسناد ساواک. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۱.
- هیأت فوق العاده قفقازیه. به کوشش رضا آذری شهرضائی. تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
- پرتوی، کتابون. «سیاست خارجی منطقه ای کرملین در ایران (۱۸-۱۹۱۷)». فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال سوم، ش ۱۲، پائیز ۱۳۸۱.
- جمالزاده، سیدمحمدعلی. «تقریرات سیدضیاء و «کتاب سیاه» او»، آینده، سال ششم، ش ۱۲-۹، آذر و اسفند ۱۳۵۹. سال هفتم، ش ۳، خرداد ۱۳۶۰. سال هفتم، ش ۴، تیر ۱۳۶۰.
- شیخ الاسلامی، جواد. «نقدی بر تقریرات سیدضیاء». آینده، سال هفتم، ش ۱۲-۱۱ و بهمن و اسفند ۱۳۶۰.
- هاشم زاده محمدیه، عباس: «اسنادی نویافته از زندگانی سیدضیاءالدین طباطبائی یزدی». گنجینه اسناد، سال دوم، دفتر سوم و چهارم، پائیز و زمستان ۱۳۷۱.
- «مرد دوم». تهران مصور، ش ۱۱۲۲، ۱۴ اسفند ۱۳۴۳.

پانوشت ها

\* کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بجنورد.

۱. حکیم الهی فریدنی، اسرار سیاسی کودتا...، ص ۱۶

اسنادی نو یافته از زندگانی: ۲. جهت اطلاع از صورتجلسه محاکمه ن. ک به: عباس هاشم زاده محمدیه

، گنجینه اسناد، س ۲، دفتر سوم و چهارم، پائیز و زمستان ۱۳۷۱، ش ۷ و ۸، «سیدضیاءالدین طباطبائی یزدی

. صص ۱۳۲ تا ۱۳۴

۳. مهرین، فرزند انقلاب ایران یا ترجمه هال آقای سیدضیاءالدین طباطبایی [روز] نامه نگار شهیر و رئیس الوزرای

۹. - اسبق ایران، صص ۱

۴. صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳، ص ۶۲
۵. برق، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۱
۶. آذری شهرضایی، سیدضیاءالدین طباطبایی و فلسطین، ص ۲
۷. اتحادیه، احزاب سیاسی در مجلس سوم، ص ۱
۸. شجعی، نخبگان سیاسی ایران، ج ۳، صص ۱۰۷ و ۱۰۸
۹. رعد، س ۷، ش ۲۴۶، ص ۱
۱۰. آذری شهرضایی، هیات فوق العاده قفقازیه، صص ۲۶ و ۲۷
۱۱. روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره ای، ج ۱، ص ۵۶۱
۱۲. ملیکف، استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ص ۱۵
۱۳. زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه، ص ۴۷
۱۴. غنی، ایران برآمدن رضاخان بر افتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۷۹
۱۵. رعد، س ۱۰، ش ۱۴۲، صص ۱ و ۲
۱۶. روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۷۷
۱۷. ابطال الباطل، ص ۳۳
۱۸. صفائی، زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، ص ۲۰۳
۱۹. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، صص ۱۸۰ و ۱۸۱
۲۰. اسناد کابینه کودتای سوم اسفند، ص ۶
۲۱. آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۴۲۴
۲۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۱۴

۲۳. همانجا، ص ۱۶۸
۲۴. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۱۹۵
۲۵. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۲۷۰
۲۶. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۵۱
۲۷. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱، ص ۵۱
۲۸. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۸۷
۲۹. صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، پیشگفتار.
- ۱۸۱ - ۳۰. همانجا، صص ۱۸۲
۳۱. شجیعی، نخبگان سیاسی ایران، ج ۳، ص ۱۲۴
۳۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۶۴
- ۱۱۰ - ۳۳. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، صص ۱۱۱
۳۴. آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۴۲۳
۳۵. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، صص ۷۷ تا ۷۹
- ۲۴۵ - ۳۶. صفائی، زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، صص ۲۴۶
- ۲۴۸ - ۳۷. همانجا، صص ۲۴۹
۳۸. فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۰۲
۳۹. سیدضیاءالدین طباطبایی به روایت اسناد ساواک، ص هجده.
۴۰. ذوقی، تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ، ص ۴۶۴
۴۱. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۶۶
- ۲۹۱ - ۴۲. مهدی نیا، زندگی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبایی، صص ۲۹۲

۴۳. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۶۱

۴۴. غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۱۸۰. البته مولف از یاد برده که س یدضیاء نیز تا

لحظه ورود قزاق ها به تهران ملبس به لباس روحانیون بوده است.

ص: ۵۲۱

۴۵. مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، صص ۲۰۵

۴۶. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۲۹۹

۴۷. خاطرات بالفور، ص ۲۰۶

۴۸. ذوقی، تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ، ص ۴۶۴

۴۹. رک: نیازمند، رضا شاه از تولد تا سلطنت.

آینده، ش ۳، ص ۲۱۰، «او» کتاب سیاه «تقریرات سیدضیاء و»: ۵۰. سیدمحمدعلی جمال زاده

۵۱. بهزادی، شبه خاطرات، ص ۳۷۳

۲۳۱ - ۵۲. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، صص ۲۳۲

۵۳. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۳۲۵

آینده، س ۷، ش ۴، تیر ۱۳۶۰، ص ۲۹۲، «او» کتاب سیاه «تقریرات سیدضیاء و»: ۵۴. سیدمحمدعلی جمال زاده

۵۵. از جمله ن. ک به: بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۸۹

۵۶. حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، ج ۱، ص ۴۵

۵۷. غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۲۲۲

۵۸. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۰۶

۵. مهر ۱۳۲۲، ص ۱، ۵۹. رعد امروز، س ۱، ش ۱

۶۰. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۳۲۸

ص ۲۰، «مرد دوم». ۶۱.

۶۲. صدر هاشمی، تاریخ جرائد و مجلات ایران، ج ۱، ص ۲۷

۶۳. بهزادی، شبه خاطرات، ص ۳۸۰



۶۴. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۸۹.
۶۵. بهزادی، شبه خاطرات، ص ۳۷۹.
۶۶. غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۲۲۶.
۶۷. دیوان بهار (ملک الشعرا محمدتقی بهار)، ج ۱، صص ۳۴۵ تا ۳۴۸.
- ۱۸۳ - ۶۸. صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاخان، صص ۱۸۴.
- این سند به نقل از روزنامه های ۶۹ - ۶۲ - ۱۳۳۹ G. اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، سند ۳۲ انگلیسی در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۲۱ م. / ۳۰ فروردین ۱۳۰۰ می باشد.
۷۰. صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ص ۱۹۰.
- ص ۲۴، «مرد دوم» ۷۱.
۷۲. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، ص ۲۳۷.
۷۳. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۲۳۷.
۷۴. لوسوئور، زمینه چینی های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ص ۱۳۸.
۷۵. جهت تفصیل بیانیه ن. ک. به: تبریزی شیرازی، زندگانی سیاسی - اجتماعی سیدضیاءالدین طباطبایی و ...، صص ۱۴۳ تا ۱۴۷.
۷۶. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۳۹.
۷۷. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۹۰.
۷۸. لوسوئور، زمینه چینی های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ص ۱۴۲.
- ۱۱، بهمن و اسفند ۱۳۶۰، ص ۷۹۸ - آینده، س ۷، ش ۱۲، «نقدی بر تقریرات سیدضیاء»: ۷۹. جواد شیخ الاسلامی
۸۰. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۹۴.
۸۱. جمشیدی، حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ آمده، ص ۲۱۹.

۸۲. نامه های دکتر مصدق، ج ۱، ص ۴۲

۳۶ - ۸۳. متولی حقیقی، از تبریز تا مشهد، پژوهشی پیرامون زندگی و قیام کلنل محمدتقی خان پسیان، صص ۳۷

۸۴. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۷۰

۸۵. متولی حقیقی، از تبریز تا مشهد، ص ۴۶
۸۶. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۳۴۴
۸۷. عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۲، ص ۹۶۲
۸۸. اسناد کابینه کودتای سوم اسفند، ص ۶
۸۹. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، ص ۲۳۵
۹۰. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۱، ص ۳۰۶
۹۱. خاطرات بالفور، ص ۱۲۸
- ۵۵ - ۹۲. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، صص ۵۶
- ص ۶۵، «(۱۹۱۷ - سیاست خارجی منطقه ای کرملین در ایران (۷۸)»: ۹۳. کتایون پرتوی
- ۱۸۹ - ۹۴. جهت ملاحظه مفاد قرارداد ن.ک به: مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، صص ۱۹۰
۹۵. زبده، مقالات آقاسیدضیاءالدین طباطبایی، [مجموعه مقالات]، ص ۱۰. کتاب دارای ۲۸ مقاله است که ۳ مورد آن نوشته سیدضیاء و مابقی نوشته هواداران وی می باشد.
۹۶. لوسوئور، زمین‌چینیهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ص ۱۴۵
۹۷. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، ص ۲۳۴
۹۸. فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۰۴. رضاخان بعدها از این قرارداد جهت شکست میرزا کوچک خان سود جست.
۹۹. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، ص ۲۴۰
۱۰۰. تبریزی شیرازی، زندگانی سیاسی، اجتماعی سیدضیاءالدین طباطبایی و...، ص ۱۷۶
- ۹، آذر و اسفند - آینده، س ۶، ش ۱۲، «او» «کتاب سیاه» تقریرات سیدضیاء و: ۱۰۱. سیدمحمدعلی جمال زاده

۱۳۵۹، ص ۷۴۳

۱۰۲. خاطرات بالفور، ص ۲۰۵

۱۰۳. غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۲۲۴

۱۰۴. اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، ص ۲۳۱

۱۰۵. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، صص ۳۷۰ و ۳۷۲

۱۰۶-۳۵۰. همان، صص ۳۵۱

۱۰۷. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۲، ص ۱۳۵

۱۰۸. مهرین، فرزند انقلاب ایران، ص ۶۰

۱۰۹. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۲، ص ۱۳۶

۱۱۰-۴۹۰. آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۱، صص ۴۹۱

۱۱۱. ملیکف، استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ص ۳۵

۱۱۲. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، ص ۲۳۹

۱۱۳. اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، ص ۲۳۶

۱۱۴. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۱۰۲

۱۱۵. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۳۱۱

۱۱۶. خاطرات بالفور، ص ۲۰۵

۱۱۷. سعیدی، اللهیار صالح، ج ۱، ص ۴۶

۱۱۸. سعیدی، اللهیار صالح، ج ۱، ص ۴۶

۱۱۹. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، صص ۳۳۱ تا ۳۳۳. درگیری لفظی دیگری نیز در مراسم سیزده نوروز

۱۳۰۰ تکرار شد، ن.ک: دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۶۲

۱۲۰. صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ص ۲۲۵

۱۲۱. غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۲۳۹

۳۰۱-۱۲۲. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، صص ۳۰۲

- ۱۲۳ . بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۱۰۲
- ۳۸۵ - ۱۲۴ . بهزادی، شبه خاطرات، صص ۳۸۶
- ۱۲۵ . صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ص ۲۲۶
- ۱۲۶ . همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۳۳۳
- ۱۲۷ . کی استوان، سیاست موازنه منفی، ج ۱، ص ۴۷
- ۱۲۸ . بهزادی، شبه خاطرات، ص ۳۸۷
- ۱۲۹ . صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ص ۲۲۶ . محمدرضا پهلوی نیز بر این نکته تأکید کرده است .
- ن.ک: پهلوی، پاسخ به تاریخ، ص ۴۳
- ۱۳۰ . بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۱۰۰
- ۱۳۱ . جمشیدی، حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ آمده، ص ۲۱۸
- ۱۴۹ - ۱۳۲ . بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۲، صص ۱۵۰
- ۱۳۳ . غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۲۴۹
- ۱۳۴ . جهت مطالعه بیانیه ن.ک: مدرس و مجلس، صص ۹۵ تا ۶۴
- ۱۳۵ . بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، صص ۱۸۵ تا ۱۸۸
- ۱۳۶ . رک: مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳
- ۱۳۷ . ملیکف، استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ص ۴۳
- ۱۳۸ . دیوان عارف قزوینی (مجموعه آثار)، صص ۳۵۵ تا ۳۵۷
- ۵۸۴ - ۱۳۹ . دیوان بهار، ج ۲، صص ۵۸۶
- ۶۵ - ۱۴۰ . مهرین، فرزند انقلاب ایران، صص ۶۶

۱۴۱. غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۲۴۹

**مسئله نفت و نقش آن در روابط ایران و انگلیس**





از سال ۱۳۱۳ق/۱۸۹۶م تا ۱۳۳۲ق/۱۹۱۴م (با تکیه بر امتیاز داری)

مصطفی ملایی\*

### چکیده

گسترش نفوذ سیاسی انگلیس در ایران بعد از عقد معاهده پاریس (۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م) و استقلال افغانستان، مقدمه بدست آوردن امتیازات اقتصادی بزرگی برای اتباع آن دولت بود. امتیازاتی که اهداف دولت انگلیس یعنی نفوذ سیاسی هر چه بیشتر در ایران را به دنبال داشت. واگذاری امتیاز ناموفق تأسیس خط آهن و استخراج کلیه معادن ایران به مدت هفتاد سال از جانب ناصرالدین شاه به «بارون جولوس دو رویترا» از اتباع انگلیس و سپس واگذاری امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی به فرد مزبور از اینگونه موارد می باشد. اما بزرگترین و مهمترین موفقیت دولت انگلیس جهت نفوذ سیاسی هر چه بیشتر در امور داخلی ایران در دوره مظفرالدینشاه و در امتیاز نفتی داری رقم خورد. امتیازی که براساس آن قرارداد، استخراج نفت ایران به استثنای پنج استان شمالی کشور، به مدت ۶۰ سال به ویلیام ناکس داری از اتباع انگلیس واگذار شد (۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م).

این امتیاز که واگذاری آن با حمایت دولت انگلیس انجام پذیرفت نمونه بارزی از سیاست شوم و استعماری امپریالیزم انگلیس در راستای دخالت هر چه بیشتر در امور ایران و تضعیف دولت مرکزی بود که پیامدهای خیانت بار آن در ایران در طول جنگ جهانی اول کاملاً آشکار است. در این تحقیق سعی بر آنست تا با تکیه بر امتیاز داری به بررسی مسئله

نفت و نقش آن در روابط ایران و انگلیس از سال ۱۳۱۳ ق. / ۱۸۹۶ م. تا ۱۳۳۲ ق. / ۱۹۱۴ م پرداخته شود.

#### مقدمه

پس از عقد معاهده پاریس (۱۲۷۳ ق / ۱۸۵۷ م) که با دخالت انگلستان هرات به کلی از ایران مجزی و افغانستان هم به اسم استقلال از تحت تابعیت و حمایت پادشاهان ایران بیرون رفت، نفوذ سیاسی انگلستان در ایران آغاز شد و همین مقدمه بدست آوردن امتیازات اقتصادی بزرگی برای اتباع آن دولت گردید.

ناصرالدینشاه قاجار در سال ۱۲۸۹ ق / ۱۸۷۲ م امتیاز تأسیس خط آهن، استخراج کلیه معادن ایران (غیر از معادن فلزات قیمتی و احجار کریمه) و زغال سنگ و نفت را به مدت هفتاد سال به شخصی موسوم به «بارون جولیس دو رویترا» که به تابعیت بریتانیا درآمده بود واگذاشت. این اقدام شاه چنان غیرمترقبه و عجیب بود که محافل سیاسی و اقتصادی آن روز جهان را به حیرت انداخت؛ چرا که هرگز معقول نبود چنین امتیازی به شخصی که دارای هیچگونه سرمایه، تخصص، استعداد و تجهیزات فنی نبود اعطا شود. ولی وقتی به دقت به حوادث سیاسی آن ایام در دنیا بنگریم و دامنه عملیاتی را که رویترا در قرارداد تعهد کرده بود در نظر بگیریم، یقین می‌نمائیم که کمپانی از حمایت دولت انگلیس برخوردار بوده است. بلافاصله دربار روسیه عدم رضایت خود را از این امتیاز صریحاً به اطلاع شاه رساند. ناصرالدین شاه چون افکار عمومی مردم ایران را نیز با اعطای آن امتیاز مخالف دید امتیاز مزبور را لغو کرد. رویترا در برابر لغو امتیاز مزبور، امتیاز تأسیس بانک شاهی ایران (بانک شاهنشاهی) را از شاه دریافت نمود. کمی بعد شاه امتیاز استخراج کلیه معادن ایران (غیر از طلا و نقره و احجار کریمه) و از آن جمله معادن نفت را نیز برای مدت ۶۰ سال به بانک مزبور (رویترا) داد.

بانک شاهنشاهی ایران پس از کسب امتیاز استخراج معادن ایران، طبق اختیاری که بنابر مفاد امتیازنامه به او داده شده بود، حقوقی را که برای استخراج و بهره برداری معادن ایران داشت، به یک شرکت انگلیسی موسوم به «شرکت معادن ایران» واگذار کرد. شرکت مزبور تحقیقات علمی خود را برای کشف معادن ایران آغاز کرد. ضمناً کارشناسان شرکت کاوش‌های نفتی خود را در سمنان، دالکی و جزیره قشم شروع

کردند؛ اما حفاریهای انجام شده به نفت نرسید. اقدامات شرکت تا ده سال مهلت مقرر در امتیازنامه در مورد نفت بدون اخذ نتیجه دنبال شد و چون به مرحله بهره برداری از نفت نرسید، بر طبق مفاد امتیازنامه، حق شرکت درباره نفت خودبخود ملغی گردید.

#### قرارداد امتیاز داری

مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ق/۱۸۹۶م به سلطنت ایران رسید. اولین امتیازی که در دوره سلطنت او در حوزه نفت به بیگانگان داده شد، امتیاز داری بود. این امتیاز به یک تبعه انگلیس به نام ویلیام ناکس داری و گذار شد.

کسب این امتیاز توسط داری بدین ترتیب بود که پس از انتشار مقاله ای از مسیو دمرگان، باستانشناس فرانسوی، در مجله معادن چاپ پاریس که شرحی مفصل راجع به وجود نفت در غرب و جنوب غربی ایران نگاشته بود، شخصی به نام کتابچی خان، از ارامنه ایران، که متصدی اداره گمرکات بود، در نمایشگاه پاریس طی ملاقات خود با سر هنری دراموندولف (Sir H. Drummond Wolff) وزیرمختار سابق بریتانیا در ایران، ضمن اشاره به مقاله دمرگان از وی خواست تا سرمایه داران انگلیسی را به وی معرفی نماید تا او آنها را تشویق به کسب امتیاز نفت از ایران نماید. دراموندولف نیز ویلیام ناکس داری را به او معرفی کرد؛ کسی که هرگز به ایران سفر نکرد. تشویق های دراموندولف و گفتگو با کتابچی خان، داری را مصمم ساخت تا برای حصول اطمینان از وجود منابع نفت در ایران، دو نفر مهندس زمین شناس بنام های برلز و دالتون را روانه ایران کند. حاصل تحقیقات و مطالعات این کارشناسان در محل، وجود منابع نفتی را در صفحات غرب و جنوب غربی ایران مورد تأیید قرار داد. داری پس از اطمینان از وجود منابع نفت در ایران، ماریوت نماینده خود را همراه با کتابچی خان برای تحصیل امتیاز نفت به ایران فرستاد.

سر آرتور هاردینگ (Sir Arthur Hardinge) وزیرمختار بریتانیا در تهران در «خاطرات سیاسی» خود می نویسد: «در هنگام مأموریتم در ایران وظیفه داشتم تا امتیاز نفت جنوب ایران را برای یکی از اتباع انگلیس تحصیل نمایم».

ماریوت، توصیه نامه ای نیز از دراموندولف برای هاردینگ به همراه داشت که در آن به کسب امتیاز نفت برای داری سفارش شده بود. هاردینگ که به اهمیت کسب چنین امتیازی برای یکی از اتباع انگلیسی پی برده و آنرا برای امپراطوری بریتانیا حائز اهمیت

و حیاتی قلمداد می کرد، فعالیت خود را برای نیل به مقصود و تحصیل امتیاز شروع کرد و در این راه از هیچ کوششی فروگذاری نکرد. در واقع دولت بریتانیا می خواست بزرگترین بخش ایران، زیر نفوذ سیاسی آن دولت باشد و بطور مسلم یک شرکت انگلیسی هم که در همان منطقه نفوذ انگلستان فعالیت کند موجب توسعه نفوذ آن دولت می شد.

هاردینگ با تشویق و تحریک امین السلطان (اتابک اعظم) از او خواست با پیشنهاد داری مبنی بر اعطای امتیاز نفت موافقت شود. از طرف دیگر کتابچی خان نیز به علت موقعیتش در محافل درباری ایران و دوستی اش با امین السلطان به ماریوت کمک کرد. هاردینگ برای اینکه امتیاز مزبور با مخالفت روسها روبرو نشود، به ماریوت نماینده داری پیشنهاد کرد پنج استان شمالی ایران را از مناطق پیشنهادی خود حذف کند. نماینده مزبور به توصیه کتابچی خان و با کمک هاردینگ مبلغی پول به عنوان رشوه به مظفردالدین شاه و امین السلطان پرداخت کرد. سرانجام امتیازنامه داری در تاریخ ۹ صفر ۱۳۱۹ ق/ ۲۸ مه ۱۹۰۱ م برای مدت ۶۰ سال و در قبال پرداخت ۱۶ درصد سود برای ایران به عنوان حق الامتیاز امضاء شد. قلمرو امتیاز داری بالغ بر ۷۷۰.۰۰۰ کیلومتر مربع می شد. این مساحت، برابر با مجموع مساحت کشورهای فرانسه، سوئیس، بلژیک، لوکزامبورگ و هلند و کمی بیشتر از مساحت تمام تگزاس می شد. امتیاز نامه به صحنه شاه، امضاء و مهر امین السلطان صدراعظم، میرزانصرالله خان مشیرالدوله و نظام الدین غفاری مهندس الممالک رسید و حوزه عمل و اختیار آن سراسر خاک ایران به استثنای ایالات خراسان، مازندران، استرآباد (گرگان کنونی) و آذربایجان بود. انگلیسی ها با این اقدام و کسب یک امتیاز مهم، از نفوذ روسها به مناطق جنوبی ایران و خلیج فارس جلوگیری کردند. به موجب فصول هشتم، نهم و شانزدهم امتیازنامه، داری تعهد کرده بود ظرف مدت دو سال پس از عقد امتیاز، شرکتی برای بهره برداری از امتیاز مزبور تشکیل دهد و بیست هزار لیره نقد و معادل بیست هزار لیره سهام پرداخت شده شرکت مزبور را به دولت ایران تسلیم کند. داری پس از امضای قرارداد به لرد لنداون، وزیر خارجه بریتانیا می نویسد:

... مايلم صميمانه ترين تشكرات خويش را به حضور آن لرد معظم به خاطر خدماتی که برایم انجام داده اید تقدیم کنم... امیدوارم این سرمایه گذاری به نفع بازرگانی بریتانیا

و نفوذ بریتانیا در کشور ایران باشد... می خواهم تقاضای ادامه حمایت و مساعدت دولت اعلیحضرت را نموده...

آغاز عملیات استخراج نفت و تشکیل شرکت بهره برداری اولیه

چند ماه پس از امضای امتیازنامه، داریسی چند حفار لهستانی استخدام کرد و با مقداری لوازم و اثاثیه به چاه سرخ واقع در شمال قصرشیرین اعزام کرد. در سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م گاز نفت در عمق ۵۰۷ متری پدیدار و متعاقب آن نفت مختصری هم بدست آمد. چاه دوم هم مدتی بعد در عمق مشابهی به نفت رسید، ولی چون مقدار نفت آنها ناچیز و ادامه عملیات اقتصادی نبود، تصمیم گرفته شد چاه سرخ را رها کرده و در نقاط جنوبی به کاوش پردازند. طبق ماده شانزده امتیازنامه، داریسی شرکتی در سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م. با سرمایه ۶۰۰ هزار لیره تشکیل داد که نام آن را «شرکت بهره برداری اولیه» گذاشت و سهامی را که تعهد کرده بود تسلیم و بیست هزار لیره نقد را هم به دولت ایران پرداخت. پس از سه سال تلاش و کوشش بی حاصل و تحمل مخارج سنگین، داریسی درصدد فروش امتیاز خود برآمد. هر چند از طرف شرکتهای نفتی فرانسوی، آلمانی و آمریکائی پیشنهادهائی جهت خرید امتیاز داده شد، اما او علاقه زیادی به معامله با بیگانگان نداشت.

شرکت سندیکای امتیازات

در سال ۱۳۲۲ ق/۱۹۰۴م انتخاب دریا سالار لرد فیشر به فرماندهی نیروی دریائی انگلیس، طرحهای داریسی و خریداران امتیاز او را درهم ریخت. لرد فیشر در طول خدمت متمادی خود در دریاداری انگلیس به این نتیجه رسیده بود که باید سوخت بحریه جنگی انگلیس از زغال سنگ به نفت تبدیل گردد. او که شنیده بود داریسی درصدد فروش امتیاز خود است، هیأتی را مأمور کرد تا امتیاز مزبور را برای دولت انگلیس خریداری نماید؛ اما این امر مخالف اصول کلی کشور و دولت بریتانیا بود؛ چرا که دخالت دولت در امور بازرگانی ممنوع بود. لرد فیشر در این ایام از موقعیت خود نهایت استفاده را کرد تا با یاری داریسی، بزرگترین خدمت را به امپراطوری کشورش بریتانیا کرده باشد. تصمیمی که گرفته شد این بود که از سرمایه های بخش خصوصی انگلیس برای این مورد استفاده

شود. بنابراین جریان امر با «لرد استراتکونا» (Lord Strathcona) یکی از سرمایه داران انگلیس و رئیس شرکت نفت انگلیسی برمه در میان گذاشته شد. در سال ۱۳۲۳ق/ ۱۹۰۵م طی قراردادی با شرکت انگلیسی برمه، شرکت جدیدی با نام «سندیکا امتیازات» در شهر گلاسکو تشکیل گردید که تمامی سهام شرکت بهره برداری اولیه را خریداری کرد. صاحبان سهام شرکت جدید عبارت بودند از داری و شرکت نفت برمه به ریاست لرد استراتکونا. به دنبال امضای این موافقتنامه دولت انگلستان نیز آمادگی خود را برای پشتیبانی از کاوشهای نفتی در ایران به طور غیررسمی اعلام کرد. سندیکا امیدوار بود در صورتی که شاه ایران و یا دولت روسیه در جهت لغو یا مداخله در امتیاز اقدامی انجام دهند، از حمایت کشور سلطنتی انگلستان برخوردار باشد. وزارت امور خارجه انگلیس به درخواست سندیکا پاسخ استادانه و چند پهلو داد:

روشن است که برای صدور بیانیه معین و اعلام حمایت در مورد یک قرارداد فرضی وجود ندارد، اما مشتریان سندیکا و یا هر شرکت انگلیسی که در این رابطه تشکیل شود و بخواهد در اجرای امتیاز نفت اقدام کند، می تواند از حمایت دولت انگلیس برخوردار باشد و حمایت از یک تبعه انگلستان همیشه مورد نظر دولت و کشور سلطنتی انگلستان بوده است.

شرکت سندیکا، کاوش نفت در ایران را از منطقه چاه سرخ به ماماتین در نزدیکی رامهرمز واقع در شمال اهواز که به ساحل خلیج فارس و دریای عمان نزدیکتر بود، منتقل کرد. در اینجا شروع به حفر دو چاه گمانه شد که هیچکدام به نفت نرسید. همین که در ماماتین نتیجه مطلوب به دست نیامد، تصمیم گرفته شد چاه های دیگری در میدان نفتون (مسجد سلیمان) حفر نمایند. مسیو دمرگان باستانشناس فرانسوی در گزارشهای خود ذکری از این نقطه که در میان تپه های خاک بختیاری واقع بود، نموده و گفته بود در سر راه بین المیر و شوشر جایی به نام میدان نفتون هست که علائم ظاهری نفت در آنجا هویدا و خرابه های آتشکده ای نیز در آنجا موجود است که اهالی به نام مسجد سلیمان می شناسند. عملیات مسجد سلیمان ادامه پیدا کرد؛ و پس از سه سال تلاش و حفاری، بالاخره در تاریخ ۵ خرداد ۱۲۸۷ش/ ۲۶ مه ۱۹۰۸م بنا به گفته سرآرنولد ویلسون (Sir Arnold Wilson) در سفرنامه خود، ساعت ۴ بامداد، نفت در عمق ۱۱۸۰ فوتی از چاه فوران کرد و سر چارلز مارلینگ (Sir Charls marlink)

وزیرمختار بریتانیا در تهران خبر آن را به لندن مخابره کرد.

### شرکت نفت انگلیس و ایران (APOC)

در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م «شرکت نفت برمه» که از آن پس ذی نفع اصلی بود با سرمایه دو میلیون لیره استرلینگ، سازمان جدیدی به نام «شرکت نفت انگلیس و ایران» (APOC) تأسیس کرد که جانشین شرکت سندیکای امتیازات شد. به دنبال حفر چاه های متعدد در مسجدسلیمان، خط لوله ای هم از مسجدسلیمان تا آبادان، محل احداث پالایشگاه کشیده شد. طول این لوله که کار احداث آن در سال ۱۳۲۹ ق / ۱۹۱۱م به پایان رسید، قریب به چهل فرسخ (۱۳۰ کیلومتر) بود و سالانه ۴۰۰ هزار تن ظرفیت انتقال نفت داشت. انگلستان، تعدادی سرباز هندی تحت فرماندهی «آرنولد ویلسون» افسر انگلیسی در ظاهر برای محافظت از کنسولگری انگلیس در اهواز، و در واقع برای حفاظت از تأسیسات شرکت نفت، به ایران اعزام کرد. بعدها شرکت مزبور برای ادامه و توسعه عملیات خود طی قراردادهائی با رؤسا و خوانین بختیاری، زمین های مورد نیاز را که متعلق به ایالات و عشایر بختیاری بود، از آنها خریداری نمود. همچنین شرکت برای حفظ تأسیسات، چاهها و لوله های نفتی یک سلسله قراردادهای دیگری هم با رؤسای بختیاری به امضاء رسانید. چون به موجب قرارداد جداگانه هر کمپانی که در داخل اراضی بختیاری برای استخراج نفت تأسیس شود باید صدی سه به خوانین بختیاری بدهد، برای تسهیل عملیات این قرارداد، یک شرکت امدادیه با سرمایه ۴۰۰ هزار لیره انگلیسی تأسیس شد موسوم به «شرکت نفت بختیاری» تا عملیات را به مابقی اراضی بختیاری توسعه دهد.

شرکت نفت انگلیس و ایران، قراردادهائی نیز در خوزستان با شیخ خزعل داشت. سرپرسی کاکس سرکنسول بریتانیا در بوشهر، مأمور مذاکره با خزعل گردید. او در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م ضمن عقد قراردادی با شیخ خزعل، یک میل مربع از اراضی آبادان را که برای ایجاد پالایشگاه مورد نیاز شرکت بود از خزعل خریداری نمود. خزعل موافقت کرد با دریافت مبلغ ۶۵۰۰ لیره در سال که برای مدت ده سال به او پیش پرداخت می شد، حفاظت از تأسیسات، لوله ها و امنیت منطقه را عهده دار شود. همچنین او مبلغ ده هزار لیره نیز از شرکت نفت انگلیس و ایران و در واقع از دولت انگلیس به عنوان وام دریافت داشت

دولت انگلیس حقوق خزعل و جانشینان وی را بر محمره تضمین کرد.

دولت ایران اینگونه قراردادها و موافقت نامه های کمپانی نفت انگلیس و ایران با خوانین بختیاری و شیخ خزعل را عملی در جهت تضعیف حکومت مرکزی ایران قلمداد می کرد، اما از آنجایی که خود نیز عاجز از اجرای تعهدات خود جهت تأمین امنیت و حراست از تأسیسات شرکت بود، کمپانی ناگزیر از کنار آمدن با رؤسا و شیوخ مقتدر قبایل و عشایر منطقه بود.

دخالت دولت بریتانیا در سیاست کلی و خط مشی شرکت نفت انگلیس و ایران

دولت انگلیس در سال ۱۳۳۱ ق/ ۱۹۱۳م طرح لرد فیشر، یعنی تبدیل سوخت کشتیهای جنگی از زغال سنگ به نفت را به مرحله اجرا درآورد. اما قبل از هر چیزی دریاداری انگلیس باید اطمینان حاصل می کرد که منابع نفتی موجود، قادر به تأمین نفت مورد نیاز بحریه در زمان جنگ و صلح می باشد. به دستور سر وینستون چرچیل، لرد اول دریاداری بریتانیا، کمیسیون مخصوصی مأمور بررسی و مطالعه در این مورد شد. کمیسیون مزبور به ریاست لرد فیشر، شروع به کار کرده، هیأتی از کارشناسان را تحت ریاست دریاسالار ادmond اسلید (Edmund Slade) به همراهی سر جان کادمن (Sir John Cadman) جهت تحقیقات لازم روانه ایران ساخت. گزارش حاصل از تحقیقات سه ماهه هیأت مزبور در ایران بدین قرار بود: اولاً- منابع نفتی موجود تأمین نیازهای سوختی وزارت دریاداری انگلیس را برای مدتهای مدید کفایت خواهد کرد. ثانیاً اگر شرکت در کنترل ما باشد، خواهد توانست نیازهای نیروی دریائی ما را با قیمت مناسب تأمین کند و اگر امتیاز مزبور به دست بیگانگان بیفتد فاجعه به بار خواهد آمد. ثالثاً توصیه شده بود دولت انگلیس به شرکت نفت ایران و انگلیس جهت بهره برداری از همه منابع نفتی در منطقه ای وسیع کمک مالی نموده و شرط اعطای کمک مالی هم آن باشد که دولت بریتانیا در سیاست کلی شرکت و تعیین خط مشی آن سهیم بوده و مستقیماً دخالت نماید. پس از آن وزارت دریاداری انگلیس در سال ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴م قراردادی با شرکت نفت ایران و انگلیس منعقد ساخت که به موجب آن دولت انگلیس با دو میلیون و دویست هزار لیره سرمایه گذاری و تصاحب ۵۱ درصد سهام شرکت، بزرگترین سهامدار آن و دارای حق نظارت کامل بر شرکت گردید. این مسئله با مفاد امتیازنامه



مخالف و منافعی با استقلال و حاکمیت ایران بود و علاوه بر آنکه موجب اعتراضات شدید رسمی دولت و مخالفت مطبوعات و مردم ایران گردید؛ حتی مخالفت حزب کارگر بریتانیا را نیز علیه دولت محافظه کار برانگیخت. دولت ایران از طریق وزارت امور خارجه به این امر اعتراض کرد؛ ولی سفارت بریتانیا در تهران جواب داد این معامله فقط ترتیبی برای فروش نفت است و به هیچ وجه دولت انگلیس نه در اداره امور شرکت و نه در روابط تجاری و سیاسی شرکت با دولت ایران دخالتی نخواهد داشت. اما حقیقت غیر از این بود.

دولت انگلیس به موجب قرارداد فوق با شرکت نفت ایران و انگلیس، دو مدیر برای شرکت انتخاب کرد تا مسئولیت حفظ و تأمین منافع دولت انگلیس را عهده دار باشند. این دو مدیر دولتی درباره مسائل مربوط به خط مشی کلی شرکت، تغییر سهام و تغییر وضعیت شرکت و مسائل مربوط به انجام و اجرای قراردادهای جاری با درياداری از حق ویژه و تو برخوردار بودند. شرکت نفت ایران و انگلیس نیز متعهد شده بود همواره به صورت یک شرکت کاملاً مستقل انگلیسی باقی مانده و مدیران آن انگلیسی و محل استقرار دفتر مرکزی آن نیز در انگلستان باشد. قرارداد بین دولت انگلیس و شرکت نفت ایران و انگلیس به مجلس مبعوثان آن کشور تقدیم شد. چرچیل، در دفاع از قرارداد و تشریح سیاست نفتی دولت انگلیس گفت: «هدف ما اینست که منافع انگلیس در مناطق نفت خیز ایران حفظ شود و تا آنجا که ممکن است آن را توسعه دهیم». او در ادامه افزود:

سیاست نفتی ما دو هدف را تعقیب می کند، هدف نهائی و غائی آنست که وزارت درياداری انگلیس مستقلاً مالک و تولید کننده سوخت مایع مورد نیاز خود باشد؛ ما باید مالک یا به هر قیمتی که شده کنترل کننده مایع نفتی یا حداقل قسمتی از تولیدات نفتی که مورد نیاز ما است، باشیم.

چرچیل در آخر گفت: «بدین ترتیب ما در تمام این منطقه عظیم (ایران) قدرت تنظیم و هدایت گسترش و رشد را طبق منافع ملی و منافع نیروی دریائی خود بدست می آوریم». در نهایت دفاعیات چرچیل و دیگر نمایندگان مجلس عوام مؤثر واقع شده و پارلمان انگلیس با اکثریت قاطع ۲۵۴ رأی موافق در برابر ۱۸ رأی مخالف، قرارداد مزبور را تصویب کرد و به این ترتیب دولت انگلیس به صورت عمده ترین سهامدار

شرکت نفت ایران و انگلیس در آمد، و با عقد قرارداد خرید نفت از شرکت مزبور و تعیین مدیران شرکت در حقیقت سیاست عمومی شرکت و در نتیجه سیاست نفت ایران را در دست گرفت. پس از آن شرکت نفت ایران و انگلیس به صورت بازوی پر قدرت سیاسی و اقتصادی امپریالیزم انگلیس و وسیله مستمر اعمال نفوذ و مداخله بریتانیا در ایران و منطقه درآمد. تغییر و تحولات شرکت نفت نه تنها نارضایتی مردم ایران بلکه اعتراضات حزب کارگر انگلیس را نیز در پی داشت. شیخ محمد خیابانی در یکی از نطق های پرهیجان خود در تبریز چنین گفت:

امتیازی که به داری داده شد نباید منتقل به دولت امپراطوری انگلستان بشود که موجب پریشانیها و نگرانیهای ایران بوده است. این معامله نادرست و خائنه بوده زیرا دولت انگلستان هیچگاه توفیق نمی یافت چنین امتیازی را مستقیماً از دولت ایران تحصیل کند و بنابراین داری را به میان آورد که او را وسیله تحصیل امتیاز قرار داده و صورت شوم امپریالیزم خود را پشت سر او پنهان دارد، این عمل خدعه آمیز و نادرست و حيله گرانه بوده است.

در سال ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴م در یکی از جلسات مجلس مبعوثان انگلیس، رمزی مک دونالد (Ramsay Mc Donald) پیشوای حزب کارگر ضمن نطقی شدید به سیاست دولت بریتانیا حمله کرد و گفت:

سیاست شرکت نفت در ایران روش استعماری دارد و به استقلال ایران لطمه وارد می آورد زیرا شرکت بوسیله پرداختهایی که به بختیارها و عربهای خوزستان می نماید تا اموال وی را حفظ نمایند قدرت حکومت مرکزی را متزلزل می سازد و حکومتهای خان خانی و ایلی را ترویج می نماید. من به دولت پیشنهاد می کنم که از چنین سیاست امپریالیستی دست بردارد و دولت مرکزی ایران را تقویت نماید تا دولت ایران مسئولیت حفظ اموال شرکت را به عهده گرفته و در آینده واقعی پیش نیاید که دخالت دولت انگلیس را در امور داخلی ایران ایجاب نماید.

اما در همان جلسه سر ادوارد گری (Sir Edward Grey)، وزیر خارجه انگلیس، به حمایت از مداخلات (سیاسی، اقتصادی و نظامی) مستقیم انگلیس در ایران پرداخته و اعلام کرد برای حفاظت از چاهها و لوله های نفت و برقراری مستمر و مداوم جریان نفت، دولت بریتانیا «در وهله اول با کمک مالی به عشایر و کمک دولت ایران سعی در

حفاظت از منافع خود خواهد کرد و اگر چنانچه این اقدام نتیجه بخش نباشد دو تیپ از نیروهای خود را به ایران اعزام خواهد کرد...».

پیش بینی های مک دونالد درست از کار درآمد؛ به طوری که بعدها مسئله نفت ایران، حفظ هندوستان را که ارجح مصالح بریتانیا محسوب می شد، تحت الشعاع قرار داد و دیگر ایران و بخصوص جنوب ایران به عنوان سپر دفاعی و منطقه حائل برای حفظ هندوستان مطرح نبود، بلکه حفظ و حراست از جنوب ایران حتی با دخالت نظامی مستقیم سربازان انگلیسی هدف اصلی سیاست دولت انگلستان بود. اینگونه مداخلات دولت انگلیس در ایران در جریان جنگ جهانی اول باعث تقسیم ایران بین روس و انگلیس و جلوگیری از پرداخت حق الامتیاز نفت به دولت ایران شد. بطوریکه هنگامی که نیروهای انگلیسی قسمت عمده ای از ایران را اشغال کرده و خسارات فراوان به این کشور و ملت ایران وارد می ساختند، در برابر اعتراض ایران به شرکت نفت مبنی بر تخلف از پرداخت حق الامتیاز، این شرکت مدعی شد چون دولت ایران نتوانسته است امنیت را در خوزستان برقرار سازد شرکت متضرر شده و نمی تواند حق الامتیاز بپردازد. اما حقیقت امر این بود که شرکت، یعنی عامل سیاست امپریالیزم بریتانیا، به جای آنکه در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه نفت خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که دل خوانین بختیاری و سران متنفذ خوزستان مانند شیخ خزعل را به دست آورد و از آنان نیروئی در برابر نیروی حکومت ملی مشروطه ایران بوجود آورد تا هم از تجاوز احتمالی آنان به منطقه نفت در امان بماند و هم دولت مرکزی ایران را ضعیف وانمود کند؛ اما حساب سازی شرکت نفت انگلیس برای دولت ایران، خاصه پیش کشیدن مسئله خسارت ناشی از عدم امنیت که آن نیز ناشی از جنگ جهانی اول و نقض بیطرفی ایران از جانب انگلیس بود به قدری بی شرمانه و دور از مروت و جوانمردی است که نمی توان حدی بر آن تصور کرد.

فهرست منابع و مآخذ

- اسناد بایگانی وزارت امور خارجه، سند نمره ۶ و ۷، پوشه ۸. کارتن ۲۲، ۱۳۲۴ ق.

- جمالزاده، محمدعلی، (۱۳۷۶)، گنج شایگان، اوضاع اقتصادی ایران، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار.

- دولونه، ژاک و شارلیه، ژان میشل، (۱۳۶۹)، اسرار نفت، ترجمه ژاله عالیخانی، تهران، نشر خامه.
- شرکت ملی نفت ایران، (۱۳۴۴)، کتاب سفید، تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، بی جا، شرکت ملی نفت ایران.
- شوادران، بنجامین، (۱۳۵۲)، خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- عباسی شهنی، دانش، (۱۳۷۴)، تاریخ مسجد سلیمان، تهران، نشر هیرمند.
- علم، مصطفی، (۱۳۷۱)، نفت، قدرت و اصول، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، انتشارات اطلاعات.
- فاتح، مصطفی، (۱۳۳۵)، پنجاه سال نفت ایران، تهران، نشر چهر.
- کاظم زاده، فیروز، (۱۳۵۴)، روس و انگلیس در ایران (۱۹۱۴-۱۸۶۴م) ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لسانی، ابوالفضل، (۱۳۲۹)، طلای سیاه یا بلای ایران، تهران، بی نا.
- موحد، محمدعلی، (۱۳۵۷)، نفت ما و مسائل حقوقی آن، تهران، انتشارات خوارزمی.
- نایبان، جلیل، (۱۳۷۸)، پژوهشی در مسائل سیاسی تاریخی نفت در ایران، تهران، انتشارات ثارالله.
- ویلسون، آرنولد، (۱۳۶۳)، سفرنامه ویلسون یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران، ترجمه سعادت نوری، تهران، نشر وحید.
- هاردینگ، سر آرتور، (۱۳۷۰)، خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، انتشارات کیهان.
- همیلتون، آدرین، (۱۳۷۳)، نفت پادشاه قدرت، ترجمه محمود طلوع مکانیک، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- یرگین، دانیل، (۱۳۸۰)، غنیمت، داستان پرماجرای نفت از آغاز تا امروز، ترجمه اکبر تبریزی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- یعقوبی نژاد، علی (۱۳۷۳)، رئیس نفت، تهران، انتشارات یادواره کتاب.



ص: ۵۳۷

پانوشت ها

\* کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه تهران.

- ۳۴-۱. فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲۴۵؛ نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، صص ۳۹
۲. لسانی، ۱۳۲۹ ش، ص ۷
- ۲۹؛ شوادران، ۱۳۵۲ ش، ص ۱۲ - ۳. موحد، ۱۳۵۷ ش، صص ۳۰
- ۳۹-۴. نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۴۸؛ لسانی، ۱۳۲۹ ش، صص ۴۰
۵. فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲۴۹
۶. کتاب سفید، تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، ۱۳۴۴ ش، ص ۲
۷. یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، ص ۳۹
- ۱۴۲-۸. یرگین، ۱۳۸۰ ش، صص ۱۴۳
- ۴۲-۹. یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۴۳
۱۰. هاردینگ، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۸۶
- ۱۸۸؛ یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۴۹ - ۱۱. هاردینگ، ۱۳۷۰ ش، صص ۱۸۹
۱۲. نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۷۳
۱۳. هاردینگ، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۸۷؛ همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۶
۱۴. کتاب سفید، تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، ۱۳۴۴ ش، ص ۲؛ همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۶
۱۵. دولونه، ژاک و شارلیه، ژان میشل، ۱۳۶۹ ش، ص ۵۰
۱۶. جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۰
۱۷. کاظم زاده، ۱۳۵۴ ش، ص ۲

۱۸. کتاب سفید، تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، ۱۳۴۴ ش، ص ۵؛ یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۴۵

۱۹. علم، ۱۳۷۱ ش، ص ۳۰

۵۲-۷۱؛ یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۵۸-۲۰. عباسی شهنی، ۱۳۷۴ ش، صص ۷۳

۲۱. جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۰؛ نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۷۴

۱۵-۲۲. همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۷؛ شوادران، ۱۳۵۲ ش، صص ۱۶

۵۸-۲۳. همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۷؛ یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۵۹

۱۳۲۴-۱۳۶۷، VI، ۱۹۸۲، Ferrier، ق؛ ۷۰، ۲۴. سند نمره ۷

۲۵. نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ص ۷۷

۵۹-۲۶. یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۶۰

۱۳۲۴ ق.، ۲۷. سند نمره ۶

۷۵-۹۶؛ یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۷۶-۲۸. عباسی شهنی، ۱۳۷۴ ش، صص ۱۰۰

۲۹. ویلسون، ۱۳۶۳ ش، ص ۵۵؛ یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۵۶

۳۰. نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۷۹؛ لسانی، ۱۳۲۹ ش، ص ۵۶

۳۱. جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۱؛ یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۳۸

۳۶-۳۲. ویلسون، ۱۳۶۳ ش، صص ۳۷

۱۰۸-۱۰۷، ۸۱-۳۳. یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، ص ۶۷؛ عباسی شهنی، ۱۳۷۴ ش، صص ۸۶

۳۴. جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۰

۳۵. نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۱۶۳؛ شوادران، ۱۳۵۲ ش، ص ۱۸

۱۶-۳۶. شوادران، ۱۳۵۲ ش، صص ۱۷

۳۷. یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۷۳؛ همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۰۱

۳۸. نایبیان؛ ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۸۲

۳۲-۳۹. جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۱؛ موحد، ۱۳۵۷ ش، صص ۳۳-۳۲؛ Ferrier, ۱۹۸۲. V۱, PP۱۷۰-۱۷۲.



۴۰. همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۰۱؛ یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۷۴

۴۱. نایبان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۸۳

۴۲. نایبان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۸۳

۴۳. فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲۶۴

۱۷۵-۴۴. یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۷۷

۱۷۵-۴۵. یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۷۷

۴۶. فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲۶۵

۲۶۶-۴۷. فاتح، ۱۳۳۵ ش، صص ۲۶۷

۴۸. فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲

**انهدام نیروی دریایی ایران در جنگ جهانی دوم به دست انگلیس**

### دلایل حمله به ایران و اشغال آن

یک روز پس از شروع جنگ جهانی دوم، محمود جم نخست وزیر ایران در بیانیه ای اعلام کرد: «در این موقع که متأسفانه نایره جنگ در اروپا مشتعل گردیده است، دولت شاهنشاهی ایران به موجب این بیانیه تصمیم خود را به اطلاع عموم می ساند که در این کارزار بی طرفی خود را محفوظ خواهد داشت.»

حمله آلمان در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/ اول تیر ۱۳۲۰ به شوروی، باعث شد شوروی وارد گروه متفقین شود. در این هنگام روسیه در مقابل حملات ارتش آلمان، به اسلحه، مهمات و دارو احتیاج ضروری داشت؛ و انگلستان به دنبال راهی برای حمل کالاهای مورد نیاز ارتش شوروی بود.

در آن موقع ۴ راه مهم دریایی وجود داشت:

۱. راه ولادی وستک در خاور دور؛ این راه بدلیل بعد مسافت ۱۱۰۰۰ کیلومتری از جبهه های جنگ قابل قبول نبود. مهمتر اینکه چون آمریکا و ژاپن در جنگ بودند مسیر کشتی های آمریکایی در اقیانوس آرام تا رسیدن به بنادر خاور دور شوروی خطرناک و ناامن بود.

۲. راه آرخانگلسک؛ این راه بعلت سرما در بیشتر اوقات سال یخ می بست و حمل و نقل مشکل بود.

۳. راه مورمانسک؛ به دلیل آنکه راه آهن مورمانسک به لنینگراد در اشغال آلمان بود، نمی شد از این راه برای حمل کالاهای مورد نیاز روسیه استفاده کرد.

۴. راه خلیج فارس و ایران؛ ایران بهترین مسیری بود که انگلیسی ها از آن می توانستند برای حمل مهمات به روسیه استفاده کنند. آنها می توانستند از طریق راه آهن جنوب به شمال کالاهای مورد نیاز را به روسیه ارسال کنند و نیز از نفت ایران برای تأمین سوخت مورد نیاز خود استفاده کنند.

۱۷ ژوئیه ۱۹۴۱ میلادی/۱۳۲۰ شمسی، در مورد حمله به ایران میان نمایندگان انگلیس و شوروی توافق و هماهنگی بوجود آمد.

در این زمان تنها بهانه انگلیسی ها برای حمله به ایران حضور هفتصدوپنجاه نفر آلمانی بود که در کارخانه های دولتی، راه آهن و ساخت کارخانه ذوب آهن مشغول بودند.

بنابراین دولت انگلستان در تیر ماه ۱۳۲۰ از دولت ایران خواست هرچه سریع تر چهار پنجم آلمانی های شاغل در ایران را اخراج نماید.

اما دولت ایران جواب داد رفتار اتباع آلمانی در ایران تحت کنترل مأموران شهربانی کشور قرار دارد و از نظر حفظ سیاست بی طرفی، شدیداً مراقب اعمال و رفتار کارشناسان آلمانی هستند و حضور کارشناسان برای انجام دادن خدمات و کارهایی که به آنها محول شده است، ضروری است و دولت ایران نمی تواند به سرعت جانشینی برای کارشناسان آلمانی پیدا کند. با این پاسخ، متفقین بهانه ای را که می خواستند پیدا کردند و مشغول تدارکات نظامی برای حمله به ایران شدند.

در سحرگاه روز سوم شهریور ۱۳۲۹/بیست و پنج اوت ۱۹۴۱ نیروهای انگلیس و شوروی از غرب و جنوب و شمال وارد خاک ایران شدند. به نظر می رسد رضاشاه در آن زمان دچار سردرگمی شده بود و نمی دانست بین متفقین و آلمان کدام را انتخاب کند و متأسفانه مشاوران او نیز اطلاعات درستی در اختیار او نمی گذاشتند. اگرچه اشغال ایران یکی از اهداف اصلی انگلیسیها بود و آنها تحت هر شرایطی ایران را اشغال می کردند، اما اگر رضاشاه با آنها همراه می شد ممکن بود خسارات و صدمات کمتری به ایران وارد شود. اما رضاشاه که مسحور پیروزی های سریع و پیشروی برق آسای ارتش رایش سوم در خاک شوروی بود، با اعلام سیاست بی طرفی مرتکب اشتباه محاسبه

گردید و هشدارهای انگلستان و روسیه را نادیده گرفت. در نتیجه متفقین که حاضر نبودند به بهای شکست در برابر ارتش آلمان، بی طرفی ایران را حفظ کنند، نیروهای خود را از شمال (شوروی) و غرب و جنوب (انگلیس) وارد خاک ایران کردند.

با ورود متفقین به ایران در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ و دستور رضا شاه مبنی بر ترک مقاومت در ششم شهریور، ارتش رضاشاه یکباره فروریخت و تنها مقاومتی که در این زمان شد، مقاومت نیروی دریایی ایران به فرماندهی دریادار غلامعلی بایندر بود که چند ساعت مانع پیشروی نیروهای انگلیسی در جنوب ایران شد.

حمله به بنادر جنوب (شاهپور، آبادان، خرمشهر، بوشهر) و نیروی دریایی با پرتاب یک موشک سبز رنگ از ناو انگلیسی در اروندرود که نشانه شروع جنگ بود آغاز شد.

#### حمله به بندر شاهپور

طبق قوانین بین المللی اگر در زمان جنگ هر یک از کشتی های غیرنظامی دشمن از ورود به بنادر خود احساس خطر کنند، می توانند به یکی از کشورهای بی طرف پناهنده شوند. هنگامی که آلمان به لهستان حمله کرد و متفقین وارد جنگ شدند، پنج کشتی آلمانی که در آبهای خلیج فارس بودند، به بندر شاهپور پناهنده شدند و شش ماه بعد از آن سه کشتی ایتالیایی نیز به این بندر پناهنده شدند. چون ممکن بود افراد کشتی های پناهنده دست به اقداماتی بزنند که باعث نقض بی طرفی ایران شود، به دستور دریاسالار بایندر، ناو سیمرغ به فرماندهی نوسروان جعفر فرونی و ناو شهباز به فرماندهی نوسروان فرج الله رسایی مأمور حفاظت از تأسیسات نفتی و مراقبت از کشتی های پناهنده شدند.

دریادار بایندر به نوسروان رسایی دستور داده بود اگر کشتی های آلمانی و ایتالیایی بخواهند در بندر شاهپور تظاهراتی کنند، فوراً جلوی آنها گرفته شود. هنگامی که پاریس به دست آلمان افتاد، کارکنان کشتی های آلمانی به مناسبت این پیروزی خواستند با برافراشتن پرچم های مخصوص جشن، ابراز شادی کنند؛ ولی یک گروه مسلح به فرماندهی نوابان یکم رسولی به دستور نوسروان (بعدها دریابد) فرج الله رسایی، پرچمهای جشن را پایین آوردند. تمام اجناس و کالاهایی که به کشتی های آلمانی و ایتالیایی وارد یا خارج می شد، دقیقاً مورد بررسی قرار می گرفت. به نقل از دریابد رسایی دو زمین فوتبال در بندر شاهپور درست شده بود و هنگامی که کارکنان کشتی های انگلیسی برای بازی وارد زمین می شدند،

کارکنان نیروی دریایی بین دو زمین قرار می گرفتند تا امکان هیچ گونه برخوردی بین آنان بوجود نیاید.

با وجود این اقدامات در ساعت چهار بامداد روز سوم شهریور آرامش بندر شاهپور با حمله ناوهای انگلیسی و شلیک توپ های این ناوها به هم زده شد. یادداشت مشترک انگلیس و شوروی توسط سفیران این دو کشور در ساعت چهار صبح روز سوم شهریور به علی منصور نخست وزیر ایران داده شد؛ و درست در همان ساعت بندرشاهپور مورد حمله ناوهای انگلیس قرار گرفت. با در نظر گرفتن سرعت ناوهای انگلیسی و فاصله دهانه خورموسی تا بندرشاهپور می توان گفت ناوهای انگلیسی از حدود ساعت یازده شب دوم شهریور، یعنی پنج ساعت قبل از اولتیماتوم، وارد آبهای ایران شده بودند.

چگونگی حمله ناوگان انگلیسی به بندرشاهپور از زبان ناسروان جعفر فزونی فرمانده ناو سیمرخ از این قرار است:

روزهای گرم و شبهای پر از شرجه داشتیم، هوا مرطوب بود و مه شدید تا ساعتی از روز دریا را می پوشاند، ساعت چهار بامداد روز سوم شهریور ۱۳۲۰ بود، من و ناسروان رسایی در عرشه کشتی خوابیده بودیم، بهتر است بگویم دراز کشیده بودیم؛ چون در آن گرمای خفه کننده خواب به چشمانمان راه نمی یافت. درست یادم نیست چه ساعتی بود، ولی همین قدر می دانم که ساعت از چهار صبح گذشته بود که مهنای پاس به نام مهنای ناصر نعمان آمد و خبر داد که در محوطه بندرشاهپور سر و صداهایی است. خیلی زود متوجه شدیم که صدای شلیک اسلحه می باشد. وضع قرار گرفتن کشتی ها طوری بود که ناوهای شهباز و سیمرخ بین کشتی های آلمانی و ایتالیایی قرار گرفته بودند. بهتر بگویم اول پنج کشتی آلمانی هر یک به فاصله تقریبی یک مایل از یکدیگر پهلو گرفته بودند. آن سوی ما سه کشتی ایتالیایی قرار گرفته بودند. به این ترتیب کشتی های آلمانی زودتر از ناوها و کشتی های ایتالیایی و ناوهای شاهنشاهی شهباز و سیمرخ مورد حمله ناگهانی ناوهای انگلیسی قرار گرفتند. انگلیسی ها برای مبارزه با ۱۱ واحد مستقر در بندرشاهپور (پنج کشتی آلمانی و سه کشتی ایتالیایی و ناوهای شاهنشاهی شهباز و سیمرخ و حوض شناور)، ۱۶ ناو مجهز انگلیسی و استرالیایی را وارد میدان کرده بودند. طبق رسوم و قوانین دریایی در چنین مواقعی که خطر برای کشتی قطعی است فرمانده کشتی برای اینکه کشتی به دست دشمن نیفتد آن را منفجر می نماید و از بین می برد. انگلیسی ها با یورش های ناگهانی موفق

شدند سه کشتی آلمانی را سالم بگیرند، ولی دو کشتی دیگر آلمانی و سه کشتی ایتالیایی به دست کارکنان منفجر شدند، و ما که مواد منفجره برای انهدام ناوها نداشتیم تصمیم گرفتیم با استفاده از بنزین ناوها را منفجر کنیم، ولی ناگهان خود را در محاصره سربازان انگلیسی دیدیم و از آنجایی که ناوهای ما برای تعمیر سالیانه به تعمیرگاههایشان [= تعمیرگاه های انگلیسی ها] رفته بودند، از این رو [انگلیسی ها] از همه سوراخ و سنبه های آنها خبر داشتند. به طوری که بلافاصله پس از تصرف کشتی نقاط حساس آن را اشغال کردند. ما را به عنوان اسیر جنگی دستگیر کردند.

ناو شهbaz به سبب آسیبی که به پروانه و سایر قسمتهای آن وارد شد به طور کلی خراب گردید. اما ناو سیمرغ و حوض شناور، که در کرانه این بندر لنگر انداخته بود، و کشتی های پناهنده آلمانی و ایتالیایی، به تصرف نیروهای انگلیسی درآمدند.

نیروهای انگلیسی بعد از تصرف ناوها، برای تصرف تأسیسات بندری خود را آماده کردند. این تأسیسات که تحت فرماندهی ناخدا یکم عبدالله ظلی بود، بدون مقاومت در برابر نیروهای انگلیسی تسلیم و در نتیجه تمام بندر شاهپور به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد. افراد پادگان نیروی دریایی بندر شاهپور ۱۴۰ نفر بودند که عده زیادی از آنها شهید و بقیه اسیر شدند.

در بندر شاهپور که در شبهای قبل از سوم شهریور چراغهای بندر خاموش می شد، در شب حمله چراغها تا صبح روشن بود. روشن بودن این چراغها به ۱۳ فروند ناوهای جنگی انگلیسی، استرالیایی و هندی امکان داد تا راه خود را در تاریکی شب تشخیص داده و به آسانی وارد لنگرگاه بندر شاهپور شوند و خود را به ۸ فروند کشتی تجارتي آلمانی و ایتالیایی که به ایران پناهنده شده بودند و دو فروند ناو جنگی ایرانی که مأمور حفاظت بندرگاه شاپور و کشتیهای تجارتي بودند، برسانند و همه آن ها را خلع سلاح کنند. در آن زمان، ورود به لنگرگاه بندر شاهپور در تاریکی شب بدون برخورداری از نور چراغ برای هدایت کشتیها غیر عملی بود.

روشن نگه داشتن چراغ های بندر شاهپور کار عوامل انگلیس ها بود.

حمله به آبادان

در آن زمان آبادان مرکز تأسیسات نفتی و محل سوخت گیری کليه ناوهای ایرانی

بود. ناو پلنگ برای حفاظت از تأسیسات نفتی در کنار یکی از اسکله های این بندر پهلو گرفته بود. فرماندهی این ناو بر عهده ناخدا سوم میلانیا بود و ناوبان یکم کهنمویی مسئول قسمت توپخانه و ناوبان یکم ریاضی مسئول امور هدایت این ناوها بود.

در روز دوم شهریور، یک ناو انگلیسی وارد آبهای آبادان شد و در نزدیکی ناو پلنگ پهلو گرفت. معمولاً رسم بر این است که اگر دو کشتی از دو کشور مختلف در کنار هم پهلو می گرفتند، فرمانده ناو قوی تر آجودانش را به ملاقات فرمانده ناو دیگر می فرستد و بعد از این ملاقات، فرمانده ناو برای ملاقات فرمانده ناو قوی تر می رود و بعد از آن فرمانده ناو قوی تر به ناو او می رود. روز دوم شهریور که آجودان فرمانده ناو انگلیسی به دیدن ناخدا میلانیا رفت، ناخدا میلانیا طبق رسم معمول به دیدار فرمانده ناو انگلیسی رفت و پس از دیدار از فرمانده ناو انگلیسی و انجام تشریفات وقتی تصمیم به برگشت گرفت، فرمانده ناو انگلیسی به او گفت که امروز نمی تواند برای بازدید از ناوهای ایرانی بیاید و فردا برای بازدید خواهد آمد. ناخدا میلانیا بعد از بازگشت به ناو پلنگ در مورد تشریفات بازدید فرمانده ناو انگلیسی از ناو پلنگ به کارکنان ناو برای انجام مراسم دستورهایی داد.

در ساعت چهار بامداد سوم شهریور هنگامی که ناوهای انگلیسی به فرماندهی سرهنگ آدامس به کشتی های آلمانی، ایتالیایی و ایرانی در بندر شاهپور حمله کردند، در همان موقع فرمانده ناو انگلیسی با شلیک ناگهانی به ناو پلنگ حمله کرد، در این موقع ناخدا میلانیا در عرشه ناو خوابیده بود. ناوبان یکم کهنمویی فرمانده توپخانه ناو، در کنار توپخانه استراحت می کرد. ناوبان یکم ریاضی در قسمت عقب ناو مشغول کشیک و انجام وظیفه بود و نگهبانان ناو هر کدام سر پست های خود بودند و بقیه افراد هم در روی عرشه کشتی خوابیده بودند.

بعد از حمله ناگهانی به ناو پلنگ، ناخدا میلانیا به افسران و افراد خود دستور داد در محل های جنگی خود قرار بگیرند، اما شلیک توپ های انگلیسی آنقدر زیاد بود که در همان لحظه اول قدرت هر اقدامی از افسران و افراد ناو گرفته شد، و اغلب افراد کشته یا زخمی شدند. ناوبان ریاضی که مشغول کشیک بود، هدف خمپاره های ناو انگلیسی قرار گرفت و در همان لحظه شهید شد. ناوبان یکم کهنمویی بر اثر شلیک خمپاره یک دست خود را از دست داد و در حالی که با دست دیگر قصد روشن کردن

توپ ها را داشت با اصابت یک خمپاره دیگر به شهادت رسید.

در حمله هواپیماهای انگلیسی به ناو پلنگ، قسمت پایین ناو که محل نگهداری مسلسل ها بود منفجر شد و ناو پلنگ بر اثر برخورد گلوله های دشمن سوراخ شد. ناخدا میلانین ناچار شد دستور تخلیه ناو را صادر کند، چند لحظه به غرق شدن ناو پلنگ باقی نمانده بود که افرادی که در ناو بودند جسد ناوبان کهنمویی و ناوبان ریاضی و سایر کشته شدگان و مجروحان و خود ناخدا میلانین که زخمی شده بود را از ناو خارج کردند و ناو پلنگ در مقابل چشمان آنها در آب های اروندرود غرق شد.

ناخدا میلانین که زخمی شده بود، در بیمارستان شرکت نفت ایران و انگلیس بستری شد. اما چون از حمله ناگهانی و ناجوانمردی انگلیسی ها ناراحت بود قبول نکرد در این بیمارستان بستری شود. لذا مجبور شدند او را به تهران ببرند و در شرایط آن زمان و اشغال ایران چهل و هشت ساعت طول کشید تا به تهران برسد؛ و به علت جراحات زیاد به شهادت رسید. تمام افسران ناو پلنگ به جز ستوان دوم وهاب زادگان، که در مرخصی بود، شهید شدند و از مهنایان و ملوانان تعداد کمی زنده ماند.

#### حمله به بندر خرمشهر

انگلیسی ها از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس، اطلاعات کاملی از وضع نیروی دریایی داشتند و چند روز قبل از حمله، شرکت نفت عمق رودخانه کارون در محل لنگرگاه ناوهای ایرانی را اندازه گیری کرده بود. همچنین انگلیسی ها در سازمان نیروی دریایی ایران عواملی داشتند که از طریق آنها به مقدار اسلحه و مهمات و قدرت دفاعی نیروی دریایی پی برده بودند. به همین جهت بود که فقط یک ناو برای حمله به نیروی دریایی ایران در خرمشهر فرستاده بودند. این ناو، شبانه خود را از بندر بصره به دهانه کارون و مقابل مرکز نیروی دریایی جنوب رسانیده بود و در ساعت ۳۰/۴ بامداد روز سوم شهریور، بیست دقیقه بعد از حمله ناوهای انگلیسی به بندر آبادان، بندر خرمشهر به صورت ناگهانی مورد حمله ناو انگلیسی قرار گرفت. در بندر خرمشهر ناوهای ببر، شاهرخ، هما و کشتی یدک بر لنگر انداخته بودند.

چون یکی از اهداف اصلی انگلیسیها نابودی نیروی دریایی جوان ایران بود، از مدتها پیش به افراد و جاسوسان خود در جنوب دستور داده بودند که اطلاعات کاملی از اوضاع



نیروی دریایی ایران کسب کنند. به همین دلیل به راحتی توانستند سه پایگاه مهم دریایی نیروی دریایی ایران را اشغال کنند. به نظر می‌رسد آنها به طور برنامه‌ریزی شده ابتدا به بندر شاهپور که کشتی‌های پناهنده آلمانی و ایتالیایی در آنجا بودند حمله کردند و سپس به آبادان برای حفاظت از تأسیسات نفتی رفتند و بعد از آن مرکز نیروی دریایی یعنی خرمشهر را مورد حمله قرار دادند.

در نخستین حمله ناو انگلیسی به بندر خرمشهر، ناو بیر مورد حمله قرار گرفت و در آبهای خلیج فارس غرق شد.

دریادار بایندر فرمانده نیروی دریایی جنوب در این زمان در منزل خود بود. وی بعد از شنیدن خبر حمله به نیروی دریایی و غرق شدن ناو بیر، همراه سروان مکران نژاد تلاش کرد خود را به خرمشهر برساند تا سربازان مستقر در آنجا را برای دفاع آماده کند؛ اما در مقابل اداره بی سیم خرمشهر مورد حمله تانک‌های انگلیسی قرار گرفت و همراه سروان مکران نژاد به شهادت رسید.

چگونگی حمله به بندر خرمشهر در کتاب ۲۵۰۰ سال بر روی دریاها، که بخشی از خاطرات یکی از افسران نیروی دریایی است، چنین است:

... من نیز عازم منزل خود که نزدیک محوطه نیروی دریایی و در سر راه کوت شیخ واقع بود شدم، فوراً لباس پوشیده و برای خواب روی بام منزل رفتم و خوابیدم. ناگاه گماشته‌ام را دیدم که با عجله مرا صدا می‌کرد و می‌گفت: سرکار از دور صدای تیراندازی با توپ می‌آید. سراسیمه برخاستم، فکر کردم که باز هم مانند چند روز پیش هواپیمای ناشناسی بر فراز آبادان مشاهده شده و ناو پلنگ که در اسکله شماره ۱۱ آبادان پهلو گرفته بسوی آن هواپیما تیراندازی می‌کند. هنوز به این فکرم سروصورتی نداده بودم که محوطه نیروی دریایی روشن شد و صدای شلیک توپ در همان نزدیکی گوشه‌هایم را سخت متأثر ساخت. باز هم خیال کردم که هواپیمایی در آسمان خرمشهر دیده شده و ناو بیر آن هواپیما را هدف قرار داده است. با شتاب از روی بام پایین آمده و تفنگ شکاری خود را با مقداری فشنگ در اختیار گماشته گذاشتم. خواستم چراغ را روشن کنم تا لباس بپوشم، ولی متأسفانه برق نبود و بنظر می‌آمد جریان برق در تمام خرمشهر و محوطه نیروی دریایی قطع شده است. پس از خروج از منزل، در مقابل اسکله شرکت نفت مشاهده گردید که یکی از افسران ناو شاهنشاهی بیر (ناوبان یکم

احمد عظیمی) با عده ای از نایان وظیفه که برای تمرین تیراندازی در محوطه بی سیم می خواستند به آن طرف رودخانه کارون بروند از وسط راه برگشته اند. آن افسر به من اشاره کرد که روی زمین دراز بکشم و خود را پنهان سازم، افرادی که برای تیراندازی می خواستند بروند، در داخل کرجی کارون کاملاً خود را مخفی ساخته بودند. ناگهان رگبار مسلسل سنگین شیشه های منزل مجاور را در هم شکسته و موجب تعجب من شد. افسر نامبرده با افراد خود در اسکله شرکت نفت پیاده شده و خود را پنهان ساختند. بطوری که افسر مزبور می گفت هواپیمایی در میان نبوده، بلکه یک کشتی جنگی انگلیسی به ناو ببر یا نیرومندترین واحد نیروی دریایی ایران حمله کرده و آنرا آتش زده است. بلافاصله با آن افسر به سمت محوطه نیروی دریایی روان شدیم و افراد نیز به دنبال ما روی زمین می خزیدند. صدای شیپور آشوب از سربازخانه نیروی دریایی شنیده می شد. با هزار زحمت به سربازخانه رسیدیم. رییس ستاد نیروی دریایی مرحوم ناخدا نصرالله قندی به اتفاق سر افسر نگهبان (ناوسروان علی زند) و افسر نگهبان (ستوان یکم سعید مبصر) و فرماندهان گروه دریایی ناوبان یکم سیف الله آهنین و ناوبان یکم ابوالحسن فاطمی و همچنین مدیر ماشین ناو ببر سروان مهندس رضا نوربخش در سرباز خانه بودند. ما برای کسب تکلیف، خود را به رئیس ستاد معرفی کردیم. ایشان دستور دادند افراد فوراً اسلحه بگیرند و آماده دفاع شوند. ضمناً به سروان نوربخش و ناوبان یکم عظیمی تأکید کرد که هرچه زودتر خود را به ناو ببر که همچنان می سوخت برسانند و سعی کنند تا بلکه موفق به خاموش کردن آتش در روی ناو مزبور بشوند. لذا دو افسر اخیرالذکر به سمت ناو ببر رفتند، ولی چون خاموش کردن ناو میسر نبوده و استفاده از توپخانه و مسلسل های ناو مذکور، به علت آنکه در زیر آتش ناو انگلیسی قرار گرفته و با شدت می سوخت عملی نبود، ناچار برای جلوگیری از سرایت آتش سوزی به مخازن مهمات که ممکن بود به کلی محوطه نیروی دریایی را از بین برد، دو افسر مزبور شیرهای مخصوص غرق کردن مهمات ناوها را با دشواری فراوان گشودند و در نتیجه آب رودخانه با فشار زیاد در مدت بسیار کوتاهی مخازن مهمات را پر کرده و بدین ترتیب کشتی نیمه غرق گردید. فرماندهان گروهان های دریایی هر کدام به نوبه خود افرادشان را مسلح کرده (البته فرصت آن نبود که نایان لباس بپوشند و هر کدام با زیرپیراهن و شلوار تفنگ و فشنگ گرفته و به راه می افتادند و در حرکت لباس

می پوشیدند) و آنها را در پشت نرده های ساحلی محوطه نیروی دریایی مستقر ساختند. این افراد در نزدیکی نرده ها موضع گرفتند و آماده تیراندازی شدند. عده دیگری از ناویان برای آنکه مبادا اشخاص غیرنظامی از ساحل عراق به محوطه نیروی دریایی هجوم بیاورند در کنار ساحل اروندرود مستقر گردیدند. در این موقع من با ناوبان یکم آهنین در وسط محوطه نزدیک مجسمه رضا شاه قدم می زدیم، البته گاه و بیگاه بسوی ما تیراندازی می شد ولی افراد ما با کمال شهامت مواضع خود را حفظ می کردند و ناو انگلیسی از اروندرود داخل رودخانه کارون شده و تقریباً به مقابل ناو ببر که به حالت نیمه غرق می سوخت رسیده بود. یک کشتی حامل نیروی انگلیسی به ظرفیت ۵۰۰۰ تن در مقابل گمرک در ساحل عراق لنگر انداخته بود. ناو انگلیسی در کارون آرام آرام پیش می رفت و در ضمن هر دو طرف ساحل رود را زیر آتش سنگین مسلسل های خود گرفته بود. من مجدداً از محوطه به سربازخانه برگشتم. رئیس ستاد نیرو همچنان در سربازخانه بود و به افراد دستور می داد که به سوی ناو انگلیسی تیراندازی کنند. ضمناً سربازخانه هم زیر رگبار مسلسل های ناو انگلیسی که دیروز هنگام عبور از اروندرود به خاک ایران سلام کرده و ادای احترام نموده بود قرار داشت. همچنین نارنجک های زیادی از طرف ناو مزبور به سربازخانه پرتاب می شد که به محض برخورد به زمین در نقاط مختلف سربازخانه منفجر شده و ایجاد رعب و وحشت می نمودند. رگبار مسلسل مخزن آب آشامیدنی را که بین سربازخانه و تعمیرگاه جای داشت سوراخ سوراخ کرده و آب تصفیه که با هزار زحمت برای رفع احتیاج افراد و ساکنین محوطه نیروی دریایی تهیه شده بود به شدت خارج می شد. سینه ناوچه هایی که داخل کارون به اسکله چسبیده بودند به سمت رودخانه بهمن شیر بود و لذا با توپ کوچکی که در قسمت جلو داشتند نمی توانستند به ناو انگلیسی که از دهانه کارون داخل شده بود تیراندازی نمایند و لذا رئیس ستاد نیروی دریایی به سمت ناوچه ها روان شد که برای تیراندازی دستوراتی به آنها بدهد و برای آنکه مورد اصابت رگبار مسلسل ناو انگلیسی قرار نگیرد از پشت انبارهای نیروی دریایی که نزدیک تعمیرگاه بودند حرکت می کرد. یکی از ناویان در همان نزدیکی ایستاده و به سمت ناو انگلیسی تیراندازی می کرد. چون من با رئیس ستاد بودم لذا به من دستور داد که به طرف آن سرباز بروم و به او بگویم که درازکش تیراندازی نماید. من رفتم که به سرباز مزبور دستور بدهم که رئیس ستاد مقابل گاراژ

اتومبیل دریادار بایندر به شدت بر زمین افتاد و گفت تیر خوردم. به اتفاق دو سرباز دیگر که در همان نزدیکی بودند کشان کشان رئیس ستاد را که می نالید و خون از بدنش می رفت از لای سیمهای خاردار دور بهداری گذرانده و بلافاصله در بهداری بستری نمودیم. در این موقع دو افسر دیگر (ناخدا ۳ مشگین نفس و ناو سروان زند) در بیمارستان بودند. چند دقیقه بعد افسر نگهبان پادگان (ستوان مبصر) هم که کمانه یک تیر پیشانی اش را خراشانده بود به بهداری آمد. صدای هواپیماهایی شنیده شد که به سوی خرمشهر و محوطه نیروی دریایی می آمدند. ...

بندر بوشهر نیز مانند دیگر بنادر جنوب مورد حمله انگلیس قرار گرفت و به دلیل قرار گرفتن فانوس های دریایی در این بندر و بی سیم مجهز آن از اهمیت ویژه ای برای انگلیسی ها برخوردار بود و آنها توانستند به فانوس های دریایی و بی سیم آن دست یابند.

درگیری بین ناوگان دریایی انگلیس با نیروی دریایی ایران تا چند ساعت بیشتر طول نکشید، فرماندهان و افراد نیروی دریایی یا کشته یا اسیر شدند و سازمانی که برای ایجاد آن تلاش زیادی صورت گرفته بود به یکباره توسط ناوگان انگلیس نابود شد. ناوهای باقی مانده نیز به تصرف نیروهای انگلیسی درآمدند و از آنها در جنگ جهانی دوم استفاده کردند.

آمار نیروهای جنگی انگلیس در حمله به جنوب شامل ۲ یا سه لشکر مجهز و تعداد کافی زره پوش و توپ های کالیبر بزرگ و ۱۵۰ هواپیمای اکتشافی و بمباران بود و نیروی دریایی آنها شامل دو ناو توپدار ۱۲۰۰ تنی مجهز به یک دسته مسلسل ضدهوایی و هفت کرجی موتوری مسلح مخصوص گشت شبانه در اروندرود بود.

اکثر ناوهای ایران برای تعمیر سالیانه به کشور ایتالیا فرستاده می شدند ولی به دلیل وقوع جنگ نمی شد آنها را برای تعمیر فرستاد و حتی امکان آوردن وسایل مورد نیاز برای تعمیر این ناوها وجود نداشت به همین دلیل قدرت و کاربرد نظامی آنها بسیار پایین آمده بود.

علاوه بر این ناوگان دریایی ایران با حمله غافلگیرانه نیروهای انگلیسی مواجه شد و آنها آمادگی لازم برای مقاومت در برابر حملات را نداشتند اما با این وجود در مقابل حملات ناوگان انگلیسی، مقاومت نشان دادند و به راحتی تسلیم نشدند و حدود ۶۵۰ نفر از این افراد بر اثر حمله نیروهای انگلیس شهید شدند.

تیمسار دریابان غلامعلی بایندر، ناخدا سوم نصرالله نقدی، ناخدا سوم حسن میلانیان،

ناوبان یکم مهدی ریاضی، ناوبان یکم حسن کهنمویی، ناوبان یکم ابراهیم هریسچی، ناوبان سوم جعفر مسگرزاده، استوار دوم پزشک جواد پرستند، مهنای یکم جواد همراز، مهنای یکم محمد ابراهیم طاهری، مهنای یکم محمد ربیع گیلانی، مهنای یکم حسین تک مرزبان، مهنای دوم هاشم واحدی، مهنای دوم محمود پورثابت، مهنای دوم اسماعیل یوسفی، مهنای دوم ملوان سرخه ای و حدود ششصد نفر ناوی و سرباز دیگر از شهدای نیروی دریایی ایران در شهریور ۲۰ بودند.

#### فهرست منابع و مآخذ

- آریان پور، امیر هوشنگ، ارتش شاهنشاهی ایران، امیر بخش ۳ و ۴، سایت خبرگزاری جبهه ملی ایران.
- آرشیو سازمان اسناد انقلاب اسلامی ایران، خاطرات دریابد رسایی در مورد شهریور ۱۳۲۰، شماره بازیابی ۳۳، شماره کاربرگه ۳، کد پرونده ۱۲۰۴۱-۳، سند شماره ۱۴۶.
- آرشیو سازمان اسناد انقلاب اسلامی ایران، خاطرات ناسروان فزونی، شماره بازیابی ۳۴، شماره کاربرگه ۴.
- ازغندی، علی رضا، روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، قومس، تهران، ۱۳۸۷.
- انوشیروان، حسین، کودتای نافرجام، محیط، تهران، ۱۳۷۸.
- بنی احمد، احمد، تاریخ شاهنشاهی ایران، بی نا، تهران، ۱۳۵۶، جلد سوم.
- بهارلو، عباس، خرمشهر، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران، ۱۳۴۴.
- تاج عینی، مریم، ایران و جنگ جهانی دوم، ماهنامه زمانه، سال پنجم، شماره ۵۲، ۱۳۸۵.
- پسیان، نجفقلی، معتضد، خسرو، از سوادکوه تا ژوهانسبورگ، ثالث، تهران، ۱۳۷۷.
- پهلوان، کیوان، رضاشاه و بررسی کتب معاصر ایران، آرون، تهران، ۱۳۸۵.
- ذوقی، ایرج، ایران و قدرت های بزرگ در جنگ جهانی دوم، پازنگ، تهران، ۱۳۶۸.
- رایین، اسماعیل، دریانوردی ایرانیان، جاویدان، تهران، ۱۳۵۶.
- رسایی، فرج الله، ۲۵۰۰ سال بر روی دریاها، بی نا، تهران، بی جا.
- عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، گفتار، تهران، ۱۳۷۶، ج اول.

- عاقلی، باقر، رضاشاه و قشون متحد الشکل، نامک، تهران، ۱۳۷۷.

- فرید، ناصر، نقش ارتش در تحولات تاریخی ایران، کومش، تهران، ۱۳۸۳.

- معتضد، خسرو، گوشه‌هایی از تأسیس نیروی دریایی شاهنشاهی و وقایع سوم شهریور، سال چهاردهم، شماره ۱۲۰-۱۱۹، ۱۳۵۶.

- یوسفی، پیوستگاه کارون و اروندرود یا تاریخ خرمشهر، یوسفی، محمد، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دولت صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.

- روزنامه اطلاعات، ۳/۶/۱۳۴۸.

- هفته‌نامه نسیم جنوب.

پانوشت‌ها

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ، گرایش مطالعات خلیج فارس، دانشگاه شهید چمران اهواز.

۱۳۸۵، ص ۷۱، ۱. تاج عینی، مریم، ایران و جنگ جهانی دوم، ماهنامه زمانه، سال پنجم، شماره ۵۲

۲. بندری در روسیه و به معنای کسی که بر خاور زمین تسلط دارد

۳. آرخانگ‌لسک یکی از واحدهای فدرالی روسیه است.

۴. فرید، ناصر، نقش ارتش در تحولات تاریخی ایران، کومش، تهران، ۱۳۸۳، ص ۱۴۷

۱۳۲۰، قومس، تهران، ۱۳۸۷، ص ۶۹-۵. ازغندی، علی رضا، روابط خارجی ایران ۱۳۵۷

۶. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دولت صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، امیرکبیر،

تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۰۲

۷. پسیان، نجفقلی، معتضد، خسرو، از سوادکوه تا ژوهانسبورگ، ثالث، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۶۸

۸. ذوقی، ابراهیم، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، پاژنگ، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۲

۹. تاج عینی، ص ۷۳

۱۰. انوشیروان، حسین، کودتای نافرجام، محیط، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۶

۱۱. یوسفی، محمد، پیوستگاه کارون و اروندرود یا تاریخ خرمشهر، بی نا، بی جا، بی تا، ص ۲۴۹

۱۲. میریکرنگیان، حسین، سیری در تاریخ ارتش ایران از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰، خجسته، ۱۳۸۴، تهران، ص ۴۱۸

۱۳. آرشیو سازمان اسناد انقلاب اسلامی ایران، خاطرات دریابد رسایی در مورد شهریور ۱۳۲۰، شماره بازیابی ۳۳

۳، سند شماره ۱۴۶ - شماره کاربرگه ۳، کد پرونده ۱۲۰۴۱

۱۴. همان.

۱۵. آرشیو سازمان اسناد انقلاب اسلامی ایران، خاطرات نوسروان فزونی، شماره بازیابی ۳۴، شماره کاربرگه ۴

۱۶. قدیمی، ذبیح الله، تاریخ ۲۵ ساله ارتش ایران، اداره سالنامه آریان، تهران، ۱۳۲۶، ص ۱۲۷

۱۷. عاقلی، باقر، رضاشاه و قشون متحدالشکل، نامک، تهران، ۱۳۷۷، ص ۵۵۲

۱۸. آریان پور، امیرهوشنگ، ارتش شاهنشاهی ایران.

۱۹. رایین، اسماعیل، دریانوردی ایرانیان، جاویدان، تهران، ۱۳۵۶، ص ۸۸۱

۲۰. میریکرنگیان، ص ۴۱۹

۲۱. پهلوان، کیوان، رضا شاه و بررسی کتب معاصر ایران، آرون، تهران، ۱۳۸۵، ص ۲۷۱

۲۲. ستایش، محمود، برگی از تاریخ معاصر ایران، ورجاوند، تهران، ۱۳۸۳، ص ۳



ص: ۵۵۲

۲۳. همان.

۲۴. قدیمی، ص ۱۲۴

۲۵. قدیمی، ص ۱۲۵

۲۶. یوسفی، ص ۲۴۹

۲۷. معتضد، خسرو، گوشه هایی از تأسیس نیروی دریایی شاهنشاهی و وقایع سوم شهریور، سال چهاردهم، شماره

۱۳۵۶، ص ۱۱۹، ۱۱۹-۱۲۰

۲۸. بهارلو، عباس، خرمشهر، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۴۴

۲۹. بنی احمد، احمد، تاریخ شاهنشاهی ایران، بی نا، تهران، ۱۳۵۶، جلد سوم، ص ۵۵۵

۳۰. رسایی، فرج الله، ۲۵۰۰ سال بر روی دریاها، بی نا، تهران، بی تا، صص ۳۸۳

۳۱. هفته نامه نسیم جنوب.

۳۲. عاقلی، ص ۵۵۴

۳۳. میر یکرنگیان، ص ۴۱۹

۳۴/۴۸/۶. روزنامه اطلاعات، ۳

۳۵. آرشیو سازمان اسناد انقلاب اسلامی ایران

**تقسیم ایران به جای جنگ بر سر ایران**

ایران در تاریخ پر فراز و نشیب روابط خارجی خود، با قدرت های بزرگ و استعمارگری چون انگلستان و روسیه (و بعداً آمریکا) روبرو بوده است. دوران دویست ساله اخیر تاریخ ایران، دوران کنده شدن بخش هایی از خاک ایران به دست و دسیسه قدرت های خارجی بوده است؛ روندی که از کمی پیش از قاجاریه آغاز شد و تا دوران محمدرضا شاه پهلوی ادامه داشت. انقلاب اسلامی ایران و به دنبال آن مقاومت میلیون ها بسیجی از جان گذشته در جنگ تحمیلی، نقطه پایان روند تجزیه و تقسیم خاک ایران بود.

تقسیم ایران بین روسیه و عثمانی در اواخر دوره صفوی

پس از سقوط اصفهان به دست افغانها، پطر کبیر تزار مقتدر روسیه که نهایت آرزویش دسترسی به آبهای گرم و آزاد خلیج فارس بود، قشون مجهزی را برای تصرف ایالات ایرانی قفقاز فرستاد و به دنبال آن گیلان توسط روسها اشغال شد.

همزمان ترکان عثمانی هم فرصت را غنیمت شمرده و به بهانه اینکه عده ای اهل تسنن در شیروان به دست مأموران دولت ایران به قتل رسیده اند، به شاه تهماسب فرزند شاه سلطان حسین در سال ۱۱۳۵ قمری اعلام جنگ کرده شماخی و تفلیس را تصرف کردند. با نزدیک شدن قوای عثمانی و روسیه در قفقاز به هم، دو قدرت صلاح دیدند

بر سر تقسیم متصرفات ایران در قفقاز با یکدیگر توافق کنند. نپلویف سفیر روسیه در عثمانی، قراردادی با داماد ابراهیم پاشا صدراعظم عثمانی جهت تقسیم ایالات ایران امضا کرد. به موجب این قرارداد، دولت عثمانی تعلق ایالات اشغال شده از طرف قشون روسیه را به انضمام مازندران و استرآباد به آن دولت به رسمیت شناخت و خط سرحدی جدیدی بین متصرفات دو کشور از ملتقای رودخانه های ارس و کورا تا اردبیل ترسیم گردید و تبریز، همدان، کرمانشاه و کلیه نقاط واقع در مغرب این خط فرضی، متعلق به عثمانیها شناخته شد.

در ضمن دو دولت موافقت کردند در صورتی که شاه تهماسب دوم این تغییرات ارضی را به رسمیت شناخت به او کمک نمایند سلطنت خود را در مقابله با افغانها در بقیه خاک ایران (به عنوان حائل میان دو قدرت) به دست آورد. البته با ظهور نادرشاه، نابغه نظامی ایران، کلیه نواحی غصب شده به آغوش وطن بازگشت.

#### تقسیم ایران بین روسیه و انگلستان در ۱۹۰۷

دوران حکومت مظفردالدین شاه و محمدعلی شاه قاجار، اوج نفوذ استعماری و نظامی روسیه و انگلستان در ایران به حساب می آید. نیروهای نظامی هر دو دولت در بسیاری از نقاط ایران حضور داشتند. شمال ایران جولانگاه روس و جنوب آن محل ترکتازی انگلیس شده بود. جامعه ایران نیز در تب و تاب نهضت مشروطیت و مخالفت های محمدعلی شاه با آن می سوخت. در این زمان نیز مصالح استعماری دو ابرقدرت ایجاب می کرد درباره ایران با یکدیگر توافق کنند. نتیجه این توافق قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران به مناطق نفوذ بود. به دستور ادوارد گری وزیر امور خارجه وقت انگلستان، مارلینگک، وزیرمختار آن کشور در تهران همراه با وزیرمختار روس در ۷ سپتامبر ۱۹۰۷ (۱۵ شهریور ۱۲۸۶ / ۲۸ رجب ۱۳۲۵) متن قرارداد تقسیم ایران را به دولت ایران اطلاع داد.

بر طبق این قرارداد، ایران به سه قسمت تقسیم گردید: ۱. منطقه واقع در شمال خط فرضی بین قصرشیرین، اصفهان، یزد، خواف و مرز افغانستان منطقه نفوذ روسیه شناخته شد. ۲. منطقه واقع در جنوب خط فرضی بین بندرعباس، کرمان، بیرجند، زابل و سرحدات افغانستان که دارای ارزش استراتژیکی برای دفاع از هند (مستعمره انگلیس) بود، منطقه نفوذ انگلستان گردید. ۳. بقیه خاک ایران نیز منطقه بی طرف شناخته شد؛ و دو ابرقدرت قبول

کردند که در این منطقه به توسعه نفوذ خود نپردازند. اینکه چرا خوزستان، با وجود منافع سرشار نفت، در منطقه بی طرف واقع شد، شاید به این دلیل بود که فعالیتهای اکتشاف نفت در خوزستان تا سال ۱۹۰۷ به نتیجه نرسیده بود.

دولت ایران در این زمان بسیار ضعیف تر از آن بود که مانع اجرای قرارداد شود، لذا توسط مشیرالدوله وزیر امور خارجه به سفرای روس و انگلیس جوابیه ذیل را ابلاغ کرد:

تصدیق خواهند فرمود که قرارداد مذکور چون مابین دولتین انگلیس و روس انعقاد یافته لهذا مواد آن فقط تعلق به خود دولتین انگلیس و روس که امضای آن را نموده اند خواهد داشت و دولت ایران نظر به استقلال تامه ای که به موهبت الهی داراست، تمام حقوق و آزادی خود را که به واسطه استقلال مطلقه متصرف است از هر نفوذ و اثری که نتیجه هر قسم قرارداد منعقده فیما بین دو یا چند دولت دیگر راجع به ایران بوده باشد، کاملاً و مطلقاً مصون و آزاد می داند.

انتشار این قرارداد خشم ایرانیان را در پی داشت. مورگان شوستر مستشار مالی ایران که ناظر اوضاع بود می نویسد:

ایرانیان از این تقسیم مملکتشان در شب (در غیاب و خفا) اظهار تنفر بسیار نمودند و از خطوط موهوم جغرافیایی که آن دو دولت معین نموده بودند منزجر شدند. اهالی تهران خیلی به هیجان آمدند و جوش و خروش و پروتست (اعتراض) های متعارفی در بازارها شد.

قرارداد ۱۹۰۷، بار دیگر، و با شیوه ای متفاوت، در جنگ جهانی دوم نیز به اجرا درآمد.

دسیسه انگلستان جهت تقسیم ایران در جنگ جهانی دوم

طرح تقسیم ایران طی جنگ جهانی دوم به پیشنهاد انگلستان بین آن کشور و دولت روسیه شوروی یکی از نقشه های سیاه و خطرناک علیه تمامیت ارضی ایران بود و با وجود اهمیت آن، کمتر مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته است. محدود کسانی که به چنین طرحی اشاره کرده اند، وجود این طرح را مربوط به یک زمان و محدود به یک طرح دانسته اند. اما واقعیت این است که طرح تقسیم ایران در دو مقطع حساس: الف- اوایل جنگ جهانی دوم؛ ب- بعد از پایان جنگ، روی میز قدرتهای پیروز قرار گرفت و اغلب این دو در هم خلط شده اند. اکنون به توضیح اجمالی این دو طرح می پردازیم.

بعد از آن که هیتلر جنگ را آغاز کرد و بخش هایی از کشورهای همسایه را گرفت، با اتحاد جماهیر شوروی به رهبری ژوزف استالین قرارداد عدم تجاوز بست. این قرارداد، انگلستان را که در زیر ضربات آلمان قرار داشت سخت به وحشت افکند. وحشت انگلستان علاوه بر گسترش جنگ در اروپا و پیشرویهای سریع آلمان و احتمال اشغال آن کشور، به وضعیت خاورمیانه به ویژه مناسبات شوروی و ایران برمی گشت. زمامداران انگلستان می ترسیدند:

۱. استالین حال که از جانب آلمان آسوده شده و گرفتاری سخت انگلستان در اروپا را می بیند، در رقابت و دشمنی با انگلستان از طریق ایران و افغانستان نیروهایی به هندوستان (مستعمره ثروتمند انگلستان) ارسال دارد.

۲. به سمت مناطق نفت خیز ایران (خوزستان) حمله کند. اغلب نفت انگلستان از خوزستان و آبادان به دست می آمد.

۳. برای دسترسی به آبهای آزاد و گرم خلیج فارس اقدام نظامی به عمل آورد. باید توجه کرد که بیشتر آبهای شوروی در بیشتر ماههای سال سرد و یخبندان بود (و هست) و راه دریایی آن کشور به آبهای آزاد از طریق دریای سیاه و مدیترانه زیر ضربات دولتهای اروپایی قرار داشت.

از طرف دیگر در افق دید زمامداران انگلستان و با توجه به شناختی که از توسعه طلبی و افزون خواهی هیتلر داشتند، حمله آلمان به روسیه شوروی در نظر آنها امری حتمی بود؛ در عین حال شوروی را دارای چنان قدرتی نمی دیدند که در برابر هیتلر تاب مقاومت آورد. در این میان احتمال دسترسی آلمان به مناطق نفت خیز باکو کابوسی هراسناک برای انگلیسی ها بود که در آن صورت قدرت تهاجمی آلمان چندین برابر می گشت.

آلمان از نقطه ضعف انگلستان (حفظ مناطق نفتی جنوب ایران و عدم دسترسی شوروی به آبهای گرم و آزاد) به خوبی آگاه بود. لذا برای تضعیف انگلستان و گشودن جبهه ای جدید و خطرناک در برابر آن کشور، سعی کرد شوروی را به پیشروی به سمت خلیج فارس از خاک ایران تحریک و تشویق کند. ریچارد استوارت در توضیح این نقشه و واکنش شوروی می نویسد:

مقامات آلمان برای تقسیم غنایمی که بعد از سقوط انگلستان به دست می آمد، از

شوروی دعوت کردند که به دولتهای محور (آلمان، ایتالیا و ژاپن) ملحق شود. در ۱۷ اکتبر ۱۹۴۰ (۲۵ مهر ۱۳۱۹) استالین، وزیر امور خارجه اش مولوتف را جهت گفت و گو درباره تعیین مجدد مرزها در مقیاس جهانی به برلین فرستاد. مذاکرات آلمان و شوروی در ۱۲ نوامبر (۲۱ آبان) آغاز شد. ریبین تروپ وزیر خارجه آلمان با اشاره به توسعه آلمان و ایتالیا و ژاپن در جهت جنوب از مولوتف پرسید: آیا توجه روسیه نیز در درازمدت برای دستیابی بر مدخلی طبیعی به دریا [آزاد] به سوی جنوب معطوف نخواهد شد؟ هنگامی که مولوتف پرسید کدام دریا منظور است؟ ریبین تروپ نیز پرسید: آیا در درازمدت برای روسیه مناسب ترین راه وصول به دریای آزاد در جهت خلیج فارس و دریای عمان قرار ندارد؟ دو روز بعد پروتکل محرمانه ای را آلمانها به مولوتف پیشنهاد کردند که در آن آمده بود: «اتحاد شوروی خواسته های ارضی خود را در جنوب قلمرو ملی اتحاد شوروی در جهت اقیانوس هند اعلام می دارد.» مولوتف نظری ابراز نداشت.

مقامات شوروی می خواستند در طرح پیمان چهارجانبه (آلمان، شوروی، ایتالیا و ژاپن) قید شود: «منطقه جنوب باکو و باطوم (واقع در ماوراء قفقاز) در جهت کلی خلیج فارس به عنوان مرکز اهداف آتی اتحاد شوروی شناخته شود.» و این طرح را در ۲۵ نوامبر ۱۹۴۰ (۴ آذر ۱۳۱۹) به سفیر آلمان در شوروی تسلیم کردند... شورویها با آنکه هنوز در مورد پیشنهاد خود پاسخی از هیتلر دریافت نداشته بودند به تهیه و تدارک لازم جهت پیشروی در ایران مشغول شدند. طرح عملیاتی ستاد فرماندهی شوروی در ماه مارس (اسفند) تکمیل شد. بر اساس این طرح قرار بود نیروهای شوروی در ده نقطه از آسیای میانه و قفقاز به ایران هجوم آورند. محور اصلی این تجاوز جاده جلفا - تبریز - تهران را دربر می گرفت. ستونهای دیگری نیز مسیرهای رضائیه و کرانه های دریای خزر را تحت پوشش قرار می دادند و بندر انزلی نیز هدف یک حمله آبی خاکی قرار می گرفت. نیروهای مستقر در آسیای میانه نیز از طریق گرگان راهی تهران می شدند و از طریق عشق آباد به سوی مشهد پیشروی می کردند. مقامات شوروی امیدوار بودند از سوی انگلیسی ها مداخله ای در کار آنها صورت نگیرد. با این همه در صورت مداخله نظامی انگلیس، ارتش سرخ پیش بینی کرده بود که در حوالی کرمانشاه و شمال عراق با نیروهای مزبور درگیر شود.

از دیگر اهداف شوروی در ایران که مورد تأیید و تأکید آلمانها قرار گرفت، دستیابی به مناطق نفتی جنوب کشور ما بود. روزنامه دیلی تلگراف در شماره دوم ژانویه ۱۹۴۰ (۱۲ دی ۱۳۱۹) از ملاقات ریبین تروپ وزیر خارجه آلمان با استالین گزارش می دهد که در آن، آلمان در قبال به تصرف درآوردن چاههای نفت رومانی، تصرف چاههای نفت ایران و عراق را توسط شوروی مورد تأیید قرار داده است.

ستاد مشترک ارتش انگلستان برای مقابله با حمله احتمالی شوروی به مناطق نفتی ایران طرح هایی را آماده اجرا ساخت که برخی عبارت بودند از:

۱- بمباران هوایی مناطق نفت خیز باکو توسط هواپیماهای انگلیسی که از فرودگاههای ایران برمی خاستند.

۲- تقویت نیروهای مستقر در عراق و به ویژه بصره که بتوانند از بندر بصره و مناطق نفتی ایران در برابر هرگونه عملیات داخلی ضدانگلیسی و حمله احتمالی هوایی از جانب روسیه شوروی دفاع کنند.

۳- استقرار نیروهای انگلیسی در جنوب ایران جهت حمایت از مناطق نفتی ایران با موافقت یا بدون موافقت دولت ایران.

در پایان گزارش ستاد مشترک ارتش انگلستان تصریح شده بود:

هدف سیاست ما باید حفظ سیاست بی طرفی ایران باشد تا آن که زمان مناسب برای استفاده از این کشور به عنوان پایگاهی جهت حمله به خاک روسیه شوروی فرا رسد.

در این دوران همه حساسیت انگلیس، روی مناطق جنوبی و نفت خیز ایران بوده است.

در گزارش محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان به تاریخ ۲۲ مه ۱۹۴۰ (اول خرداد ۱۳۱۹) که به امضای متصدی بخش خاورمیانه وزارت امور خارجه انگلستان رسیده نیز آمده است:

من هیچ دلیلی نمی بینم که تصرف شمال ایران توسط روسیه شوروی به شرطی که در عوض آن ما آبادان و چاههای نفت را متصرف شویم غیرقابل قبول باشد. مادام که منافع ما به خطر نیفتاده برای ما کاملاً بی تفاوت است که آلمان یا روسیه شوروی دولت ایران را کنترل کند.

این حساب و کتاب ها که همه متضمن تجاوز به خاک ایران یا اشغال یا تجزیه بخشی از آن بود، با حمله آلمان به روسیه شوروی بر هم خورد؛ و جای خود را به محاسبات دیگری

داد؛ اما یک چیز ثابت ماند و آن اشغال بخش هایی از خاک ایران بود؛ اشغال خاک ایران بخش ثابت محاسبات بود، اما اشغالگران و معامله گران فرق کرده بودند.

بنابراین انگلستان دوراندیشانه طرح تقسیم دیگر باره ایران را مانند سال ۱۹۰۷ پیش کشید. طبق این طرح، انگلستان تصرف استانهای شمالی ایران را توسط روسیه شوروی (که در قرارداد ۱۹۰۷/۱۲۸۶ ش، به عنوان منطقه نفوذ روسیه شوروی شناخته شده بود) با این شرایط مورد موافقت قرار داد:

۱. انگلستان مناطق نفتی ایران را به تصرف کامل خود درآورد.

۲. روسیه شوروی متعهد شود که بعد از اشغال استانهای شمالی سعی در ادامه پیشروی به سمت جنوب ایران نکند.

مقامات دولتی انگلستان آشکارا اعلام کردند آنها اشغال و تجزیه بخش های شمالی ایران توسط روسیه شوروی را به هیچ وجه به عنوان اعلان جنگ به انگلستان تلقی نمی کنند بلکه بر عکس کاملاً با آن موافقت دارند.

بر طبق سندی به تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۴۱ (۲۶ مرداد ۱۳۲۰) که از سازمان جاسوسی آلمان نازی بر جای مانده است، بحث تقسیم ایران و احیای قرارداد ۱۹۰۷ در کابینه انگلستان مطرح و بر آن توافق شده است.

عاقبت دو کشور روسیه شوروی و انگلستان در ظاهر به بهانه عدم اجرای درخواست آنها از سوی دولت ایران مبنی بر اخراج آلمانیهای مقیم ایران و در باطن جهت احیا و اجرای قرارداد ۱۹۰۷ تقسیم ایران، در ساعت ۴ صبح روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۳ شهریور ۱۳۲۰) کشور ما را اشغال کردند. ارتش سرخ نواحی شمالی ایران تا نزدیکی پایتخت را گرفت و نیروهای انگلیس از غرب و جنوب وارد ایران شده تمام نقاط حساس در جنوب به ویژه مناطق نفتی و تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس در خوزستان را تصرف کردند. سوخت صنعتی و نظامی انگلیس از پالایشگاه آبادان تأمین می شد. سر آنتونی ایدن وزیر خارجه و نخست وزیر بعدی انگلستان در خاطرات خود پالایشگاه آبادان را بزرگ ترین پالایشگاه نفت جهان و جزو داراییهای مهم انگلیس معرفی کرده است!

ایران، پل پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم

در طول جنگ جهانی دوم ابتدا نیروهای شوروی و انگلستان از شمال و جنوب



کشور ما را به اشغال خود درآوردند و پس از اندکی با صلاح‌دید قوای اشغالگر، نیروهای آمریکایی نیز به آنان اضافه شدند. تمام امکانات دریایی، زمینی و هوایی ایران به عنوان «پل پیروزی»، با اجبار متفقین در اختیار جنگ و حمل محموله‌های نظامی و تدارکاتی به شوروی قرار گرفت. به عنوان نمونه راه آهن سراسری ایران چنان در حجم وسیع و بیش از اندازه ظرفیت عملی و حتی اسمی مورد استفاده قرار گرفت که تا پایان جنگ خسارات سنگینی به آن وارد آمد. ظرفیت حمل و نقل راه آهن ایران قبل از اشغال نظامی کشور، حدود ۲۰۰ تن در روز بود که اشغالگران آن را به حدود ۶۰۰۰ تن در روز یعنی سی برابر ظرفیت سال قبل افزایش دادند. دردناک‌ترین بود که راه آهن ایران پس از خاتمه جنگ در سال ۱۹۴۵ مجبور شد مبلغی معادل پانزده میلیون دلار بابت تجهیزات و لکوموتیو‌هایی که متفقین در سالهای اشغال جهت افزایش ظرفیت راه آهن وارد و به کار گرفته بودند بپردازد.

انگلستان و آمریکا علاوه بر دریافت این وجه هنگفت، تجهیزات و وسایل موجود متعلق به راه آهن سراسری ایران را که هم در حد وسیع مورد استفاده قرار داده و هم تمام قیمتشان را گرفته بودند، در کشتی‌های خود سوار کرده از ایران خارج کردند تا از پیشرفت ایران در زمینه حمل و نقل ریلی جلوگیری نمایند! جعفر شریف امامی که در دوره اشغال ایران (جنگ جهانی دوم) رئیس قسمت سیر و حرکت راه آهن کل ایران بود در خاطراتش می‌گوید:

قرار بود آمریکاییها تمام وسایل نقلیه‌ای که آورده بودند مانند ۱۲۰ لکوموتیو و تعداد زیادی واگن و جرثقیل‌های بزرگ و غیره [را]، بعد از جنگ بگذارند برای راه آهن، چون اولاً کشتی به مقدار کافی نداشتند که اینها را ببرند و بعد هم دیگر مقداری از آنها فرسوده شده بود و صرف نمی‌کرد برایشان. این بود که هر وقت هم صحبت می‌شد می‌گفتند که ما تمام این وسایل نقلیه را بعداً در اختیار راه آهن ایران می‌گذاریم. حال آنکه یک روز بخش نامه‌ای از طرف محمود بدر وزیر دارایی یا صدرا لاشراف نخست وزیر آمد که آنچه از لوازم راه آهن و وسایل نقلیه و غیره که آورده‌اند و مورد احتیاج است نگه داریم و بقیه را هم ببرند. یک بخش نامه صادر شد به تمام نواحی راه آهن که صورت بدهید از وسایل نقلیه و تأسیساتی که آمریکاییها آورده‌اند که چه چیزهایی را لازم دارید و بقیه‌اش را ببرند. اینها هم به تصور اینکه مجانی است

صورتها را خیلی مفصل دادند. بعد معلوم شد که قیمت اینها را حساب کرده اند و پولش به صورت یک چک از طرف وزیر دارایی داده شد به مأمور آمریکایی.

اما گزارش والاس موری سفیر وقت آمریکا در ایران، علاوه بر نمایش آشکار حرص و آز بی پایان آمریکاییها و قدرناشناسی شان نسبت به کمک عظیم ایران در پیروزی متفقین و نابودی نازیسم و فاشیسم، چهره مشعشع آبادانی و ترقی ای که به ایران نوید داده بودند را برملا می سازد. وی خطاب به رئیس اداره خاور نزدیک در وزارت امور خارجه آمریکا چنین می نویسد:

ما نباید در عقب کشیدن قوای خود به آن اندازه تعجیل به خرج دهیم که نتیجه آن از دست رفتن مقادیر زیادی از اموال قابل انتقال باشد که می توان آنها را در صورتی که در محل به فروش نرسند از ایران خارج ساخت، به خصوص که هزارها وسایل مخصوص راه آهن و تعدادی لکوموتیو وجود دارد که ایرانیان به آنها نیازی ندارند و در صورت احتیاج هم قادر به خریداری آنها نیستند. ۲۵ کشتی لازم است که آنها را از ایران خارج کنند. باقی گذاشتن و واگذاری این اموال برای دولت ما ضررهای فاحشی خواهد داشت!

همسویی شوروی با انگلستان در تقسیم ایران

ژوزف استالین رهبر شوروی، در کنفرانس تهران- که سران سه قدرت پیروز در جنگ جهانی دوم یعنی استالین، روزولت و چرچیل در آن شرکت داشتند- به محمدرضا پهلوی گفت:

هرگز نمی توانید از نقشه های امپریالیست ها مطلع بشوید. فتودالیسم یک سیستم قرون وسطایی است و شاه جوان ایران اگر می خواهد موفق شود باید کشاورزان را از دست استثمارگران نجات دهد و زمینها را به آنها بدهد. نباید به امپریالیست ها مطمئن باشید زیرا آنها همان طور که رضاشاه را از مملکت بیرون انداختند اگر منافعشان به خطر بیفتد شما را هم از کشور بیرون خواهند کرد. شاه جوان بهتر است در اولین فرصت مناسب حکومت را به مردم واگذار کند و بساط سلطنت را که یک سیستم قرون وسطایی است جمع آوری نماید... امپریالیست ها تا روزی که یک قطره نفت در ایران و خاورمیانه موجود است این منطقه را رها نخواهند کرد و اتحاد شوروی قصد ندارد

با امپریالیست ها وارد جنگ شود، بنابراین با حکومت شاه جوان هم مبارزه نخواهد کرد.

خانم مارگارت لاینگ، نظر سرلشکر حسن ارفع (رئیس وقت ستاد ارتش ایران) در مورد کنفرانس تهران را چنین نقل می کند:

ما به وسیله یک منبع موثق مطلع شده بودیم که هیأت مستشاران همراه استالین طرحی را مورد نظر داشتند که آذربایجان، گیلان، مازندران و گرگان به صورت جمهوریهای مستقل درآمده و مانند جمهوریهای آذربایجان، روسیه و ترکمنستان زیر پرچم اتحاد جماهیر شوروی درآیند و به همین ترتیب حزب توده نیز که به سرعت قدرت می گرفت قرار بود در تهران به قدرت برسد.

پس روسها هیچ علاقه ای به محمدرضا و تداوم سلطنت او نداشتند. وی بسیار به آمریکا نزدیک شد و سلاحهای پیشرفته آمریکایی را به طور وسیع خرید و در ایران ذخیره کرد و در برابر کمونیسم و حزب توده واکنش های تندی نشان داد.

طبق قراری که سه کشور آمریکا، انگلستان و شوروی با دولت ایران بسته بودند، شش ماه بعد از پایان جنگ باید نیروهای خود را از ایران خارج می کردند. این قرار از سوی انگلستان و آمریکا مراعات شد؛ اما زمامداران کرملین در آرزوی دستیابی به نفت سرشار ایران و رسیدن به آبهای آزاد خلیج فارس از تخلیه ایران خودداری کردند و بعد از فشارهای بین المللی افکار عمومی جهان و مقاومت ایرانیان و نیز حمایت سازمان ملل از ایران، حاضر شدند نیروهای خود را غیر از آذربایجان از سایر نقاط ایران خارج نمایند. با توجه به نقش ارزنده ایران در تداوم مقاومت شوروی و انگلستان در برابر آلمان که منجر به اعطای لقب «پل پیروزی» از طرف متفقین شد و امضای قرارداد تخلیه ایران شش ماه پس از پایان جنگ، استالین نمی توانست با ایران کاری را تکرار کند که در کشورهای متخاصم و فاشیسم زاده اروپای شرقی کرده بود (اشغال). هدف نهایی روسها فشار وارد آوردن بر دولت ایران جهت واگذاری امتیاز نفت استانهای شمالی بود. (امتیاز استخراج نفت جنوب ایران از مدتها قبل در دست انگلیسی ها بود).

چون اداره مستقیم آذربایجان توسط روسها آنان را در برابر آمریکا و انگلستان قرار می داد و آبرو و اعتبارشان را در دنیا و سازمان ملل خدشه دار می ساخت، زمامداران کرملین صلاح در آن دیدند که با توجه به ظلم و اجحاف فراوان رضاشاه علیه آذربایجانیها و نارضایتی عمومی مردم آذربایجان از حکومت پهلوی، با تحریک

وسیع‌عصیبت قومی مردم آنجا حرکتی در قالب خودمختاری و با هدف نهایی جدایی طلبی ایجاد کنند و در ظاهر، گردانندگی آن را به افراد مطمئنی از خود آذربایجان بسپارند. بنابراین در عالی‌ترین سطح حزب کمونیست شوروی ایجاد حرکت خودمختاری به سرکردگی جمعی که باز توسط آنها به نام «فرقه دمکرات آذربایجان» نامیده شد تصویب گشت. روس‌ها رهبری امور فرقه را در آذربایجان بر عهده سیدجعفر پیشه‌وری گذاشتند که مدتی دبیر اول حزب کمونیست ایران بود. وی به مدت یازده سال توسط حکومت رضاشاه به زندان افتاد و امتحان خود را در وفاداری به کمونیسم پس داد. به موازات تشکیل، حمایت و هدایت فرقه دمکرات در آذربایجان، روس‌ها در کردستان ایران نیز حرکتی خودمختاری خواهانه به رهبری قاضی محمد حضیری و در قالب حزب دمکرات کردستان ایجاد کردند. این دو از حمایت‌های نظامی آشکار نیز برخوردار بودند.

### کنفرانس مسکو و طرح تقسیم ایران

همان‌گونه که گفته شد هدف نهایی روس‌ها چنگ انداختن به منابع نفتی ایران و خلیج فارس و از آن طریق دستیابی به آب‌های آزاد و گرم دنیا بود. والاس موری سفیر آمریکا در ایران در ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۵ برابر با ۳ مهر ۱۳۲۴ به واشنگتن چنین هشدار داد:

اهداف نهایی شوروی ممکن است شامل دستیابی به خلیج فارس و رخنه به سایر نقاط خاور نزدیک باشد... سلطه شوروی بر ایران به طور قطع برای منافع آمریکا زیان بخش خواهد بود.

ترومن رئیس‌جمهور آمریکا در جلسه‌ای مهم با جیمز برنز، وزیر امور خارجه آمریکا، و دریاسالار ویلیام لیهی، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا، در مورد بحران ایران گفت:

این خطر وجود دارد که شورویها کنترل ذخایر نفتی ایران - در خوزستان - را به دست آورند و در وضعی قرار گیرند که موقعیت آمریکا را در خلیج فارس تهدید کنند.

آمریکا و انگلستان به خوبی متوجه بودند که افزایش فشار آنان بر روس‌ها جهت خروج نیروهایشان از آذربایجان و عدم حمایت از حکومت فرقه دمکرات و حزب دمکرات کردستان، ممکن است کار را به رویارویی نظامی بکشاند. لذا طبق عادت

پیشین، در سر میز مذاکره در کنفرانس مسکو که با شرکت دولتهای شوروی، انگلیس و آمریکا برای هماهنگی و تعیین حدود نفوذ و تقسیم کشورها در سطح جهانی تشکیل شده بود، تقسیم ایران را عاقلانه تر از جنگ بر سر ایران دیدند!

### طرح بوین

طرح تقسیم ایران در کنفرانس مسکو توسط وزیر امور خارجه انگلستان، یعنی ارنست بوین، ارائه گردید و به همین دلیل به طرح بوین معروف گشت. این کنفرانس در دسامبر ۱۹۴۵/آذر ۱۳۲۴ با شرکت وزرای خارجه شوروی، آمریکا و انگلیس در مورد مسائل مربوط به جنگ (دوم جهانی) و مسائل خارجی سه کشور تشکیل گردید. در این کنفرانس ارنست بوین کوشید موضوع ایران را در دستور کار قرار دهد. وی به استالین گفت افکار عمومی در انگلستان و اعضای پارلمان انگلیس بر این باورند که دولت شوروی سیاستی را تعقیب می کند که منجر به منضم ساختن آذربایجان ایران به شوروی خواهد شد و حداقل می خواهد آذربایجان را به صورت یکی از اقمار خود درآورد. وی سپس به عدم توانایی ایرانی ها در ایجاد رفرم و اصلاح و بهبود اوضاع ایران اشاره و تأکید نمود اصلاحات و رفرمهایی باید در ایران به انجام برسد که بسیار لازم و مورد نیاز ایران می باشد. آنگاه طرح خود را ارائه کرد که به موجب آن باید کمیسیونی از نمایندگان سه کشور جهت ارائه مشاوره و کمک به ایران تشکیل گردد و برای ایجاد شوراهای ایالتی و ولایتی به دولت ایران یاری دهد. همچنین این کمیسیون باید توصیه هایی را برای تجدیدنظر در موادی از قانون اساسی ایران به ویژه در مورد انتخابات شوراهای محلی و استفاده از زبانهای قومی مانند عربی، ترکی و کردی برای مقاصد تحصیلی و آموزشی به دولت ایران ارائه نماید. اولین دوره انتخابات شوراهای ایالتی نیز تحت نظر کمیسیون صورت خواهد گرفت.

برنز، وزیر خارجه آمریکا، با اندک اصلاحاتی این طرح را پذیرفت. اما استالین به ظاهر بر طبق نظر مولوتف وزیر خارجه اش که اظهار داشت چنین پیشنهادهایی را بدون اطلاع و رضایت ایران نمی توان پذیرفت، طرح بوین را رد کرد. اما سر ریچارد بولارد سفیر انگلیس در ایران، که در کنفرانس مسکو حضور داشت، برای وادار ساختن دولت ایران به پذیرش طرح بوین به تهران مراجعت کرد و ضمن ملاقات با ابوالقاسم نجم (نجم الملک) وزیر خارجه ایران و ابراهیم حکیمی نخست وزیر، پیش نویس طرح را

تسلیم آنان کرد. ۱۵ دی ۱۳۲۴ بخش فارسی رادیو بی بی سی خبر داد بولارد به دولت ایران پیشنهاد کرده است با تشکیل کمیسیون سه جانبه از نمایندگان شوروی، آمریکا و انگلستان موافقت نماید تا اوضاع ایران و به ویژه اوضاع آذربایجان (تحت اشغال روسها و فرقه دمکرات) را مورد بررسی قرار دهند.

عالی ترین مقامات سیاسی و نظامی ایران به وجود طرح تقسیم ایران در سال ۱۳۲۴ و هماهنگی آمریکا و انگلیس در آن اذعان داشته اند. محمدرضا پهلوی که در جریان طرح تقسیم بود، ۱۹ مرداد ۱۳۴۸ به امیراسدالله علم (نخست وزیر و سپس وزیر مقتدر دربار) چنین گفت:

در دوران جنگ جهانی دوم، جیمز برنز وزیر خارجه آمریکا پیشنهادی به روسها ارائه داد مبنی بر اینکه ایران به سه منطقه جداگانه تقسیم شود: منطقه ترک نشین و کردنشین که همیشه مطمح نظر روسها بودند و منطقه عرب نشین - نفت خیز خوزستان - و (سوم) منطقه متعلق به ایرانیان. این پیشنهاد به دلایلی که برای ما معلوم نیست نظر موافق مولوتف (وزیر خارجه شوروی) را جلب نکرد، بعد هم استالین با آن مخالفت کرد و خود آمریکاییها نیز به دوباره اندیشیدن درباره آن نپرداختند، اگر روسها با این نقشه موافقت کرده بودند این کار به منزله پایان کار ما بود.

محمدرضا پهلوی سالها بعد در این مورد نوشت:

روس و انگلیس برای بار اول با قرارداد ۱۹۰۷ می خواستند ایران را تجزیه و به مناطق نفوذ تقسیم کنند... همین اندیشه تجزیه ایران به مناطق نفوذ پس از جنگ دوم نیز از سر گرفته شد. در سال ۱۹۴۵ وزیر خارجه بریتانیا «بوین» و وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا «بیرنس» [برنز] در کنفرانس مسکو به روسها پیشنهاد کردند که آذربایجان، کردستان و خوزستان به ایالات خودمختار تبدیل شوند. استالین ابتدا پیشنهاد را پذیرفت ولی ظاهراً مولوتف عقیده داشت که با اندکی انتظار خواهند توانست سرتاسر ایران را تحت نفوذ خود آورند. به همین سبب، سرانجام استالین با پیشنهاد و نظر آمریکا و انگلستان موافقت نکرد.

انگلستان و آمریکا به خوبی می دانستند که در ایران نمی توانند با روسها بجنگند و از جنگ پیروز بیرون آیند. مرزهای طولانی ایران و شوروی به روسها امکان می داد از هر کجا و به هر مقدار که بخواهند نیروی نظامی وارد ایران کنند و در زمان مذکور (و)

زمانهای بعد نیز) دولتهای غربی فاقد آن امکانات و نیرو در ایران و عراق بودند که جلوی تهاجم گسترده روسها را بگیرند. از طرف دیگر هر سه کشور حاضر به ریخته شدن خون سربازانشان به خاطر ایران نبودند. در مورد روسها نیز نوشته های آندرو گرومیکو وزیر خارجه معروف شوروی در خاطراتش بهترین سند ادعای ماست. وی که در کنفرانس تهران همراه استالین بود، با وجود توضیحات مفصل راجع به گفت و گوهای کنفرانس در مورد مسائل جهانی و نظامی و ادامه جنگ با آلمان و دنیای پس از شکست آلمان و... هیچ اشاره ای به ایران و مصائبی که در جنگ جهانی دوم (اروپایی!) برای جلوگیری از شکست شوروی متوجه کشور ما شد نکرده است. گویا اصلاً او ایران و ایرانی را ندیده بود و محل تشکیل کنفرانس، تهران پایتخت ایران نبود!

سردمداران حکومت پهلوی نیز به خوبی می دانستند که آمریکا و انگلیس در دفاع از ایران با شوروی نخواهند جنگید. سرلشکر حسن ارفع در خاطرات خود می نویسد:

وقتی پیشه وری آذربایجان را در اختیار گرفت و من رئیس ستاد ارتش بودم با سفیر بریتانیا در ایران ریدر بولارد و سفیر آمریکا در ایران والاک [والاس] موری ملاقات نمودم و خواستار اقداماتی از سوی آمریکا و بریتانیا جهت ممانعت از بلعیده شدن آذربایجان توسط روسها شدم و به آن دو گفتم «شما استقلال و تمامیت ارضی ما را تضمین کرده اید». بولارد جواب داد: «ما به خاطر این امر به روسیه اعلام جنگ نمی کنیم!» و والاک [والاس] موری گفت: «کسی نمی خواهد آذربایجان را بگیرد، روسیه آذربایجان را تخلیه خواهد کرد.» طبق آنچه یک دیپلمات انگلیسی عضو هیأت بریتانیایی (به ریاست ارنست بوین) شرکت کننده در کنفرانس مسکو می گفت آنان حتی پیشنهادی به حکومت شوروی عرضه داشته بودند که سرانجام آن تجزیه ایران و ضمیمه قسمت اعظم آن به شوروی می گردید.

زمانی که گزینه برخورد نظامی انگلستان و آمریکا با شوروی جهت آزادی آذربایجان و تخلیه آن از ارتش سرخ منتفی شد و انگلستان آشکارا اعلام کرد «به خاطر آذربایجان با شوروی نخواهد جنگید»، پیر استعمار طرح همیشه آماده خود یعنی «تقسیم ایران به جای جنگ بر سر ایران» را بار دیگر در دستور کار کنفرانس مسکو قرار داد. ماحصل طرح مشترک انگلستان و آمریکا که به طرف روسی ارائه شد تقسیم ایران به جمهوریهای آذربایجان، کردستان، گیلان (سهم شوروی) و جمهوری خوزستان (مناطق

نفت خیز جنوب ایران) و احتمالاً بلوچستان جهت ممانعت از رسیدن روسها از سمت شرق ایران به آبهای گرم و آزاد جنوب (سهم انگلستان) بود، آمریکا هم با این امر مخالفتی نداشت و به یقین سهم ویژه خود را می برد!

کنفرانس مسکو در اسناد آمریکاییها

در وزارت خارجه آمریکا اسنادی مربوط به طرح تقسیم ایران در کنفرانس مسکو و واکنش کاربدستان ایرانی به ویژه نمایندگان مجلس دیده می شود. به عنوان نمونه به سند زیر دقت فرمایید:

تلگرام موری سفیر آمریکا در ایران به وزارت خارجه آمریکا، شماره ۱۰۴۶-۱/۹۱-۷۶۱

تهران ۱۰ ژانویه ۱۹۴۶/۲۰ دی ۱۳۲۴

[دکتر محمد] مصدق دیروز نطق هیجان انگیزی در مجلس ایراد کرد و در آن به شدت از اعتقاد به تشکیل کمیسیون حمله کرد و انتقاد نمود و از روسها به علت آنکه با تشکیل این کمیسیون مخالفت کرده اند سپاسگزاری به عمل آورد. او این پیشنهاد را با قرارداد تقسیم ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس و معاهده مشنوم ۱۹۱۹ [تسلط انگلیس بر امور مالی و نظامی ایران با قرارداد وثوق الدوله نخست وزیر وقت و سر پرسی کاکس سفیر انگلیس در ایران به تاریخ ۹ اوت ۱۹۱۹ / ۱۳۳۷ قمری] ایران و انگلیس مقایسه کرد... روش اخیر انگلیسی ها عقیده مرا تقویت کرده که آنها سازش ضمنی با روسها به عمل آورده اند و دست آنها را در شمال ایران باز گذارده اند در حالی که وضع خود را در جنوب تثبیت می کنند... من گمان می کنم این نکته بسیار مهم باشد که بولارد (سفیر انگلیس در ایران) در یادداشت اصلی به بوین (وزیر امور خارجه انگلیس) راجع به پیشنهاد کمیسیون سه جانبه از خوزستان به عنوان اینکه امکان توجه مخصوص به آن گردد فکر کرده و نیز از اینکه در آخرین پیش نویس نهایی راجع به کنفرانس که به مسکو ارسال شده است از زبان عربی به عنوان اینکه زبان اقلیتی باشد که در مدارس معرفی شود سخن گفته است. این نکته ممکن است دال بر این باشد که به موازات یک آذربایجان خودمختار و تحت تسلط شوروی، نسبت به یک خوزستان خودمختار تحت تسلط انگلیس نیز اندیشه شده باشد.

در این سند و سایر اسناد آمریکاییها از کنفرانس مسکو و طرح بوین با سکوت کامل



راجع به سه موضوع بسیار مهم مواجه هستیم:

- سکوت کامل پیرامون ضرورت دفاع آمریکا و انگلیس از ایران در مقابل زیاده خواهی های شوروی؛ با توجه به پل پیروزی بودن ایران برای آنها در جنگ و خسارات گسترده مالی و جانی برای کشور ما در جنگی که اصلاً ربطی به ما نداشت.

- سکوت کامل در مورد هماهنگی با انگلیس جهت تقسیم ایران به چند جمهوری در کنفرانس مسکو.

- سکوت کامل پیرامون منافع و میزان نفوذ و تسلطی که شوروی با تقسیم ایران به چند جمهوری به دست می آورد.

ساده اندیشی خواهد بود اگر تصور شود در این تقسیم هیچ سهم یا منفعتی به آمریکا نمی رسید.

مخالفت مجلس و نطق دکتر مصدق

انتشار خبر کنفرانس مسکو و برخی تصمیمات محرمانه آن افکار عمومی در ایران را بسیار نگران کرد. ایرانیان تقسیم عملی وطن را در پیش رو می دیدند و لذا به ابراز مخالفت‌هایی برخاستند. دامنه این مخالفتها به مجلس شورای ملی نیز کشید. دکتر محمد مصدق در جلسه پنجشنبه ۲۰ دی ۱۳۲۴ در نطق شدیدی به بانی کنفرانس (انگلستان) و نتایج آن حمله نمود. وی همچنین در نطق خود گوشه‌هایی از تصمیمات محرمانه کنفرانس را عیان ساخت. متن نطق بسیار مهم دکتر مصدق چنین است:

یازدهم دی ماه رادیو لندن اخبار ذیل را منتشر نمود: «از تهران خبر می رسد که سرریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان و مستر والاس مری سفیر کبیر آمریکا در تهران به دولت ایران پیشنهاد کرده اند که با تشکیل یک کمیته سه نفری که از نمایندگان شوروی، انگلستان و آمریکا تشکیل شده موافقت نماید تا اوضاع ایران را به طور عموم و اوضاع آذربایجان را به طور خصوصی مورد بررسی قرار دهند. دو سفیر کبیر مزبور در این باره با اعلی حضرت شاهنشاه ایران، محمدرضاشاه، نیز مذاکراتی نموده اند و این پیشنهاد را به معظم له هم تقدیم کرده اند. دولت ایران هنوز جواب موافقی به این پیشنهاد نداده است و شاید بخواهد قبل از موافقت با این پیشنهاد آن را به مجلس شورای ملی عرضه کند. در محافل لندن اظهار می شود که دولت انگلستان درباره تشکیل یک کمیته سه

نفری برای بررسی اوضاع ایران هنوز به رأی سابق خود درباره تشکیل چنین کمیته ای باقی است و با اینکه دولت شوروی در کنفرانس مسکو در آغاز با این پیشنهاد موافقت کرد و آخر سر آن را رد نمود، دولت انگلستان هنوز به رأی خود باقی است.

تا پریشب من از مضمون پیشنهادی که رادیو لندن خبر داده مطلع نشدم و پس از استحضار گفتم صد رحمت به قرارداد و ثوق الدوله [۱۹۱۹]؛ زیرا قرارداد مزبور ایران را تحت ولایت انگلیس می گذاشت و اگر به ایران روزی کمک می رسید می توانست آزاد شود ولی این پیشنهاد قرارداد ۱۹۰۷ را به صورت دیگر تجدید می نماید. من هر چه خواستم که در کمیسیون خارجه آقای نجم به طور صریح اظهاراتی کند ننمود و به طور مبهم جواب داد. بنابراین، با آقای نخست وزیر [ابراهیم حکیمی] داخل مذاکره شدم و بین ما توافق حاصل شد که عده ای از نمایندگان دستجات مختلف در یک جا حاضر شوند و راجع به نیک و بد پیشنهاد مذاکره نمایند. جلسه در وزارت خارجه تشکیل شد، آقای نخست وزیر اظهار نمودند که آقایان بفرمایند چه می خواهند؟ در جواب این طور گفته شد که قبلاً لازم است دولت جریان را گزارش دهد تا حضار آن را متن قرار دهند و در حواشی آن نظریات خود را اظهار نمایند. بالاخره آقای نخست وزیر دو برگ که روی آن یازده ماده تنظیم شده بود به حضار ارائه نمودند و چون به اسم سه دولت داده شده که یکی مخالف است قهراً امضا نداشت و با اینکه اوراق مزبور را نمایندگان سیاسی دو دولت به وزارت خارجه یک دولتی داده اند، آقای نجم وزیر خارجه می گفتند اینها بر گهایی است غیررسمی که نه امضا دارد و نه شماره و تاریخ آن معلوم است؛ خلاصه اینکه هیچ است و چون انتشار آن دولت را در افکار عامه مفتضح می کرد قائل بود که این برگهای بلااثر جزو اسرار اداری است و نباید منتشر شوند و از بعضی اخبار که روزنامه ها راجع به آن اوراق منتشر کرده بودند بسیار عصبانی بود و راضی نشد که نمایندگان از آن، رونوشتی بردارند و روز قبل هم که باز کمیسیون خارجه تشکیل شد و اعضا اصرار داشتند که اوراق مزبور را ببینند آنها را ارائه نمود و خودداری کرد.

سپس دکتر مصدق برخی از بندهای قرارداد را بازگو و دولت را مورد حمله قرار داد:

پیشنهاد شامل یازده ماده است که بسیار کش دار و هر یک از آنها مربوط به مطالب مهمی است. مثلاً در بند ششم می گوید: «کمیسیون اصلاحاتی را که مخصوصاً در انتخاب انجمن های محلی و وظایف آنان و تدارکات وجه به نظر لازم می رسد توصیه خواهد نمود.»

در بند هفتم می گوید: «کمیسیون توصیه هایی در باب استعمال زبانهای اقلیت از قبیل عربی و ترکی و کردی جهت تعلیمات و منظورهای دیگر خواهد نمود.» بند ۹ چنین است: «سه دولت مساعی کامل به کار خواهند برد که دولت ایران را متقاعد سازند توصیه هایی را که از طرف کمیسیون به عمل می آید به صورت قانونی در آورد.»

آقایان نمایندگان محترم، خوب است که ملاحظه فرمودید دکتر میلسپو که مستخدم ایران بود و ما می توانستیم به وسیله نسخ قانون استخدام او مشارالیه را مرخص کنیم انفصال او از کار برای ما چقدر تولید مشکلات نمود؛ وای به وقتی که اختیار قانونگذاری مملکت تحت نفوذ و اختیار سه دولت واقع شود، کدام وزیر خارجه باهوشی است که برای چنین دولتی قائل به استقلال شود؟ اگر این پیشنهاد خوب است و یا اینکه دولت در خوبی آن مردد است چرا آن را منتشر نکرد تا صاحبان حق یعنی افراد ملت بتوانند در مقدرات خود نظریاتی اظهار کنند و دولت هر اقدامی که می کند روی فکر و مصالح ملت باشد و اگر بد است چرا وارد مذاکره شد و آن را همان روز اول رد نکرد؟

نظر من [در مورد وقایع آذربایجان] این بود که بین دولت راجع به طرز اداره نمودن قسمتی از مملکت با یک عده از اهالی آنجا اختلاف حاصل شده است، قبلاً باید با اهالی محل داخل مذاکره شد شاید اختلاف را بتوان با خود آنها حل کرد و چنان چه به این طریق نتیجه نداد با دولت اتحاد جماهیر شوروی مذاکره کنیم که مانع مرتفع و اختلاف حل شود. بنابراین صلاح نیست که دولت انگلیس و آمریکا به نام سه دولت با ما داخل مذاکره شوند و در سایر نقاط ایران هم که ما هیچ وقت اختلافی نداشتیم اختلاف ایجاد کنند. ما باید این اوراق را رد کنیم. از اینکه دولت اتحاد جماهیر شوروی با این پیشنهاد موافقت ننموده ملت ایران سپاسگزار است [مرحوم مصدق از علت اصلی مخالفت شوروی بی اطلاع بود] و آن روز که سه دولت با هم متفق شوند کار ما تمام است. ملت ایران انتظار نداشت دول بزرگ استقلال ایران را نقض کنند. هر دولت وطن پرستی باید این قبیل پیشنهادات را رد کند، من از آقای حکیمی خواهش می کنم فوراً از کار کناره گیری کند.

عاقبت طرح بوین

تا جایی که نگارنده مطلع است متن کامل توافقات یازده گانه سه کشور شوروی،

انگلستان و آمریکا راجع به ایران در سال ۱۳۲۴ (کنفرانس مسکو) منتشر نشده است. متأسفانه مرحوم دکتر مصدق نیز در کتاب «خاطرات و تألمات مصدق» پیرامون طرح تقسیم ایران و مخالفتش با آن چیزی ننوشته است. توافقات مذکور در کنفرانس مسکو به قدری با تمامیت ارضی و استقلال ایران مخالفت داشت که دولت حکیمی و دولتهای بعد نیز جرأت انتشار آن را نیافتند.

روسها که موفقیت ظاهری فرقه دمکرات در آذربایجان را می دیدند، طبق اشاره آشکار احسان طبری تئوریسین حزب توده خواب شیرین تسلط بر کل ایران را می دیدند و ایرانی کمونیست و زیر سلطه خود را نظاره می کردند! لذا دو هدف اصلی و بلندمدت خود یعنی دسترسی به منابع نفتی ایران و آبهای آزاد و گرم جنوب را ترجیح دادند! آمریکا و انگلستان نیز که با مخالفت افکار عمومی مردم ایران در برابر تقسیم وطنشان مواجه شده بودند و از طرفی می دیدند سپردن مناطق وسیع و سوق الجیشی شمال ایران به روسها باعث نفوذ بیشتر آنها در ایران شده؛ اشتهايشان را جهت رسیدن به منافع نفتی و دریاهاى جنوب تحریک خواهد کرد به دوباره اندیشیدن و چانه زنی درباره توافقات کمیسیون کذایی نپرداختند. این چنین بود که دسیسه خطرناک انگلستان جهت تقسیم ایران و تبدیل آن به «ایرانستان» نقش بر آب شد. البته تلاش شدید و بسیار خطرناک شورویها در تسلط کامل بر ایران نیز با عنایت پروردگار و با تلاش دولتمردان، علما، مردم مسلمان و سازمان ملل به نتیجه نرسید و شکست خورد. خداوند وعده فرموده که مکر مکاران را نابود می سازد؛ و مکروا و مکرالله والله خیرالماکرین.

پانوشت ها

\* کارشناس ارشد ایران شناسی، دانشگاه شهید بهشتی.

۱۴۶- ۱. ر.ک: عبدالرضا هوشنگ مهدوی: تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، صص ۱۷۰

۲. کتاب آبی (گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان درباره انقلاب مشروطه ایران)، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، ج

۷۴. مذاکرات روسیه و انگلستان جهت عقد قرارداد ۱۹۰۷ از سال ۱۹۰۵ شروع شده بود. سر آرتور - ۱، صص ۷۵

هاردینگ سفیر انگلستان در ایران (سلطنت مظفرالدین شاه) بعد از بازگشت به لندن در خاطرات مربوط به سپتامبر

در کاخ سلطنتی به طور خصوصی از لرد لژدوان وزیر امور خارجه شنیدم که قرار است مذاکراتی «: ۱۹۰۵ می نویسد

خاطرات سیاسی سر. «جدی میان روسیه و انگلستان برای تعیین مناطق نفوذ طرفین در آسیا هر چه زودتر آغاز شود

. آرتور هاردینگ، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳، ص ۱۴۶

۳. کتاب آبی، ج ۱، ص ۱۱۴

۴. مورگان شوستر: اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۶۲، ص ۳۰.

ص: ۵۷۲

۵. ریچارد استوارت: در آخرین روزهای رضاشاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، معین، ۱۳۷۰، صص

۴۵-۵۱.

۶. به نقل از: همایون الهی، اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵

ص ۵۵ .

۶۳-۷. همان، صص ۶۴

۸. اهمیت استراتژیکی ایران...، ص ۵۴

به نقل از: اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی ۱۹۴۰ January ۲۶ ۱۰۶۸ Soviet threat to Middle East. N

۹.

دوم، ص ۶۶ .

۱۰. اهمیت استراتژیکی ایران...، ص ۶۶

۱۱. همان، ص ۱۳۲

۱۲. دو کشور انگلیس و شوروی ادعا می کردند تعداد آلمانیهای مقیم ایران به ده هزار نفر می رسد و این برای

منافعشان خطرناک است؛ در صورتی که آلمانیهای مذکور متخصصین صنعتی به تعداد ۷۰۰ نفر بودند . بولارد

وزیرمختار انگلستان در تهران، تعداد خارجیهای شاغل در ایران را چنین ذکر کرده بود : انگلستان ۲۵۹۰

[بزرگ ترین گروه خارجیان در ایران]، روسیه شوروی ۳۹۰ نفر، آلمان ۶۹۰ نفر، ایتالیا ۳۱۰ نفر، چکسلواکی

۱۸۰ نفر، سوئد ۷۰ نفر و یوگسلاوی ۱۴۰ نفر. اهمیت استراتژیکی ایران در...، ص ۱۲۶

۱۳. خاطرات سر آنتونی ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، بهار ۱۳۴۲، ص ۲۸۴

۱۸۰-۱۴. اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، صص ۱۸۱

۱۵. خاطرات جعفر شریف امامی، (طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد)، تهران،

. سخن، ۱۳۸۰، صص ۵۵ و ۷۵

(۱۳۱۸)، به کوشش صفاءالدین تبرائیان، تهران، مؤسسه - ۱۶. ایران در اشغال متفقین، (مجموعه اس ناد و مدارک ۲۴

. خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، ص ۶۴۷

به دروغ « پاسخ به تاریخ » ۱۷. ملکه پهلوی، خاطرات تاج الملوک، صص ۹۸ تا ۱۰۳. محمدرضا پهلوی در کتاب

محمدرضا پهلوی: پاسخ «. برای پنجاه سال آینده آسوده خاطر باشید »: مدعی است استالین در تهران به او گفت

. به تاریخ، به کوشش شهريار ماکان، تهران، شهرآشوب، ۱۳۷۱، ص ۲۸۱

۱۸. مارگارت لاینگک: مصاحبه با شاه، ترجمه اردشیر روشنگر، تهران، البرز، ۱۳۷۱، ص ۱۲۰

۱۹. این حقایق، به گفته کوزیچکین مأمور کا.گ.ب در ایران، شوروی را به وحشت افکند که ایران در جنگ میان

شوروی و آمریکا سرپل حمله به شوروی خواهد بود. لذا دستور قتل شاه در مسکو صادر شد. در سال ۱۳۴۰

ماشین پر از مواد منفجره در سر راه ماشین شاه در تهران قرار داده شد که فقط اشتباه مأمور انفجار بمب جان شاه

را نجات داد. شرط انفجار فشردن و نگه داشته تکمه انفجار به مدت ۳ تا ۴ ثانیه بود و مأمور انفجار فقط چند بار

سریع تکمه را فشار داد و بدین سان شاه از مرگی وحشتناک رهایی یافت. بمب می توانست تا شعاع ۵۰۰ متر را در

. هم بکوبد. ر.ک: کوزیچکین؛ کا.گ.ب در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، ۱۳۷۰، صص ۲۷۹ تا ۲۸۲

۲۰. فصل پنجم پیمان ایران با شوروی و انگلستان و فصل نهم پیمان ایران و آمریکا. ر.ک: ایران در اشغال متفقین،

. صص ۱۹۳ و ۴۴۳

۲۱. تا بدان حد که تکلم به زبان مادری - ترکی آذری - برای مردم قدغن شده بود. محسنی رئیس فرهنگ آذربایجان

«! هر کسی که ترکی حرف می زند، افسار الاغ بر او بزنید و او را به آخور ببندید »: در دوره رضاشاه می گفت

(۱۳۲۴) ذوقی رئیس فرهنگ بعد از محسنی دستور داد صندوق جریمه ۱۰/۱ (روزنامه کیهان، شم اره ۸۶۳، مورخ ۲۶

ترکی حرف زدن در دبستانها گذاشته شود. هر طفل دبستانی آذربایجانی که ترکی صحبت می کرد باید جریمه

نقدی را به صندوق می انداخت! عبدالله مستوفی استاندار آذربایجان هم به شدت با تکلم به زبان ترکی آذری

مخالفت می کرد و زبان ترکی را زبان افراسیاب و چنگ یز می دانست! گذشته چراغ راه آینده است ، جامی، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۱، ص ۲۶۲. به گزارش کنسولگری آمریکا در تبریز، رضاشاه در سفر به آن شهر یکی از بزرگان شهر را که به زبان ترکی آذربایجانی شاه را مورد خطاب قرار داده بود مورد ضرب و شتم قرار داد- اسناد لانه جاسوسی . آمریکا، از ظهور تا سقوط، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶، ج اول، ص ۱۱۹



۲۲. جهت بررسی این نارضایتی و سوءاستفاده فرقه دمکرات از آن و فریب جمعی از مردم مظلوم آذربایجان و نیز

۱۶۳- اقدامات فرقه و شکست آن ر.ک: اصغر حیدری، طوفان در آذربایجان، تبریز، احرار، ۱۳۸۱، صص ۱۹۶

۲۳. آرشیو مرکزی دولتی احزاب سیاسی جمهوری آذربایجان، موضوع ۱، فهرست ۸۹، پرونده ۹۰، برگ ۴، به نقل از:

. جمیل حسنی، فراز و فرود فرقه دمکرات آذربایجان، ترجمه منصور همای، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳. ص ۵۲

۲۴. پیشه وری متولد شهر خلخال و از اولین اعضای حزب کمونیست ایران به شمار می رفت که در شعبه دانشگاه

۱۳۰۰ / کوتو در شهر باکو تحصیل کرده بود. دانشگاه کوتو، دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق در سال ۱۹۲۱

شمسی توسط کمیترین در مسکو تأسیس شد. در ۱۹۲۲ حدود ۷۰۰ دانشجو از ۵۷ کشور در آن به آموزش

مارکسیسم-لنینیسم مشغول بودند که هزینه زندگی و تحصیل آنها توسط حزب کمونیست شوروی تأمین می شد.

(۱۸۹۰) و مائوتسه دونگ (۱۸۹۲ -)، هوشی مینه رهبر ویتنام (۱۹۶۹ - مارشال تیتو رئیس جمهور یوگسلاوی (۱۹۸۰

(۱۸۹۲) از دانشجویان معروف کوتو بودند. - بنیانگذار جمهوری خلق چین (۱۹۷۶)

۲۵. احسان طبری: کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۶۷

۲۶. ریچارد استوارت: در آخرین روزهای رضاشاه، ص ۳۶۳

۲۷. همان، ص ۳۶۷. آمریکا تا آخر حکومت پهلوی نیز از دستیابی روسها به دو هدف مذکور نگران بود. در اسناد

« طرح اضطراری برای ایران در صورت درگذشت شاه » لانه جاسوسی آمریکا در بخشی از سند سرّی تحت عنوان

از اهداف عمده آمریکا در صورت مرگ محمدرضا پهلوی ممانعت از گسترش شوروی به سمت خلیج فارس و

ادامه دسترسی به منابع ایران به خصوص منابع نفتی ذکر شده است. از ظهور تا سقوط، تهران، مرکز نشر اسناد لانه

. جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶، ج اول، ص ۳۰۷

۲۸. ایرج ذوقی: ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پازنگ، ۱۳۶۷، ص ۲۷۵

۲۹. همان، ص ۲۷۷

۳۰. اسدالله علم: گفت و گوهای محرمانه من با شاه، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۲۷

۷۶-۳۱. محمدرضا پهلوی: پاسخ به تاریخ، صص ۷۷

۳۲. خاطرات آندرو گرومیکو، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، نشر و پخش ویس، ۱۳۶۹، صص ۱۲۸ تا ۱۵۳

۳۳. حسن ارفع: در خدمت پنج سلطان (خاطرات سرلشکر حسن ارفع)، ترجمه سیداحمد نواب، تهران، مهرآئین،

۱۳۷۱، ص ۳۹۰

۳۴. سالنامه دنیا، شماره ۲۹، اسناد مهم سیاسی تاریخی وزارت خارجه آمریکا، ترجمه دکتر هدایت الله حکیم الهی، ص

۳۳۴.

۳۵. روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، س اول، شماره ۲۶۷؛ مذاکرات مجلس شورای ملی، پنجشنبه ۲۰ دی ۱۳۲۴

ص ۹۸۸

۳۶. دکتر آرتور میلسپو در ۱۳۰۱ با تصویب لایحه استخدام مستشاران مالی آمریکا در مجلس به عنوان رئیس کل مالیه

ایران برای پنج سال به استخدام دولت ایران درآمد و با هشت نفر همکار خارجی خود مشغول کار شد. او اختیارات

وسعی به دست آورد و کلیه درآمدها و هزینه های دولتی، وظایف مالی دولت، وصول مالیات، تنظیم بودجه های

دولتی و امور خزانه زیر نظر مستقیم او قرار گرفت. اما نتوانست برای اقتصاد بیمار ایران چاره کند. سومین سال

استخدام او مقارن با سقوط قاجاریه و روی کار آمدن سلطنت پهلوی بود. او همچنان مشغول کار بود که در سال

۱۳۰۶ قرارداد ادامه کارش تمدید نشد. بی میلی رضاخان، اعتراض شوروی و انگلستان به حضور مستشاران آمریکایی

در ایران و عدم توانایی میلسپو در رفع مشکلات اقتصادی از علل تمدید نشدن قرارداد وی بود. میلسپو در سالهای

۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ در بحبوحه جنگ جهانی دوم نیز در زمینه مسائل مالی به استخدام دولت ایران درآمد. زینب احیایی:

مستشاران آمریکایی در ایران به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۴۱. میلسپو پس از

بازگشت، خاطرات خود از ایام فعالیت در ایران را نوشته و منتشر کرده است: آرتور میلسپو؛ آمریکاییها در ایران،

ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۷۰

۳۷. همان، ص ۹۸۹

۳۸. دکتر محمد مصدق: خاطرات و تألمات مصدق، تهران، علمی، ۱۳۶۶

۳۹. کژراهه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص

**بررسی ابعاد مداخله انگلیسی ها در امور ایران در طول**



## جنگ جهانی دوم

سجاد راعی گلوچه\*

علی اصغر راستینه\*\*

مقدمه

مداخله انگلیسی ها در امور ایران پیشینه ای به درازای روابط دو کشور دارد. این مداخله دارای ابعاد و اشکال گوناگون بوده و متناسب با ضعف و قوت حکومت مرکزی و یا تمایل و مخالفت حاکمان ایران نسبت به انگلیسی ها، همواره در حال تغییر بوده و فراز و نشیب هایی را طی کرده، ولی هرگز متوقف نگردیده است.

یکی از نقاط اوج مداخله انگلیسی ها در امور ایران در فاصله زمانی اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ تا پایان جنگ جهانی دوم است. ابعاد مداخله انگلیسی ها در امور ایران به تفکیک زیر قابل بررسی می باشد.

الف. مداخله در امور سیاسی

مداخله در امور سیاسی ایران با وادار کردن ایران به کنار نهادن سیاست بی طرفی و الحاق اجباری به صف متفقین آغاز شد. در نتیجه ایران وادار به قطع رابطه با دول محور و در نهایت اعلان جنگ به آلمان و ژاپن شد. در زمینه امور داخلی نیز از لحظه اشغال، مداخله مستقیم شروع شد و به زودی سراسر مناطق اشغالی و غیر اشغالی را دربر گرفت.

در این دوره به تبعیت از وزیرمختار، کنسول‌ها و نمایندگان سیاسی و نظامی انگلیس در ایران نیز اقدام به مداخله آشکار در امور محل مأموریت خود نمودند. گزارش‌های واصله از یزد و شیراز به تاریخ ۸ شهریور ۱۳۲۰ حاکی از مداخله کنسول‌های انگلیس در کرمان و شیراز در امور محل مأموریت خود می‌باشد. در واقع مأمورین کنسولی انگلیس خود را محق به دخالت در امور ایران می‌دیدند. مداخله انگلیسی‌ها در امور سیاسی دارای ابعاد گوناگونی بود که مهم‌ترین آنها به شرح زیر قابل ذکر می‌باشد:

#### ۱. تغییر (برکناری و تبعید) رأس و رئیس حکومت و ایجاد دولت دست‌نشانده

مهم‌ترین اقدام مداخله‌گرانه انگلیسی‌ها در دوره اشغال اقدام به تغییر رئیس و رأس حکومت ایران و ایجاد دولت دست‌نشانده و به پیروی از آن تغییر سیاست داخلی و خارجی ایران بود. وادار کردن رضاشاه به کناره‌گیری از سلطنت و تبعید وی به خارج از کشور بدون دخالت و تمایل مردم و مجلس شورای ملی، آشکارترین وجه مداخله در امور ایران بود.

علی‌الاصول، لطمه‌ای که به کشور ما از مجرای اشغال و مداخله وارد آمد، بزرگ‌ترین لطمه‌ای بود که یک قدرت خارجی می‌توانست به کشور بی‌طرف و خارج از صحنه و صف بندی‌های جنگ وارد کند. ورود نیروهای خارجی به ایران و سپس تبعید رئیس کشور ایران به خارج و تحت نظر نگه داشتن او و اجازه بازگشت ندادن به او، صرف نظر از ماهیت رضاشاه، در عین حال که نقض حاکمیت ملی ایران بود، توهینی نیز به ملت ایران بود.

دومین توهین و مداخله بزرگ خارجی در ایران، تعویض رئیس کشور ایران، بدون هیچ‌اقتنایی به رأی و نظر مردم ایران بود. در حالی که تعویض رئیس دولت فقط حق انحصاری مردم ایران بود و خطاهای او هم به مردم ایران مربوط بود و ایرانیان در این باره از انگلیسی‌ها درخواست کمک و مداخله نکرده بودند.

دولت انگلستان برای اخراج و استعفای رضاشاه در ایران شروع به زمینه‌سازی کرد و از ابزار تبلیغات رسانه‌ای، به ویژه رادیوهای لندن و دهلی که در بخش اخبار فارسی حملات شدیدی به رضاشاه می‌کردند، بهره‌برداری کرد. بولارد، وزیرمختار انگلیس در تهران، در یکی از گزارش‌های خود به وزارت امور خارجه انگلیس در این زمان

خاطر نشان می کند توجه گسترده به پخش برنامه به زبان فارسی از رادیو بی.بی.سی نقش برجسته و شاید تعیین کننده ای در استعفای شاه ایفا کرد. مرحله بعدی، مداخله مستقیم در انتخاب جانشین رضاشاه و تأسیس دولتی دست نشانده بود. آنها حتی در دوره قبل از اشغال، نظرشان این بود که در صورتی که دولت ایران آماده همکاری و مساعدت نباشد باید دولت دیگری که رویه دوستانه تری داشته باشد به جای آن انتخاب شود. اجماع نظر نخست وزیر انگلیس، وزیرمختار انگلیس در تهران و فرماندهان انگلیس در ایران و خاورمیانه شدت عمل برای وادار کردن دولت ایران به همکاری با متفقین، به ویژه با انگلیسی ها بود. البته تغییر نوع حکومت به نظام جمهوری نیز مطرح شد که به دلیل مخالفت فروغی و تبعات بعدی آن، منتفی شد. محسن فروغی، پسر محمدعلی فروغی در این باره می گوید:

... در نخستین روزهای مذاکرات، نمایندگان دو کشور اصرار به تغییر رژیم از مشروطه سلطنتی به جمهوری را داشتند. برای این که پدرم به این خواسته جامه عمل بپوشاند گفته بودند رئیس جمهوری ایران کسی جز شما نخواهد بود. وقتی از پدرم منصرف شدند به محمد ساعدمراغه ای که در آن ایام سفیر کبیر ایران در مسکو بود پیشنهاد ریاست جمهوری را داده بودند. او نیز به دلایلی روس ها را منصرف کرده بود.

محسن فروغی در ادامه می گوید پس از منتفی شدن برقراری نظام جمهوری، گزینه های جانشینی رضاشاه مطرح گردید:

پیشنهاد بعدی این بود که سلسله پهلوی منقرض شود و مجدداً یکی از افراد جوان قاجاریه به سلطنت گمارده شود. کاندیدای سلطنت یکی از فرزندان محمدحسن میرزا، ولیعهد سابق بود.

بر اساس گفته دنیس رایت تصمیم گیری در مورد جانشین رضاشاه در وزارت خارجه انگلیس صورت گرفت:

... در وزارت خارجه انگلیس جلسه ای تشکیل شده و ضمن بحث درباره ایران چنین احساس می شد که شاه مسئول زیاده روی ها و سیاست افراطی خود بوده و باید سرنگون شود. برای جانشینی او یک قاجار جوان در انگلستان هست که ممکن است به درد این کار بخورد...

«قاجار جوان» کسی جز حمیدمیرزا پسر محمدحسن میرزا نبود که در انگلستان

زندگی می کرد و نام خود را نیز به دیوید دروموند تغییر داده بود و به زبان فارسی هم نمی توانست صحبت کند. اما پس از بررسی های فراوان و به ویژه مخالفت وزیرمختار انگلیس در ایران، ریدر ویلیام بولارد که اعلام کرد «از هر کوششی برای استقرار مجدد قاجاریه دست بردارید»، موضوع بازگشت قاجاریه منتفی شد. بنا به گفته محسن فروغی گزینه دیگری غیر از رضاشاه نیز از خانواده پهلوی مطرح و قرار شد سومین فرزند ذکور رضاشاه به نام غلامرضا که در آن تاریخ ۱۸ ساله بوده است به سلطنت برگزیده شود و نیابت سلطنت را پدرم به عهده بگیرد.

شاید هم انگلیسی ها می خواستند به طور جدی به محمدرضا پهلوی تفهیم کنند که وی تنها گزینه ممکن برای جانشینی نیست، لذا در صورت انتخاب، بایستی بدون قید و شرط در خدمت انگلیس و متفقین باشد و با همه خواست های آنها موافقت کند. در واقع، چنین نیز شد و محمدرضا پهلوی انتخاب گردید و حداقل در طول جنگ جهانی دوم تمام خواسته های آنها را عملی کرد و هیچ قدم و اقدامی برخلاف میل متفقین و انگلیسی ها برنداشت. به گفته استوارت، محمدرضا پهلوی به آخرین توصیه پدرش موقع خداحافظی و خروج از ایران عمل کرد. وی به محمدرضا گفته بود: «مواظب باش پسر، مقاومت نکن، ما و همه دنیا با طوفانی روبرو شده ایم که عظیم تر از هر یک از ماست. سرت را خم کن و بگذار طوفان بگذرد». چرچیل، نخست وزیر وقت انگلیس در گزارشی به مجلس عوام انگلیس در مورد انتخاب محمدرضا پهلوی به جای پدرش گفت:

ما با هماهنگی نزدیک با متفقین روسی خود، عوامل بدخواه را از تهران ریشه کن کردیم و به تبعید فرستادیم و به جای او پادشاهی را نشانیدیم که قول داده است مجموعه ای از اصلاحات و ترمیم هایی را که بسیار دیر شده و سخت مورد نیاز است، انجام دهد.

## ۲. مداخله در انتخاب نخست وزیران

گام بعدی انگلیسی ها برای ایجاد دولت دست نشانده انتخاب نخست وزیری موافق خودشان بود. با سقوط رضاشاه، سفارتخانه های انگلیس و شوروی در تهران در انتخاب نخست وزیران و وزیران به طور مستقیم و غیرمستقیم مداخله کردند. فرد مورد توافق آنها برای نخست وزیری ایران، محمدعلی فروغی بود. فروغی به حدی با سفارت



انگلیس در تهران هماهنگ عمل می کرد که حتی متن استعفای رضاشاه را نیز قبل از قرائت در مجلس شورای ملی با آنها مورد بررسی قرار داده و پس از تأییدشان به مجلس برد. پس از پیشبرد روند انعقاد و تصویب پیمان اتحاد سه گانه، فروغی نیز جای خود را به علی سهیلی داد که آشکارا از سوی انگلیسی ها برای نخست وزیری حمایت می شد. جواد عامری در خاطراتش می گوید:

فروغی در اسفند ۱۳۲۰، پس از هفت ماه نخست وزیری، استعفا داد. در نتیجه روز ۱۳ اسفند یک جلسه خصوصی مجلس برای اظهار تمایل نمایندگان به نخست وزیری بعدی تشکیل شد. در این رأی گیری، همان طور که گذشت، فروغی ۴۷ رأی، قوام السلطنه ۳۹ رأی، تدین ۵ رأی، سهیلی ۴ رأی و مؤتمن الملک و باقر کاظمی هر کدام یک رأی آوردند. مع هذا شاه-ظاهراً در اثر فشار دولتین بریتانیا و شوروی- علی سهیلی را که فقط ۴ رأی کسب کرده بود مأمور تشکیل دولت جدید کرد.

### ۳. مداخله در امور مجلس شورای ملی

یکی از موارد قابل تأمل مداخله در امور ایران که نافی استقلال کشور بود مداخله در امور مجلس شورای ملی و نظرات و تصمیمات نمایندگان مجلس بود. شاید چنین مداخله ای فقط در مستعمرات و سرزمین های تحت قیمومت قابل تصور باشد. مداخله انگلیسی ها در این مورد در جریان طرح و بررسی و تصویب پیمان اتحاد سه گانه شروع شد، ولی محدود به آن نشد و کل عملکرد مجالس سیزدهم و چهاردهم را تحت الشعاع قرار داد. در جریان بررسی طرح پاراف شده پیمان اتحاد سه گانه در مجلس سیزدهم، نمایندگان مخالف، مفاد پیمان را منافی استقلال کشور و تصویب آن را قانونی کردن مداخله در امور ایران دانستند. وزیرمختار انگلیس مقاومت در برابر نظرات اصلاحی مجلس را به جایی رساند که در مورد اصلاح حتی یک کلمه نیز سرسختی نشان می داد. فروغی در یکی از تلگرام های خود به تقی زاده، وزیرمختار ایران در لندن، در مورد مذاکرات مربوط به بررسی پیمان اتحاد سه گانه اشاره کرده است که انگلیسی ها پیشنهادهای اصلاحی مجلس شورای ملی را به هیچ وجه نمی پذیرند:

چون این جانب آنچه لازم بود در انجام کار قرارداد صادقانه اقدام نموده ام و از لحاظ مصلحت کشور هر نوع تهدید و توهین مخالفین را بر خود و اعضای دولت هموار

کردم دیگر انتظار نداشتم در این وهله آخر نسبت به پیشنهادهایی که به هیچ وجه به اساس مطلب خلل وارد نمی آورد، برای حیثیت دولت و احترام مجلس شورای ملی و موقعیت انگلیس در ایران قبول آنها بسیار مفید می شد. چون حقیقتاً هم برای من موجب خجالت است و هم برای انگلیس در نزد افکار مضر است که به مجلس شورای ملی بگویم هیچ یک از پیشنهادات آنها قبول نشده و عهدنامه را فقط به تحمیل می خواهند بقبولانند و از طرف دیگر، با این رویه که پیش گرفته اند هیچ معلوم نیست که در آتیه حتی با بستن پیمان اتحاد چه نوع معامله با ما خواهند کرد....

فروغی در ادامه یادآور می شود به ایدن، وزیر خارجه انگلیس، متذکر شوید که دولت فعلی «صمیمانه با انگلیسی ها همکاری می کند و می خواهد بکند» و اگر آنها اصلاحات پیشنهادی را که اصلاحات حداقلی است نپذیرند دولت بیش از پیش بی اعتبار و بی خاصیت خواهد شد.

انگلیسی ها به هر نوع واکنشی از سوی نمایندگان مجلس که مخالف میل و سیاست شان بود بلافاصله و صریحاً واکنش نشان می دادند و اعتراض می کردند و حتی کار مداخله را به جایی رساندند که یکی از نمایندگان مجلس را - حبیب الله نوبخت - به اتهام تمایل به آلمان ها دستگیر و در بازداشتگاه خود در خاک ایران زندانی کردند. یکی از موارد اعتراض سفارت انگلیس در تهران نسبت به درج نطق های مخالفت آمیز نمایندگان مجلس نسبت به متفقین، به ویژه انگلیسی ها در مطبوعات بود. بولارد در نامه ای به نخست وزیر به تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۲۱ می نویسد:

مقصود از نگارش این نامه به خاطر آوردن وعده ای است که آن جناب شفهاً در تاریخ ۲۰ سپتامبر فرموده اند مبنی بر اینکه اوامر لازمه صادر خواهند فرمود که از درج گزارش نطق هایی که بر علیه متفقین از طرف نمایندگان مجلس شورای ملی در مجلس به عمل می آید، در مطبوعات جلوگیری شود. بدیهی است این قبیل نطق ها اصلاً نباید ایراد گردد و این هم باعث تعجب دوستاندار و هم باعث تعجب دولت متبوعه دوستاندار گردیده که موجوداتی که در طی سال های متمادی هیچ کاری انجام نداده اند جز این که حقوقی به عنوان نمایندگی دریافت و با هر اقدامی که شاه سابق به آن ها تکلیف می نمود موافقت نمایند، حال به این اندازه نطق های شجاعت آمیزی می نمایند که منظور آن خلل وارد کردن به مساعی دولت دموکرات انگلیس در پیکار آن ها بر علیه رژیم

خودسر آلمان ها می باشد... علاج واقعی آن این است که دستور صادر گردد در آتیه اگر نطقی بر علیه متفقین در مجلس ایراد گردد، نباید در مطبوعات درج شود.

بخش دیگر از مداخله انگلیسی ها در امور مجلس از طریق مداخله و تأثیرگذاری بر انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی بود. محمد ساعد مراغه ای در خاطراتش می گوید دخالت های انگلیسی ها و مأموران شوروی در انتخابات دوره چهاردهم انتخابات را در برخی حوزه ها عملاً غیر ممکن ساخته بود. محمدرضا پهلوی نیز در کتاب پاسخ به تاریخ نوشته است، در آستانه برگزاری انتخابات دوره چهاردهم، نماینده سیاسی دولت انگلیس با نخست وزیر وقت ایران دیدار و یک لیست ۸۰ نفری را به او تسلیم کرد و از وی خواست این افراد از صندوق های رأی به عنوان نماینده مردم بیرون آیند. محمدرضا پهلوی می گوید زمانی که در دولت قوام سفیر انگلیس احتمال داد که مجلس با درخواست متفقین برای چاپ اسکناس زیاد موافقت نکند درخواست انحلال مجلس را مطرح کرد. وی ادامه می دهد:

این پیشنهاد عجیبی بود که نماینده یک دولت بیگانه به من می کرد. به وی گفتم که این من و ملت ایران هستیم که باید به دولتی اظهار اعتماد کنیم نه شما و هر چند که با هم دوست و متحد هستیم ولی تنها من و ملت ایران می توانیم نسبت به انحلال مجلس تصمیم اتخاذ کنیم... دیری نگذشت که در همان سال عده ای آشوبگر در تهران بنای اغتشاش را گذاشتند و انگلیسی ها نیروی خود را که پس از ورود به ایران از تهران خارج کرده بودند ظاهراً به منظور برطرف کردن غائله به پایتخت اعزام داشتند و بدین طریق مجلس را تهدید کردند تا با تقاضای آنها موافقت کند.

بخش دیگری از اقدامات انگلیسی ها دستگیری شماری از رجال روحانی، سیاسی، نظامی و مطبوعاتی ایران بود. آیت الله کاشانی، روحانی محبوب و ضدانگلیسی، احمد متین دفتری، سرلشکر زاهدی و حبیب الله نوبخت از سرشناسان دستگیرشدگان بودند.

#### ۴. مداخله در سیاست خارجی

در دوره اشغال ایران از سوی انگلیس و شوروی سیاست خارجی ایران تابعی از سیاست خارجی متفقین، به ویژه انگلیس شد و در تحولات مربوط به جنگ جهانی دوم دنباله رو آنها شد. به مهم ترین موارد اشاره می شود:

۱. تحمیل سیاست خارجی متفقین بر ایران؛ یکی از ویژگی های برنامه های دولت های پس از اشغال ایران، همگامی سیاست خارجی با سیاست خارجی متفقین بود. متفقین، به ویژه انگلیسی ها از روز ورود به ایران شروع به تغییر اجباری و تحمیلی سیاست خارجی ایران کردند. آنها حتی پنج ماه قبل از انعقاد پیمان سه گانه، دولت ایران را وادار به اخراج اعضای سفارت آلمان و متحدین آن کشور، یعنی رومانی، ایتالیا و مجارستان نمودند. جالب تر این که وزیر خارجه ایران در یادداشتی که به سفارتخانه های دول محور فرستاده به طور آشکار از واژه تحمیل و مداخله متفقین استفاده می کند و می نویسد: «... شرایطی را که به ایران تحمیل کرده اند، استحضار دارند.» فروغی بارها در جریان بررسی و تصویب پیمان اتحاد سه گانه در مجلس به صراحت گفت چاره ای جز همراهی و همگامی با متفقین نیست. محمدرضا پهلوی نیز گفته است سیاست خارجی پدرش کارساز نبود؛ لذا اولین اقدام وی تعیین سیاست خارجی مبنی بر همراهی و همگامی با متفقین بود. وی یادآور شده است ناگزیر از اتخاذ چنان سیاستی بوده و محمدعلی فروغی نیز کاملاً با وی هم عقیده بوده است.

۲. اعلان جنگ به آلمان و ژاپن؛ دولت ایران تا تاریخ اشغال از سوی متفقین رابطه خوب و حسنه ای با دول محور داشت و هیچ گونه برخورد منافع و مشکلی با آنها نداشت. انگلیسی ها در دوره پس از اشغال، علیرغم قراردادهای همکاری ایران با ژاپن و آلمان، دولت ایران را وادار کردند به آن دو کشور اعلان جنگ دهد. ایران به ناگزیر در شهریور ۱۳۲۲ به آلمان و در اسفند ۱۳۲۳ به ژاپن اعلان جنگ داد؛ بدون اینکه حداقل دلیل و حداقل توان برای رویارویی احتمالی با آن دو کشور را داشته باشد. برخی از مقامات ایران مثل سهیلی، نخست وزیر- و ساعد مراغه ای وزیر وقت خارجه ساده لوحانه در خاطرات خود اذعان کرده اند با این اقدام می خواستند از مزایای اتحاد در دوره پس از پایان جنگ استفاده کنند. محمدرضا پهلوی نیز برای توجیه آن در مصاحبه با خبرنگاری رویتر در ۲۳ شهریور ۱۳۲۲ اقدام ایران را تلاش برای سهم کردن ایران در دفاع از آزادی قلمداد می کند. محمدرضا پهلوی در ۲۵ شهریور ۱۳۲۲ نیز در دیدار با رئیس مجلس شورای ملی و اعضای هیأت دولت گفت:

با عقد پیمان [سه گانه] کشور از صورت اشغال در آمد و با همسایگان خود مؤتلف شدیم و برای این که منافع و آمال ملی ما به نحو اکمل تأمین شود اقدامات دیگری را

شروع کردیم و با دادن اعلان جنگ به آلمان آشکارا دوش به دوش متفقین وارد جهاد آزادی شدیم.

۳. الحاق به اعلامیه ملل متحد؛ در تاریخ اول ژانویه ۱۹۴۲م/۱۱ ادی ۱۳۲۱ نمایندگان ۲۶ کشور جهان پیمان اتحادی علیه دول محور امضا کردند. این پیمان به «اعلامیه ملل متحد» معروف شد. مفاد پیمان این بود که کلیه منابع اقتصادی و نظامی خود را علیه دول محور به کار ببرند و ضمن همکاری با یکدیگر از ترک مخاصمه و صلح جداگانه با دشمنان مشترک، یعنی دول محور، خودداری کنند. در بخشی از اعلامیه تصریح شده بود ملل دیگری که به هر نحوی در مبارزه علیه نازیسم به متفقین کمک کرده یا بعداً کمک کنند، می توانند به اعلامیه یادشده ملحق شوند. بنابراین دولت ایران در روز اعلان جنگ به آلمان در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ (۸ سپتامبر ۱۹۴۳) الحاق خود به اعلامیه ملل متحد را اعلان و در ۲۲ شهریور ۱۳۲۲ نسخه مربوطه را امضا کرد. الحاق ایران به اعلامیه مزبور در واقع تکمیل زنجیره ای بود که از سوی انگلیسی ها با خارج کردن ایران از حالت بی طرفی شروع شده بود. تقی زاده در جواب ساعد مراغه ای، وزیر خارجه، در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۲۲، قبل از الحاق ایران پرسیده بود آیا الحاق ایران به اعلامیه ملازم با متخاصم بودن است یا خیر؟ پاسخ داده بود: «تصور می کنم الحاق به اعلامیه متلازم با اعلان جنگ باشد و گمان منفعتی در آن نمی رود. خود اعلان جنگ هم حتی بدون الزام کمک نظامی کار سهل و معقولی نیست و محتاج توجیه مقبولی در تاریخ آینده می باشد.» تقی زاده در گزارش تکمیلی در ۱۹ خرداد ۱۳۲۲ پس از تحقیق در آن مورد باز هم گفته بود: «متعهدین اول که ۲۶ مملکت بوده تعهد جنگ و استعمال کلیه دارایی نظامی و اقتصادی خود را بر ضد دشمنان متفقین کرده اند که قطعاً داخل جنگ بوده اند لکن برای دولی که بعداً می توانند به آن اعلامیه ملحق شوند، عبارت به آن صراحت نیست، ولی معاونت مادی و رساندن مدد و مشارکت در جهاد بر ضد قوای هیتلری شرط اصلی شمرده شده است. ظاهراً در مقصود اصلی شکی نباشد.» سفارتخانه های آمریکا، انگلیس و شوروی نیز در پاسخ به سؤال وزیر امور خارجه ایران، الحاق به اعلامیه را ملازم با اعلان جنگ اعلام کردند.

ب. مداخله در امور اقتصادی

بر اساس ماده ۷ پیمان اتحاد سه گانه، متفقین «باید بهترین مساعی خود را به کار

برند که حیات اقتصادی ملت ایران را در مقابل تضییقات و اشکالاتی که در نتیجه جنگ حاضر پیش بیاید محفوظ بدارند و پس از آنکه این پیمان اعتبار یافت، برای بهترین وجه عمل کردن به این تعهد ما بین دولت ایران و دول متحده مذاکرات شروع خواهد شد». اگر این بند از پیمان حتی به صورت نسبی اجرا می شد، قسمت عمده مسائل و مشکلات اقتصادی حل می شد و یا اصلاً به وجود نمی آمد. لکن عدم اجرای آن مشکلات عدیده را که در واقع ناشی از مداخله در امور ایران بود به دنبال آورد که به برخی از آنها اشاره می شود.

#### ۱. مداخله در امور پولی و مالی

انگلیسی ها با استناد به پیمان اتحاد سه گانه بیشترین و تأثیرگذارترین مداخله ها را در زمینه امور پولی و مالی انجام دادند. وادار کردن دولت ایران به انتشار پول بدون پشتوانه و در حجم زیاد متناسب با نیازهای متفقین در طول جنگ جهانی دوم پس از اشغال ایران- نه متناسب با نیاز جامعه ایران- پیامدهای زیانباری مثل تورم بالا، گرانی، کمیابی خواروبار و مایحتاج ضروری مردم، دزدی، فقر، اختلال در تجارت خارجی و بازرگانی داخلی، رواج قاچاق، ضعف بهداشت و درمان به دلیل مشکلات اقتصادی و شیوع بیماری ها و افزایش مرگ و میر و مواردی از این قبیل را داشت. انتشار پول بدون پشتوانه در یک سال و نیم پس از اشغال ایران به هفده و نیم برابر رسید و قدرت خرید آن به پایین ترین حد خود رسید. دولت انگلیس بر خلاف تعهداتش در پیمان اتحاد سه گانه و قرارداد مالی ۲۷ اسفند ۱۳۲۱ اقدامات لازم برای مقابله با پیامدهای کاهش ارزش پول و مهار آن را انجام نداد. در نامه مفصل عبدالحسین هژیر به وزارت خارجه انگلیس در اعتراض به عدم انجام تعهدات انگلیس در پیمان اتحاد سه گانه در مورد مسائل اقتصادی و مالی آمده است:

از جمله مضرات عمده وضع اقتصادی فعلی ایران خرید آزاد و مصرف بعضی از اقلام (از قبیل محصول کارخانجات و حاصل املاک و دواب و غیره)، از طرف متفقین و از این مهم تر صدور آنها مخصوصاً از ایالات شمالی است؛ زیرا که این ترتیب هم مردم را بیشتر دچار قحطی می کند و هم قیمت ها را بالا می برد و هم وسیله به دست قاچاقچیان می دهد که تمام نقشه های دولت را به هم می زنند در این امر محصول کارخانجات دولتی

و کارخانجات خصوصی و محصولات زراعتی و اغنام و احشام و غیر آن همه در حکم واحدند... روی هم رفته در امور اقتصادی به اندازه ای مداخلات مختلف از هر طرف به عمل آمده است که اختیار را به کلی از دولت سلب کرده و اکنون جمع آوری تمام رشته های از هم پاشیده آن محتاج به قوت فکری و عملی زیاد است... .

محمدرضا پهلوی در کتاب مأموریت برای وطنم برای نشان دادن عمق مداخله انگلیسی ها در امور سیاسی و اقتصادی ایران و بازتاب های نفرت انگیز آن، به عنوان مصداق حرف خود می گوید انگلیسی ها از قوام- نخست وزیر وقت- بدون در نظر گرفتن موازین قانونی و مخالفت مستدل او با انتشار پول بی پشتوانه مصرانه می خواستند که قانون جدیدی تهیه و در مجلس تصویب شود. وقتی قوام موافقت نکرد مقدمات سقوط دولتش را فراهم کردند.

## ۲. مداخله در امور مالیاتی و عوارض گمرکی

اخذ مالیات و عوارض گمرکی در هر کشوری نقش مهمی در اداره کشور، تنظیم بودجه، تنظیم صادرات و واردات، اجرای طرح های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و انجام سایر امور حیاتی دارد. کشور ما که ساختارها و بنیان های اقتصادی و مالی نه چندان مستحکمی داشته، پس از اشغال به دلیل شرایطی که تحمیل شد به شدت آسیب دید. متفقین، به ویژه انگلیسی ها باعث اختلال و به هم ریختگی در امور مالیاتی و اخذ عوارض گمرکی شدند. گزارش های فراوانی وجود دارد که آنها در بسیاری از موارد از پرداخت عوارض گمرکی و مالیات مرسوم خودداری کرده اند. این شرایط در حالی بوده که به دلیل کشاندن اجباری ایران به صف بندی های جنگ جهانی دوم و وضعیت حاکم بر جریان کلی اقتصادی جهان، صادرات و واردات محدود به دولت های متفق و تعداد معدودی از کشورها شده بود. بر این مبنا اقدام تحمیلی انگلیسی ها در عرصه مالیات و عوارض گمرکی نوعی مشخص از مداخله در امور کشور ایران بود. انگلیسی ها در بسیاری از موارد با توسل به این دستاویز که حقوق و عوارض گمرکی بعداً تسویه خواهد شد از پرداخت آن خودداری می کردند. انگلیسی ها تأمین منافع و نیازمندی های متفقین در جبهه شوروی را مقدم بر همه چیز می دانستند و بدون این که به سئوال ها و تقاضاهای قانونی ایران پاسخ دهند، آنها را تهدید هم می کردند. به عنوان مثال در بخشی

از نامه سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به علت عدم پرداخت حقوق و عوارض گمرکی واردات لاستیک چین آمده است:

۲. نظر به این که ضبط اشیای نظامی که برای پیشرفت مساعی جنگی متفقین در ایران مورد لزوم است در گمرک متضمن نتایج شدیدی خواهد بود که سفارت یقین دارد آن وزارتخانه با آن موافق نمی باشند، خواهشمند است ضمناً لاستیک های مزبور به فوریت مرخص گردد.

۳. اینکه اظهار شده است حقوق گمرکی و انحصار نسبت به اجناس که برای مقامات نظامی انگلیس وارد می شود باید تأدیه گردد، سفارت اعلی حضرت پادشاه انگلستان محترماً خاطر اولیای آن وزارتخانه را مستحضر می دارد که این ترتیب برخلاف کلیه سوابق و رویه معموله در شرق نزدیک می باشد. در هر حال، این یک مسئله جداگانه ای است که نسبت به آن، سفارت اقدامات جداگانه خواهد نمود و نمی توان اجازه داد که باعث تأخیر در تحویل لوازم جنگی گردد.

۴. بنابراین سفارت محترماً تقاضا دارد که دستور فوری برای مرخص کردن مراسله مزبور صادر گردد.

چنانکه دیده می شود بر اقدام خلاف مقررات و قانون خودشان همراه با تهدید تأکید می کنند ولی به هیچ عنوان به حقوق متعلق به دولت ایران اشاره ای هم نمی کنند. مقامات انگلیسی بر این عقیده بودند که هر نوع کالای وارده به ایران که کاربرد و مصرف نظامی داشته باشد از بازرسی و حقوق و عوارض گمرکی معاف و مستثنی باشد. موضوع مهم در زمینه عوارض گمرکی حمل و نقل کالا- توسط کامیون های شرکت تجارتهای ایران و بریتانیا می باشد. قرار بود برای تسهیل انجام امور گمرکی پروتکلی بین دو کشور امضا شود ولی آنها قبل از امضای پروتکل اقدام به اجرای مضمون آن می نمودند. در ضمن رانندگان شرکت مذکور از معافیت لحاظ شده سوءاستفاده کرده و اقدام به قاچاق کالا و مسافر می کردند. گزارش های ناظر بر این اقدامات بیشتر از مرز ایران و عراق در گمرک مرزی خسروی بوده است. در یکی از گزارش های وزارت دارایی به نخست وزیر آمده است:

گزارش های واصله از ادارات دارایی حاکی است که کامیون های نیروی متفقین جلوی پاسگاه های وصول توقف ننموده و اغلب رانندگان هم از موقعیت خود سوءاستفاده



کرده، کالاهای متعلق به بازرگانان ایرانی را بدون پرداخت مالیات و عوارض مقرر به شهرها وارد می نمایند و از این راه لطمه زیادی به درآمد وارد می سازند.

در یکی از گزارش های وزارت دارایی در مورد مشکلات موجود در گمرکات جنوب و غرب ایران که در حوزه اشغالی انگلیسی ها قرار داشته به تخلفات و مداخلات زیادی اشاره شده است:

۱. در خرمشهر و بندر شاهیپور مقامات انگلیسی موقع ورود کشتی های حامل کالا به مأمورین گمرک اجازه نمی دهند از کالاهای رسیده طبق مقررات گمرکی صورت برداری نموده و آنها را تحویل گیرند، بلکه آنها را خودشان مستقیماً و بدون دخالت گمرک تخلیه و هر قسمت از کالاهای بازرگانی را که بخواهند به گمرک تسلیم نمایند، تحویل داده بقیه را تحت نظر خودشان نگاه داشته و یا مستقیماً با راه آهن به عنوان شرکت ایران و بریتانیا به تهران حمل و تحویل می گردد.

۲. کالاهای بازرگانی که در مرز، گمرک نشده و بایستی طبق مقررات گمرکی برای حمل آنها به تهران پاساوان گمرکی صادر گردد، چون مقامات انگلیسی آن ها را مستقیماً و بدون اطلاع گمرک و صدور پاساوان گمرکی با راه آهن حمل می نمایند...

۳. مقامات انگلیسی کالاها و اشیایی جهت مصرف خودشان در عراق از ایران خریده و بدون انجام مقررات گمرکی و پرداخت حقوق و عوارض متعلقه از ایران خارج می نمایند و از این بابت مبالغی بدهکار می باشند که با وجود اقدامات این اداره تاکنون بلاوصول مانده است...

۴. اشخاص و بنگاه هایی بعضی کالاها از قبیل مشروبات و مواد غذایی و غیره [را] به عنوان اینکه برای مصرف ارتش انگلیس مقیم ایران است، بدون رعایت مقررات گمرکی و پرداخت حقوق و عوارض وارد و همچنین خواروبار و مواد غذایی محصول کشور را به نام ارتش انگلیس بدون تصفیه عوارض صدوری و اجازه قبلی دولت از نقاط مرزی غرب و جنوب خارج و از این وضعیت به زیان کشور استفاده می شود.

۵. ارتش انگلیس در اوایل تهاجم مقداری از کالاهای موجود در گمرک بندر شاهیپور را بدون انجام آیین گمرکی و پرداخت حقوق و عوارض برای مصرف خودشان تصرف کرده اند و تاکنون نسبت به تسویه عوارض مزبور با وجود اقدامات این اداره تصمیمی اتخاذ ننموده اند.

۶. طبق تصویب دولت قرار بوده است کالاهای ترانزیتی که مقامات انگلیسی از دفاتر گمرکی جنوب، غرب و شرق وارد و از دفاتر گمرکی مرزی شمال به خاک شوروی می فرستند، با معافیت از عوارض ترانزیت از کشور عبور داده شود. اینک مقامات نامبرده این امتیاز اعطایی دولت ایران را نسبت به کالاهایی که برای مصرف خود در کشور و همچنین برای ساختمان های بندر و راهسازی و غیره نیز وارد می نمایند، توسعه داده از پرداخت اینگونه حقوق و عوارض خودداری و اقداماتی که تاکنون برای وصول شده است به نتیجه نرسیده است...

در گزارش های متعدد دیگری به موارد دیگری از مداخله در امور حقوق و عوارض گمرکی اشاره شده است که می توان عدم پرداخت مالیات سوخت، کشتار دام و طیور، برق، رسومات، حراج و غیره را نام برد.

### ۳. ایجاد اختلال در خواروبار و نیازمندی های مردم

از زیانبارترین پیامدهای اشغال ایران ایجاد اختلال، گرانی و کمیابی در خواروبار و نیازمندی های عمومی مردم بود. آنها، به ویژه انگلیسی ها برخلاف تعهدات خود در پیمان سه گانه و قراردادهای ناشی از آن، مسائل و مشکلات عدیده ای را برای مردم و دولت ایران پدید آوردند. مشکل اساسی دیگر که وجه مداخله را تقویت می کرد مراجعه مستقیم انگلیسی ها برای خرید کالا برای استفاده خود یا برای صدور بود. در یکی از نامه های اعتراض آمیز دولت ایران به سفارت انگلیس در تهران در این مورد آمده است: «متأسفانه خرید مستقیم مأمورین نظامی و غیرنظامی متفقین و یا مقاطعه کاران ایرانی که برای آنها معامله می کنند و با تزییقاتی که از طرف مأمورین نظامی متفقین در حمل و نقل این اجناس از نقطه [ای] به نقطه دیگر می شود، عملیات دولت ایران را خنثی و مشکلات غیرقابل حلی را ایجاد می نماید».

### ۴. کاهش صادرات

در نتیجه مداخله در امور اقتصادی، ایران با بسیاری از دولت های طرف تجاری و بازرگانی خود قطع رابطه و در نتیجه قطع مبادله کرد و در پی آن صادراتش به صورت محسوسی کاهش یافت. عامل دیگری که به کاهش صادرات منجر شد استفاده متفقین

از کالاهای قابل صدور ایران بود. ناامنی موجود نیز عامل مضاعفی در این زمینه بود. تصرف بنادر و اسکله ها از سوی متفقین نیز عامل مؤثری در کاهش صادرات بود. انگلیسی ها پس از ورود به ایران اسکله های بنادر جنوب را متصرف شدند که یکی از مهم ترین آنها اسکله بزرگ اروندرود (شط العرب) بود.

##### ۵. قطع بی رویه درختان جنگل ها

انگلیسی ها برای رفع نیاز خود به چوب درختان جنگل ها در زمینه سوخت و تراورس راه آهن و غیره با استناد به مفاد پیمان سه گانه دولت ایران را وادار به واگذاری چوب مورد نیاز از طریق مقاطعه کاران نمودند. در عمل، آنها چندین برابر بیشتر از توافق انجام شده درختان جنگل ها را قطع کردند و باعث از بین رفتن سرمایه ملی ایرانیان و نابودی بخشی از جنگل های ایران شدند. در گزارشی به وزارت کشاورزی اشاره شده که مأمورین انگلیسی در مسیر جاده ایلام بدون توجه به تذکر مأموران ایرانی اقدام به قطع درختان بلوط نموده اند؛ یا در گزارش دیگری وزارت کشاورزی به اطلاع نخست وزیر رسانده که رانندگان کامیون های شرکت بازرگانی بریتانیا بدون ارائه مجوز اقدام به حمل چوب می نمایند در حالی که بر مبنای تصویب نامه های هیأت وزیران هم به مقدار چوب و نظارت مأموران کشاورزی و هم به توقیف محموله های بدون مجوز چوب تأکید شده بود. شایان ذکر است انگلیسی ها چوب مورد نیاز خود در عراق را نیز از ایران تأمین می کردند و علیرغم محدودیت ها و مخالفت های مقامات ایرانی در نهایت خواسته خود را تحمیل می کردند. در بخشی از نامه بولارد به نخست وزیر در مورد مقاومتی که مقامات وزارت کشاورزی کرده اند، ضمن تأکید بر درخواست خود، در نهایت متوسل به تهدید می شود:

... دوستدار می توانم آن را فقط به سوء نیت نسبت دهم. دوستدار ممنون خواهم شد که از طریق آن جناب اقداماتی به عمل آید که مجبور خواهم شد که کاملاً برخلاف میل خود به آن جناب اظهار نمایم که از طرف اشخاصی در وزارت کشاورزی و یا مربوط به آن وزارتخانه عمداً اقدامی برای ایجاد مانع جهت متفقین به عمل می آید و تقاضا نمایم که بر طبق موافقت نامه ماه سپتامبر گذشته با آنها معامله شود.

بولارد هرگونه مقاومت را حمل بر اقدام بر ضد متفقین و نوعی اقدام ستون پنجمی

تلقی می کرد و به عبارت دیگر از آن به مثابه حربه ای کارساز بهره می برد.

پ. مداخله در امور اداری

#### ۱. درخواست برکناری مدیران و مستخدمین دولت

اسناد و مدارک موجود نشان می دهد انگلیسی ها و روس ها، هر کدام در منطقه اشغالی خود فهرستی از مخالفان ایرانی خود تهیه و با تسلیم آن به دولت ایران خواستار برکناری شان از سمت و پست های مدیریتی و اداری شان شده اند.

#### ۲. مداخله در انتصاب استانداران، فرمانداران، بخشداران و سایر مدیران ادارات دولتی

وزیرمختار انگلیس در تهران با در نظر داشتن منافع دولت متبوعش در انتصاب، برکناری و سایر مسائل مدیریتی مداخله می کرد. جالب اینجا بود که در این زمینه ها نامه کتبی می نوشت و در نامه سعی می کرد مداخله بودن این اقدامات خود را نفی کند و هر جا هم استدلال، ضعیف می شد با پیش کشیدن منافع متفقین نظر خود را پیش می برد. وی در یکی از نامه های خود به نخست وزیر ایران در فروردین ۱۳۲۱ ضمن درخواست انتصاب مقامات نظامی در قلمرو اشغالی انگلیس با مشورت سفارت انگلیس در تهران، می خواهد که در پست های مهم کشوری نیز با سفارت مزبور مشورت شود و در صورت موافقت مقامات انگلیسی اقدام به انتصاب نمایند:

... پست های مهم کشوری از قبیل استاندار و فرماندار و روسای امنیه و شهربانی و ادارات دارایی و فرهنگ در بین است. هرگاه قبلاً سفارت مورد مشاوره واقع شود ممکن است از انتصابات که معاضدت انگلیس را مشکل تر می سازد و محتمل است مأمورین انگلیس از آن بابت مورد ملامت واقع شوند، احتراز گردد. مسرور خواهیم شد اطمینان حاصل نمایم که سفارت می تواند مطمئن باشد که در این قبیل موارد قبلاً مورد مشاوره واقع خواهد شد.

#### ۳. اشغال ادارات دولتی و اختلال در امور اداری

اولین پیامد اشغال و تصرف ادارات دولتی تعطیلی کارمندان و بلا تکلیفی آنها و اختلال در امور اداری و ایجاد مشکل برای مردم و دولت بود. موارد اشغال ادارات

بسیار زیاد بوده که می توان به عنوان نمونه به برخی از آنها مثل اشغال اداره کشاورزی اهواز، ساختمان های اداره گمرک بندر شاپور، بنگاه کشاورزی شاه آباد غرب، ساختمان ادارات دادگستری و ثبت اسناد، پست و تلگراف و تلفن، اداره پست و تلگراف و تلفن خرمشهر، ... اشاره کرد.

#### ۴. جمع آوری اطلاعات در مورد نظام اداری ایران

گزارش هایی وجود دارد که انگلیسی ها در مناطق مختلف در صدد جمع آوری اطلاعات اساسی در مورد نظام و ساختار اداری ایران بودند. انگلیسی ها برای حصول به این مقصود علاوه بر اعمال روشهای دائمی خود، به صورت مستقیم به برخی ادارات ایران مراجعه و یا از طریق سفارت اقدام می کردند. اطلاعات مورد نظر در زمینه های گوناگون بود. در گزارش اداره کشاورزی غرب به تاریخ ۲ اسفند ۱۳۲۰ آمده است طبق تقاضایی که کنسول انگلستان، به وسیله فرماندار از رئیس اداره کشاورزی غرب نموده بود، ساعت ۱۰ صبح روز ۲۸ بهمن ۱۳۲۰ کنسول انگلستان را ملاقات و وی مقصود از این ملاقات را این طور اظهار نمود که: «مهم ترین وظیفه فعلی ما تشریک مساعی و تحصیل اطلاعات لازم از اقدامات ادارات کشوری ایران است که بدون این که در اساس وظیفه مأمورین دخالتی داشته باشم از اقدامات جاری مطلع باشم». در ادامه سند آمده است که کنسول انگلیس در صدد به دست آوردن اطلاعاتی در مورد میزان محصولات کشاورزی و وضعیت عمومی کشت و زرع بود. در گزارش دیگری وزارت دارایی به تاریخ ۷ تیر ۱۳۲۱ به اطلاع وزارت امور خارجه می رساند که افسران انگلیسی بدون کسب اجازه مقامات ایرانی به انبار غله تهران رفته و موجودی آن را خودسرانه بررسی نموده اند. گزارش های دیگری از بخشداری نهاوند، شهربانی کردستان، استانداری استان پنجم (کرمانشاهان) و وزارت دارایی وجود دارد که حاکی از مداخله مستقیم مأموران انگلیسی در امور اداری می باشد. در سند دیگری سفارت انگلیس در تهران به وزارت کشور نامه نوشته و می خواهد صورتی از تقسیم بندی ایران را به آن سفارت تحویل دهد:

سفارت کبرای اعلی حضرت پادشاه انگلستان تعارفات خود را به وزارت کشور شاهنشاهی اظهار و محترماً خواهشمند است مقرر فرمایند که یک صورت از تقسیم بندی های اداری ایران به منظور اطلاع سفارت کبری تهیه و ارسال گردد، ضمناً

ممنون خواهد شد صورت مزبور طوری تنظیم شود که حاوی فرمانداری های جزو استانداری ها و بخشداری های جزو فرمانداری های مذکور نیز بوده باشد.

#### ۵. تبلیغات سیاسی در مدارس

گزارش هایی وجود دارد که انگلیسی ها برخلاف موازین بین المللی و بدون اجازه دولت ایران اقدام به تبلیغات در مدارس ایران نموده اند. در گزارشی از فرمانداری بروجرد به تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۲۱ آمده است، افسران انگلیسی به مدارس مختلف بروجرد مراجعه و ضمن تبلیغات جنگی اقدام به نصب تصاویر در کلاس های درس نموده اند.

ت. مداخله در امور فرهنگی و مطبوعات

#### ۱. برقراری سانسور برای مطبوعات

در زمینه برقراری سانسور اسناد و مدارک و اطلاعات فراوانی وجود دارد. وزیرمختار انگلیس در ایران در نامه ای به تاریخ ۲۴ دی ۱۳۲۱ به نخست وزیر ایران می نویسد:

هر کس به دقت مقالات و تفاسیر مربوط به جنگ و یا مساعی جنگی متفقین را در ایران در جراید طهران قرائت نماید به این نکته برمی خورد که نویسندگان آنها یا بر اثر نادانی و یا به علت سوء نیت غالباً حقایق را واژگون و با اظهارات و یا تفاسیری مضر به مصالح متفقین درج می نمایند آن جناب تصدیق می فرمایند که از این ترتیب که برخلاف روح پیمان سه گانه است باید جلوگیری شود. به علاوه، به هیچ وجه معقول نیست که سانسور اخبار مربوط به جنگ وجود داشته باشد و در عین حال به روزنامه نگاران اجازه داده شود بدون رعایت هیچ گونه قیدی نسبت به اطلاعات مربوط به جنگ تفاسیری بنگارند. تنها راه اصلاح این امر آن است که مقرر شود کلیه این قبیل مقالات و تفاسیر به اداره سانسور فرستاده شود و تا از سانسور نگذرد طبع و منتشر نشود.

#### ۲. تصرف مدارس و مراکز فرهنگی

بیشترین آسیبی که مدارس و مراکز فرهنگی از مداخله انگلیسی ها دیدند تصرف آنها و تعطیلی آموزش و پرورش جاری در آنها بود. انگلیسی ها ابتدا با توسل به شگرد نیاز کوتاه مدت به اماکنی که درصدد تصرفشان بودند اقدام به تصرف می نمودند ولی در اکثر

قریب به اتفاق، اماکن مورد تصرف و از جمله مدارس و مراکز فرهنگی را به مدت طولانی در تصرف خود نگه می داشتند. امروز گزارش های فراوانی قابل دسترس است که این موضوع را اثبات می کند.

ث. مداخله در امور نظامی و انتظامی

انگلیسی ها پس از اشغال ایران موجبات تضعیف و فروپاشی نیروهای نظامی و انتظامی را فراهم کردند. پس از درهم کوبیدن نیروی دریایی، مقاومت های نیروی زمینی و ژاندارمری را در هم شکستند. قبل از اشغال تعداد نیروهای نظامی ایران بالغ بر ۱۷۰ هزار نفر بود که پس از اشغال به کمتر از ۹۰ هزار نفر کاهش یافت. همچنین هزینه های وزارت جنگ به شدت افزایش یافت و بودجه نظامی به رغم کاهش ۵۰ درصدی نیروها به بیش از دو برابر افزایش و این روند در سال های بعد همچنان ادامه یافت. پیامد دیگر اشغال ایران افتادن سلاح و مهمات به دست مردم و عشایر و پدید آمدن اغتشاشات و ناامنی در کشور بود. بخش دیگر سلاح موجود را نیز متفقین در اختیار گرفتند و در نتیجه برای دوره پس از جنگ، ارتشی با حداقل سلاح بر جای ماند. علاوه بر موارد ذکر شده قوای مسلح ایران آسیب های روحی و معنوی جبران ناپذیری را نیز متحمل شدند. به هر حال، مداخله انگلیسی ها در امور نظامی و انتظامی وجوه و ابعاد گوناگونی داشت که به برخی از آنها اشاره می شود.

۱. استقرار قوای نظامی در مناطق مختلف برخلاف مفاد پیمان سه گانه

بر اساس پیمان اتحاد سه گانه قید شده بود «تا جایی که مقتضیات استراتژیک اجازه بدهد نقاطی که این قوا در آنجا نگاه داشته خواهند شد، با موافقت دولت ایران تعیین خواهد شد»، در حالی که بر اساس گزارش های رسمی نیروهای نظامی، متفقین، به ویژه انگلیسی ها به هر نقطه ای که لازم می دانستند می رفتند و در آنجا اقامت می کردند؛ حتی در پایتخت نیز وضع چنین بوده است.

۲. تصرف پادگان ها و مناطق نظامی

انگلیسی ها در قلمرو اشغالی از لحظه ورود و قبل از انعقاد پیمان اتحاد اقدام به

تصرف پادگان ها و مناطق نظامی ایران بدون موافقت و در برخی موارد حتی بدون اطلاع دولت ایران کردند.

### ۳. تصرف و در اختیار گرفتن سلاح و مهمات و کارخانه های نظامی

از نخستین اقدامات انگلیس پس از اشغال ایران در اختیار گرفتن سلاح و مهمات و کارخانه های نظامی ایران بود. بعد از فروپاشی ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰ و کاهش تعداد آنها از ۱۷۰ هزار به ۹۰ هزار نفر، بخشی از سلاح ها به دست مردم افتاد و بخش دیگر را نیز متفقین تصاحب نمودند. هر کارخانه نظامی که در ایران وجود داشت و می توانست به نوعی مورد استفاده متفقین باشد با عقد قرارداد و یا بدون عقد قرارداد تصاحب شد. موارد عقد قرارداد نیز بنا به خواست ایرانی ها نبود؛ بلکه انگلیسی ها برای کاستن از نارضایتی ها و تعدیل اوضاع به نفع خود بدان اقدام می کردند. مثل قرارداد اجاره کارخانه هواپیماسازی دوشان تپه. اما در مورد کارخانه های مین ضدتانک اهواز و غیره چنین برخوردی نکردند. حتی هواپیماها و لوازم یدکی که ایران از آمریکا خریداری کرده بود، قبل از تحویل و شروع به استفاده توسط ایران، انگلیسی ها آنها را نیز تصاحب کردند.

### ۴. تصرف فرودگاه های نظامی و تبدیل فرودگاه های غیرنظامی به فرودگاه نظامی

یکی از اولین اقدامات مداخله گرانه نیروهای انگلیسی پس از اشغال ایران تصرف فرودگاه های نظامی و غیرنظامی و تبدیل فرودگاه های غیرنظامی به فرودگاه های نظامی بود. آنها پس از تصرف به ایجاد تغییرات جزئی و کلی اقدام و حداکثر استفاده را در طول جنگ از فرودگاه ها کردند و همچون راه ها آنها را فرسوده نمودند. در این زمینه نیز با تفسیر بند ۲ ماده ۳ پیمان اتحاد سه گانه از دولت ایران درخواست در اختیار قرار دادن هر فرودگاهی که نیاز داشتند را کردند و دولت ایران نیز چاره ای جز پذیرش درخواست ها نداشت؛ زیرا قبل از تحویل دولت ایران آنها را تصرف نموده و استفاده می کردند. وزیرمختار انگلیس در ایران در ۴ اردیبهشت ۱۳۲۱ از نخست وزیر تقاضای تحویل فرودگاه های جاسک و بندرلنگه به همراه تأسیسات هوایی بندری و در ۲۴ شهریور درخواست تحویل فرودگاه مهرآباد و آموزشگاه خلبانی را کرد و آنها را در



اختیار گرفت. در گزارشی از فرمانداری قم نیز به تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۲۱ آمده است انگلیسی ها مزارع زیر کشت کشاورزان قم را در مناطق سیارون و هندیجان تصرف و اقدام به تسطیح اراضی به منظور ایجاد فرودگاه نظامی نموده اند. البته شکایت های کشاورزان برای اخذ خسارات وارده تا اواسط سال ۱۳۲۲ به نتیجه ای نرسیده است. انگلیسی ها بسیاری از فرودگاه ها را حتی بدون موافقت دولت ایران و با تصمیم یک جانبه خود در اختیار گرفته و در موارد متعددی اقدام به توسعه و یا ایجاد تغییرات مورد نظر نمودند.

##### ۵. تصرف مناطق مسکونی و ادارات و سازمان های دولتی و تبدیل آنها به مناطق ممنوعه نظامی

ارتش انگلیس از دو مسیر وارد ایران شد. یک ستون از راه خانقین وارد ایران شد و از طریق کرمانشاه و همدان خود را به قزوین رساند. ستون دوم از خاک عراق وارد جنوب ایران گردید و ابتدا مناطق نفت خیز را به تصرف در آورد و سپس بنادر و ادارات گمرک را تصرف و در اختیار خود گرفتند. در بندر شاهپور هشت فروند کشتی ایرانی را نیز توقیف کردند و تمام بندر را به تصرف در آوردند. نیروی هوایی آن کشور نیز اهداف مورد نظر را بمباران نمود. در آبادان تمام تلاش خود را به کار گرفتند که آسیبی به پالایشگاه نرسد، ولی در سایر مناطق چنین احتیاطی را نکردند. انگلیسی ها در مدت چند روز نیروهای ایرانی را از جزیره آبادان اخراج کردند. در یکی از گزارش های استانداری خوزستان آمده است فرمانده نیروهای انگلیسی در اهواز بدون مراجعه به استانداری بندر شاهپور را منطقه ممنوعه نظامی اعلام کرده است. استانداری مذکور با انتشار آگهی، مناطق ممنوع الورد در آن استان را به شرح زیر اعلام کرد:

- در اهواز: مرکز مهمات، انبار آذوقه، انبار توپخانه، کارخانه مین ضدتانک، انبار مهندسی اسکل کشتیرانی جنب سیلو و پل راه آهن.

- در بندر شاهپور: تمام محوطه بندر.

- در اندیمشک: انبار آذوقه، انبار توپخانه و هر دو محل کارخانه حلبی سازی.

- در خرمشهر: اسکل سنتاب، نهر فیلیه و محل تقاطع راه آهن.

- کلیه اردوگاه های نظامی در سطح استان.

در گزارش های دیگری موارد دیگری از تصرف مناطق تجاری و غیرنظامی و تبدیل

آن ها به مناطق نظامی ذکر شده است. در یکی از گزارش های وزارت دارایی مستند به گزارش گمرک اهواز آمده است «سربازان انگلیسی مقیم اهواز جلو گمرک طرف شط کارون مشغول ساختمان و پی و سوار کردن توپ ضد هوایی روی آن می باشند و شاید این کار را در تمام سواحل رود ادامه دهند. مجاور محلی که مقامات انگلیسی جهت نصب توپ ضد هواییما انتخاب و پی ریزی کرده اند مملو از کالا می باشد...» در سند دیگری به تاریخ ۲۸ مهر ۱۳۲۱ وزیرمختار انگلیس در ایران از نخست وزیر درخواست تبدیل آبادان به منطقه ممنوعه نظامی را مطرح کرده است. در بخشی از این نامه آمده است:

اقدامات زیر بایستی بدون تأخیر به عمل آید:

الف. دولت ایران اعلان نماید که تمامی جزیره آبادان منطقه نظامی مخصوصی است که در تحت حکومت یک نفر حاکم ایرانی که دارای اختیارات مخصوصی است، می باشد.

ب. حاکم مزبور با مشورت فرمانده کل حوزه فرماندهی انگلیس در ایران و عراق معین می شود (پیشنهاد می شود که رئیس شهربانی فعلی سرهنگ حاتمی ممکن است برای این مقام مناسب باشد).

ج. جناب آقای نخست وزیر، حاکم مزبور بایستی مستقیماً تحت اوامر حکومت مرکزی تهران بوده و یک نفر مستشار فنی انگلیسی به او داده شود.

د. اختیارات مخصوصی باید به حاکم مزبور داده شود که به موجب آن مجاز باشد:

۱. تأسیس محاکم مخصوصی را بنماید برای محاکمه کسانی که مرتکب اعمالی می شوند که یا اموال و عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران و یا اموال و عملیات مقامات نظامی انگلیس دارای مخاطره است.

۲. اشخاصی را که غیرمناسب می داند از ورود به آن مناطق جلوگیری و یا از آن منطقه خارج و یا تا وقتی که تحقیقات نشده است، در آنجا توقیف نماید.

۳. حرکت اشخاص و یا وسایط نقلیه را که از لحاظ مصونیت عمل موسسات نفت مقتضی می داند کنترل نماید.

۴. اعضای شهربانی را بدون مراجعه به تهران استخدام یا اخراج نماید...

در مکاتباتی که به دنبال درخواست مذکور بین وزارتخانه ها و نخست وزیر ایران صورت گرفته پذیرش درخواست ها را مداخله در امور گوناگون اداری، سیاسی و

قضایای ایران دانسته اند. ولی در نهایت با توجه به ناچاری و دست نشانده‌گی نخست وزیر درخواست های انگلیسی ها، حتی فرماندار مورد تأیید آنها را برای فرمانداری نظامی آبادان پذیرفتند. پس از برقراری فرمانداری نظامی، انگلیسی ها فهرست ۸۸ نفر را به دولت ایران تسلیم کردند که به عنوان «افراد هرزه» بایستی از آبادان اخراج شوند.

#### ۶. درخواست تأسیس هنگ امنیه و استخدام نیرو

انگلیسی ها بعد از در اختیار گرفتن راه آهن سراسری ایران شروع به تحمیلات دیگر به دولت ایران کردند. یکی از موارد مشخص وادار کردن دولت ایران برای ایجاد هنگ امنیه با هزینه دولت ایران به منظور حفاظت از راه آهن و پل ها و تونل های مهم بود تا مهمات و تدارک مورد نیاز متفقین به سلامت و بدون معطلی به مقصد برسد.

#### ۷. نقشه برداری و عکس برداری از مناطق مختلف بدون اطلاع و اجازه دولت ایران

در گزارش های گوناگون به ورود هیأت های اکتشافی و نقشه برداری نظامی انگلیسی اشاره شده است که بدون مجوز و هماهنگی با مقامات و مسئولین اداری و نظامی ایرانی دست به این اقدام زده اند. از جمله می توان به نقشه برداری در عسلویه، جاسک، یزد و همدان اشاره کرد.

در برخی اسناد آمده است از مأموران ژاندارمری ایران نیز برای نقشه برداری های نظامی خود استفاده می کنند. در برخی موارد نیز ظاهراً با موافقت مقامات ایرانی به نقشه برداری هوایی اقدام می کردند.

#### ۸. تصرف بنادر تجاری و تبدیل آنها به بنادر نظامی

نیروهای نظامی انگلیسی پس از اشغال جنوب ایران، بدون مجوز و جلب موافقت دولت ایران اسکله ها و بنادر را در اختیار خود گرفتند. در گزارش گمرک خرمشهر به تاریخ ۴ دی ۱۳۲۰ به تصرف اسکله بزرگ گمرک در شط العرب (اروند رود) از سوی سپاهیان هندی انگلیس و بهره برداری نظامی از آن اشاره شده و در گزارش ضمیمه آن آمده است:

۱. تاکنون دو کشتی بزرگ به اسکله شط العرب پهلو گرفته، اولی لوازمات برای نیروی

دریایی پیاده نموده که مستقیماً به نیرو حمل شده و دومی مشغول تخلیه ذغال سنگ برای کارهای دولتی انگلیس می باشد. در هیچ یک از دو مورد بالا مأمورین گمرک دخالت داده نشده اند.

۲. در قسمت شرقی اسکله چهار ناو نیروی دریایی ایران بسته شده و به وسیله سپاهیان هندی پاسبانی می شود.

۳. پاسبانان گمرک فقط در ساختمان دفتری اسکله جا دارند و روی اسکله نمی توانند بروند.

۹. مداخله در عزل و نصب مقامات نظامی

انگلیسی ها به صورت کتبی از دولت ایران خواستند مقامات ایرانی از انتصاب مأموران نظامی در قلمرو اشغالی انگلیس خودداری و قبل از انتصاب با سفارت انگلیس در تهران مشورت کنند. بولارد در یکی از نامه های خود به نخست وزیر ایران در این باره می نویسد:

چند ماه قبل اشعار داشتیم که از لحاظ منافع طرفین مقتضی است که بدون مشاوره با این سفارت مأمور ارشد یا افسر نظامی در نواحی ای که در آن قشون انگلیس می باشد تعیین نگردد.

ج. مداخله در امور راه ها و راه آهن

متفقین، به ویژه انگلیسی ها با استناد به پیمان اتحاد سه گانه کلیه خطوط هفت گانه راه آهن و سایر راه های اصلی و فرعی ایران را در اختیار گرفتند تا با تمام ظرفیت و سرعت تدارکات و مهمات به روسیه حمل کنند. ولی همچون موارد دیگری که ظاهراً با استناد به پیمان سه گانه انجام می شد، فراتر از توان و ظرفیت راه ها و راه آهن از آن استفاده کردند و موجب تخریب و فرسودگی راه ها و راه آهن تازه تأسیس ایران شدند و پس از جنگ نیز به بازسازی آنها پرداختند. بخش مهمی از راه سازی انگلیسی ها در قلمرو اشغالی توسط شرکت کامپساکس بود. دفتر مهندسین ارتش انگلیس از طریق شرکت یادشده اقدام به اجرای عملیات راه سازی می کرد. در یکی از مکاتبات وزیر وقت راه با دفتر مزبور در اوایل آبان ۱۳۲۰ آمده است به ادارات راه شوسه کرمانشاهان،

همدان، لرستان، خوزستان، خراسان و زاهدان دستور همکاری با مهندسين كنسرسیوم راه سازی كامپساکس داده شده است. بخش مهمی از مداخله در امور راه آهن نیز مربوط به ممانعت انگلیسی ها از استفاده ایرانیان از آن برای رفع نیازهای خود بود. در این مدت تا حدود زیادی بازرگانان ایرانی از راه آهن محروم شدند و در طول جنگ دولت ایران نتوانست از طریق حمل و نقل به انتقال کالاهای موجود در برخی مناطق به مناطق دچار کمبود کالا اقدام کند و در نتیجه باعث فراهم شدن زمینه های تورم و گرانی بیشتر در برخی مناطق گردید.

چ. مداخله در امور حقوقی و قضایی

#### ۱. بازداشت ایرانیان

انگلیسی ها در منطقه اشغالی خود فهرستی از اشخاص ایرانی «نامطلوب» تهیه و دولت ایران را وادار به دستگیری و تحویلشان به نیروهای انگلیسی کردند. آنها برای نگهداری بازداشت شدگان، بازداشتگاههایی در خاک ایران در شهرهای رشت، تهران و اراک برپا کردند. دلیل ظاهری بازداشت آنها طرفداری از آلمان یا سایر دول محور به عنوان ستون پنجم آلمان بود، ولی از اسناد و مدارک و خاطرات برخی بازداشت شدگان چنین برمی آید که انگلیسی ها مخالفان قدیم و جدید خود را به اتهام یاد شده دستگیر و زندانی می کردند. در هر صورت بازداشت شدگان همه اتباع دولت ایران و در درون مرزهای ایران بودند و تصمیم گیری درباره آنها و افکار و اقداماتشان نیز با دولت و محاکم ایران بود و بایستی بر اساس قوانین و مقررات ایران با آنها رفتار می شد. در واقع، مداخله مستقیم برای بازداشت و محاکمه آنها نقض استقلال سیاسی و قضایی کشور ایران بود. در ضمن اقدام انگلیسی ها به منزله تحقیر و توهین ایرانیان نیز بود. بسیاری از بازداشت شدگان مخالفان اشغال کشورشان بودند و در مطبوعات، ارتش، ادارات و سازمان های دولتی و در صنوف و مشاغل گوناگون به کار و خدمت مشغول بودند. اتهام طرفداری از دول محور بر افراد کمی صدق می کرد و حتی برخی طرفدار نیز نبودند بلکه صرفاً مجذوب پیروزی های آلمانی ها بودند. این قبیل افراد بیشتر نظامی ها بودند. دستگیری برخی به منظور جلوگیری از انتخاب و ورودشان به دوره چهاردهم مجلس شورای ملی بود. آیت الله کاشانی که تبلیغات روشنگرانه زیادی بر ضد

مداخله انگلیسی ها در امور ایران، به ویژه در انتخابات دوره چهاردهم مجلس داشت دستگیر گردید. احمد متین دفتری که از آخرین نخست وزیران دوره رضاشاه بود نیز از سوی انگلیسی ها دستگیر و بازداشت شد. او در خاطرات خود می گوید:

در بحبوحه فعالیت های انتخاباتی، ارتش متفقین، من و قریب یکصد و هشتاد نفر از رجال، امراء ارتش، افسران ارشد، قضات، مالکین، بازرگانان و مهندسین راه آهن را بازداشت کردند و عده ای از آنها متهم بودند که با بعضی عمال دول محور که در ایران مانده و در اختفاء می زیستند ارتباط گرفته بودند که من از این جریان بی اطلاع بودم... با چه وضع فجیعی سربازان بیگانه با مسلسل های دستی، جمعی از ما را مانند جنایتکاران نه محبوسین سیاسی از عمارت مرکزی شهربانی در تاریکی شب دستگیر و در اراضی جنوب سیلوی تهران در یک دخمه تاریک زیرزمینی فاقد همه گونه لوازم زندگی حتی فرش قریب دو هفته در انبوه پشه و مگس و حشرات مختلف نگاهداشتند و با صداهای پی در پی گلنگدن تفنگ قراولان ما را ارباب می نمودند....

جعفر شریف امامی که کارمند راه آهن و از محبوسین بود، در خاطراتش می گوید علت اصلی دستگیری کارمندان و مدیران راه آهن این بود که انگلیسی ها می خواستند آنها ندانند که میزان محمولاتشان چقدر است تا از پرداخت کرایه و عوارض که باید می دادند خودداری کنند.

## ۲. تبعید ایرانیان

در کنار بازداشت ایرانیان از اقشار گوناگون، متفقین برخی افرادی را نیز که مخالف خود یا مظنون به طرفدارای از آلمان ها و سایر دول محور تشخیص می دادند وادار به جلای وطن و تبعید از محل کار و زندگی خود کردند و ضمن ایجاد اختلال در امور اداری کشور، موجبات عسرت و بدبختی خانواده آنها و مشکلاتی را برای دولت از نظر هزینه های خانواده های مذکور فراهم آوردند. این اقدام تا سال ۱۳۲۵ ادامه یافت. از جمله می توان به تبعید ۱۷ نفر از کارکنان شرکت نفت از آبادان به شهرهای تهران، بهبهان، همدان و اصفهان اشاره کرد که دست کم چهار سال به طول انجامیده است. نیز تبعید عده ای از افراد ایل سنجابی از کرمانشاه به تهران؛ تبعید افرادی از تهران به اهواز و کرمانشاه؛ تبعید ۱۲ نفر از مشهد به تهران که در میان آنها دو تبعه سوئیس نیز

بوده است، از جمله این موارد بوده است. در یادداشت نخست وزیر به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۲۱ به تبعید عده ای از مضمونین به طرفداری دول محور به کرمان و شرق کشور اشاره شده است. در گزارش یکی از کنسولگری های انگلیس در مورد سیاست انگلیسی ها در زمینه تبعید ایرانیان و هدف از آن اقدام آمده است برای متنبه شدن مردمان مناطق مختلف ایران و طرفداران دول محور به مناطق مختلف تبعیدهایی صورت گرفته است:

شش نفر از اشخاص معروف ایرانی به علت طرفداری و همکاری با دول محور در تحت نظر شهربانی به جنوب شرق ایران تبعید شده اند. این عمل دولت ایران سیاست همکاری با متفقین را به خوبی نشان داده و آشکار می سازد و امید است که سایر کارکنان ستون پنجم ایران از این قسمت متنبه گردند. در جزو این عده ذوالفقاری، افسر ارتش، داروگر، صاحب کارخانه و غفاری که یکی از مبلغین دول محور بوده و از آنها پول می گرفته است، می باشند. علی درودی یکی از بازرگانان معروف مشهد نیز به همین علل به جنوب شرقی ایران تبعید گشته است.

### ۳. اخذ تعهد از ایرانیان

انگلیسی ها از برخی ایرانیان نیز تعهد می گرفتند که اقدامی بر ضد متفقین یا طرفداری از دول محور انجام ندهند. یعنی قبل از این که آنها حتی اقدامی کرده باشند صرفاً با احتمال ضعیف اقدامی در آینده، بیگانگان انگلیسی از آنها تعهد می گرفتند.

### ح. مداخله در امور تلگراف، تلفن، امور پستی و رادیو

انگلیسی ها در مدت اشغال ایران با استناد به مفاد پیمان سه گانه اداره سانسور در ایران دایر کردند و در کلیه امور مربوط به مطبوعات، مخابرات، تلگراف و مراسلات پستی نمودند. ایستگاه های بیسیم و مخابرات و خطوط تلگراف که در شرایط عادی تکافوی نیازهای داخلی را نمی کرد به مدت چندین سال در اختیار متفقین قرار گرفت. همچنین مطالب پخش شده از رادیو نیز تحت سانسور و کنترل شدید قرار گرفت. حتی انگلیسی ها دولت ایران را وادار نمودند ساعاتی از برنامه های رادیو را به برنامه های مورد نظر متفقین به زبان های آنها اختصاص دهد. انگلیسی ها با هر گونه تخلف از مقررات سانسور به شدت برخورد می کردند. با اجرای مقررات سانسور مشکلات

زیادی برای ایرانیان در داخل و خارج پدید آمد. از جمله بازرگانان ایرانی برای ارسال و دریافت مراسلات مالی و مکاتبات تجاری با معضل بزرگی مواجه شدند.

خ. انگلیس و بسترسازی برای مداخله شوروی و آمریکا در امور ایران

ورود نیروهای اتحاد شوروی به ایران و اشغال بخش های شمالی کشور، همزمان و هماهنگ با ورود نیروهای انگلیسی به ایران بود. شوروی نیز همچون انگلستان از ابتدای ورود و اشغال ایران به مداخله مستقیم در امور گوناگون جامعه ایران مبادرت کرد. اقدامات این کشور طوری بود که از ابتدا به نظر می آمد در صدد تجزیه بخش اشغالی خود و انضمام آن به قلمرو خود می باشد؛ چنان که پس از پایان جنگ جهانی دوم نیز، بر خلاف تمام وعده های خود در پیمان سه گانه، کنفرانس تهران و سایر مکاتبات و مذاکرات انجام شده از تخلیه ایران سر باز زد.

بر اساس فصل ششم پیمان اتحاد سه گانه، دولتین انگلیس و شوروی متعهد بودند در هر امری که مستقیماً با منافع ایران مرتبط باشد با دولت ایران مشاوره نمایند. اما انگلیسی ها بدون مشورت با دولت ایران و جلب موافقت آن، مأموران مسلح آمریکایی را در راه آهن جنوب جایگزین خود کردند و پس از آن، سفارت آمریکا در تهران تقاضا کرد به مأموران مسلح آمریکایی اجازه داده شود در اداره قسمت جنوبی راه آهن و بعضی بنادر و راه های شوسه ایران که تا آن تاریخ در دست مأمورین انگلیسی بود، وارد عمل شوند. انگلیسی ها در تکمیل این اقدام خود در ۷ دسامبر ۱۳۲۱/۱۹۴۲ به دولت ایران اطلاع دادند که موافقت آمریکا از نقطه نظر شرکت و همکاری در مساعی جنگی متفقین قسمت جنوبی خط آهن سراسری ایران را از بنادر خلیج فارس تا تهران از مقامات نظامی انگلیس تحویل بگیرد. به دنبال آن آمریکایی ها بدون اجازه دولت ایران و قبل از مذاکره و مطالعات لازم نه تنها قسمت جنوبی راه آهن را تا تهران در دست گرفتند، بلکه بنادر و راه های شوسه خوزستان را نیز تصرف کردند و به دلخواه خود و بدون اینکه هیچ گونه قید و بندی در امور فنی یا اداری به جهت مداخله خود قایل شوند آنچه را که به نظر خودشان لازم دانستند انجام داده و هر وقت نیز دولت ایران به نیروهای آمریکایی مراجعه می کرد به صورت مختصر در پاسخ می گفتند جانشین نیروهای انگلیسی هستند.



فهرست منابع و مآخذ

- آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، سندهای مربوط به سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ ش.
- آرشیو مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، پایگاه نخست وزیری، شماره بازیابی ۲۴۵ و آلبوم ویژه های شماره ۸۴ و ۸۷.
- آرشیو موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۹۹۰.
- آیت الله کاشانی به روایت اسناد و خاطرات، جلد دوم، به کوشش سید محمود کاشانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.
- استوارت، ریچارد، آخرین روزهای رضاشاه؛ تهاجم روس و انگلیس به ایران در شهریور ۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، معین، چاپ سوم، ۱۳۷۰.
- اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ تحمیل پیمان سه جانبه، اعلان جنگ به آلمان، تصرف اماکن و اموال، جلد اول، به کوشش سجاد راعی گلوجه و دیگران، تهران، خانه کتاب، ۱۳۸۹.
- اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ سانسور و مداخله در امور پولی و مالیاتی، جلد دوم، به کوشش سعید حصاری، حمیدرضا فرهمند، بابک قیاسیان، حجت الله کریمی و مجید حکیمی خرم، تهران، خانه کتاب، ۱۳۸۹.
- اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ راه ها، راه آهن و فرودگاه ها، قطع درختان، نان و غله و مهاجرین لهستانی در ایران، جلد سوم، به کوشش علیرضا روحانی و ابوالفضل ایزدی زاده، تهران، خانه کتاب، ۱۳۸۹.
- اسنادی از روابط ایران و انگلیس (۱۳۲۵-۱۳۲۰ ش)، به کوشش بهناز زرین کلک، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۱۳۸۲.
- ایران در اشغال متفقین؛ مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸، به کوشش صفاء الدین تبرائیان، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱.
- بولارد، ریدر و اسکراین، کلارمونت، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- پیمان سه گانه، تهران، مرکز اسناد و آمار شاهنشاهی، کمیته آموزش و اطلاعات مردم، بی تا.

- خاطرات جعفر شریف امامی، تهران، سخن، چ دوم، ۱۳۸۰.

- خاطرات سیاسی محمد ساعدمراغه ای، به کوشش باقر عاقلی، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۳.

- خان ملک (یزدی)، محمد، ارزش مساعی ایران در جنگ ۱۹۴۵-۱۹۳۹، جلد اول، تهران، چاپخانه وزارت کشاورزی، ۱۳۲۴.

- چرچیل، وینستن، خاطرات جنگ جهانی دوم، جلد ۳، ترجمه تورج فرازند، تهران، نیل و میترا، چ دوم، ۱۳۶۱.

- درباره سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، ۲۵۳۶.

- راعی گلوچه، سجاد، «اتحاد ایران با متفقین؛ استراتژی تا ائتلاف تحمیلی»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۴۱، صص ۱۷۱ تا ۱۸۴.

- همو، «بازتاب های داخلی پیمان اتحاد ایران با متفقین»، فصلنامه نامه دولت اسلامی، ش پی در پی ۷ و ۸ (بهار و تابستان ۱۳۸۹).

- همو، «توسعه در محاق دخالت بیگانگان؛ مداخله انگلیسی ها در امور داخلی ایران در طول جنگ جهانی دوم به روایت اسناد نخست وزیری»، فصلنامه نامه دولت اسلامی، شماره پی در پی ۳ و ۴ (تابستان و پاییز ۱۳۸۷).

- عامری، هوشنگ، از رضاشاه تا محمدرضا پهلوی؛ مشاهدات و خاطرات میرزا جوادخان عامری (معین الممالک)، تهران، شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه، ۱۳۸۸.

- مجموعه تألیفات، نطق ها، پیام ها، مصاحبه ها و بیانات محمدرضا شاه پهلوی، جلد ۲، بی جا، بی نا، بی تا.

- نامه هایی از تهران؛ خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران در جنگ جهانی دوم، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۸، ۵۵.

ص: ٦٠٥

سند شماره ١

ص: ٦٠٦

سند شماره ١/١

ص: ٦٠٧

سند شماره ٢/١

ص: ٦٠٨

سند شماره ٢

ص: ٦٠٩

سند شماره ٣

ص: ۶۱۰

سند شماره ۱/۳



ص: ۶۱۱

سند شماره ۴

ص: ۶۱۲

سند شماره ۱/۴

ص: ۶۱۳

سند شماره ۵

ص: ٦١٤

سند شماره ١/٥

ص: ۶۱۵

سند شماره ۲/۵

ص: ٦١٦

سند شماره ٣/٥

ص: ٦١٧

سند شماره ٦

ص: ٦١٨

سند شماره ٧



ص: ٦١٩

سند شماره ٨

ص: ۶۲۰

سند شماره ۹

ص: ۶۲۱

سند شماره ۱۰

ص: ۶۲۲

سند شماره ۱۱

ص: ۶۲۳

سند شماره ۱۲

ص: ۶۲۴

سند شماره ۱۲/۱

ص: ۶۲۵

سند شماره ۱۳

ص: ۶۲۶

سند شماره ۱۳/۱



ص: ۶۲۷

سند شماره ۱۳/۲

ص: ۶۲۸

سند شماره ۱۴

ص: ۶۲۹

سند شماره ۱۵

ص: ۶۳۰

سند شماره ۱۶

ص: ۶۳۱

سند شماره ۱۶/۱

ص: ۶۳۲

سند شماره ۱۶/۲

ص: ۶۳۳

سند شماره ۱۶/۳

ص: ۶۳۴

سند شماره ۱۷



ص: ۶۳۵

سند شماره ۱۸

ص: ۶۳۶

سند شماره ۱۸/۱

ص: ۶۳۷

سند شماره ۱۹

ص: ۶۳۸

سند شماره ۲۰

ص: ۶۳۹

سند شماره ۲۱

ص: ۶۴۰

سند شماره ۲۱/۱

ص: ۶۴۱

سند شماره ۲۲

ص: ۶۴۲

سند شماره ۲۳



ص: ۶۴۳

سند شماره ۲۴

ص: ۶۴۴

سند شماره ۲۵

ص: ۶۴۵

سند شماره ۲۵/۱

ص: ۶۴۶

پانوشت ها

\* کارشناس اسناد و پژوهشگر تاریخ روابط ایران و انگلیس.

\*\* پژوهشگر تاریخ روابط خارجی.

۱. ایران در اشغال متفقین...، ۸۲

۲. همان، ص ۳۰۵

۳/۳۳۳. خاطرات چرچیل، ۳

۴. استوارت، ص ۳۳۹

۵. همان، ص ۳۴۷

۶. استوارت، ص ۳۳۸

۷. عامری، ص ۲۵۱

۸. مشروح مذاکرات...، دوره سیزدهم، جلسات ۷ الی ۱۷

۹. پیمان سه گانه، ص ۲؛ اسناد ضمیمه، سند شماره ۶

۱۰. همان، ص ۳۹

۳۳- ۳۴/ ۱۱. اسنادی از اشغال...، ۲

۱۲. خاطرات سیاسی محمد ساعدمراغه ای، ص ۱۵۳

۱۳. درباره سوم شهریور...، ص ۱۱

۱۴. درباره سوم شهریور...، ص ۱۰۲

۱۵. درباره سوم شهریور...، ص ۱۰

۱۶. خاطرات سیاسی محمد ساعدمراغه ای، ص ۱۴۲

- ۱۷ . مجموعه تألیفات و...، ص ۱۰۰۳
- ۱۸ . همان، صص ۱۰۰۶ ۱۰۰۵
- ۱۹ . درباره سوم شهریور...، ص ۱۵۵
- ۲۰ . همان، ص ۱۵۷
- ۱۶۲-۲۱ . همان، صص ۱۶۳
- ۲۲ . پیمان سه گانه، ص ۵۹
- ۲۳ . درباره سوم شهریور...، ص ۲۳۶
- ۲۴-۷ . پیمان سه گانه، صص ۵۹
- ۲۵ . آرشیو مرکز اسناد...، کارتن ۱۵ ، پرونده ۳۳
- ۲۶-۳۸ . درباره سوم شهریور...، صص ۳۹
- ۲۷ . درباره سوم شهریور...، ص ۱۱
- ۲۸/۲۴۶ . اسنادی از اشغال...، ۲
- ۲۹/۲۴۹ . اسنادی از اشغال...، ۲
- ۲۵۴-۳۰ . همان، صص ۲۶۶
- ۳۱ . همان، ص ۲۶۸
- ۲۷۴-۳۲ . همان، صص ۲۷۵
- ۳۳ . همان، صص ۳۰۴ ۳۰۹ ؛ اسناد ضمیمه، سند شماره ۱۳
- ۳۴ . درباره سوم شهریور...، ص ۲۱۸ ؛ اسناد ضمیمه، سند شماره ۲۳
- ۲۲۷-۳۵ . ایران در اشغال متفقین، صص ۲۲۹
- ۳۶ . آرشیو مرکز اسناد...، سال ۱۳۲۰ ، کارتن ۱۶ ، پرونده شماره ۴۴

۳۷/۱۸۴. اسنادی از اشغال...، ۲

۱۸۸-۳۸. همان، صص ۱۹۱

ص: ۶۴۷

۱۹۴-۳۹. همان، صص ۱۹۵

۴۰. اسناد ضمیمه، سند شماره ۱

۴۱. ایران در اشغال متفقین، صص ۲۱۰ ۲۰۹

۴۲. اسنادی از روابط...، ص ۵۷۵

۴۳/ ۲۱۸ ۲۳۴. اسنادی از اشغال...، ۱

۴۴. اسناد ضمیمه، سند های شماره ۱۱ و ۱۲

۲۴۲-۲۴۷ و ۲۴۳-۴۵. همان، صص ۲۴۸

۴۶. ایران در اشغال متفقین، ص ۲۳۲

۴۷-۶۱. اسنادی از روابط...، صص ۶۲

۴۸. همان، ص ۹۲

۴۹، ۴۶۸-۵۰۸، ۵۰۲، ۴۴۱. همان، صص ۵۹۵ و ۵۱۰

۵۰. همان، ص ۵۰۱

۵۱. صص ۵۹۲ ۵۹۳

۴۶۴ و ۵۹۲ - صص ۴۶۵، «... توسعه در محاق»، ۵۲. راعی گلوچه

۵۳، ۹، ۸، ۷. اسناد ضمیمه، سند های شماره ۲۰

۵۴. اسناد ضمیمه، سند شماره ۵

۲۳۳-۵۵. درباره سوم شهریور...، صص ۲۳۶

۵۶. پیمان سه گانه، ص ۵۸

۵۷. درباره سوم شهریور...، ص ۲۲۶

۵۸. اسناد ضمیمه، سند شماره ۴
۵۹. آرشیو مرکز پژوهش و ...، آلبوم ویژه شماره ۸۷
- ۶۰ / ۳۶۹ / ۳۷۱. اسنادی از اشغال ...، ۱
۶۱. آرشیو مؤسسه...، ش ب ۹۹۰؛ ایران در اشغال متفقین، صص ۲۲۲ و ۲۸۸
- ۱۸۳-۶۲. گزیده اسناد...، صص ۱۸۶
- ۶۱-۶۳. ایران در اشغال متفقین، صص ۶۲
۶۴. همان، صص ۱۸۱ ۱۷۲
- ۵۰۳- صص ۵۱۱، «... توسعه در محاق»، ۶۵. اسناد ضمیمه، سند شماره ۲؛ راعی گلوجه
- ۶۶ / ۲۵۲. اسنادی از اشغال...، ۱
۶۷. همان، صص ۲۵۴
- ۶۸-۲۵۵. همان، صص ۲۷۷
- ۶۹-۸۹ / ۴۰. اسنادی از اشغال ...، ۳
۷۰. اسناد وزارت خارجه، ۱۳۲۰، کارتن ۱۶، پرونده ۴۴
۷۱. همان، ۱۳۲۲، کارتن ۱۲، پرونده ۱۷
- ۴۴۳-۷۲. اسنادی از روابط ...، صص ۴۴۴
۷۳. اسناد ضمیمه، سند شماره ۱۴
۷۴. همان، سند شماره ۱۵
۷۵. همان، سند شماره ۳
- ۷۶ / ۳. اسناد ضمیمه، سند شماره ۱
- ۲۰۹-۷۷. ایران در اشغال متفقین، صص ۲۱۰



۷۸ . خان ملک (یزدی)، ص ۱۶۰

۷۹ / ۳-۵ . اسنادی از اشغال...، ۳

۸۰ . اسناد ضمیمه، سندهای شماره ۱۸ و ۱۷

۸۱. خلعتبری، ص ۵۲

۲۹۶-۱۲۳/۸۲. آیت الله کاشانی به روایت...، ۲

۸۳. خاطرات یک نخست وزیر...، ص ۲۰۸

۷۴-۸۴. خاطرات شریف امامی، صص ۷۵

۳۳، ۲۲، ۱۳۲۴، کارتن ۱۲، پرونده های ۱۳، ۱۳۲۳، ۸۵. اسناد وزارت خارجه سال های ۱۳۲۲

۸۶. ایران در اشغال متفقین، ص ۲۵۸

۸۷. آرشیو مرکز پژوهش...، ش ب ۲۴۵

۸۸. همان، ص ۲۶۱

۸۹. همان، ص ۳۴۱

۹۰. اسنادی از روابط...، صص ۴۴۴ ۴۴۵

۹۱. اسنادی از روابط...، ص ۵۸۵

۹۲. اسناد ضمیمه، سند شماره ۱۹

۱۸۱-۳/۹۳. اسنادی از اشغال، ۲

۹۴. آرشیو مرکز پژوهش...، آلبوم ویژه شماره ۸۵

۱۱۳-۱۱۱/۹۵. اسنادی از اشغال...، ۲

۲۲۷-۹۶. درباره سوم شهریور...، ۲۲۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

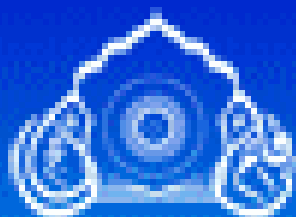
ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

